4076

الحمد لله رب العالمین

که در عهد فرخ مهد جناب فلک رکاب نواب وقار الامرا بهادر

مدار المهام سرکار عالی حسب الفرمایش امرا و معززین کرام و

جاگیرداران عظام و عهده داران ذوی الاحترام دولت آصفیه خلد الله

ملکه و سلطانه

تاریخ بیجاپور مسمی به

بساتین السلاطین

از ابتدای حالات عادلشاهیه تا انقراض دولت موصوف و

آمدن انگریز در شهر موصوف تصنیف فخر المورخین و شیخ المتقدمین

میرزا ابراهیم الزبیری در مطبع سیدی حیدرآباد

دکن بزیور طبع آراسته گردید

تمت

الحمد لله رب العالمین

درین ایام نیک انجام حسب الفرمایش امرا و معززین کرام و
جاگیرداران عظام و عهده داران والا احترام
دولت آصفی خلد الله ملکه نسخه

تاریخ بیجاپور

مسمی به

بساتین السلاطین

از ابتدای احوال عادلشاهیان تا انقراض دولت موصوف تالیف
مفخر المورخین و منشئ المتعهدین میرزا ابراهیم زبیری

در مطبع سیدی نور
طبع آراسته گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس گوناگون و ستایش از حد افزون مر صانعی را سزد که بقدرت کامله و صنعت بالغه
خویش وجود انسان انجلعت و لقد کرمنا بنی آدم مخلع ساخته تاج انی جاعل فی الارض خلیفه بر سر ناز
پرورش گذاشت و درود نامحدود و تحیات نامحصور بر جان اقدس و روح مقدس خواجه د
کائنات و خلاصه موجودات سید المرسلین رحمة العالمین محمد مصطفی رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم که واسطه فیضان فیوضات از مبدا فیاض بتمامی موجودات و علت غائی ایجاد
کافه مخلوقات ذات شریف و عنصر لطیف وست و بر آل اطهار و اصحاب اخیار او که اوتاد
خیام دین و ارکان قصر ملت مبین اند باد اما بعد بر ضمایر الهام مشاعر حقایق توامان
اخبار آگاه مخفی و محتجب نیست که علم محاضرات که بعلم تاریخ هم معتبر شود از فنون شریفه و علوم لطیفه
که محسوب و معدود میگردد و از آن جهت است که اعظم فواید و اشرف منافع او حصول تنبیه است
مر اهل غفلت را و مزید عبرت است ارباب خبرت را و عبرت و اعتبار خود از مفروضات الهیه
و مامورات سبحانیه است قوله تعالی فاعتبروا یا اولی الابصار تفصیل این اجمال و تبیین
این مقال آنکه هر کس که فایده توفیق پیش رو داشته باشد زمانی خاطر را از تفرقه مشتتی بجمع آورد و همه
متوجه احوال پیشینیان کرده و بنظر عبرت در سرگذشت گذشتگان و ماجرای رفتگان نظر تامل فرماید هر آینه
تصرف قدرت کامله خدای لاشریک و عمل صنعت بالغه فعال لما یرید در ذرات کائنات و افراد

موجودات معلوم و مشاهد او گردد و فنا و زوال عالم کون و فساد و ناپایداری دنیای بی بنیاد او را محقق
شود و این معنی غالباً او را موروث ثابت و رجوع بسوی مبدا و موجب افسردگی عشق و محبت دنیای بیوفا
گردد و ایضاً چون بملاحظهٔ انجام سعادتمندان خجسته سیر و نیکوسیرتان فرخنده اثر کند و مطالعهٔ مآل قرار شقاوت
پیشه و مفسدان ستم اندیشه نماید متوجه نیکنامی فریق اول و قباحت بدنامی گروه ثانی که بر صفحهٔ روزگار
تا دامان قیامت باقیست ببیند یقین است که این معنی او را از اجرا از طریق ناصواب تمرد و طغیان بسوی
صراط مستقیم اطاعت حکم و فرمان خدا بر شد از اینجا است که اکثر از فاجدار روزگار و اعاظم هر دیار درین فن
کتبها تالیف نموده اند و قرنها درین تحقیق بسر برده جراید یادگار و دفاتر نامدار بر دامن روزگار گذاشته اند
تشریح و تفصیل ماجرای رفتگان و وقایع گذشتگان باعث تنبیه پس آیندگان و ایقاظ ابنای نادان
و غافلان گشته اند جعل مساعیهم مشکورا هم ازین قبیل است که درین بلده بیجاپور اولاً محمد قاسم فرشته در عهد سلطان
ابراهیم عادل شاه در سنه هزار و پانزده کتابی ترتیب داده موسوم بنورس نامه فرشته گردانیده و گلشن ابراهیمی نیز
نامیده که مشهور و معتبر در چهار رکن عالم است که در انجا اساس سخن را بر کمال تحقیق نهاده و بفصاحت و متانت
مطلب طرازی نموده است از ابتدای حکومت راجهای هند آغاز بدء تا بظهور شوکت اهل اسلام و استیلا
غلبه اهل دین رسانیده احوال سلاطین عالیمقدار اسلام که در چار دانگ هندوستان کوس سلطانی و طبل
فرمانروائی نواخته بتفصیل پرداخته در مقالهٔ ثالث آن کتاب احوال و حالات روسا و سلاطین دکن را شرح و بسط داده
و احوال بیجاپوریان در انجا از ابتدای تسلط و سلطنت مجلس رفیع یوسف عادل شاه تا شطری از عهد ممدوح خود
ابراهیم عادل شاه ثانی شرح و بسط داده و در همین عهد همایون ابراهیم شاهی میر رفیع الدین شیرازی
درین بلده کتابی درین فن در سنه هزار و هفده تالیف نموده بتذکرة الملوک نامیده است که چیده چیده
احوال بقید ضبط درآورده است بعد ازان ملا ظهور ولد ملا ظهوری قاینی که منشات سحرآیاتش مشهور و معتبر و مقبول
عالمیان است و اشعار بلاغت آثارش مطبوع و مرغوب سخنوران جهان است در عهد سلطان محمد عادل شاه
سوانح باقیه عهد ابراهیمی و حالات و فتوحات و وقایع زمان همایون سلطان محمد عادل شاه را بقید
ضبط درآورده موسوم بمحمد نامه گردانیده است بعد ازان در عهد علی عادل شاه ثانی سیادت مآب

کمالات نصاب سید نور الله ولد قاضی سید علی محمد نور الله مضجعهما وقایع و سوانح آن زمان
در عبارات رنگین و فقرات برجسته و نمکین نوک ریز خامهٔ سحر پرداز خود درست ساخته اند
که بنام علی عادلشاهیه مشهور است و نیز ملک الشعرای دکن میان نصرتی سوانح
و فتوحات علی عادلشاه را بنظم شیرین و قصاید نمکین بر محاورهٔ آن زمان پرداخته
که بعلی نامه شهرت دارد بعد از آن فضیلت مآب شیخ ابو الحسن ولد قاضی عبد العزیز
در صدد ضبط و شرح سوانح و حالات علی عادلشاهیان و بیان فقرات زمان سکندر عادلشاه
که ختم طبقهٔ عادلشاهیه است درآمده بنهاد آن تحقیق سعی ها بکار برده در اواخر مایهٔ حادی
عشر تالیفی مشتمل بر جمیع سوانح و حالات و فتوحات عادلشاهیان پرداخته است اما روشن
باد که این هر دو نسخه یعنی محمد نامهٔ ملا ظهور و مؤلف شیخ ابو الحسن کمیاب بلکه نایاب اند
با وجود تلاش بسیار بنظر نرسیده مگر قرطاس پاره چند از تاریخ عادلشاهیه نگاشته احوال و سوانح
ماضیه بطور مسوده است بعضی رقم زدهٔ شیخ ابو الحسن و برخی نوشتهٔ ابراهیم اسد خانی و غیر آن
متفرقه منتشره بغیر مربوط نزد این فقیر جمع آمده بودند درین ایام بعضی از دوستان
باعث شدند که آن متفرقات منتشره را بقید ضبط درآورده ترتیب داده یک جریدهٔ
موجز اگر مرتب فرمایند احسن خواهد بود فقیر اولا این را شغل لا تحصیل و لایعنی
انگاشته از قبول آن کار سر باز زد آخر بمنطوق و اما السائل فلا تنهر بخاطر آورده چندی
خاطر را برین شغل گماشته ترتیب داده بود نظر ثانی بر آن نگذشته بود که دو سه نقل از آن
برداشته شده و باطراف رفته بعد از چندی که امر نظر ثانی بر آن نموده آمد در بعضی جا آنچه
باسقاط مسامحه نموده قلم کشیده با و بعضی جاها که بتزاید شایستگی داشت از تاریخ فرشته و تذکره و خافی خان
و غیر آن بطریق ایجاز و اختصار بر آن افزوده آمد بعد از اتمام این موجز را که ریاض سلاطین است ابر
رونق جنان نمای بهشت بستان است مرتب کرده موسوم به بساتین السلاطین گردانیده شد امید از مطالعه
کنندگان فن الفت و نظر گذران اولی الالباب آنکه در تحریر این موجز آنچه فقیر حقیر محتاج بلطف کریم و رحیم

محمد ابراهیم الزبیری است و عاجز نسبت در کار ذره‌ناپذیر اگر در چنین مطالعه بر قصوری مطلع شوند بضرب و طعن نکوشند بلکه
بر وسعت اخلاق کریمانه کار فرموده باصلاح کوشند والعذر عند کرام الناس مقبول —

بستان اول در ذکر ابتدای سلسلهٔ عادلشاهیه یوسف عادلشاه

بدانکه در تواریخ مسطور است اول کسیکه از سلسلهٔ عادلشاهیه در ملک کنره بنام سلطنت حکمرانی کرده و داعیه
پادشاهی پیش گرفته لوازم فرمانروائی بانجام داد و بر سبیل استقلال قواعد فرماندهی را کار بسته بنام خود خطبه
و سکه جاری کرد یوسف بیگ ساوی بود که آخر کار به یوسف عادلشاه ملقب گردید و مورخین در نسبش اختلاف
کرده اند قریب به تحقیق آنست که در بعضی از تواریخ مرقوم است که او از ملکزادگان روم است و ماحصل این قول
آنکه چون سلطان مراد پادشاه روم در سنهٔ هشتصد و پنجاه و چهار بتقدیر قادر لایزال از فراز تخت به تختهٔ تابوت
نقل کرد سلطان محمد بموجب وصیت پدر بجلوس خود تخت را زینت بخشید یوسف نام برادر کوچکی داشت که در حسن و
جمال یوسف ثانی گفته میشد او را بدل دوست میداشت و بعواطف و شفقت پدری پرورش میکرد و از خود جدا
نمیداشت [illegible] و نیکخواهی سلطان آورده در خلوتها سلطان محمد را ازین امر منع مینمودند و میگفتند که خون
برادران که وارثان ملک و اعیان دولت اند چنین محبت و اختلاط و زیادتی خلاف عقل و دور از صواب است و
از قبیل تربیت مار [illegible] و رویاندن [illegible] و تکرار [illegible] بر [illegible] در این باب از
حد متجاوز شد چاره ناچار بصوابدید آن جماعت گونه رضا [illegible] فرمودند که در ارتکاب این امر لابد
دو چیز که هر دو مصلحت حاصل خواهد شد اول قتل ناحق بی گناهی جرم و تقصیر دوم [illegible] والده نیز آتش
هجر پسر سوختن اکنون صلاح همانست که هم از والدهٔ یوسف [illegible] چاره جوئی بکنید
مهما امکن از وی استرضا حاصل نمائید اعیان درگاه ناچار حسب الحکم سلطان بر در حرم سرا
آن ضعیفه رفته بلطایف الحیل به تقریبات شایسته اصل مطلب بیان آوردند [illegible] که زنی عاقله بود [illegible]
که این امر [illegible] استر [illegible] رضا باید [illegible] و [illegible] رسید کار روا را [illegible] اعیان دو [illegible]
باصلاح [illegible] لاکن [illegible] باید [illegible] فرد او [illegible]
دیر [illegible] سفر [illegible] اعیان [illegible]

بانواع نفایس و غلامان ترکی نژاد هم بفروخت آورده بود از انجمله یکی در حسن و جمال و سن و سال و شبیه و نظیر
شاهزاده یوسف بود والدهٔ یوسف ازین معنی اطلاع می داشت در دل شب پنهان تاجر را اندرون
حرم سرا طلبیده و آن غلام شبیه شاهزاده را بهای گران از وی بخرید و تاکیدات و وصایای بلیغ نمود
و جگر گوشه خود یوسف را با سرمایهٔ لایق از زر و جواهر تفویض او نمود و وعدهای بسیار نمود در تعهد و پرورش
او وصیتها کرده تاکید نمود که احدی را برین معامله آشنا نگردانید همانا شب ازینجا برآمده راهی بوطن خویش
شو و بعد از آن چون نیمه آن شب آن غلام نو خریده را مسموم گردانید و نوعی ساخت که صورتش کبود و رنگ
گردیده متغیر شد در آخر شب در محل سرا نوحه و ماتم بنیاد نهاد و ندای فوت شاهزاده در داد و لوازم سوگ
و مراسم شیون پیش گرفت اعیان و ارکان خبر یافته در حرم سرا حاضر آمدند و آن طفل مسموم را بانها باز نمود
تا بعزت و توقیر بآیین شهزادگان بتکفین و تدفین او پرداختند سلطان محمد و سایر اعیان تعزیت مادر
یوسف خود را رسانیده لوازم عزا بجا آوردند و سلطان بعد تعزیت مراتب دلدهی و تسلیه والده تا انقضای الغایت
بجا آورده مراجعت نمود خواجه عماد الدین تاجر چون همچون نعمت غیر مترقبه و غنیمت نامتصوره بدستش افتاد
در همان شب بلاتوقف روانه شد چون بشهر ساوه که منزلگاهش بود رسید در ناز تربیت شاهزاده
هیچ وجه خود را معاف نمی داشت و هیچ دقیقه از دقایق تربیت و پرورش و خدمتگاری او
نامرعی نمی گذاشت دران وقت شاهزاده هفت ساله بود در تعلیم ادیب دانا سپرده در آموختن
علم و هنر و آداب و سایر حیثیات انسانیه و قانونات سلطانیه جد بکمال پیش برد و بعد از انقضای
یکسال دایه شاهزاده با چند اشخاص محرم با نقود و نفایس از نزد والدهٔ شاهزاده آمدند و دایه ملازم خدمت
شاهزاده ماند و آن اشخاص با مژدهٔ خیریت شاهزاده مراجعت نمودند و لیکن از مرور چند ایام باز چند
نفر محرم از نزد والده نفایس و نقود و جواهر آورده در خدمت شهزاده گذرانیده با نوید خبر صحت و
سلامتی مراجعت نمودند الغرض بهمین وتیره معتاد هر سال از نزد والده اش مردم با نقود و جواهر و نفایس
می آمدند با مژدهای خیریت و روز بالیدگی و هنر و سلیقه آموزی شهزاده بوالده میرسانیدند رفته
رفته خبر شاهزادگی او در ساوه فاش گردید و در میان مردم شهرت عام شد حاکم ساوه مرد بو

بستان اول

طمع بوجه تمام باز نمود تا به سبب بهانه کاوش در پیش آورده مال گرفتن خو کرد عماد الدین ازین ذهبیت حاکم
بیزار آمده شهزاده را از خانه برآورده بقم گریزانید و در آنجا اقامت ورزید بعد از مدت حاکم ساوه شربت
اجل از کاس قضا نوشید خواجه عماد الدین اراده مراجعت وطن که ساوه بود مصمم شد درین اثنا یوسف
خوابی بشارت مند دید که در عالم رویا شخص مبارک سیما حاضر شد خود را خواجه خضر نامید میفرماید که ای
یوسف فسخ عزیمت ساوه نموده عازم هندوستان شو که شجرهٔ مراد تو در آن جا بارور شدنیست بعد تعب
مشقت سفر بکام دل خواهی رسید بسلطنت ملکی عظیم خواهی پیوست یوسف این خواب را از همرهان
پنهان داشته بخواجه عماد الدین بر سفر هندوستان باعث شد و جد و اهتمام درینباب پیشتر برد تا
آنکه خواجه عزیمت وطن موقوف داشته راکب جهاز هند گردید و در سنه هشت صد و شصت
و چهار به بندر دابل رسید و در آنجا چندی اقامت گزید اتفاقاً روزی یوسف برای تفرج و تماشا
برآمده سیر ساحل دریا می نمود درین اثنا تشنگی آب بر وی غالب شد ناگاه بر ساحل دریا مردی
شکل نورانی بصورت شکلی که در نخستین بار در قم در منام ظاهر شده بود پیدا گشته پیش آمد و جامی
پر از آب شیرین در دست داشت بدست یوسف داد و امر نمود که بنوشد و مژدهٔ سابق مکرراً
مکرراً مبشر ساخته گفت که آن رویا که در ایام سابقه دیده صادقه است اندیشه مکن و امیدوار باش
یوسف چون بآشامیدن آب مشغول شد هنوز تمام ننوشیده بود که خضر خجسته پی ناپدید گشته یوسف این
بشارت مجدده روح افزا از سر نو شنید و بشارتمند گردید چنانچه در جامه نگنجید و از آنجا خواجه عماد الدین
با یوسف برآمده روانه دار السلطنت بیدر گردید در آن ایام شروع نشو و نمای دولت و مکنت
خواجه علاء الدین محمود گیلانی که اولاً ملقب بملک التجار گشته آخراً ملقب بخواجه جهان شد و او
بخواجه گاوان نیز مشهور است و بوزارت چهار تن از پادشاهان بهمنیه رسیده بود و خواجه عماد الدین
با خواجه علاء الدین ملاقات کرد و درمیان هردو بسبب قرب وطن و هم جنسی ارتباط و اتحاد
فوق الحد دست داد روزی یوسف که بحسن و جمال یوسف ثانی بود در خوش سیرتی و نیکو
طرازی در نظر خواجه جهان بکمال رسید و مقبول جلوه گر گردید خواجه جهان بخواجه عماد الدین

گفت که بهتر آنست که این جوان را در جرگهٔ چیلهها درآری و در آن ایام در میان دکن رسم معمول و شیوهٔ
مستمره بود که شرفازادگان اکثر دیار در جرگهٔ چیلههای خاص پادشاهی منسلک گشته بحسب قسمت
باظهار جوهر ذاتی باوج ترقی و کامیابی فایز میگشتند و در قلیل ایام بقوت طالع و مساعدت
بخت کامروا گردیده بپایهٔ امارت و وزارت میرسیدند خواجه عماد الدین از استماع
این سخن اگرچه ابتدا از مستلزم ننگ و عار دانسته ابا نموده اما آخر کار بالهام غیبی سبب
ارتفاع بخت و اعتلای طالع یوسف تصور کرده قبول نمود و یوسف در جرگهٔ چیلههای خاص
پادشاهی درآورد و همین سبب است که اکثر مورخین که از اصل حقیقت واقف نبوده اند و
تحقیق حال یوسف عادلخان را غلام ترک بفروخت آمده نوشته اند القصه بعد از داخل شدن
یوسف در زمرهٔ چیلههای سلطان محمد بهمنی و مامور شدن بخدمات عمده مندرجه روز
بروز تابید بختش و جوهر ذاتی او بر آبرو و ناموس او میافزود و یوماً فیوماً بمراتب اعلی
رسیدن گرفت و خواجه جهان گیلانی بجای فرزندش در گرفته در پرداخت احوال او
بدل متوجه می بود تا بمرور ایام بپایهٔ امرای عظام و سرلشکران کرام با تمام سلطان محمد شاه بهمنی
رسید و مخاطب اولا به یوسف عادل خان و ثانیاً بمجلس رفیع و ثالثاً بملک الشرق گردید و در سنه
هشتصد و نود و هفت علم استقلال بطرفداری و فرمانروائی بیجاپور و توابع آن بر افراشت روایت
دیگر در نسب یوسف عادلشاه ماحصل قول رفیع الدین شیرازی آنست که میگوید که خود در ثمان و
ستین و تسعمائه از ولایت بعنوان تجارت با اسباب و امتعه بدکن آمدم و در قصبهٔ الیت کوکی نام که
مقبرهٔ یوسف عادلشاه و اولادش در آنجا است و در مصارف آنجا از اخراجات لنگر و خدام
و حفاظ مبلغ کلی مقرر است چنانچه صد نفر حفاظ و همچنین سایر خدام
و عهده داران دیگر تو طالیف و علوفات مقرره خود با مفروغ البال
بوده بخدمات متعینه سرگرم و مشتغل هستند و از جمله جماعت
حفاظ حافظ شمس الدین حضری نام مردی بود

بستان اول

معمرین پارسا سیرت معمر و مسن که از نود متجاوز گشته و سیر و سیاحت بسیار کرده و از نمک پروردگان
قدیم دولتخانه یوسف عادلشاه بوده و در اواخر ملازم روضه مخدوم خود گردیده در سلک حفاظ آنجا منخرط
گشته بود دیاری ملاقات اتفاق کرده و ربطه دوستی و مهربانی و ستة او در شرح احوال ابتداست کار
یوسف عادلشاه چنین تقریر می نمود که خود در دیار بکر بودم در زمان سلطنت حسن بیک آق قوینلو درین اثنا خبر
مخالفت امرای جهانشاهی منتشر شد که با یکدیگر در مقام مخالفت و تنازع افتاده مصدر فتنه و فسادها شده اند
حسن بیک فرصت دیده بعزم تسخیر ولایت جهانشاه متوجه شد چون بتبریز رسید بساط حیات جهانشاه
نوردید و بر تمامی ولایت و از آذربایجان و خراسان و عراقین و فارس و کرمان مستولی گشته و حکام و نایبان
از جانب خود بهر قصبه و بهر مکان در تمامی ولایت تعین کرد و همچنین احمد بیک خواهرزاده خود را بحکومت
ساوه و مضافات آن نامزد کرده فرستاد احمد بیک با استعداد تمام بآن ولایت پیوسته بعدل و
داد و اهتمام لشکر و رعیت پرداخته در معموری ملک سعی جمیل بظهور آورده و از اکابر ساوه دختری
خواستگاری نموده بعقد خود آورد و از آن ولد بهم رسید بعد از آنکه پیمانه حیوتش پر شد ولد ارشدش
محمود بیک بحکومت ساوه بجای پدر نشسته و به نهج و طریق پدر بزرگوار رسوم عدل و داد جاری داشته
ذخیره نیکنامی اندوخت تا بیست سال زندگانی کرده در جهان به نیکونامی مشهور گشته آخر در هنگامه آشوب
و فتنی که در سلطنت بسبب انقلابات احوال و اختلاف بر سر بالا کشید سلطان محمود بیک والی
ساوه در کارزار کشته شد و اولادش از جور و ستم مخالفان پریشان و پراکنده هر یک بهر طرف افتادند
یوسف بیک فرزند بزرگ محمود بیک در صغر سن باصفهان افتاده و در آنجا نیز باندیشه اعدا امکان استقرار
نیافته بشیراز آمد و قریب پنج سال در آن بسر برد چون بزرگ شد و تمیز فایز شد از جفای اعدا و نامساعدت
بخت دلتنگ آمده و داعیه هندوستان از خاطرش سر زد متوجه لار شد و در آنجا در مسجد رویا دید که پیری
نورانی چهره بزرگ سیما حاضر شد نانی چند گرم بدست یوسف داد و گفت که ترا بدکن باید رفت که نان
تو در آنجا پخته است چون بیدار شد و برا ازین خواب فرحی بی اندازه حاصل گردید بموجب اشاره غیبی
متوجه بندر جرون شد چون در آنجا رسید اتفاقا خواجه زین العابدین سمنانی سوداگر از جانب

سلطان محمود بهمنی با اسباب و امتعه در انجا رسیده فروختنیها را بفروخت آورده نفایس آنجا بسیار
خریده از هر نوع اسبان با رفتار و غلامان ترکی نژاد و اقمشه و امتعه گران بها بهم رسانیده در کشتی
بار نموده اراده روانگی داشت درین حال یوسف در انجا پیوست چون او جوان نمایان خوش صورت
قوی هیکل بود خواجه زین العابدین شوهر خالش با کمال دلخواهی و مهربانی او را در کشتی سوار کرده همراه آورد بعد چندی
در بیدر و در دوستی خانشان لاله در کشتی یک جا بوده اند اختلاط کمال داشت بسر برد و چون هنوز از بقیه ظلمت
نکبت ایام بود ظهور طلوع شب صبح مرادش هنوز بایست دلگیر شد باز متوجه ولایت شد چون بهلاور رسیده در
همان مسجد پیشین اقامت نمود و باز همان آیین واقعه دید که می گویند که ترا بدکن حواله کرده بودم چرا بی صبری کردی
باز همان جا برو که چراغ تو در انجا خواهد افروخت باین ترتیب نصیب او را بدکن آورده در همان جای سابق
که در صحبت خانشان لاله کنشتاین فرود باز آمده بود منزل نمود همیشه داعیه سپاهگری در خاطر مضمر داشت بکثرت
ورزش تیغ بازی و نیزه بازی و شمشیر اندازی و ورزش کشتی جد می داشت اصلا در ان قصور و فتور راه نمیداد
و در انجا ورزش محل قرار داده با جوانان شاطر دست پنجه شده بعلم کشتی گیری و پهلوانی تعلیم میداد و میدید
و کسانی آن ایشان را می آموختند تا بعد از چندی درین فن انگشت نمای عالم گردید قضارا همدران ایام از دهلی پهلوانی
که در فن خود مشهور آفاق بود و سر دسته پهلوانان زمان خود بود همسران او کشتی بر زمین زده و از جا بجا جایزه است
و انعامات یافته فرمانهای سرپهلوانی حاصل کرده بدار الخلافه بیدر رسید و بروز جمعه که معتاد آنجا بود
تمامی پهلوانان و بازیگران و سایر هنروران در دربار آمده روبروی تخت سلطانی هنرهای خویش بکار
می آوردند و بنظر سلطان در آورده مورد انعامات و نوازشات می شدند پهلوان مشهور نیز با جماعت
تلامیذ خود در دربار حاضر آمده با هر کس از پهلوانان شهر و از مستعد تلامیذ خود کشتی گرفته بر زمین آورده هنرها
و دقایق این فن بروی کار آورده بر سلطان و سایر اعیان درگاه عرضه میداد و لاف و گزاف و خود
ستائیها بسیار از روی افتخار بر زبان می آورد ارکان و اعیان و خواص و عوام آن هنرها و استادیها
که از وی بظهور پیوسته مشاهده کرده متحیر و بشاشت مند می گشتند لاکن سلطان از لاف و خودستائیهای
او رنجش خاطر پیدا نموده دل او از کشش سپاهیانه بار گران نمی آورد و لهذا در دلش مرکوز آن بود که خدا

تعالی از مردم این شهر کسی پیدا آورد که با این لاف زن هم پنجه شده غالب آید تا از این لاف زنی و خودستائی
باز ماند یوسف که در تلاش حیله بود و از مدتی بهانه می جست که بآن رشته ترقی را بدست آرد چشم از این کار
بی بود که سلطان در دل می داشت بواسطه خان سالار که مربی او بود بعرض سلطان رسانید که اگر امر سلطان
نفاذ یابد با این پهلوان دست و پنجه شوم سلطان از این معروضه بخوشحالی گرائید و فرمان داد روز جمعه دیگر وقتی
معتاد که سایر هنروران جمع می آمدند پهلوان مشهور با جماعت تلامیذ حاضر آمد یوسف نیز با جماعت خود
در کنار معرکه آمده قرار گرفت پهلوان اولا با چند تن زورمندان کشتی گرفته هنرنمائیها نمود بعد هم رسانیدن یوسف
بساز پهلوانی خود را آراسته در میدان آمده استاد پهلوان چون وضع و شان یوسف نظر نمود آشفته
بر سر حساب آمد حکم سلطانی به پهلوان رسید که با این جماعت که بمیدان آمده استاده دست کشتی بگیرد پهلوان
عذر در پیش آورده گفت که با چندکس کشتی گرفته ام با این جوان پنجه دیگر خواهم گرفت اگر حکم شود که با کسی
از تلامیذ هم پنجه شود یوسف آواز داد که هر کس را که خواهید بمیدان فرستید بعد از آن یک یک از شاگردانش
بمیدان رسیده با یوسف هم پنجه میگشتند در دو سه لعب بر زمین میرسیدند چون شاگردانش
تمامی بنوبت رسیدند حکم سلطان دیگر بار به پهلوان رسید که این جوان هم با چندکس کشتی گرفته نیم مانده
شده الحال با او کشتی بگیرید پهلوان چاره ندید ناچار بمیدان در آمد و با یوسف همدست شد لمحه چند دل بستند
درمیان هر دو بوقوع آمد در این اثنا یوسف بکمال چالاکی یک دست بتهی گاه او و دیگر بر گردن او زده
بسر برداشت و چند قدم پیشتر رفته در روی تخت سلطان بر زمین زد یکبارگی غوغا از اهل دربار
بر آمد سلطان باقصی الغایت محظوظ و مسرور گشته از خلعت خاص و جواهر و نقد بسیار یوسف را
بهره مند گردانید اعیان درگاه بتبعیت سلطان هر یک نیز خلعتها و زر و جواهر صلات و جایزه
فراوان باو عطاها کردند چنانچه بهدران مجلس مواد استعداد امارت یوسف را بدست آمد بعد از
چندی که هوشیاری و کاردانی او بمحک امتحان رسید صدر کوتوالی عطا شد برای ارتیش رونق
و معموری شهر و ضبط و نسق بازار و تنبیه و تادیب دزد و اچکه و حرامیان توجه کما ینبغی بظهور آمد و همچنین
روز بروز نجم بختش در اوج ترقی بود تا بدرجه مناصب علیا و مراتب قصوی نایل گشته باستقلال

علم سلطانی و فرمان روائی بیجاپور برافراشت

روایت دیگر در ابتدای کار یوسف عادل شاه

آنچه میر ابراهیم اسد خانی در ابتدای کار یوسف عادل شاه بتحریر آورده است چون آبای او از
جان نثاران سلطنت خانه عادل شاهیه و نمک پروردگان این دولتخانه بوده‌اند و در عهد علی عادلشاه
ثانی او خود بقدامت خدمت و صداقت فدویت مشهور بوده نبشته او را هم درین محل نقل نمودن
مناسب بنظر آمد لهذا قلم را بصوب قول او منعطف گردانیده شد او می‌نویسد که در عهد سلطان جمجاه
فریدون فر جمشید حشمت بار افتخار آل بهمن و اسفندیار خاقان سلطان ابن سلطان سلطان محمد بهمنی که
سلطنت و فرمان روائی خطه دکن از عهد سلطان علاء الدین مشهور بحسن کانگو بهمنی که مبداء سلسله
بهمنیه است بطناً بعد بطن پشت بر پشت باو متواصل شده بود در دار السلطنت احمدآباد بیدر پهلوانی
ایرانی که در زورمندی و فن کشتی گیری ممتاز زمان و بی نظیر دوران بود و هفت صد شاگرد ملازم
داشت از ولایت ایران بهندوستان آمد و در هر ملک و شهری که می‌رسید با پهلوانان آنجا کشتی
گرفته و غالب آمده صلات و انعامات فراوان می‌برد و کشورها می‌گرفت تا به بیدر رسید و در اینجا
هم طالب سهیم و خواهان همسر گردید تا با او کشتی گیرد و هم پنجه شود حضور باشان درگاه این کیفیت را بعرض سلطان
رسانیدند سلطان فرمود که در شهر ما هم کسی باشد که با او همدست شود و کشتی گیرد بعضی از حضوریان
عرضه داشتند که سر نوبت زور آور مشهور و پهلوان قدر اوست و بسیاری پهلوانان را
در کشتی بر زمین آورده و پیل مستی را هم برانداخته شاید او با او همدست تواند شد سلطان فرمود
تا شجاعت شعار شهامت آثار بیژن قوت رستم اقتدار حسین آقا اروی را بحضور آوردند سلطان فرمود
که با این پهلوان ایرانی کشتی بگیر حسین آقا عرض نمود که بنده مسن شده‌ام قوت و تاب بفتور تمام
رسیده اما در تعلیم خانه بنده جوانان هنرور و ورزش کرده مستعد اند اگر حکم شود از آن میان یکی را که با او
کشتی تواند گرفت بیارم پس حسین آقا تنها ست پناه شجاعت دستگاه یوسف بیگ ساوی را که جوان
شایسته زور آور و دلیر و تناور و هنرور بود و کل سر سپاه شاگردانش گفته می‌شد حاضر آورد حکم

پادشاه صادر شد که برای کشتی نمودن با پهلوان ایرانی آماده و مستعد گرده و یک روز بجهت مصارعت
تعیین کردند آن روز موعود دربار عام شد سلطان با فر دولت بر تخت جلوه افروز شد و سایر
اعیان و ارکان و وزرا و امرا حاضر آمدند و همه پهلوانان اطراف و دیگر خواص و عوام جمع
آمدند یوسف بیگ برسم و شعار پهلوانان هشت زن تنبان پهلوانی پوشیده و کمر بسته محکم کرده و شبک
و زعفران و صندل و عبیر بهر اعضای خود مالیده و دو شاله بکمر دو حمایل ساخته همچو پیل مست در آمد و
با داب و سلام پادشاه و اعیان درگاه ایستاده مصافحه کرد و آن هم بازو پهلوانان هم تراز و
مشرف گشته در میدان گردیدن گرفت و پهلوان ایرانی هم بر قاعده تهمتنان ایران تنبان چرمینه
پوشیده صندل و خوشبوئیها بر تن مالیده مستعدانه و پهلوانانه در آمده سلامها کرد در میدان بایستاد
و هفت صد شاگردش و پهلوانان تمامی پایه تخت حلقه زده ایستادند پس پهلوان ایرانی حریف
مقابل را جوانی سبک خیال کرده پیش تخت آمده سلام و مجرا کرده عرض کرد که عمر و دولت پادشا
را بقا باد در همگی عمر خود با کسانیکه کشتی گرفته ام و هم پنجه شده ام دو برابر سه برابر این جوان بوده اند
و بر زمین آورده ام با این پسرک همدست شدن مرا عار است هیچ و شکست شنیع دیگری است اگر حکم
همدستی من خواهد بود حکم شود که بیاید چنین آقا بجوابش مبادرت نمود و گفت که نخستین با این جوان پسر
که در میدان مستعد و آماده کشتی ایستاده است کشتی بگیر اگر او بر زمین آید دیگری مقابل خواهد رسید
پس هر دو پهلوان مقابل هم آمده ایستادند اول بحمد و ثنای الله مستعان کشاده رو بقبله آورده
سجده ادا کرد با گردن ایرانی بمصافحه پرداخته دست و بغل و رفت بندی چند و هنرهای دل پسند در میان
این هر دو تهمتن بعمل آمد هر بندی که این بر و فر استادی او بدفع آن پرداختی و هر هنری که آن
برین فرود آوردی این بر وفق اینها چون بازیهای چند هنرآموز حمید تا فزا بدین نوع مینا
آن دو هنرور زورآور بظهور رسیدند غالب و مغلوبیت هیچ کدام مشخص نمی شد سلطان و ارکان و
سایر خواص و عوام هنرنمائیهای آن هر دو هنرور بند کشا و تهمتن مشاهده کرده محظوظ شدند
لب بآفرین و تحسین بکشادند ناگاه یوسف بر و برجوانی و قدرت هنروری چابکی و چالاکی بکار برد

سه یک دست بر کمر بند او محکم زده و دست دیگر بگردنش برده نام خدا و رسول و علی را معین و معاون
گرفته بیکبارگی از زمین برکند تا ببالای سر برده چنان بر زمین زد که پشت و پهلوی او را شکست و
دکوفت بر سیده از حضار و عامه خلایق آوازه و غلغله بلند بر آمد و نعره تحسین و آفرین از گوشه
برخاست سلطان محمد یوسف را پیش طلبیده بخلعتهای خاصه و انعامات فایقه ممتاز و سرفراز
گردانید و سایر اعیان و خواص درگاه نیز هر یک در خور حال خود خلع و جایزه از نقود و نفایس
بیوسف ارزانی داشتند که گرد برگردش تلها بر آمد در همان روز سلطان توشیع انعامات گوگی
با پنج ده بیوسف بیک جایزه و انعام مرحمت فرمود و حکم حاضر باشی همادر شد و این واقعه در سنه
هشت صد و نود و پنج رو نمود و بعد از انکه یوسف بیک ملازم حضور گردید و در حرکات و سکنات
و اوضاع و اطوار شایستگی تمام و مقبولی کلام در نظر سلطان و سایر اعیان درگاه جلوه گر می شد
از حضور داروغگی اصطبل ارزانی شد بعد از چندی صدر کوتوالی عطا یافت و بعد از ان حوالداری
می باید دانست که تطبیق درین روایات مختلفه ممکن است که شاید از حوادث روزگار
و تقدیر مقدر جبار خواه او ملک زاده روم باشد چنانچه از روایت اول ظاهر است خواه از
امرازادگان ساده چنانچه روایت دوم مبین است قسمت ازلی و جلاب آسمانی دانه
او را از مسقط الراسش بر آورده بهند و دکن کشیده باشد و بر وفق رسم و قانون دکن که غربا
و امرازادگان را ترقی بمدارج علیا بتدریج و مرور حاصل میگشت او را در چیلهای پادشاهی منسلک
گشته باشد بعد از ان بعهده منصب سر نوبتی که از مناصب قرار داد اهل دکن بود فایز شده باشد
چنانچه از روایت ثالث مفاد میگردد و در آن زمان فن ورزش گری و پهلوانی و بانگ اندازی
رواج همگانه بازار بوده و دران شیوه همسر مدار اقران گشته گوی سبقت ربوده باشد و بواسطه
همین امر با پهلوانی کشتی غالب آمده باشد و این دور نیست ذلک تقدیر العزیز العلام لاکن عجب
است از محمد قاسم فرشته که در بعضی نسخه تاریخش اختصار بر همین روایت که او غلام ترکی
نژاد او فروخته رسیده واقع شده اگر با اختلاف روایات واقع می شد مضایقه

نمی داشت الغرض نجم طالعش در اوج ترقی بود و یوماً فیوماً آب و تابش می افزود و جوهر
ذاتیش ظاهر میگردید و درهمین اثنا از نواح سرحد ملک تلنگانه اخبار آمد که متمردان آن طرف
سر بشورش برآورده در سرکشی و تمردی دقیقه فرو گذاشت نمیکنند و داد قطع طریق و رهزنی بوجه افراط
می دهند رعایا و برایای آن دیار از اذیت آنها بجان رسیده اند مدبران درگاه بتدبیر دفع
شر آنها درآمده و بتجویز تعیین لشکر گران بر سر آن نخوت پرستان نمودند بعضی حساد و کوتاه بینان که درین
بودند از ترقی روزبروز دولت روزافزون حقد و حسد پیدا کرده و رشکها می بردند خواستند
که یوسف در حضور نباشد تا باعلای مناصب و اشرف مراتب نپیوندد و قابو یافته بعرض
پایان حضور رسانیدند که یوسف بیک جوان سنجیده و شجاع و دلاور هست و در خور این مهم
اوست او را برین مهم نامزد کردن مناسب می نماید سلطان حرف آن ابنای الغرض را صلاح
انگاشتند یوسف را بخلعتهای شاهانه سرفراز ساخته و خطاب مجلس شجیع و ملک الشرق
برآن مزید کرده با فوجی مستعد روانه نمود مجلس شجیع بعد از فایز شدن آن حدود بکمک بخت و کاردانی
روز بروز سر بنیکی در رسید و در ایام آن جماعت متمردان سرکش آن ضلع را تنبیه بواقعی و گوشمالی
بواجبی رسانید و تمامی حدود و طرق را از بن خار و خس صاف و پاک نموده در فکر استعمال
و تنبیه تحف و هدایای لایقه حضور شده قصد مراجعت داشت درین اثنا روزی سلطان بیاد
آورده فرمود از رفتن یوسف مدتی برآمد اخبارش نرسید و چه آن چنان بود که عرایض و احوالیکه
یوسف بپایه سریر ارسال می نمود حساد و بداندیشان آن را بسبب کدورات خود یافته پنهان
گذاشته بنظر سلطان نمی گذرانیدند درینوقت بحضور عرض داشتند که یوسف آن ولایت را
در قبض آورده داعیه استقلال داشته است حسین آقا در جواب آنها گفت که یوسف چنان
نمکحرام نیست که بغاوت از پادشاه خواهد ورزید مگر باعثی خواهد بود که موجب چندین توقف
گردیده پس حسین آقا درین باب اندیشمند گردیده بری آقا را بجهت آوردن یوسف روانه کرد
بعد از رفتن بری آقا هم چند روزی تعویق بظهور رسید با معاندان حسد درباره او غبار داشتند که

که بهرد و حرام خواه باتفاق سر استقلال و سرخودی دارند که مراجعت بهیچ یک تا حال نشده پادشاه
درین مرتبه بحسین آقا فرمود که زود یوسف را حاضر کنید حسین آقا خود بذات روانه آن
سمت شده بری آقا را بنیابت در انجا نگهداشت با مجلس رفیع و تحف و هدایای لایقه
و پیشکشهای شاهانه روانه حضور شده سلطان باستماع خبر مراجعت مجلس رفیع با فتح و نصرت
بشاشت مند گشته بلطف و مرحمت تا روضه شاه خلیل الله کرمانی قدس سره پیشوا آمده
بشهر آورد حسین آقا و مجلس رفیع آنچه آورده را که همراه داشته بودند بنظر سلطان گذرانیده همگی
کیفیت تنبیه و تادیب سرکشان و بند و بست امورات و سایر فتوحات کماهی بموقف عرض
رسانیدند سلطان آن پیشکشها را بدرجه قبول رسانیده بر حسن تدبیر و فدویت شعاری یوسف
مجلس رفیع غایت الاقصی محظوظ و مسرور و خوشنود گردیده یوسف را مجدداً بنوازشات
و انعامات پادشاهانه سربلند و سرفراز ساخته از کارنگری و کلیانی تا حد منجان
و کووه و کبخی و کالسته با جمیع مضافات و توابعات بوی ارزانی داشت و منگل بیره
که تختگاه قدیم رجهای سابق بود هم در اقطاع یوسف درآمد بری آقا را بخطاب سبحان قلی
مخاطب و سرفراز ساخته اقامت در همان ضلع تلنگانه صادر فرمود و بعد ازان یوماً
فیوماً طالع اوج و بخت بلندی گرای یوسف در ترقی و تصاعد بود تا آنکه از جمله امرای عظیم الشان گشت
بعد از فوت سلطان محمد و پدید آمدن هرج و مرج در سلطنت بهمنیه و ضعف و سست
گشتن سلطنت سلطان محمود و بیش از پیش در جمع سپاه کوشید و ترکان و مغلان
ایران و توران هر که در پای تخت بهمنیه جمع آمده بودند بمواعید خسروانه نزد خویش
طلبیده بمناصب ارجمند بهره مند گردانید و قوت و شوکت زائد الوصف حاصل
کرد چنانچه خطبه بیجاپور بنام خویش خواند و لفظ خانی را بشاهی بدل ساخته خود را
بیوسف عادل شاه نامید او را ساوی ازان گویند که در بلده ساوه مدتے
پرورش یافته بود چنانچه گذشت و در لسان مردم دکن یوسف ساوی شهرت

یافته و بهمش هم امینست که سواد رمحاوره دکن یک پاد بالاراکو بند چون یوسف در
امرای محمد شاهی بشوکت و مکنت از سایر امرا ممتاز و افزون پایه بود و ملک
در قبض و تصرف او نیز از ملک طرفداران دیگر چار یک زیاده بود ازین رو او را بلوی گفته

بیان بجنگ خاستن قاسم برید و برغلانیدن تیمراج بیجانگر را

چون یوسف عادل شاه کوس شاهی نواخت و روز بروز نجم بختش در اوج و ترقی
بوده در مکنت و شوکتش می افزود قاسم برید که سلطان محمود را بی اختیار گردانیده
خود را بر حکومت و مستقل حکومت بهمنیه مستقل کرده بود و هوس تصرف ملک
بیجاپور از مدت در سر داشت الحال رگ حسدش بجنبید و حقد کهن که در کمین بود
اکنون بجوشش آمد تیمراج والی بیجانگر را که او نیز راجه زاده وارث ملک بالی
اختیار داشته خود مستقل کامرانی کرده بود برغلانید و تحریصات بر جنگ عادل شاه
برانگیخت و همچنین دیگر طرفداران اطراف را ترغیب داده بلوا برانگیخت چنانچه
هر طرف از هجوم خصمانه بر یوسف عادل شاه تنگی و دشواری بود باری فضل
الهی شامل حال بود که عادل شاه بحکمت عملی و کاردانی با هر خصم در خور حال
هر کدام معامله بظهور آورده شورش هر جانب فرو نشانید آتش فتنه که از هر طرف
سر کشیده بود بآب کاردانی او فسرده و پژمرید درین اثنا مزاج عالی یوسف عادل شاه
از جاده اعتدال منحرف شد و بیماری سخت عارض گردید چنانچه تا دو ماه
ذو الفراش بود در میان مردم شهرت وفاتش منتشر شد باری فضل الهی
شامل حال وی شد از دار الشفای غیبی علاج صحت عطا یافت و عاقبت
صحت کلی دست داد بعد غسل صحت سجده شکرانه درگاه اله بجا آورده در
خزینه بگشاد و دست کرم برافراشت قریب و بعید را بنوال فراوان و غریب
مسکین را بعطایای بی پایان بهره مند گردانید بیست هزار هون بسبا داشته

وعلما و اهل استحقاق مکه و مدینه و نجف و کربلا فرستاد و بیست هزار هون بخواجه عبدالله هروی که بوقت آمدن از وطن وی نیز از رفقا بود تفویض کرد که بولایت رفته در بلده ساوه مسجد و مینار بنا کند و آب اندرون شهر در آورد چنانچه آن مسجد و مینار بنا یافت بعد از چندی باز تیمراج بقصد اخذ و قبض تعلقات توابع بیجاپور باستعداد لشکران بسمت بیجاپور روانه شد یوسف عادل شاه خبر یافته با وجود یکه زیاده از هشت هزار سوار همراه نداشت همت بر دفع دشمن گماشته توکلا علی عون الله پا در رکاب آورده مقابل خصم شد بعد از تقابل هردو لشکر و صف آرای جدال و قتال جنگ عظیم واقع شد هزاران مردم از هردو طرف کشته و مجروح شدند و غلبه کفار لشکر اسلام را هزیمت داد چنانچه عادل شاه با جمعی از هواخواهان نامی از معرکه برآمده خود را بیک سو کشید و تباهی فوج خود دیده خاطر را مکدر یافت لاکن یاس را بدل راه نداده بحبل المتین توکل دست محکم زده امید عون الهی واثق داشت چون دریافت که خصم بنمایش فتح خود دلشاد و خاطر جمع گردیده در نهب و غارت مشغول است دل را بر همت قوی داده و وثیقه بر عون و تائید الهی کلی نموده با همان دو هزار سوار که بعد از تفرقه لشکرش با او مانده بود یک عنان تاخته بر لشکر غنیم که فراوان از جنود ملخ بود طوره را انداخت تا آنکه خصم لشکر او خود را جمع کند مبارزان اسلام داد تیغ و خنجر دادند و مار از کفار برآوردند غنیم با قبیح ترین حالات از معرکه جان بسلامت رو بفرار نهاد و غنیمت بسیار بدست لشکر اسلام افتاد عادل شاه شکرانه معین مطلق موفق نموده مظفر و منصور بمقر الخلافت معاودت نمود

بیان ترویج دادن عادل شاه مذهب شیعه را و خطبه باسامی ائمه اطهار علیهم السلام خواندن نامهای خلفا

چون عادل شاه را بمساعدت بخت و معاضدت طالع ترقی و تفسیح روز
بروز حاصل شد قوت و مکنت بکمال رو داد و طرف داران اطراف را
بوجه شایسته مغلوب و منقاد نمود و توسیع ملک و فسحت سواد قلمرو و ظهور
آمد و خاطر جمعی کلی حاصل کرد خواست که اراده که از مدت در دل داشت
بظهور آورد روزی مجلس منعقد گردانیده اعیان و ارکان دولت را جمع
فرموده صدر و علمای شهر را نیز طلب داشته بتقریر شیرین و تمهید تمکین
بر زبان آورد که اولین کار با خدای متعال عهد کرده بودم که اگر کارساز
مسبب الاسباب مرا دولت قوی و مکنت عظیم ارزانی دارد و پایهٔ
سلطنت و خلافت عطا فرماید مذهب امامیه را رواج بخشم و آیین تشیع
را رونق دهم و خطبه را باسامی ائمه طاهرین علیهم السلام قرین گردانم
و از جناب اصحاب کبار مرا اصلا غرض و انکار نیست و با دین حنفی
اصلا مرا کدورتی نیست هر کسیکه بر هر آیینی که خوش آیدش گو باشد دیگری
بر تعرض او وجهی ندارد اکنون رای و تدبیر شمایان چه طور صواب
می بینند و در این باب مرا چه مصلحت فرمائید از جماعت آن کسانیکه شیعه
مذهب بودند و بعضی محض بنا جانب داری برای رای عادل شاه شده در جواب
گفتند بسم الله بهتر است و نهایت خوب مرجع در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
و بعضی که اهل تسنن و حنفی مذهب بودند از آن جماعت بعضی لب بپاسخ
نگشاده و زبان بلا و نعم حرکت نداده سکوت ورزیدند و بعضی از آن
که رتبه صاف گوئی داشته بودند در لباس عذر چنان جواب ادا نمودند که
نزد عقل و دوراندیشی این کار در خور تعجیل نیست زیرا که بنای سلطنت و
اساس مکنت تازگی و وقوع پذیرفته مدعیان در کمین اند سلطان محمود

که وارث ملک بالاستحقاق اوست در میان نهد و همچنان داعیه را
مثل امیر برید و احمد نظام الملک و عماد الملک همه سنیان پاک اعتقاد اند
واکثر امرای سرکار و سپاه بیشتر عامه سکنه بلده و اطراف همه حنفی مذهب
و لشکر دوست هستند مبادا که بر سر این معامله فتنه عظیم برخیزد که تدارکش
در حیز امتناع افتد و آتش فساد سر بالا کشد اطفائش ممکن نبود صواب
دولت همانست که خاطر همایون را ازین خیال خالی کرده عادلشاه
باستماع این جواب سر فرو افکنده متامل ماند و از عدم اتفاق و ناهمداستانی
جمیع اعیان اندیشه مند گردید چار و ناچار سکوت ورزیده در همان
نزدیکی خبر از ایران رسید که شاه اسمعیل صفوی در ملک ایران مذهب
تشیع را ترویج داده و خطبه را تغییر داده باسقاط نامهای خلفا باسامی
ائمه طاهرین علیهم السلام برخواند یوسف عادلشاه بمجرد استماع این خبر
بشاشت اثر که موافق مرکوز خاطر بود نشاط مند و فرحناک لاغایت شده
و آن نهال داعیه که مزرع دلش سرکشیده از ناموافقت اعیان فرو پژمریده بود
از سر بالیده بتازگی شاخ و برگ پیدا کرده بسرسبزی گرائید یکبارگی خطره
اندیشه را پس پشت انداخته عزم جزم نموده تا در ماه جمادی الاول سنه نهصد
و هشت بروز جمعه در مسجد قلعه ارک با جمیع امراء و خواص و عوام حاضر
شد و حکم فرمود با نقیب خان که از سادات مشهدی و امرای معتبر
بود و پیش قدمی کرده بر مناره بر آمده اذان گفت و کلمه اشهد ان علیا
ولی الله در کلمات اذان ایزاد کرد و خطیب بر سر منبر باسقاط اسامی صحابه
کبار بنام ائمه اثنا عشر علیهم السلام خطبه را تمام کرد و آن جماعت از زمره
اهل تسنن از امراء و عوام هم بودند مثل عین الملک که از امرای عظام و

دم

و سرکرده لشکر بود و دلاور خان حبشی و محمد سیستانی و غیره چند نفر تنگدل خاطر
برخاسته بدون ادای نماز بخانهای خود معاودت نمودند و بیم آن بود
که بر سر این معامله هیجان و فتنه برپا شود و عادل شاه بنسبت بعضی اسلوک که توضیع
پیش آمده دلدهی بوجوه شایسته کرده بر فحوای منطوق لکم دینکم ولی دین تسکین خاطر
خودها بخشید اما بعد از چندی علما و صدور و اعیان متعصب که تسنن کیش بودند
خطوط سلطان محمود بهمنی و سایر اعیان در باب تائید دین روانه کردند و سلطان
محمود با استعداد حرب باتفاق امیر برید و احمد نظام الملک و قطبشاه با افواج
گران متوجه بیجاپور شد عادل شاه در خود تاب مقاومت نیافته از شهر بیرون
آمده راه خاندیس گرفت و چون بعماد الملک عادل شاه را خلوص و اتحاد
باقصی الغایت حاصل بود درین آشوب باو پناه جست و او مرد کبیرالسن
و جهاندیده بود بسبب این حرکت عادل شاه را ملامت کرد و بر تغییر حال و تبدیل
خطبه زجر و توبیخ نموده بر قایم داشتن خطبه قدیم نمود و عادلشاه بصوابدید عماد شاه
کار فرما شده بنایب غیبت خود در بیجاپور احکام فرستاد که خطبه جدید
موقوف داشته خطبه قدیم قایم دارند و خود بدفع الوقت راه خاندیس گرفت
و عماد شاه بخدمت سلطان عرایض فرستاد و عذرخواه گردیده التماس
مراجعت به بیدر نمود تا هر یک از احمد نظام الملک و قطبشاه نیز بمستقرهای
خود روانه شدند بعد از چندی که فساد فرونشسته عادل شاه از آن طرف
معاودت کرده به بیجاپور آمد چندی بر همان دستور ماند خطبه را بنام
خلفای راشدین خوانده می شد چون شوکت و مکنت زیاده تر حاصل
می شد و از زمره اهل تشیع جمع کثیر در خود با انواع تسکینات و دلدهیها خاطرجمعی
خود بدست آورده باز بر سر آن کار رفته خطبه بهمان اسامی ائمه طاهرین

علیه السلام قرار بخشید بعد ازین باجرا چند ایام از قلعه گوه خبر آمد که بسبب غفلت
حاکم آنجا نصارا قلعه را بقبضه خویش آوردند عادل شاه بمجرد وصول این خبر
با دو هزار سوار از خاصه خیل مغل و دکهنی از بیجاپور ایلغار نموده بصبح روز پنجم در آنجا
رسید و غافلانه بر قلعه یورش کرد بعد از کشش و کوشش بسیار قلعه را بدست آورد
بسیاری از مردم قلعه را بقتل رسانید و بند و بست قلعه کما ینبغی بظهور آورده بدار الخلافت معاودت نمود

ذکر وفات یوسف عادل شاه و انجام کار وی و آثار باقیه که از یوسف عادل شاه ماند

یوسف عادل شاه بعد از انقضای بیست و دو سال از سلطنتش بمرض سنگرانی
مبتلا شده روز بروز آن مرض زیادتی یافته و علامات سفر آخرت در خود مشاهده
کرده ولیعهدی بر اسمعیل خلف رشید خود مقرر نمود و قلاده ولیعهد رتق و فتق سلطنت
بگردن کمال خان دکهنی انداخته وصیت نمود که لاشش خود را در جوار قبر سید جلال
مشهور بشاه چنده حسینی که رسوخ محبتش بیشتر داشت در گوگی بخاک سپردند بقول
مولف طبقات اکبری وفات یوسف عادل شاه در سنه ۹۱۳ نهصد و سیزده و بروایت
محمد قاسم فرشته سنه ۹۱۶ نهصد و شانزده و بقول رفیع الدین شیرازی و میر ابراهیم
اسد خانی نهصد و بیست و پنج بود یوسف عادل شاه را پسر اسمعیل و سه دختر بوده اند
باوجود اختلاف مذهب هر سه دختر منسوب باهل تسنن گشتند مریم سلطان
در حباله برهان نظام شاه و خدیجه سلطان در عقد علاء الدین عماد الملک و بی بی
ستی در عقد احمد شاه بن سلطان محمود بود و از آثار باقیه یوسف قلعه ارک
بیجاپور است و نیز عیدگاه قدیم که در عهد علی عادل شاه اندرون حصار
آمده و نیز نهری که از چشمه که موسوم به بهت باولی واقع است در اقصای تورده
بشکافتن سنگ دل خارا اندرون قلعه آورده است عرض و عمق نهر
مذکور آن مقدار است که جوان قد آور تنها و با سلاح و سپر از آن تواند گذشت

و چشمهٔ مذکور که منبع نهر است هرچند که صغیر است از معمران دیرین شنیده شد که چشمهٔ آب زنی دارد و فوران آب از تهٔ آن می جوشد که حکم نهر عظیم دارد اما آن چشمه بسبب نااهتمامی و عدم مبالات حکام ابتر و خراب شده بخاک انباشته رفته رفته خاک پوشش سراسر زمین گردیده و در چنداپور کلبرگه روضه و منارهای شیخ محمد سراج جنیدی از ابنیهٔ یوسف است و بیجاپور نام این معموره از قدیم است و از قدیم الایام این قصبه مشهور و معتبر و شهر نامور بوده است و مورد اکابر عظام و علمای ذوالاحترام گشته است چنانچه شیخ المشایخ شیخ عین الدین گنج علوم قدس سره در کتاب اطوار الابرار نوشته اند که ترجمهٔ آن عبارت اینست که شیخ الکامل المکمل صاحب المقامات العلیه شیخ ابراهیم سنگانی رحمة الله علیه مدتی در صحبت فقیر بوده اند در دولت آباد و بعد از آن از انجا نقل کرده بهیرول و از انجا بقصبه بیجاپور آمده اقامت نمودند و هم در بیجاپور وفات یافتند و مزار ایشان در مقابر شمالیه واقع است و نیز حضرت شیخ مشار الیه در تاریخ الحاق نوشته اند که ملک عز الدین ابورجا از قدمای امرای علاء الدین خلجی بود و بعد ملک علی عادل شاه در اواخر سنه هفت صد و یک حکومت شهرنو یافت قریب شش سال در آن بود و بعده در سنه هفت صد و شش حکومت بیجاپور کنره یافت و بالتماس رای رام دیو مسجد جامع چوبین بنا کرد و بعد از چندی ملک عز الدین نقل کرد و پسرش ملک کریم الدین ابورجا حاکم بیجاپور شد و در سنه هفت صد و شانزده مسجد جامع سنگین را بنا کرد و انتهی اکنون در قلعه ارک بر مسجد سنگین قدیم بر تخته سنگین نام ملک کریم الدین نوشته موجود است

ذکر ابتدا و لشکر یوسف عادل شاه و ذکر تواریخ جدید و بطریق وقائع نامه

عهد یوسفی سواران دوازده هزار احشام چهار ده هزار افیال سی و هفت چند
تاریخ برای افاده در بیجاپور ثبت افتاده بنای قلعه پرینده باهتمام خواجه جهان
در سنه ۸۹۲ هشت صد و نود و دو اتمام پذیرفت و قلعه بلکانوه باهتمام اسدخان در
سنه ۸۹۱ هشت صد و نود و یک بنا یافت و قلعه مرج باهتمام اسدخان در سنه ۸۹۳
هشت صد و نود و سه بنا گرفت و قلعه شولاپور بحکم ماصاحبه باهتمام خواجه جهان
در سنه ۸۸۸ هشت صد و هشتاد و هشت بنیاد گرفت و قلعه احمدنگر باهتمام احمد نظام شاه
بحری در سنه ۸۷۸ هشت صد و هفتاد و هشت بنا گرفت و قلعه بیدر بحکم احمد شاه
بهمنی در سنه ۸۰۳ هشت صد و سه بنا یافت و قلعه بیجاپور را از یوسف عادل شاه در
در سنه ۹۱۹ نهصد و نوزده بنا پذیرفت و مسجدی که درون قلعه باهتمام یوسف عادل
شاه بنیاد یافته در سنه نهصد و هژده بود و موضع فتحپور در عهد یوسف عادل شاه
در سنه ۹۱۹ نهصد و نوزده آبادی یافته و شرخ محل را ابراهیم یوسف در سنه ۹۲۱ نهصد و
بیست و یک بنا فرمود و مسجدیکه نزد اندرمحل واقع است از خواجه جهان
در سنه ۸۹۴ هشت صد و نود و چهار بنا پذیرفته -

تمت بستان اول من جمله هشت بستان
از تاریخ بیجاپور مسمی
به بساطین السلاطین

رب یسر و تمم بالخیر

بستان دوم منجمله هشت بستان از کتاب

تاریخ بیجاپور

مسمی به

بساطین السلاطین

در ذکر اسمعیل عادلشاه بن یوسف عادلشاه

طبع فی المطبع السیدی

سنه ۱۳۱۰ھ

بستان دوم ذکر اسمعیل عادل شاه بن یوسف عادلشاه

قبل ازین مذکور شد که یوسف عادل شاه در حیات خود اسمعیل راکه دوازده یا سیزده ساله و بقولی بیست و سه سال بود ولیعهد ساخت امر سلطنت و جهانبانی ازو مسلم و مقرر نموده زمام ضبط و نسق و وکالت بکف اختیار کمال خان دکهنی و او را دارا ب جروی هم می گویند که از بندهای قدیم و نایب ورد کان دیرینه معتمد و کاردان بود سپرده سایر امرا و اعیان درگاه را بموافقت و تابعداری او وصیتها کرده اسمعیل عادل شاه را نیز باتفاق و تبعیت صوابدید او تاکید نموده بود و بعد از ارتحال یوسف عادل شاه کمال خان دارا ب جروی با مر تغسیل و تکفین پرداخته بموجب وصیت نعش عادل شاه را با شان شاهی روانه کوکی نمود و در ساعت میمون مبارک که اختیار نموده دانایان احکام نجوم شناس بود اسمعیل را بر تخت سلطنت بیجاپور اجلاس نمود و تاج شاهی بر تارکش گذاشت و چتر پادشاهی که بود ند بدلجوئی و استمالت هر کدام سعی موفور بکار برده همگنان را بکار خدمت و دولتخواهی سرگرم و یکدل ساخت و با هر یک از رؤسای اطراف مثل امیر برید و نظام شاه و قطب الملک و عماد شاه نیز بسلوک و مدارا کار بر داشته

خار نفاق و شقاق از میان بر داشت و قلیل از ایام رونق و بهای سلطنت
عادل شاهی باهتمام و کاردانی کمال خان بدرجهٔ قصوی افزایش رسید و
ملک و رعایا بآبادانی و معموری کمال فایز گردیدند کمال خان تشنن پیشه بود و کار
یوسف عادل شاه بمقتضای تابعداری چار و ناچار سکوت ورزیده بدل کاره
می‌بود الحال که اختیار کلی و استقلال تمام بهم رسید در تقویت ملت حنفی در آمد
و در ترویج تسنن کوشید و خطبه را بر قاعده قدیم بر اسامی خلفای راشدین
مقرر نمود و چون بندر گوه همیشه از جانب عیسویان در تشویش می‌بود هر گاه که
نصاری قابو می‌یافتند غافلانه تاخته قلعه را در قبضه می‌آوردند کمال خان خواست
که از این تشویش بمصالحه ایشان طمانیت بدست آرد با ایشان مصالحه کرد که عیسویان
بر قلعه اکتفا کرده دست تطاول از پرگنات و قریات کوتاه نموده در مقام یکجهتی
و مواخات بوده در معاونت با هم یکدل باشند گوه بتصرف ایشان
باز گذاشت از آن تاریخ بندر گوه بتصرف نصارا مستمر ماند و سلامیان دیگر تصرف

بقتل رسیدن کمال خان مع پسرش صفدر خان در مکافات بغاوت

بر ضمایر اولی الابصار ظاهر و باهر است که در عالم کون و فسا و ثبات قرار
بر یک حال و یک منوال از جملهٔ ممتنعات است گردش دوار کجرفتار هر روز
شعبده تازه بر روی کار میسازد متردان چارسوی دنیا را از شامت
نفس شوم واقعها پیش می‌آیند که بر همزن دین و دولت می‌شوند که از آن
در دنیا بدنامی و در عقبی بد سر انجامی حاصل میگردد و تفصیل این اجمال
آنکه چون کمال خان را استقلال کلی و اختیار تمام بهم رسید در تربیت و تقویت
خود در آمد و اقطاع و جاگیرات سیر حاصل از دیگران انتزاع نموده بخویشان
خود می سپرد و مناصب را بهر حیله از قدیمان دولتخانه گرفته بهواخواهان خویش

مبادا تا آنکه هیچ یک از همچشمان که از وی اندیشه بود نماند پس آهسته
خطرها که نه مناسب ملک بحالی باشد در دلش خطور کرد یعنی خواست
که اسمعیل عادل شاه که وارث ملک است محبوس یا مکحول ساخته خود صاحب
تخت و افسر شود درین باب با میر برید که او هم بر سر معامله بود صلاح طلبید
و رخصت خواست برید این ارادهٔ فاسد او را تصویب نمود و تقویت
داد و با هم پیمان و عهد میان آمد که خود را مخدوم و وارث ملک خود
را از میان برداشته با یکدیگر در مقام معاونت و معاضدت بوده در
استخلاص قلاع و توسیع ملک بکوشند چنانچه بهمین عهد و قرار کمال خان
اسمعیل شاه را با خاتونان محل در قید سخت گذاشته و موکلان غلیظ اعتمادی
بر آن گماشته با فوج و استعداد ملک کشائی از بیجاپور برآمد و اولاً قلعه
شولاپور را محاصره کرده بکشش و کوشش بسیار در عرصه سه ماه قلعه را
بتسخیر آورد و همچنان برید وارث ملک را در نظر بند و حبس داشته از
بیدر برآمده لشکر کشی بصوب کلبرکه و غیره کرده چند جاها بقبض خود درآورده
مراجعت کرد چون کمال خان از مهم شولاپور فراغ حاصل کرده بمستقر الخلافت
معاودت کرد آن داعیه آوردر باطن قوت پیدا نمود خواست که آنرا از
قوت بفعل رساند منجمان احکام شناس فرمود که برای جلوس ساعتی سعید
اختیار کنند که جلوس دران ساعت منتج برکات و خوبیها گردد هر چند این
امر پسند خاطر هیچکدام نبود منجمان چاره و ناچار در تحقیق احوال نجوم و استنباط احکام آمده گفتند که از تغیرات
فلکی شومی این پانزده یوم معلوم میگردد درین ایام خود را از مکروه محافظت نموده شانزدهم روز
هر کاری که کنند مبارک خواهد بود کمال خان بر قول منجمان دفع ایام شوم سهل انگاشته
و در حراست نفس خود بکوشید و هر جای محکم و ملازمی هیچ که اندیشه خطر

ازاحدی در آن متصور نبود برای خود اختیار کرده معتکف شد و معاملات
ملکی و مالی به پسر خود صفدر خان و دیگر کارپردازان واگذاشت و چون کیفیت
اراده فاسدش در میان مردم شهرت یافته بود خاتونان حرم نیز این خبر
شنیده در ورطهٔ حیرانی افتاده بودند و در کمال بیچارگی از لطف قادر
مطلق امیدوار بوده چاره کار می جستند چون از ایام معدود معهود دو سه
روز باقی ماند بوبجی خاتون والدهٔ اسمعیل و دلشاد آغا عمهٔ او که از عقلای
نسوان بوده در تدبیر دفع آن حق ناشناس آمده غلامی را که نمک پرورده
قدیم بود و کوینده کاکای اسمعیل بود نزد خود طلبیده حقوق سوابق نعمت یاد دهانیده
گفتند که آخر هر متنفس را شربت مرگ چشیدنیست چار و ناچار از سرای فانی
گذشتنیست لاکن به پاس نمک از گذشتن دولت جاوید یافتن است که هم
در دنیا نیکنامی و هم در آخرت نیک سرانجامی مترتب است اگر تو حق فدویت
را بجا آوری و پروای سر و جان گذاشته این نمکحرام را دفع کنی همه حقوق
فدویت و جانسپاری ادا کرده باشی اگر زنده ماندی لغایت امینی یکی از
ارکان سلطنت خواهی گردید و اگر معامله دگرگون شود شاد باشی در همه
عالم به نیکوکاری و نمک حلالی ممدوح و مشکور گردی و در آخرت مثوبات
اخروی فایز شوی کاکا بعد از استماع این مقال کمر همت بر میان جانسپاری
استوار بسته گفت نه بیک جان بل بصد جان فدای سر اسمعیل شاه شوم بشرطیکه
دست به مدعا یابم خاتون گفت که هر چند که او در جای پنهان جسته است که
محرمان و مقربان را هم در آنجا بار نیست و لاکن من بهر حیله و تدبیر ترا تا
خلوت او برسانم آنگاه جان بازی توانست خاتون دایه را که برای خبر رسانی
محلات تعیین کرده کمال خان بود بچاپلوسی و تملق در آویخت بهزار فسون

و فسانه او را بطریقت تا دایه کاکا را بر خلوت کمال خان رسانید تمهید نمود که
کاکا اراده حج داشته بر جناح سفر استاده است مرضی خاتون چنانست که او
برضامندی دل رخصت فرمایند و بدست خود بیره پان عنایت کنند تا حج
او مقبول گردد آن ساده لوح اجل رسیده قبول نموده کاکا را بخلوت بار داد
چون بجهت پان نزدیک طلبید آن فدائی از سر گذشته چون نزدیک تر شد
وقت پان گرفتن حربه را که پنهانی با خود داشته بود بچالاکی تمام بر سینه و
شکمش چنان رسانید که امعاش بیرون افتاد و جان بقابض ارواح سپرد و بمجرد
این حال زن کمال خان که از عقل نسوان بود خود را از پرده بیرون انداخت
و خویشتن را بدست تالک سپرده اصلا بجزع و فزع نپرداخت و از دیگران
نیز آواز برخاستن نداده فرمود تا خدمتیان حاضر کار آن فدائی از جان گذشته
بسنگ و چوب و کارد و خنجر تمام ساختند پسرش صفدر خان را که در بار بجا ملا
اشتغال می داشت اندرون طلب فرمود چون صفدر خان آمده بر حال
واقف شد خواست بی اختیار نعره برآورد مادر دست و دهانش گرفته نگذاشت
که فریاد کند و گفت که اکنون همت را کار فرما شو تا کار از دست نرفته باری
بدست باز آر از اسمعیل شاه و مادرش انتقام خون پدر خود بکش اگر شمه تقاعد نمائی
در شتاب کنی دمار از ما و شما بر خواهد آورد و هرچند صفدر خان ازین
حادثه جرات و همت کم کرده شکسته پشت گردید عذرها پیش آورد مادر
بصد عنوان او را دل داده تقویت نموده برانگیخت و بر جنگ عادل شاه
قایم کرد تا صفدر خان از اندرون محل سرا بیرون آمده از زبان کمال خان
به مردم پیغام رسانید که زود تر محل سرای پادشاهی تاخته اسمعیل و مادرش
را بچنگ آرند و در حبس کردن مردم و تهیه اسباب جنگ و استعداد آن

آن در آمد بوبجی خاتون که کاکا را بهمراهی دایه داده بر سر کار معلوم فرستاد
منتظر بود چون درنگی بمیان آمد و کشف حال هیچ نشد دانست که شاید تدبیر موافق
مدعا نیفتاد از دست کاکا کاری بر نیاید و سر بر بلا افتاد و اکنون آفت عظیم
بر سر ما می رسید که ان خواهد رسید طریق حزم و کار آگاهی را اعمال نموده
اسمعیل عادل شاه را دل داده بر قیام جنگ ترغیب فرمود و مردم مغل و
دیگر نوکران پادشاهی را از دکهنی و حبشی وغیره که بر حراست محلات پادشاهی
متعین بودند پیغام فرستاد که اگر نمک حلالی را کار فرموده سرخروئی جاوید
بدست آوردن منظور است و برابر بهبود اسمعیل عادل شاه بهبود خودها
حاصل کردن مطلوب است درین روز که جان نثاریست شرط خدمت بجا
آرند حراست ناموس پادشاهی و حفاظت آبروی خداوند نعمت که از
جمله فرایض و متحتمات است بظهور رسانند چندی از مردم مغل و دکهنی وغیره
که سرشت حق شناسی و نمک حلالی داشته بودند و در خدمت جان سپاری
قدم راسخ داشته بودند فی الفور مستعد و آماده گردیده بر محلات پادشاهی
برآمده جایهای استوار و سنگین را استحکام حصون حصین بخشیده مستعد جنگ شدند
و آنها که خوف و رجای کمال خان در دل قوی داشتند صفدر خان بعد فراهم
آوردن مردم و استعداد او بر سر محل پادشاهی رسید و ان شد اول بر دروازه
اول که بسته بودند رسیده بحکم شکستن نمود چون دروازه شکسته شد اندرون
ریختند دروازه دوم بسته بودند آتش ها را بهر شکستن آن فرمود درین حال
از بالای قصر پادشاهی تیر و تفنگ باریدن گرفت بوبجی خاتون دل بسته داد
آغا سید برخود لباس مردانه راست کرده با تیغ و سپر برآمده مردم جان
نثاران را ترغیب و تحریص بر ثبات و قیام بر جنگ می دادند اسمعیل عادل شاه

نیز بر همین کار سرگرم بودند ناگاه تیری که از دست مردم بالای قصر جدا شده بود
بر پیشانی صفدرخان رسید اگرچه کاری نبود اما بسبب ضعف صفدرخان
در سایهٔ دیوار آمده تکیه زد مردم بالا خبر یافتند که صفدرخان بسایهٔ دیوار تکیه
زده است سنگی سنگین محاذی سرش فرو ریختند چنانچه سر و تنش ازهم
فرو پاشید چون مردم صفدرخان حال سردار بدینسان منوال دیدند دست و
پا گم کرده رو بگریز آوردند مردم فدائی از بالای قصر خود را بزیر رسانیده تعاقب
گریختگان نمودند و بکشیدن و زدن مشغول گشتند چون بر قصه کمال خان رسیدند
آن را نیز کشته یافتند تمامی مردم جانب دار کمال خان بالکل هوش باخته
سر از پا گم کرده پریشان و آواره شدند اسمعیل عادل شاه بعون و لطف
ایزدی بخت و طالع را معین و معاضد یافته قرین سرور و ابتهاج
گشته بخاطر جمعی جلوس بر تخت فرمود و نثار و نذر را از هر طرف
رسیدن گرفت فدویانی که دران روز داد فدویت و جان نثاری
داده بودند نوازشها یافته بمناصب ارجمند رسیدند خسرو آقا لاری
که نیز برای ارتقای دولت و اعتلای مکنت خود را داخل زمرهٔ چیلههای
بادشاهی ساخته بود دران روز ترددهای نمایان و جان نثاریهای
شایان بظهور رسانیده بود بخطاب اسدخان ممتاز و سرفراز شده
با قطاع و جاگیرات عمده بهره مند گردید و جماعت دکهنیان و حبشیان
جملةً قاطبةً از نوکری برطرف شدند بلکه بعضی از غریب زادگان مغل
که با دکهنیان قرابت و خویشی داشته بودند نیز برطرف شدند بعد ازین
همگی همت اسمعیل عادل شاه بر تربیت مغل و فراهم آوری آنها مصروف
گردیده در چند روز سپاه مغل که تیرانداز و نیزه باز چندان جمع آمدند که از

که از پشت گرمی ایشان عادل شاه را قوت و مکنت افزون از قیاس حاصل
گشته بعد از چند مدت بشفاعت و سفارش مغلان غریب زادگان را نوکر گرفت
اما حبشیان و دکهنیان را اصلا نوکر نداشت همین حال بود تا وجود اسمعیل
عادل شاه بعد از استقلال و تشیید قواعد مکنت و سلطنت باز خطبه را تغیر داده
در ترویج طریقهٔ تشیع درآمد و از پدر زیاده در آن باب کوشید و جملهٔ سپاه
لشکر را حکم فرمود که تاج سرخ دوازده ترکی بر سر گذارند و آن کسیکه تاج پوش
نباشد او را بسلام نگذارند بلکه هیچکس را در ان عهد میسر نبود که بی تاج در شهر
تردد نماید اگر کسی احیاناً بی تاج بنظر میرسید بسیاست سلطانی می پیوست
همین عمل تا آخر اسمعیل عادل شاه جاری بود

ذکر لشکر کشیدن امیر برید باتفاق والی احمدنگر و گلکنده و برار بر عادل شاه و هزیمت یافتن برید و انعقاد شرعی بی بی مستی با سلطان محمود بهمنی

چون عادل شاه را از قیام بنیان سلطنت فراغ دست داد عزم بر استخلاص
ولایتی که در ایام فترات بقبضهٔ دیگران رفته بود درست کرد اول بطرف تعلقهٔ
برید لشکر کشیده بعضی ولایت که در قبضهٔ او آمده بود انتزاع نموده در قبضهٔ خویش
درآورد و امیر برید ازین معامله مثل مار برخود پیچان شده در مقام تدارک درآمد
از زبان خود و سلطان محمود نامها بوالیان دکن فرستاده کمک طلبید و درین
باب الحاح و ابرام بیش از پیش نمود تا آنکه برهان نظام شاه و سلطان قلی
قطبشاه و علاء الدین عماد الملک با فوجهای آراسته به بیدر رسیدند برید سلطان محمود
را بر انگیخته با جمعیت خویش و افواج رؤسای دکن بر سر عادل شاه روان شد
افواج تاخت و تاراج کنان قریب بیجاپور رسیدند هیچ مزاحمتی نمی یافتند
قریب به کروهی بیجاپور مضرب خیام ساختند عادل شاه بپاس بودن

سلطان محمود دران میان با برای جنگی دیگر دم نجود درکشیده بود و اصلا آن خیال نشد که از جا حرکت کند درا فواج بیدر شهرت بد دلی و دل باختن عادل شاه عام شد حتی بخاطر جمعی دلیرانه قصد محاصره نمودند یکبارگی اسمعیل عادل شاه با دوازده هزار سوار که اکثر مغل تاج پوش بودند یلغار نموده بر فوج بید افتاده جمعی کثیر را بزیر تیغ در آورد چنانچه بریدمنهزم گشته راه بیدر پیمود و سلطان محمود اندران صدمات و تزاحم امواج افواج از اسپ جدا شده زخمها برداشته با پسر خود سلطان احمد شاه اسیر عادل شاه گشته و افواج بجگی بی جدال و قتال راه تعلقات خویش گرفتند عادلشاه سلطان را با عزاز و تکریم پیش آمده چندی طرح اقامت سلطان انداخته بمعالجات ریش جسمی و قلبی کوشید و بمدارات و مراعات گوناگون و تواضعات هرگونه از قسم نقود و جواهر و امتعه و اقمشه دلجوئیهای فراوان بجا آورد بعد از انکه سلطان را صحت کلی بهم رسید پیغام ترتیب کردن جشن طوی بی بی ستی خواهر عادل شاه که پیش ازین با شاهزاده احمد شاه منسوب شده بود فرستاد عادل شاه بالراس والعین قبول کرده در تهیه مواد و اسباب شادی درآمده در چند روز جمیع مواد و اسباب مهیا کرد آن گوهر یکتای درج سلطنت را در سلک آن اختر برج خلافت بقاعدهٔ شریعت غرا کشیده شادی ملوکانه و جشنهای خسروانه باتمام رسانید مدت دو ماه در ادای مراسم شادی انقضا یافت بعد از فراغ ازین کارها سلطان محمود را بپیشکشهای شایان و نذرهای نمایان چه از نقود فراوان و چه از نفایس شایان بنظر گذرانید با پنج هزار سوار مغل روانه دار الخلافت بیدر رخصت ساخت

طرح مصادقت افکندن اسد خان میان عادل شاه و برهان نظام شاه و انعقاد مناکحت مریم سلطان با نظام شاه و عنقریب عداوت افتادن میان دو شاه

بعد از چندی که اسدخان شیوهٔ فدویت و طریقهٔ کفایت روز بروز وجه شایان
بظهور می پیوست و کارهای عظیم باستصواب رزینش سرانجام می پذیرفت عادل شاه
مرتبهٔ سپه سالاری که هیچ مرتبه در عرف دکن بالاتر از آن نبود بوی ارزانی داشته
پایهٔ جاهش بسیار مرتفع ساخت و خواست که هم باستصواب رای صواب
اندیشش با برهان نظام شاه طرح مصادقت انداخته و نیز مصادقت را بانسبت
قرابت موکد ساخته باتفاق و تائید همدیگر بر تمیراج ایچانگر که غرور و استکبار بفلاک
اثیر رسانیده و دیگ انانیت فرعونی را بجوش آورده هجوم نماید و شرف
جهاد و ثواب غزا که بر کافهٔ اهل اسلام خصوص بر سلاطین عظام که اساطین دین
و اسلام اند واجب و متحتم است حاصل نماید پس بصلاح اسدخان سید احمد
هروی را که مرد کاردان و دانشور زمان بود با نامهٔ محبت افزا و مودت آمیز
و تحف شاهانه و ارمغان خسروانه باحمدنگر روانه فرمود و سید احمد بعد رسیدن احمدنگر
بوساطت شاه طاهر بملاقات برهان نظام شاه مستعد شد و بتقریبات شایسته
و تمهیدات بایسته ماهو المدعا را در میان نهاد و بزیور قبول و تحسین قرین گشت و قرار
مصلحت بر آن یافت که هر دو پادشاه از مقر خویش بر آمده در قلعهٔ شولاپور که
که محل مادهٔ نزاع طرفین بود باهم ملاقات نموده بالمشافهه و المواجهه این مرکوز
همایون را بعهود و مواثیق استحکام بخشند و امر وصلت یعنی نسبت خواهر عادل شاه
مریم سلطان با برهان نظام شاه بظهور آورده و طوی شاهانه و جشن خسروانه را
زینت ترتیب بخشند پس برهمین قرار داد عادل شاه بنشان شاهی و شکوه پادشاهی
از پایگاه خلافت بر آمده بر شولاپور سایهٔ هما پایه گسترانید و نظام شاه هم بموجب
خود را بآنجا رسانید در ساعت سعید که قران سعدین بود هر دو پادشاه بملاقات
باهم حظ اندوز و سرور اندوز گردیدند و لوازم مدارات و مراسم ضیافات بهمدیگر

بظهور آوردند و روابط اتحاد و یکجهتی با علاقهٔ قرابت و خویشی بکمال استحکام و انضباط
پذیرفتند از طرفین تهیهٔ اسباب شادی و سرانجام عروسی و دامادی در اندک
روز بظهور آورده شروع در ادای لوازم شادی نمودند تا مدت یک ماه در
ترتیب جشنهای شاهانه و محفلهای خسروانه گذرانیده آن گوهر مکنون درج شهریاری
را با نیر اوج تاجداری بطریق ایجاب و قبول شرعی انسلاک بخشیدند در وقت
تعیین و تشخیص کابین مریم سلطان با جواهر و نقود و عروض مسمی تفویض قلعهٔ
شولاپور با پنج پیشه هم مقرر شده بود و بعد از فراغ شادی با هزاران خرمی هردو
پادشاه از شولاپور رخت اقامت برچیده بدار الخلافت تحویل فرمودند عادلشاه
بعد از چندی از قرار تفویض قلعه نادم گشته در ایفای وعده توقف ورزیده
عذرها برانگیخت بنا بر علی هذا انبساط مصادقت بازنور دیده شد و حجاب شاکرو
و تباغضی درمیان حایل گردید تا آنکه سال دیگر برهان نظام شاه باتفاق عماد الملک
بقصد اخذ قلعهٔ شولاپور لشکر کشید عادلشاه بمجرد وصول این خبر با ده دوازده هزار
سوار برانبوه کثیر که فوج هردو پادشاه کم از چهل هزار نبودند متوکل علی الله روان
شدند بعد از تلاقی فئتین جنگ صعب درگرفت بهادران عادلشاهی در مصاف
داد مردی و بهادری در دادند از لشکر برار و احمدنگر اگرچه کشش و کوشش
بسیار هم بظهور آمد لاکن نسیم فتح بر پرچم نشان عادلشاهی وزید لشکر برار رخ از معرکه
برتافته بصوب برار توجه نمود نظام شاه هرچند که پای ثبات ورزید و از جمله شیر
اسد خان تاب نیاورده معرکه را گذاشته پیدا شد اسد خان تلپرنیده از تعاقب
دست نداشت درین جنگ چهل فیل و دیگر سامان و سرانجام بدست عادلشاه
افتاد قرین فتح و نصرت بشادمانی معاودت نمود از جمله غنیمت ده یازده فیل
به سپه سالار اسد خان عطا فرمود و همچنین سایر امرا و اعیان درگاه را درخور حال

هر یک را ببخشش و عطا یا خوشنود گردانید باز سال دیگر برهان نظام شاه از فرط غیرت یکی
بقصد جبر شکست باتفاق امیر برید بر عادل شاه لشکر کشید عادل شاه نیز با لشکر ظفر
پیکر خویش بر آمده استقبال نمود چون تقابل افواج با هم روی نمود آتش قتال و جدال
در میان دو لشکر مشتعل گردید جنگ صعب روی نمود و بهادران طرفین دادِ
مردانه بظهور رسانیده داد مردانگی و تهور دادند بازبدست برد دلیری بهادران
عادل شاهی شکست فاحش بر لشکر نظام شاه افتاد چنانچه خواجه جهان دکهنی با بیست
زنجیر فیل و دیگر اشیا و سامان فراوان اسیر اسدخان گردید عادل شاه درین
کرت نیز با فتح و ظفر بهمدوش گردیده بمقر الخلافت معاودت نمود شکر نعم
الهیه بجا آورده دست عطا و نوال بگشاد و سپه سالار اسدخان همه اقبال
عطا نمود الا یک فیل که اسد بخش نام داشت و بتخت نظام شاه مخصوص بود
که آنرا بجهت خاصه خود نگهداشت

ذکر صورت مصادقت پذیرفتن میان عادل شاه و عماد الملک بسعی اسدخان و انعقاد خدیجه سلطان با عماد شاه

بعد ازین اسدخان که در شیوهٔ کاردانی و کیاست سرامد اقران و مردانگی و
شجاعت مشهور و معروف دوران بود در تدبیر آن آمد که میان عادل شاه
و فرمان روای برار علاء الدین عماد الملک که در اکثر اوقات طرفداری
نظام شاه مرعی می داشت و اتفاق نمودن هر دو پایمالی و خرابی تعلقات
بیجاپور بوقوع می پیوست روابط اتحاد و مواخات استحکام بخشند پس برین مقصد
تقریبات برجسته برانگیخته بلطایف الحیل ملاقات هر دو پادشاه صورت
پذیر گردانیده خار خشک نفاق و بیگانگی از میان بر کند و روابط وداد و یکجهتی
چنان مستحکم گردانید که عماد الملک بدل و جان مطیع عادل شاه گردیده

وبجهت تاکید این نسبت سررشتهٔ قرابت را هم فیما بین پیوند وصلت بخشید خدیجه
سلطان خواهر خود عادل شاه را با علاء الدین عماد الملک پیوند وصلت بخشید
اما هرچند خواست که با امیر برید فرمان ده بیدر صلح واقعی بمیان آورد صورت
نگرفت هربار که تدابیر صائبه صلح و مصالحت فیما بین بظهور می پیوست باز قصه
به لشکرکشی و مردم کشتن منجر می شد در یکی از آن جنگها که برید بر تعلقهٔ عادل شاه
لشکرکشی نمود خرابی ملک او می نمود عادل شاه نیز با لشکر خویش استقبال او نموده
مقابلات طرفین و محاربات جانبین متواتر می شد و امیر نامی از شجاعان
مشهور و دلیران نامور که یکی از آن برادر زن برید می شد بدعوی همسری از
میان فوج بر آمده در میدان حمله آور گشته برای مبارزت عادل شاه طلبید رگ
حمیت عادل شاه بحرکت درآمد خود بنفس نفیس قصد مقابله آنها نموده برخاست
هرچند اسد خان و دیگر اعیان مانع آمدند ممنوع نگشته اسپ را در میدان انداخت
مقابل آن هر دو بهادر خود را رسانیده داد مردی و تهور بظهور آوردن گرفت
بعد از بمیان آمدن زد و خوردی که در فن سپاه گری میان مبارزان دکن می باشد
بر آن هر دو دلیران نامی غالب آمده هر یک بنوبت مرة بعد اخری شربت اجل
نوشانیده بمقر اصلی فرستاد و بعد از آن قرین نصرت و بهروش ظفر گشته به لشکر
خود مراجعت کرد فدویان غمخوار به همه شتافته نثارها کردند و صدقات بفقرا و مساکین
رسانیدند و اسد خان بوسه بر رکاب داده تهنیت ادا کرد

قصد نمودن عادل شاه بر تنبیه امیر برید و آوردن اسد خان پلنگ برید
از خوابگاهش و بقبض آوردن عادل شاه بیدر را و بعد از چند روز
باز به برید بخشیدن

چون مکر و کید امیر برید از حد گذشت که مکرر با قطبشاه و رایان بیجانگر دمساز گشته

فتنها پدید می آورد و فسادها برمی انگیخت عادل شاه بر تنبیه و تادیب او کمر بسته با ده هزار سوار بجانب بیدر شتافت امیر برید این خبر یافته در استحکام قلعه و جمع ذخیره آماده آمده مستعد حرب گشت و از قطبشاه استمداد و تحکم نمود عادلشاه جلوریز بر بیدر رفته محاصره نمود و جنگ عظیم هر روز میان مردم برید و عادلشاه می شد مقارن این حال قطب الملک بمدد برید رسید عادل شاه نیمهٔ فوج را بر محاصره قایم گذاشته اسدخان را بر قطبشاه تعین نمود اسدخان با جمعیت خود برق کردار حملهٔ شیری بر لشکر قطبشاه آورده قطبشاه هیان را متفرق گردانید و باز بمدد فوج محاصره خود را رسانید عادل شاه ازین فتح که اسدخان نموده آمده وی را بکمال توجه نوازش فرموده در آغوش گرفته بعنایت گوناگون بنواخت و بعد ازان بر محاصره تشدید کرده ابواب دخول و خروج مسدود ساخت امیر برید مضطرب آمده التجا بعماد الملک برده برای صلح طرفین متوسل شد عماد الملک برای مصالحت خود را رسانیده بیک فرسخی از لشکر عادل شاه فرود آمده با عادل شاه ملاقات کرده معروض داشت مقصود اصلی ازین سفر ملاقات آن جناب بود و شفاعت تقصیرات امیر برید و ایقاع صلح فیما بینین مرکوز و مستدعیست عادل شاه گفت که قبایح امیر برید از حد افزون است تا انتقام نکشم بصلح تکلیف نفرمایند عماد الملک ازین سخن عدم رضا مندی دریافته دیگر ازان مقوله سخن نگفت امیر برید چون دریافت که عادل شاه دست رد بر ملتمس عماد الملک زد مضطرب الحال گردید و بخیمهٔ عماد الملک آمده الحاح نمود که من دست توسل بدامن شما زده ام البته بهر نوعیکه صورت پذیر گردد حرف صلح بمیان آرید مرا و متعلقان مرا از ضیق محاصره نجات بخشید عماد الملک گفت که این مقصود بی تفویض قلعه

میشمرد بریدِ شکسته خاطر از انجا برخاسته بیک فرسخی از معسکر عماد الملک
بیرون قلعه به پشت گرمی عماد الملک از خصم قوی نیندیشیده بی وسواس لشکر
اقامت انداخت و بعیش و طرب مشغول شد لشکر هر دو طرف را امید صلح
بسبب میانجی شدن عماد الملک دست از محاربه کشیده بودند اسد خان در
عالم حزم و احتیاط هوشیاری را کار بند شده شبها کرد لشکر خود طلایه میکرد امیر
برید با وجودیکه عمرش از هشتاد متجاوز شده هیچ روزی و شبی بی شرب خمر
نگذشتی بتخصیص بسبب میانجی گری عماد الملک در میان غافل گشته شبی از
شبها مجلس شرب آراسته خود با همدمان محرم و محرمان باده نوش چنان مدهوش
و از خود بی خبر و بی هوش گردید که در انجا سوای دو مشعلچی که نزدیک
خوابگاه استاده با پاره که هوشیار مانده بودند دیگر هیچکس از سرشادی و
سرمستی خالی نبود گویا تمام مجلس صورت میت و هم آغوش مرگ شده بود چون
جاسوسان خبر رسان کیفیت مجلس برید وقت طلایه با سد خان رسانیدند
اسد خان که در کیاست و جرات ممتاز زمان بود و تائیدات آلهی و
عنایت نا متناهی درباره او می تزاید با چند سوار جانباز معدود از طلایه
برآمده قدم بسوی لشکر برید کشاد و چون قریب رسید از اسپ پیاده شده
بتغیر وضع متفرق گردیده داخل لشکر برید شدند و از همه جا و رسته و بازار
باظهار مردم لشکر بریدی گذشته خود را با پنج شش نفر اندرون خوابگاه
برید رسانید همه را سرمست و لا یعقل سر از پا نشناخته دید بهمراهان اشاره
نمود که بجابکی تمام هر دو مشعلچی را که نیم بیدار بودند چنان بزیر تیغ آوردند
که صدای نفس کشیدن از انها برنخاست و بچالاکی شالی که بر دوش داشت
بر برید که بر پلنگ همدم مرگ گشته بود انداخته اشاره نمود که اصلا بشیا

و نفایس دیگر دست نگشاده چهار نفر با آهستگی تمام آن پلنگ مرصع او را برداشته
از خیمه بیرون آوردند تا ببازار رسانیده صدای کلمهٔ شهادت بگوش مردم بازار
رسانیده از میان لشکر بیرون آوردند همین که قریب فوج خویش رسیدند فرمود
بخواندن تشهد آواز بلند کنند آن پیر بسر باخته خرد و باخته از آن صدا و حرکت پلنگ
پاره بهوش آمده گمان برد مگر جنبیدن چار پایی او را می‌برند لاحول گویان
از خواب برجست و خواندن ادعیه و عزایم آغاز کرد اسدخان این معنی را
دریافته گفت ای پیر جهاندیده عمر به فسق و طغیان درباخته ما چون نبینیم که بلاحول
تو رم خوریم من اسدخانم زهی دانایی تو که با این عمر پیرانه سری و این
وقت که فوجها گرد تو محاصره دارند چنان آلوده فسق و مست لایعقل با توابع
خود کردی که هیچ بلیه کبری و واقعه عظمی بر سر تو رسید و تو خبر نداری پیر بعد
از آنکه برین بلیه اطلاع یافت خود را باخت و از هوش پرداخت در عالم
بیخودی زبان عجز و تضرع گشود و نیازمندی از حد زیاده نمود و بطلب قول
امان جان پیش آمد اسدخان بتسلی او پرداخته گفت تا مقدور خود در امان
جان و آبروی رفتهٔ تو خواهم کوشید بعده چهار پایی او را نزد اسمعیل عادلشاه
آورده بر آن سرگذشت اطلاع داد سلطان با او دو کلمه حرف زده باسدخان
فرمود که این را الحال ببرید فردا وقت دیوان حاضر سازند روز دیگر که
آفتاب جهانتاب سر از دریچهٔ مشرق برآورده عالم را بلمعات انوار خود
نورانی ساخت عادلشاه در دیوان حکم باحضار آن پیر مبتلا ببلا فرمود اسدخان
بموجب اشاره پیر را حاضر و دست بسته مقابل تخت استاده کرد و بسبب
آنکه از اطوار ناهموار آن آبرو بباد داده غبار بسیار بر دل عادلشاه
جا گرفته بود تا دو ساعت هیچ متوجه باو نگشته بامور دیگر پرداخته بود.

برید سر و پا برهنه در آفتاب گرم ایستاده درین حکایت عجیب و قصهٔ غریب
که عقل در قبول آن تردد دارد و ملاحظه باید نمود که از شامت نفس شوم و
مداومت فسق و فجور بدو از آن ملک که چندین هزار پاسبان فرمان گذار
آنها باشند چه گذشته و بیچه پیرسال خورده صاحب سکه و خطبه را بدین خواری
از خوابگاه بر داشته آرند این محض از مکافات اعمال ناشایستهٔ آن مبتلا
نفس بوده که در هیچ تاریخ و در حالات هیچ پادشاه دیده نشد القصه سلطان
اسمعیل چون از وی رنجش خاطر افزون از حد یافته بود فرمود که بپاداش
کردار او را بزیر تیغ آبدار آرند جلاد آهیخته دشنه چون مرگ ناگهان بر
سرش رسید اسد خان بوفای وعده و عهدی که کرده بود و قولی که
باو داده زبان تضرع و نیاز بشفاعت و جان بخشی او بگشاد و بر پدر نیز
بعجز و زاری درآمده گفت بگناه خود مقرام و بر وجوب قتل خویش گواهی
میدهم اگر دشمن کشی بخطا بخشی مبدل کرده قلعه احمدآباد و بیدر با خزاین
و دفاین به بندگان عالی میسپارم بنابر آنکه در باب شفاعت اسدخان
تکرار انجامید بحکم العفو زکوة الظفر التماس بدرجهٔ قبول یافت امیر برید
بفرزندان خود که درون قلعه بودند پیغام برآمدن و قلعه سپردن فرستاد
پسران جواب دادند که پدر برگشته بخت و از دون طالع فرتوت عقل باخته
خود را بچنان ضعیفی بدست دشمن داده گرفتار بلا گردیده اکنون ای
پاس جان خود می خواهد که ناموس فرزندان هم بر باد دهد علی برید که کلان
ترین فرزندان بود این جواب صاف بر ملا داده خفیه به پدر پیغام
داد که عمر تو باخر یک روز ازین سراچهٔ فانی باید رفت تا مقدور تن
بسختی در داده صبر و ثبات بورزی تا از پردهٔ فلک نیلگون چه بعرصه

می آید و معتمدی را به متعاقب خفیه فرستاده تاکید نمود که اگر او ضایع
مفهوم کرده که نجات پدر بدون تسلیم قلعه ممکن نیست متعهد تسلیم قلعه شود
و نگذاری که گزندی به پدر رسد عادل شاه چون دانست که پسر الغش استادگی
دارند فتح قلعه بزودی میسر نمی شود حکم فرمود که ابهر پدر را دست و پا بسته
مقابل دروازه قلعه بپای پیل اندازند پسر الغش چون دیدند که حالت
پدر را از دون بخت باین نوبت رسید آن معتمد را حکم فرستادند تا او
با سد خان رجوع کرده بشرط امان جان و حفظ آبرو و ناموس پسران و
سایر متعلقات آنها تسلیم قلعه قبول کرده مقرر شد که عورات با رخوت
پوشیدنی و زیوری که بر بدن دارند از قلعه برآیند احدی متعرض آنها
نکرده بعد از آنکه قلعه خالی شد عادل شاه همون ساعت بقلعه درآمده
دوگانه شکرانه واهب بی منت بجا آورد و بر مسند سلطنت بهمنیه نشسته
عماد الملک را پیش اندرون طلبیده در حضور او سایر ذخائر و کنوز
قلعه از جواهر و لالی و ظروف طلا و نقره و انواع اقمشه و امتعه و نقود
فراوان از روی یکجهتی بنظر عماد الملک درآورد گفت هرچه خوشش آید
بردارید و دست دراز کرده یک عنبرچه مرصع برداشت عادل شاه
با سد خان امر کرد از نقد و جنس سه لک هون تسلیم ملازمان عماد الملک
نماید و یک لکهه هون بشاهزادگان که ملو خان و الو خان و ابراهیم
و عبدالله بوده و همان قدر بخو بکبیر و همان قدر بمکه معظمه و مدینه
منوره و زیارات ائمه مقدسه علیه السلام و مزارات مطهره روانه نمود
و تتمه با اهل علم و فضل و مساکین و اهل استحقاق و صلحا و شعرای حضور
بیجاپور رسانید و خود سوای عنبرچه الماس هیچ چیز نگاه نداشت

و دست بر دامن زده از آن مجلس برخاست عماد الملک عفو تقصیرات
امیر برید نمود و بنوعیکه عادل شاه بروی لطف و نوازش چنان مبذول داشت
که در سلک امرای خویش منتظم گردانید و قلعهٔ بیدر را بجهت اسد خان بمصطفی خان
شیرازی معوض ساخت و چندی بعیش و نشاط و تجرع اقداح گذرانیده بحظ اندوزی و استراحت داشت

بیان فتح نمودن عادل شاه قلعهٔ مدکل و رایچور و رخصت نمودن امیر برید بملک خویش

در آن ایام تیمراج فوت شده بود و اختلاف در رایان بیجانگر افتاده عادل شاه
فرصت غنیمت انگاشته بقصد استخلاص قلعهٔ رایچور و مدکل که بتصرف کفار
رفته بود باتفاق عماد الملک عازم آن طرف گردید و از آب کشنا عبور نموده
بمحاصرهٔ مدکل پرداخت و در اهتمام آن کار تشدید فرمود و چون قلعه‌گیان دیدند
که مدد و کمک از هیچ طرف نمی‌رسد تسلیم قلعه نمودند بعد از آن برخاسته
بر رایچور رایات عالیات برافراخت اهل قلعه از مدد و کمک خود مأیوس
گشته بودند بی آنکه محاصره کنند و تشدید نماید مفاتیح قلعه پیش آوردند بعد ازین
عادل شاه مجلس عظیم ترتیب داده صحبت عیش و نشاط بیاراست
بتجرع اقداح می ارغوانی مشغول شد عماد الملک هم در آن بزم عیش حاضر
بود و در آن روز اسد خان را حکم نشستن فرمود و سه پیاله بدست خویش بوی
عطا کرد عماد الملک و اسد خان التماس کردند که امیر برید هم درین بزم
عیش و سرور داخل گردانند غایت نوازش بود عادل شاه قبول فرمود
وقتیکه امیر برید آمد و نشست عادل شاه فرمود را ابهم کابهم و نظاره پیوست
عماد الملک و اسد خان که فی الجمله علمیت داشتند بخنده درآمدند امیر برید
اگرچه نفهمید لیکن از خندهٔ هر دو بهم خجالت آگین گردیده سر فرود افکنده
و اشک از دیده بارید عادل شاه متأثر شده برای رفع خجالت از روی و

با وی گفت انشاء الله تعالی بعد از فایز شدن بیجاپور بلده بیدر بتو ارزانی خواهم داشت امیر برید فی البدیهه این بیت بر خواند بیت برین مژده گر جان فشانم رواست * که این مژده آسایش جان ماست + عادل شاه از خواندن برید این بیت را بر حسب حال تعجب نمود این مصرع بر خواند مصرع ما را بدین گیاه ضعیف این گمان نبود + القصه قریب یک ماه در آن سرزمین بعیش و نشاط بسر برده بفرخی و فیروزی بصوب دار الخلافت توجه نمود و عماد الملک روانه برار گردید بعد از وصول به بیجاپور با تقاضای وعده امیر برید را خلعت خاصه و فیل و اسپ و جواهر عطا فرموده مرخص با حمدآباد بیدر نمود و قندهار و کلیان بطریق پیشکش در سرکار نگاهداشته بیدر و ملک تلنگ پیش بیدر بهمه باو بخشید فرد ازین احسان جهانی بر سرور است * که سلطان فن کن با وی نمود

ذکر مقابله عادل شاه و نظام شاه و ظفر یافتن عادلشاه

بعد ازین چند روز نظام شاه که پادشاه غیور بود بخیال جبر شکستگیها که از طرف عادلشاه با و رسیده بود بجمعیت بیست و پنج هزار سوار و توپخانه خوب باتفاق امیر برید متوجه سرحد عادل شاه گردید عادل شاه با دو هزار سوار تاج پور شیر استقبال وی نمود و وقتیکه تلاقی فئتین شد بسرداری اسد خان صفها ترتیب یافته با هم در آویختند جنگی بوقوع پیوست که جنگهای سابق در جنب آن بازیچه بود آخر کار نسیم فتح و ظفر بر پرچم عادل شاه وزید خورشید خان از امرای معتبر نظام شاه در آن جنگ کشته شد نظام شاه بحال پریشان با حمدنگر شتافت اثاثه سلطنت و توپخانه و فیلان بتصرف عادل شاه در آمد بعد از آن میان اسمعیل عادل شاه و برهان نظام شاه جنگ واقع نشد برای آنکه اعیان و ارکان طرفین در میان مساعی جمیله بظهور آورده در سرحد ملاقات

هر دو پادشاه بوقوع آورده صلح دادند و مقرر چنان ساختند که عادل
ولایت قطب شاه را و نظام شاه مملکت عماد شاه را متصرف شده
باهم دوست و یکدل باشند نزاع از میان اندازند

ذکر انتقال نمودن اسمعیل عادل شاه

بعد ازین اسمعیل عادل شاه چندی ایام بعیش و طرب سپری کرده هوش
غزا و تقویت اسلام از خاطرش سر زد و بسا قلعجات و مکانهای رفیعه بسمت
تلنگانه در قبضهٔ کفار بود لهذا با فوج ظفر موج خویش باتفاق امیر برید بر ملک
تلنگ روان شد نخست بر قلعهٔ کویل کنده که از مشاهیر قلاع تلنگ بود محاصره
کرده مدتی در آن قلعه نشست مکرر در میان لشکر اسلام و کفار بد سرانجام جنگها
واقع شد و از جانبین جمعی بقتل آمدند هر کرت فتح و غلبه نصیب شیر بیشهٔ
وفا اسد خان و دیگر غازیان اسلام بود تا کار بر کفرهٔ فجره تنگ گردید عاجز
آمدند اهالی قلعه مایوس گردیده نزدیک بود که حصار را بسپارند و در مقام
عهد و قرار و دار و مدار بودند که ناگاه بتقدیر قادر بیچون از تاثیر هوای
آن سرزمین انحراف مزاج عادل شاه از جادهٔ اعتدال بهم رسید مواد
فاسده حصن حصین بدن را احاطه نموده انتظام ترکیب عناصر اربعه برهم
خورد اطبا در معالجات سعی جمیل بکار بردند چون پیمانه پر شد هیچ مفید
نیفتاد و آخر الامر بمراجعت قرار دادند بازگشتند صعوبت راه هم باعث
مزید اشتداد مرض شد چون بحوالی ساغر یعنی شهر سکر رسیدند صبح روز
چهارشنبه شانزدهم شهر صفر سنه ۹۴۱ نهصد و چهل و یک داعی حق را لبیک
اجابت گفت اسد خان امر وفات را مخفی داشته در پالکی برقعه دار
هنگام شب روانه قصبهٔ کوکی گردانید تا جوار پدرش مدفون ساختند

و چنده بور آباد نموده اسمعیل عادل شاه هست که در سنه ۹۲۶ نهصد و بیست
و شش بوقوع آمده و چنپا محل نیز در سنه ۹۲۷ نهصد و بیست و هفت بنا کرده و هشت
عدد لشکرش سوار احشام یک لکه و چهل هزار افیال یک صد و شانزده

وصیت نمودن عادل شاه با سدخان بتخت نشینی ملوخان و هفت ماه سلطنت نمودن ملوخان

چون اسمعیل عادل شاه با سدخان وصیت کرده که ملوخان را جانشین
گردانند بضرورت اسدخان او را بر تخت متمکن گردانید چون اوضاع
و اطوارش موافق خاطر اسدخان نبود اسدخان بر داشته خاطر گشته در
باب خبرداری نصیحت به بونجی خاتون والده اسمعیل عادل شاه کرده
خود به بلکاؤن رفت ملوخان مدت هفت ماه سلطنت راند لاکن در
اصل فطرت حوصله وسیع نمی داشت مصدر اوضاع ناشایسته گردید
چنانچه جمیع مردم از اعالی و ادانی از وی سیر آمدند بونجی خاتون از وی
دلگیر آمده جازم گشت که ملوخان را معزول گردانیده ابراهیم را بر تخت
نشاند یکی از محرمان را نزد اسدخان فرستاده در ینباب استشاره فرمود
اسدخان در جواب نبشت که بنده از همین اطوار ناشایسته اش ترک
بیجاپور کرده در بیجا نشسته ام آنچه صلاح دولت در خلع او و نصب ابراهیم شاه
دیده اند مستحسن و بموقع است پس یوسف ترک نبشت که آنچه بلقیس الزمان
صوابدیده اند موافق اشاره و حکم ایشان کاربند شوید یوسف ترک که
یکی از امرای تاج پوش و معتبر بود ملوخان را اخذ نموده در چشم جهان بینش
میل کشید شاهزاده ابراهیم را بر تخت سلطنت بیجاپور متمکن گردانید

تمت بستان دوم منجمله هشت بستان از کتاب بستان السلاطین

هو المستعان

بستان سوم

در ذکر ابراهیم عادل شاه پور اسمعیل عادل شاه

ابراهیم عادل شاه چون بر تخت سلطنت و فرمان روائی قرار گرفت و افسر
را بوجود با وجود خود زیب و زینت بخشید باوضاع بهیه و اطوار مرضیه خود
جهانیان را خوش دل گردانیده جبر و درستگی آن شکستگیهای قلوب خاص
که از بدحوصلگی و سوء فطرتی ملوخان حاصل گشته بود به خوب ترین منوال بظهور
آورد اتفاق مورخین است که ابراهیم عادل شاه پادشاهی بود دلیر و مردانه
از غایت تهور خویش بی باکی در بر کرده تا دام الحیات به لشکر کشی و معرکه آرائی
پرداخته پادشاهان دکن از خوف او شب خواب نکردندی اکثر اوقات
بر سر مخالفان تاخته ولایت ایشان را خراب و پایمال می نمود و بنفس نفیس خود
با اعدا و مخالفان نبرد می کرد و غالب می آمد بنابران تمامی ملوک دکن گشته
و هراسنده باهم اتفاق کرده در استیصال او می کوشیدند و بر او نمی رسیدند
اگر احیاناً چشم زخمی به لشکرش واقع می شد باندک فرصتی جمعیت کرده بر اعدا
می تاختند و انتقام خود می گرفت گویند پادشاه ایران شاه طهماسپ مکرر
فرموده که از پادشاهان که در شجاعت و دلیری مشهور بوده نظیر ندارند شنیدیکی

او ر

افراسیاب ترک است دیگر ابراهیم عادل خان دکهنی است که همیشه در معارک
خود را انداخته بدست خود شمشیر زده اند از کم و زیاد خصم نیندیشیده با جمعیت
قلیل بر انبوه کثیر اعدا زده غالب آمده اند و نخستین کسی است که از دودمان
عادل شاهیه از کیش جد و پدر روی گردانیده اسامی ائمه اطهار علیهم السلام
را از خطبه موقوف نموده و شعار طایفه امامیه را برطرف کرده ترویج مذهب
تسنن رایج داده سپاه را که بتقلید قزلباش ایران تاج دوازده ترکی بر سر
می داشتند منع فرمود و تمامی مردم غریب اهل ولایت را که پدرش مرحوم مغفور
بسعی فراوان جمع آورده بود از نوکری دور نموده چهار صد مغل نگاه
داشت و در ترتیب و نوکری گرفتن دکهنیان و اهل تسنن اهتمام نمود و
و امرای تاج پوش را غیر از اسد خان لاری و خوش کلا آقا رومی همه را از کار
معزول ساخت دفتر فارسی که از عهد جد و پدر معتبر بود تغیر داده بجای آن
دفتر هندوی مقرر گردانید و مهمات ملکی و مالی به برهمنان واگذاشت

ذکر لشکر کشیدن ابراهیم عادل شاه به سمت بیجانگر و کامیاب مقصود شده معاودت کردن

در سال دویم از جلوس بجانب بیجانگر لشکر کشیده در قلیل الایام سمند دولتش
حصول مقصد گردیده مسرور الحال مراجعت بدار الخلافت نمود و تشریح و بیان
این قصه چنین است که بیجانگر تخت گاهی بود قدیم که از بنایش هفتصد
هشتصد سال گذشته که رایان عالی شان بحکومت و فرمان دهی آنجا
استقلال داشتند بفراخی و وسعت ملک و کثرت لشکر و حشم و فراوانی
خزینه و کنوز ممتاز از سایر رایان دکن و هند بودند بااین رهگذر سطوت و غلبه
ایشان را بر وجه کمال حاصل بود تا آنکه تا شهر صبح دولت اسلامیه

بهمنیه در خطه دکن ظهور فرموده و بعون الهی پادشاهان اسلام دریافته
توفیق غزا و جهاد بخشیده تا بهر سال بر ولایت کفره لشکرکشی کرده در هدم بنیان کفر
و بت‌پرستی کوشیده‌اند از آن هنگام خیلی کسر صولت و سطوت رایان بیجانگر
بظهور آمد تا هم کفار در کمین قابو بوده در وقت فرصت بر بلاد اسلام تاخته
خرابی ولایت نموده بعضی تعلقات اسلام را بقبض می‌آوردند تا اینکه در عهد
سلطنت سلطان احمد ولی الله بهمنی بیدری سیورای راجه نام ذی شوکت
در سنه هشتصد و چهل بر تخت بیجانگر متمکن گشت بنصفت و عدالت و
مردمی و شجاعت مدت بیست و هشت سال با استقلال گذرانیده بمقر
اصلی شتافت پس از وی وارثش راجه اجیت رای نام بر تخت راجگی برآمده
طریق دادگستری و رعیت‌پروری پیش گرفته احیای رسم آبای خود نمود جماعتی
از امرای اسلام که از پادشاهان وقت بظهور بعضی وقایع توهم پیدا کرده در
پناه او گریخته‌اند او ایشان را در کنف حمایت خویش جا داده حقوق رعایت
ایشان کما ینبغی بجا می‌آورد و بهمه وجوه تفقد حال ایشان نموده هر یک را
خوش‌دل و آسوده می‌داشت پارهٔ زمین برای سکونت ایشان معین
کرده فرمان داد تا منازل و مکانها بجهت خود بنا نموده بفراغ خاطر
گذران می‌نموده باشند و طریق اسلام و مراسم دینداری خود بلا وسواس
و اندیشه بعمل آورده باشند و از کسی کفار تعرض بحال ایشان بوجهی نخواهد رسید
و آن جمهرهٔ مسلمانان را ترک واله نام گذاشت باین نیکنامی و خوب طرزی
عمر سپری کرده از پس نیاکان خویش رفت بعد از آن طفلکی صغیر یکساله
را بر تخت بیجانگر نشاندند تیمراج نام که از امرای بزرگ و ارکان دولت
بیجانگر بود زمام مهمات سلطنت بکف اختیار خویش در آورده باقتدار

و استقلال سرانجام مهام می نمود چون آن صغیر بحد تمیز و شعور رسید آنرا
درگذرانیده طفلی دیگر را از سلاله رایان بسلطنت برداشته کارش می برد
چون او خود نیز رای شناخت از میان او را نیز برانداخته دست دیگری گرفته
بر تخت می نشاند حال همچنین بود تا او بود همراج بدرک الاسفل گرائید رامراج
نام قایم مقام او گشت طور او همان بود که متغلب پیشین داشت بلکه در
طریقهٔ گمراهی و شیوهٔ حق ناشناسی قدم بیشتر گذاشته پاس ادب خداوندان
نعمت پس پشت کرده دختری از سلالهٔ رایان بعقد خویش درآورده چون
نسبت قرابت با وارثان ملک بهم رسانید سر کبر و استکبار از فلک درگذرانید
علم غرور و نخوت بر بهرام و کیوان برافراشت راجه بهوج ترمل نام را که
دختر زاده رای می شد و او را در صغر سن بنام راجگی برداشته بود بعد از آنکه
قوت ممیزهٔ او در کار شد از تسلط او عجز و بیچارگی خویش دل می سوخت
همت بر دفع متغلب گماشته منتظر فرصت می بود تا اینکه رامراج بقصد تنبیه
دنادیب [?] مفسدان سرحد از دار السلطنت برآمده بر قلعهٔ که بقبضهٔ مخالفان [?]
رفته بود محاصره نموده و آنجا بمحبث [?] بطولانی کشید بهوج ترمل وقت کار دیده
در پی تدبیر درآمد ایلچی چرب زبان کاردان را با معروضهٔ نیازآگین با
پیشکش شش لکهه هون و دیگر نفایس و تحف بخدمت ابراهیم عادلشاه
فرستاده استدعا نمود که قدوم میمنت لزوم بر این نواح ارزانی داشته
این مرز و بوم را اگر رشک ارم فرمایند و دست تسلط متغلب حرام نمک
از من و ملک من کوتاه ساخته مرا که وارث ملک هستم استقلال بخشند چندین
مبلغ خطیر را متعهد می شوم که ملازمان پایهٔ سریر پیشکش گردانم و مدت العمر
در اطاعت و انقیاد بوده دم از اخلاص می زده باشم و یکی از هواخواهان

سرکار دولت مدار فدویت شعار خود را می شمرده باشم ابراهیم عادل شاه
باستصواب اسدخان و صلاح دید او این استدعا را قرین اجابت ساخته
کمر اعانت او بست باندک روزها سر و سامان جد و افگنی و ملک کشائی
بهم رسانیده با فوج سنگین از دار الخلافت نهضت فرمود چون بچند مرحله
بیجانگر رسید رامراج از یورش لشکر اسلام خبر یافت و مقصود از آمدن
عادل شاه آنچه بود معلوم کرده هوش باخته شد زود تر براه مکر و تزویر خود
کشیده دست جهد از آستین فریب بیرون آورد و بتعجیل معذرت نامه استمالت
آمود بخدمت راجه بهوج ترمل مصحوب کاردانان شیرین زبان فصاحت
بیان ارسال نمود باین مضمون مقصود آن خداوند از طلبیدن عادل شاه
در قلمرو بیجانگر سیاست نمودن تادیب بر افعال که از راه شوخی از من صدور
یافته است بوده باشد کمینه خود مقر تقصیر خویش گردیده براه انابت و
توبه رجوع مینمایم و شرطها و عهد درمیان می آرم که دیگر شوخی و خود کاشتی
نکردم و بجز اطاعت و فرمانبرداری آن خداوند طریق دیگر نسپرم اما
رسیدن لشکر اسلام بر سر این ملک بهیچ وجه صلاح نیست که از صدمات
سم مراکب ایشان تمامی ملک پایمال خواهد شد و بستان افواج بهمنیه
تاخت و تاراج خواهد ساخت و بتخانها و معابد را منهدم کرده مساجدها
خواهد کرد و هزارها زن و طفل براهمه و دیگر رعایای مال گذار را باسیری
خواهند گرفت چون ملک و رعایا خراب شوند دیگر روی آبادی بخواب هم
بنظر نخواهد آمد صلاح دولت همان است که از این خیال که سرانجام بد نتیجه
خواهد بخشید باز آئی و بر خود و بر همه ملک رحم بخشائی بهر صورتیکه میسر گردد عادلشاه

که دشمن موروثی است از راه بازگردانی راجه بهوج ترمل اجل رسیده
و ناتجربه کار غافل از روباه بازی مکار غدار صید دام فریب او گردید
سخن سراپا مکر و زور او را بصدق و یقین فرا گرفته خطی معذرت آمیز
با پیشکش چهل و چهار لکهه هون نقد با دیگر نفایس گران بها و بروایتی هشتاد
لکهه هون بخدمت ابراهیم عادل شاه فرستاده التماس مراجعت نمود
عادل شاه را چون مقصود ازین یورش که حصول گنج گران و طمانیت رفا
راجه بهوج ترمل بود بحصول پیوست رایات عالیات بصوب دار الخلافت
منصرف گردانید چون خبر معاودت لشکر اسلام برام راج رسید بجناح استعجال
خود را به بیجانگر رسانیده در قلیل الایام بحیل و دست بازی راجه بهوج ترمل
را بدست آورده بملک عدم فرستاد و خودبی منازعی بر تخت بیجانگر قرار
گرفته علم استقلال برافراشت

فرستادن عادل شاه اسدخان را برای تسخیر ادونی و ظفر یافتن

بعد از انکه ابراهیم عادل شاه بر قصه بد سرانجامی راجه بهوج ترمل و نمک حرامی
و خداوند کشی رام راج مطلع شد سپه سالار اسدخان را با لشکر گران بر تسخیر
قلعه ادونی کسیل کرد اسدخان قلعه را مرکز وار در میان گرفته محاصره قایم نمود
رام راج خبر یافته برای مدافعه اسدخان لاری برادر خویش وینکتادری
را با سوار و پیاده افزون از شمار روانه کرد چون نزدیک رسید اسدخان
دست از محاصره باز داشته استقبال وینکتادری نمود و جنگ در پیوست
جنگی صعب رو نمود آخر شدت و صولت کفار باقصی الغایت رسید اسدخان
برخ از معرکه برتافته خود را بیکسو کشید کفار دلیری و شوخی را کار بسته
چند فرسخ تعاقب کردند شبانگاه اسدخان قصد و آمد و وینکتادری نیز [illegible]

پنج شش گروه از لشکر اسدخان منزل نمود و کفار از راه غرور و استکبار که
خود بلطف مخصوص شدند غافل از دستبازی فلک شعبده باز گردیده بی وسواس
راحت و استراحت گرائیدند شیر بیشهٔ هیجا و سپهداری اسدخان لاری
قریب بصبح با چهار هزار مرد سخت کوش جبلته پوش بر لشکر وینکتا دری
شبخون زد کفار اگرچه دست و پا زده بمدافعه کوشیدند اما تاب تیغ
مغفرشکاف دلیران جانباز نیاورده هزیمت خوردند و وینکتا دری پردهٔ
نام و ناموس گذاشته جان عزیز را از طوفان بلا بسلامت بیرون برد زن
و فرزند وینکتا دری با تمامی اسباب و اثاثه سلطنت چه از اسپان و چه
از فیلان و چه از دیگر غنایم بیشمار بدست اسدخان افتاد و وینکتا دری بناچار
بدار مدار و قول و قرار آمده ناموس خود را از چنگ گرفتاری باز رهانید
اسدخان با باقی غنایم بیشمار بدار الخلافت مظفر و منصور بازگشت
این عادل شاه این فدویت کیش و جان بازی اسدخان را بدرجهٔ قبول
و استحسان رسانیده بتحسین و آفرین نواخت و هشتاد فیل از آن غنایم
با دیگر نفایس باسدخان عنایت نموده پایهٔ قدر و جاهش بیفزود و چون
فدویت و جان سپاری و خیرخواهی و سرشاری اسدخان کرات و مرات
مشاهده افتاد و نقد صدق و اخلاص او بارها بر محک امتحان عادل شاه
تمام عیار آمد در قرب و اختصاص او بمدارج قصوی و مراتب اعلی
فایز گردانیده خواست که قربت را با قرابت استحکام بخشد و فدویت و خصوصیت
با نسبت مصاهرت قوت و تائید بهم رساند صبیهٔ اسدخان را در عقد خویش در آورد
روزی بر سر کمال نوازش و لطف آمده بحضور اعیان درگاه فرمود که
آنچه اسدخان لوازم فدویت و دولتخواهی از عهد جد و پدر بتقدیم رسانیده

و شیوهٔ جان و سر فدائی را کار بسته از هیچیک دیگر بندهای درگاه بوقوع
نه پیوسته بر ذمه لازم است که در جلدوی این خدمتش ولیعهدی خویش
بفرزندی که از بطن دخترش مارا بوجود آید مسلم داریم که بعد از ما صاحب تاج و نگین او بود

بغاوت ورزیدن عین الملک کنعانی از عادلشاه و بد انجامی کار باغی

عین الملک کنعانی که یکی از امرای قدیم و تربیت یافتهٔ عادلشاه بود و
در شجاعت و صلابت قرین خود نداشت و در اقطاع خویش ولایت کنار
دریا یافته بود و در آن فرصت قلعه کلهر بکمال استحکام بنیاد نهاده بود رفته
رفته بغرور شجاعت و دلاوری از شامت نفس بداری و صحبت یاران
سوء المصلحت در مقام مخالفت درآمد و خیال آن کرد که کنار دریا که
ولایت زرخیز است و کوهستان فراخ است همه را بتصرف خود درآورده
دم از استقلال زند چون حرکاتی ازین قبیل ازو بوجود آمدن گرفت
ابراهیم عادلشاه تادیب او واجب دانسته با لشکران بر سر او
رفت و اگرچه در نخست اعتماد بر صولت و شجاعت خویش و جانبازی
سپاه جزئی که جمع آورده بود نموده بمقابله ایستاد و صفوف جنگ
آراسته نبرد خوب نمود و در جلادت و صلابت تقصیر نکرد لاکن
معلوم است که چراغ بغاوت از روشنائی بی نصیب است و درخت
نمک حرامی را سرسبزی و بالیدگی مفقود و بعد از کشش و کوشش بسیار و قتل
و خونریزی بی شمار شکست یافت از خان و مان و سر و سامان قطع نظر
کرده از معرکه رو بتافته راه گریز گرفت ملازمی دیگر نیافته رخ بولایت
نظام شاه آورد و در آنجا قول و عهد درخواسته بملاقات نظام شاه رفت

نظام شاه از و رنجش خاطر داشت بدو سبب یکی آنکه در هنگام سرکاری
در میان هر دو پادشاه آتش می افروخت و همیشه مادهٔ فساد ها می شد
دویم آنکه آخر با ولی نعمت خویش باین سلوک پیش آمد تقبالش فرمان
داد خوش گفت آنکه گفت بیت با ولینعمت ار برون آئی * گر سپهری بسر نگون آئی *

بحسد برخاستن معاندان اسد خان بغمازی خاطر بادشاه را ازو می گردانیدن و باز بسعی عما و شاه صفائی در میان حاصل شدن

چون پایه عز و جاه اسد خان بسی مرتفع شد نوازش و الطاف عادل شاه
در بارهٔ او روز بروز می افزاید گشت آتش حسد در کانون قلوب اعیان
و ارکان درگاه مشتعل شد بسعایت برخاسته از اسد خان به عادل شاه
رسانیدند که اسد خان با نظام شاه بسبب اتحاد مذهب ساخت پنهانی
دارد می خواهد که قلعه بلکانون در تصرف نظام شاه سپرده با و ملحق گردد
و دم از اطاعت و موافقت او زند این مضمون بچنان آراستگی باز نمودند
که مزاج عادل شاه منحرف شده بی آنکه بتحقیق این سخن پی برد و صدق
را از کذب تمیز بخشد از سپه سالار اعراضی شد و در تدابیر اخذ مو دل اسد خان
در آمد اسد خان هم ازین معامله آگاه شد متحیر وار در اقطاع خویش خاموش بنشست
تا اینکه حکایت اعتراضی عادل شاه بر اسد خان در میان خلق افتاد
نظام شاه که دشمن بغل بود و قابو می جست ازین مقوله نیز آگاه شد هنگام فرصت
تصور کرده خواجه جهان دکهنی و علی برید را با خویش دمساز و متفق
نموده بر تعلقات عادل شاه لشکر کشید اولا بر شولاپور رسیده بر ولایت
توابع او قابض و متصرف گردید و تاخت و تاراج کنان قدم پیشتر گذاشته
در نواح بلکانون رسید بر امید آنکه اسد خان که از مخدوم قدیم خود

رنجش دل پیدا کرده است با خود راست خواهد آمد اسد خان که از عنایت
خداوند نعمت بالکل مایوس گشته در عالم تحیر اوقات بسر می نمود بنابر
مصلحت با جمعیت خویش که شش هزار سوار جرار بودند با نظام شاه
ملحق شد نظام شاه از آمدن اسد خان شادان و فرحان
گشته قوت و استظهار زیاده تر پیدا کرده بشوخی تمام ملک ویران کنان
توجه بجانب بیجاپور آورد عادل شاه در خود طاقت مقاومت مفقود
دیده از بیجاپور بر آمده بسمت کلبرگه نهضت نمود نظام شاه بلا وسواس
رسیده بر قلعهٔ بیجاپور محاصره نمود اسد خان که طینت او از خمیر مایهٔ حق
شناسی و نمک حلالی سرشته بودند و صلاح کار مخدوم خویش که لازمهٔ
وفا کیشان صداقت سرشت است تدبیر اندیشیده مردی معتبری را
نزدیک عماد الملک روانه ساخت و عریضه نوشت متضمن براینکه از
سعایت و غمازی و فتنه انگیزان تبه کار خاطر خداوند نعمت ازین بنده
پر رنجش پیدا کرده با وجود بی تقصیری داغ تقصیر بر جبین حال نشسته درین
فرصت مخالفان قابو جو هجوم آورده در پی خرابیها افتاده اند از آن خداوند
چشم داشت آنکه درین وقت که وقت اعانت و مددگاری است خود را
رسانیده در اعانت عادل شاه کمر سعی بسته یکجهتی قدیمی را تازه و بارونق
گردانند و نیز داغ جرم و تقصیر که بخلاف گوی معاندان بر رخسار این
غلام وفا کیش رسیده بآب عفو و صفح محو فرمایند غایت بنده نوازیست
عماد الملک نزدیک کلبرگه رسید فی الحال ترک رفاقت نظام شاه با جمعیت
خویش خواست و بعماد الملک ملحق شد و همگی ماجرای سعایت معاندان و
بی سبق جرم متهم گشتن نزد خداوند نعمت بتفصیل باز نمود عادل شاه حقیقت

حال برائت ذمه اسدخان و بی تقصیری او پوست کنده پیش عادل شاه ظاهر
کرده غبار خاطرش برد و باعادل شاه بغایت لطف و نوازش پیش خوانده
اسدخان را در آغوش کشیده بمراحم خسروانه بنواخت و از آمدن اسدخان
قوت و استظهار حاصل آمد و باتفاق عماد شاه بمدافعه نظام شاه استقبال
کرد نظام شاه پس از دو سه مقابلات طاقت مقاومت نیاورده بسمت
بیر راهی شد عادل شاه با عماد شاه تعاقبش را نگذاشتند تا آنکه نظام شاه
در اقامت احمدنگر هم صلاح ندیده راه دولت آباد گرفت عادل شاه ازانجا
معاودت نموده پرگنات که در تصرف نظام شاه رفته بود مستخلص نموده بدار الخلافه معاودت نمود

بتحریک نظام شاه رامراج و قطبشاه و برید بر سر تعلقات عادل شاه کشیدن و بحسن تدبیر اسدخان فتنه فرونشستن

بعد از چندی نظام شاه که مرد غیرتمند بود بسبب استرداد ولایت تابع شولاپور
گرانی خاطر پیدا کرده خواب و خور بر خود حرام کرده بود بلطائف الحیل رامراج
را از عادل شاه برگردانید و جمشید قطب الملک را با خود موافق و دمساز کرده
باتفاق خواجه جهان دکهنی و علی برید بر تعلقات عادل شاه لشکر کشید بر قلعه
شولاپور محاصره نموده پرگنهای توابع آنرا در قبض آورده و در خرابی و تاراجی
سایر ولایت دست تعدی دراز کرد عادل شاه بمدافعه او لشکر خود مستعد
کرده باستقبال او روان کرد و مراتب در مقابلات شکست متواتر داد
درین اثنا جمشید قطبشاه نیز در سرحد بیجاپور رسیده تاخت و تاراجی آغاز
نهاده رامراج ازان برادر خود وینکتادری را با سوار و پیاده بی شمار بسمت اکهی
و مدکل نامزد کرد و عادل شاه چون دید که هجوم و غوغا از هر طرف برخاسته
و اعدا و مخالف از چهار طرف بلوا نموده هنگامها برپا کرده اند و مدافعه برهمه

را در چنین اقتناع افتاد با وزیر صائب تدبیر سپه سالار اسد خان کنکایش نمود
در ینباب مصلحت چیست — اسد خان بعد از تامل بسیار عرض نمود که
بالفعل عقل تجویز آن میکند و صلاح در آن می بیند که از قلعه شولاپور دست
برداشته بنظام شاه واگذاریم چون او دشمن اصلیست و دیگران بطفیل او هنگامه
آرا شده اند وقتیکه قلعه شولاپور را باو واگذاریم دندانش کند شود و از هنگامه
آرائی باز ایستد بعد ازین فهمایش دیگران بسهولت دست دهد عادلشاه
رای صائب اسد خان را کار فرما شده قلعه بنظام شاه داده صورت
صلح بمیان آورد بعد از آن ایلچی چرب زبان شیرین بیان با نفایس
گران و تحف شایان معه مکتوب صداقت اسلوب که اساس مصادقت
را استحکام بخشد و بنای دوستی را قیام بهم رساند در خدمت والی بیجانگر
روانه ساخت تا او بآن مدارات و آن پیشکش خوشنود گردیده از
از مخالفت و معادات باز ایستاد و فوج برادر را باز طلبید ازین پس
خاطر برداشت و غا اسد خان را بر فهمایش قطبشاه برگماشت اسد خان بحجز
حکم سلطانی بصولتی که شیر گرسنه از غار بر آمده بطلب صید صحرا نوردی میکند
با بهادران صف شکن یلغار نمود و قطبشاه که بر سرحد رسیده در صدد
خرابی بود مقابل شده جنگ در داد بیک دو مقابله شکست فاحش باو رسانید
قطبشاه تاب و طاقت نداشته راه تلنگ پیش گرفت اسد خان نیز تا گلکنده
از تعاقب دست بر نداشت در حوالی گلکنده جمشید قطبشاه را جمعیت
درکار شد و همت بر مقابله استوار نموده صف آرا شده جنگ در داد سرداران
با دلیران لشکر شکن در آن جنگ داد تهور و مردانگی بظهور آورد و جنگی که بر بحر
زمین مثل آن وقوع نیافته بود بوقوع پیوست آخر الامر بحسب اتفاق هر دو

سرداری آنکه یکدیگر را شناسند در مقابل هم آمده ضرب و حمله بر یکدیگر کردند و قطلشا از شمشیر اسد خان زخمی کاری شد چنان بر سر و رو برداشت که تا آخر عمر برفت و خوردن و آشامیدن بنج گران می کشید القصه اسد خان از اینجا قرین فتح و نصرت معاودت نمود

فوج کشیدن نظام شاه به تحریک امراء بر عادل شاه و شکست فاحش یافتن نظام شاه

بعد از انقضای مدتی باز نظام شاه بتهیج عداوت کهنه و اشاره و اغوای امراء با لشکر سنگین بر آمده بر سرحد عادل شاه رسیده تاخت و تاراجی شروع کرد آن طرف بهوره خرابی تمام نموده بر لب بهوره اقامت ورزید ابراهیم عادل شاه به قصد مدافعه با فوج سنگین نمود و رهگذرها را فوج نظام شاه در گرفته طریق عبور مسدود نموده بودند مدتی در آن عادل شاه را عبور از دریا میسر نشد تا آنکه عادل شاه تنگ آمده بزور و نیروی شناوری از آب عبور نموده بر مقابله صفوف آراسته بجنگ پیوست و دو سه مقابلات سرسری بمیان آمد چهارمین کرت جنگی رو داد که جنگهای سابق نسبت باو بازیچه محض بود امتداد جنگ آن روز از اول این پاس تا آخر روز کشید بهادران عادل شاه شرایط مردی و مردانگی چنانچه بایست بتقدیم میرسانیدند سوار و پیاده بی شمار با چند سردار از طرفین علف تیغ و هدف تیر و سنان گردیدند عادل شاه بذات خود درین معرکه بیشتر کشش خالی کرد بعد کشش و کوشش بسیار و ضرب و قتل بی شمار فتح و ظفر نصیب عادل شاه گردید و لشکر نظام شاه هزیمت خورده پشت داد غنیمت فراوان بدست لشکریان عادل شاهی افتاد چنانچه چتر و دامه و نشان و علمهای آن و یکصد و سی و پنج فیل خالی و پر از مصالح و غیره اسباب تجمل و یکصد و

۶۱ و بیست اربعه توپ در تصرف عادل شاه در آمد چنین
فتحی رو داد که در تمام سلطنت ابراهیم هیچ فتح نصیب
نشده بود بهادرش فتح و نصرت بصوب دار الخلافت رایت بر افراشت

مستولی شدن تندخوئی و جلادت بر طبع عادل شاه و مایل سفاکی گردیدن او

چون بر مزاج ابراهیم عادل شاه از بدو فطرت آغاز نشو صفت تهور و بیباکی و وصف تندخوئی و خشمناکی مستولی بود و جرات و جلادت و صلابت و مهابت با فراط داشت و همین جهت بود که اکثر اوقات در صفوف قتال و معارک هولناک بی تحاشا بنفس نفیس از همه پیشتر قدمی می نمود و کثرت و انبوهی خصم نظر نداشته در میدان خود را می انداخت و جریده و تنها کارزار میکرد و بعد حصول این فتح عظیم صفت تندخوئی و درشتی او متزاید گشت سخت دلی و دشوارگیری او ترقی پذیرفت تا غایتی که اصلا حلم و تحمل را گنجائی نماند و رحم دلی و شفقت بر خلق از دلش رخت بربست اگرچه در رعیت پروری و سپاه نوازی و سایر صفات جهانداری و حیثیات بزرگواری بی مثل و مانند بود ولکن بوقوع ادنی تقصیری جانب رعایت هیچکس نگه نداشتی و عفو و صفح را کار نفرموده تجسس وقتل رضا دادی در حکم سیاست وضیع شریف را یکسان داشتی بنابران اعیان درگاه و ارکان سلطنت خوف و هراس بقیاس از وی پیدا کرده در مقام تنفر و توحش در آمدند و از وی سیر آمده در تدبیر آن اتفاق نمودند که او را معزول کرده برادرش شهزاده عبدالله را بسلطنت بردارند هنوز مضمون این تدبیر خراج نگرفته بود که سر بر ملا افتاد

و بکوشش او رسید طبع سیاست تحمل دشمنی او بر صفت قهاری آمد
هنگامه سیاست گرم ساخت جماعتی از اعیان و امرا و اهل دخل را
که باین مصلحت تهمت زده می شدند در پای سیاست آورد تا آنکه
در قلیل الایام یکصد و ده نفر از اعیان و اهل دخل از هنود و مسلمان
بقتل رسانید و زلزله در شهر افتاد و عالمی جلا اختیار نمودند و درهمین
گیر و دار از بیم و هراس شاهزاده عبدالله نیز فرار نمود بجانب کوه
گریخت و به عیسویان پناه گرفت و در همین هنگامه با وجود بی تقصیری
ظاهر از سپه سالار اسد خان نیز بدگمان شد مراسم لطف و التفات
که همیشه معتاد بود موقوف نمود اسد خان در اقطاع خویش دم درکشیده
خموش نشست و متعلقانش را که در شهر بودند حکم حبس فرمود و بعد از چندی آن فدوی
وفاکیش صفا اندیش در پی اظهار فدویت و وفاداری خویش درآمد و نقد اخلاص
خود را در نظر خداوند نعمت تمام عیار نمودن خواست عریضه اخلاص آمود
با ده راس اسپ تازی و ده زنجیر فیل کوه پیکر و چندین نفایس و تحایف دیگر مصحوب مردم معتبر
بدرگاه خداوند نعمت ارسال داشت و عنوان عریضه بدین منوال نبشته بود سلیمان

سریرا سکندر مسندا فریدون حشمتا فرو چه شد چه شد که بدینسان رمیدهٔ
از من ٭ چه کرده ام چه شنیدی چه دیده از من ٭ اگر گناهی کرده ام
اینک سر و تیغ و کفن ٭ ورنه بی موجب نشاید دست آزردن
ز من ٭ هرچند ازین معنی که ارباب غرض بر دامن این فدوی درگاه
بسته اند خبر ندارم چون گرگ یوسف بی گناهم و در همه حال افسوس
و تاسف بر مال و حال ولی نعمت می نمایم و در آخر عریضه این دو
بیت از زاده طبع خود درج کرده منظوم بیک ماه باتحفه و پیشکش

پیامبران بارگاه شاه و خوش پیامی به بندهم بخدمت کرد بهم چون قلم رخط شاه سر
عادل شاه مجدداً ابر سر لطف و نوازش آمده متعلقان او را از بند خلاص داده
مخلع ساخته به بلکانون روانه نمود در مقارن این حال مزاج اسدخان
از جاده اعتدال منحرف گشت و قیام بنیان ترکیبش تزلزل پذیرفت بر
فراش بیماری افتاد مرض روز بروز اشتداد گرفت تداوی و معالجه
سودمند نمی شد علامت سفر آخرت در خود مشاهده نموده عریضه دیگر
مشتمل اشتیاق پابوسی و آرزوی ادراک شرف حضور بخدمت
عادل شاه روانه نمود و این بیت در آن درج نمود بیت چو سرو
ناز قدم رنجه کن بدین گلزار چو باد صبح گذر کن بدین حدیقه انس
عادل شاه بدریافت کیفیت اشتداد مرض او و مطالعه عریضه شوق
آمودش یاد صحبت های قدیم و جان فشانیهای با اخلاص او نموده رقت
قلب کرده لالی اشک از صدف دیده بیرون ریخت و دلش بالقصد
منجذب گردید و اشتیاق دیدار مصاحب قدیم جوشش آورد سواری
فرمود در قطع منازل تعجیل را بکار برده دو منزل را یک می نموده
همین که قریب بلکانون رسید خبر رحلت اسدخان شنید و به تحسر تمام
و تاسف مالاکلام در همان شب بقدوم خود بلکانون را مشرف گردانید
و لوازم تعزیت و ازمندگان و دلداری و استمالت فرزندان و
خویشاوندان آن مرحوم پرداخته همه را مخلع ساخته بنوازشات گوناگون
سرافراز گردانید و از جمله متروکات اسدخان سیصد و بیست فیل
و چهارصد اسپ بضبط سرکار درآورده مابقی اثاثه از نقود و اجناس
بر فرزندان شان مسلم داشته معاودت نمود اسدخان که سنین عمرش

از صد متجاوز بود و چهل و پنج سال در خدمتگذاری دو پادشاه بسر برده
و از شر و آفت حساد و اعدا مصئون و محفوظ مانده به نیکنامی
و فرخ سرانجامی در شهور سنه و خمسین و تسعمائه از دار فانی بسرای
باقی خرامید متصل قلعه بلکانون که بنا کرده اوست مدفون گشته
مزارش زیارتگاه خواص و عوام است رحمة الله رحمة واسعة
گویند صد گوسفند و دو صد مرغ بهمان قدر مصالح دیگر از برنج و روغن
و گندم و غیره هر روز در مطبخ او پخته می شد و بر سفره خاصه او
بصرف میرسید و بقول میر ابراهیم اسدخانی وفات اسدخان در سنه ۹۶۵
نهصد و شصت و پنج که سال وفات ابراهیم عادل شاه است بعد
از آنکه جلوس علی عادل شاه برا و رنگ جهانبانی و ضبط و نسق مهام
سلطنت و فرمان روائی به حسن مساعی جمیله او صورت پذیر گردید
بوقوع آمد و الله اعلم بحقیقة الحال بهرحال اینجا دقیقه ایست

باید دانست

از کتب تواریخ آنچه احوال اسدخان لاری مفهوم و معلوم میگردد
همین قدر است که او از امرای عظام و وزرای کرام نیک محضر فرخ
سیر حمیده خصال پسندیده افعال بود در شجاعت و سخاوت که برگزیده
ترین ملکات نفسانیه و فاضلترین صفات انسانیه اند نظیر نداشت
و در تدبیر و صواب اندیشی بی مثل و در کنکایش و عقده کشائی
بی قرین و در خوش نصیبی و فرخ طالع عدیم المثال گوی تائیدات
آسمانی و عنایات سبحانی علی الدوام شامل حال او بود و فتح نصیبی
و نصرت یابی همیشه ملازم روزگار او و گاهی هرگز آسیب عین الکمال

بدو رسیده و در هر شغلی که اقدام می‌نمود هر چند که از روی عادت مستبعد
می‌نمود ببرکات حسن نیّت او راست و درست شده بروجه دلخواه
بحصول می‌انجامید اما اینکه الحال مشاهده می‌شود که درگاه اوّل
درگاه اولیای عظام و مزارش همچو مزارات مقبولان حق زیارتگاه
خاص و عام باشد و از قبر او مانند قبور مردان خدا مردم تبرک جویند
و فیضها یابند و کرامات او ظاهر و خدمه و مجاورین روز و شب حاضر
و اعراس و فاتحه‌خوانی و عود و گل و نذر رسند و بر مثال روضات
صالحین و آستانهای مقربین کاملین جاری و مستمر و عالمی بولایت
و کشف و کرامات او قایل و معتقد طوایف انام از هنود و اهل اسلام
برسوخ ولی و اعتقاد قلبی تردد و آمد و شد داشته باشند وجه این ظاهر
نمی‌شود زیرا که اسباب عادی این امر که معهود است از توسل بشیخی
کامل و تمسک بذیل پیر واصل و اخذ تلقین و ارشاد از وی و سلوک
و مجاهدات و ریاضت در نظر تربیتش که بنای کار سلوک و فتح باب
ولایت بحسب عادت بر این است از هیچ جا معلوم نمی‌شود مگر اینست
که فضل الهی را علت در کار نیست و عنایت پادشاهی را سبب ضرور نه
آری بسا هست که عادت از کار بر می‌افتد و محض قدرت بر خلاف
عادت کارها میکند ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و هو علی ذلک قدیر
و نیز بخدا معلوم که در پایان کار کدام عمل صالح از وی صدور یافته باشد
و در عمر واپسین چه توبهٔ نصوح مقبول از وصادر شده که منظور عنایت ذوالجلال
و مقبول جناب بادشاه بیهمال آمده که این همه آثار و نتایج مقبولی بظهور
پیوسته و بی‌پیوند داری فرد یک ذره عنایت الهی بهتر از هزار پادشاهی

فرد یک ذره عنایت تو ای بنده نواز + بهتر ز هزار ساله تسبیح و نماز +
آمدیم بر مطلب ابراهیم شاه هر چند پادشاه غیور و تندخو بود که باندک گناه
عقوبت بیش میکرد و در ادنی تقصیری در مواخذه سخت می گرفت و عفو و صفح
را کار نمی فرمود اما در قدردانی علما و فضلا بی مثل بود و در رعیت نوازی
و سپهپروری بی مانند و تعیش دوست بود بیشتر اوقات در حرم محترم
با پری چهرگان سیمبر و سیمین تنان مشکبو بعیش و عشرت می گذرانید و داد
عیش و نشاط می گرفت و او را اولاد بسیار بهم رسیده از انجمله چهار پسر که
اسمعیل و علی و طهماسپ و احمد بودند بصفت رشد نشو و نما یافته اکثر اوقات
در حضور بوده فیض تربیت می یافتند التفات خاطرش بجانب پسر بزرگ که
اسمعیل بود و ولیعهدی و سلطنت برو قرار داده بود برای
سخت آزمائی پسران گاهی امتحان می کرد که چون مهمی پیش می آمد بنام
یکی از شهزادگان شروع کردی تا بخوبی سرانجام یافتن آن کار استدلال
بر بختوری آن نامبرده کند کاری که بنام اسمعیل شروع میکرد در دشواری
می افتاد و چون بنام علی آغاز می نمود بوجه بهترین اسلوب سرانجام یافت
ازین معنی که برخلاف مرکوز خاطرش بود اظهار ناخوشی می نمود و بطریق
تعریض علی را می گفت که تو ولیعهدی و تخت نشین خواهی شد و از وی
کاره بود ایذای لسانی میرسانید تا بحدی که در سن هفت سالگی او را بقلعه
مبارک آباد که او را مرتضی آباد هم میگویند اکنون ببرج مشهور است فرستاده
حبس فرموده مدت نه سال در حبس ماند

ذکر وفات ابراهیم عادل شاه

ابراهیم عادل شاه را در اواخر عمر امراض متضاده طاری گشتند
تپ مطبقه و دوران سر و ضیق النفس و بواسیر مفقود اطبای بسیار چه
از پای تخت و چه از اطراف و جوانب جمع آمده در معالجه هر یک
بجان کوشیدند اثری از هیچیک مترتب نشد مرض شدت پیدا کرد
و بطول کشید و بعضی اطبا را بتوهم اینکه قصوری مینمایند در پای سیاست
کشید دیگران جلای وطن گزیدند عطاران او به فروش ترک پیشه خود
نموده دکانها بستند تا مدت دو سال سلسلهٔ بیماریش ممتد شد آخر
در سنه ۹۶۵ نهصد و شصت و پنج جهان فانی را پدرود نمود و جوار جد و پدر
در گوگی مدفون گشت ایام سلطنت ابراهیم شاه بیست و چهار سال
و چند ماه بود او را دو دختر بود یکی تانی بی که در حبالهٔ نکاح
علی برید آمده دوم هدیه سلطان که در عقد مرتضی نظام شاه منعقد گشت

تاریخات بناها و کمیت لشکر و خزانه

در سنه نهصد و سی و سه ابراهیم پور بنا کرد و در سنه نهصد و سی و پنج
قصر شانزده ستونی بنا فرمود و در سنه نهصد و چهل و هفت بیرکوته را
بنا کرد و در سنه نهصد و پنجاه و هشت مسجد جامع بنیاد کرد جمعیت لشکر
سوار سی هزار احشام دکهنه و سی هزار و فیلان چهار صد و پنجاه
بتائید آسمانی و نیروی بخت سلطانی برکات آن عهد بچنان فزونی
و فراوانی گرائیده بود که در اندک مدت تجاران از زر و جواهر و طلاء
و اقمشه و اسلحه چنان معمور گشته بود که دیگر جای گنجایش نماند با وجود یکه سپاه
و لشکر بکمال معموری و رفاهیت بودند و رعایای ملک و سایر اهل حرف
در تمام آسودگی و آبادانی و خلایق و ارباب حاجات که از اطراف

واکناف رو بدرگاه آسمان جاهش می آوردند و آمان آرزو را
مالامال مراد و خواهش می یافتند گویند بوقت رحلتش نقد در خزانه یک
کرور پنجاه لکهه هون بوده است اما شهزاده علی که بعد از پدر بتخت نشست
در اندک مدت آن خزائن را خالی و پاک نموده زر بر سپاه و اهل استحقاق
از علما و فضلا و ارباب حاجات مثل ابر نیسان پاشید و این مصرع
در حال این دو نامور از مطابق و موافق افتاد ع

پدر کامگار و پسر کام بخش

تمت کتاب بستان سوم مجمله هشت بستان
از کتاب مستطاب بساتین السلاطین

هو المستعان

بستان چهارم

در ذکر علی عادل شاه بن ابراهیم عادل شاه بن اسمعیل عادل شاه

بدانکه علی در وقت ابراهیم عادل شاه در قلعه میرج محبوس بوده و سبب نظر بندیش مختلف بنظر آمده چون کاتب را غیر از نقل و ترجمانی منصبی دیگر نیست و ناقل را از نقل ناگزیر است علی ای وجه کان اگر درین موجبز در گزارش روایات تکرار و اختلاف واقع گردد نظرگذاران عذرپذیر امیبایدکه ناقل را درینباب معذور داشته بروی خرده نگیرند آنچه میر ابراهیم اسدخانی درین محل نبشته آنست که شهزاده علی در سن و سال بزرگتر و در فهم و شعور کاملتر بود و از طهماسپ که والد ابراهیم عادل شاه ثانی و دخترزاده سکندر اسدخان ست و در سوانح سابقه گذشته که ابراهیم عادل شاه در بدل حسن خدمات اسدخان و جلدوی نیکو مساعیها و فدویتهای او ولیعهدی خویش بر دخترزادهٔ اسدخان مقرر کرده وصیت نموده بود و بعد از این اسباب دلرنجی و خلاف مرضی پادشاه نیز از شهزاده علی مکرر بوقوع رسید بر وی عتاب الکین گشته نور و قهر و غضبش ساخت و اراده دفع نیز داشت اعیان و ارکان برین اراده پادشاه مطلع شده ازین کار مانع آمدند و معروض داشتند که مباشرت این امر شایسته ملازمان نیست اگر لابد دفعش منظور باشد پس انسب آنست که شهزاده را تفویض اسدخان نمایند البته او را جانب نفسه خود ملحوظ خواهد بود و آنچه صلاح بیند و خاطرش پسند و بعمل خواهد آورد

درین صورت حرف سنگ دلی و قطع رحمی بر ملازمان درگاه نخواهد نشست
پادشاه صوابدید ارکان دولت پسندیده شهزاده علی را طوق زنجیر
طلا در پا و گردن کرده بقلعه مرج زد اسدخان فرستاده مثال داد که تخت
نشینی بر طهماسب مقرر نموده ام وجود علی مخل این امر است ازین بگذر
آنجا فرستاده ام بهر نهجیکه بخاطر رسد دفعش نمایند و یا البته ناقص نموده
بدارند کمال کشور خان پسرش که ملازم حضور بوده و بزرگی کمال و دانای
تمام موصوف خفیه بخدمت پدر بزرگوار نبشت که پادشاه از سر عتاب
شهزاده علی که پسر کلان و جوان و شایسته تاج و تخت است طوق و
زنجیر نموده بنزدیک آن حضرت روانه فرموده حکم بر قتلش نیز نموده
آن حضرت بفضل الهی بکار آگاهی و صواب اندیشی تمام شهره آفاق
هستند کار بتشنجار نمایند بر حکمی که از سر عتاب واقع شده است کار بستن
از خرد دور بین بغایت بعید اسدخان بعد از ملاحظه مثال پادشاهی
و عریضه ثمرة الفواد خویش شهزاده را در نظر بند گذاشت چون خود از مذاق
علمی چه از معقول و چه از منقول و چه از علم متعارفه و چه از نوادره
بهره وافی می داشت از روی اصطرلاب طالع شهزاده طهماسب ملاحظه
نموده بغایت ضعف طالع و سستی بخت ظاهر شد اما این نیز معلوم شد که
در اصلابش بختوران قوی طالع و اختر بلندان همایون بخت موجود خواهند گردید
و چون میزان طالع شهزاده علی بر کشید تاثیرات فلکی و نظرات کواکب
قوی طالعش بچنان فیروزمندی و فرخی مشاهده افتاد که عقل و اندیش
در استنباط احکام فرخ مندیهایش خیره ماند اسدخان بملاحظه این
آثار و علامات بکمال توقیر و تعظیم شهزاده را در جای مخفی داشته

در پرورش و خدمت گذاریش دقیقه از دقایق نامرعی نمی گذاشت
درلوازم اتالیقی شهزاده بجان کوشیده سرمو از خویش قصور
روا نمی داشت و بجهت تسلیهٔ خاطر پادشاه و چشم آهوبره با یک انگشت
کودکی با عریضه بخدمت عادل شاه ارسال نمود و در عریضه نوشت
که بر حکم والا شاهزاده را جهان بینش بر آورده و انگشت بریده ناقص
نموده گذاشته ام بعد از آنکه ابراهیم عادل شاه بدار البقا شتافت
حیدر خان حوالدار بیجاپور جنازه پادشاهی آراسته روانه کوکی نمود
شاهزاده طهماسپ را مع برادرانش در بند نگهداشت بعضی از
ارکان بحیدر خان پیچید گشتند که زود یکی از شهزادگان را از قید
بر آورده بر تخت باید برنشاند تا قطع امید طامعان قابو جو و مخالفان
کمین طلب کرد حیدر خان آنها را جواب داد که این کار ما و شما نیست
کار بزرگیست تعلق بمدار المهام دارد این گفت و بسرعت هرچه تمامتر
کیفیت واقعه باسد خان نوشت اسد خان بمجرد وصول این خبر همان
روز بلا توقف شهزاده علی را از بند بر آورده چتر شاهی را بر سرش افراشت
و سلاطنت برداشته تهنیت ها و نذرها گذرانید و هم روز با سرانجام
سلطنت و دبدبه شاهی از مرج بر آمده بسمت دار السلطنت روان
شد بمجرد این خبر از هر طرف و از شهر نیز از سر قدم ساخته باستقبال
شتافتند و تهنیتها بتقدیم رسانیده نذر و پیشکشها می گذرانیدند تا آنکه
اضلاع تورده مخیم سراپرده اقبال شد بحیدر خان حکم فرستاد که دیده های
جهان بین شهزادگان که در شهر اند بر آورده بحضور فرستد تا بدل جمعی
و بی وسواس بمقر عز و شرف فایز گشته زیب افزای تاج

و زینت بخشای تخت خواهم شد حیدر خان در جواب گفت که من
لفرم داعیه دار میراث خوار نیستم پس طهماسب را با دو برادرانش
نزد شاه علی بسلامت رسانید بحکم پادشاه هر سه تن بانواع تفضلات
رسیدند بعد ازین بدبدبه پادشاهی و شکوه شهنشاهی در ساعت محمود
و هنگام مسعود در دارالسلطنت داخل گردیده بر تخت عادل شاهی
جلوس برکات مانوس فرمود

روایت دیگر

مورخین دیگر مثل محمد قاسم فرشته و رفیع الدین شیرازی نوشته اند
که شهزاده علی در آوان طفلی و زمان خوردی بحدت فهم و شوخی طبع
موصوف بود و روز بروز چون بحد تمیز و سن رشد نزدیک تر می شد خصال
شریفه و اوصاف مرضیه وی ظهور آوردن گرفت اما بسبب صحبت
خواجه عنایت الله شیرازی که بجهت تعلیم و تربیتش مامور بود میل تمام
بمذهب تشیع بهم رسانید چنانچه ابراهیم شاه روزی در خلوت با خواص
محرمان نشسته بود بتقریب ذکر مذهب و آئین جد و پدر در میان آمد فرمود
شکر و سپاس معبود حقیقی را که مرا توفیق داد که از ملت و آئین جد و پدر
برگشته دین قویم و صراط مستقیم که از سواد اعظم مذهب سنت جماعت
است اختیار نمودم و شعار روافض را برطرف ساخته اثری از آن نگذاشتم
در آن وقت شاهزاده حاضر بود و این سخن بگوش میکرد از شوخ طبعی ضبط
خود ننموده گستاخانه در برابر پدر گفت که اگر از طریقه جد و پدر گذشتن
روش محمود و طریق پسندیده است ضرور شد که فرزندان آن حضرت
چنین کنند ابراهیم شاه ازین شوخی و هرزه پائی او برآشفت و پرسید که

که تو چه مذهب داری گفت بالفعل مذهب پادشاه دارم آئین بر خدا علیم
است پادشاه دانست که شهزاده شیعه است و آن از تاثیر صحبت استادش
یقین کرد عتاب آگین گشته چند روز بار سلام نداد و استادش را حکم بحبس نمود
بعد از آن برای تعلیم شهزاده ملا فتح الله شیرازی را مقرر کرد قضارا او هم
مذهب تشیع داشت بملاحظه روزگار تقیه را کار فرموده خود را در مردم
حنفی المذهب فرا می نمود صحبت او با شهزاده بموافقت انجامید و شهزاده
بتوقیر و تکریم او افتخار می کوشید هم درین ایام جماعتی از نزدیکان از آتش مزاجی
و تندخوئی ابراهیم عادلشاه توهم پیدا کرده باغوای برهان نظام شاه
می خواستند که ابراهیم را از سلطنت معزول ساخته برادرش عبدالله را
بسلطنت بردارند درین تدبیر بودند و هنوز این معجون مزاج نگرفته بود که ناگاه
سر از پرده بیرون افتاد و پادشاه بمقام سیاست استاد و از سر قهر و غضب
کسانیکه درین کنکاش بودند بعقوبت رسانید و بمسامع عادلشاه رسید که
ملا فتح الله شیرازی استاد ثانی نیز شیعه مذهب است با شهزاده رنگ
صحبت موافقت پیدا کرده ظاهر شد که شهزاده نیز در مشاوره عم خود عبدالله
همداستان بود بغایت خشمناک شهزاده را با معلمش بقلعه مرج فرستاد و قلعه دار
کامل خان شهانه وار که خواهرزاده اسمعیل عادلشاه می شد نوشت که در محافظت
شهزاده کوشند و روافض را نزد شهزاده اصلاً و قطعاً راه ندهند از عجوبه
اتفاقات آنکه سکندر خان و کامل خان نیز هر دو در باطن شیعه مذهب
بوده اند در خدمت گذاری شهزاده برخلاف مرضی ابراهیم عادلشاه
می کوشیدند چون عادلشاه از هجوم امراض مختلفه صاحب فراش گشت
بر مردم دور و نزدیک به یقین پیوست که ازین مهلکه پادشاه نجات یافتنی

نیست و مرض الموت است شهزاده در آنجا بلا تحاشا از آن و نماز
بر رسم شیعه میگذارد و در تتبع شعایر روافض جد می نمود و در حالت اشتداد
بیماری که این خبر وحشت اثر بگوش پادشاه رسید چون مار بر خود می پیچید خواست
که طهماسپ را در حین حیات خود بتخت نشین گرداند و زمام سلطنت بقبضه
اختیارش سپرده و علی را القلی پا بزنجیر بگذارند بعضی از ستم ظریفان بعرض رسانیدند
که شهزاده طهماسپ پیش از مذاق برادر کلان چاشنی گیر است در ترفض
زیاده از وی رسوخی پیدا کرده بغایت غمگین گشت من خود چگونه عنان
اختیار خلایق که ودایع خالق اند بکف رافضی سپارم و او را نیز محبوس و مقید
نموده مهمات سلطنت بخواست ایزدی و مشیت الهی واگذاشت چون مرض
پادشاه متمادی شد و روی شفا و صحت اصلا ننمود ارکان دولت اهل حل و
عقد در فکر دیگر افتادند کسانی که در شهر بودند بسلطنت برداشتن شهزاده
طهماسپ میل آوردند خواجه کمال لاری که بعد از این بکشور خان مخاطب میگردد
در آن ایام بجهت کیری و دیگر پرگنات آن طرف مامور بود و تحصیل
زر آن ملک باو تعلق داشت در ایام اشتداد مرض پادشاه زر تعلقات
که تحصیل میکرد داخل خزانه عامره نساخته بجهت استعداد و مواد سلطنت علی عادل شاه
بهمانجا نگاه می داشت و با امرا و اعیان با او ساز و موافق بودند در
باب تخت نشینی علی گفتگو می داشت و ترغیب می نمود و همچنین اسکندر خان
قلعه دار مرج پیام فرستاد که چون پادشاه امروز فردا رسیده هر کس در فکری
علیحده افتاده است صواب آنست که شما تعجیل را بکار برده شهزاده علی
را بتخت نشینی قرار بخشید و چتر شاهی بر سرش گردانید اسکندر خان را این رای
معقول و مستحسن افتاد و چندی از اعیان و ملازمان را از دور و نزدیک طلبیده

در روضهٔ حضرت شمس الدین پیران صاحب که از مشاهیر اولیای دکن اند
مجلس کرده این امر را بعهود و مواثیق استحکام داده روز دوم که ساعت
سعید و وقت مسعود بود شهزاده را هم در روضه آورده در بالین مقبر
شریف شمشیر خلافت در کمرش بسته چتر شاهی بر سرش افراشت عموم
خلایق هجوم آورده مراسم تهنیت و نثار پاشی بجا آوردند دیگر روز از
برج برآمده بیرون قلعه فرود آمدند کشور خان زری که درین مدت جمع
آورده برای همین روز نگاه داشته بود بلا توقف حاضر آورده که رشید
شاه علی دست جود و سخا بر عالمیان بکشا و از نوید عدل و انصاف خویش
جمهور خلایق را صلا درداد باشار این خبر طوایف انام از دور و نزدیک
احرام ملازمت پادشاه بسته قوافل روان گشتند و از عطیات او صغیر
و کبیر مالا مال امانی و آمال می شدند بهمین زودی ابراهیم عادل شاه
رخت از سرای فانی بیرون کشید شاه علی بر جناح استعجال بسمت دار السلطنت
روان گردید در باغ کشور خان که از شهرپناه صد یک کروه است فرود
آمد مردی نجیب و سنجیده را بشهر فرستاد تا از حاکم و اعیان و اهالی دیگر
دریافت فراج کند اگر چهره رسوخ و عقیدت شان بغازه اخلاص آراسته باید
شرایط عهود و مواثیق بجا آورده مراجعت نماید حاکم دار السلطنت علامی
هندی حمید خان نام که در ضبط و نسق امور یگانه روزگار بود در وفور وثوق
و اخلاص بی نظیر درین ایام که پادشاه از جهان درگذشته بود دروازهٔ
شهر محکم بسته در آمد و شد مردم حزم بلیغ کار فرموده در نگهبانی حرم و
شاهزادگان احتیاط کمال بجا آورده هر چند اعیان و معتبران بوی گفتند
و باعث شدند که یکی از شاهزادگان را بدر آرید تا بر تخت نشانیم و چتر

گریم جواب شان می داد که مسموع میرود که بعضی از امرا شاه علی را
بسلطنت برداشته اند اگر ما درینجا قایم دیگری را کنیم باعث فتنه و آشوب
شود و مخالفت درمیان امرا و روسا افتاده و مملکت و لشکر ویران و خراب
کرده صبر کنید تا آنها عنقریب بحوالی شهر رسند شمایان به عبارت و مقاصد
آنها بخاطر آرند وقتیکه باتفاق شما و آنها امری که قرار یابد بهر کسیکه تخت نشینی
مقرر کنند من هم یکی از تابعداران شما هستم ایشان را باین نهج تسکین و
تسلیه داده دفع الوقت می نمود الحال که رسول شاه علی در رسید حاکم
و امرا و اعیان همه جمع آمده مجلس منعقد ساختند درین باب مشاورت
باهم نمودند از راه کیاست و درایت درمیان اهل مجلس گفتگو واقع
می شد هر کس بقدر خیالیکه بخاطر رسید می گفت حمید خان یکبارگی از میان
مجلس برخاسته باواز بلند گفت چون تمامی لشکر و اهالی و ادانی شاه علی
بسلطنت برداشته و بدان راضی شده اند الحمد لله بسیار خوب است
من هم از جمله بندگان فدوی سرشت هستم و انا اول العابدین گفته
رخ بسوی لشکر آورده جبهه بر زمین بندگی و اطاعت گذاشت بعد از آن
از سایر اهالی همین معنی عهد و بیعت استوار گشت و عریضه بخدمت
شاه علی باین مضمون بود که سرادق منتظر هستیم من آشیانه گشته کرمها
وفرود آمده بخانه نشسته و نوشته رسول را شادکام مقتضی المرام روانه
نمود و اعیان و ارکان و سادات و قضات و اهالی و ادانی شهر
بملازمت شتافته و تهنیت بجا آورده نذر و نثار بتقدیم رسانیدند
و از عطایای آن بحر نوال شادکام و کامیاب می گشتند شاه علی باز
بحمید خان پیغام فرستاد که قول مشهور است که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند

وقتیکه سه شهزاده در قلعه موجود باشند آمدن من عقل نه تجویز نماید وجود آنها
باعث هزار آشوب و فتن خواهد شد اگر این عریضه شما از روی اخلاص
است هر سه شاهزادگان را بحضور بفرستند تا چشم جهان شان بر آرند
حمید خان عرضداشت نمود که نفری معتمد از حضور مامور باین کار بفرستند
تا بموجب امر عالی بعمل آرند پس شاه علی اعتماد خان نام را که از جمله معتمدان
درگاه بود و در سلک محلداران حضور منسلک باین کار فرستاد تا او
بموجب حکم سلطانی جهان بین آن شاهزادگان بر آورد و علی عادل شاه
همون ساعت که چیده برگزیده دانایان انجم شناس بود بدبدبه شاهی
و شکوه پادشاهی داخل مقر عز و شرف گشته تخت آبا را بجلوس مانوس خود
فروغ عزت تازه بخشید و عالمیان را بنور عدل و انصاف و داد و بخشش
خود بیارانست و ارکان دولت و اعیان حضرت را فراخور حال
هر کدام به تشریفات لایقه و اضافات مناصب و اعطای خطابات
سرافراز فرموده و در اولین روز جلوس حکم لفظ علیا ولی الله در کلمات
اذان مزید نمود و خطبه باسقاط اسامی خلفای و اثبات اسامی حضرت
ائمه طاهرین علیهم السلام خوانده شد و همگی رسم و قانون عهد پدر را
برهم زده احیای مراسم عهد جد و فرخنده نموده و در ترویج ملت تشیع و
تربیت شیعیان باقصی الغایت کوشید تا آنکه در پای تخت او مردم
خوب از ایران و توران و کرمان و خراسان فراهم آمدند و سه هزار
کس ازین مردم ملقب به تبرائیان مامور بودند بگفتن تبرایات العظیم
بر روس الاشهاد و چه در سواری و چه در دربار و چه در کوچه و چه در بازار
گویند در تمامی شهر در آن وقت در یک مسجد جامع نماز جمعه بطریق اهل السنت

ادا می شد آنهم بصد دشواری اختیار خان گجراتی نامی از امرای معتبر
و سنیان متعصب بود در تدین و تشرع و تشبث تمام داشت در روز جمعه
مع اقوام و اقارب و توابع خویش مسلح و مستعد در مسجد جامع قدیم
حاضر شده و دروازه مسجد را بکمال استحکام بند فرموده و جزایر و تفنگ
و دیگر آلات حرب بر سقف مسجد نصب کرده و جوانان جری و مردانه
بر آن گماشته خود مع جماعت خطبه نماز ادا میکرد و اگر بند و بست باین
آئین نمی آورد ممکن نبود که اسامی خلفای بر روس منبر بر زبان جاری
متدینان دین حنفی از سنوح این حالت دل تنگ گردیده باهم اتفاق
نموده در صدد شورش و جهاد شدند نزد بود که فتنه عظیمه برپا
شود اما از آنجا که علی عادل شاه ره به بهبود جود و سخا و شیوه مرضیه عدل
و داد ورزیده بود و ترحم و احسان بحال رعایا و غربا و توقیر و تعظیم علما
و فضلا بوجه ما ینبغی بجا می آورد و دادرسی مظلومان و ملهوفان و زر پاشی
بر مستحقان و حاجتمندان می نمود و نیز جماعت کثیره که در عهد ابراهیم شاهی
که تقیه را کار فرموده ظاهر بر خلاف باطن آرا خود را سنیا می نمودند
اکنون برقعه اتقا از رخ برانداخته ظاهر برنگ باطن رنگیدند و پله آن
طرف گران گردیده نایره فتنه سر کشیده فرو نشست و شورش خلافیه
مذهبین هم فرو کشید آری مقرر است که پادشاهان را عدالت و دیگر از
سخاوت ضمیمه عدالت کرده هر دو شیمه کریمه مجتمع آید جای حرف و طعن
دوست و دشمن نماند علی عادل شاه شاهی بود کریم النفس بجدت طبع
و جودت ذکا موصوف و چند کتاب متداوله از کلام و منطق و
حکمت و نحو و صرف پیش استاد گذرانیده بود و با مسائل اکثر علوم

آشنائی داشت خط ثلث و نسخ و رقاع خوب نوشتی صوفی مشرب و
درویش بصفا و قلندر روش بود بی قید و تکلف معاش داشت هرگز بر خود
زینت نمیکرد و خود را و منزل خود را نمی آراست بجز جلوس اورنگ
شاهی طریقه مرضیه نصفت و عدالت و رحمت و شفقت بخشش و سخاوت
اینچنان پیش گرفت که درین صفات در عالم علم گردید بر سپاه و لشکریان و
و علما و شرفا و شعرا و مساکین و فقرا دست همت گشاد زری که
ابراهیم پادشاه بگرد آوری آن سعیها نمود یک کرور پنجاه لک هون
فراهم آورده بود در قلیل الایام مثل ابر بهاری پاشید هرجا که درویش
گوشه نشینی بودی البته بصحبت او میرفتی اگرچه از قوم هنود بودی و او را
بر محک امتحان کشیدی اگر در وی حالتی یافتی رعایت کرده نگاه
می داشت و گاهی بصحبت او هم می رسید و الا رعایت کرده رضا
میداد و هرگز مقید بملک و مال نشد و دنیا را نزدیک او چندان وقری
نبود و جهات دنیا را بنفران واگذاشته خود فارغ می بود گاهی که
با نزدیکان و مقربان صحبت می داشت پنج شش ساعت از هرجا
سخنان می فرمود و خاطر را بحکایات و مقالات منشرح می داشت
چون از مجلس بر می خواست میگفت که دیدید که چه هذیان گفتیم بهرحال
این کسب و شغل بهتر از ان است که در فکر ملک و مال و خلق باشیم
حالا رفته اندکی بیاسائیم اگر حیات باقی است دیگر گوئیم و شنویم چون
اوضاع و اطوار آن شاه آزاد مشرب بدین منوال بود و بگوش تخت نشینان
اطراف رسید حمل بر جنون و بی پروائی پادشاه آزاد مشرب کرده
دندان طمع تیز کردند و طبع جبلی شان بحرکت آمده خواستند که

که لشکر کشیده بر ملک و ولایت عادل شاه بی قیدانه به بیجانگر رفته ملاقات
رامراج کرفته بالمشافهه والمواجهه مبانی دوستی و یکجهتی را استحکام بخشند
بعد ازان باتفاق باهم بر سر اعدا لشکر کشیده انتقام کشند

رفتن علی عادل شاه به بیجانگر بملاقات رامراج

علی عادل شاه بموجب قرارداد عزم رفتن بیجانگر مصمم نمود هم درین
اثنا خبر تازه رسید که یکی از اولاد صغار رامراج که تعلق خاطر باو
بیشتر داشت فوت شد ادای رسم تعزیه بهانه دیگر موجب رفتن
بیجانگر قایم شد عادل شاه باوجود هزاران اندیشه و خطر و توکل
بر لطف و عنایت کریم کارساز نموده از دار الخلافت بر آمده
متوجه بیجانگر شد رامراج باستماع خبر توجه عادل شاه امرای خود را
با لشکر آراسته باستقبال فرستاده حکم نمود که از سرحد که لب کشنا
است منزل بمنزل شرایط تعظیم و ضیافت بتقدیم رسانیده
و تکلفاتی که شایستهٔ همچو مهمان عزیز باشد بجا آورده بمقر عز و شرف
رسانند چون موکب عادل شاهی از کشنا عبور نمود سرداران بیجانگر
بکمال احترام و تعظیم تمام لوازم ضیافات و خبرداری هر گونه بهر منزل
و مقام بجا آورده می کردند تا اینکه بیک منزل بیجانگر رسیدند رامراج
باَئین بندی شهر بیجانگر حکم فرمود تا در و دیوار و کوچه و بازار به قماشهای
قیمتی و آلات و اسباب زینت فرو گرفته رشک افزای مینو دارم
گردانیدند و برلب دریا تنبهدره که مکانی وسیع و فسیح با آب و
هوای خوش و نزهت افزا بود فرودگاه عادل شاه مقرر
ساخت و سراپردهای فلک فرسا زربفت و مخمل و غیره برافراشته

و به فرشهای ملون بیارا استند بعد ازین رامراج خود با برادران و سرداران و لشکر با ساز و یراق پنج شش فرسخ استقبال و پیشوا آمده باحترام و عزت تمام ملاقات کرفته بشهر در آورد مجلس اول در قصر رامراج که با آراستکی شاهانه و زیب و زینت خسروانه آرایش یافته بود منعقد کشت عادل شاه اولا خلعتی خاصه که برای رامراج ترتیب داده بود پوشانیده از پوشاک ماتمی بر آورد و مراسم تعزیت بتقدیم رسانید بعد ازان سخن از وادی اشتیاق و آرزومندی سر داده کلمات شیرین و مقالات رنکین که اساس دوستی را استحکام و بنیان محبت و یکجهتی را انتظام افزاید بشرح و کذارش آورد درامراج نیز بکمال بساطت و انبساط سخنان دل آویز و مکالمات دل پذیر که همه از سر توجه و التفات بوده ادا نمود بعد ازین عادل شاه هدایای لایق و پیشکشهای شایان که برای راجه ترتیب داده بود کذرانید کویند دران پیشکش نقد شمرده لکهه هون و چند درج جواهر کرانبها و آلی شاهوار و چند زنجیر فیل کوه تمثال و چند راس اسپ پری پرواز با ساز و یراق و بعضی ازان با زین و لجام مرصع بلآلی و یواقیت بوده و چند شتر دا انقشه همتی از قصبهای مصری و خزهای رومی و دیبای چینی و دیگر اجناس نفایس که دیده نظارکیان را جلا و دلهای تماشائیان را زینت و صفا می بخشید و از جمله جواهر یک الماس بزرک بود بوزن هجده مثقال که جوهریان قیمت شناس در بهایش خیره میماندند رامراج آن همه آوردها را بدرجه قبول رسانید و خود نیز در لوازم خاطرداری و الطاف کستری قصور نکرده به تشریفات ملوکانه و خلعتهای پادشاهانه

دل جوئی بیش از بیش نموده گفت که مادر مشتاق شما را دریابید که بس
آرزومند دیدار و مشتاق لقا است و معتمدان حرم سرایان عصمت پیرا نیز
از نزد رانی رسیده عرض نمودند که پرده نشینان حرم سرای عفت و
عصمت و جمله گزینان مشکوی شوکت و سلطنت یعنی رانی حرم خاص راجه که
نسل راجه اجیت رای بود و عادل شاه را فرزند گفته بود و دختر الملک که
نسبت خواهری با عادل شاه ثابت کرده بودند باقصی الغایت
آرزومند دیدار و ملاقات اند حرم سرای خاص به تشریفات قدوم
میمنت لزوم رونق تازه و زینت بی اندازه بخشند و دلهای آرزومندان
قرین فرحت و راحت گردانند عادل شاه از بار عام متوجه حرم سرا
گشته بی اندیشه و وسواس در حرم آمد رانی با دختران و دیگر خویشاوندان
باستقبال و پیشوا آمده طبقی پر از جواهر ثمین که بجهت نثار شاه علی عالی
مقدار مهیا ساخته بود پیش آورده نثار نمود و بعد از آن بکمال شفقت
مادری ملاقات گرفته بر مسند خسروانه که بهزاران زینت و زیب
آراسته بودند نشانید و بکمال دل جوئی و خاطرداری با عادل شاه
سخن ساز کرده احوال پرسی می نمود و بتوجه دلی ابواب تسلیه و تسکین
گشاده متعهد اعانت و امداد در وقت ضرورت و امور مرجوعه گشته
خلعتهای فاخره که بجواهر و مروارید ترصیع یافته بود با طبقهای زرین
پر از لعل و یاقوت و در و مرجان بوده گذرانیده رخصت انصراف
داد و عادل شاه از آنجا بخوشی و خرمی مالا کلام مراجعت فرموده بمقر
عز و شرف خود آمد سرداران و ملازمان و سایر فدویان درگاه
عادل شاهی تشکرانه آنکه از محل خطر که هزاران ظنون و اندیشها

در پیش داشت حق تعالی بفضل خود بسلامت بهدوش سرور و مسرت
بمقر دولت رسانید صدقات و خیرات بیشمار بارباب حاجات و
اهل استحقاق رسانیدند و سجدات شکر بهزاران عجز و نیاز بدرگاه
دادار بی نیاز مؤدا ساختند بعد ازین هرکس از سرداران و ندیمان
و امرای رامراج و هر خاص و عام بیجانگر که ادراک شرف ملازمت
و پای بوسی عادل شاه جوق جوق می آمدند از عطایای عادل شاهی
از جواهر و نقد و خلع فاخر بقدر وزن و شان هرکدام سرافراز گشته
رخصت می یافتند تا مدت اقامت در بیجانگر همین اسلوب بود هیچکس
از مردم روشناس بیجانگر نماند که از عطیه عادل شاهی بهره مند نگردید
خزانه عظیم عادل شاهی در همین داد و دهش در بیجانگر بصرف درآمد که
بهر کوچه و برزن بیجانگر و اطراف نیز داستانهای همت بلندی و زرپاشی
عادل شاهی سمر شد لهذا آنکه تعهد و قبول امداد و اعانت در هر امر مرجوعه از رامراج
موثوق و مؤکد گشت و هر وقتیکه عادل شاه را ضرورت افتد و احتیاج
بکومک شود رامراج بمجرد اشاره بلاتوقف و اهمال با لشکر گران
رسیده در تنبیه و تادیب اعدا کوشد عادل شاه رخصت انصراف
حاصل کرده متوجه دار الخلافت گردید بعد از رسیدن بمقر عز و شرف
در تهیه اسباب و سرانجام مهم سازی و مواد عدو افکنی و ملک گشایی
و انتقام از اعدا در اندک مدت مواد و اسباب بهم رسانیده قصد
مهم سازی بر مخالف قرب و جوار والی احمدنگر تصمیم پذیرفت بجهت
آنکه حسین نظام شاه در دل غبار پیدا کرده اوّلا رسم موافقت و موالات
که رسم تهنیت جلوس و ارسال نامه و پیغام بود مانند دیگران بجا نیاورد

دویم باتفاق تفاول خان پیشوای عماد شاه در تعلقات عادل شاهی درآمد درصدد خرابی بیشمار بود و اراده آن داشت که قلمرو عادل شاهیه را درحوزهٔ تصرف خویش درآرد

لشکرکشیدن علی عادل شاه باتفاق امراء بر سر نظام شاه و تباهی ملک احمدنگر

علی عادل شاه پس از تهیه مواد و اسباب لشکرکشی پیشتر از خروج ایلچی چرب زبان بجانب حسین نظام شاه فرستاده پیغام داد که اگر ارتباط قدیمی و دوستی دیرعهدی بحال و رونق ماندن خویش منظور باشد قلعه شولاپور و کلیان را بمنسوبان درگاه واگذارند و دوستدار خود را ممنون منت دارند والا نه توجه رایات عالیات را هیچ عایقی و مانعی نماند منتظر باشد حسین نظام شاه بمجرد این که این پیغام بهوش ربا اصغا فرمود عنان تمالک از دست داده سخنهائیکه نه از مقام دوستی باشد بر زبان سرداده ایلچی را ناکام بازگردانید عادل شاه که بر سر بهانه بود دیگر در رسیدن جواب تلخ رایات عالیات برافراشته از مقر عزو شرف حرکت نمود و کسی را بجهت اطلاع بسمت بیجانگر روانه فرمود رامراج بموجب عهد و قرار بلا توقف با لشکر گران بسمت بیجاپور راهی گشت در ده فرسخی از شهر در مقامی که تعیین یافته بود ملاقات هر دو پادشاه باهم واقع شد باتفاق بر سمت مخالف ثانی روان شدند چون خبر توجه عادل شاه باتفاق امراج گوش زد نظام شاه و تفاول خان شد بر سر حساب شده در کر وات دو افتادند تفاول خان که در رفاقت نظام شاه قدم راسخ نموده در

خرابی تعاقبات عادلشاهی سرگرم بود پهلو زده راه برار پیش گرفت
نظام شاه شنید در خود تاب مقاومت نیافته رو برتافت عادلشاه
از تعاقب او دست برنداشته پیش پیش میرفت و امرا از پس وی
طریق می‌پیمود لشکریان او که در آرزوی چنین روز عمرها بسر برده بودند
دست تطاول گشاده داد بیدادی میدادند تا جائیکه در سرحد نظام شاه
قدم گذاشتند در تلف و تاراجی هیچگونه قصور نمی‌کردند غرور و نخوت کفره
بآن سرحد رسیده بود که چون عادلشاه پیش آهنگ بود و در هر منزلی
که آب و هوای خوش یافته فرودگاه عادلشاه مقرر می‌شد و سراپرده
بر می‌افراشتند منسوبان رامراج از پس رسیده همانجا را برای رامراج
خوش کرده بزور خیمهای عادلشاهی از انجا بر کنده این سراپرده‌ها
رامراج نصب می‌نمودند چنانچه یک روز بود که سه مرتبه خیمهٔ رامراج
استاده کردند عادلشاه بنابر لاچاری و مصلحت وقت اغماض
میفرمود و مقصود کافر ازین تحویل نه تنها نقل مکانی بود بلکه تسلط
و نفاذ حکم مرکوز داشت و میدید که مهابت خود که در دل اسلامیان
تا کجا اثر کرده است بحسب حال بهمین اسلوب در ملک نظام شاه
نهب و غارت کنان پیش پیش میرفتند نظام شاه را پایداری در احمدنگر
صرفه نکرده راه دولت آباد پیش گرفت و در قلعهٔ آنجا متحصن شد کفار بیجانگری
تا جنیر و دولت آباد پایمال کرده خرابی‌های گوناگون بوقوع در آوردند
درین مملکت وسیع طولاً و عرضاً هیچ معموره بسلامت نمانده و خرابی
احمدنگر نیز بدستور همگی زراعات و باغات با خاک برابر گشته و عمارات
و مساکن جملگی انهدام یافته خانه‌های خرد همه آتش زده عمارات

عالیه کشاده اسباب چوبینه و غیره آن به بیجاپور آوردند آخر نظام شاه
درین مرتبه با عادلشاه مصالحه کرده و از کلیان گذشته بساط منازعت در
نوردید بعد از آنکه درین مدت سه چهار ماه خرابی ملک و پریشانی عالم
بآن قدر بظهور آمده بود عادلشاه رامراج را ترغیب بر معاودت نموده
هر یک بدار الخلافت خود بار رسیدند

لشکر کشیدن عادلشاه باتفاق رامراج نوبت دویم بر نظام شاه و بنای قلعه شاه درگ

بعد ازین حادثه عظیم نظام شاه خون جگر خورده درصدد تدارک و
تلافی درآمده سال دیگر با قطبشاه طرح مصادقت انداخت و بجهت استحکام
مبانی محبت نسبت قرابت را ضمیمه آن ساخته دختر خویش جمال بی بی
را در عقد مناکحت ابراهیم قطبشاه درآورد و نسبت پدر فرزندی درمیان
آورده سال دوم باتفاق قطبشاه و عماد الملک متوجه قلعه عادلشاهی
گردیده بمحاصره کلیان پرداخت عادلشاه ازین اتفاق مخالفین و
یورش ایشان خبر یافته ضرورتاً باستعانت رامراج ملتجی گشت یکی از
از معتبران را نزد رامراج فرستاده استمداد نمود رامراج که خو کرده تسلط
و تطاول بود در ایذای و تحقیر مسلمانان بهانه میجست بلا عذر با دو لکهه
احشام و پنجاه هزار سوار برآمده به عادلشاه ملحق گشت و
پیشتر روان شده مقابل خصم بفاصله یک دو فرسخ فرود آمدند اگرچه
بر سر کاهی و غیر آن درمیان مردم طرفین جنگ بسبیل اتفاق واقع می شد
اما رامراج با نظام شاه طریق سلوک و مدارا مرعی داشته از مصاف و
مقابله تشاغل می نمود و غرض از تفتیش آن بود که مگر قصه صلح انجامد و در

ضمن این معنی صلاح کار خود می دید عادلشاه ازین اوضاع رامراج
و تساهل او اندیشناک گردید که رامراج اگر با اعانت نامصر است پس
مدارا با خصم چه گنجایش دارد و ازین مدارا ابتری کار خویش است پس از
از اعانت و امداد او مایوس گشته توکل بر لطف و کرم خداوند متعال
درست کرده با جمعیت خود آماده حرب گردید و بنفس نفیس متوجه
لشکر نظام شاه شد دست همت و جانبازی کشاده آتش حرب را
اشتعال داده و تهوری را بدرجه قصور رسانید و پیشتر ازین خود و قطبشاه
پله عادلشاه را گران یافته جانب قوی از دست نداد و از رفاقت
نظام شاه خود را یکسو کشیده بود نظام شاه در مقابله عادلشاه چندی
پا راسخه قایم کرده بجنگ کوشید اما آخر بتوهم آنکه مدارای رامراج درینوقت
محض زور و فریب خواهد بود پای ثباتش از جا لغزید و از معرکه خود را
بیکجانب کشید عادلشاه چهره مرادی را بر وجه اتم و اکمل کار بسته
عرصه را بر نظام شاه تنگ گردانید چنانکه نظام شاه از دایره هلاکت
نفس خود را بیرون آوردن غنیمت شمرده از اساس و اسباب سلطنت
همه واگذاشته بدر رفت غنیمت بسیار از فیل و اسپ و غیره و همه اسباب
جهانداری از علم و نشان و دمامه و ماهی و مراتب خصوص نشان سبز
که عنایت کرده پادشاهان گجرات بود و بآن نظام شاهیان را فخر
و مباهات حاصل بود همه در تصرف عادلشاه درآمد و بنصرت و ظفر
مخصوص گشت و از آن تاریخ عادلشاه نشان خویش سبز قرار داد
و پیشتر از آن نشان زرد می داشتند بعد ازین عادلشاه رامراج را
بر معاودت باعث گشته همه در حوالی شولاپور رسیده تسخیر قلعه را بر

بر اقتضای مصلحت وقت موقوف بر وقت دیگر داشته بمحاصره اش نپرداخت بجهت
آنکه اگر درین وقت مفتوح گردد شاید راماراج که شوخی و سرکشی در سرشت خویش
آورده بود قلعه را در تصرف و قبضهٔ خویش دارد ولیکن دران فرصت
باستظهار راماراج در محلیکه قلعهٔ قدیم موسوم به نلدرگ بنا نموده یکی از
راجهای پیشین بود و مندرس و منهدم گردیده از سرنو بنیاد و خندق
بنای تازه برآورده باستحکام تمام باتمام رسانیده موسوم بشاهدرگ ساخت
و آنرا از مردم خوب جنگی کار دیده با سرانجام و ذخیره فراوان پر کرده معاودت
بدارالخلافت نمود و راماراج بمقر خویش نهضت نمود در وقت معاودت
از تعلقات سلاطین اسلام پرده کشیده از هندو و مسلمان بدست آورده بلکه
بعضی جاها را بمنسوبان خویش سپرده و برادر خود وینکتادری را با پارهٔ
فوج بر لب کشنا گذاشته تا دست برد در تعلقات اهل اسلام نموده بشهر
خود داخل بیجانگر شد عادلشاه هم درین سال باغ کشورخان که در اوایل
روزگار درو آنجا جلوه افروز شده بود و تهنیتهای جلوس و نذور و
نثارها از مردم شهر و حوالی بظهور پیوسته بمیمنت و مبارکی فراگرفته طرح
آبادانی انداخته و به شاهپور نامید در چند روز باهتمام تمام آن سرکار هم
بجهان معموری رسید که مثل بلده گردید و تا دیرگاه در عهد سلطان ابراهیم ثانی
خانه شماری شاهپور گرفته بودند نه صد هزار خانه بقلم آمده -
ذکر غلو و طغیان راماراج و سگالیدن پادشاهان اسلام دفع شر او را
چون طاغی بی نتاج بدر داج راماراج را هم چون فرعون بی عون بسبب
بطر و غرور تمرد پیشه گشته باد پندار و بخار استکبار در دماغش پیچید و دعوی
انا لا غیری از نفس خبیثش جوش زد منتقم حقیقی تازیانهٔ قهر قادر که الفرق

در طرفة العین آن کوه عتو و عناد را کالعهن المنفوش ساخته تقویت
اسلام و مسلمانان بظهور آورد شرح و بسط این مجمل آنکه راماراج در
اصل از چاکران رایان بیجانگر بود بمرور دهور رسید و روزگار و مساعدت
بخت کامکار بلا زعیم و سهیم بر تخت بیجانگر مستولی گشت و با استقلال فرمانروای
ولایت بیجانگر شد و بیجانگر شهری بود بس عظیم و آبادان که بلاد و
قصبه پوره جات و مضافات آن بیست در بیست فرسنگ طولاً و عرضاً
آبادانی داشت که چند کوه‌ها و دریاها در خلال آبادی آمده بود
و ولایت تابعهٔ او نیز بنگال وسعت و فراخی بوده است چنانکه
میگویند شصت بندر و چندین حصین و قلاع متین و چندین
کان زر و الماس و زمرد تعلق بدو می‌داشت و نیز بسیار
از اشیای قیمتی درین ولایت پیدا می‌گشت و محصل تمامی
ولایت بیجانگر بیست کرور هون بوده و همیشه سه چهار لک سوار
و نه ده لک پیاده در پای تخت او می‌بودند در هنگامی که تمامی
عرصهٔ دکن بیک چراغ اسلام منور بود یعنی همین یک سلطنت بهمنیه
بود فرمانروایان بهمنیه همیشه بتوفیق حق سبحانه تعالی با کفرهٔ فجره با جهاد و غزا مقابله
می‌نمودند اکثر به فتحیابی مخصوص شدند و گاهی زخمی هم میرسید اما
بساط تقابلی چیده می‌شد بعد از آنکه دولت بهمنیه زوال
پذیرفت ملوک طوایف بهم رسیدند بجای یک حکومت پنج شش
فرمانروا در دکن سر برآوردند اکثر با یکدیگر نزاع و نفاق می‌داشتند
هر یکی در خرابی دیگری میکوشید صلاح خود در فساد دیگری می‌دید
بناچار اینها را در حفظ قواعد صحبت و یکانگی با راماراج و استمداد

و استعانت از وی در هنگام دفع اعدا ضرورت شد پس این همه
امور اسباب و مواد بدمستی و غرور را رواج شد هرگاه که به تقریب امداد
و اعانت لشکرکشی درین ملک می نمود با وجود عهد و قرار علی عادل شاه
و ممانعت او بی حرمتی بسیار با مساجد میکرد و با مصاحف شریف
بی ادبیها می نمود و هنگام معاودت هزاران نفوس از هنود و مسلمان
ازین ملک اسیر می برد و تعلقات ایشان را بشوخی و جبر اخذ نمود و
بمنسوبان خویش می سپرد و علی الخصوص درین سفر دوم که بامداد
علی عادل شاه با احمدنگر پی سپر کرده تا دولت آباد و جنیر خرابی و
پایمال رسانیده بود غرور و طغیان را بدرجه قصوی رسانید و مزاجش
از جاده اعتدال بالکلیه منحرف گشته تغیر اوضاع قدیمه نمود و وکلای
هر پنج بادشاه که مدام مقیم در حضورش می بودند و در ایام پیشین با آنها
سلوکی که می نمود و لطف و مهربانیها که می داشت و در خلوت می طلبید
و به بشاشی و گشاده روی تکلم می نمود همه فروگذاشت گاه گاه
به سر دیوان بار می داد و با اهانت و خشونت حرف می زد و بر خلاف
دستور بدیرود از حکم نشستن منع می نمود و در جلو حکم سوار شدن نبرده ی
نمی نمود نظر بر ضعف اهل اسلام که اینها در نظرش حقیرترین و ضعیف ترین
همه اصناف فرا می آمدند از ایشان بی وسواس و بی خطر گشته سرشار
باده غرور و انانیت گردیده مصدر این همه ناشایستگیها و شوخیها
می شد علی عادل شاه اگرچه با رامراج رابطه دوستی و عهود و مواثیق
انچنان مضبوط داشت که دیگر از سلاطین اسلام را نبود اما ازین
بی باکی و ناپاکی خاطرش سیر آمده گرانی بکمال بهم رسانیده از غصه

و حمیت اسلامی بر خود می پیچید صلاح دینی و دنیوی جز در قتلش نمی دید
با هواخواهان صلاح اندیش و وفاداران صداقت کیش درین باب
مشاورت نمود و صلاح کار جست و گفت چون اول جهاد و غزا با کفار
شقاوت پیما بر اهل اسلام عموماً بر ذمهٔ سلاطین دینیاد خصوصاً فرض
و واجب است و نظر بامور دنیوی نیز باین کافر سرکش بد سیرت
و سیه مست بادهٔ غرور و نخوت تصوراً آنکه بمقابله پیش آمده لشکر غرور
از پیالهٔ دماغش فرو ریزد زیست اهل اسلام و انضباط امور سلطنت
اصلا ممکن و متصور نیست پس همت عالی نهمت مابر آن قصد آماده است
و عزم صادق نموده ام که کمر توکل علی الله بر میان عزم راسخ بست
کرده با این حربی واجب القتل جهاد نمایم و شرف غزا دریابم اگر
بعون و لطف کریم کارساز بر ظفر یابم رونق افروز دین و اسلام
شده باشم و جمیع اهل اسلام را از جنگ شرور اذیت خبیث نجات
بخشیده باشم و اگر معامله دیگرگون شود خود بدرجهٔ اعلای شهادت فایز
گشته از سرخ رویان عرصهٔ محشر شده باشم البته در هر دو شق احدی الحسنیین
حاصل خواهد بود پس صواب دید شما دولتخواهان درین چیست کشورخان
لاری و ابوتراب شیرازی که از معتمدان درگاه و فدویان دولتخواه
بودند بعرض رسانیدند که راماراج صاحب شوکت عظمی و ابهت کبری
است که لشکر عظیم و احشام بسیار و خزینه فراوان دارد و مهابت او
در دلهای خلایق عظیم اثر کرده است بدون اتفاق بی نفاق جمیع
رؤسای اسلام قصد قتال او بنفسه کرده است و بی این تدبیر سنجیده
اوزدن خود را در معرض هلاکت آوردن است صواب نشناسند

که اوّل با هم اتفاق باید نمود آنگاه قصد مقابله او درست باید کرد عادلشاه
را این رای مستحسن افتاده و آن را تلقی به قبول فرمود ولاکن چون نظام شاه
از وی بدل رنجیده و کینه عظیم راسخ داشته در صورت پذیری این مدعا
متردد بود و از اتفاقات حسنه آنکه قطبشاه بسبب قرب جوار از دست
کفار بیجانگر بجان آمده همیشه خونین دل می بود و خون جگر میخورد و این
آرزو همیشه از خدا می خواست و نظام شاه نیز چون از نبردها مکرر
مغلوب آمده شکستهای فاحش خورده و ملک و مال بتاراج داده بود
و فیل و اسب و علم و نشان و سایر مواد سلطنت را باخته همیشه غم و
غصه میخورد و دست بدندان حسرت می گزید و در تلافی و تدارک آن
و صلاح کار تدابیر می اندیشید چون دانست که قلعه عادلشاه
پشتیبانی و تقویت رامراج است تا رامراج در میان است عروس
مدعا را درکنار آرزو کشیدن از جمله محالات است اول در دفع
رامراج باید کوشید آنگاه چون پشت عادلشاه خالی ماند بهر حیله
که ممکن باشد با او انتقام باید کشید و این هم می دانست که دفع رامراج
بی اتفاق و معاضدت عادلشاه از جمله متعذرات است ناچار
به صلح عادلشاه گرائید و در دوستی و مصلحت او رغبت تمام بهم
رسانید و باتفاق قطبشاه ایلچیان کاردان نزد عادلشاه روانه فرمود
و بساط مصافات و مودت و موالات گسترانید و کلید قلعه شولاپور که مادّه
نزاع و پرخاش فیما بین بود فرستاده و پیغام داد که اهل اسلام را بتوحید
و یگانگی خالق اکبر و نبوت و رسالت شفیع روز محشر و برگزیدگی امامت
ائمه اثنا عشر علیه السلام گرویده لازم است که کدورت و نزاع با هم که

که بواسطهٔ اموری چند دنیاوی در میان متخلل گشته همه برطرف ساخته
و بیکتادلی و صفای قلبی گرائیده مصداق انما المؤمنون اخوة گردیده و
بالاتفاق بر همه کافر حربی که دشمن دینی و دنیویست خروج کرده
جوش غرور و سرمستی را از دماغش فرو نشانند و کافهٔ مسلمین را
از شر او ایمن گردانند البته در ضمن این معنی نکونامی در دار دنیا و آخرت
از مثوبات در عقبی حاصل خواهند کرد و آثار این حسنه و نتایج این فضیلت
تا دیر دوران بر صفحهٔ روزگار پایدار خواهد ماند اگر العیاذ بالله این صلاح
دینی و دنیوی را تلقی به قبول نفرموده بر نفاق و نزاع قدیمی خود مانده
مذلت و خواری و زیردستی طرفة العین به خویشتن گوارا دارند با وجود
نقصان دینی و خسران اخروی در اندک مدت یقین است که
آن کافر خباثت کیش دفعه دفعه هر یک از ما و شما را زیر پنجهٔ تمرد
و تسلط خود آورده اعلام طغیان و کفران بر سریر بین خواهد افراشت
و احدی را از اهل اسلام در خطهٔ دکن با ساز و برگ نخواهد گذاشت
عادل شاه چون این مطلب دلخواه را گوش کرده عروس مقصود
را در کنار آرزو یافته بدرجهٔ قبول و استحسان رسانیده بعهود و مواثیق
موکد گردانید و بجهت مزید تاکید این پیمان و استحکام بنیان مصادقت
نسبت وصلت و قرابت در میان آورد تا اینکه برضامندی طرفین
و استحسان جانبین خواستگاری چاند بی بی سلطان بنت حسین نظام شاه
بجهت علی عادل شاه و خواستگاری بی بی هدیه سلطان خواهر عادل شاه
بجهت شاهزاده مرتضی بن حسین نظام شاه تقرر یافت و هم بر آن قرار
یافت که بعد از فراغ جشن شادی و ادای آرایش محفل طوی جانبین

باتفاق یکدیگر با سازو سامان شایان رایات عالیات بقصد غزا و جهاد حرب بیجانگر افراشته شوند

بیان وصلت عادل شاه با چاند بی بی سلطان و مواصلت بی بی هدیه سلطان با شاهزاده مرتضی بن حسین نظام شاه

پس هردو طرف در تهیه مواد و اسباب عیش و طرب در آمدند و بیک تاریخ آرایش بیجاپور و احمدنگر و آئین بندی هردو دار السلطنت بوقوع آمد در و دیوار و کوچه و بازار هردو شهر آرایش دیگر یافت و هر صغیر و کبیر و برنا و پیر اینجا و آنجا بعیش و طرب گرائیده عرایس دعیات در کنار آرزوها یافتند قفل از گنجینها و بند از خزانها برداشتند از زر و گوهر و خلعت و جواهر وقف عام گردانیدند و هر کوچه و برزن طنطنه شادی و غلغله نشاط و خوش حالی تا گنبد اعلا رسانیدند رقاصان ناهید صدا در هرجا و هر مکان بجلوه در آمده باواز دلربا زهره را از سقف سما بر بساط زمین می آوردند و مطربان خوش آواز در هر نشیمن داد سحر سازی داده آب از جریان و مرغ از طیران باز میداشتند در بزمهای خاص و محفلهای عالی درر ریزی و جواهر بخشی که بی دریغ می شد و بر هر کدام از خواص و عوام که نثارها میرفت بکدام بیان شرح توان داد که قلم از تحریر آرایش آن محفلها عاجز و زبان از تقریر آن زرپاشی و جواهر بخشی قاصر چون ایام عیش و نشاط شادی شد مدت سه ماه در جشنهای شادی و مراسم طرب سازی انقضا یافت هر یک آن در مکنون درج عفت و عصمت را در محفله نازان و دولت شاه تخت بختیاری فرستادند درة التاج شاهی و شهریاری اختر برج کشوری و بختیاری چاند بی بی سلطان دار السرور بیجاپور را بقدوم میمنت لزوم خود منور ساخت و نیراوج مهتری و بزرگواری گوهر

درج برتری و کامکاری‌ای بی‌بی هدیه سلطان به طلعت جهان‌افروز جهانبانیش
ساحت احمدنگر را نورانی گردانید چون از کار شادی فراغ دست داد
به طبق وعده و قرار تهیه مواد و اسباب جنگ و جدال عدوافکنی در آمد و در قلیل الایام
سامانیکه باید و سرانجامیکه شاید ساخته و پرداخته شدند و آماده جهاد
گشتند چون سخن در آغاز مقدمه منازعت و بسط بساط جنگ افتاد قرار
چنان یافت که اول با وی این امر و سلسله جنبان این کار شیر بیشه هیجا
پور صحرای وغا بهرام سمای صولت و شجاعت ضرغام سپاه جلادت لشکر بسالت
علی عادل شاه گردد آن شاه رستم صولت سپهر حشمت ایلچی چرب زبان چابک اللسان
را بطرف رامراج ارسال کرد و پیغام داد که قلعه مدکل و رایچور که بتغلب در تصرف
او درآمده باز گذارد و از سر آن دو قلعه گذشته راه و رسم آشتی نگهدارند
وگرنه آماده جنگ و قتال گردد همین که آن بدمست پیاله غرور این پیغام نفاق
آمیز شنید از جا رفته بزهرخندی تبسم نمود و در جواب آن مضمون این
بیت ادا نمود بیت مجنبان مرا تا نجنبد زمین ؛ همین گوییمت باز
گوییم همین — و ایلچی را همان ساعت منت امان جان گذاشته بدر نمود و وکلای
مقیمی پادشاهان اسلام که مدام در حضور او میبودند نیز حکم اخراج نمود

ذکر لشکر کشیدن علی عادل شاه و حسین نظام شاه و ابراهیم قطبشاه و علی برید باتفاق بصوب بیجانگر و مصاف دادن با رامراج و ظفر یافتن بر وی

بعد از مراجعت ایلچی و وکیلان از بیجانگر حسین نظام شاه و ابراهیم قطبشاه
و علی برید با افواج که آن ساز و سامان فراوان از مقر خلافت خود برآمده
بسمت بیجاپور روان شدند درین هم برهان عماد الملک بسبب کدورتی

که با نظام شاه داشت همداستان نشد و از ادراک شرف جهاد بی نصیب ماند
چون افواج سلاطین ثلاثه در تعلقهٔ عادل شاه قدم گذاشته در حوالی تالیکوته مضرب
خیام نمودند، و از هر طرف عادل شاه لوازم ضیافات شاهانه و مدارات
خسروانه بفراوانی اقسام ماکولات و انواع مشروبات و اجناس طعمهای لذیذه و
اقسام فواکه نفیسه و حلویات گوناگون و مطعومات بوقلمون و اشربهٔ خوشگوار
و ریاحین عطربار بروی کار آمد آنقدر گنجهای الوان نعمت بر سفرهٔ اخلاص
چیده شد که دلها بر داشته شد و هیچ فرد از خاص و عام از خوانچهٔ ضیافت
بی نصیب نماند بعد از ان ملاقات هر چهار ارکان اسلام با آئین بهین و
اسلوب خوش آئین همدرانجا بوقوع انجامید و از سر نو عهود و مواثیق در باب
جهاد و ثبات قدم در امر مشروع بتجدید بالمشافهه والمواجهه سمت تاکید
پذیرفت سلاطین اسلام هر یک بقلمرو خودها احکام فرستادند که از هر طرف رسد
و غله مایحتاج لشکری هم بسزاولی و اهتمام منسوبان آن کار باردوی هر یک
پادشاه رسیده باشد و از انجا رایات ظفر آیات برافراشته بسمت بیجانگر روان
شدند چون خبر اتفاق ارکان اربعه و نهضت نمودن با افواج جهان آشوب بقصد
جنگ براملراج رسید اصلا بفروتنی نیاورده و بیم و هراس بخاطر راه نداده
بر سر غرور و بدمستی خود مصر ماند و به تهیهٔ اسباب جنگ و فراهم آوری سپاه درآمد
نخست برادر خود را با بیست هزار سوار جرار و یک لک پیاده برقنداز و پانصد
فیل کوه تمثال روانه کرد و از عقب او برادر دیگر را بمضاعف آن سرانجام همراه
داده تکمیل نمود و حکم نمود که پیشتر از رسیدن افواج اهل اسلام بر لب کشنا رسیده
گذرهای آب مسدود سازند چنانکه افواج مسلمانان را امکان عبور نشود و دیگران
خود با لشکر افزون از حد و ملخ با زمینداران نواحی ملک کرناتک روان شد

گویند جمله لک سوار و پنج لک برقنداز و تیرانداز با هر سه فوج موجود بوده افواج
پیشینیان حسب الحکم معبر و راه گذرهای را ببستن برج و حصار و بهم چیدن توپهای
جهان آشوب باستحکام سد سکندری چنان دادند که وهم و گمان را هم مجال عبور
از آن راه نماند تا سواره و پیاده راچه رسد چون افواج اسلام بر لب گنگا رسیده
رهگذرها مسدود یافتند در تدبیر عبور در آمده جاسوسان با هر رنگ گماشتند که در چپ
و راست و زیر و بالا سه چهار منزل رهگذر لشکر تشخیص نموده بیایند ماهران
آب شناسی چهل کروه از پیش سو و آنسو رفته تحقیقات آب کرده آمدند
چنان ظاهر کردند که درین مسافت اگرچه دو سه جا گذر آب پیداست اما گذرگاهی
که چنین لشکر با بهیر و بنگه و توپهای خوب زن و فیل و شتر بی خطر گذر توانند کرد
جز معبر معتاد که کفار آنرا در گرفته اند نیست سلاطین دیندار کامکار در زیادتی
اندیشه افتاده دانایان کار دیده را بخلوت طلبیده درین باب مشوره
نمودند عقلای تجربه کار بعد از کنکاش بسیار غواص فکر را در بحر چاره سازی
بغور رسانیده چنان گوهر تدبیر بدست آوردند که گره کشای این عقده منحصر
در طریق حیله و فریب است و خود از قافله سالار مجاهدین سید الانبیا والمرسلین
درین باب اثر وارد است الحرب خدعة و آن اینست که شهرت گذشتن از
محل غیر معتاد بزور شناوری اسپان دریا نورد در خاص و عام داده
از رهگذر مسدود و معهود برخاسته دو سه منزل بالا رفته خیمه و خرگاه برای نمود
ایستاد کنند و بهیر و بنگه و بازار آنجا نشانده آرند و چندین هزار کدو و سبد
آلات شناوری موجود سازند البته کفار بتوهم آنکه مسلمانان دست از
جان شسته از راه غیر معتاد گذشتن اراده داشته سر راه آنها باید گرفت
بضرورت از اینجا برخاسته مقابل لشکر اسلام آمده در بستن و بند نمودن

آن که خواهند کوشید درین فرصت کفار فوجی از سواران چیده و گزیده که چاق
نفس و پرشناوری توانا باشند از لشکر جدا کرده شبا شبانه بطرف گذار معتاد
که کفار سهل‌تر انگاری کرده و از آنجا برخاسته بجانب دیگر رفته اند بفرستند تا آنها
بلا مزاحمت از آن راه عبور نموده مکانیکه کفار هیچ جمعی مستحکم داده مانع گذار
مسلمانان شده بودند بدست آورده قایم نمایند بعد ازین تمامی فوج
بسهولت و جمع خاطر از آب بگذرند غیر ازین حیله دیگر تدبیری بهتر بتصور نمی‌آید
سلاطین اسلام این رای را پسندیده کار بند شدند آوازه عزم عبور از جای
دیگر درمیان خلق در داده با تمامی فوج بهیر و بنگاه از موضع اقامت کوچ
کرده برکنار آب چند مسافت طی نموده جائی فرود آمده در تهیه اسباب
عبور و استعداد شناوری شدند غلغله در لشکر بیجانگر افتاد که ترکان ازین گذرگاه
دست برداشته کوچ کرده بجانب دیگر رفتند پس ضبط و حراست اینجا ما را چه سود
هر طرف که آنها گذار مقرر نمایند آنجا حراست و مزاحمت باید کرد پس از آنجا
برخاسته بمقابل لشکر اسلام خود را رسانیده در منع و مزاحمت بجد شدند چون
اراده الهی بمقتضای کریمه یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره
ولو کره الکافرون بفتح و نصرت اهل اسلام و شکست و زوال اهل کفر و
طغیان تعلق گرفته بود کفار قاعده حزم را از دست داده از حراست و ضبط
آن معبر معتاد غافل ماندند و هیچکس را بر حراست آن نگذاشتند سلاطین اسلام
بر طبق قرارداد فوجی چیده چیده که هم اسپ چابک و زورمند و هم سوار کارآزما
و تنومند باشد از میان لشکر برآورده در دل شب بسوی معبر معتاد و گذرگاه
مشهور ایلغار فرستادند آنها بلا مزاحمت و بلا خطر از آب عبور نموده جائیکه
کفار آنرا استوار نموده بودند اول بقبضه آورده پا قایم کردند بعد از آن تمامی

فوج اسلام از انجا معاودت نموده بتدریج با ساز و سامان از معبر مقسمری عبور
نمودند چون کفار از عبور لشکر اسلام مطلع شدند نتیجه سعی و جهد خود را باد در دشت
دیده بر غلط کاری خود آسف و ندم خورده انگشت حسرت گزیدند و از ملاحظه
شکوه لشکر اسلام هراس بقیاس پیدا کرده تمام شب بتزلزل گذرانیدند و
از پشت زین جدا نشدند چون صبح دمید و تاجدار خاور بر تخت زرین مشرق
برآمده دیوان گرم ساخت سلاطین سرگرم جنگ و پیکار گشته صفها بیاراستند
در هر فوجی از افواج چهارگانه دوازده کان علم برپا کردند که بر هر یکی آیت
نصر من الله و فتح قریب بخط جلی نوشته با نام نامی یکی از ائمه اثنا عشر علیه السلام
مزین گشته بود و میمنه از علی عادل شاه متانت و رصانت کوه الوند پذیرفت
و میسره از قطبشاه و علی برید استواری یافته و قلب بحسین نظام شاه زیب
و زینت گرفته و فیلان جنگی بدستور مقرری جابجا نگهداشته و ارابهای آتشبار را
زنجیر داده پیش رو داشته معتصم بحبل المتین التوکل علی الله گشته بجانب اعدا
روان شدند هیبتیکه جبال شامخه را زهره از هم دریده و صدمتی که کوس اسلام چون
آشام از بیم در حجاب خامس خزیده از غرش و شورش کوس و طبل گنبد
گردون لبیان گنبد محمود در خروش آمده و از نعرهای بهادران و های هوی دلیران
وحشیان را صحرا و ماهیان را دریا تنگ تر از زندان و قفس گردید کفار چون
دیدند که لشکر اسلام باستعداد تمام با فوجهای آراسته می آیند را طرح از غایت
غرور و بدمستی است بی آنکه اهتمام در صف آرائی کنند بهیچ نهج واحدا
ساز دیگر مختلط و درهم آمیخته رخ به لشکر اسلام آورده در آن هنگام رام راج در تخت
مرصع نشسته بود و هر چند نزدیکان باعرض شدند که وقت جنگ است بر اسب سوار
باید شد سر باز زده گفت که این نه جنگ است بازیچه طفلان است تا بنشانم

خواهند گریخت لشکر اسلام بی محابا خود را بر لشکر کفار زد و آتش حرب مشتعل شد
دلیران و لشکرها بهم در آمیختند و داد نبرد آزمائی می دادند گاه غازیان
اسلام به تیر و سنان مرغ جان از قفس قالب مشرکان می پرانیدند و گاه منکران کفار
عفریت نقش جهالت و جبارت را کار فرموده شیوه خونریزی و خونخواری
بظهور می رسانیدند راجه صلابت مسلمانان را برخلاف تخیل خویش مشاهده کرد
به سر حساب شده از شکستن فسرده و آمده بر کرسی زرین نشست و شامیانه
زربفت و مخمل زردوزی که بر چهار طرف او عقدهای مروارید شاهوار
آویزان و شمسهای طلائی بر سرش که از دور درخشان و نمایان بود بر بالای
سر مرتفع ساختند و حکم نمود که از هر دو جانبش خرمنها از لعل و ابیض و
احمر برانباشتند و طبقهای آلات مرصع و زیورهای گران بها مهیا داشتند
تا بر سپاه و شجاعان لشکر قسمت کردن گرفت و نوید داد که هر کسیکه شجاعت
و تهور را بظهور رساند خصوص و منصور نیز دشمن آید او را طبقهای طلا و درهها
مملو از اقسام جواهر عطا خواهم کرد و بر مناصب و مدارج او خواهم افزود
باین نوید جرأت افزای او مواعید همت کشا لشکر کفار از پیاده و سوار
مستمال و خوشحال گشته جانبازی را آماده گشتند دلیرانه پای جرأت
در معرکه گذاشته شرط تهور بجا آوردن گرفتند برقندازان بخطائی بیجا نگری که ذره
مقابل شعاع آفتاب را بگلوله بندوق می ربودند در آن رستخیز چه سرها که
مثل گوی بر زمین به غلطانیدند و باندازان بحکم انداز که تار موی را خطا نمی کردند
چه طوفان مرگ که در آن معرکه برانگیختند بهادران شیرصولت اسلام که عروس
شهادت را در آغوش کشیدن هوس می داشتند در معرکه چون سیل اجل بر سران اجل رسیدگان تاخته
از کشتها پشتها می ساختند و در پهلو ریش چون باد تند بر آن خرمن ... گان

رسیده برگ افشان خزان جلوه می دادند کفار لعینه ورا بنوهی گرفت
خود ونوید وعطا وبخشش سردار در حرب خیره گی و چیره دستی ابدرجه
کمال رسانیدند پنجاه هزار بانداریکدست بانها سر دادند وهمچنین
ضربهای جهان آشوب راپی هم آتش دادند وپیادگان بیجانگری
دلیر سرشت با شمشیر و بندوق کاربند جسارت وجهالت شده
بشوخی تمام بر سر لشکر اسلام ریخته خیره گی بظهور آوردند آخر بشورش
غلبهٔ کفار میسره لشکر اسلام را تفرقه در گرفته جا گذاشتند نظام شاه
بعد از اطلاع این معنی یکی از امرای معتبر میسره را که قطبشاه و برید فرستاده
بجانب خود طلبید و باتفاق بر کفار حمله آور گشته جای خود قایم کرده
در حرب و نبرد مردی و مردانگی را داد می داد چون نظام شاه
دید که کفار در مقام خیره گی و چیره دستی اند نزدیک است که چشم زخم
به لشکر اسلام رسد دل بر شهادت نهاده و پای ثبات بفشرده و باستاد
کردن بارگاه دهلیز حکم نمود و آن عملیست در عرف دکن که معتاد اهل رزم
جرات نهاد است که در نهایت کار آن را عمل کنند و آنرا رن تهانت
نام نهند یعنی از اینجا پسپا نخواهیم شد یا سر دشمن به زیر پا آریم یا از سر
گذریم و نظام شاه صد سواری اهل حرم همراه داشت درین هنگام بر سر
هر سواری یک خواجه سرا با شمشیری بگماشت یعنی اگر قضیه نوع دیگر
رو دهد خواجه سرایان اهل حرم را قاطبةً از شمشیر بگذرانند چون
رامراج این حال مشاهده کرد یقین دانست که ترکان پا قایم کرده اند سپاه
خود را تحریص بر حرب از حد زیاده کردن گرفت و بمواعید بی پایان
امیدوار ساخته آتش حرب را بر افروخت و در آن هنگام پرآشوب

علی عادل‌شاه از طرف دست راست مقابل تلمراج برادر بزرگ رامراج
آتش قتال افروخته داد نبرد می‌داد و بچهره دستی قتل کفار بافراط رسانیده بود
آخر در میان شوکت تلمراج تزلزل انداخت تلمراج تاب مقاومت نیاورده
جا گذاشته به سنگر او از جا حرکت کرد عادل‌شاه برادر رانگیخته او
بسوی رامراج خود را کشید عادل‌شاه تعاقبا کرده کوبان و زنان بسو
رسیده تلمراج را بر رامراج انداخت و باز از عقب لشکر بهیر و بنه را گرفته
و کوفته زیر و پا کرده بر قصد رامراج بازگشت و بهیر و بنه را نیز بر رامراج
انداخت چون رامراج از شور و غلغله عقب خبر یافت که عادل‌شاه فوج را
زیر پا کرده می‌آید دانست که خود در قلبگاه گرفتار شد از پیش فوج نظام‌شاه
و قطب‌شاه و از پس عادل‌شاه و از یمین و یسار بهیر و بنه و ریزه لشکر
بر بالای هم افتاده چنان عرصه گاه تنگ نمودند که راه برون شو مسدود
ناچار دل بر حرب گماشت و خاطر بر کارزار داد و سرداران را پیش
از پیش تحریص و ترغیب بر نبرد میکرد و همت می‌داد در این هنگام آشوب نظام‌شاه
را از غلبه عادل‌شاه خبر نمود که به تعاقب تلمراج پس پشت رامراج خود را رسانیده
فوج آن طرف را زیر و زبر ساخته بصلابت تمام سرگرم جنگ است
دگر همینکه سینه را خالی یافته در هول و اندیشه افتاد شکسته حال بود و در این اثنا
رومیخان داروغه آتشبازی توپخانه او حاضر شد از وی پرسید که توپخانه
کجاست رومیخان گفت حاضر است بالفعل و توپ بزرگ اینک موجود
فرمود چه می‌بینی پول سیاه ورق میدان بار کرده آتش ده چون او توپهای
بزرگ را پیش کشیده سر داد آن گرفت کفار ته گاه مثل اوراق اشجار ها از
باد ... هم پیچیدن و پاشیدن گرفتند رومیخان که بر فیل سوار بود و توپ را پیش برده

وحشت ضرب زنان با فوج همراهی بیشتر راند و هیچکس یارای پیش آمدن
او نداشت چون بهمین آئین در عین فوج کفار خود را رسانید خلق انبوه را دید
که یک جا مجتمع شده هجوم نموده اند فیل را بالتحاشا بر آن مجمع انبوه راند قضا را
رام راج در آن مجمع انبوه بود و از وحشت ضرب زن و حمله فیل زنان خلق بالای
یکدیگر افتاده از تیمار سردار خویش را واگذاشته هر یک در فرار و گریز خیال افتاده شتافتند
حالت الیم پذیر المرء من اخیه وامه وابیه مشاهده افتاد و رام راج در آن هنگام که سست و ناخیز
در لگدکوبی خلایق مجروح وار در جای افتاده از نزدیکان و مخصوصانش
کسی نمانده مگر برهمنی ولیست او نام که از اخص مخصوصان و نزدیکتر مقربانش
بود در آن وقت در غمخواری نمک حلالی را نگاه می داشت و بشرط رفاقت
بجا می آورد همین که رومی خان فیل را رانده بر سرش رسید آن برهمن بگمان آنکه
که فیل سوار مگر قصد راجه دارد در صدد هلاک اوست از راه غمخواری بی اختیار خویشتن
را بر رام راج انداخت و فریاد کشید که ای زنهار هیچ مکروهی مرسانی که رام راج است و در دست توست
اگر این سلوک کنی در جلدوی آن نوازش عظیم خواهی یافت و ترا یکی از امرای عظام
خواهد کرد رومیخان همینکه نام رام راج شنید فیل را اشاره نمود تا رام راج را بخرطوم
در آورده برداشت و بر بالا رسانید چون رومیخان او را بمقصود بدست آورد فیل
را باز گردانید بسرعت باد و برق بر آمده در فوج خویش در آمد رام راج را زنده بحضور
نظام شاه رسانید نظام شاه باین نعمت غیر مترقبه فرح مند لا غایت گشته رام راج
را پیش خود نشانده با وی تکلم در آمد و پرسید که چونی و چه حال داری رام راج هیچ
جواب نگفته بدست اشاره به پیشانی نمود یعنی سرنوشت آنچه بود بیافتم درین اثنای
این حال حکیم قاسم بیک تبریزی که از مقربان نظام شاه و معتمدان آن درگاه بود
با اضطراب تمام پیش آمده عرض نمود که این چه وقت حرف زدن نشستن بود

ویرا بر دار مکافات رسان و دل را از اندیشه فارغ گردان و گر نه عادل شاه که
دم بفرزندیش می زند و نسبت پدر فرزندی بهم رسانده بصلابت تمام فوج را زیر و
زبر کرده می آید و ویرا از دست شما باز گیرد و در دست شما نخواهد گذاشت باز بخدا
معلوم معامله چه طور نقش پذیر گردد و نظام شاه سخن حکیم را موجه دیده بفرمود تا
سر او را از تن جدا کرده بر نیزه مقابل لشکر او داشتند کفار چون سر سردار بر
دار مکافات دیدند همه را یقین شد که راجه کشته گردید و فتح از لشکر اسلام است
هزیمت خوردند و دست و پا گم کرده رو بفرار نهادند و الا نه هنوز از
جانبین آسیای حرب در گردش بود و لکها کفار بر همت و قصد جنگ بودند

تعاقب نمودن لشکر اسلام کفار هزیمت یافته را و غنیمت های بسیار بدست اهل اسلام در آمدن

چون بقیة السیف از آن مهلکه هنزار رحیل جان را بگریز آوردند سپاه نصرت پناه اسلام
تعاقب نموده بقتل او نیز درآمدند هر طرف که تاختند قطار قطار کفار بر بالای هم
انداختند و بهر سو که حمله آوردند از کشتها پشتها و پشتها می ساختند چندین کفار را
بزیر تیغ بی دریغ درآوردند که از رزمگاه تا فرسنگها تمام زمین از خون کشتگان لاله زار
گشت تا دوازده کروه از رزمگاه کشته و مجروح و نیم جان و اسب و فیل و شتر و
زر و جواهر و اشیا و امتعه بحساب فرش را گشته بودند عساکر نصرت ماثر از زر و جواهر و
اسب و خنجر و خود و جوشن و کنیز و غلام آنقدر بدست آوردند که مستغنی و بی نیاز
گشتند سلاطین اسلام در لشکر منادی در دادند که سوای فیل و توپ و نشان
و علم و نقاره غیر از مواد سلطنت چیزی دیگر در سرکار نخواهند هر کس هر چه
یابد از نقود و زر و جواهر و زیور و قماش و متاع همه را واگذارند و او را
مسلم دارند قریب هزار سلسله فیل و هزار ضرب و دیگر اسباب سلطنت فراوان

در سرکار سلاطین از غنایم فراهم آمد و جز این دیگر اسباب از نقد و جنس بر
خلایق همه وقف بود که از قلعگاه تا آبی کندی که ده کروهی بیجانگر است فضا و
صحراها همه از لاشها و جسد کفره ملوث بود محاسبان چابک قلم تا دو از ده روز
در شمار مقتولان و مجروحان جهد بجا آوردند صد هزار مقتول و مجروح در عین
حرکات و تعاقب بقلم آوردند بعد از حصول این فتح عظیم سلاطین اسلام
سر عجز و نیاز بر زمین خاکساری رسانیده طریق ادای شکر درگاه باری نمودند
مدت بیست روز در رزمگاه مقام کرده از تعب و رنج جدال و قتال
نفسی آسوده کردند و به مرهم داری و درمان سازی مجروحان جهد بجا آوردند

متوجه شدن سلاطین اسلام بجانب بیجانگر و تاختن و تاراج نمودن و تخریب

بعد ازین متوجه بیجانگر شده بناهای عالی و عمارات رفیع و بتخانها و
کاشانها با خاک برابر ساختند و آنچه آن کافر ملعون از لوازمات با
مساجد نمود و صد چندان از خرابیها با کنایس و بتخانها رفت چون شهر بیجانگر
بس بزرگ و معمور و پر جمعیت بود و قریب هزار سال بود که قدم لشکر
بیگانه بآن سرزمین نرسیده سکان آنجا از امرا و اغنیا و سپاه و رعیت و سایر
اقوام اهل حرفه بسیار به رفاه و آبادانی بودند در این فتنه جهان آشوب هر کس
هر چه داشت از بیم غارتگری اهل اسلام در خانها و سردابها و
چاهها و حوضها فرو برده پنهان ساخته بودند اکثر مردم ذی شوکت و نصاب
دستگاهان با اهل و عیال و اثاث و اموال در شعاب کوهها و غارها
که در حوالی آن شهر بود در آمده پنهان شدند لشکر اسلام چون در آنجا رسید
دست بغارت دراز کرده آنچه در ظاهر بود تمام بغارت بردند چون آگاه
شدند که اکثر اموال در زمین دفن کرده اند در تفحص آن در آمده در کندن خانها

و عمارات و دکاکین پرداختند اکثر مردم باین شیوه بر دفاین گران دستیاب
می‌شدند و می‌یافتند اتفاقاً روزی نظام شاه بعزم سیر شهر سواری فرموده
در کوچه از کوچهای بیجانگر می‌گذشت آنجا جماعتی از گدایان و بازاریان لشکر
عادل شاه از جای سبوئی مسی پر از زیور و جواهر و مروارید برآورده در
خرابه آن شهر نشسته تقسیم می‌نمودند درین حال جمعی از لشکر نظام شاه بسر وقت
ایشان رسیده خواستند که بعنف زد و تمردی در آن تقسیم شریک شوند
بنابران میان ایشان کار بحرب و جنگ انجامید از جانبین چندی مجروح
منجمله سیدی ترمذی بودند بسیاران معرکه کشته شدند و عاشق ابدال نام
قلندری صاحب تکیه بمعرفت نامور بود و سی و چهل مرید همراه داشت
بسیاران خانه جنگی شمشیری از عقب بر قفای او رسید تا حلقوم بریده شد لیکن
شاهرگش سلامت مانده بود زخمش را دوخته مرمت می‌کردند حیات باقی
بود زیست تا ده سال حیات یافت قدرت الهی بر عالمیان ظاهر شد چون
نظام شاه این وضع را مشاهده کرد بارکان دولت فرمود که درین خرابه
هر روز چنین صحبتها هم خواهد رسید و مفت خونریزی هر روز چنین خواهد شد
رفته رفته کدورت در میان مردم بزرگ سرایت خواهد کرد بلکه باعث کدورت
پادشاهان خواهد شد کاری باید کرد که دفع این هنگامه و آشوب کند همانجا
استاده شد لشکر را حکم کرد که خار و خاشاک و علف و هیزم بسیار فراهم
کرده در خانها و عمارات و دکانهای بازار پر کرده آتش دادند تا همه عمارات
و خانهای چوبینه سوخته فرو ریخت فرش و فضای خانها نهای بزرگ امده
تودها افتادند باین سبب جستجوی دفاین اندک کم شد لاکن تا هم مردم
جستجو می‌نمودند و می‌یافتند قریب شش ماه اقامت لشکر اسلام در بیجانگر اتفاق نمود

بیست فرسخ در بیست فرسخ شهر و قصبات و مضافات همه خراب و ویران
و سوخته با خاک برابر گشته ایراج برادر بزرگ که از آن مهلکه [illegible] حیله
جان بسلامت بدر برده بود در قلعه بلخیه پناه برده متحصن گشت پسر ایرج
با متعلقات خود نیز در غاری عمیق و فراخ که در سه کروهی آناکندی واقع است [illegible]

کیفیت کوهستان بیجانگر و غارها و رخنها در آن کوهستان است

در اصل شهر بیجانگر و حوالی آن کوهها هستند مشتمل بر رخنها و غارهای عمیق که سه
فرسخ چهار فرسخ اندرون رخنها راه توان رفت و آن راهها بطرزی است
که بعضی جاها تنگ و بعضی جاها فراخ و نیز بعضی جاها تاریک که بی مشعل نتوان قدم
نهاد و بعضی جا روشنائی نمودار میگردد و چنانکه آسمان هم بعضی جاها نمایان
میشود و اکثر خلق بیجانگر جلاء وطن گزیده باطراف و اقطار متفرق و منتشر گشتند
و بعضی در چنین قسم رخنها پناه برده معاش می نمودند که آن جماعت در غارها
خزیده بسر می بردند شبها بیرون آمده آب و غله باقی ما یحتاج معاش از
جاهائی که معلومشان بود گرفته اندرون می بردند مسلمانان ازین حال که مطلع
شدند سر راه ایشان گرفته در کمین می بودند وقتیکه بیرون می آمدند آنهارا
گرفته شکنجه میکردند تا که چیزی پیشکش [illegible] رها میکردند چنانچه فصیح الدین شیرازی
که در آن واقعه حاضر است از واقعه خویش خبر میدهد که مرا هم ازین قسم معامله
اتفاق افتاده که روزی سه چهار نفر بدست ما گرفتار آمدند بعد از آن آزار
بسیار گفتند که در فلان کوه بچه غاری است که زن و فرزند و مال و اسباب ما
در آنجا است که اگر ما را بجان امان دهند تا آنجا همراه بیایید مبلغی بشما
میدهیم چون شره و طمع در نفس انسان جبلی است با چند شخص آن اسیران را
گرفته بر سر آن غار رفتم یک دو کس را از آن میان دست برسن [illegible]

پیش کردیم ما از عقب ایشان روان شدیم چون پاره‌ای راه طی کردیم رخنه‌های
بسیار بنظر آمد که هر یک بطرفی میرفت در اندیشه افتادیم که مبادا وقت
معاودت راه غلط کنیم یا سرگردان درین غار بمانیم یا گرفتار دست جمعی گرفتار
شویم و بهلاکت رسیم هوشیاری را کار فرموده زکالی چند برگرفتیم و دو سه
شمع نیز برداشتیم و روان شدیم هر جا بر سنگی از انگشت نشان می‌کشیدیم تا
در هنگام بازگشتن بآن علامات بیرون آئیم و راه غلط نکنیم چون پیشتر رفتیم
دیدیم که بعضی جاها بسیار تاریک می‌نمود و بعضی جاها بالای سر رخنه‌ها نمودار
می‌گشت که آسمان می‌نمود و روشنائی پدید می‌آمد که بفراغت راه می‌رفتیم
قریب نیم فرسخ همچنین در آن غار پرخطر رفتیم تا آنکه بجائی رسیدیم که رخنه
تنگی بود که مقدار سه چهار گز بصعوبت نشسته و خزیده راه توانست رفت
آن دو کس که ریسمان بر دستشان بسته بودیم از آن جای تنگ درگذشتند
و خواستیم که عقب ایشان برویم خروشی بهم رسید و از اندرون آواز مردم
کثیر بگوش می‌آمد و صدای اسلحه نیز شنیده و ریسمانی که بر بازوهای دو نفر
بسته بودیم گشوده شد و آنها درون شدند و آواز رفته رفته زیاده می‌شد معلوم
کردیم که مردم بسیار در رخنه هستند بر سر پایه‌ایم اگر اندک پیشتر رویم آنها بر ما
درآویزند یا بکشند برای پاره مال جان عزیز سپرده باشیم ناچار مأیوس خائف
از آنجا بازگشتیم و بآن علامات سیاهی که بر سنگها کشیده بودیم راه درست کرده
جان بسلامت بیرون آوردیم اکثر کوهها در آن ضلع باین قسم رخنه‌ها و غارها
دارد و اما کندی قصبه ایست بزرگ متصل شهر بیجانگر همین نهری بزرگ جاری
در میان فاصل است و حصاری مستحکم دارد عادلشاه بعد از خرابی بیجانگر
آن قصبه را تعمیرات کرده و قول داده و گماشته از طرف خویش در آنجا

نصب نمود در معموری آن اهتمام کرد تا چندروز آبادان شد رعایا و خلایق کثیر
در آن آمده معمور کردانید بعد ازین سه سال پسر امراج که دران مهلکه قیامت
نشان جان بسلامت برده در غاری که بر سینه سنگی از ان حصار واقع است
خزیده با اهل عیال بسر می برد شبی از میان حصار سر بر آورده آن حصار را
متصرف شده گماشتگان عادل شاه را برون کرده رفیع الدین شیرازی
میگوید که تا حال که تاریخ یک هزار و هفده هجریست پسر امراج با زن و فرزند
دران حصار اقامت داشته است و بحاصل آن قلعه و قصبه و مضافات
آن قناعت کرده روزگار میگذراند تاریخ این واقعه فتح دین مرگ لعین یافته اند
و غلام علی استرابادی والد محمد قاسم فرشته بطریق تعمیه نهایت خوب واقع
گشته قتل امراج گفته است چون نهایت قتل امراج که جیم است بر اندازند اعداد
باقیه موافق تاریخ قتل وست که نهصد و هفتاد و دو باشد بعد از قتل امراج
سرش برای تهدید و ترهیب نزد عادل شاه فرستادند که درین اتفاق شریک
نبود بلکه بر شورش بوده و در قلعه نظام شاه دست تباهی گشاده بود

مراجعت کردن نظام شاه و قطب شاه از بیجانگر بملک خویش

چون قبل ازین پادشاهان اسلام عهد و پیمان شده بود که بعد از بیجانگر چهار قلعه
نامور که دو از آن ایکور و مدکل بودند بعادل شاه دهانید چون مدتها بعد عادلشاه
در پیش آمدن ظاهر نظام شاه و قطبشاه رسولان نزد تمراج فرستاده و گذاشت
قلعها درخواستند و او عذرها پیش آورده هنگام بارش و طغیان انهار و جا دل
نزدیک رسید عادل شاه درین کار در اندیشه افتاد عاقبت چنین ظاهر شد که
نظام شاه و قطبشاه بر دادن قلعه به عادل شاه رضامند نیستند بلکه تمراج را
مانع میگردند بگمان آنکه اگر عادل شاه برچنین قلعه متصرف شود و شوکت و

ابست او بیفزاید و قوت و مکنت او زیاده تر گردد ما را طاقت مقاومت با او
نماند چون این سر بملا افتاد نظام شاه بهراس اگین شد که عادل شاه اگر در
مقام مخالفت و معاندت درآید بسلامت بملک خویش رسیدن ما را مشکل خواهد شد
حیله برانگیخت کاغذی چند تیار کرده پیش عادل شاه فرستاده پیغام کرد که از احمدنگر
خطوط رسیده اند که غاد شاهیان در ولایت احمدنگر درآمده در صدد خرابی اند
اگر صلاح بینند رضا دهند تا رفته دفع شر مفسدان کنیم عادل شاه چون همی دشت
که بودن ایشان مخل مهام خویش است رضای مراجعت داد نظام شاه با قطبشاه
در بیدر قصد معاودت نمودند مجلس ملاقات منتظم شد و داع یکدیگر نمودند
بصحت و سلامت و سرور و فرحت از هم جدا شدند قطبشاه راه ملک خویش
گرفت و نظام شاه نهضت باحمدنگر فرمود

بسهولت بدست در آوردن عادل شاه هر چهار قلعه را و مراجعت بدار السلطنت بیجاپور نمودن

بعد از رفتن ایشان عادل شاه لشکر بسر اچیر کشیده محاصره نمود و کار بر اهل قلعه
تنگ کرد و اهل قلعه از قحط غله و کمی آب عاجز آمدند و از هیچ طرف امیدوار
امداد و رسیدن غله نماند و تمامی امرای اطراف و سرلشکران حوالی قولها
گرفته بعادل شاه رجوع آوردند و بعتبه بوسی سرفراز شدند عادل شاه همگنان را
بنوازش شاهانه و استمالت خوش حال گردانید و بخلعتهای فاخره سرفراز ساخت
ولایت قدیمی ایشان هم بایشان تفویض نمود و آنها نیز در لوازم فدویت و
اطاعت سرگرم آمده تابع فرمان گشتند اهالی هر چهار قلعه بعد مایوس شدن از
رسیدن کمک و رسد چون این نوع بخت بلندی و طالع مندی پادشاه کامگار
دیدند از راه اطاعت پیش آمده بعتبه بوسی مشرف گشتند و مفاتیح قلعجات

پیشکش نمودند عادلشاه اینها را نیز از راه مرحمت خسروانه و مکرمت پادشاهانه
به نوازشات گوناگون و خلعتهای فاخره سرافراز گردانید و از جانب خویش عاملان
جدید همراه شان کرده بر سر قلاع فرستاد و در تعمیر قلعه تأکید نمود و بعد از این خود
به دولت نیز بر سر قلعه سایهٔ همایون گسترده به نظر درآورد و در تعمیر شکست و ریخت
و استعداد و استحکام امور قلعه تأکیدات بلیغه فرموده رایات عالیات
ظفرآیات بصوب دار السلطنت بیجاپور برافراشت چون به خوشی سرور و
فرحت بمقر عز و شرف رسید در شکرانهٔ این مواهب عظمی و فتوحات کبری ابواب
خیر مفتوح ساخته و فقرا و مساکین و سایر اهل استحقاق از خوان احسان بی پایان
خود محظوظ و بهره‌مند گردانید چنانکه جمیع طوایف انام صباح و مسا داد عیش و
طرب می‌دادند و روزگار بعشرت تمام می‌گذرانیدند

ذکر بنا فرمودن علی عادلشاه حصار شهر بیجاپور را به سرکاری و اهتمام کشور خان و بنا نمودن مسجد جامع و آوردن کاریز آب درون شهر به سرکاری خان مذکور

چون به تأیید الله علی عادلشاه را وسعت مملکت و کثرت لشکر بهم رسید خلایق بسیار
از جمیع اقطار عالم روی به درگاه این پادشاه خلایق پناه آورده از صدمات زمان
و آفات دوران پناه جسته معاش زندگانی با آسودگی و فراغ بالی می‌نمودند
اما همیشه از جانب مخالفان و غنیم خوف می‌داشتند که مبادا مخالفان باهم اتفاق
کرده در مقام انتقام احمدنگر که دو نوبت از مرکب عادلشاهی خراب و ویران
گشته بود درآیند بنابرین عادلشاه حصاری مستحکم بر دور شهر از گچ و سنگ بنا فرمود
و به سرکاری این کشور خان مامور شد از تمامی ولایت کلکاران هنرپیشه و سنگتراشان
چابک تیشه طلبیده جمعی کثیر از مردان کاردان هنرور را ملاحظه برکار گماشته

بر هر قطعه از فصیل باهتمام که از امرای درگاه متعین شد تا کشور خان باهتمام تمام چون
بنا بکار برده در مدت دو نیم سال باتمام رسانید و دور حصار شش فرسخ نهاد و با
عرض دیوار حصار هشتده درع و ارتفاع آن هشت دراع و عدد برج یکصد
و بیست که هر برجی در استحکام و متانت همچو قلعه و شش هزار کنگره بر دور
حصار برآورده و هفتاد دریچه بجهت ضرورتی وقتی گذاشتند باز بسنگ و گچ
مستحکم گرفتند و شش دروازه گذاشتن دروازه که بر سمت قبله واقع است
بنام مکه معظمه مشهور گشت و باقی دروازها بنام دیهای که نزدیک آن واقع
است مشهور شده و خندق عریض و عمیق در دور حصار حفر یافته که آتش کاهی
کمی نمی ماند چون حصار در سنه ۹۷۳ نهصد و هفتاد و سه سمت اتمام پذیرفت امراء
و وزراء و متمولان و مالداران و سایر خلایق بخاطر جمعی تمام شروع در بنای
عمارات آمده و قصرهای فسیح و کوشکهای بلند و پرتکلف برداشتند و قلعه
کرادستش را ابراهیم عادل شاه ساخته بود مشتمل بر دو حصار و دو خندق پرآب در
وسط شهر واقع است و درون حصار شهر سه قطعه باغ بزرگ طرح انداخته
در اندک روزی باتمام رسانید قطعه اول بباغ دوازده امام ملقب شد بواسطه
آنکه دوازده باغ کوچک قدیم در هم گرفتند و قطعه دویم بباغ علوی اشتهار
یافته و قطعه سیوم بباغ علی محسوم گردیده و امرا و ارکان دولت هر کدام متصل
بجاهای خود بقصد سیر و آسایش باغهائی ساختند و در اطراف شهر بستانها نهاده
باغهای بسیار بهم رسیده که جمیع اقسام میوهای گوناگون کم سیری و سرسبزی
یافته می شود و کشور خان نیز بامر عادل شاه کاریز از دو فرسخی راه همه جا
سنگ صلب شکسته و تراشیده در اندرون شهر آورده نزدیک قلعه حوض
بزرگ بنا فرموده اند که آنرا کاریز گویند و همیشه پرآب است که تمامی خلق شهر

شهر از ان می برد و سیراب می شوند و آب و هوای بیجاپور در کمال اعتدال
و قوّت ساکنانش همیشه صحیح المزاج و پر اشتها می باشند و بیرون شهر قصبه
بزرگ بجمعیت آباد ان گشته گویا در حقیقت بندریست معمور و موسوم بشاه پور
و از اطراف و جوانب سوداگران هر اقلیم هر قسم متاع آورده در شاه پور
فروخت نموده و از انجا متاع خریده باطراف و جوانب می برند و متاع
بسیار هم دران قصبه موجود می شود و در وقتیکه این قصبه بنا یافت یک فرسخ
راه فاصله بود و الحال بشهر متصل شد همین حصار و خندق فاصله است از کثرت
خلق و هنرمندان هر اقلیم جمع آمده اند اشیای گوناگون پیدا می شود و مسجد
جامع نیز بسرکاری کشورخان بکمال وسعت و متانت و زینت بنا یافته
از کشورخان در مدت سه سال شهرپناه اتمام یافت

لشکر فرستادن عادلشاه بکرناتک و بسپه برخاستن نظامشاه و قطبشاه

بعد از خرابی بیجانگر و کشته شدن رامراج در تمامی مملکت تابعه بیجانگر که از کشتها
طوالع رضا نبیره رامراج سستی عظیم داشته هر یک برآید از امرا و فوجداران و قلعه داران
هر قلعه و ولایتی و مملکتی که در تصرف داشته بود بتغلب تصرف کرده رایت استقلال
برافراشت ملوک طوایف شده سر بیکدیگر فرو نمی آوردند و تمامراج برادر رامراج
بیکنده مقر خویش ساخته پاره از ملک در تصرف آورده قناعت می نمود و چون
نام کار رس علی عادلشاه از عون و لطف کردگار بر وفق آرزو و
خواهش دل بخجسته سالها نصرت پذیر گشته بادراک شرف جهاد در
مراتب شوکت و ابهت و مدارج قوت و مکنت افزایش و نمو دید
از چند ایام باز داعیه غزا و ملکگیری از خاطرش سر برزد و خواست که خود بنفس
نفیس متوجه ولایت بکنده و نزول کرده بدم الغزا و جهاد اعلای اعلام دین و ملت

واحکام بنای دولت وسلطنت نماید مدار علیه معتمد الملک کشور خان بعرض
رسانید که در ولایت کفره پادشاهی ذی شوکت چنان نیست که ضرور شود خود
بدولت و اقبال متوجه آن سو شدن هرکدام یکی از ایستادگان پایه سریر خلافت
مصیر که حکم کنند سرانجام این مهم خواهد داد پس عادلشاه این مطلب را بخاطر آورده
سپه‌سالار کشور خان را بسپه‌سالاری متعین کرده با بیست هزار سوار شمشیرگذار بآن طرف
روانه فرمود چون این خبر گوشزد فرمانروایان اطراف شد قطبشاه رسول
چرب زبان پیش نظام شاه فرستاده پیغام نمود که ملکی وسیع زرخیز که بجنوب رویه
بیجاپور است صاحبش ذی قوت و شوکت نمی‌دارد و الحال شنیده می‌شود که عادلشاه
که عادلشاه لشکری ترتیب داده سرکردگی کشور خان را روانه آن طرف
نموده باوجود اینقدر ملکی که اکنون در دست اوست ما را مدتها دشواری
دارد وقتیکه توسیع ملکش دست دهد در شوکت و عظمتش افزایش رو نماید
لابد ما را اطاعتش باید نمود درین صورت خود را باید گماشت صلاح وقت چنان
است که بر سر ولایتش لشکرکشیم اگر میسر گردد پاره از ولایتش بقبضه آریم والا
لشکری که برای تسخیر ملک رفته است کار ناساخته باز خواهد گشت شوکت
و عظمتش از ترقی باز خواهد ماند نظام شاه صواب دید قطب شاه را مستصوب
گردانیده حاکم برار را از خود ساخته باتفاق متوجه ولایت بیجاپور گردیدند

لشکرکشیدن سه پادشاه بر ولایت عادل شاه و معاودت نمودن کشور خان از کرناتک و هزیمت یافتن افواج سه گانه

نظام شاه و قطبشاه و تفاول خان مدار المهام عماد شاه هر سه باتفاق بر
ولایت عادلشاه لشکر کشیدند عادلشاه بمجرد رسیدن خبر توجه ایشان
بی ملاحظه از مقر دولت برآمده بقصد سر راه گرفتن ایشان استقبال نموده در قلعه شاه‌درگ

نزول اجلال فرمود آنها این خبر یافته بمقابله نپرداخته از راه دیگر بحوالی شهر
خود را رسانیده بر حوض شاه پور فرود آمدند بقصد آنکه چون شهر معمور پرجمعیت آبادان
خالی از فوج و لشکر و نیز حصاری که بر دور شهر بنا گذاشته بودند هنوز با تمام
نرسیده بود بسهل ترین وجه بدست توان آورد عادل شاه که بکمال تثبت و تمکین
اتصاف داشت از بنیان هیچ وسواس بخاطر نرسانیده خود در شاه درگ
توقف نمود و لشکر را برای محافظت شهر روانه فرمود امرای عادل شاهی
یک روز پیش از مخالفان داخل شهر شده در ضبط و استحکام برج و باره حصار
دروازه درآمدند هر شش دروازه را امرا بجهت محافظت و پاسداری میان
خویش قسمت نموده در آن امر قیام نمودند و خاص خیل شش هزار سوار نیزه گذار
در اندرون شهر نگهداشتند تا هر طرف که مخالفان زور آورند مدد کرده بدفع
خصم پردازند مخالفین سیوم روز دوره فوج آراسته نزدیک شهر رسیده بگرد
دور شهر درآمدند بتوقع آنکه هر جا که ممکن شود فرصت یابند در شهر درآیند چون پاره
از اطراف قلعه شهر قطع نمودند توپی از بالای قلعه سر دادند فیلی و دو اسپ ضایع
گشتند پاره خود را دورتر گرفته بگردش آمدند چون نزدیک دروازه شاهپور
رسیدند بعضی امرا که بمحافظت آن قیام می داشتند بر سر مخالفان تاخته پاره نبرد
نموده بجای خویش آمدند چون گردش کنان نزدیک دروازه منگلی رسیدند سپاهیان
که بمحافظت آن دروازه قیام داشتند مقابل خصم آمده نبرد خوب نمودند از آنجمله
سرداری هندوی هند یا نام از لشکر عادلشاه که صاحب دو هزار پیادیان
بری جرار بود که بهترین پیادیان از آن کم از سه صد هون نمی ارزید تمام لشکر
خویش را در کمین گذاشته خود با سه صد سوار مقابل لشکر خصم آمده جنگ گریزی
نمود و منکشف نماید تا آن فوج کمین زده بر سر شان تاخته از پس و از پیش جنگ در

انداخت هر چه از مرد و اسب و فیل می یافتند می گرفتند بهمچنین چند مسافت راه در
آفتاب گرم قطع کردند از بی آبی و گرمی آفتاب تابی و توانی نه در ایشان ماند
نه در حیوان حالت بهلاکت رسید ناگاه از دور نظر شان بر حوض اسدپور افتاد
سواران لشکر خصم خواستند که سر آب رسند کامل خان و نصیر الملک و میر محمد تقی خان
که از حوالدار دروازه اسدپور بود جلدی کرده سر آب را بر ایشان گرفتند آخر از
گرمی و بی آبی سوار و مرکب در ماندند امرای عادلشاه این حالت را از آنها
تفرس کرده اطراف و جوانب ایشان در گرفته دست تصرف بر ایشان
دراز نمودند و تکبیر و بزن را ساز دادند تا آنکه بعضی از امرای لشکر خصم بقتل
در آمدند و بعضی مجروح و بعضی اسیر گشتند قضارا درین اثنا از جانب شرق
غبار عظیم پیدا شد از میان گرد فوجی طلوع نمود مخالف و موافق هر دو را دغدغه
حاصل شد که آیا این لشکر از کجا است چون نزدیک رسید کشور خان بود با
بیست هزار سوار از تل بازگشته بقصد مدافعه خصم در نیوقت خود را رسانیده بود
عادلشاهیان را از رسیدن کشور خان شوکت و قوت دو بالا حاصل آمد
باتفاق کشور خان دلیرانه بر لشکر خصم تاختن و تاراج کردن گرفتند تا آنکه یکصد و
و پنجاه سلسله فیل و چهار پنج هزار اسب و غیره اسباب فراوان دستبرد
کشور خان کرد و شکستی فاحش بر لشکر خصم افتاد که هیچگه نیفتاده بود مولانا
عنایت الله که عمده و معتبر ارکان نظام شاه و مدار المهام آن دولتخانه بود در آن
آشوب بدست شیرزاده نام سپاهی از لشکری عادلشاه اسیر شد چون
رابطه قدیمی در میان او و شیرزاده اتفاقی الغایت اعانت مولانا عنایت الله
کرده اسب خویش را که تازه زور بود بوی داده بسهولتی بلشکر خود روانه
نمود و نیز مولانا جمال الدین خزانه دار نظام شاه با بعضی از خدام مشهور

اسیر شد کامل خان که از خادمان قدیم نظام شاه بود و درین وقت در دولتخانه
عادل شاه بمراتب عالیه رسیده سرلشکر شده بود نظر بآن نمک قدیم حسن و مروت
را کار فرموده تمامی اسیران ایشان با چهار صد باری از میوه و غیره پیش نظام شاه
فرستاده پیغام داد که لشکر مخدوم را چشم زخم عظیم رسید بالفعل لشکر عادل شاه را از
رسیدن کشور خان شوکت و سطوت اضعاف مضاعفه بهم رسیده من خادم تا غایت
حتی المقدور رعایت جانب آن مخدوم میکردم کشور خان بهیچ وجه رعایت
شما نخواهد کرد اولی و انسب آنست که هم امروز متوجه ولایت خویش شوند و بسلامت
ازین مهلکه بیرون روید مبادا نوعی از فلک شعبده باز بظهور رسد که بیرون شدن
ممکن نباشد نظام شاه صلاح دیدش را بصواب قرین ساخته دیگر روز مع رفقا
کوچ کرده متوجه ولایت خود شد کشور خان با سایر امرای عادل شاهی مشورت
نمود که این وقتی است که هیچ فرصت دیگر میسر نخواهد گشت که مخالفان شکسته تر
گشته اند لشکر همگی بیدل و سست همت گردیده و بسیاری مجروح و متفرق
شده اند اگر رضا باشد مساعدت کنند من همه را دستگیر کرده می آرم شاه ابوالحسن
ولد شاه طاهر و دیگر چند کس درین کار همداستان نشدند بل مانع آمدند بملاحظه
آنکه اگر بنای آن جماعت بر افتد سلطنت دکن بی رونق شود کشور خان با وجود این
حال به تنهایی نمودن رفقای خود با جمعیت خاصه خویش تعاقب نموده از پیش
و از پس زده اسیر گرفته اسپ و شتر هرچه می یافت بدست آورده تا سرحد رسانید
چون لشکر مخالف در ولایت خود درآمد کشور خان و شاه ابوالحسن وغیره متوجه
شاه درگ شده بعتبه بوسی عادل شاه مشرف شدند پادشاه بنوازشات
زادن و خلعتهای فاخره کشور خان را سربلند ساخته باتفاق متوجه دارالسلطنت
بیجاپور گشته بفرحی و فیروزی و شادکامی داخل مقر عز و شرف گشت انشاءالله

و عشرت مشغول شده داد کامرانی و شادمانی می داد

دیگر بار اتفاق نمودن و لشکر کشیدن نظام شاه وغیره بر تعلقه عادل شاهی

چون مخالفان جام ناکامی از دست ساقی قضا در کشیدند و مکرر مغلوب آمده شکستها خوردند و هزیمتها یافتند و از ان باز نمی ایستادند همچنان در مقام نفاق و عناد مانده در تدبیر دفع استیلای عادل شاه شدند عادل شاه کشورخان را با چندی امرای بزرگ جهت دفع شر ایشان گسیل نمود کشورخان قلعه احسن آباد را پناه خود کرده در استعداد نبرد بود و هر روز میان فریقین جنگ نبرد واقع شده و از جانبین جمعی کثیر بقتل در می آمدند روزی اعدا با خود قرار دادند که امروز همت را برگماشته جنگ یکرو کرده قلعه را محاصره کنیم امرای عادل شاهی که با کشورخان کینه و نفاق داشتند خود را بکنار کشیدند مخالف را فرصتی شد در جنگ پا قایم کرده تا آخر روز نبرد در دادند کشورخان بذات خویش مقابله بشرط می نمود عاقبت با سه پادشاه مقاومت نتوانست کرد و خود را بحوالی قلعه رسانید باقی لشکر در خندق پناه گرفتند هر چند اهل قلعه را تاکید مکرر فرستاد که از بالای قلعه توپ و تفنگ سر دهند اینها هم نفاق ورزیده تا اهل ورزیدند چون شب در آمد هر یک بجایهای خود رفتند کشورخان حاکم قلعه را بهمان فتنه بدست آورده بجان کشت چون این خبر بمسامع عادل شاه رسید بی ملاحظه خود بشتاب باد یلغار نموده رسید مخالفان را قوت و قدرت نمانده مراجعت نمودند عادل شاه مسرور و خوش شده و نشاط بدار الخلافت نهضت فرمود

بنا نمودن کشورخان قلعه ناه درک را که بدهارور مشهور است و بقتل رسیدن کشورخان

چون سپه سالار کشورخان در مردی و مردانگی سرآمد مردان و شجاعان روزگار بود هر روز کارهای شایان و فتوحات نمایان بر دست وی ظهور می یافت و نوازشات

عادل‌شاهی و عنایات بادشاهی از اقران سر بر آورده و در سایهٔ همچنان بطالع بلندی ممتاز
گردید تا وثناوت مواد ازکمین سر بر آرند و در زوال وی سعیها بجا آرند لاجرم تمامی
اعیان درگاه و اهالی بارگاه تخم ملال حسدش در مزرع دل کاشته بعداوتش برخاستند
هر دم اعتراضات غیر مکرر در پیش می‌آوردند و گاه بیگاه محاسن او را در لباس قبایح
در حضور می‌گذرانیدند کشور خان ازین معنی تنگ آمده صلاح کار خود در آن جست که
از صحبت ایشان دوری ورزیده شر ایشان از خود باز دارد و غایبانه در خدمت
و نمک حلالی خدمت‌های شایان بجا آورده و افزایش کار و نام خود کوشید بنابران
بعرض عادل‌شاه گذرانیده که در ده فرسخ شاه درگ قریب ولایت نظام‌شاه در قدیم الایام
قلعه بود موسوم به ماه درگ اکنون از آن اثری هم باقی نمانده اگر رضای عالی باشد
بنای آن از سر نهاده در اندک روزی باستحکام تمام رسانم که در پناه آن اکثری از
ولایت نظام‌شاه تسخیر توان نمود اعیان درگاه درین باب سخنان مختلف میزدند
بعضی موافق و بعضی مخالف عادل‌شاه پسند نمود درین باب استخاره از کلام الله
باید نمود آنچه او فرماید بر طبق آن عمل باید کرد در آن مجمع افادت مآب کمالت
انتساب مولانا عنایت الله مقصود شیرازی که مخاطب بخطاب افضل‌خان بود حاضر
بود عادل‌شاه با او خطاب فرمود که در مدعای کشور خان از مصحف مجید تفاول
کنید چون مشار الیه بدین نیت کلام الله بگشاد صفحهٔ آیت قتال بر آمد افضل‌خان
گفت ازین کار باید گذشت که بغیر از قتال نتیجه نخواهد بخشید کشور خان چون از اراده
خویش گذشتن نمی‌خواست تاویلی کرد و گفت توهم مشترک از آن پیدا می‌شود دشمنان
تعلق دارد و منحصر بر همت حاضران گفتند که کلام الله منع میفرماید و کشور خان به
سخن خود مصر است عادل‌شاه فرمود کشور خان داند و کلام الله بعد از آن کشور خان
با اکثر امرا و استعداد قلعه سازی متوجه زمین ماه درگ شد و بنای آن باستحکام گذاشته

هر برجی بیکی از امرا سپرده و هر کس در استحکامش غایت سعی و جهد مبذول داشتند
مگر انکس خان کینه و نفاق از همه بیشتر ورزیده بود در اتلاف خویش رخنه گذاشته عوض
دراندک ایام باتمام رسید الحال آن قلعه مدار و مشهور است بعد اتمام قلعه استعداد
و مواد قلعه داری از توپ و تفنگ و منجنیق و ضرب زن و غیر آن از قلعها آورده
جابجا بر حسب قاعده نصب فرمود و ذخیره قلعه قریب چهل هزار کهندی غله از ولایت نظام شاه
بطریق غارت بهم رسانیده در قلعه جمع نموده نظام شاه که مدام تخم عداوت
عادل شاهیان در دل کاشته آب می داد الحال ازین شوخی کشور خان بیش از
پیش کینه ور و عناد آگین گشته در استعداد مواد جنگ و فراهم آوری لشکر می کوشید
بعد از ان با هر سه افواج باتفاق متوجه کشور خان شد کشور خان همت بر مقاومت
ایشان بر گماشته برج و باره قلعه را با اسباب و آلات آتشبازی مستحکم گردانیده
در مقابله و مقاتله ایستاده و مکرر عرایض بخدمت عادل شاه ارسال نمود بدین مضمون
که مخالفان سه گانه باتفاق بر ولایت مجرد سه لشکر کشیده در صدد هنگامه آرای
و فساد و هنگامه آرای و فساد انگیزی هستند التماس آنکه جمیع امرای پای تخت
را حکم شود که با لشکر خود باشتاب برق رسانیده در مدد فدوی درگاه و حراست
قلعه بدل کوشند و خود بدولت و اقبال نیز از مقر عز و شرف برآمده سه چهار منزل
باین طرف قدم رنجه فرموده بر لب دریا سراپرده های فلک فرسا برافرازند
تا همین قدر شده و هم دولت و اقبال لازم اعدا مقهور گردند بادشاه حکم فرمود که امرا با افواج
خود ها از دیگ قلعه رسانیده اینها اگرچه بمدد کشور خان آمدند اما معامله ایشان
همه بر خلاف ظهور پیوست زیرا که اعظم امرای عادل شاهی مثل عین الملک و
نور خان و شاه ابو الحسن و دیگر چندی از کشور خان بته دلی نفاق داشتند نمی خواستند
که شر کشتش نه باد شده و او اصلا صبر باطل نیست در اتفاق و اتحاد و پیش نمی آمدند و بادشاه

شاه ابو الحسن که بدل دوستدار نظام شاه بود در رعایت جانب او بر همه خیر مقدم میداشت
الحال چنانچه عادل شاه را از توجه نمودن باعانت کشورخان مانع آمد امرا را نیز بطریقت
که در مدد و کمک کشورخان شما را صرفه نیست لا بد درین کشت کار او مظفر و منصور ماند
ماند ابهت او زیاده تر خواهد گردید و شما همه زیر دست وی خواهید شد بهتر آنست که ازینجا
برخاسته در ملک نظام شاه درآمده در پای تخت او خلل در اندازیم و دست غارت
و تاراجی بگشائیم تا امرای نظام شاهی بیدل و تشویشناک شده در محافظت
شهر و ناموس خود با درآمده مقید بجنگ نخواهند شد نظام شاه قدرت بر جنگ نخواهد
ماند ناچار ازینجا برخاسته راه احمدنگر گرفتند و در آنجا ولایت خویش خواهد
گرفت امرا بر سخنان رو دا بود ابو الحسن فریب خورده از قلعه برخاسته راه
احمدنگر گرفتند و در آنجا شورش برانگیخته نظام شاه از سر کار آگاه شد و بی اتفاقی امرا
عادل شاهی او را بوضوح پیوست از تاراجی ولایت خیلی پروا نکرده اول به قلعه در
جنگ در انداخت کشورخان بمقاومت او بنفس خود نیز تشمیران می نمود هر بار
که مخالفان زور آورده حمله می آوردند همچو شیر غران بر ایشان تاخته پس پائی
و متفرق می ساخت بدست خویش چند جعبه تیر خالی نمود و یک تیر او خطا نکرد تا
روزی مخالفان قرار دادند که امروز جنگ سلطانی کرده نقطه دار قلعه را دیگر
بزور حمله نمائیم بر همین قرار داد جنگ عظیم در انداختند حمله بر حمله می آوردند
کشورخان پیش دروازه قلعه بدافعه می پرداخت در هر مرتبه جمعی را زیر
تیغ درآورده و جمعی را مجروح ساخته متفرق میگردانید درین اثنا لشکر
مخالف در قلعه گرفتند تا هر جاسی که فرصت یابند اندرون آن زنجیره که
آنکسان و آهنگ خان که در وقت بنا از راه نفاق در آیند چون بهانه مرده
و آمد شد ضعیفا تا رخنه گذاشته بودند درآمدند و می نظام مکان پیش از را الحاق

مقابل نمودند سپاه نظام شاه بی دغدغه و بلا وسواس از آن رخنه درون
قلعه در آمدند کشور خان که در عین جنگ داد مردی می داد و شرط تهور
شجاعت ادا می نمود ناگاه خبر رسید که سپاه نظام شاه درون قلعه داخل
گشتند کمال حیرانی یافته مایوس شد و دل بر مرگ قرار داده پیاده شده و در رزم
مردانه جنگ بهادرانه بیش از بیش می کوشید و سر یورش جوقی از اعدا
گشته و مجروح گردانیده کارنامه یادگار بر صفحه روزگار میگذاشته اما
چون تائید آسمانی و اعانت سبحانی شامل حالش نبود بر کشش و کوشش بی شمار
فائده مترتب نشد قضا را در عین جنگ که شست اندازان طرفین چون قطرات امطار
تیر بار میکردند تیری از جانب مخالف جهیده مقابل کشور خان بر زمین
سخت خورده جسته بر زیر ناف کشور خان رسید و یک بدست درون نشسته
کشور خان از پا در افتاد لشکریانش متفرق شد مخالف زور آوردند و سرش
بریده نزدیک نظام شاه بردند حکم نمود که پوست از جسدش برکشیده بکاه
پر نموده در لشکر گردانند و میگویند که کشور خان در روز جنگ سلاح پوشیده
مستعد و آماده نبرد گشته چون سوار می شد در دست شخصی کتاب دیوان خواجه
حافظ قدس سره بود گرفته بگشاد سر صفحه این بیت بر آمد - بیت کسیکه تاج مرصع
صباح بر سر داشت - نماز شام در خشت زیر سر دیدم - ازین مضمون سخت دل
شکسته شد چار ناچار سوار شد و بر جنگ رفت آخر انجام کارش انچنان شد که
مذکور شد بیچاره خشت هم زیر سر ندید نظام شاه شادمان بقلعه در آمد به متعهدان
خویش سپرد لشکر به این شادی جماعتی اسیران و مجروحان که گرفته پیش او
آوردند همه را جامه و خلعت داده سر داد از جمله اسیران یاقوت نام حبشی غلام
کشور خان بود نظام شاه فرمود که تن برهنه کشور خان بیاقوت دهند تا یاقوت عرض

نمود چون برهمه بیجواز شناخت پادشاهی خلعت‌ها یافتند کشورخان هم خلعتی عنایت
شد و نظام شاه فرمود پس با قوت پوست کشورخان میخواهد پوست پوست دهند
چون پوست در بدن کشیدند حکم مکرر شد که سرش را به بدن وصل کرده جنازه اش
به بلده بیجاپور رسانند تا در باغ که درون شهر بنا یافته او بود دفن نمودند پس
ازین نظام شاه از کار قلعه فراغ یافته بر سر امرای عادل شاهی که در پای تخت
او دست تاراجی گشاده بودند یلغار نمود بر ایشان تاخت آورده در میان گرفت
آنها هم دست و پا زده بمردی و مردانگی پیش آمدند جنگ و ستیز و حرب نمودند
لکن آن خودرایان و خودسران که از نفاق بهادرانه خلل عظیم در حشمت خداوند
خویش در آورده بودند سزای کار و کردار خود یافتند عین الملک به قتل رسید و نورخان
باسیری گرفتار شد چون خبر این حادثه و بقتل رسیدن کشورخان و رفتن
تمامی اثاث و اسباب سلطنت از قلعه فیلان و شتران وغیران بدست غنیم
را العادلشاه رسید تاسفها نمود و پیچ و تاب خورد و گفت که کشورخان بر سخن افضل خان
عمل نه نمود و آخر کلام بسر کار خود کرد و خود در صدد تدارک درآمد و خواست که
بر مخالفان تاخت آورد چون شنید که مخالفان متفرق گشته بولایت خود ها
روانه شدند مهم را به وقت دیگر گذاشت

بیان لشکر ظفر پیکر را بسر کردگی افضل خان به تسخیر قلعه ادهونی روانه نمودن و بقبض آوردن آن قلعه

پس ازین بصوابدید شاه ابوالحسن ولد شاه طاهر که بعد از قتل کشورخان بمنصب جمله
الملکی یافته بود و کیل السلطنت گشته عازم تسخیر قلعه ادونی گردید و آن قلعه بود در غایت
متانت و استحکام که پیش از آن هیچ یک از سلاطین اسلام بران دست تصرف نیافته
و بر قلعه کوهی رفیع و وسیع بنا یافته مشتمل بر عمارات رفیعه و چشمه‌های آب خوشگوار

واز عهد سپهوری بیرزا چه که بر تخت بیجانگر جلوس نمود از ملاحظه بادشاهان
اسلام در پی استحکام او شده نهایت اهتمام را بجا آورده استحکام و رزومکین بخشیده
بود اما ن را با هشت هزار سوار و پیاده بسیار توپ خانه فراوان بدان طرف
روانه فرموده حاکم قلعه دران وقت یکی از امرای کبار رام راج بود و بعد از قتل
او بران قلعه و مملکت تا بعه او مستقل گردیده اطاعت هیچ کس نمی نمود
لشکر اسلام پرداخت چند جنگ مردانه با انگستان نمود اما در هر حرب مغلوب
می آمد آخر غله و آذوقه فراوان در قلعه کشیده حصاری شد چون ایام محاصره
بطول انجامید و ذخیره باخر رسید امان خواسته قلعه را واگذاشت عادلشاه
از فتح آن قلعه مسرور لا یت گشته در تسخیر قلاع و بقاع که در پیش در آمده
چنانکه رفته رفته همه آن اصلاح را در قبض در آورده آن سواد کفر را بچراغ اسلام
منور گردانید و بسا بتخانه های کفار منهدم ساخته به بنای مساجد و اقامت
صلوات و اذان اعلام اسلام بر افراشت

بیان بسعی ابوالحسن و چنگیز خان در سرحد ملاقات عادلشاه و نظام شاه دست دادن عهد و پیمان بسمت وثوق پذیرفتن

در بیان سابقه اگرچه از ابتدا بسیر دانایان اطلاع پسند مواجبات و مموالات و اسباب
موانست میان این دو سلطنت خانه عادلشاهیه و نظام شاهیه بظهور آمد اما هیچ فائده
بران مترتب نشد بلکه نفاق و عناد متخلله روبازدیاد داشت و بسبب نزاع پرخاش این
دو بادشاه عالمی تباه می شد و ولایات و معمورات خراب پایمال می گشت درین نوبت
شاه ابوالحسن ولد شاه طاهر و خواجه میرک مخاطب بچنگیز خان پیشوا و مدار المهام نظام شاه
هر دو در اصلاح کار آمده و بواسطه نفاق و سازش هر دو بادشاه کشتند و بتقریبات شایسته
و تمهیدات بایسته هر دو بادشاه را در سرحد ملاقات دهانیده کلفت و کدورت باین

برطرف گردانیدند و قرار مدار صلاح و سازش بر آن نهادند که عادل شاه ملک بیجانگر
چندانکه تواند در حوزه تصرف در آورد و نظام شاه بر ملک بیدر و برار تسلط و تصرف
گشاده در حیطه ضبط در آورده من بعد نزاع و پرخاش که بسبب قلت و تنگی ملک باهم داشته اند
مرتفع گردانند و تنافر و تباغض سالها که در میان حاصل گشته برطرف سازند و رابطه دوستی
و یکجهتی را ازین پس استحکام و استقرار بخشند تا آسودگی و رفاه خلق الله در امنیت و طمانیت
بلاد و امصار بظهور پیوندد و چون این مطلب با مستدعای جانبین بعهود و مواثیق سمت تاکید
پذیرفت هر دو پادشاه بسرور و نشاط از یکدیگر وداع گرفته معاودت بمقر عز و شرف خود با
نمودند نظام شاه بر وفق این قرارداد استعداد و مواد بهم رسانیده لشکر بصوب برار کشید بعد
انجا که از پسر تفاول خان بسبب بعضی طغیان او که خداوند خود را اسیر و محبوس داشته خود
مستقل گشته بود بیدل و شکسته خاطر بودند از موافقت و اطاعت او دست بر داشته با نظام
شاه موافق و همداستان گشتند تا نظام شاه موافق و همداستان گشتند تا نظام شاه تفاول خان
را بدست آورده بسزای کردارش رسانید و تمامی ملک برار بی تعب جنگ و قتال در قبض
تصرف در آورد و ازین سو عادل شاه نیز در صلاح کار خویش در آمده با لشکر آراسته بتسخیر
ملک بیجانگر روان شد قلعها که بر سر راه بود یک یک را مسخر کرده به ملگنده رسید و بمحاصره آن
پرداخت امرای هنود که ملقب بپاره گیران مشهور بودند بنام ملوار تیمان نیز می نامیدند
در شجاعت و سپاهیگری باع طویل داشتند حتی که این قوم از یک دکن می گفتند و در اول
نوبت بعد از قتل رام راج با عادلشاه سر اطاعت فرود آورده در چاکران داخل شده بودند
و تابع امر و فرمان بوده در هر مهم پیش آهنگ لشکر عادل شاهی بودند و بر ولایت مخالفان
دست تطاول گشاده خرابی و پایمالی می نمودند و اسباب فراوان از اسپ و شتر و فیل بدست
آورده استعداد قوی بهم رسانیده بودند درین نوبت بسبب مزید استعداد و کثرت اموال
نشاء غرور و استکبار را دو بالا رسانیده شیوه بغاوت را ساز دادند و طریق اطاعت

وفدویت پیشه را تغییر داده راه تمردی پیمودن گرفتند. از رسیدن رسد غله و ازوقه
بلشکر منصوره مانع و مزاحم گردیده در اعانت و امداد قلعه گیسان سرگرم بوده اندرون را
رسد و مددی رسانیدند چون با صدمت تهور و شجاعت طریقهٔ بکر و تند و تیز قزاقی را
نیز جمع نموده بودند و کل لشکر این قوم چه از سپهداران زبده سواری پانزده هزار
سوار نیز با تیغ گذار بوده عادل شاه درین وقت فتح قلعه را صلاح ندیده بر وقت
دیگر گذاشت از آنجا عنان عزیمت بصوب گلبرگه منعطف ساخته سیر کنان
بدار الخلافت رسید

در بیان بار دیگر بر ملک کفره لشکر کشیدن و ابوالحسن را از وکالت معزول ساخته و مصطفی خان اردستانی را بر منصب وکالت منصوب نمودن

بعد از چند روز استعداد تازه بهم رسانیده باز بتسخیر آن ولایت لشکر کشید اولاً
بر قلعه نور کل که ضابطش بغاوت ورزیده سر بشورش برآورده بود در اندک روز
مفتوح ساخته باغی را بسزا رسانید و از آنجا به قلعه دهارور رایت افراخته آن را
هم در چند ماه که تسخیر آورد درین مدت بسبب قصوری چند شاه ابوالحسن را از خدمت
کار ملکی معزول ساخته مصطفی خان اردستانی را وکیل السلطنت گردانید و نامش سید
کمال الدین حسین بود اولاً از ولایت آمده در سلطنت قطب شاهیان اعتباری پیدا
نموده بمراتب عالیه رسید و بخطاب مصطفی خان سرفراز گشته وکیل السلطنت آن
دولت خانه شد مدتها در آنجا به نیکونامی بسر برد بالآخر از تبدل امزاج از قطب شاه
رخصت گرفته به بلده بیجاپور آمده نزد ملک عادل شاه اعزاز و امتیاز یافت رفته رفته بر
منصب کار ملکی فائز گشت از حسن تدبیرش رونق این دولتخانه روز بروز می‌افزود
تمامی هندوان و سرکشان کرناتک را بحکمت عمل مطیع و منقاد ساخته کفره

از بلاد و قلاع اطراف در تصرف بادشاه در آمد و توسیع ملک حاصل شد.

فتح نمودن قلعه بنکاپور

چون از مهم دهارور فراغ دست داد و از تسخیر آن قلعه متین خاطر بادشاه
بیاسود بر بهلول مصطفی خان اردستانی لشکر ظفر پیکر بعزم تسخیر قلعه بنکاپور کشید
و محاصره نمود قلعه بان آنجا که راجه ناسور نمبتر تنولدا از امراء بود بعد از قتل امراء
آن قلعه را سمه ولایت تعلقش از ضبط خویش نگهداشته دم از استقلال میزد و سر باطاعت
وارث ملک فرو نمی آورد الحال که لشکر اسلام بعزم تسخیر آن وارد گشت پسر را با یکهزار سوار
شمشیرگذار ده هزار سوار پیاده همراه بیرون گذاشته خود با اسباب بسیار و ذخیره
فراوان در قلعه که بهفت خوان دکهن را مشخص شد و پسرش در جنگل بر فراز کوهستانها
پر اشجار که در آن نزدیکی واقع بود با داو ملاذ گرفته بر لشکر اسلام تاختن آغاز نهاد و از
چپ و راست لشکر اسیر گرفتن و قتل نمودن شروع نمود و از رسیدن رسد و غله به لشکر
مانع شد و نیز قلعه بان مذکور عریضه بخدمت صاحب نگارنده که برادر از امراء بود
و بجای برادر سر بر خودسری برافراشته انجا را دار الملک کوهستان نموده بود فرستاد که
فدوی جاگیر قدیم و نمک پرورده دیرین ام اگرچه در نیمدست سر خود را سر برافراخته خود
کامی را کار بستم اکنون بقرب و تقصیر خویش آمده عهد و اقراری تمام که من بعد جز طریق طاعت
و انقیاد نه پیموده در نوکری خداوند سرگرم باشم امید که تقصیرات بنده را بعفو و صفح
درگذرانیده درین وقت بر نکبت از توجه و التفات محروم نگردانند امرا و زمینداران
اطراف را فرامین اصدار فرمایند تا بمدد و مساعدت فدوی بدل کوشیده لشکر ترکان را
ازین ضلع بردارند و گرنه این آتش سوزان رفته رفته بهر جانب متوجه خواهد شد صاحب
نگارنده جواب عتاب و لعنت آمیز نگاشت که تو اول شنیده نمک حرامی را سر از
داده خود را و خود کامی را کار بند شدی دیگران به تبعیت تو نیز شیوه بیوفائی و نمک حرامی

پیش گرفتند تا تمامی نوکران نمک حرام از خط اطاعت و فرمان بدر رفتند با وجود
اینحال هر یک از امرای اطراف را ما نوشته ام که یک بیک نو رسیده بجرأت
قلعه پردازند تا بجنگ ترکان زود امراست اطراف و پاره گیران نوعی بر طبق احکام
صاحب ملک شده با فوج بر لشکر اسلام هجوم آوردند راه یاد طرق آمد و شد مردم و رسد
و آذوقه را بالکل مسدود نمودند با وجود اینحال بر چپ و راست لشکر هر وقت قابو
یافته قتل و اسیر میکردند و گوش و بینی می بریدند شبها تا نگاه میان لشکر وردانه
در آمده غارت هم میکردند هر چه بدست می افتادی ربودند تا اینکه تمامی لشکر
اسلام از این اذیت و شرارت کفار و نارسیدن غله و آذوقه و افتادن قحط گرانی
جان بلب رسیده فتح عزیمت نموده قصد معاودت مصمم کردند مصطفی خان لشکر را
همت داده و دلدهی نموده تقویت نمود و از راه کاردانی تدبیری معقول بخاطر آورده
شش هزار سوار از امرای هنود انطرف که با فریق اول مخالفت میداشتند و
جنگ بعطاهای فراوان مستمال را خوشحال ساخت نوکر گرفت و بر مقابله اینها برگماشت
تا هر وقتیکه آنها به قصد فساد در لشکر آرند بمدافعه پردازند سر راه ایذای این بارا
باز دارند گریزی بهتر از این کشاکش پیدا نتوانستند و رسد را نیز بجرأت و حفاظت آورده
بلشکر واصل ساخته باشند و نیز هشت هزار پیاده و جری به دلیری در لشکر و قلعه
برگماشت گویان دو حصاری مستحکم قائم نموده که شبا روز چشم بر هم نبسته احدی را
اندرون لشکر در آمدن نمیدهند و نیز رسد و مدد باندرون قلعه رفتن نگذارند بعد از این
تدبیران تاخت و تاراجی قزاقان و دزدی دزدان موقوف گردید و رسید و غله و ما
یحتاج لشکر جمع گردید آسوده بلا غذا رسیدن گرفت ارزانی بمرتبه کمال شد و دل اهل
لشکر جمع گردید آسوده و مرفه الحال گردیده در شان محاصره جد تمام بجا آوردند
کار بر قلعه گیان تنگ کردند و ذخیره قلعه نیز باخر رسید و امرای کنا

باخر رسیده امرای کنگی نیز به تنگ آمده رخ بنگاههای خود نهادند قلعه بانان عاجز و
مضطر گشته در ساز و سازش آمده طلب قول امان نموده قلعه را تفویض نمود
و خود بدر رفت عادل شاه مصطفی خان شکر این عطیهٔ الهی بجا آورده همان روز
داخل قلعه شدند اولا بتخانهٔ بزرگ که از سالهای دراز رسوم بت پرستی در آن جاری بود
و در آن اطراف و نواحی اشتهار داشت حکم انهدام یافت و بجای آن مسجد عظیم بر پا
شد اول خود پادشاه دیندار و وزیر نیکوکار به نیت ثواب سنگی دو بجای بنای مسجد
نهادند بعد از آن بنا بر آوردند خطیب و مؤذن و امام معین یافتند اقامت اذان و
صلوة و تمام رسوم اهل اسلام جاری شد از صدور این خدمت از دست و تدبیر
مصطفی خان اردستانی نوازشات عادلشاهی و مکرمتهای پادشاهی بیش از بیش
درباره او بظهور پیوست و جاه و اعتبارش افزایش و زیادتی بوقوع آمد حتی که مهر خاص که همیشه
در انگشت خاص می بود بوی حواله شد و حکم صادر شد که بر هر کاغذ ملکی و مالی که صلاح
بیند و رایش پسندد بتوقیع مهر رساند حاجت حکم مجدد نیست بعد از این عادل شاه خود
در قلعه اقامت ورزیده بعیش و عشرت اشتغال نموده و مصطفی خان را با لشکر گران بجهت
تسخیر قلاع و امکنه ای فیه که امرای راجه در آن نواح جابجای قلب و متین فرو گرفته
نموده بودند دم استقلال می زدند روانه نمود تا مصطفی خان قدم در آن کوهستان نهاده آنها
بتدریج یکایک قلعه را از امرای آن نواحی مستخلص ساخت و اعلام اسلام برافراشت و
کثیری از بتخانهای قدیم منهدم گردیده در مقام آن مساجد بنا یافتند و صلوة و اذان
در رسوم دینداری ترویج پذیرفت گویند دو صد بتخانه ها بانهدام رسانیدند و چهار
پنج هزار بت رویین و سنگین و سیمین و زرین شکسته شد و خود عادل شاه به نیت
ثواب چندین بتها بدست خاص خود شکست و لقب مجاهد و غازی بر خویشتن درست
کرد بعد از آن تمامی آن ملک مفتوحه را در جاگیر مصطفی خان مقرر داشته بود

بدولت و اقبال بعد انقضای مدت سه سال بدار الخلافت بیجاپور مراجعت فرمود
و منصب وکالت و امیر جملگی به غیاث الدین شیرازی مخاطب به افضل خان تفویض فرمود

بندی از احوال افضل خان شیرازی

پدر افضل خان از جمله عاملان ولایت فارس بود مردی سنجیده کاردان چنانکه تمامی حکام
و اکابران شیراز در امور معظمه بصلاح و صوابدید او عمل میکردند افضل خان هشت ساله بود
که پدرش درگذشت شوق طالب علمی بهم رسانیده در تحصیل علوم کوشش بلیغ بجا آوردند
و در خدمت علامه عصر وحید زمان میر فتح الله شیرازی که سرآمد علمای زمان و یگانه
دوران بود مدت دو سال باستفاده مشغول شدند تا در اندک زمان سرآمد اقران گشته
گوی سبقت ربوده تا بدرجه تکمیل رسید بسبب حوادث روزگار از وطن برآمده عازم
هندوستان گردید و در عهد علی عادل شاه به بیجاپور آمده موطن گزید هنگامه تدریس
گرم ساخت با طلبه چند که همراهش از ولایت آمده بودند و با بعضی طالبان دکن
را بافاده و افاضه مشغولی ورزید تا آنکه بعضی از اکابر شمه از اوضاع و اطوار و
قابلیت و حیثیتش بحضور پادشاه باظهار آوردند چنانچه پادشاه آرزومند او
شده بملازمت پادشاه مشرف گشت و پسندیده درگاه آمد بتکلیف ارکان دولت
نوکری پادشاه قبول کرده در مجلسیان حضور داخل گردید و با ارکان دولت مخصوص گشته
وخصوصیتش بجای رسید که در مهمات ملکی و مالی دخل کلی داشت و هیچ مقدمه
بی صلاح و صوابدیدش انتظام نمی‌گرفت و بدان فراخی حوصله و سعت استعداد در اندک روز
مراتب جاه و عظمتش بسترقی بود و آخر الامر میر جمله و وکیل السلطنت گشت در نخستین
حال در جمع کردن علما و فضلا و فراهم آوردن اصحاب فهم و ادراک در ایران
کار دیم درآمد و در اهتمام معموری ولایت و رفاهیت رعایا و آسودگی سپاه و لشکر سعی
جمیل بجا آورد جمیع ارکان دولت و اعیان درگاه را بحسن خلق و لطف چنان

تابع و مطیع خویش چنان ساخت که جز هواخواهی او دم نمی‌زدند و سه صد تن
هرکاره و هشت صد جاسوس خبررسان بهم رسانید تا اخبار قلمرو و
کیفیات سلاطین اطراف روز و شب آناً فآناً بهم رسانیدند و تمامی خدمات
عمده و مناصب عالی جز بمردم نجیب و اهل فضل تفویض نمی‌نمود و شاه ابوالحسن
بسبب تمرد و تکبر و فتنه انگیزی با برادر خود در حبس شد مصطفی خان و کامل خان
که وزرای معتبر بودند بر مناصب امارت شان را چنان برقرار گذاشت
که بجاهای خود بخوشدلی و آسوده حالی بعیش و عشرت می‌گذرانیدند و ذره وزر
از جانب او بخاطر شان نمی‌گذشت مرادخان را بحوالداری ولایت کوکن
که کناره دریا و ملکیت وسیع زرخیزیست مقرر کرد و معتبر خان را که مدتی پیشوائی کرده
بمنصب سرنوبتی قرار داد و شیخ سالم را بمنصب سرخیلی مرحمت شد و او
مرد فاضل سخن‌رس بود که مدتی در شیراز بتحصیل علم مشغول بود که مهمات مالی و اهتمام
لشکرها و سبیت داشت و عمل استیفا به لطیف خان نشانی که از جمله فصحا بود و
وصلی تخلص داشت تفویض کرد و مهمات کار ملکی بمحمد رضا خان که سیدزاده
لار بود حواله شد و سرحاجی قلعها و ولایت به شیخ نورالدین محمد لاری رجوع یافت
که عرایض ولایت و قلعها پیش او می‌آمده باشد و او بعرض پادشاه میرسانیده
مدعیات ایشان را سرانجام داده روان سازد و منصب خان سالاری
که باصطلاح اهل دکن چاشنی‌گیر گویند و خزانه داری و حوالداری محلات
بر رفیع الدین شیرازی که پسر عم افضل خان است تفویض یافت غرض
اکثر عمال و کارخانه داران او ارباب اهل فضل و کمال بوده‌اند و در مجلس
بهشت آیین مثل شاه کمال الدین فتح الله شیرازی که او را عقل حادی عشر
می‌نشینید و سید طاهر که در معقولات و منقولات یگانه عصر بود و سید

بدولت و اقبال بعد انقضای مدت سه سال بدار الخلافت بیجاپور مراجعت فرمود
و منصب وکالت و امیر جملگی به غیاث الدین شیرازی مخاطب به افضل خان تفویض فرمود

نبذی از احوال افضل خان شیرازی

پدر افضل خان از جمله عاملان ولایت فارس بود و مردی سنجیده کاردان چنانکه تمامی حکام
و اکابران شیراز در امور معظمه بصلاح و صوابدید او عمل میکردند افضل خان هشت ساله بود
که پدرش درگذشت شوق طالب علمی بهم رسانیده در تحصیل علوم کوشش بلیغ بجا آورده
و در خدمت علامه عصر وحید زمان میر فتح الله شیرازی که سرآمد علمای زمان و یگانهٔ
دوران بود مدت دو سال باستفاده مشغول شد تا در اندک زمان سرآمد اقران گشته
گوی سبقت ربوده تا بدرجه تکمیل رسید بسبب حوادث روزگار از وطن برآمده عازم
هندوستان گردیده در عهد علی عادل شاه به بیجاپور آمده موطن گزید هنگامه تدریس
گرم ساخت با طلبه چند که همراهش از ولایت آمده بودند و با بعضی طالبان دکن
را بافاده و افاضه مشغولی ورزید تا آنکه بعضی از اکابر شمه‌ای از اوضاع و اطوار و
قابلیت و حیثیت او بحضور پادشاه باظهار آوردند چنانچه پادشاه آرزومند او
شده بملازمت پادشاه مشرف گشت و باین درگاه آمد بتکلیف ارکان دولت
نوکری پادشاه قبول کرده و مجلسیان حضور داخل گردیده با ارکان دولت مخصوص گشته
و خصوصیت او بجای رسید که در مهمات ملکی و مالی دخل کلی داشت و هیچ مقدمه
بی صلاح و صوابدید او تمشیتی نمیکردید از فراخی حوصله و وسعت استعداد روز بروز
مراتب جاه و عظمتش بیشتر ترقی بود و آخر الامر میر جمله و وکیل السلطنت گشت در نخستین
حال در جمع کردن علما و فضلا و فراهم آوردن اصحاب فهم و ادراک همت آن
کار دین درآمده در اهتمام و معموری ولایت و رفاهیت رعیت و آسودگی سپاه و لشکر سعی
جمیل بجا آورد و جمیع ارکان دولت و اعیان درگاه را بحسن خلق و لطف جبلی

تابع و مطیع خویش چنان ساخت که جز بهواخواهی او دم نمی زدند و سه صد بهمن
هرکاره و هشت صد جاسوس خبررسان بهم رسانید تا اخبار رفتار و
کیفیات سلاطین اطراف روز بشب آناً فآناً بهم رسانیدند و تمامی خدمات
عمده و مناصب عالی جز بهم مذهبان و اهل فضل تفویض نفرمود و شاه ابوالحسن
بسبب غرور و تکبر و قلة الحکمة می بایست درخور و حجب شد مصطفی خان و کامل خان
که وزرای معتبر بودند بر مناصب امارت شان بر اخیان برقرار گذاشت
که بجاهای خود بخوشحالی و آسوده حالی بعیش و عشرت می گذرانیدند و در که ور
از جانب او بخاطرشان نمی گذشت و مراد خان را بحوالداری ولایت کوکن
که کنارهٔ دریا و ملکیست وسیع زرخیز مقرر کرد و معتبر خان را که مدتی پیشوائی کرده
بمنصب سرنوبتی قرار داد و شیخ سالم را بمنصب سرخیلی مرحمت شد و او
مرد فاضل نجفی بود که مدتی در شیراز بتحصیل علم مشغول بود و مهمات مالی و اهتمام
لشکر باو نسبت داشت و عمل استیفا به لطیف خان لشانی که از جمله فصحا بود و
وصلی تخلص داشت تفویض کرد و مهمات کار ملکی بعهد رضا خان که سیدزاده
لار بود حواله شد و سرحجابی قلعها و ولایت بشیخ نورالدین محمد لاری رجوع یافت
که عرایض ولایت و قلعها پیش او می آمده باشد و او بعرض پادشاه رسانیده
مدعیات ایشان را بانجام داده روان سازد و منصب خان سالاری
که باصطلاح اهل دکن چاشنی گیر گویند و خزانه داری و حوالداری محلات
بر رفیع الدین شیرازی که پسر عم افضل خان است تفویض یافت غرض
اکثر عمال و کارخانه داران او ارباب اهل فضل و کمال بوده اند و در مجلس
بهشت آیین مثل شاه کمال الدین فتح الله شیرازی که او را عقل حادی عشر
می نوشتند و سید [illegible] که در معقولات و منقولات یگانهٔ عصر بود و سید

عزیزالدین فضل الله یزدی و میران شرف الدین علی ملائی آصفهانی و میر مرشد قلی
و از ولایت جمعی کثیر که دکن را بوده‌اند هم در اینجا نحو و صرف و معانی و تفسیر
و فقه و حدیث حاصل کرده خود را یگانه عصر می‌دانستند همیشه حاضر می‌بودند
و اکثر اوقات بمباحثه و مذاکره مشغول می‌بودند و در حضور عادلشاه نیز
همه روزه مجلس درس و بحث منعقد می‌گشت و مجمع این فضلا در خدمت شاه کمال الدین
نیز می‌شد مباحثه و مذاکره می‌نمودند غرض این جماعت که هر یک از ایشان نادره
روزگار بودند همه بسعی و تدبیر افضل خان بدین درگاه آمده جمع شده بودند
و پیشتر ازین کسی قدر افضل خان را و پایه علم او نمی‌دانست چون این
مجمع بهم رسانید پیشوائی کمال او در علم و دیگر فضائل بر همگنان ظاهر شد از روزی که
بطلب شاه کمال الدین مردم روانه شدند تا از شیراز به بیجاپور رسانند
تا روزیکه بملاقات پادشاه عز و امتیاز یافت چهل هزار هون صرف شده بود
گاه گاهی عادلشاه در مجلس حاضر می‌شد و در مباحثه افضل خان اینجا
کسی نبود که در فضیلت قدر او شناسد همانا که این مجمع را بهم رسانیده بود اسطه
همین بود که خود را اینجا میان فضلا شناسا کند و این مجلس تا مدت حیات عادلشاه
امتداد داشت قریب به دو صد نفر از اهل فضل و ارباب حیثیت در
در سلک مجلسیان دکن بدار جمع شده بودند و وظیفه خوار از انعام و ادرار
را نهایتی نبود و افضل خان با وجود این رتبه علمی و فضیلت تمام چون در مهمات
کارملکی قدم نهاده و عادلشاه وکالت سلطنت را بوی تفویض فرموده
سیصد بهمین هرکاره و هفت صد جاسوس خبرگیر بهم رسانیده و هر روز اخبار
پادشاهان و امرا و کارکنان عمال قلمرو بتفصیل بعرض پادشاه می‌آورد
روزی عادلشاه فرموده که تا افضل خان در مهمات کارملکی در آمده

من وقوف کار و بار دنیا و دنیاداری حاصل کرده
لذت سلطنت یافتم

شمه از احوال مصطفی خان اردستانی

مصطفی خان اردستانی که اسم اصلیش سید کمال الدین حسین بود سیدزاده اردستان متصف بکمال سنجیدگی و موصوف بفضایل و حیثیات انسانیه بسبب اتفاق و تقاضای آب و خور از ولایت عازم هند گردید و در عهد ابراهیم قطب شاه وارد گلکنده گشت و قطب شاه دید او را جامع فضایل و کمالات دین در صدد تربیت او آمده روز بروز بنوازشات مشمول و ممتاز و سرفراز میساخت آخر الامر مدار المهام و مدار علیه سلطنت خانه خویش ساخت و بخطاب مصطفی خان سرفراز گردانید مصطفی خان از راه کاردانی و بیداردلی در اهتمام تعمیر ملک و ترفیه سپاه و آسوده حالی رعایا و برایا آمده چنان کار بست که تمامی سپاه و رعیت بکمال رفاهیت و تنعم فایز گشته مداح و ثناخوان او شدند در اندک مدت سررشته مهمات ملکی و مالی را از کلی و جزوی آن چنان بدست آورد که قطب شاه با این همه کاردانی و دانایی بی دخل شده بود و هرچه مصطفی خان برمی گفت قطب شاه نظر بصلاح وقت و رعایت خاطر مصطفی خان در سرانجام آن سعی میکرد چون قطب شاه اساس سلطنت خود آن چنان مستحکم بر داشته بود که پادشاهان دیگر که ده چند ملک او داشته بودند بشأن او نمی رسیدند گاه گاهی خود متوجه کارها می شد با سهل وجهی از پیش می برد این معنی بر مصطفی خان گران می آمد چون مصطفی خان مدت مدید بر سر وکالت قطب شاه مانده بود و سامان و جمعیت تمام

بهم رسانیده بود که موجب سرزدن وی دیگری گشت رفته رفته رشک و حسد از
جانب او در دلها پیدا شد مفسدان فتنه چو آتش انگیز سر برآوردند و از جانبین کلفت خاطر
بهم رسید قطبشاه از وی اندیشه پیدا کرده بر آن عزم کرد او را از عمل معزول کرده دیگری
را بجای او بنشاند و اسباب و اموال او که بیحد و مر بود متصرف شود مصطفی خان
که ازین منصوبه خبر یافت در تدبیر نجات خویش افتاد و بهرجایی مخلصی میجست صورت پذیر نگشت
قضا را مسئله جواب و سوال اتفاق نمودن پادشاهان باهم به حرب رامراج در پیش آمد
گویا این منصوبه بود که کارپردازان غیب برای نجات مصطفی خان بر روی کار آورده بود
مصطفی خان وقت را غنیمت دانسته به ترغیبات شایسته و تحریفات بایسته امر جهاد را
بر دل قطبشاه جلوه داده گرفتن و در نمودن اتفاق باهم و بر جهاد کمر بستن و مشوق باعث
امر وی بدست آوردن ترغیب زیاده از حد می نمود تا آنکه قطب شاه برین امر عزم
درست کرده برای درستی اموری چند مصطفی خان را برسالت نزدیک نظام شاه
فرستادن مقرر کرد و چون خلعت لازمهٔ رسالت بوی عنایت شد وقت رخصت زمین
ادب بوسیده عرض نمود که خداوندا بنده را به نوازش مخصوص نموده قولنامه مرحمت
کنند که بعد از برآمدن مقصود و حصول فتح و ظفر و نگونساری اعلام کفر و شرک این
این غلام را رخصت حجاز و هند تا زیارت حرمین شریفین و ائمه طاهرین علیهم السلام
بجا آورده بدعای ازدیاد عمر و بقای دولت ابد مدت مشغول شوم قطب شاه
التماس او را اجابت نموده قولنامه داده و رسالت تمام نموده باحمدنگر رخصت
فرمود تا آنکه مصطفی خان پیش نظام شاه رفته تمام مطالب درست نمود و بعد از آن که
سلاطین اتفاق باهم نموده بر کافر مستحق رفته چنانکه سابق مذکور شد فتح و ظفر
یافته شادکامی و مقصدیابی معاودت گزیدند مصطفی خان وقت غنیمت دانسته با
کشور خان پیشوای عادل شاه و مولانا عنایت الله پیشوای نظام شاه توسل جسته

جهت رخصت دادن از قطبشاه واسطه برانگیخت اوّلا خود از قطب شاه التماس
نمود که حق تعالی بفضل و کرم خویش حسب دلخواه همه وجه مقصد یابی کردانید بفتح و نصر
مخصوص ساخت با وجود ذخیره مشو باشد اخودی آرایش و افزایش دولت و سلطنت
بظهور آورد بنده امیدوار است که بموجب قرار وعده رخصت سفر مکه معظمه فرمایند.
قطبشاه بجوابش فرمود که بخیر و عافیت داخل مقر عز و شرف کردیده رخصت خواهم فرمود
مصطفی خان می دانست که بعد از رسیدن آنجا رخصت اصلا نخواهند داد بلکه نوبت
بر جان خواهد رسید ناچار درین باب بجد آمده واسطه کار آنرا باعث شد آنها درین باب
سعی و جد بکار بردند اگرچه قطبشاه تا هم عذرها برانگیخت اما کشور خان و مولانا عنایت الله
پی بجد کشتند استبداد نمودند و قطبشاه لاعلاج آمده چار و ناچار رضا داد و چون زن
و فرزند و اسباب و اموال مصطفی خان در گلکنده بود اجازت آنها هم بایست
کشور خان و عنایت الله دیگر بار در اجازت طلبی عیال و اموال در آمدند هرچند
قطبشاه باعذار و حیل می گذرانید ایشان درین باب جد بلیغ بجا آوردند چنانکه قطبشاه
را توهم شد اگر اندکی تعلل راه یابد از طرف عادل شاه و نظام شاه خطرها روخواهد
چار و ناچار بهزار آزردگی رخصت داد مصطفی خان از بیجانگر در گلبرگه آمده توقف
نمود تا ناموس و عیال و اسباب و اموال که کثیره و خطیر بود از گلکنده بگلبرگه
به سلامت رسید و مشهور چنین است که هشت هزار کاو بار و دوازده هزار مزدور بار
از نقد و جنس و نفایس که از بیست لک هون متجاوز بوده که در مدت پیشوائی قطبشاه
بهم رسانیده بود قطبشاه از غصه و اغراضی که داشت خانه مصطفی خان را فرمود
که با زمین برابر و هموار ساختند و مطبخ خانه که مانده بود برابر مطبخ خانه پادشاهان
عصر بود القصه مصطفی خان با فرزندان و عیال و اسباب و اموال خود متوجه
دار السلطنت بیجاپور گشته در ظل علی عادل شاه که ملاذ و ماوای آفت رسیدگان

است پناه گرفت منزلی خوب و لایق بوی مرحمت گردید و بیست و دو هزار سوار
ارزانی شد مدتی بر پایه شمارت بود و بعد از قتل کشور خان و حبس شاه ابو الحسن
پیشوائی عادل شاه بدو مسلم شد مدار المهام و معتمد علیه این دولتخانه گشت علم استقلال
برافراشت و استیلا و اختیارش بجایی رسید که در حکم رانی مختار کل بود حتی که عادل شاه
مهر همایون که از خود جدا نمیکرد و همیشه در انگشت می داشت بوی سپرده و بهر مهمی
و مصلحتی که جامی می رفت همراه می برد چون در حضور می بود و هم در منزل او می ماند
و در مدت کارملکی و پیشوائی عادل شاه نیز آن قدر جمعیت و سامان بهم رسانید که هیچ
یک از پادشاهان عصر آن قدر خزانه و اسباب نبود و از دریای گجرات تا دریای
بنگاله یکصد و هشتاد کشتی در عمل و مسخر بود و در رابطه بهم رسانیده با پادشاهان
عظیم الشان عصر مثل سلطان سلیمان روم و شاه طهماسب ایران و محمد اکبر شاه هند
رابطه رسل و رسایل داشته هرسال تحف و هدایای گران و نفایس هند با نها ارسال
می نمود و از ان جانب نیز تحایف آنجا با خلعتهای فاخره برای او می آمد و از کاردانی
و کفایت شعاری و تدبیر صائبه ملک ملناد و کرناتک تا لب دریای شور آن
چنان ضبط و نسق بکستر د که تمامی امرای کفار و پاره گیران اطراف و راجهای آن
نواح سر بر خط اطاعت نهاده مطیع و فرمان گشته بودند آنها که سر شوخی بر آورده
زیر اطاعت نمی آمدند لشکر نصرت پیکر بر سر آن طاغیان تیغ پیشه کشیده زیر تیغ
بی دریغ آورده مستاصل می کرد و آن نواح را به نمک اسلام رنگین می نمود و
بتخانها و صنم خانها با زمین برابر هموار کرده در انجا بنای مسجد می نهاد و امام و خطیب
و موذن نصب فرموده بصلوة و اذان مشغول میکردانید و آنها از راه اطاعت
پیش آمده بلقب مطیع الاسلامی موسوم می گشتند باز جزیه و پیشکش نا بی لایق بر
گردن گرفتند کرامت و لایت آنها بر آنها مسلم می داشت بشرطیکه جزیه و پیشکش

سال بسال و حسن خزانه عامره شده باشد بسعی و کوشش مصطفی خان بسیاری از ولایت بیجانگر
در قلمرو عادلشاه درآمد و وسعت ملک بمرتبه اتم حاصل شد که هیچکس از سلاطین دکن را آن قدر
دست گاه دست نداد لکن خیلی تند مزاج و غیور و متکبر بود که بگناه اندک عقوبت بسیار نمودی
و بربستن و کشتن و نقصانها کردن دلیر و بی ملاحظه بود چنانکه یکمرتبه حکیم شفاخانه او یک
مثقال مومیائی فراموش نموده بود و بعد از چندی ظاهر شد که فراشان و مطبخیان آنرا
یافته باهم تقسیم نموده بودند آنها را تحصیل کرد نسبت دو نفر بودند آنهارا آنقدر زدند
که روح از قالبشان بیرون رفت در ضبط کار و بار آن قدر بود که قریب شصت سال
در دکن بزرگی و کامرانی نمود در مطبخ او یک ظرف چینی هم نشکست یعنی اگر از دست
کسی اتفاقاً شکسته شود وقت مبادله او حاضر می نمود عاقبت کارش بعد از فوت
عادلشاه بهفت ماه کشور خان کوچک پسر کشور خان که چهار ماه صاحب اختیار بود
آن سید کریم الصفات را در بنکاپور بقتل آورد و سامان و اموال او بتاراج برد

ذکر الماس بزرگ

در زمانیکه بهوج ترمل راج بخدمت ابراهیم عادلشاه مبلغ شش لکهه هون فرستاده
استدعا نمود که تا بیجانگر قدم رنجه فرموده رام راج را از تسلط و تغلب برآورده
مرا که وارث ملکم بتخت راجگی قایم و مستقل گردانند و براین معنی اقتبال مبلغ خطیر نموده
چون عادلشاه بر وفق التماس عازم آن طرف گشته قریب بیجانگر رسیده بهوج ترمل
فریب آن گرگ کهن خورده عادلشاه را عذر خواست و مبلغ هشتاد لکهه هون نقد و
یک الماس بزرگ پیش عادلشاه فرستاده ازهمین راه بازگردانید و علی عادلشاه
وقتیکه بملاقات رام راج رفت با دیگر تحایف و هدایا آن الماس را برام راج هدیه نمود
و آن الماس پانزده مثقال بیست و یک درم شرعی می شود و مربع بود و برابر کف دست
و خال سیاه بزرگ در میانه داشت و خال سیاه دران الماس شوم می باشد

و بدین می شناسند و از جمله شومیها و بدمنیها که از وی مشاهده افتاد در میان خلایق
مشهور است آنست که چون آن الماس در سرکار کشن راو راجه بیجانگر درآمد در
اندک روزها کشن راو در عین جوانی و شادمانی بی سببی از دنیای فانی رفت
و بچند مدت از خانواده او سلطنت هم گریزان شد و چون در خزانه ابراهیم عادلشاه
رسید در قریب الایام بمرض بواسیر و دیگر امراض چند اسیر شد و به بستر ناتوانی
افتاد و اطبای تمام ملک سعیها کردند مفید نشد ایام عمر را در تعب و صعوبت سپری نمود
بعالم بقا شتافت چون علی عادلشاه بازآن جوهر به بیجانگر برده بهدیه رامراج
نمود و بعد از چهار پنج سال بر سرش گذشت آنچه گذشت و سلطنت از دودمانش
برافتاد و چنانچه مشهور و حالا مبین گشته بعد از مدتی به علی عادلشاه خبر رسانیدند که شخصی
در بندر گوه آن الماس آورده بیع میکند حکام گوه در مقام خریداری آن
آمده جوهریان و طالبین قیمت مشخص کردند شصت هزار هون بهایش تشخیص یافت
حکام گوه در اندیشه افتاده گفتند که بی رضا و رخصت پادشاه پرتگال که خداوند
ما است نمی توانیم خرید شصت هزار هون که مبلغ خطیر است داده پاره سنگی
گرفتن چرا است ما قبول نمیکنیم بدارنده الماس گفتند که چندی در اینجا توقف بکن تا ما
از پادشاه رخصت حاصل کرده خرید نمائیم علی عادلشاه خواهش آن بهم رسانیده
اصیله بی نام عورتی را که در مکر و تزویر یگانه روزگار بود بگوه روانه فرمود
تا بهر فریب و تزویر صاحب الماس را به بیجاپور کشد اصیله بی بگوه رفته
با الماس دار دور ساخت و پاره زر بدو داده او را بفریفت به بیجاپور
آوردن رضامند ساخت در این اثنا بعضی اقارب آنکس آگاه شده آن بیچاره
را نیم شبی در بستر خواب بجان کشته الماس را بدست کرده از گوه بدر شد
و همچنین تا پنج نفر از ان قبیله بجهت الماس یکدیگر را متعاقب کشتند اصیله

بی درین معامله سرگردان مانده تفحص بسیار در آمد آخر سراغ او بمعاونهٔ لطف آبا
یافته در آنجا رفت و آن کس را پیدا کرده او را بفریفته به بهای بحضور پادشاه آورد
علی عادل شاه بخریدی تسلیه و رضامندی آن صاحب الماس کرده از وی بدست
آورد و چون مشهور شده بود که این بدیمن است چند روز در مسلح ضبط فرموده عاقبت
کار رای عادل شاه آن اقتضا کرد که آن جوهر گرانبهای شوم آثار را بیکی از آستانهای
ائمه اثنا عشریه فرستد تا از شومی و بدیمنی خود برآید و صفت مبارکی و سازگاری
پذیرد و ازین نکته غافل که جبلت ذاتی را تأثیر خارجی کم میکند سوختن جبلت
آتش است اگر پیش مصحف مجید آید خواهد سوخت آخر آن الماس نذر روضهٔ حضرت
امام ثامن علی موسی رضا علیه السلام کرده نزد شاه طهماسب فرستاد تا بآن آستانهٔ منوره
برساند چون بخدمت پادشاه رسید در چند روز معدود طهماسپ شاه داعی اجل را
لبیک اجابت گفت اسمعیل شاه پسرش بعد از وی بر تخت خراسان جلوس فرمود پس
از یک سال و پنج ماه او هم رحلت نمود بعد از او سلطان محمد دیگر برادرش بر
مملکت ایران قرار گرفت او چهار قبه مرصع جهت صندوق مرقد منور حضرت
امام همام امام ثامن تیار ساخته و آن الماس را بر یکی از آن قبه ها نصب کرده
بروضهٔ منوره فرستاد تا بر مرقد مبارک آن صندوق وضع نمودند هنوز سه سال
تمام نشده بود که عبدالله خان اوزبک از سمرقند خروج کرده با لشکری تمام بر خراسان
رسید و تمام آن ولایت را بقید تصرف در آورد و روزیکه شهر طوس را که بمشهد مقدس
مشهور است تصرف نمود قتل کثیر دران بلده واقع شد بتخصیص در اندرون روضهٔ
مبارک قریب بچهار هزار سادات و موالی که از فتنه و آشوب پناه بروضه برده
بودند تمام بقتل در آمدند چنانکه خون از آستانه روضه روان شد چندان اسباب
و اثاثهٔ سلطنت که در روضهٔ مبارک جمع شده بود که در خزانهٔ هیچ یکی از پادشاهان

عصر بوده باشد بالتمام بتاراج رفت از آن جمله آن الماس مشهور بخزانه عبدالله خان
منتقل شد در اندک روز عبدالله خان وفات کرد و پسرش عبدالمومن خان
بجای پدر متمکن گشت نخست آن الماس آنرا هم نزد وی گشت بعد از آن آن الماس
بدست شخصی افتاد و او آنرا بولایت روم برد سلطان محمد پادشاه روم در عنفوان شباب
و جوانی با وجود عدالت و کرم جوان مرگ رفت و از آن روز که آن سنگ پاره بولایت
روم رفته خلل عظیم در کار و بار سلطنت روم ره یافت یکی مخالفت میان امرا بهم رسید
دویم چهار مرتبه میان لشکر ایران جنگ روم واقع شد هر مرتبه لشکر ایران بر لشکر
روم غلبه کرد سیوم بعضی از امرای الماس پادشاه عباس بن سلطان محمد بن شاه بهاسیکی
منتهی بسا روم رفته بود شاه عباس باز بسبب عزم آثار شامت الماس روم تنها ماند بود الحافظ

ذکر شهادت علی عادل شاه

همشیره علی عادل شاه مسماة تالی بی بی سلطان در عقد علی برید آمده بود و لا ولد
فوت شده متروکات او از جنس جواهر و نفایس و امتعه و کنیزه در خانه برید ماند
چون بر نهج شرع شریف استرداد جهاز صورت جواز داشت و یک مرتبه رسولی
بطلب آن متروکات فرستاده بودند علی برید غیر از جنس جواهر باقی اشیا و اسباب داد
و دعوی جواهر همچنین باقی بود تا در تاریخ نهصد هشتاد و هشت کامل خان ازین دعوی
را تازه کرد و بعرض عادل شاه رسانید که در میان من و برید رابطه قدیمی است
اگر رضای صاحب باشد من از جانب خود کسی را فرستاده باز یافت اشیا کنم
عادل شاه گفت حق ما مبلغی بر ذمه او ست از روی فتوی شرع آن را باز
می توان گرفت کامل خان ازین سخن اجازت دریافته علی آقا جنیل را بحضور
پادشاه آورده تشریف لازمه رسالت باو داده به بیدر روانه فرمود
علی آقا بعد از چهار ماه معاودت نمود پاره از آن جواهر نفیسه با دو غلام

خواجه سرا که همیشه در خدمت و ملازمت همشیره مسطور و بسر برده بوده بدست آورده بنظر
عادل شاه گذرانید عادل شاه شب را یکی از دو خواجه سرا که هشیارتر از دیگری بود بخلوت
طلبید تا از وی تفحص آن جواهر و متبرکات همشیره نماید خواجه سرای بد طینت همینکه در
مقابل پادشاه رسید باوجود آنکه دو سه خدمتکار نزدیک استاده بودند خنجری بر
سینهٔ پادشاه چنان رسانید که از پشت بیرون شد پادشاه از آن عمل ناخواسته مجروح
تا صبح بهار رسیده به بقا داد و دیگران فریاد و فغان بر داشتند رفیع الدین شیرازی که
بمنصب حوالداری محلات و خان سالاری و خزانه داری منتسب بود میگوید که من آن
وقت بیرون حاضر بودم و افضل خان نیز در آنجا با کارپردازان نشسته در همان لحظه برخاسته
متوجه منزلهای خویش شده بود تا بدروازه قلعه رسیده باشند که شور و غوغا برخاست اندرون
در آمده دیدم که پادشاه بخون آغشته افتاده اند افضل خان نیز از راه بازگشته دوان آمد
چون دید دست بر نبض رسانید فریاد کرد که آه خاک بر سر ما اکنون پادشاه را برداشته
بر سر خوابانیدیم و بیرون آمدیم خواجه سرای قاتل در همان خلوتخانه مانده بود شخصی خواست
که اندرون در آمده بنیرای عمل رساند او در را بر روی خویشتن بسته بود روز دیگر بقصاص
رسید و خواجه سرای دیگر در همان دم بقتل رسید خلایق شهر آگاه شدند هم در شب هجوم آورده
بدروازهٔ قلعه جمع شده بودند اعیان و اکابر و امرا جمع غفیر و کثیر نیز بدروازه جمع آمدند
لاکن بار اندرون نیافتند بعد از نماز صبح شخصی بدروازه آمده آواز داد که امرا و اعیان همه
بدروازه جمع آمده اند وکیل السلطنت فضیل خان سلام میرسانند و پیغام داده اند که ما
تمام شب اینجا بسان ماهی بی آب در قلق و اضطراب گذرانیدیم و آنچه دیدیم در چه فکر
و چه خیال دارند و بکدام کس صلاح کار دیده به سلطنت قرار دادن تجویز نموده اند ما
همه کس تابع رضای آن صاحب مستقیم خان گفت که من تابع رضای شما یان ام آنچه صلاح
دانند و کسی را که بامر سلطنت قرار فرمایند مختار اند چون این خبر شنیدند با هم در

که کنکاش و مشورت آمده عهود و مواثیق باقسام موکد نموده میرمرتضی خان انجو را فرستادند
او نزدیک دروازه آمده صورت مجلس بازگفت که شاه کمال الدین فتح الله از
جانب شما وکیل شده باتفاق سایر اعیان قرار داد که شهزاده ابراهیم برادرزاده
پادشاه را که وارث حقیقی او است و پادشاه مکرر در حیات خود به ولیعهدی وی
بشارت داده اند و در حجره تربیت خود پرورش نموده اند بر تخت سلطنت قرار دهیم
وزیر حکومت و وکیل السلطنت بطریق سابق هم شما باشند و باقی مناصب بهر نحو یکه
مرضی شریف باشد و بهر که قرار دهند مختار اند افضل خان گفت که من بعد من متعهد
این مهم نخواهم شد بکسی دیگر قرار بخشند مرتضی خان گفت باری شما و اینها یک جا جمع شوید
باتفاق آنچه صلاح بینید قرار بخشید افضل خان گفت خلق انبوه جمع آمده اند اگر دروازه
قلعه بکشائیم هجوم عام خواهد شد مبادا درین ضمن فتنه برخیزد و انسب آنکه سه چهار کس
احضار کرده اندرون بیارید پس شاه کمال الدین فتح الله و کمال خان و مرتضی خان
و منجن خان پسر کوچک کشور خان که داماد کامل خان بود اندرون آمدند با هم زبانی
و مشاورت پرداخته بر دروازه حرم محترم رسیدند ابراهیم عادل شاه را از اندرون
بیرون آورده بر بالای برج بر مسند عزت و شوکت نشانده چتر سبز زرنگاری که لازمه
عادل شاهیه بود بر سر افراشتند اعیان و ارکان درگاه اول زمین بوس شده سلام
و تهنیت پرداختند و نذور از نظر گذرانیدند بعد از آن تمام خلایق از بیرون سجدات
شکر بجا آورده بازگشتند پس از آن شاه کمال الدین فتح الله با سایر اعیان و ارکان و سایر
مجلسیان و علمای و فضلای شهر بغسل و تکفین پرداخته نعش پادشاه را بروضه والده
ایشان که درون شهر واقع است برده در روز یکشنبه بیست چهارم ماه صفر سنه ۹۸۸ نهصد و
هشتاد و هشت آن گنج جوهر را در زیر خاک پنهان کردند در سنه ۱۰۵۸ یکهزار پنجاه و
هشت و پسر سلطان محمد عادل شاه بر سر قبر علی عادل شاه گنبدی بنا فرمود رفیع الدین

شیرازی میگوید مشهور چنین شد که قتل علی عادل شاه باشاره کامل خان بود و سبب آن
چنین بود که چون کامل خان بر منصب کارملکی قرار گرفت تجبر و تکبر بسیار بهم رسانید خود
رائی را پیشنهاد کار می فرمود سیدی بود از ساکنان قلعه کلبرکه بجاگیر کامل خان مقرر گشته
متعلقانش بنابر عرض خود آن سید را مصادره کرده در پا زنجیر کشیده در حبس داشتند
شکایت این ظلم مکرر بسمع عادل شاه رسیده بود و عادل شاه چهار نوبت به کامل خان
فرمود که ایذای سادات جایز نیست او را بگذارید بسمع قبول نیاورده و برامر سلطانی عمل نکرده
و تعلل بکار رانید تا روزی عادل شاه بجایی همی رفت کامل خان نیز همراه بود ناگاه پدر پیر
آن سید محبوس آنجا خود را رسانیده فریاد بر آورد که عالم پناها کامل خان ستم عظیم بر ما
کرده فرزند مرا از مدت در حبس داشته عادل شاه بمجرد شنیدن ناله پیر ضعیف از جا
رفت غضب عظیم جوش آورد و یک لگد بزور بر روی حواله کرد چنانکه کامل خان بر رفیع الدین
که پس پشت او بود و بیفتاد و باز پادشاه اگرچه تدارکات آن بنوازشات متنوعه نمود
و منصب او بحال گذاشت اما وی آن کینه را در دل پر کین ذخیره داشت تا بوقت
فرصت باشاره قتل پادشاه نمود والله اعلم محمد قاسم فرشته استرابادی واقعه قتل
علی عادل شاه بطرزی دیگر بازنموده لیکن چون این واقعه چند واقعات دیگر دیده رفیع الدین
شیرازی و شنیدن محمد قاسم فرشته بود و معلوم است مصرع شنیده کی بود
مانند دیده ،، زیرا که رفیع الدین شیرازی پیش از جنگ راجه به پنج سال از ولایت
رسیده ملازم درگاه عادل شده و بخدمات شایسته سرفراز گشته روز و شب بحضور
باشی مخصوص بود تا مدت بیست و یک سال در خدمت و ملازمت علی عادل شاه
بسر برده و این واقعه همه برای العین مشاهده نموده و نیز تحریرا و بی تکلفانه واقع شده
محمد قاسم که پس از سالهای دراز واقعه قتل این درگاه رسید و نیز سخن را بی تکلف ادا
چنانکه بر مطالعه کنندگان انصاف مند بر ظاهر است انتقد که او در تعظیم نظام شاهیان

می‌گویند در شان عادل‌شاه هیبهان چه میندار و لهذا کاتب در چند مقام روایات
شیرازی را که نگاشته استرابادی ترجیح یافته اختیار نمود چنانکه این واقعه قتل و واقعه
جنگ عادل‌شاه با رام‌راج و تحقیق نسب یوسف‌خان و دیگر چند مقام

ذکر شیم مرضیه و شمایل سنیه علی عادل‌شاه و تمهید بعضی اشارات او و وفات خویش

رفیع‌الدین شیرازی که بخدمات خانسامانی و حوالداری خزانه و حوالداری محلات
مختص و منصوب بوده مدت بیست و یک سال در خدمت و ملازمت علی عادل‌شاه
بسر نموده علی‌الدوام بشرف هم‌نرجی و همکلامی و حضور باشی مشرف بود خصایص خصائل
چند که از آن پادشاه سلیم‌الطبع صوفی مشرب بود بی قید و بی تکلف معاش داشتی
در شفقت علی خلق الله ممتاز و در کرم و سخا بی‌نظیر چون آوازهٔ جود و عطایش در
جهان منتشر گشت از چهار رکن عالم خلقی رو بدرگاه او آورده از خوان انعام و
احسانش ذله برمی‌چیدند و طبقات اهل فضل از علما و شعرا و صلحا و دیگر اهل استحقاق
از فارس و عراق و آذربایجان و عربستان و سایر ممالک می‌آمدند قدر و عزت
یافته مقضی‌المرام با وطان مراجعت می‌نمودند چنانچه بنده آنچه میدانم از اهل شیراز
که مولد و منشای بنده است ده هزار اهل استحقاق آمده با جمعیت و اسباب و تجمل
بازگشته‌اند روزی درویشی مداح قلندر نام آمده مصحفی گذرانید او را همراه گرفته
بخزانه عامره آورده صندوقی بود پر از ظروف مسی که در بعضی از آن ظروف پنج هزار
بوده و در بعضی ده هزار هون آن صندوق را گرده به قلندر فرمود آنچه می‌توانی
ازین‌ها دار و ظروف پنج هزاری برداشت و نیز شخصی از شاگرد پیشه‌گان ایلچی
نام آمده التماس و حسن خرج کتخدایی کرد و در آن وقت هشتاد هزار هون ارسال آورده
بحضور [illegible] بود او را فرمود تا ازین قدر که می‌خواهی برگیر آن شخص شانزده
صره برداشته که در هر صره یک هزار هون بود چون از بس سنگین بود و نمی‌توانست

پاره بر سر داشت و پاره بر دوش یار و بر دامن گرفت و بمشقت تمام روان شد
صرّه ها افتادند بعضی دریده شدند و بها منتشر گشتند آنکس در جمع نمودن آن شد
دیگران نیز چیزی بر سر وقت او رسیدند می بردا شتند و برای خویش می چیدند
سه چهار هزار از آن بدست دیگران افتاد و چنین قصه ها بسیار فراوان اند اگر جمع کنیم
دفتری می طلبد و هر روز از ارکان دولت و اعیان حضرت و خادمان حضور که بسلام
می آمدند هر کدام مهمات تا چهار کس از مستحقین عرض نموده بانجام می دادند یا از خزانه
یا از ولایت یا زمینهای زراعت بسبیل انعام هر ساله القصه هر بار خزانه و زر و جواهر
و اقمشه و غیره آن قدر که جمع می شد باین عطا و بخشش در اندک روزها صرف می شد خلقش
بمرتبه بود که با خدمتکاران نزدیک صحبت می داشت و وقت می گذرانید آن چنان
سلوک با ایشان می داشت که کناس که مستراح ایشان پاک می کرد بخود اعتقاد آن
داشت آن قدر مهربانی که پادشاه بر خود دارد با هیچکس نداشته باشد و گاه بودی
که سخن نقل می کردند و کسی در میان سخن معارض می گشت و می گفت که نه چنین است می فرمودند
که شما اول عرض داشت ما بخاطر آورید اگر جای اعتراض بوده باشد میکرده باشید
و رحم و شفقت بحدی بود که بنده منصب خان سالاری می داشت مرا فرمودند
که در مطبخ حیوانات مطلق ذبح نکنند چه لازم است که برای یک نفس ما چندین حیوانات
ذبح کنند بطریقی که سایر الناس گوشت از بازار میخرند شما هم می خریده باشید و میفرمودند
که طعام خاصه ما در ظرف سفالین آورده باشید باقی بطریق رسم و قاعده اگر
باشد مضایقه نی و در باب طعام و لباس و فرش هرگز تکلف نمی کردند و مقید بر نشست
نمی بودند اکثر اوقات بر زمین می نشستند و درویشی و بی قیدی و بی تکلفی یگانه
عصر بودند با خلایق با آداب و تواضع بودند و با خدای خود با نیاز و هرچه در وقت
اشتها بنظر در می آمد تناول می فرمودند هرگز فتوری که در طعام می شد مثل شود

و بی مزگی و تلخی و ترشی بر زبان نمی آوردند گاهی اگر مقربان و نزدیکان
در باب بی مزگی یا شوری و بی نمکی سخن می گفتند خود می فرمودند که هرگاه
رزاق علی الاطلاق طعامها طیار کرده پیش فرستد از راه رغبت باید خورد
و شکر نعمت بجا باید آورد تا مزید نعمت شود نه اعتراض باید کرد که موجب کفران
نعمت گردد و شاهد این حال آنست که روزی خیارکهای چند که در زراعت
می شود بحضور آورده بودند بنده آنها را پاک ساخته هر یک را چهار پارچه کرده
پیش می داشتم از روی رغبت قریب پنج و شش تناول نمودند
در آخر یکی از آن خیارکها گرفته سه پارچه ها تناول فرمودند و یک پارچه بمن
داده اند و فرمودند که شما هم بدین سبیل بچشید چون در دهان آورده خاییدن
گرفتم تلخی آنچنان یافتم گویا زهری می بود هیچ تلخ مثل او نچشیده بودم حیرتم
خود گرفت که چه طور تلخ را چگونه تناول نموده باشند که یک پارچه آن مرا از جگر تا دماغ
تلخ گردانید و طرفه آنکه هیچ آن تلخی را بر زبان نیاوردند و نه در بشره مبارک
پیدا گردید و بیک پارچه آخرین که مرا عطا فرمودند خادم خود را تنبیه نمودند
بی آنکه کسی از اهل مجلس بر آن وقوف یابد روزی مرا فرمودند سفره پیش بکشید
و خود بر سر پا استاده سیر می نمودند چون سفره کشیده مستعد کردم خود
بمحلی دیگر رفته بودند در آنجا رفتم تا خبر کنم دیدم که بعضی از خدمتگاران
خزانه و شربت خانه طعامی در پیش داشته اند و نشسته اند بادشاه نیز در میان ایشان
نشسته و با ایشان طعام تناول می فرمایند و آن طعام نان و آش بود با سفره ها که اهل
دکن از آنچه با نان بکار برند چون مرا دیدند فرمودند که بدولت شما شکم خود را سیر کردیم
از طعام همچنین لباس نیست بلکه نظر بجهت ملازمان که در خدمت حضور می باشند لباس قماش
سفید باریک که هیچ بیرون نقش نبوده خریده شده سپید و خنک نیز کسی از نسیم و آهن وس

درویشان اندکی نقره بیکدیگر یافته بر میان می بستند و کلاه مخملی قلندرانه بر سر و چادری
چهارته همچو قلندران بر دوش میگرفتند و گوشهای آنرا بر سینه میگذاشتند و در
پا کفش چرمی استعمال میکردند همیشه لباس باین وضع می پوشیدند و چوب دستی در
دست میداشتند و خود را علی شیری نامیدند و در فرش و نشیمن خود نیز در تکلف منظور نداشتند
اگرچه عمارات عالیه پر تکلف ساخته بود لیکن قالیچه ریشمی مستعمل سالها در بارگاه انداخته
بودند که بران می نشستند اما وقتیکه ایلچی و رسول پادشاهان میرسید و ملاقات میکردند
فرش و مسند بکمال تکلف از قالین ها مخمل زربفت و ابریشمی و زربفت و توشک
و پشتی و اساس مجلس در همه تکلف همه دربار می آراستند بخوبی که زیاده از آن تصور
نبودی و با طوایف انام صحبت ایشان بطریق ادب و تواضع بودی روزی بعد از
طعام خوردن بر کنار حکیم الملک تکیه زده بودند بنده ایستاده بود و دامن بنده
گرفته کشیده فرمودند به نشین نشستم فرمودند که اهل عالم مرا چه می گویند
و چگونه شناخته اند بنده چون از الطاف و عنایات بیغایات پادشاه خود کرده
گستاخی شده بود دلیرانه جواب گفتم عالمیان هنوز آنحضرت را ندانسته اند چنانچه که هستند نشناخته اند
این جواب ایشانرا خوش آمد شگفته و خندان شده سر مرا بر سینه خود نهادند و
فرمودند که این معنی بتفصیل بیان کن بعرض رسانید ذات مبارک جامعی که دارند فهم
مردم بدان چگونه می برد وقتیکه با خدمتگاران خویش صحبت میدارند گاهی [illegible]
اطفال افسانه چند سر میدهند و گاهی بطریق مجذوبان که الهام از عالم غیب
یافته خبر میدهند که فکر هر کس بکنه آن نمیرسد و گاهیکه با علما و فضلا صحبت میدارند نکات
علمی و کلمات دانشمندی بر زبان میرانند گویا عالمیست که بر مسند افادت تکیه زده اهل مجلس را محظوظ [illegible]
میسازند و وقتیکه در مجلس با دانایان و مدبران با رسولان سلاطین بسخن در آیند گویا سکندر زمانی
با ارسطو منشان در مکالمه گشاده است کسیکه جامع این صفات و فضائل بوده باشند کی هر [illegible]

میل تمام داشته بودند که از هر جنس کتاب بهم رسانیده بودند کتابخانهٔ معمور رنگین
جمع آمده بود قریب شصت نفر کاتب و خوشنویس و مذهب و مجدول و مجلد
و نقاش در کتابخانه همیشه بر کار خود ها بودند چهار صندوق کتاب از کتابخانه
انتخاب نموده مدام در سفر و حضر نزدیک خود می داشتند اتفاقاً در سفری از سفرها
در آخر روز بمنزل رسیدند و باران عظیم باریدن گرفت لشکر متفرق شده وقتیکه
بمنزل تشریف آوردند صندوقهای کتاب یاد فرمودند بعد از تفحص معلوم شد که همراه خزانه
عامره براه دیگر رفته در فلان قریه نزول کرده است بغایت اعراضی شده فرمودند
که بارها تاکید نموده ام که صندوقهای کتاب از من جدا نکنید فائده نکرد در حال
یکی از امرا فرستادند تا صندوقها بیاورد تا صندوقها نیامده بودند قرار نگرفتند
گاهی در آخر روز تخم مرغ برشته میل می فرمودند من بیست تخم مرغ در رومال کرده
در آب جوشان غوطه داده همچنان می آوردم آنها را شکسته زرده آنها در قاشقی
گرفته پیش می بردند گاهی یازده گاهی دوازده تناول می فرمودند در شب آخرین
ایشان تخم مرغ طلبیدند بطریق معتاد بیست عدد پخته آوردم زرده های آن تخمها تمام
شکسته بر آمد الا دو عدد که درست بر آمد همان دو یکا را بردند باز بیست دیگر پخته
آوردم اینها هم تمام ناقص بر آمد مگر یکی همان را تناول کرده فرمودند گویا نصیب
ما زیاده نمانده و همچنین شد در اواخر عمر از وفات خویش خبر می داشتند و گاه گاه
بتقریبات ظاهر می ساختند چنانکه روزی بر سفره نشسته بودند با نیازمندان از هر جا
سخن میگفتند آخر سخن بپادشاه بابر رسید که گفتند الحال بیست و دو سال است که از
خالق سر و جان می خواستم نمیدادند در نیولا بشارت می رسیده که ترا دادیم بنده
را خوش آمد تماشاخانه رسیدیم آن چه بیت از روی بشاشت و شگفتگی فرمودند آن
تنها دشت است من از سوال خویش پشیمان گشتم نهایت آزرده شدم مرا دیده

فرمودند تو عجب ابلهی چیزی که سالها بود بآرزو می‌خواستم چرا آزرده می‌شوی باز
در همان چند روز یکی از خادمان حرم آمده در گوش چیزی گفت رو بجانب من
کرده فرمودند که از برای عورتان لباس می‌خواهند بدهید عرض کردم از چه قسم
لباس باید داد فرمودند لباس سفید بدهید که در دکن رسم است که زنان بیوه لباس
سفید می‌پوشند خادم باز بتقاضای لباس آمد گفتم که چنین لباس فرموده اند خادم
دستها بر سر زده گفت که صاحب ما را چه شد که چنین سخنان می‌گویند بعد از آن وقت
دیگر بعرض رسانیدم که عورات از لباس سفید شگون بد بر میدارند اگر حکم شود لباس
رنگین بدهیم فرمودند که ما گفتیم و رفتیم تو هر چه صلاح بدانی بده روزی در بیرکوته که
باغی است میان دو خندق و در آنجا مسجدی بنا فرموده اند که یک هزار و سی و سه
چراغدان میدارد که عدد اسم غالب است و آن مسجد را مسجد غالب نام نهاده اند
در حوالی آن مسجد ایستاده بودند مرا فرمودند شمشیری که یادگار جد ما اسمعیل عادل شاه
در خزانه است بیارید چون بیاوردیم از غلاف کشیده ملاحظه چند فرمودند گفتند
که ما امروز شمشیر از کمر گشاییم دیگر نخواهیم بست این شمشیر را در محراب مسجد غالب
بیاویزند رفیع الدین میگوید هنوز آن شمشیر در محراب مذکور آویخته است باز در همان
چند روز شبی نشسته با افضل خان صحبت میداشتند باخان فرمودند که چهار هزار
هون حواله مولانا مصطفی خان سباری بکنند که بشیراز برده در تعمیر روضه امیر سید احمد
بن حضرت امام موسی کاظم و خادمان آن روضه صرف کنند بنده ایستاده بودم
و بخان خطاب کردند تعجب نمودم که چرا بخزانه وا نگفتند شاید دانستند که در خزانه چیزی
نمانده ضمیر معلوم کرده مرا فرمودند که غم مخور که در خزانه تا حیات ما وفا خواهد کرد
از این قسم سخنان درین سه چهار ماه بسیار میفرمودند و در اکثر اوقات می‌گفتند
که من می‌روم زود میروم گاهی پرسیدم که بکجا برای تسلی خاطر گاهی با مکه معظمه

و گاهی مدینه منوره میگرفتند و گاهی میفرمودند که من اسمی میدانم که چون
در شب چهاردهم ماه کسی در مهتاب باشند و چشم بر هم نهد و آن اسم چند بار
بخواند و چشم باز کند اگر حیاتش باقی است سایه جمیع اعضا سالم بنظر آید و الا
تن بی سر بنظر می آید درینولا خود را بی سر دیدم مدت سلطنت علی عادلشاه
هشت و سه سال و مدت زندگانی چهل و هفت سال روزیکه بر تخت سلطنت جلوس
فرموده چنانکه گذشت یک کرور پنجاه لکهه هون نقد و اثاث و اسباب از
جواهر و آلات و اسلحه و اقمشه جید و بی شمار بود باز ملک بیجانگر از ملنا و کرناتک
و ملیبار که در زرخیزی و کثرت ارتفاع ممتاز و مشهور است در احاطه تصرف او
آمده سخاوت بمرتبه افراط آنقدر رسیده بود که روزی بر نامه عمرش خط
فنا می کشند عین الملک نام ایلچی اکبرشاه که از چند روز نشسته بود برای
رخصت کردن او آنقدر خزانه موجود نبود که او را مرخص سازند هنوز ایلچی مذکور
در بیجاپور بود که این واقعه غریبه رو داد و ایلچی بی حصول جواب معاودت نمود
تاریخات عبارت ظلم دید - از تاریخ شهادتش خبر میدهد و ملا محمد رضا مشهدی
المتخلص برضای مرثیه و تاریخ برین نهج در سلک نظم آورده است مرثیه
آه که دست اجل در چمن عدل و داد ٭ نخل فتوت فکند شاخ مروت برید ٭
بر فلک خسروی گشت اندرین ماجرا ٭ مهر کرم منخسف ماه سخا ناپدید ٭ خسرو عادل
لقب شاه علی نام آنکه ٭ ظلم بدوران او کس نشنید و ندید ٭ وقت وداع
جهان تا نزد و تلخ کام ٭ از کف ساقی دور شهد شهادت چشید ٭ منشی دیوان
غیب از پی تاریخ آن ٭ بر سر دفتر نوشت شاه جهان شد شهید - وفات اسدخان بروایت
ابراهیم اسدخانی در سال جلوس علی عادلشاه سنه نهصد و شصت و پنج بنای شاه درگ باهتمام
میر نعمت الله سنه نهصد و شصت و شش بنای شاهپور متصل بیجاپور در سنه نهصد و شصت و هفت بنای

کاریز آب باهتمام کشور خان در سنه نهصد و شصت و هفت آمده بنای شاه برج
و ماه برج در سنه نهصد و شصت و هفت بنای هر یا محل در سنه نهصد و شصت
و هشت بنای گگن محل در سنه نهصد و شصت و نه فتح بیجانگر در سنه نهصد و هفتاد
و دو فتح رایچور و مدکل در همین سال و بستن حصار بیجاپور در سنه نهصد و هفتاد
و سه قلعه دهارواڑ از کشور خان در سنه نهصد و هفتاد و پنج و قلعه بنکاپور در سنه
نهصد و هشتاد و یک بنای باغ فدک در سنه نهصد و هفتاد
و شش بنای باغ دوازده امام که باقی است در سنه
نهصد و هفتاد و چهار بنای مسجد جامع در سنه نهصد و هشتاد
و پنج ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا آیه تاریخ اوست
عدد لشکر سوار هشتاد هزار احشام و مقاتلت
مقاتل فیلان نهصد و سی

پنج

بستان چهارم تمام شد

بستان پنجم

در ذکر ابراهیم عادل شاه بن شاه طهماسب بن ابراهیم عادل شاه

در سوانح سابقه گذشت روزی که علی عادل شاه بر تخت فرمان دهی جلوس فرمود برادرش طهماسب را بنقصان چشم جهان بینش رسانده در نظربندی گذاشت شاه طهماسب را دو پسر بوجود آمدند یکی ابراهیم دویم اسمعیل پادشاه هر دو برادرزادگان را بدل دوست داشته بکمال تفقد پرورش و تربیت می فرمود تا آنکه بر وفق تقدیر بر فرمان ناگزیر رسید زخم کاری از دست خواجه سرا خورده نقد جان بمقتضای اجل سپرد اعیان و ارکان دولت دوم روز مسند سلطنت و خلافت را بجلوس مبارک شهزاده ابراهیم شاه منور و مزین گردانیدند دران هنگام مدارج عمرش از نه سالگی تجاوز نکرده بود درین صغر سن بکمال تمکین و سنجیدگی و حدت فهم اتصاف داشت از ناصیه خردگی آثار بزرگی هویدا بود در روز اول از اول صبح تا وقت عصر بکلام فائق گرفتن و تشریف دادن اعیان و ارکان اشتغال فرمود و وقتیکه از مجلس برخاست خادمان حضور تا دروازه حرم محترم رسانیدند ازانجمله شخصی بعرض رسانید که امروز از نشست چنین دیر البته بذات عالی کوفت و ماندگی رسیده باشد اکنون باستراحت میل فرمایند بزبان گوهرفشان فرمودند که همی الحال بما حواله شدن آسانی و استراحت را گنجایش ندارد لاکن بمقتضای سن بمهام مالی و ملکی نمی توانست پرداخت و ابتدای جلوس چند نفر از امرای درگاه برحسب نوبت یکی بر دیگری غلبه کرده زمام حل و عقد امور سلطنت بکف کفایت اختیار خویش در آوردند

ذکر حکومت و تسلط کامل خان

اول کامل خان که از کبار اجزای آن دولتخانه بود و چنانکه گذشت در سوابق خدمات پسندیده کرده از محرمان امور مملکت گردیده بود و به سر مهمات مالی و ملکی مستولی گشته چه بر خدمت حضور و محافظت بادشاه و چه بر سایر خدمات و مناصب متعلقان معتمد خود را تعیین نمود و قلعه را نیز بیکی از منسوبان خویش سپرد و در اولین حال سلوک مستحسن پیش گرفت و پرورش و تربیت بادشاه بچاند بی بی سلطان زوجه علی عادل شاه بازگذاشت و فراین استمالت بسایر اعیان مملکت ارسال داشته در تسلی خاطرها کوشید رفته رفته در اندک روزی تکبر و غرور بسیار شروع در عرض خزانه عامره کرد یک یک صندوق کشاده نفایس آن بیرون می آورد و در صندوقهای دیگر می نهاد رفیع الدین که حوالدار خزانه بود آنرا به تفصیل قلمبند میکرد کامل خان بدو سخن اعراض میشد و می گفت که تو حجتی بر من حاصل میکنی و نیز غائبانه او را تهدید بسیاری نمود و منع از نشستن میفرمود و اسباب بسیار به بهانه تشریف خود از خزانه عامره بیرون برد چند صندوق دیگر انتخاب کرده بود فرصتش نشد که بیرون برد و نیز شروع در تصرف کنیزان حرم محترم کرد بعضی از مخصوصان حرم را هر سه ماه از خزانه عامره تعیناتی مقرر بود که هر سه ماه با آنها میرسید کامل خان بخزانه دار گفت بموجب ضابطه تعیناتی هر یک علیحده در پارچه جامه بسته نام آنکس بر آن نوشته بیار که من در حضور خود لایق و نالایق بخاطر آورده تقسیم نموده دهم خزانه دار موافق گفته او زرها حاضر آورد کامل خان آن زر گرفته بدرون حرم بید یک یک حرم را هم گرفته بحضور طلبیده بدست خود میداد تا تمام تعینات در آن را بخاطر آورد قریب بیست نفر از این جماعت انتخاب کرده در محل علیحده نشاند و خارج این جماعت محلات

حرم بزرگ که پادشاهزادگان و اکابرزادگان و خویشان و ندان بودند و هر کدام
محلی علیحده داشتند بجهت تعینات ایشان دیهات و پرگنات مقرر بود و کامل خان
به کارکنان نیز حکم کرد که تنخواه منشیان و کتابداران مردم حضور را امانت کنند
تا یک یک را انجا طرآورده فراخور حال هر کس دیده بدهم و نیز نسبت به چاند بی بی
سلطان در مقام بی‌ادبی شده کلمات ناملایم گفتن و حرکات ناشایسته بوقوع
آوردن گرفت ازین قسم افعال تمام ارکان دولت و اعیان حضرت و امرای
درگاه و اهل حرم محترم بادشاه با و بد شدند و در دفع او تدبیر میکردند چاند بی بی
لباس زنان و پنبه و چرخه پیش حاجی کشور خان سپه‌کمال کشور خان بزرگ که
در سلک امرا منتظم بود فرستاده پیغام داد که کامل خان لایق منصب جلیل القدر
وکالت نیست و این میراث پدر تست بتو رجوع نمودم بر آن متصرف شو و حفظ
ناموس خداوند خویش بجان کوشیده از سر این نمک حرام بی‌باک همه را نجات
ده و به زود [illegible] هرچه تمام تر دفعش کن و گرنه لباس زنان را بر خود راست کرده
چرخه و پنبه شغل داشته باش کشور خان بدین حکم و نوید مستظهر گشته جمعی از
اعیان را با خود متفق ساخته در دفعش می سگالید باوجودیکه این اخبار بگوش
کامل خان میخورد چون گوش هوش او از پنبه غفلت داد باربرآگنده بود اصلا بخاطر
جای داده در پی اصلاح نیامد بلکه بازیچه خیال کرد و با محرمان خویش میگفت
ببینید که مردم چسان دنبال من گرفته مرا می ترسانند و خیال میکنند
که من ازین افسانها ترسان شوم و دست از کار و بار بدارم این چه معنی دارد
کسان که از ازل اقدام انداز برای میراث مردمان خدا پیسا نند و من چگونه
ازین کار درگذرم و مصالحه نکنم که وارث سلطنت منم و این سلطنت میراث
من است ازین قسم مالیخولیات بسیار میگفت و خواب غفلت و نکبت او را فرو گرفته

بود ساعت بساعت خبر میرسید که فلان و فلان باهم اتفاق کرده در فلان منزل جمع گشته اند هیچ از ینها پروا نداشت افضل خان نیز از روی شفقت و مهربانی باو نصایح و مواعظ میگفت و در اصلاح کار او مساعی می نمود اینها را بازیچه و غرض آمیز تصور مینمود چون دیک تدبیر پخته شد مخالفان بر قصد او سواران شدند دران آوان در محلات بادشاهی بکار امارت مشتغل بود چون هجوم خلق دید از دروازه بالای حصار که بود بیرون رفت و دروازه را از عقب بست تا کس از عقب نه در آید خود را بگوشه رسانید رسنی بر کنگره قلعه استوار کرده خود را پائین انداخت دستها مجروح شد تا کمر در میان گل و لای خندق فرو رفت از انجا بصد تعب بیرون آمده تا دروازه حصار شهر رسید چون در بسته بودند بر بالای حصار شهر بر آمده خود را بجای چند در خندق انداخت غلامی چند که با او موافقت کرده بود بتعجیل خود را انجا رسانیده اسب بالا آورد تا سوار شده بخانه در آمد چون تغییر لباس کرده پارهٔ از نقد و جواهر گرفته متوجه کابل شد که چند روز پیش با او ساخته تا از انجا پناه بملکی دیگر برد چون از حیات کامل خان نفسی چند مانده بود از آغاز بر آمدن او از محل بادشاهی تا رسیدن او بلشکرگاه و خانه خود هیچکس واقف حال او نشد دران هنگام چون کشور خان با چهار پنج صد تکبر نوش بر قصد او در قلعه آمده جانداران کامل خان که به موافقت پیش می آمدند از شمشیر گذرانیده در جائی که کامل خان بود در آمدند او را ندیدند و به تفحص بسیار در محلات بادشاهی جست و جو کردند نیافتند ناچار آمدند شدند قلعه در تصرف کشور خان در آمده عالمی را صورت امیدواری و نجات از شر کامل خان حاصل در این اثنا خبر رسید که کامل خان از حصار بیرون آمده بلشکرگاه و خانه خود رفته از انجا بشهر در آمده فی الفور لشکر که موجود بود بسر کامل خان مستقیم

شده بود فرسخی راه از شهر باوسی رسیدند کامل خان بجنگ در استاده داد مردی
و مردانگی می داد عاقبت کار چون چراغ بغاوت و نمک حرامی از فروغ نور فلاح
بی نور است لشکر کامل خان همه متفرق شده او تنها ماند چون دید که از معرکه
بیرون رفتن ممکن نیست شروع در جولان کرده بهر طرف می تاخت جمعی را بهم زده
بقدر تردد کرد که اسپ و سوار هر دو از کار بازماندند شخصی از عقب آمده طعن
نیزه او را از اسپ بزیر انداخت شیر بچه نام دلیر مشهور پیش رفت که کامل خان
ببرد کامل خان که شمشیری که در دست داشت آنچنان بر سینه شیر بچه زد
که زره و خفتانش دریده بر سینه او خورد و آخرالامرش بریده بحضور آوردند
و اثاث و اسباب او تمام بخالصه در آمده اکثر اموال در تصرف کشور خان
رفت. مدت حکومت کامل خان بالاستقلال دو ماه و دوازده روز بود.

ذکر تسلط کشور خان و مدت حکومت او

چون از بابت کامل خان فراغ خاطر دست داد اهل حل و عقد در تدبیر ضبط و نسق
امور سلطنت در آمده اول در تعیین منصب بزرگ وکالت باهم تنازع داشتند
چهار پنج کس بودند از اعیان درگاه که هر یک را داعیه پیشوایی بود کشور خان
و مرتضی خان انجو و برادرش شاه قاسم و غالب خان سر نوبت و معتبر خان
که درین باب تنازع بودند و با یکدیگر نفاق و تفاضر میداشتند آن شب
همه اکابر و اعیان در دولتخانه پادشاهی بسر بردند باهم مشاورت مینمودند
تا قرار مناصب دهند هر کس بروفق مدعای خود صلاح میداد و هیچ یک قرار
نمیگرفت سه چهار روز به همین دستور گذشتند آخر کار بجایی رسید که میان
ایشان هم در دولتخانه کار بقتال و خونریزی انجامید افضل خان درین ایام

بخانهٔ خود گوشه گرفته هرگز میان ایشان در نمی آید و نظاره میکرد که فلک شعبده از پرده
نیلگون چه بازی بر دست کار می آرد شب پنجم چون هر یک بخواب رفتند کشورخان
پنهان خود را بخوابگاه افضل خان رسانید و به کمال عجز و نیازمندی التماس کرد
که نسبت تلمیذ و استادی درمیان است من که تربیت یافته و لطف پرورده
آنحضرت ام درینوقت پریشانی مرا دستگیر شوند و از عون و اعانت محروم
نسازند و تدبیرے شایسته درین بره بظهور آرند و الا وقت بر من بغایت
تنگ آمده است آنها که بمن مخصوص و مهربان بودند اکنون تشنه خون من گشته
بر قصد هلاک من برخاسته اند رحمی بر حال من بکنید و شما استاد من شاگرد
درین وقت تلمیذ خود را بفریاد رسید افضل خان خود را بکنار کشید و از دخل دادن
خویش درین معامله ابا نمود کشورخان بمبالغه بسیار پیش آمده الحاح نمود که اگر درین
وقت توجه بمن نفرمائید و در اصلاح کار نپائید کار بخونریزی عالمی منجر خواهد شد و در
کار و بار سلطنت خللها واقع شود و خود را بکنار کشیدن درینوقت صلاح جانب
نیست افضل خان لاچار آمده قبول کرد با کشورخان همداستان شد و دیگر روز
مجلس گرم شد و باب تدبیر و مشاوره باز شد کشورخان در عین آن گرمی بغالب خان
سر نوبت باواز بلند گفت بی ملاحظه سیکی به خنجر زد و باش بموجب قرار داد
عمل کن غالب خان فی الفور مرتضی خان و برادرش شاه قاسم را از مجلس
برخیزانید بمحل دیگر برده محبوس ساخت بعد از دو سه روز به قلعه فرستاده معتبران
را همه فرزندان از شهر اخراج نمود تا او نزد اکبرشاه به هند روانه شد کشورخان
با نزدیکان خویش از مجلس برخاسته بخلوت خانه آمده افضل خان را بخلوت
طلبیده در بغل گرفت و معذرت خواست و شرح حالات و تدبیرات آن جماعت که
مقهور و محبوس گشته بیان نمود که درین چهار پنج روز که هنگامه فساد گرم بود

بغرض بدعاپیش میکرد و نمیگذاشت که مهمات سلطنت رونقی پذیرد خلاصهٔ مقصود است
این قوم آن بود که ابراهیم شاه را با والدهٔ محترمه شان بطرف مکهٔ معظمه روانه سازند
و شاه فتح الله را در قلعه محبوس کرده اند و شما را که افضل خان رید بقتل آرند با اهل
کشند و رفیقان را که رفیع الدین شیرازی است مواخذه نموده از و حساب خزانه
عامره بگیرند و پسر میان علی که برادرزادهٔ اسماعیل عادل خان است و مدتی بدیدر
بندر کوده بود در انجا متولد شد الحال در بیجاپور است بسلطنت بردارند و مرتضی خان
انجو پیشوا باشد و کشور خان و شاه قاسم باتفاق مهمات سلطنت و لوازم وزیر مطلق
سرانجام میداده باشد باقی مناصب مناسب حال هرکس دیده قرار بخشند هرگاه که
شهزاده عاقل کامل همچو ابراهیم که بادشاه شهید او را در سلک فرزندان خود گرفته
در سایهٔ تربیت خود پرورده مکرر بولیعهدی او بشارت داده باشند با وکفران نعمت
ورزیده و بیا با والدهٔ اخراج کنیم و دولتخواهان این آستان را که غایت در اخلاص
و فدویت بجان کوشیده خدمات شایسته بجا آورده اند و غیر از نمک حلالی
و جان نثاری شیوهٔ دیگر از انها بوقوع نرسیده بپاس خاطر ایشان خراب کنیم
و هلاک سازیم باقی امرا و اعیان و تمامی لشکر و ملک همچنین امرا را از ما یکی
روا خواهند داشت یقین است که مرا نیز دنبال کامل خان خواهند فرستاد صلاح
آنست که شما توجه مهمات این دولت خانه شده رونقی تازه بخشند بنحویکه شما طمع
اعدا نگردد و بادشاهان اطراف که همیشه در مقام مخالفت بوده اند الحال دندان
کرده بقصد تسخیر ملک از جا برخاسته بر سرحد با رسیده در صدد و خرابی افتاده
اند چنان تدبیر صائب بعمل آرند که آنها نادم گشته خائب و خاسر باز گردند افضل خان
در جوابش گفت از بیماری چندین روز با مرا اضمحلال چنان دریافته که دل و دماغ
کار و بار و مشاغل دنیا اصلا نمانده اکنون صلاح وقت آنست چندی در خانه صلاح

مبالغه پردازم شاید که بفضل الله شامل حال شود و سعی رود که آنکار را صلاح و صواب
دید شما بیرون نیستم هر خدمتی که فرمایند بآن قیام نمایم. کشور خان گفت این نه
آن وقت است که چنین عذر با چنگل زنید و خود را کنار کشید و مرا تنها بدست
چندین دشمنان خونخوار بسپارید تا انجام کار در سلطنت خانه مخدوم با خللها واقع
شود و شماتت اعدا و دلشادی دشمنان حاصل آید هرچند با این اعذار دست
از دامن شما برندارم چون افضل خان دید که مبالغه از حد رفت و دیگر عذرها را
جا نماند و توهم آن شد اگر زیاده ازین تعلل راه یابد کار به مناقشت کشد لاچار
تن به رضا در داد و گفت از صلاح شما خارج نیستم کشور خان دیگر باره برخاسته
بغلگیر شد و دست بپابوسش رسانید خاطرها از کدورت بالکلیه صاف و پاک گشته
در سر انجام مهمات مشغول شدند و آن جماعت مخالفان را نیز بانواع استمالت
و خاطرداری بر مناصب مناسبه مقرر داشتند و بعضی را بر امارت قرار دادند
درین اثنا از سرحدها خبر رسید که نظام شاه و قطب شاه و کفره بیجانگر به سرحدها
بالشکر فرستاده در مقام فساد اند ضرور است شد که لشکر بمدافعه آنها فرستادن
چون هنگام آغاز صلاح امور سلطنت بود و هنوز مهمات عظمی دولت خانه خواه کرسی
نشین نشده بود کشور خان مصلحت در آن دید که دفع این شورش که از چهار موجه
بلا برخاسته جز برای صواب دید و تدبیر صائب افضل خان متصور نیست
ناچار بخان مشار الیه باعث گردید که با لشکر و جمعیت بسیار بر سر مخالفان رسیده
دگوشمالی بواقعی داده از سرحدها باز گردانیده ساحت ملک را ازین خار و خاشاک
پاک سازند.

تعین نمودن کشور خان لشکر را بسرکردگی افضل خان بمدافعه مخالفان

افضل خان با لشکر آراسته بر قصد مدافعه اعدا روان شد اولا متوجه سرحد قطب شاه
گشته چند روز با یکدیگر نشستند و هر روز جنگ و نبرد اتفاق می شد تا وقتیکه
امرای پایه تخت عادل شاهی مثل عین الملک و انکسخان و امرای حبشی اخلاص خان
و حمید خان و دلاور خان از هر طرف با لشکرها رسیدند مخالفان میخواستند که باتفاق
هر سه لشکر بر افضل خان پیپه در پیپه ریخته دست بردی نمایند افضل خان پی
باین منصوبه برده به هشیاری تمام پا در جای خود قایم کرده جنگ در انداخت
و آسیای حرب در گردش آمد بهادران جانبین داد مردی و مردانگی میدادند
در معرکه کارزار حملهای رستمانه مردی کار آوردند که داستانهای پیشینیان را
از صفحه روزگار میشستند آخر الامر بعون الله نسیم فتح و ظفر بر پرچم عادل شاه وزید
شکست بر لشکر قطب شاه افتاد و اسباب و اثاث فراوان از فیل و شتر و اسپ و غیره
بدست عسکر منصور عادل شاه در آمد باز افضل خان با سایر امرا اصلاح وقت چنان
دیدند که به تعجیل خود را بر لشکر نظام شاه رسانیده ایشان را هم گوشمالی بدهند چون
بحوالی لشکر نظام شاه رسیدند ایشان بیخبر خاطر جمع متفرق فرود آمده بودند
بهزاد الملک ترک سر نوبت نظام شاه که سر لشکر آن فوج بود مستعد جنگ شده
برابر عسکر منصوره آمده یک دو حمله مثل حرکت مذبوحی بتقدیم رسانیده عاجز آمد
تاب مقاومت در خود نیافته رو گردان شد باقی لشکر نظام شاه متفرق گشته بعضی
کشته بعضی خسته پراگنده شدند درین فتح هم فیل و اسپ بسیار بدست لشکر
عادل شاه شد در عرصه ده روز دو فتوحات چنین میسر گشتند بعضی از لشکریان نظام شاه
بعد از تفرقه لشکر بقلعه ها در پناه برده بودند افضل خان خواست که کرناکرم
بر سید مرتضی سبزواری که نیز بار در پناه برده بود خود را رساند درین امرا امرا
موافقت نکردند و گفتند که زود برویم بلکه ساعت بساعت خبر میرسد که [illegible]

بعد از آنکه لشکر را بر دفع مخالفان روانه کرده در استحکام کار خود افتاده همه بهبود خویش
منظور داشته است و بس متعلقان و منسوبان خود را به قلعه جات و ولایت بسر عمل
فرستاده در استحکام اساس خود میکوشید الحال که خبر این دو فتح قریب قریب
شنیده آنقدر مغرور و خودپسند گردیده که ما فوق آن متصور نیست در مقام بر
انداختن نوکران قدیم در آمده همه متعلقان خود را پیش میکند الحال صلاح وقت
آنست که با چند روز در شاهدرگ مقام کنیم تا اسپ و فیل آسوده شوند و دیگر امرا که
فرامین طلب ایشان رفته همه درین عرصه میرسند بعد ازان صلاح کرده بسر
مخالفان تازیم درین اثنا فرامین طلب بنام امرا رسید که کشور خان بی استصواب
چاندبی بی سلطان در طلب فیلان نظام شاهی که امرا به غنیمت بدست آورده بودند
فرستاده بود ازین عمل از کشور خان علاوه غباری در دلهای امرا که دید پیش
اندیش آزرده خاطر گشتند و باهم مشاوره پرداختند که عریضه بخدمت چاندبی بی
سلطان نوشته التماس نماییم که مصطفی خان را از صوبه بنکاپور طلبیده مهمات
بادشاهی بار جوع فرمایند و بر طریق عهد بادشاه شهید او را جملة الملک و وکیل السلطنت
گردانند که دیگر توقع اطاعت این سست باده غرور یعنی کشور خان از ما فدویان
بهر اسم تصور ندارند چون شمه ازین کنکاش بسمع کشور خان رسید که اول از
غرور و استکبار ریشه آورده بود الحال از شنیدن این خبر بالکلیه پاک ملاحظه از
پیش برداشته در وادی ستمگاری قدم پیش گذاشت و در رفع سید بیگناه
مظلوم مصطفی خان افتاده در دفع دیگر همچشمان داعیه دار نیز پرداخت

فرستادن کشور خان لشکر را بسر مصطفی خان اردستانی

چون استیلا و استقلال کشور خان در مهمات سلطنت بدرجه کمال حاصل گردید

نفران دولت خواه قدیم را یک یک از سر اعمال دور کرده بجای آنها معتمدان
خود نصب می نمود از شنیدن کنکاش امرا از مصطفی خان نیز اندیشه عظیم پیدا
کرده در پی او در آمد و پنج شش امرا بر سر مصطفی خان که در ضلع ملیبار
و حوالی بنکاپور تعین فرمود تا جنگی نبرد در میان مردم مصطفی خان و امرای
کشور خان بوقوع آمد در آخر مصطفی خان مغلوب گردیده رو گردان شد و همگی از
قلعها منود پناه برد اهل قلعه بسبب نزدیک بودن لشکر کشور خان در قلعه را بر روی
مصطفی خان کشادن نتوانستند رسنی از بالای حصار فرو گذاشتند تا بآن
رسن مصطفی خان را بالا کشند چون مصطفی خان دست بآن رسن استوار کرده
نیمه راه بالا بر آمده بود که بعضی از لشکریان کشور خان واقف این حال شده
بجلدی خود را رسانیده پای مصطفی خان بگرفته کشیده و بزیر آورده دستگیرش
کرده در قلعه بنکاپور محبوس ساختند و بعد از چندی شربت شهادتش چشـ
چشانیدند گویند برهمنی بود منجم در ولایت بنکاپور که از وضایع و اطوار علوم علوی
و سفلی خبر داشت و احکام ایام مستقبله را مطابق نفس الامر حکم و کهانت
میگفت و در احکام او تخلف واقع نشدی چنانکه قبل از آنکه قلعه بنکاپور بتسخیر
اسلامیان در آید حکم کرده بود که پس از مدت بیست سال این حصار بیعنی مصطفی خان
نامی از تصرف راجهای هنود بدر رود قضارا بعد از انقضای موعد مذکور
چنانکه او گفته بود بوقوع انجامید این سخن بسمع مصطفی رسید باحضار او فرمان
داد چون او حاضر شد تلطف بی غایت بوی نموده گفت که از آنچه طالع من بخاطر
آورده حال و مال باز نمای منجم زائچه طالع را بنظر امعان ملاحظه کرده سر در پیش
افگنده خان بدل جوئی بسیار منجم را گفت هر چه معلوم تو شده است بی اندیشه
بگوی و هیچ ذره پنهان مداری گفت عنبین استنباط میکرد که فلان سال یکی

از معارف بیجاپور قصد جان تو کرده در همین قلعه که محل سکونت تست شربت
هلاک خواهد چشانید او نیز پس از اندک فرصتی از بیجاپور گریخته بمملکت تیلنگان
خواهد رفت و در آنجا بشمشیر یکی از ابنای روزگار کشته خواهد شد و در آخر چنانچه
گفته بود مصطفی خان گفته او فرموده کشور خان شهادت یافت و او نیز در گولکنده
در همان زودی کشته شد ـ

چاند بی بی را بزور و تشدید از محل سرا برآورده به قلعه ستاره فرستاده قید نمودن

کشور خان از اسیر گشتن و هجوم زیر سنگین مصطفی خان که نظیرش درین دولتخانه
نبود غرور موفور پیدا کرده در فکر چاند بی بی در افتاد که وی نیز از دو اسپه داران
بود بلکه داعیه اش از همه فزون تر بود چه مرکوز چاند بی بی سلطان آن بود که کشور خان
همیشه سر اطاعت بر خط فرمان او نهاده سلطان ابراهیم را در منزل او آورده
در کنف تربیت او سپارد و سرانجام مهام ملکی و مالی و نصب و ابدید وی سپاردان
دار و کشور خان این همه کارها سرانجام نمیداد و به تغافل میگذرانید درین اثنا
خبر اسیر و حبس نمودن مصطفی خان برسید چاند بی بی سلطان از کشور خان
سخت اعراضی شده کلمات درشت خشونت آمیز و اهانت آمود او بر گفت و بعد
تمام در قفس در آمده با بعضی غلامان پادشاهی که بمراتب امارت عالیه رسیده
بودند مشاورت نمود و خاطرهای شان از جانب کشور خان برگردانیده بخود مایل
ساخته و بر دفع او ایشان را برانگیخت و در تدبیر آن بود که بعد از دفع کشور خان
سلطان ابراهیم را نزدیک خود آورده تربیت نماید و عطوفت و شفقت مادرا

بظهور آورد و بطریق مادر خود خون زده‌ها یدن اهل حسین نظام شاه که در اول
سلطنت پسرش مرتضی نظام شاه مدت شش سال سلطنت را متصرف
شده سرانجام میداد خود هم سلطنت ابراهیم شاه را سرانجام میداده باشد چون
کشورخان ازین تدبیر آگاهی یافت از بیم آنکه مبادا چاند بی بی فتنه برپا کند
که تدارکش آینده در خیر امتناع انتد به فحوای علاج واقعه پیش از وقوع
باید کرد در حبس نمودن چاند بی بی سلطان قصد مصمم نمود تکلیف منزل گذاشتن
کرد چونکه چاند بی بی سلطان در بر آمدن از حرم سرا انبر مانع و در زید خواجه سرایان
و میرزالان پادشاهی را فرستاد تا بزور و عنف بدر آرند آنها پاس ادب
را نگهداشته در وضع حرمتش نکوشیدند بعد ازین خواجه سرایان و میرزالان
خاص خویش را فرستاد تا به عنف و تشدید چنانکه هیچ مرتبه از اهانت و استخفاف
باقی نمانده از محل سرا بیرون کشیده آوردند و در پالکی نشانده به سوای تمام
از شهر بیرون برده بستاره فرستاد چنانکه کنیزان و خادمان ایشان در روز
روشن از میان بازار بر گاوان سوار سرپا برهنه فریادکنان میگذشتند عالمی
از مشاهده این حال بفریاد و فغان آمدند آن روز در شهر ماتمی بود که از مصیبت
روضه علی عادل شاه بدتر ازین عمل تمامی عالم از ادنی و اعلی از کشورخان برگشت
حتی زنان و فرزندانش و عام خلق شهر در کوچه و بازار با آواز بلند لعن و نفرینش میکرد
و بوقت سواری او علانیه میگفتند که این همان یزید متغلب است که باعث خون
فرزندزاده مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی مصطفی خان گشته و بر والده
پادشاه چاند بی بی تهمت بربسته مقید ساخت و ملک را بشورش همه آورده نزدیک
بود که بسزای او هجوم عام آورده بی حکم پادشاه به سنگ و کلوخ سنگسارش کنند
و بسزای کردارش رسانند با وجودیکه او را اسیری بود که در نهم غیبه چاند بی بی

سلطان را از محل سرا بر آورده بیرون شهر بردی چنانچه هیچکس را خبر نبودی دیگر روز
از انجا استاره فرستادی تا چندین رسوائی نشدی برین عمل نکرده مرتکب این
جراءت و بی شرمی گشته مطعون خلایق و مغضوب و ماخوذ خالق شد شوخی و بیحیائی
او دیگر آنکه کنیزان و خدمتگاران حرم پادشاهی را بسلطان خود سپرده هیچ پاس
ادب خداوندگار و لعنت نگاه نداشت و نیز یکی از شوخیهای او آنکه روزی
در خدمت سلطان ابراهیم در خزانه عامره در آمده صندوقهای آلات مرصع کشاده
پارهٔ زیور و آلات مرصع جهت پیرایه علیا حضرت بلیبا حبه والده سلطان ابراهیم
و خادمان آنحضرت در طبق نهاده همراه سلطان در اندرون حرم سرا فرستاد
والده سلطان همینکه زیور آن طبق را دید که شائسته محقر یافته بر کشورخان تفت شد
که این قدر چه لایق ما بود که فرستاده است می بایست که بهتر و لایق تر فرستادی
و بر آرنده آن زیور سرزنش بسیار کرده از غضب و کینه والده فرو آمده ازان
حالت سکوت بهم رسید سلطان بخدمت والده خویش بعرض پرداخت قبله گاها اگر
سلطنت از ما است هر چه هست از ما هست و اگر غیر ازین خواهد بود این را هم بما
که خواهد گذاشت چرا خاطر شریف آزرده میدارید فی الواقع این سخن است که بآب
باید نوشت مهر ران هنگام نخورده سالی از ان پادشاه خردمند این چنین سخنان
بیهوده و پسندیده بسیار بوقوع میرسید چنانکه همدران ایام علیا حضرت
والده سلطان ابراهیم فرمودند شما در مجلس که می نشینید خاموش می باشید چرا با کسی
حرف نمیزنید و بسخن در نمی آئید سلطان فرمود دران مجلس کیست که با وی صحبت
مکالمه و مجالسه دارم خدمتکارانی چه هستند که گاهی عرضداشتی میکنند جواب
خود می یابند مثل منی باید اکنون تا با وی صحبت میداشته باشم و کلامی
هم زبانش اختصاص بخشم دیگر آنکه شوکت و عظمت سلطنت بی رنگینی است

وجاهت سلطانی ورو وقار وتمکین است بادشاهان در مجلس هرچند تمکین ایشان
زیاده بود شان وشوکت ایشان هم زیاده خواهد بود هرکدام را این معنی باید داشت
بتخصیص ماکه کم سالیم۔

فرار نمودن کشورخان از بیجاپور بصوب احمدنگر و ازان جا بملک قطب شاه پناه بردن و کشته شدن او درآنجا

افضل خان متواتر دوبار لشکر خصم را هزیمت داده بفتح وظفر مخصوص شده بود بار سیوم
هم می خواست که بتعجیل بر سر کجبختان که پناه بقلعه دارور برده بودند تاخته فتحیاب
بنوالفتح متعاقبه حاصل کند امرا را ترغیب وتحریص بر این معنی بیشتر از حد نمود
آنها غرور ونخوت کشورخان را دست آویز عذر کرده در موافقت افضل خان این
هم میگفتند که بعضی امرا که غلامان قدیم این دولتخانه ونمک پروردگان دیرین این
درگاه اند خبر است که امروز فردا میرسند باتفاق آنها با قوت تمام بر سر مخالفان
رویم این بهتر خواهد بود درهمین منصوبه بودند که بعد از روزی چند آن امرا با جمعیتها
خود رسیدند وهم از راه بملاقات افضل خان ودیگر سرداران آمدند با حالت
مصیبت زدگان بادل سوزان وجگر بریان ودیده گریان وچاکیده گریبان با ناله
وفغان که وای بر بی ناموسی وبی شرمی که هنوز جان بتن ونفس برلب داشته
ایم امروز مردن با هزار درجه از زیستن چنین خواری فاضل تر است مردک
اجهل بی حیا پیشه نمک حرامی را تا بکجا رسانیده وخاک بی ناموسی و مذلت را بر
سر ما انباشته حرم محترم صاحب ما را که خواهر بزرگوار مرتضی نظام شاه وتخت سلطنت
قرار دادهٔ او ست وما که سالها نمک خوردهٔ او ایم وبا این پایه عارت عظمی از دولت

رسیده‌ایم باین خواری و بی حرمتی اخراج کرده امروز ما را جز جان دادن یا
انتقام گرفتن چیزی دیگر منظور نیست امروز روز قتل ماست یا روز داد عدل ماست
همینکه سخن تا باینجا رسانیدند متوجه برادر و پسر کشور خان شدند که همراه لشکر
این هر دو از جمله امرایان عمده لشکر بودند برادرش مغل خان منصب سرخیلی داشت
و پسرش کمال خان سر نوبتی بود هر دو دران وقت با جمعیت خود مستعد و آماده
ایستاده بودند غلامان هیجان غضبان و جوشان بر پسر و برادرش تاختند و هر دو
را اسیر و دستگیر نمودند و در قلعه شاه درگ محبوس ساختند بعد ازین اخلاص خان
با دولت خان و دیگر چند امرای لشکر بقصد کشور خان متوجه بیجاپور شد چون این
خبر بکشور خان رسید مبهوت و مضطرب گشته در فکر اخلاص پسر و برادر افتاد
بعضی از ندیمانش گفتند که غلامان و امرای لشکر این کار کرده اند پسر و برادر شما را
گرفتند و بقید آوردند معلوم است که بی استصواب و استرضای افضل خان نخواهد بود برادر
رفیعا اینجا است او را گرفته حبس باید کرد تا برادر و پسر شما را نیز بگذارند کشور خان
رفیع الدین را طلب نمود تا مواخذه کند و بحبس اندازد و بعضی از مخصوصان مصلحت
بین دیگر باوی گفتند که درین وقت رفیعا برادر افضل خان را گرفتن و محبوس کردن
مناسب ندارد بلکه شما را نهایت ضرر دارد بجهت آنکه افضل خان با لشکر بسیار در
سرحد نشسته همینکه خبر گرفتن برادر خود شنود بی ملاحظه بر شما خواهد رسید و شما را
الحال استعداد اقتدار نیست که با وی مقاومت بر آیید و مردم شهر از شما نیز رنجیده
دل و آزرده خاطر اند با شما موافقت نخواهند کرد و کار مشکل خواهد افتاد فکری بهتر ازین
باید کرد و آن اینست که برادر افضل خان را بحضور طلب داشته خاطر جویی بسیار
کنید و بمدارات فراوان در تملق پیش آیید از وی عهد و سوگند بگیرند که با مخالفان
شما موافقت و مصادقت نکند و حتی المقدور در استخلاص متعلقان شما سعی بجا آرند [illegible]

درین ملک کسی که از دست شما توقع امداد و اعانت بود غیر ایشان نیست کشورخان
این رای را مستصوب دانسته رفیع الدین را نزد بایشه خود طلبیده صورت واقعه بتفصیل
بازگفته التماس کرد که ما درین دولتخانه کسی جز شما نداریم حالا بیکس و بی وسیله در مانده ایم
از شما توقع عهدی و سوگندی داریم که در خرابی ما بان با کسی موافقت نکنند و در اصلاح
کار ما خود را اصلا معاف ندارند رفیع الدین بر مقتضای وقت شرطهای چند گرفته
سوگند خورده بر آن سوگند و عهد او برادرش افضل خان را معتمد ساخته بطریق ایفا
نه سپرد بند القضا اخلاص خان با لشکر فراوان بقصد کشورخان چون نزدیک بیجاپور
رسید کشورخان اگرچه ظاهرا بجهت حفظ ناموس و وقار در تهیه مقابله پرداخته
اما چون یقین دانست که بمقاومت نمی تواند آمد فرار را قرار داده از اموال غارت
کرده مصطفی خان و کامل خان دو سه صندوق پر از جواهر نفیسه و مرصع آلات گران
بها و شصت تسبیح مروارید بابت کامل خان که اقلش بیک دو لک هون می ارزید
گرفته از راه دیگر بطرف ولایت نظام شاه شتافت چون قبل از رسیدن او در
احمدنگر افعال ناشایسته او نزبان اهالی و اداتی گردیده بود مردم آنجا با او عداوت
قلبی بهم رسانیده بود همینکه برسیدن او اطلاع یافتند زیاده از آنجا بودن بصحبت
او نپرداختند تاب نیاورده از انجا بملک قطب شاه رفت نیز در انجا بشهرت تمام
بدنامی نزد بادشاه بار نیافت و بدست یکی از مردم اردستان که از هواخواهان
مصطفی خان بود بضرب خنجر از پا در آمد آری که کرد که نیافت مدت پیشوایی
کشورخان چهار ماه و دوازده روز بود.

تسلط و استیلای اخلاص خان و دیگر حبشیان بر مهام سلطنت بادشاهی

اخلاص خان و دیگر امرای حبشی و دکنی چون بر فساد کشور خان اطلاع یافتند
بخاطر جمعی داخل بیجاپور گشته بملازمت سراسر سعادت سلطان ابراهیم عادل شاه
مشرف گشته هر کدام فراخور منزلت بخلع فاخره و مناصب لایقه سربلند شدند
اخلاص خان بمنصب وکالت اختصاص یافته زمام امور ملکی و مالی بدست آورد
و بعرض بادشاه رسانید که متعلقان و منسوبان کشور خان در قلعجات و تعلقات
هستند اگر رضا باشد از حضور بعرض اینها مردم کاردان میفرستیم بادشاه فرمودند
که باتفاق میر رفیع الدین برادر افضل خان بر اقتضای وقت عمل نمایید در همان
روزی فرمان سعادت عنوان بنام چاند بی بی سلطان قلعه ستاره فرستادند
چون علیا حضرت چاند بی بی سلطان به بیجاپور تشریف آوردند اخلاص خان بر نهج سابق
محافظت و تربیت بادشاه را بوی رجوع نمود چون سکه اشرف همایون همراه
کشور خان رفته بود در فکر بودند که چه باید کرد رفیع الدین عرض نمود که سکه عقیقی هست
که بر آن نقش اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب نوشته شده و همیشه در انگشت
بادشاه شهید میبود و گاهی در حضور فرمان این را بان سکه مزین میکردند در
محفل خانه عامره موجود است حکم باحضار آن صادر شد رفیع الدین آن سکه
را حاضر آورد و چون شاه شهید آلوده بود بملاحظه شریف آورده امر فرمودند
که همین سکه روان دارند مدتی بران عمل جاری ماند وقتیکه کشور خان در کلکنده بدست
یکی از هواخواهان مصطفی خان کشته شد غلام کشور خان آن سکه اشرف را از گلکنده
به بیجاپور آورد و از ان پس برین سکه عمل جاری شد اخلاص خان هر روز
بدولتخانه بادشاه می آمد سر انجام مهمات مالی و ملکی میکرد و غلامان را پیش
کرده بر سر حکومت قلعها و تعلقات تعیین کرده روز بروز در تربیت اینها میبود و چون
او در اصل مرد غیور و تند مزاج و بدخو و بد نفس بود شروع در آزار متعلقان کشور خان

نمود نخست از همه غلام کشورخان یاقوت نام حبشی را که متهم بود در خدمت پادشاه
گذاشته بود پاره پاره کرده هر پاره بر سر دروازهٔ شهر فرستاده در آویخت
و آن کسانی که سرفراز کرده و تربیت یافتهٔ کشورخان بودند اگر کسی او را
کشت و زن و فرزند و عیال و مادران و خادمان او را آزاد کرد که بکسانی که حرم
و زنان و اراذل بخشش کند و آن جماعت را طلبیده بر سر مجلس گفت که عیال کشورخان
را اندرون قلعه اندبیارند تا به این جماعت بخشش کنم در بدل آنکه کشورخان کنیزان و
خادمان حرم پادشاهان را بر مردم بخشش کرده بود و بر مردم خویش در بجا آوردن این
امر تاکید بر تاکید مینمود و بساعت بساعت بجدتر میشد در آن وقت کسی چنان دره را
نبود که سخن و اراده او را معارض شده مانع این کار شود مگر رفیع الدین همت قریب الله
درست کرده بمعارضه او قیام نمود و مزاحم اراده او شده گفت کشورخان هم
ثواب نموده کنیزان و عورات را بر مردم ادمی و اصل داده تا بر هیچ شرع اطهر بعقد
در نیاورند با وجود این حال بدنام و انگشت نمای خلایق شده و بجزای این عمل خراب
مستاصل گردید حرم کشورخان بزرگ که دولتخواهی هر جان نثار و ایثار نموده با
زنان کشورخان کوچک نسبت که همه اکابرزاده و خاندانی اند بخشش و وزیران و کمناسان
که مسببه بخاطر آورید که قبح این بدنامی در چه مرتبه خواهد بود و اخلاص منشان
ازین سخن بر رفیع الدین سخت اعراض شده گفت که کشورخان حرامخوار و نا
دولتخواه بود و سزاوار بدتر ازین است رفیع الدین گفت کشورخان بجزا و سزای
کردار خویش خواهد پیوست زن و فرزندانش را چه گناه از خداوند عزوجل
بترسید و محافظت شرم و ناموس بندگان خدا بکنید بعد از قیل و قال بسیار
از آن وقت تغافل کرده شب به محلداران تاکید نمود که پیش از نماز صبح اقوام
اراذل را و هم عورات کشورخان را حاضر آرید تا پیش از آنکه مردم در دیوان

بستان پنجم

آیند مزاحمت و ممانعت کنند من آنها را بآنها بخشش کنم چون این خبر بگوش
رفیع الدین رسید تمام شب در تشویش گذرانیده علی الصباح پیش از آمدن
اخلاص خان در دیوان حاضر شد چون اخلاص خان در دیوان خانه
درآمده رفیع الدین را نشسته دید در هم کشید و آثار غضب بر چهره اش
پدید گردید و بمردم خویش گفت که عورات بیارید و کناسان و دیگران را هم حاضر
کنید تا عورات را برین اقوام قسمت نمایم میر رفیع الدین با ربیعا دشمن پیش
آمده گفت حاشا و کلا این عمل شایان شما نیست هم و لایق شما نمیدانم و هرگز بدین معنی
رضا نمیدهم و شما را بخدا و رسول سوگند میدهم که از سر این عمل بگذرید و این اراده را
از خاطر دور سازید اخلاص خان بجهان بر سر تندی و تیزی خود مصر بود یکی از
دوستان رفیع الدین از سر هواخواهی او را گفت شما را چه ضرر رسیده است
که با این دیو خشمناک که نشاء غرورش بران آورده که هیچکس را بنظر نمی آرد چرا
معارض میشوید بگذارید تا هر چه خواهد بکند او داند رفیع الدین جواب داد که درین وقت
در دربار پادشاهی کسی نیست که دم از امر معروف و نهی منکر زند پس بر من واجب
که محافظت شرع و ناموس بکنم غایتش هر قدر تندی که او بر نفس من براند
بر آن بگذرانم لیکن این عمل قبیح را نخواهم گذاشت که او از پیش ببرد
غرض چون جد و اهتمام رفیع الدین مرتبه الیه بود حق سبحانه تعالی
اخلاص خان را ازان اراده فاسد باز آورد تا اینکه رفیع الدین هم بحضور
او مردم خانه کشور خان بزرگ را بخانه ایشان روانه کرد و زنان کشور خان
کوچک با خدمتگاران خانه هم ایشان را ببرادر و پدرشان سپرد و باقی
آنچه لایق خدمت بودند در خدمت علیا حضرت والده پادشاه بزرگ صاحب
داد و ضعیفه چند دیگر که بودند آزاد نموده سردار منجن خان پسر کوچک کشور خان

بستان پنجم

۱۰۷۳

بزرگ را گرفته آوردند اخلاص خان بکندن چشمانش حکم کرد و رفیع الدین ابراهیم
بعد جد و کد از آن عقوبت خلاص بخشید در اثنای این حال کتابت عبدالمومن
مغل زاده که کشورستان خطاب این خانش نوازش فرموده بود بجهت مهم مصطفی خان
سمت بنگاپور تعیین نموده بود رسید که با آقای خویش کشورخان نوشته بود و آن
مکتوب را چون وا نموده میخواندند نوشته بود که بنده از مهم بنگاپور فراغ جسته
اکنون بقلعه بلکاون روانه میشوم مهم آنجا با تمام رسانیده بقلعه بیناله عازم
خواهد شد کار آنجا نیز دو روزی سرانجام داده عنقریب خود را بحضور خواهم رسانید
چون بر اهل مجلس این مضمون سربسته پیرایه وضوح پوشید اخلاص خان گفت که
این چنان باحشام و قلعجات چه کار داشته باشد کشورستان او را بجهت
مهمات مامور ساخته که او آن مهمات را سرانجام داده است و خواهد داد و
رفیع الدین شیرازی گفت که اگرچه از فرمایش و حکم کشورخان خبر ندارم
اما از اشارات این کتابت چنین مفهوم میگردد که این در قتل مومنان این
اهالی مامور است پس مصطفی خان در بنگاپور بقتل رسیده اما به بلکاون که لقب
مصطفی آباد مشهور است میرود بجهت شاه ابوالحسن و برادر و ولد زین الدین
حسین که در آنجا محبوس اند بقتل ایشان هم مامور گشته باشد باز قلعه
بیناله که نامبرده از آن جهت است که مرتضی خان انجو برادر شاه قاسم
در آنجا معتقد است شاید که بقتل ایشان هم مامور گشته باشد حضار مجلس
سخن رفیع الدین را تصدیق کردند تا نتیجه آنکه اراده الهی در قتل شاه
ابوالحسن و برادرش و مرتضی خان انجو برادرش جاری شده بود که
مخصوص از فلک شده باز وا ژون نشست یعنی چون این چنان بحکم
کشورستان مصطفی خان را بقتل آورده بازگشت و بلشکری آرمیست که پیشتر از این

مصطفی خان را در پای سی یکی از قلاع هندوان دستگیر کرده در بنکاپور حبس نموده بحضور باز گشته بود خداوند خان نام حبشی که در آن فوج سرلشکر بود چون شنید که این جهانان خون سید مظلوم کرده آمده است او را پاره پاره کرده غذائی زاغ و زغن گردانید اخلاص خان بعد از رسیدن این خبر فرمان طلب بنام شاه ابو الحسن و رفیع الدین پسران شاه طاهر و سید مرتضی خان انجو و برادرش شاه قاسم به بنکاپور و دنپاله فرستاد تا آنها بزودی بصحت و سلامت بدار السلطنت بیجاپور آمدند

لشکر هزیمت خورده نظام شاهیان فراهم آمده بر افضل خان تاختن و باز گشتن افضل خان به بیجاپور

قبل ازین کشور خان بجهت مدافعه لشکر قطب شاه و نظام شاه لشکری مستعد نموده بسر لشکری افضل خان روانه کرده بود افضل خان بتائید الله المستعان در عرصه نه ده روز دو بار بر مخالفان تاخته مظفر و منصور گشته بود و ازین پس لشکری عادلشاهی متفرق گشته پاره بهمراهی کشور خان بشهر آمده و پاره بر مهم مصطفی خان بنواح بنکاپور نامزد گشته قلیل با افضل خان مانده بود درین وقت فرصت یافته لشکر متفرق گشته نظام شاهی فراهم آمده بر لشکر عادلشاهی تاخت او را د افضل خان تاب مقاومت در وسع خویش نیافته رجوع بدار السلطنت نمود

بقید آوردن عین الملک حبشیان را و طوق و زنجیر کردن

چون هنوز پیشوائی بکسی مقرر نگشته غلامان میخواستند که پیشوا کسی از ایشان باشد

و کهنیان و امرای دیگر به پیشوائی عین الملک رضامند بودند و شاه ابوالحسن و مرتضی
انجو خود برای پیشوائی مخنت ها کشیده بودند میان این اعیان در تقرر
پیشوائی اختلاف واقع بود و هر کس بجز دیگری نمی شنید ناچار مهام سلطنت خاطر خواه چندان
انتظام نمی یافت و چون عین الملک در میان سایر امرا و اعیان در استعداد
لشکر و سامان سنجیده گی امتیاز کلی داشت بنابران هر کدام از اعیان و کارپردازان
هر روز بملازمت او میرسیدند یک روز عین الملک بوقت قابو چهار نفر را
از غلامان که اخلاص خان و حمید خان و دلاور خان حبشی و سهراب خان ترکی
باشند و با امارت بزرگ و شوکت عظیم رسیده بودند گرفته محبوس نمود و در بند
گذاشت و زنجیر در پاهای ایشان و بر باقیان موکل تعیین کرد چه او را ازین قوم اندیشه
قوی بود اگرچه این جماعت و ترکی و هندی تمامی هشت نفر بودند اما همه جوانان
سپاهی دلیر با اسپ و یراق و استعداد بودند و باهم اتفاق و یک دلی میداشتند
و اکثر بر کارخانه جات متعین گشته و با اهل کارخانها وصلت کرده شوکت و ابهت
قوی پیدا کرده بودند و بتقریب وصلت و قرابت جمعیت ایشان وقت کار سه چهار
هزار مرد جری و مردانه که بر پانزده هزار تفوق پیدا داشتند فراهم می آمدند ازین
جهت ملاحظه عظیم ازین جماعت پیدا کرده میخواست که اکابر این جماعت را پراکنده
ساخته هر یک را بعلاقه حکومت فرستد تا در حضور نباشند و خود بفراغ خاطر در
امر وکالت مستقل باشد

رهائی دادن مقصود خان امرای حبشی را از قید عین الملک و باز بر سر حکومت رفتن آنها

چون نظام شاهیان از متفرق شدن لشکر عادلشاه و انقلاب سلطنت خبر یافتند

بهزاد الملک سرلشکر نظام شاه لشکر متفرق شده خویش را فراهم آورده با اتفاق
فوج محمد قلی قطب شاه که بهادران نزدیکی بر سریر سلطنت تلنگ جلوس فرموده
بود جبر الکسیر باهم تعاقب لشکر عادلشاهی نمودند چون نزدیک رسیدند امرا با لشکر
که بیرون حصار رفته بودند و آمده بودند اندرون حصار آمدند بضرورت شد اولا افضل
خان را اندرون فرستادند تا مکانی بجهت فرودگاه لشکر و امرا تعیین و تجویز کند
بعد از ان عین الملک و انکس خان نیز اندرون آمده بتعیین جایها می نمودند
آن حصار را امرا که گرفته نموده بودهم در سنگاسنها نشانده همراه داشت درین اثنا
جماعت غلامان که بشوخی و شوخ گوئی مشتهر بودند دستور خان حاکم قلعه را بعلت آنکه
با عین الملک زبان دارد گرفته در حبس کردند و دروازه قلعه ارک بسته آماده جنگ شدند
یکی از غلامان پادشاهی که مقصود خان نام داشت سوار شده و چندی از غلامان
دیگر نیز بعضی سوار فیلان و بعضی سوار اسپان از عقبش روان شدند چون بدروازه
الله پور رسیدند یکایک با سنگاسنها دوچار شدند بمجرد نظر مقصود خان بران سنگاسنها
افتاد بسرعت خود را رسانید حایل درمیان عین الملک و سنگاسنها شده آنها
را از سنگاسنها فرود آورده و زنجیرها شکسته بر اسپان سوار کرده راه قلعه
گرفت و بحضور رسانید عین الملک اینصورت که مشاهده کرده یقین دانست
که جمیع غلامان پادشاهی باهم اتفاق میدارند و یکرو و یکدل هستند مبادا فتور
نوعدیگر رو نماید توقف یک لحظه در آنجا مصلحت ندیده عنان برتافت و راه
اقطاع گرفت و باقی امرا و اعیان از تبعیت و موافقت اخلاص خان
وغیره منع نمود و تغیر بسیگری غرض شورش عظیم رو نماشت. و درین سلطنت
خانه هرج و مرج بسیار بهم رسید

سپید کشتن افضلخان بسعایت نااهلان

همدران وقت بیرفتن جماعتی که در هیچ حساب نبودند پیش آمدند و راه باب سخن
گشتند بعرض بادشاه رسانیدند که افضل خان درین هنگامه که بیرون نشسته
معلوم نیست که در چه تدبیر و در چه خیال است صلاح وقت آنست که او را در
گوشه نگشانند تا این فتنه فرو نشیند بادشاه از مزخرفات این مردم بی خبر گفت
بهتر باشد امام الملک که از محلداران معتبر بود پیش افضل خان آمده گفت بادشاه
می طلبد خان برخاست و روان شد همینکه قدمی چند رفته باشد بگوشه دیگر برده
نشاندند غرض هر طرف هنگامه سر برآورد که صورت صلاح از هیچ طرف بنظر نمی آمد

معزول کردن چاند بی بی سلطان حبشیان را از حکومت و وکالت شاه ابو الحسن خان

بادشاه در اثنای این شورش و فساد خود بدولت و اقبال در محل چاند بی بی سلطان
بقصد اصلاح و دفع فساد تشریف بردند و درین باب مشاوره و صلاح جوئی فرمودند
چاند بی بی سلطان که عاقله زنان بود دریافته که این همه شورش و فتنه که بهر
طرف سر برآورده از سبب تسلط و حکومت غلامان است امرا و دکهنیان مردم
اصیل بر حکومت حبشیان رضامند نیستند و بر قول و فعل ایشان اعتماد ندارند
در دفع خصمان بکرد و یک دل نمی شوند کاردانی را کار فرموده امرای حبشی را در خلوت
خوانده حقیقت حال دلپذیر و فهمایش های دلچسپ نحوی بیان فرموده که سر
سرداران حبشی با وجود جهالت و خود رائی بطوع و رغبت دست از مهمات سلطنت
کشیده خویشتن را بی دخل ساختند و برضای دل گفتند هر کس را اصلاح بینید
تجویز نمائید تا بهم دولتخانه بهم رساند چاند بی بی سلطان شاه ابو الحسن بن مرتضی خان
را پیش کشیده و ابو الحسن را بخلعت وکالت سربلند ساخته تمشیت مهام سلطنت می نمود

بستان پنجم

مقتول شدن افضل خان و محبوس گشتن رفیع الدین شیرازی

چون این همه جماعت صاحب داعیه بودند از کمال درایت و دانائی افضل خان
همیشه در حساب بودند باهم قرار دادند که افضل خان مردی است که خورد و
بزرگ این دولت خانه با او مربوط است و بدل او را میخواهند چون کامل خان که پیشوا
بود بصلاح او کاری بست و کشور چنان بسته بتار او بوده بر طبق حکم او عمل مینمود
اکنون حبشیان را نیز نظر بر او است بیم از دست دارند و امید هم از وی الحال
که او را در حبس کرده اند از مقوله رنجش باقی رسانده است تا او را از میان بر ندارند
خاطرها جمع نشود و حبشیان مایوس نشوند چون از دغدغه او فارغ شویم بفراغ
خاطر در مهمات سلطنت بکوشیم پس باتفاق همگنان بر قتل افضل خان و برادرش
قرار یافت حکم قتل رفیع الدین حاصل کرده بطلب او کسی را فرستادند و در آن وقت
نفران او از بیم فرار نموده بودند رفیع الدین تنها در محل مطبخ نشسته منتظر بود که از
پرده غیب چه بروی کار آید ناگاه آن شخص آمده گفت پادشاه یاد می فرماید
رفیع الدین جان در دست گرفته برخاست و مضطرب الحال روان شد پادشاه
در آن وقت بر بالای برج دروازه تشریف میداشتند و در آنجا از هواخواهان
رفیع الدین کسی نبود او را دستها بگردن بسته چون بحضور پادشاه رسانیدند
و آن ناحال خدمت حضور میداشت و خزانه و مطبخ هنوز حواله او بوده و روز و شب
در حضور مشرف میشد و اکثر بهمزبانی مستفید میگشت همینکه پادشاه او را دست
بگردن بسته و آن حال تباه دید بی اختیارانه از کرسی برخواست و تغیر در مزاج
بهم رسانید حاضران مجلس که همه مخالفین بودند اضطراب پادشاه مشاهده

نموده موکلان را اشاره نمودند تا او را از آنجا برآورده به بندی خانه در آوردند
چون رفیع الدین در زندان در آمد حال برادر خود افضل خان را دید طوق آهنی
در گردن و زنجیر گران در پا و دست محکم نشسته آن فر و شکوهی که بوده که فوق از آن
متصور نبود با این تباهی که بدتر از آن هم نخواهد بود تفاوت از عرش تا فرش یافته
در آن وقت قدرت ایزد متعال مشاهده افتاد بعد از آن رفیع الدین را نیز
که آهنگران نشسته اند همان زیور که بر بدن برادر راست کرده اند برای وی هم
نیز راست میکنند ناگاه شخصی از در درآمده افضل خان را طلبید خان مظلوم
برخاست و گفت رضینا بقضاء الله و بیرون رفت او را پاره پاره کرده و در
میان بازار انداختند هر کسی که از راه میرسید و میدید تا سه روز میکشید بگوشه چشم
عبرت میگریست یکروز و یکشب لاش افضل خان در میان بازار افتاده بود
خویشان و اقاربش بعضی در حبس بودند و بعضی مخفی روز دویم روز بطلبیده شاگردان
شاه فتح الله شیرازی از بازار برداشته بردند و بتجهیز و تکفینش پرداختند و
تاریخ واقعه او بعض بعقیده مظلوم بدل یافته اند یعنی دل مظلوم که لام است بعینها
بدل شود نهصد و شصت و هشت که تاریخ قتل او است بر آید بعد از این حکم قتل
رفیع الدین هم حاصل کردند باری محافظت الهی شامل حال بود و بقیه از
حیات مانده بسعی بعضی از اهالی از قتل نجات یافت و بر سر همان خدمات
و عهدها قایم بوده تا مدت سی سال دیگر در ملازمت سلطان ابراهیم تا سلخ مدت
عمر بعزت و حرمت گذرانید از شر و آفت حساد و بدخواهان محروس و محفوظ
ماند و بخدمتهای بزرگ سرفرازی یافت و در آخر ایام بحکومت دار السلطنت
بیجاپور مدت پانزده شانزده سال قایم ماند

امرای حبوش که اخلاص خان و حمید خان و دلاور خان اند چندی باتفاق شاه ابو الحسن سرانجام امور سلطنت داده آخر ابو الحسن را گرفته قید نمودند

چون حبشیان از قید عین الملک بدستیاری مقصود خان نجات یافتند و عین الملک
از اتفاق و یکتا دلی غلامان هراس پیدا کرده راه انقطاع پیش گرفت باز
سررشتهٔ حکومت و استقلال بلا نزاع بدست حبشیان در آمد منصب کار
الکی و اتابکی بر اخلاص خان مقرر شد و سر سرنوبتی بر دلاور خان مسلم گردید
و حمید خان نیز در سلک امرای عظام بوده در مهمات سلطنت دخل کلی
داشت و شریک مصلحت بود و هر سه امرا باتفاق یکدیگر تابع صلاح و صوا
بدید تاج سلطان بوده باستصواب شاه ابو الحسن مهمات سلطنت را سرانجام
میدادند و دفع مخالفان می نمودند و در همین اثنا این حال مخالفین نظر بر
همین سلطنت خانه عادلشاهی نموده دلیرانه نزدیک بیجاپور فرود آمده
هر روز بحوالی دروازه آمده جنگ می انداختند سوای خاصه خیل که سه هزار
در زره پوش که هر یک بهادر دوران گفته میشد و اکثر جمله کاران بادشاهی
هر روز با قدر سپاه بر سر مخالفان رسیده و کارزار رستمانه میکردند
در هر حمله فریقی را از اعدا بزیر تیغ بیدریغ میگذرانیدند و از پای حصار
رانده پس تر می نشاندند از قضا زخمی بر دست اخلاص خان رسیده
که دست از کار افتاد و شمشیر گرفتن نمیتوانست مجروح در خانه نشست
و بمداوا مشغول گشت دیگران جوق جوق بیرون تاخته هر روز کارزار دلیرانه

میکردند مدتی طویل بدین منوال منقضی شد مخالفین را یقین گشت که قلعه در استواری
واستحکام مشابه البیت که کمند هوس بر شرفات رفیعش نتوان رسید
وکار زار پیش نتوان برد در غایت انفعال دست از شهر برداشته در میان
ولایت در آمده تاخت وتاراجی کشادند ونهب وغارت را ساز کردند
وحاجی کشور خان که از بیجاپور فرار نموده در احمدنگر نیز چاره‌ای نیافته
رخ بسمت گلکنده نهاده بود درین وقت ملحق به لشکر قطب شاه گشته مصدر
فتنه انگیزی ها و بدآموزیها میگشت واکثر خرابیهای نواح بیجاپور برهنمونی و بد
آموزی کشور خان در آن سال بظهور آمد بعد از چندی که موسم بارش
رسید افواج اعدا بولایت خود بازگشت نمودند امرای ثلاثه چون پس چندی
باهم اتفاق ویکتا دلی بوده سرانجام سلطنت میکردند در حضور بودن
غلامان ترک و امرای دیگر را از دکنیان وغیره گران ثقیل مینداشتند هر
یک را باستحکام قلعه از جای نامزد کرده منتشر گردانیدند مقصد چنانکه هم یکی
از ایشان بود و هر سه ایشان احسان کلی نموده از منصب نجابت داده بود
چندی با دبدبه را وکرم جوشی سر برده در آخر از وی توهم بهم رسانیده در رفع
او آمدند ونیز چندی ایام اصلاح شاه ابوالحسن عمل نموده از وی نیز هراس
بخاطر راه دادند داعی او در قابوی خویش بوده مرکوز داشتند که ایشان را
زبون خویش داشته خود پیشوای علی وجه الاستقلال باشد چون جمعیت
را ضمیر آگهی فی الجمله رسید پیش دستی کرده او را گرفته بقلعه فرستادند
آنگاه خودها بالاستقلال بی مشارکت غیری سرانجام مهام مینمودند دلاورخان
درمیان ایشان عاقل و پخته و در پیشه سنجیده بود و خط و سوادی داشت
حمیدخان مرد ساده دل نیک نفس کریم الطبع بود و شریک مصاحبت امور سلطنت

میشد و از دسیسه در آن وقت بسا خرابیها و ستمهای بی تقصیران از شر اخلاص خان
محفوظ نمانده اگر او ستمی بود بسیار خانهای مردم از دست اخلاص خان خراب
میگشت غرض این جیوش ثلاثه ولایت را به تثلیث قسمت در میان خودها
تقسیم نموده قریب دو سال بدین منوال باتفاق بسر بردند

لشکر کشیدن میرزا نبیل بسرلشکر قطب شاه بر سرحد عادلشاه و لشکر فرستادن عادلشاه بسرلشکری دلاور خان به دفع او

درین اثنا محمد قلی قطب شاه لشکر مستعد را بسرلشکری میرزا نبیل استرآبادی
که ثانی الحال او را مصطفی خان مخاطب میکرد بر سرحد عادلشاهی فرستاده در
مقام فساد انگیزی شد چون دفع شر اعدا از ضروریات عالم ملک و ارباب
جیوش ثلاثه از طرف بادشاه استمالت نامجات و قولنامجات بنام عین الملک
و انکس خان و دیگر امرای که بیدل و پراکنده شده بودند فرستادند و
ملک و تعلقات قدیمی هر یکی برانها بحال گذاشتند چون باین نوع تقویت
و تسلیه خاطر هر کدام حاصل شد امرا با فوج بنابر طلب حضور همه در پای تخت
جمع آمدند عادلشاه بصلاح و بد اخلاص خان امرا را با لشکر بسرلشکری
دلاور خان بجهت دفع قطب شاه بر سرحد روانه فرمودند و اخلاص خان خود
با معدودی چند در خدمت حضور ماند دلاور خان چون بحوالی لشکر مخالف
رسید دید که لشکر مخالف در جای مستحکم و منیع میانه دو کوه ماوا کرده حصار
از چوب چنانکه لشکر بیگانه را از آن گذار بسهولیت دست ندهد در پیش کشیده
متحصن گشته و ایام بارندگی نیز بسر رسیده بود لهذا کار و بار جنگ
بتعویق انجامید مدت شش ماه در برابر هم نشسته بودند چون ایام برشکال

باخبر رسیده دلاورخان بحسن تدبیر اطراف و جوانب لشکر خصم فرو گرفته
دکار بر ایشان تنگ گردانید چنانکه آنها را مجال توقف در آنجا نماند
ناچار شبشب کوچ کرده راه ملک خویش در پیش گرفتند دلاورخان با امرای
عادلشاهی تعاقب گرفته بر سر ایشان رسید خصم اگرچه آن سمت در روی
خود نداشت که مقاومت پردازد ولاکن برطبق قول شیخ
وقت ضرورت چو نماند گریز دست بگیرد سر شمشیر تیز سدا قدم بر داشتند و جنگ
گیری می نمودند خود را بجنگ کشتن انداخته جان سلامت بردند یک صد و بیست
جمله فیل غنیمت بدست امرای عادلشاهی در آمد و اسب و دیگر اسباب را خود حساب
نبود میان مردم حمید خان و مردم اخلاص خان بر سر یک فیل نزاع واقع شد
آخر الامر آن نزاع طول انجامید و منسوبان آنها سرایت کرد دلاورخان دویم روز
عریضه مع فتحنامه بحضور پادشاه روانه کرد اخلاص خان چون خبر فتح شنید
دانست که الحال دلاورخان بزودی مراجعت خواهد نمود در گوشش آن بود
که او نزد حضور نیاید تا خود بلا شرکت احدی تمشیت امور سلطنت کرده باشد
و می خواست که قلعداری بلطایف الحیل از حمید خان که از فرمان بیان و
جانب داران دلاورخان بود انتزاع نموده بیکی از منسوبان خویش
سپرد بنا برین فرمان بنام دلاورخان فرستاد مشتمل برین مضمون که
دلاورخان با لشکر در همان منزل و مقام چندی توقف ورزد تا فرمان
مجدد بنابر طلب لشکر نرسد از آنجا حرکت نکند و فیلان غنیمت که بدست
امرا آمده اند تمامی بحضور روانه کنند دلاورخان بعد از وصول فرمان
جمع امرا را جمع نموده فرمان را بهمه خوانده گفت هیچ در یافتند که مقصود اخلاص
خان ازین احکام چیست غرضش جز این نیست که من با شما مناقشه کنم و میان

ما و شما کلفت بهر رسد و من هم در اینجا دور از حضور افتاده باشم و خود
فرصت یافته حمید رخان را که نسبت بمن دارد از قلعه‌داری عزل نموده کسی دیگر
را از منسوبان خویش حکومت قلعه داده خود سلطنت را متصرف شود درین باب
صلاح شما برادران چیست امرا صرفه خویش که تصرف و تملک فیلان و دیگر غنایم
و نجات از رنج سفر و سرگردانی دشت و صحرا در تابعداری هم داستانی دلاورخان
دیده متفق اللفظ والمعنی گفتند ع صلاح ما همه آنست کان صلاح شماست
بهر چه صلاح باشد عمل نمایید ما تابعدار هم دلاورخان گفت راه ده روزه را به پنج
روز طی کنم فی الفور سوار شده یلغار روان شد امرا با لشکر موافقت او کردند
هر روز در هر منزل و مقام از سهر فرمانی در باب توقف میرسید دلاورخان
اصلا بخاطر نیاورده در رفتن تعجیل می‌نمودند در سه فرسخی شهر یکی
از عمده خدمتکاران حضور دوچار او شد گفت که حکم بادشاه جهان
است که فردا داخل شهر شوند که امروز مراسم دخول و ملاقات بیاز گار نیست
دلاورخان گفت سازگاری و خوبی ما همه وقت است که کفش خداوند
خود ببینیم و این گفته اسپ را تند کرده در رفتن شتاب آورد این
خبر چون باخلاص خان رسید طوغا و کرها بادشاه باستقبال آمده
و ملاقات امرا و دلاورخان بعزت گرفته در شهر آمدند اخلاص خان
و حمید خان در نخستین ملاقات غباری که بسبب فیل سسته بود زیاده
شد اخلاص خان در مدت غیبت دلاورخان و حمید خان بموجب
فرامین و احکام بادشاهی ملک و ولایت زیاده از ولایت شریکان خود بتصرف
در آورده بود و حشم و لشکر نیز زیاده نگاه داشت شریکان نیز بملاحظه یکدیگر
در نگهداشت زیادتی حشم افتاده بخواهش و طلب زیادتی ملک بر قدر ملک خود

اخلاص خان بهم رسانیدند بسبب این طمع و زیاده طلبی که بر طبیعت ایشان
مستولی شد کینه و نفاق سر بر آورده اخلاص و اتحاد برطرف گردیده
طعن و تناقض در میان سر کشیده اندیشه از یکدیگر هر یک را
پیدا شد بهر وقتیکه در دربار بادشاهی بیامدند هر یک بجمعیت تمام
و هوشیاری مالاکلام می آمدند مفتنان و آتش افروزان براستی رشد
و گرم بازاری خود ها آتش در میان افروختند نفتدران یکدیگر باهم
سخنان سخت و درشت میدادند بطول منجر شده آماده جنگ و جدال
می شد چنانچه بیم آن بود که هم در درون قلعه شمشیر بر یکدیگر بکشند و خونریزی
عظیم بوقوع پیوندد اخلاص خان از حمید خان تقاضای فیل میداشت و حمید
خان از اخلاص خان مطالبه زیادتی ملک میکرد و دلاورخان در میان
ایشان آتش نزاع می افروخت و گاهی تقاضای ملک بردی می نمود تا آنکه
کار بناخوشی و درشتی انجامید

در میان اتفاق نمودن دلاورخان و حمید خان در برانداختن اخلاص خان بعد از نزاع و پرخاش دو ماه معزول و محبوس کردن او را

دلاورخان و حمید خان در برانداختن اخلاص خان باهم اتفاق کردند و او
را از آمدن درون قلعه تا آنکه ملک و ولایت علی السویه تقسیم نکنند مانع گشتند
و روز بروز اسباب جنگ آماده مینمودند اخلاص خان آلات حرب
مثل توپ و طفنگ و ضرب زن و شترنگی از برج های حصار شهر فرود آورده
رو بقلعه جابجا نصب کرده مورچه های کوچه سر دو ساخت و دلاورخان

وحید خان زیر دروازه قلعه نشسته در استعداد حرب سرگرم گشته حیدر
خان از بالای قلعه توپ و ضرب زن و تفنگ و رونجانه اخلاص خان
نموده داشته هر روز از هر طرف توپ و دیگر آلات حرب در کار بود مردم
فقیر و مسکین و رعیت در میان جنگ ایشان پامال حوادث میگشتند چنانچه
یک روز مولانا محمد دوست محمد استرابادی در دوکان سوداگری نشسته بود
که گوله توپی از جانب اخلاص خان برسش خورده از نظران مولانا مشار الیه
رسید یکی بر دیگری خورده از هم پاشیده هلاک گشتند و نیز پنج نفر از
فوج فروشان در جای پهلوی همدیگر نشسته بودند که گوله توپی رسیده هر
پنج را برداشته هر دو عضو از اعضای آن ها در جای انداخت هر روز
ازین قسم خرابی بوقوع پیوست اخر الامر ملا و رخان وحید خان از اراده
صلح پیش آمده خواستند که بروی حجت ثابت کنند چهار کس از معتبران
را که صاحب ریحان و شیخ سالم و مولانا دوست محمد خان و شیخ الدین شیرازی
اند نزد اخلاص خان فرستاده پیغام دادند که درین وقت دشمنان قوی
هر یک بر سر خود مستقل نشسته اند همینکه لغزشی باین دولت خانه رسد یکبارگی
نموده ولایت را قبضه کنند شما این فتنه بر داشته آید شما یان دولت
خواهی نیست مباد اخلل در کار سلطنت واقع شود و ملک ما از دست رود و شما را
حاصل گردد و این بدنامی بر سر ما و شما تا قیامت خواهد ماند باید که ما
برادران که نمک پرورده گان دولت خانه هستیم باهم اتفاق کنیم و الوس
ملک که داشته ایم باهم برابر در نهم تقسیم کنیم و چون شما برادر بزرگ هستید
ما یان بخوشی و رضا مندی خود با ملک یک ثلث دون برای خرج سفره شما را
مقرر می کنیم و واجب است که این فتنه برشید را فرو نشانند و بیهوده

درهمین است معتبران مشارالیه هم بخانهٔ اخلاص خان رفته این مضمون را
بعبارات شیرین و تقریرات دلنشین گذارش نموده از راه دولتخواهی بر
کدام نصایح دل پذیر را اموذ نموده لوازم نیک خواهی بجا آوردند اما کن در طبیع
درشت اخلاص خان هیچ اثر نکرده و آن پلنگ خشم آلوده مطلقاً براه نیامد بلکه
درهمان اعراض و تندی افزوده و استعداد حرب بیشتر کوشید امرایی که
دور دور بودند ضرور رسید که بحوالی شهر آمده این فتنه فرونشانند چون بحوالی
شهر آمده احوال عقلامان دریافت کردند اول از راه نصح و نیک خواهی
هر یکی از اینها نصایح ارجمند و مواعظ سودمند بتقدیم رسانیدند اما
بواسطهٔ تندخوئی و بدمزاجی اخلاص خان بر آن مساعی جمیلهٔ ایشان فائده
مرتب نشد همچنان شب و روز تا مدت دو ماه در جنگ و جدال بودند از
اطراف و جوانب توپ و تفنگ و ضرب زن بجانب قلعه سر می دادند خلقی تباه
و ما چیز نمی شد القصه الامر چون دلاورخان مرد دانه و مدبر نیک نفس بود از ایذای
خلق ملاحظه داشت و با خلایق سلوک بر وجه مروت می نمود و بسواطن خلق بسوی
او مایل بودند لشکر اخلاص خان را بوعده و وعید از طرف بادشاه بیم و امید نمودند
و از اعطا و ایذای خویش نیز ترغیب و ترهیب نمود بیکبارگی همه لشکر
از دروازهٔ شهر بیرون رفتند مگر بعضی معدودی که قدیمان بودند با وی ماندند
و عین الملک دکنی نیز رخصت در عقب اخلاص خان فرود آمده بودند از آنجا
کوچ نموده در عقب دلاورخان و حمید خان آمده نزول نمودند دلاورخان با لشکر
آراسته خود برخواسته در حوالی خانهٔ اخلاص خان آمده شب در آنجا
نزول کرد مردم معدودی که خدمت اخلاص خان مانده بودند همه فراری شدند
اخلاص تنها مانده در همان شب با پسران خویش بخوابگاه حمید خان

درآمد حمید خان از ملاحظهٔ دلاور خان پرداخت حال او نکرد همینقدر گفت که خاطر
جمع دارید تشویش نخواهد رسید شما را بمکهٔ معظمه رخصت خواهند فرمود اخلاص خان
القصه طمانیت یافته بجای خویش آمد دیگر روز دلاور خان بر دروازه مستحفظ
احکام فرستاد که اخلاص خان را بیرون نگذارند و خود با حمید خان با شکوه و شوکت تمام سوار
فرموده از پیش خانهٔ اخلاص خان گذشته بدربار درآمده و باستانه بوسی ابراهیم
مشرف گشت درین اثنا خبر رسید که اخلاص خان باز بخانهٔ حمید خان آمده
و بیرون نشسته دلاور خان از حضور بادشاه محلداری فرستاده باخلاص
پیغام رسانید که بخانهٔ خویش رفته استعداد سفر مکهٔ معظمه نمایند که ما بدولت از
راه مرحمت و الطاف رخصت بآن طرف میفرماییم اخلاص خان بخانه آمده
در تهیهٔ سفر و استعداد سفر درآمد چون مستعد شده رخصت یافته روانه شد
احمد خان خزانه دار با احشام بهمراهی اخلاص خان تعیین شد چون بمرتضی آباد
رسید احمد خان گفت که حکم حضور چنین است که شما چندی در مرتضی آباد
اقامت کنند تا موسم سفر دریا برسد پس او را با زن و فرزند در قلعهٔ مرتضی آباد نگهداشتند
بعد از چندگاهی افتاده چشم جهان بین او بیرون آوردند تا مدتی که دلاور خان اختیاری
داشت اخلاص خان با زن و فرزند در قلعهٔ مرتضی آباد محبوس بود و بعد از رفتن
او ابراهیم عادل شاه او را با اهل و عیال بحضور طلب داشته تعیناتی برای او
مقرر فرمود تا ایام حیات خویش روزگار بفراغت گذرانید و در سنه هزار و شش
باجل موعود درگذشت

در بیان مقید نمودن حمید خان بعد از چند روز

بعد از آن که اخلاص خان مکحول و محبوس شد دلاور خان با حمید خان که در آن
ایام باهم اتحاد و موافقت بود دهم وزیر دربارگاه سلطانی درآمده با اتفاق هم

بستان پنجم

بهام سلطنت می‌نمود و حمید خان توقع منصب سرنوبتی داشت تا مدام
در تکمیل مهمات پادشاهی باشد و مردم را نیز گمان بل یقین بود و انتظار آن می‌داشتند
بعد از چندی روزی دلاورخان پسر خویش کمال خان را بحضور پادشاه
آورده خلعت سرنوبتی پوشانید آنگاه همگنان را یقین شد که دلاورخان در
استقلال خویش است و حکمرانی بی شرکت میخواهد و حمید خان نهایت آزرده
خاطر گشت و غبار کدورت در میان ایشان پیدا شد روز دیگر دلاورخان
کسی را از جانب پادشاه نزد حمید خان فرستاده پیغام رسانید که بحکم و رضا
حضور از خانه خود بیرون نیاید و اثاث و اسباب دولت از جنس اسپ و فیل
و سلاح خانه بحضور بفرستد حمید خان خواست که برود سوار شده با اسپ و فیل
بیرون شهر رود چون دید که بدروازه‌های شهر تاکید رسیده که حمید خان
را بیرون نگذارند ازین واقعه به اندوه و ملال هم آغوش گشته حیران و پریشان
در خانه نشست و منتظر که چه سانحه بروی ظهور رسد دوم روز اثاث و اسباب
امارت با اهتمام و سرکار رفت گویند آنقدر اسباب دولت و مواد شوکت
از اسپان و فیلان و سلاح و غیره که حمید خان فراهم نموده بود که هیچ از امرا
نصفی و ربعی از آن میسر نداشت و بعد از اندک روز حمید خان را یکی از قلاع
فرستاده محبوس ساخت و علم انا و لا غیری برافراشت در کار و بار سلطنت
مستقل شد و همگی همت در استحکام خویش مصروف داشت

در بیان استقلال دلاورخان مدت هشت سال

در وزارت بیجاپور

چون دلاورخان عاقل و دانا و کاردان بود و قریب هشتاد سال در خدمت

سلاطین و امرا گذرانیده تجربه های خوب اورا در نموده بود و در ایام استقلال
مهمات سلطنت را بجایان استحکام فائز گردانیده مافوق آن متصور نباشد با امرای
کبار قدیم نسبت قرابت و وصلت بهم رسانیده بعضی جا دختر خود داده و در بعضی
جا دختر گرفته همه را هواخواه خویش گردانیده و سپاهیانی که نامور و مشهور بودند
وصلت نموده خویش و تبار بسیار بهم رسانیده و تمام پسران را خداوند جاه
و صاحب شوکت عظمی ساخته و از خود محمد خان نام را با امارت عمده رسانیده و تسلیم
مهمات قدیم گلستان و بوستان پادشاه مخصوص گردانید و پسر دیگر کمال
خان را با امارت و بخشیگری مخصوص ساخته در لعب و چوگان بازی با پادشاه شریک
گردانید سیوم حبیب خان نیز امارت عمده ساخته در بارهای پادشاه
مقرر نمود و چهارمی عبدالغفار را قلعه داری بیجاپور تخصیص بخشید و هر یک
از این پسران دو هزار اسپ و نزد خویش شش هزار اسپ خویش قرار
نگهداشت و ببل خان را که نیز فرزندی گرفته بود صاحب دستگاه ساخته قریب
صد نفر مغل ضعیف و زبون و شصت نفر حبشی که هیچ یک در میان صاحب
داعیه نبودند در سرکار پادشاهی بخدمات مقرر داشته غریبانی که در عهد علی
عادل شاه از عراق و خراسان و روم و شام فراهم آمده بودند از مجلسیان
و کارکنان و امرا و مردم سپاهی سوداگر که همه پنج شش هزار بودند همه متفرق
گشته رفتند مگر معدودی در مهمات و خدمات حضور همه غلامان و دست پروردگان
خویش را و خدمتگاران و غلامان خاص پادشاه و دایگان و کنیزان خدمت پادشاه
و خدمت علیه حضرت والده پادشاه همه را از ده خویش مقرر کرد و سرپرده
داران در دروازه ها نیز از همین مردم برگماشت بجایان حفظ و نسق در کار
بست که بیگانه را مطلق جای دخل نماند و شاه ابوالحسن که بحکم اعلی حضرت ...

در یکی از قلاع محبوس بود بعضی مود تا همه را انجا محکوش کردند و بعد از چند روز
بنا و سوسه که بر و مستولی شد و یرا مقتول ساخت و دست حایز لی بی سلطان
از امور مالی کوتاه کردانید و حکم نمود که کسی با و رجوع نکنند و مذهب تشیع را از میان
برداشت و مذهب تسنن را رواج بخشید و در تائید و تقویت دین حنفی درآمد
بادشاه هم در تبعیت و مطاعت او دست انچنان داد که هیچ کس از قریب و بعید
پی نبرد که این اطاعت و تابعداری اکراهی است و پسر بزرگ دلاور خان جوانی
صاحب فهم و ذکا بود و مقامات علمیه را مستحضر داشت و بصحبت طلبه و شعرا مشعوف بود و اکثر
اوقات در ملازمت بادشاه بمذاکره علمی اشتغال داشتی و دلاور خان هم علمیتی
داشت با طلبه صحبت میداشتی بعضی از علمای گجرات و لاهور وغیره را در سلک مجلسیان
جمع نموده بود و با ایشان صحبت میداشت و تحقیق مسایل فقهی میکرد و این جماعت
بتمام روز در دولت خانه او بمطالعه و تذاکره تفسیر کبیر وغیره تفاسیر و حدیث
و فقه اشتغال میداشتند و با طوائف انام بر اندازه قدر هر کدام بحرمت سلوک
میکرد و هشت سال باین روش کامرانی بگذرانید .

دربیان سببی دلاور خان و وصلت ابراهیم عادل شاه با همشیره محمد قلی قطب شاه و پیوند همشیره ابراهیم عادلشاه باپسر مرتضی نظام شاه بوقوع آمدن

دلاور خان در میان بادشاه هان در مقام وصلت و قرابت درآمده موافقت

و مواخات بهم رسانیده دختر ابراهیم قطب شاه را از برای ابراهیم عادلشاه
خواستگاری نمود و همشیره ابراهیم عادلشاه را با پسر مرتضی نظام شاه
وصلت و پیوند بخشید لاکن منافقان فتنه انگیز و مفسدان تباهی خیز فتنه انگیزی
نموده همه سعی او را ناچیز کردند باز در میان پادشاهان صورت منافرت و اجنبیت
بمیان آوردند چنانکه نظام شاه و قطب شاه ازین وصلت و پیوند پشیمان شده
مهمات قرابت و دوستی را معطل انداختند چنانچه نظام شاه مدتی مدید پالکی گوهر
مکنون درج عصمت نیر درخشان برج عفت خدیجه سلطان همشیره اعیانی ابراهیم عادلشاه
بیرون قلعه گذاشته اندرون دولت سرای حرم پادشاهی نبرده بود لشکری که همراه
پالکی او رفته بود اکثر غرضش بنوبت و بتدریج به بیجاپور باز گشتند و اکابرش در احمدنگر
سرگردان و پریشان احوال مانده بودند و قطب شاه نیز از کار وصلت اهمال می ورزید
و به لیت و لعل می گذرانید ضرور شد که عادلشاه خود بدولت و اقبال قدم
رنجه فرموده این مهمات عظیمه را سرانجام بخشد اول بسرحد ولایت قطب شاه رفته
مرد معتبری را بطلب حجله نشین تتق عصمت و عفت چاند بی سلطان که اتصال
بلکه جهان اشتهار دارد و همشیره محمد قلی قطب شاه بود فرستاد و قطب شاه عذرهای
بسیار در پیش آورده و هر ساعت بحیله و کار دیگر دست زد اما سودمندیش نیامد
چون غلبه و استیلای عادلشاهی ملاحظه نمود قدر و قوت خود را با سطوت و عظمتش
سنجیده ضرورتا و حیله همه بگذاشته از راه اطاعت پیش آمد و بنوعی که شرط و قاعده
سلاطین دکن بود برسم و آئین مقرری ترتیب جهاز سلطانی عماری پرده نشین حجله
سلطنت و جهانداری همشیره عزیزه خود را با محرمان درگاه و فدویان دولتخواه
فرستاده عادلشاه جای زینت افزا در همان نزدیکی سرحد پسند نموده شادی و
شادمانی انداخت مجلس عیش و سرور و محفل عشرت و طرب را چنان ساز دادند

که غلغلهٔ نشاط و کامرانی را بملاحظهٔ واعلی رسانیدند و غلغلهٔ خوشی و خوشحالی را در گنبد گردون انداختند تا مدت چهل روز در آراستگی بزمهای عشرت و سور و آرایش محفلهای نشاط و سرور هر روز و چنگ تنبور بود و دست شرایفات لایقه و انعامات فائقه از جانبین بارگاه دولت و اعیان حضرت و خادمان درگاه و محرمان هواخواه فراخور حال هر کدام ارزانی می شد و بنهج شریعت غرا و ملت بیضا در ساعت همایون عقد نکاح بسته قران سعدین و اقتران نیرین بظهور آورد بعد از اهتمام لوازم کار خیر و مراسم کتخدائی عادلشاه متوجه ولایت نظام شاه شد چون بسرحد رسید مردم عاقل و سنجیده را برسالت فرستاد و از راه پند و نصیحت پیش آمده سخن از مصالحه میان آورد نظام شاه نظر بر بی سامانی خود و پریشانی لشکر که استعداد مقاومت و همت مقابلت نداشت نخوت و رعونت را یکطرف نموده بر سر مصالحه آمد همشیره عادلشاه مخدره حجاب عصمت مستوره قباب عصمت گوهر درج سلطنت نیز برج ابهت بی بی خدیجه که سلطان که تا غایت از راه عدم مبالات پنهان گذاشته بود بتعظیم و تکریم در پس پردهٔ عفت و عصمت نشانده موافق حکم شریعت محمدی انعقاد بظهور آورد و قران سعدین و اقتران اختربن بوقوع انجامید و جماعت که همراه پالکی رفته بودند همه را بتشریف و خلعت رضای مراجعت داد و تحایف بسیار و صد اسب بیرون از شمار برسم پیشکش مصحوب رسولان واپس دادن بهبارگاه عادلشاهی فرستاده استدعا نمود که لشکر بر سرحد نشسته موجب تفرقه رعایا و تشویش سکنه قریات شده است امر فرمایند که مراجعت کنند تا امنیت بلاد حاصل آید عادلشاه بعد از فراغ مهم بحسب خاطرخواه با دولت و اقبال همدوش فتح و فیروزی متوجه عز و شرف گردید

در بیان آنکه استیلای دلاورخان اگرچه پدر ...

بستان پنجم

رسیده اماد درمقابله هیبت سلطانی در پلک زدنی لاشی گردید

استیلای دلاورخان در بیشتر عالمیان حتی پادشاهان ظاهر که پادشاهان
بسبب استیلایش امر و صلاح را بلاتامل قبول نمودند و کرند ایشان را در ایستادگی
اسباب بسیار بود و استیلایش بر عادلشاه و سلطنت خانه او بجایی رسیده
که عادلشاه را سوای اذن و حکم او حتی خوردن هم میسر نبود تا بکار دیگر چه
رسد با وجود این تسلط و این مختاری عالم صاحبی و خداوندی عجب عالمی است که
این همه تسلط و جبارییش باندک توهم اشاره در طرفة العینی مضمحل و متلاشی گشته
از هم پاشیده شرح این مطلب آنکه از مقدمات سابقه ظاهر گشته که ضبط و نسق دلا
ورخان در امور جزئی و کلی چه در دربار و چه در محلات و حرم سرا و چه در ملک و
اطراف و ولایت چنان اسلوبی نقش بسته که بیگانه را اصلا و مطلق راهی گنجایشی نمانده
لاکن بی جسارتیش که با وجود این همه کامرانی و کامیابی اراده فاسد هم بخاطر
ره یافت خواست که ابراهیم عادلشاه را برکنار داشته برادرش اسمعیل
راکه در قلعه مصطفی نگر در بند قید داشت آورده تخت نشینش کردند قضا را
این مکنون بد اندیشیش بر ملا افتاد و در افواه خلایق در آمد حتی که تا یک ماه در خانها
خود این حرف و حکایت می گفتند و در هر مقام شکوه و شکایات دلاورخان
می نمودند چون راز شهرت انجامیده بود بگوش پادشاه علیا حضرت والده اش
هم باز خورد آن شب پادشاه با والده به نهایت غمگینی و دل آزردگی بوده دهان با لقمه
آشنا نساخته بر بستر استراحت آسایش نفرمودند و اندوه ملال این سخن بر دل
تمامی اهل حرم رسید بلکه همه مردم شهر قریب و بعید از استماع این قصه ناگوار تلخ

علیحده بهم رسانیده بودند اهل خدمات و ارباب قلم که بودند چار و ناچار بسکوت
آشنا گشته لب بچون و چرا نمی گشادند اما مردم سپاهی پیشه و نوکران بادشاهی
بر این اعتدالی و ناسپاسیش سکوت نمی نموده بر حرفش انگشت اعتراض گذاشته
هم یکبارگی از وی برمیدند و بیم و هیبت او گوشه خاطر بدر نموده در مقام اعتراض
و انتقام در آمدند هر یک مسلح از خانه برآمده در کوچه و بازار و راسته دوکاکین
دو طرفه مستعد و آماده می نشستند و منتظر اشاره بودند عورتی که برای خبرداری
محلات از جانب دلاورخان متعین بودند کیفیت آن شب بدلاورخان عرض نمودند
که شب بادشاه و حضرت والده پریشان خاطر بوده تمام شب آسایش نفرمودند
دیگر روز دلاورخان بدربار آمده بعد از سرانجام دادن مهمات ضروری بطریق
معتاد بسلام بادشاه آمده بعرض رسانید که بنده عرض داشتی ضروری دارد میخواهد
که در خلوت معروض گرداند بادشاه در نشیمن خاص خلوت نموده دلاورخان را
طلب نموده رفیع الدین میگوید در آن زمان بنده را از غیبت بحضور آورده بودند
خدمت جامدارخانه و کسوت خاص بر خدمات سابقه مزید فرموده بودند در آن وقت که
دلاورخان بنابر طلب حضور در خلوت بر وقت بنده هم همراه او تا عقب پرده خود را رسانیدم
آن مقالات گوش نمودم دلاورخان چون بحضور رفت عرض نمود که شب بر خاطر مبارک
آنحضرت و حضرت علیا غباری نشسته ملالی بهم رسانیده بود که مانع خور و خواب آمده موجب
چه داشت بادشاه سانحه که شنیده بی اختیار بر سر زد گفت که با وجود این همه
دولتخواهی و بندگی هنوز در حق من این قسم گمانها است مدهوشانه گریه کنان از آنجا
بر آمده راه خانه خویش گرفت و در جایی که در خانه او مجلسیان و کارکنان و سایر اهل
کار مجتمع گشته بودند بآواز بلند ایشان را گفت حکم و رخصت نیست هیچکس را که از این
پس بمنزل من آید باید که همه در درون قلعه هم در دار السلطنت فراهم شوند من هم

انجا حاضر آمده مهمات را سرانجام دهم پدر با ربابان نیز بتاکید فرمود که هیچکس را اندرون
نگذارید خود تا پنج روز بسبب خطر ملوای مردم از خانه قدم بیرون نهاد و در دو کسی را نزد هم
بار نداد و با ضعفی که اندازه آن داشت که اندرون قلعه درآید چه حاکم قلعه رومی خان در
سابق الایام دبیر دلاورخان بود و مادرش شاه طهماسب والد پادشاه را شیر داده بهمین
سبب او را به پایه امارت رسانیده قلعه بدو سپرده بود و دخترش نیز برای پسر خود
عبدالقادر خواسته بود و نیز ضبط قلعه بر طبق مدعای دلاورخان نکرد با وجود این همه
اعتماد درین پنج روز درون قلعه نرفت و رومی خان هم خود درین روزها از خطر
ناکی در قلعه نیامد بلکه سایر اهل کار و متصدیان و زبار خانه نشین شده بودند رفیع الدین گوید
خود هم با دو دیگر خدمت کسوت خاص داشتم در محل نرفتم و لباس تازه بحضور رسانیدم
این همه بسبب وحشت و بیم آنکه چه سانحه در پیش آید و چه نشیب و فراز رو نماید در آن وقت
اگرچه تمامی اهل قلم بجای خود با سکوت ورزیده گوشه گیر گشته بودند اما اهل تیغ یکسر
بر سر جان بازی آمده مسلح و مستعد گشته منتظر فرمان بودند اگر ذره اشاره از جایی
می یافتند بر حویلی دلاورخان ریخته از دودمانش دمار برمی آوردند روز پنجم فرزندانش
با امیر حسین مستوفی الممالک که پسرخوانده دلاورخان بود و سید اسمعیل میر که اعتماد تمام بر او داشت
و رومی خان که ذکرش پیش گذشت باتفاق همه بخدمت دلاورخان آمده سبب این شورش
و فتنه پرسیدند و در مقام خیرخواهی آمده پند و نصیحت بلیغ بجا آوردند در دل دلاورخان
مطلق اثر نکرد دلگیر برخواستند محمد خان پسر بزرگ بود پیش آمده به پدر عرض نمود که این چه
حادثه است که رو نما شده و چه فتنه که برپا گشته رنگ دربار و مردان دیگر گشته سپاه
و لشکر تمام با تیغ و سپر آماده گشته همین منتظر اشاره نشسته که طرفة العین خانه ما با خاک
برابر ساخته عیال و اطفال ما را یکسان و حرم و زنان بخشش کنند خدا را بر ما و بر خود
ببخشا فکری معقول در صلاح کار بفرما تا ازین مهلکه نجاتی یابیم چند روز دیگر زندگانی

توانیم کرد و کرده شد و آنچه امری که بعرض رسانیده ام بوقوع خواهد رسید دلاور خان
آن روز تا سه چهار در لجهٔ فکر غوطه خورده در مآل کار خویش اندیشه نمود و بعد از آن
کس را نزد رومی خان فرستاده پیغام داد آنچه امروز گفته اند و صلاح دوستانه دیده اند
بعمل آرند رومی خان از جملهٔ ریکه حاصل بود خود در قلعه رفتن نتوانست پیرزال معتمد سخن فهم
بلند آوازه را که در خدمت مهد علیا حضرت والده عادل شاه فرستاده بعرض گذرانید که مهمات
خلایق از چندین روز معطل مانده و عالمی در دغدغه و تشویش افتاده دیوان سرکار و همه
دربار سرد و بی رونق گردیده براست خدا و تدبیری بروست کار آید که نظام سلطنت بحال
خود و شماتت اعدا حاصل نشود رکن السلطنت دلاورخان که بکمال انفعال و شرمناکی
و اندیشه آمد و خاطر جانی دست از کار و بار شسته خانه نشین گردیده خلل عظیم بدولتخانه
راه یافته است توجه فرموده توسط کنند که بادشاه عالمیان صبحی بخانه دلاورخان
قدم رنجه فرموده خاطر داشتی او کرده از زمین برداشته خود را عزت تمام داده بقلعه
بیاورند تا او بروست دوباره یافته با طمینان قلب در سر انجام مهام سلطنت مشغول گردد
دلجوئی از بن خود بدولت داد با تفاق در استحکام بنیان سلطنت همیشه ساعی و سر
گرم بوده باشند حضرت علیا ملتمس رومی خان را بعز اجابت رسانیده همان تدبیر
کار بستند روز دیگر عادل شاه بر ترکی سوار شده تا دروازه حرم سرا دلاورخان تشریف
بردند دلاورخان از درون دوان آمده سر بر پای بادشاه گذاشت و رکاب گرفته
بشهر روان شد تا دروازه بیرون شهر رسیدند درین اثنا سنکهاسن بادشاه رسید
بادشاه از ترکی فرود آمده بر سنکهاسن سوار گشتند و دلاورخان را بترکی سوار کرده
باتفاق درون قلعه در آمدند بادشاه خلعت معتاد دلاورخان طلب فرمودند دلاورخان
بعرض رسانیدند که خلعت معتاد موقوف داشته اگر بنده پروری فرمودنی منظور است
کمربند که الحال بر بدن مبارک داشت مرحمت سازند تا غایت سرفرازی و بنده نوازی

بر عالمیان ظاهر گردد بادشاه در حرم تشریف برده تبدیل لباس فرموده لباسی
که پوشیده بودند برای دلاورخان بیرون فرستادند دلاورخان آن خلعت را
پوشیده بکمال مسرت و شادمانی بمنزل خود معاودت نمود و از دیگر روز بسر انجام مهام
سلطنت مشغول شد و آن ماده فتنه که طیار و روبکار شده بود بالکلیه برطرف
گردید و عالمی از دغدغه فارغ گشت چون صدور این سانحه شد هم بر دلاورخان و هم
بر عالمیان ظاهر و هویدا گردید که آن استیلایش که اگرچه بدرجه قصوی فائز گردیده
بود بوسه ثباتی نداشته باندک اشاره از هم می پاشید

از سنوح این سانحه خوف و هراس بر دلاورخان مستولی شده در استحکام کار خویش کوشیدن

دلاورخان بعد ازینکه این فتنه هوسش باقتدار رونما شده باتخسیر انجام پذیرفت
و طالع بختش هنوز خسپیدی دوام و استقلال داشت هراس و بیم بهم رسانیده در استحکام
کار خویش زیاده تر اولی در آمد و در اهتمام جمع آوری سپاه و لشکر در آمد و سوای
لشکر قدیم پنج شش هزار سوار و پیاده دیگر تازه نوکر گرفته بیلها بصرف
آورده ساز و یراق لشکر و اسپان و فیلان که همه زربفت و مخمل و دیگر قماشهای
گرانبها بود و همچنین اسلحه و آلات خوب از خوب بهم رسانیده فوجی بکمال آراستگی مستعد
ساخت ابدا ازین بدخواست تا دولتشاه عرض نمود که بنده در کار فوجی برای جان فدا
و سرنثاری فراهم آورده است بنظر مبارک در آرند بادشاه بر برج مثمن تشریف
فرموده جلوه افروز گشتند دلاورخان تمامی فوج را از سوار و احتشام و افیال
که یکسر بسلاح و یراق بکمال خوبی و آراستگی مزین و مشین بود در نظر آورد و بادشاه

بعنایت مخصوص گشته زبان بتحسین و احسنت گشایند و تشریف معتاد برای او
و فرزندان او از اسپان و فیلان و کمر شمشیر و کمر خنجر و خنجرهای مرصع و
انگشترهای یاقوت و الماس و زمرد خاص گران اسپ قیمتی خوش رنگ
و خوش شکل با زین و لجام مرصع و کجیم آن مروارید و هفت خلعت بر بالای یکدیگر
از اقمشه متنوعه افزودن و افزون بها که مجموع آن همه مساوی دو لک هون بود در آن
روز بوی و بفرزندان وی مرحمت شد و همچنین در آن سال پنج مرتبه همین
قسم تشریفات معتاد بتقریبات متنوعه از سرکار والا یافته و همچنان روز بروز
مزید بر شأن اشرف و اعلی حاصل کرد که عمده داران و کارکنان حضور معلوم
دارند که خانان اعلی شأن دلاورخان از راه دولتخواهی و نیکو بندگی لشکر چیده
و پسندیده و کار آمدنی است جمع نموده و ولایتی که بمقاصیل آن مقرر نموده ایم
بخرج آن لشکر وفا نمیکند بنابران از راه الطاف و مرحمت تعلقات دیگر که پنج
هزار سوار را کفایت کند تازه بوی مرحمت فرمودیم لازم که باو واگذارند پس
بر من حکم یک صد قریه بزرگ پر حاصل از مجالسیان و خدمتگاران و مسندداران
کشیده در قبضه او آورد و ازین محصل از لشکر پادشاهی پنج هزار سوار دیگر او آورد و همسالها
و قدر در لشکر دلاورخان افزوده شد الحاصل یکی همت دلاورخان مصروف با آن بود
خود را مستحکم سازد و جانب پادشاه را سبک شمرد تا همیشه پادشاه مغلوب وی
مانده دست بدفع او استیصال نداشته باشد و بر همین قیاس اکتفا نموده بلکه قدم پیشتر
گذاشت در تدبیر آن شد که بر ولایت نظامشاهیان مستولی گردیده شخصی را
از جانب خود در آنجا نصب کند

و نیز برای استحکام کار خویش در تدبیر برهان نظامشاه در آمدن

برهان نظام شاه از برادر خویش مرتضی نظام شاه توهمی پیدا کرده در عهد علی عادل شاه
به بیجاپور آمده پناه جسته بود و عادل شاه از غایت الطاف و مراحم در صدد تربیت او آمده
می خواست که سعی موفور بجا آورده او را بر تخت احمدنگر متمکن گرداند لاکن چون پرسش وفا نکرده
آن احوال در پرده اختفا ماند برهان شاه بعد از وفات شاه شهید در اوایل سلطنت
ابراهیم عادل شاه در مهم سازی خویش از امرای عادل شاهیه توسل جسته تردد
فراوان بعمل آورد چون شب بختش با هنوز دامان دراز بود و طلوع صبح مقصودش را
مهلتی می بایست ناچار از بیجاپور مایوس برخاسته عزیمت هندوستان کرد و ببارگاه
اکبر شاه التجا آورد و چون برهان شاه را با بعضی از امرا و اعیان بیجاپور در آن مدت
معرفت و صفا وقت بهم رسیده بود ابواب رسل و رسایل بر ایشان مفتوح داشته گاه گاه
احوال پریشان خود می نگاشت درین هنگام که دلاور خان را وجه همت همگی مصروف انتظام
کار خویش بود به بیجاپور رسانید که نظام شاهیان را از خود ساخته تقویت کلی و اقتدار تمام
بخود بخشید و معلوم نموده بود که کارپردازان نظام شاهی که عمده آن جمال خان مهدوی
بود پس از هرج و مرج بسیار که در آن سلطنت واقع گشته اسمعیل نام پسری برهان شاه
مذکور را که دوازده ساله و در بند محبوس بود برآورده بسلطنت برداشته خود زمام سلطنت
بکف اختیار آورده بود و بدین سبب برهان شاه در عالم غربت در سالهای فراوان
در هوس ملک موروثی اشک حسرت می ریخت و دمادم کاسه زهرآلود تلخ کامی ناامرادی
می چشید و نیز معلوم نموده که با بعضی اعیان اینجا طریق رسل و رسایل سلوک میدارد
و آن کس را که کتابت برهان شاه بوی می آمد در خلوت خوانده مضمون رساله را بدریافت
آورده بود و گفت که در جواب این رسالت به برهان شاه بنگارند که احوال جنگلی بیش
دلاور خان مدار المهام عادل شاه ظاهر نموده و تفصیل این معنی نموده رقم نموده
است که بنده بدل و جان در اطاعت و امداد حاضر است مگر بیک فرمان اکبر بادشاه

بنام بنده و یکی دیگر بنام راجی علیخان فرمان روای خاندیس و چند دیگر
بنام امرایان سرحد در باب امداد و اعانت خود صادر کرده بلا توقف متوجه ملک
موروثی خویش شو و بنده عنقریب در رکاب ابراهیم عادلشاه تا احمدنگر رسیده سعی
موفور بجا آورده بر ملک موروثی مستقر متمکن گردانم چون جواب باین مضمون به برهان
شاه رسید بمجرد وصول این بشارت احکام اکبرشاهی را عمل کرده با معدودی متوجه
دکن شد چون بشهر برهانپور رسید راجی علیخان استقبال کرده بتعظیم تمام بشهر اندر
آورده اساس سلطنت و ضروریات پادشاهی را بهم رسانیده برهان شاه را بر تخت
سلطنت نشاند و چتر سبز بر سرش گرفته و خلایق را بسلام و پیش آوردن نذر و نثار پیش
امر نمود و لشکر خود را فراهم آوردن و در سرانجام مهمات او کوشیدن گرفت دلاورخان
بعد از وصول خبر وصول برهان شاه بخاندیس و مساعی جمیله بجا آوردن راجی علیخان در باب او
و اعانتش خود بسر امداد او سرگرم گردیده در رکاب ابراهیم عادلشاه با لشکر فراوان
متوجه ولایت نظام شاه گردید چون موکب همایون قطب الملک شاه در کت رسید بسبب خوش
آمدن آب و هوایش خطره استیفای عیش و عشرت در آن جای نزهت افزا در دل
پادشاه عالم پناه خطور نمود بنا بر آن چند روز در آنجا توقف ورزید چون دلاورخان
را اطلاع برین قضیه افتاد بتقویت و استحکام اساس نگذشته خویش بر خواست که کسی از متعلقان و
منسوبان خویش را در حکومت بجای پدر و ضبط قلعه نصب کند و نیز والده پادشاه که اکثر اوقات مستعد
همراز تدبیرات و مطالب پیش شد او را از پادشاه او را دور انداز و وجه مستغنی را از دزدان و
شهر امینان را اشاره نمود تا در کوچه‌ها و برخانها و دکاکین مردم ریخته پیشه غارتگری
را ساز داده‌اند و اسباب و متاع اهل شهر بتاراج می‌بردند چون این شیوه بحد افراط رسید
از اهل شهر ناله و فغان بر خاست اهل لشکر نیز دل بشوش خاطر گشته مرد و زن بدرگاه عادلشاه
فریاد می‌کردند دلاورخان را چون راه عرض کشاده گردید بعرض سلطان رسید از روی

نائب غیبت ضبط و نسق شهر کماینبغی نمی‌شود و زوال از دست حسابی بر نمی‌گیرند اگر
رضای خداوند باشد کسی را که از دست ضابطتر باشد و ضبط و نسق شهر و قلعه بوجهی
که باید بجا آرد نصب کنیم عادلشاه فرمود که رستم خان بندهٔ قدیم و شد دوی
و خانه‌زاد است او را در خور عزل نیست هم او را تاکید کنیم تا هوشیار بوده لوازم
سیاست شهر بشرطش بجا آرد و چنان ضبط را کار بندد که دست حرامیان از ایذای
مردم کوتاه گردد و چون تدبیر دلاورخان که برای غرض برداشته بود از پیش
نرفت عاجز ماند و سیال کرد که این منع بادشاه از تغییر رستم خان هم از ایمای
والده بادشاه است و در تدبیر مطلب تا مدتی در آمده جمعی از اهل حرم خویش
را از همه شهر بلشکر طلبید چون از شاه درگ بیشتر رفتن نعقد رسید
بعرض حضرت علیا والده بادشاه رسانید که اکنون لشکر بمقابل خصم
متوجه می‌شود انجام کار معلوم نیست که چون شود من اهل حرم را در قلعه
شاه درگ می‌گذارم صلاح آنست که خود بدولت و اقبال هم در قلعه
شاه درگ تا جا و وقتی ما از جنگ خصم بر گشته فرمایند علیا حضرت
این تدبیر هم شکسته فرمود از پسر زند دلبند خویش اصلا جدا نخواهم شد
هر چند از تقدیر آسمانی بر سر او رفتنی باشد که بر سر من هم رود و چون
این عرض هم بر طبق مدعا نرفت ناچار مانده شکسته خاطر گشت اهل حرم
خود را در شاه درگ گذاشته در لشکر عادلشاه متوجه لشکر مخالف گردید

مقابلهٔ عادلشاه و نظامشاه باهم و نصرت یافتن عادلشاه با زبونی خصم

زخمی رسیدن رنج یافتن عادل شاه

جمال خان حبشی زاده که اسمعیل پسر برهان شاه را بسلطنت برداشته
خود وکیل السلطنت و پیشوا گشته بود در رکاب اسمعیل نظام شاه با لشکر
فراوان بقصد مدافعه و مقابله هر دو پادشاه عادل شاه و برهان شاه
از احمدنگر آمده اول متوجه چند روز میان مردم طرفین جنگ و نبرد
هر روز اتفاق می‌بود و از طرفین جمعی کثیر تلف می‌گشتند تا آنکه
روزی جنگ صعب بوقوع پیوست از اول چاشت تا آخر نهار کشید چون
شب در آمد هر دو سپاه از مقاتله برچیده بلشکرگاه خویش باز گشتند روز دیگر
باز آتش نبرد مشتعل شد و آسیای حرب در گردش آمد از هر دو طرف
مردان بهادر حملهای متواتر بظهور میرسانیدند و شجاعان دلاور رو بصف
کارزار داد مردی و تهوری دادند و از خون دلیران سمهای مراکب
ارغوانی می‌ساختند عاقبت کار نسیم فتح و ظفر بر پرچم عادل شاهی
وزید لشکر نظام شاه هزیمت خورده متفرق و پراگنده شد و امرائی
هند که با جمعیت هفت هشت هزار سوار جری و مردانه پیش آهنگ لشکر
عادل شاه بودند چپ و راست پیش لشکر خصم تاختن و غارت نمودن
متعین بودند از لشکر نظام شاه غنایم فراوان دست برد نموده بدر رفتند
که از جمله دویست فیل و دو هزار اسپ باشد و جمال خان از آن آشوب با
چند از خاصان و اتباعش در رکاب اسمعیل نظام شاه خود را از معرکه
یکسو کشیده در گوشه پنهان کمین کرده بود و چون خبر یافت که امرای هند
بعد از فتح و بدست رسیدن غنیمت عظیم بدر رفتند و باقی لشکر

عادل شاه بفراغ خاطر نیز در پی غارت و غنیمت سر نهاده اند و با دلا
ور خان جز صد و دو سه چند نمانده است از کمین گاه بر آمده باهستگی روان
شد درآن اثنا عین الملک و انکس خان که از حکومت سپه سرداری
دلاور خان باز داشته بودند و ناخوشی و دل تنگ آمده بودند و در حین جنگ
با زمره که بیرون کشیده خود ها را بجانبی باز داشته بودند درین وقت
که خبر فتح شنیدند برای مبارک بادی و تهنیت فتح قصد ملازمت
بادشاه نموده بودند در راه با فوج جمال خان در خوردند بحسب اتفاق
جنگ درمیان ایشان بوقوع انجامید غلبه لشکر نظام شاه مخصوص گشته
عین الملک وانکس خان پنجاه و شصت فیل و چندین اسپ و اسباب
امارت برجا گذاشته فرار برقرار گزیده متفرق شدند جمال خان
که اسپ و فیل و اسباب سلطنت همگی باخته شکست فاحش خورده
مایوس و بیدل گشته بود از غیب فتحی تازه یافته قرین نشاط و مسرت
گردید چون این خبر بدلاور خان رسید و لشکر خود را متفرق
و پراکنده یافت و توجه جمال خان بسیر تخیل رسانید توقف را در
آنجا صلاح ندیده از معرکه رو برتافت بخدمت بادشاه رسید
عرض نمود که لشکر پراکنده و متفرق گشته و امرای کبار شکست فاحش
خورده و بعضی از معرکه قوتی یافته قصد مقابله داشته اکنون صلاح در
توقف نیست در رکاب عادل شاه از آنجا روان شد چون بجای
لشکرگاه رسیدند دیدند که بهیر و بنه و بازار همه رفته است از آنجا
متوجه شاه درگ شدند همه شب در صحرا و کوهستان در پریشانی
و سرگردانی افتاده هژده فرسنگ راه قطع کرده مانده و گرسنه در

نصف النهار بشاه درگ رسیدند اگرچه اسباب خاصه لشکر عادلشاه
بتاراج خصم نرفته بود اما در سقط نمودن راه دور و دراز که تا الی شب
و فیلان از درشت تاریک و تار با ضطراب و استعجال پاره در اثنای
راه تلف شده و پاره بواسطه سنگینی اثقال و انقال جابجا افتاده و لهذا
بسیاری مردمان بی سامان گشته بودند تا اینکه خواستگار دلاور
خان و فیلان زنده انتش مطلق نیامده بود چون نزدیکی گشتند و برگشته
بود در آن حال چند سائبان بهم رسانیده چند شبانه روز گذرانیدند
تا آنکه استعداد تازه از برای هر کس از هر جا بهم رسید و الا لشکر
شاه باید که لشکر در جنگگاه با خوف و هراس بسیار تمام شب بیدار
مانده سیاه نان و آب بسر بردند و فیلان زنده ایشان را بجز علف اسپان
هیچ نبود

لشکر کشیدن جمال خان در رکاب اسمعیل شاه بر برهان نظام شاه و بقتل رسیدن جمال خان بر خداوند خان

چون جمال خان مهدوی پیشوای اسمعیل نظام شاه الملقب بفتح
که عادلشاه با چشم زخمی که از انقلاب زمان بدو رسیده از جنگگاه
گاه برگشته بشاه درگ پیوسته صلاح خویش در آن دید که از آنجا

برگشته به تعجیل برفت و با وجود آنکه نشتافته استعداد لشکر و اسباب ضروری
از آنجا برداشته یلغار به سر برهان شاه رود و پیش از آنکه عادل شاه
به برهان شاه رسد کار برهان شاه تمام ساخته او را از میان بردارد
بر همین عزیمت به تعجیل از آنجا به احمدنگر رفت رخت و سلاح و استعداد لشکر آنچه
لابد بود برداشته به سمت برار روان شد پیشتر از آن برهان شاه باتفاق
راجه علیخان با امرای برار و سرداران که در آن سرحد بودند و تفال
خان ایل شده در ساخته بود و بوعید بسیار ایشان را امیدوار گردانیده
از خود کرده بود و دلاور خان و ده هزار سوار کارگذار جنگجو با طاقت
کارگذار از [illegible] شاه در رکیب از عقب شاه روانه نمود تا کسی پیش گرد که تعجیل
رفته به برهان شاه ملحق گشته در استیصال جمال خان سعی موفوره بکار
بکار برند و دران [illegible] خود را معاف ندارند جمال خان از اطلاع تعاقب
لشکر عادلشاه بسرعت تمام قطع منازل نمود و پیش از رسیدن فوج عادلشاه
به پنج شش روز بحوالی لشکر برهان شاه رسانید و در آنجا خبر یافت
که امرای برار و تمامی سرداران سرحد حلقه بگوش برهان شاه
گشته و در رکاب او در مقابله و مقاتله او مستعد شده اند از اطلاع این معنی
یاس بر جمال خان مستولی شد قطع نظر از حیات خود کرده دل بر مرگ نهاده قرار
داد و مردانگی را از خود در ایستادگی قلب سپاه برهان شاه زدن گرفته کارزاری
کرد که رستم را در مردی نمود گشتاسپ و اسفندیار را در رزم رستم داستان جنگ تمام
نریمان از [illegible] یاد بود [illegible] چنانچه قلب
لشکر برهان شاه را از هم دریده و سینه شیر او را نیز در هم زد و نزدیک
بود که برهان شاه از هم بپاشد ناگاه لشکر عادلشاه از این سو لشکر راجه علیخان

از آن سو در رسیدند چهار طرف لشکر نظام شاه را فرو گرفتند جمال خان
با داماد خویش خداوندخان در آن چهار موجه بلا دست از جان شسته دیوانه
وار حمله آور گشتند و بهر طرف که می تاختند دلیران را می انداختند هر چه
سعی ها کردند که شاید مهربی بیابند تا خود را از معرکه بدر آرند ممکن نشد آخر الامر
کار بر ایشان بغایت تنگ شد سوار و مرکب مرده و از کار در ماندند در عین
کارزار بتقدیر جبار تیر جانگداز بر مقتل جمال خان رسید بر خاک مذلت افتاده
سر جمال خان و خداوندخان از تن جدا کرده پیش سم اسپ برهان شاه
در انداختند و البقیة السیف پراکنده شدند و جلو اسپ اسمعیل شاه کشیده او را آورده
در پای برهان شاه انداختند پدر با سر گرمی و عطوفت پدری پسر را
در بغل گرفته بر سر و روی بوسه بجگر بست شفقت داد و بدولت شادکامی به
نشستند و راجه علیخان در آن جنگ و آشوب دو دولت سلسله فیل و دو
سه هزار اسپ و دیگر اسباب فراوان بدست آورده قریب سه
فرسنگ راه باز گشته فرود آمد بتوهم آنکه چون برهان شاه را مکنت
زیاده تر شد و لشکر سنگین بر وی جمع آمده مبادا قصد او کنند با فیلان
و اسپان و اسباب که از معرکه بدست نموده است باز یافت نماید برهان
شاه از آن اغماض نموده تحفه چند لایق برای راجه علیخان فرستاده
وداع نموده خود با اسمعیل متوجه احمدنگر شد و در ساعت سعید و احسن شهر
شاه بر تخت سلطنت و کامرانی جلوس فرموده زمام سلطنت را بی منازعی
در قبضه اختیار خویش در آورده و اسمعیل را به قلعه لوهگر که برادرش ابراهیم
هم در آنجا محفوظ بود فرستاد

در بیان عزم نمودن ابراهیم عادل شاه

بستان پنجم

بر رفع دلاور خان

چون دلاور خان در ضبط و استحکام کار خود آنقدر کوشیده که فوق آن
تصور نداشت کرد و پیش ابراهیم عادل شاه همه مردم معتمد خود باز داشته
و جمله خواتین محل را حتی اصیلان و دایگان را از خود ساخته و تمامی اهلکار
و کارکنان سرکار خود مطیع و منقاد او گشته بودند تا اینکه احدی را
یارای عرض حال به بادشاه نبود بنا بران دفع او بحسب ظاهر از حیطهٔ امکان بالا
می‌نمود بادشاه بر شدت آلام ایام نافرجام و طغیان شوخی و ترکتاز
و گستاخی آن غلام صبر و تسلیم را کار فرموده با امید عنایت الهی نقوش
هموم از لوح خاطر می‌سترد و به بشارت و من یتوکل علی الله فهو حسبه
ذوق توکل بهم رسانیده امیدوار فتح الباب می‌بود تا اینکه درین سفر بی اعتدالی
از حد گذشته و خودکاری و خودکامگی را بدرجهٔ قصوی رسانیده دل
بادشاه از اعمال و افعال ناشایستهٔ سابق و لاحق او زیاده از وصف رنجیده
و آزرده گشت و عزم دفع او و خلاص دادن خود را از بند او درست کرد
و منتظر فرصت می‌بود تا این که درین شکست که خسران و ذلت عظیم بدو رسید
و دو دولت سلسله فیل و پنجهزار اسپ و بسیاری اسباب امارت از سرکار
و سفر زندان او بتلف و تاراج رفت و در نظر خلایق چنان خوار و ذلیل
گشته و وقتیکه از بازار میگذشت پیرزالان با آواز بلند نکوهش میکردند
و دشنام میدادند آری این همه اثر اعراض ولی خداوند نعمت
بود که او را از نظر همه خلایق بینداخته بادشاه درین فرصت بالهام
غیبی دو نفر هندو مجهولی را که کسی ایشان را نمی‌شناخت در سرکار والا

در خدمت آنحضرت بود پنهانی نزد عین الملک کسانی فرستاد که امیر الامرا
بود و الغخان و علی خان که هر یک از ایشان نیز از دلاوران بدل کاره
و متنفر بودند فرستاده پیغام رسانید که از تسلط و خودکاری این ناحق
شناس اکنون دل نفرت بسیار بهم رسانیده که بنابر غرض خود مدتی ما را
در دشت و صحرا سرگردان میدارد و در خلاف مرضی پادشاهی سعی و جهد
بکار میبرد و در نهایت کار همگی اسباب و اساس سلطنت از فیل و اسپ
وغیره همه بتاراج داده هنوز در مقام عناد و استکبار و رسانیدن
ایذا و آزار است همه ما نوکران قدیم این دولت خانه آید خدمت آبای
عظام و اجداد عالی مقام کرده آید و همیشه در دولت خواهی و حلال خواری
کوشیده اید حالا هم آنچه شرط نمک حلالی و نیکنامی باشد بظهور آورید
اگر صلاح بینید خود را نزد شما و وفاکیشان هواخواه برسانیم تا باتفاق در دفع او
کوشیم همت مردان مدد خدا است اگر درین وقت دفع او نه
کوشیم یقین است وقتیکه به بیجاپور خواهد رفت قلعه بقبضه خود در آورده مرا محتاج
مطلق خواهد کرد نمیدانم که با شمایان چه خواهد کرد عین الملک زبان بمدح
و ثنا و دعا کشاده گفت اگر خاطر مبارک از اوضاع ناملایم و اطوار ناهموارش
نفرت گرفته و از افعال ناشایسته و خلاف مرضی او بتنگ آمده است بحمد الله
که بطرف این فدویان اخلاص کیش قدم رنجه فرموده جلال امان درگاه
ایشان را افتخار سر باوج فلک رسانند و تماشا فرمایند که چه طور پادشاهی گری
دیگران را دهیم بعد از عهود و شرط قرار چنان یافت که در شب پانزدهم
رجب المرجب که شب استفتاح و هنگام فتح و فلاح است نزدیک سحر که وقت
اجابت دعا و نزول رحمت و عطای خداوند اکبر است امرای ثلثه لشکرهای خود

مستعد ساخته منتظر باشند بادشاه همان وقت از دولتخانهٔ خاص
برآمده متوجه دایرهٔ امرا شوند

تحویل فرمودن عادل شاه بموجب قرارداد در شب معهود بدایرهٔ امرا و گریختن دلاورخان با پسر خود

عادل شاه بموجب قرارداد در شب معهود در وقت سحر از درون حرم سرا
بیرون خرامید و بکون خاطر بکس نگفته بکفشدارخان که از خدمتگاران
حضور بود فرمود که اسپ سواری حاضر سازد و کفشدارخان از جلودار
اسپ سواری طلب کرد جلودار از قبول حکم ابا آورده گفت که بی حکم
دلاورخان اسپ را حاضر نمودن محال است کفشدارخان مشتعل
جسته و چابکانه بر رخساره اش چنان طپانچه زد که بیهوش افتاد
جلودار دیگر بر منوال ... همه اسپان حاضر ساخت تا بادشاه ظل الهی
حضور سوار شده از سراپرده بیرون آمدند الیاس خان که داروغهٔ شاه
و در آن شب نوبت پهرهٔ او بود بادشاه را شناخته پیش دوید و
سواری استفسار نمود بادشاه فرمود حالا وقت سخن گفتن نیست با مردم
خویش سوار گشته همراه رکاب باش الیاس خان با سواران خاصهٔ
خود که عدد آنها بصد میرسید همراه شد چون از بازار برآمده بحوالی لشکرگاه
الملک و انکس خان و ... خان که فاصلهٔ نیم فرسخ راه از لشکر دور بود
رسیدند امرای مذکور که بنابر اشارهٔ شاهی مستعد بودند ... با فوجها
از آن مستعد ... پیوستند و بر ... بسیار صفها کشیده ایستادند ...

که خبر سواری شاه عادل منتشر گشت مردم خاصخیل و مجلسیان و سر
نوبتیان که در سراپرده پادشاهی نشست داشته بودند و از جمله آنجماعت
رفیع الدین شیرازی و محمد قاسم فرشته هم بودند مسلح و مستعد گشته بملازمت
شتافتند چنانکه در آن شب بهمان لحظه سه هزار کس مجتمع گشتند و چند
سلسله فیلان بر سر راه باز داشتند که اگر دلاورخان بیاید فیل مالش سازند
گویند دلاورخان در آن شب با صبیه که عمرش از شانزده متجاوز بوده با یکی
از دختران دکهنی که غائبانه او از حسن و جمالش شنیده عاشق شده بود و
در آن شب بوصل او رسیده در خلوت داشت بعد از آن که پادشاه سوار
سمند سعادت شده از اردو بیرون شتافت نزدیکانش بسعی بسیار دلا
ورخان را که با مهمان تازه بر بستر غفلت مانند بخت خود خفته بود بیدار کرده
بر حقیقت حال مطلع کردند او و فرزندانش فی الفور تهیه سواری کرده با چهار
سوار و فیلان بسیار قریب بطلوع صبح صادق بطرف پادشاه روان شد
بر آن امید که خاص مردم خاصخیل و امرای مذکور را از صولت او هیبت خود از پشت
داری پادشاه کناره جسته پادشاه را با و سپرند و خود بر همان طریق صاحب
اختیار خواهد بود چون دلاورخان با شکوه بزرگ و کوکبه عظیم نزدیک رسید
فوج را بفاصله یک تیر انداز واه نگهداشته خود با صد سوار و چهار فیل نزدیک
تر آمد فیلان را که بر سر راه او حایل باز داشته بودند فیلبانان پیش سطوتش
تاب قرار نیاورده یکسو شدند دلاورخان پیش پادشاه آمده از راه شوخی
بشدت تمام سواره بسخن درآمد گفت سر سخن که چرا بی چه درین وقت بشب بر آمدند
این کار مناسب حال نبود بسراپرده معاودت نمایند پادشاه بر آشفته هیچ
جوابش نداده با نزدیکان گفت کسی که این بی ادب را بسزا رساند به فوریکی

از لشکریان خاصه خیل که ادب خان نام داشت بسرعت برق اسپ را جهانید و
شمشیری بروے انداخت اگرچه شمشیر بران کارگر نشد اما دلاورخان
را انداخت فیلبانی جنیبه خواهی کرده فیل را آورده درمیان او و
مردم بادشاهی حایل گردانید تا او را فرصت سوار شدن دست دهد و
دامادش شاه احمد صفوی اسپ خود پیش کشید که برین سوار شو و زود از میان
بدر رو که جاے ایستادن نیست دلاورخان بر اسپ سوار گشته از معرکه
خود را بیرون انداخت و لشکریانش از مشاهده این حال او سطوت و غضب
بادشاهی هراسان شده کالجراد المنتشر از هم پاشیده متفرق گشتند دلا
ورخان با دو پسر محمد خان و جرأت خان به بیدر شتافتند و از انجا به پیش
برهان شاه خود را رسانید برهان شاه وی را تعظیم و توقیر فراوان
کرده منصب امارت ارزانی داشت و مونس مجلس خاص گردانید و کمال خان
پسر سیومش که اندران روز گریخته بود دویم روز متقاضی اجل باز آوردش
به اعتماد تقرب سلطانی و لطف قدیم بادشاهی بحوالی لشکر خود را رسانید کار
پردازان سرکار چون خبرش یافتند همان لحظه جماعه را فرستاده بقتلش
رسانیدند

معاودت فرمودن عادلشاه بسراپرده خاص با کامیابی و شادکامی تکیه فرمودن بر مسند حکومت باستقلال

بعد ازانکه دست تقدیر خانه بعرض آن طامعی باغی را از دامن [illegible]
جا بادشاه عدالت پناه بیرون کشیده امراے [illegible]

فاخره ارزانی داشته بمواعید والطاف خوشدل گردانید
وعلی الصباح با دولت وسعادت بیمن فتح ونصرت برلیازه باکمال شوکت
وعظمت وشادان وفرحان بسراپرده جاه وجلال خویش مراجعت
فرموده وبر تخت کامرانی تکیه فرموده وسراپرده از پیش برداشته
بار عام دادند خلایق بسر عجز ونیاز زرا بدرگاه خلاق سنی مانند جل وجلاله
برخاک تذلل وتضرع سوده تجدیدات شکر ادا نمودند وزبان بمبارکباد
وتهنیت پادشاه عدالت پناه کشادند ونثار پیش کشیدند پادشاه کسانی
راکه دران شب لوازم دولتخواهی بظهور آورده بودند بنوازشات سرشار
وعنایات بسیار سرفراز فرموده ودیگران راکه خیرخواهان دولت ودولت
خواهان سلطنت بودند هرکس را فراخور حال بمعمولی ومنصبی مختص وممتاز
نمودند ودیگران روزی که میان اقبال این پادشاه سعادت مال برافتادند
حسب الخواه ان یافتاد خبر فتح برهان شاه وکشته شدن جمال خان
رسید پادشاه عدالت پناه تهنیت نامه فتح به برهانشاه ارسال نمود
ودر ساعت سعید متوجه دارالسلطنت بیجاپور گشته بتاریخ بیست ودوم
شهر مذکور ... داخل مستقر عز وشرف گشتند

طرفه واقعه که دران روز رونما شد

ودران روز که فتح عظیم رو داد چون عدالت پناه از بارگاه بمحل سرا
... تشریف ... که ... اجمله ... آنست که
چون ... مذهب پادشاه مذهب شیعه برطرف ساخته خطبه
بنام ... بگمان آنکه پادشاه حنفی المذهب

است و فریقی را مظنه آنکه چون عم بزرگوار و پدر نامدارش که علی عادلشاه
و شاه طهماسب اند شیعه بودند ایشان البته بر طریق عم و پدر خواهد بود
این روش نزدیک اکثر مردم موافق تر افتاد و جزم نمودند که بادشاه شیعه
مذهب اند اکثر اهل سنت دران وقت خود را به تقلید شیعه باز نمودند ..
چندان سعی کردند که موذنان دران روز بانگ نماز ظهر بطریق شیعه
و اشهد ان علیاً ولی الله و اهل اذان کردند بادشاه خود سر و علانیة
سنی پاک اعتقاد بود از استماع آن در خشم شد حکم کرد بکسانیکه باعث
آن امر شده بودند ایذا و اهانت رسانیده محبوس گردانند اما بر حقیقت
حال مطلع شدند تبسم فرموده و از سر جرم ایشان درگذشتند و بدینها
اینها را شیعیان مصلحتی خوانده خوش طبعیها مینمودند تا این زمان در بلده
بیجاپور خطبه اصحاب میخوانند و شعار سنن بحال خود قایم

بعد از مراجعت بدار السلطنت بیجاپور به نفس نفیس متوجه مهمات شدن

بعد از رسیدن بدار السلطنت بیجاپور خود بدولت و اقبال بنفس نفیس
متوجه مهمات سلطنت گشتند هر روز در دربار بر آمده بر تخت سلطنت
جلوس همایون فرموده بار عام میدادند ارکان دولت و اعیان
حضرت و سوار و احشام و خواص و عوام بحضور آمده سلام و آداب می کردند
هر کس هر مقصد که میداشت بعرض میرسانید بتحقیقش وا رسیده سرانجام
میفرمودند و مناصب تقسیم کردند روی حسنان را بمنصب پیشوایی سرفراز

نمودند و سکهٔ اشرف نیز حوالهٔ او شد تا مهمات ضروری جزوی و کلی را بصوا
بدید رای اشرف و اعلی سرانجام میداده باشند و الیاس خان را با
امارتش افزوده سرنوبتی مرحمت کردند و کذالک جمیع غلامان خدمت
کاران قدیم خود را بر قدر حوصلهٔ هر کدام مناصب و خدمات حواله
نمودند و به ولایت و قلاع و امکنهٔ بزرگ عاملان و حاکمان کار
دان از حضور معتبر فرموده روانه ساختند قاعدهٔ سلطنت به ذریعهٔ
پیوستگی و خویش اسلوبی ثبت می پذیرفت درین اثنا بعضی از ارکان
که خود رای و خلل پذیر و نیسان کاربردار ازان سابق زمام حکومت بقبضهٔ
اختیار خود نمی یافتند بسر فتنه انگیزی آمده آهسته رابطهٔ رسل و
رسایل مخفی با فرمان روایان اطراف که در دافع بدخواهان این دولت
خانه بودند شروع کردند و در هر گونه فتنه انگیزی ترغیب ها می دادند
ولاوجنان که خود جگر سوخته بود و در روز شب بر باد آن حکومت بیجاپور
و سر مختاری سابق آب و روغن میرسانید فتنه را تقویت داده برهان شاه
را زیاده از همه برغلانید و لحظه بلحظه تحریک می نمود آن ساده دل نظر
بر اعتماد و استقلال خود آن حقوق احسانات نمکارثه را که در بارهٔ او بوقوع
پیوسته بود همه نسیاً منسیاً ساخت و کان لم یکن شیئاً انگاشته لشکر فراهم آورده
متوجه ولایت عادلشاه گردید تا اینکه بسر حد رسیده در صدد فساد و
خرابی در آمد

لشکر فرستادن عادلشاه جهت مدافعهٔ نظام شاه

عادلشاه باحضار لشکر فرمان داد چون جمیع آمد امرا را با لشکر آراسته

بسر لشکری رومی خان بمدافعه نظام شاه روانه شد و تا لشکر عا
دلشاه بسرحد رسیده بمقابل نظام شاه شد و آمد هر روز از طرفین
جنگ و پیکار می شد و از جانبین مردم بقتل می رسیدند و لاور خان
که مشغال کوچه خیز بود هر لحظه نظام شاه را بگفته تازه و فساد نو بنو
میکرد تا اینکه فساد بزرگ بخاطر رسانیده ترغیب بنا نمودن
قلعه بر لب بهوره برای اثبات پای لشکر نیز نمود برهان شاه که او
را رکن رکین سلطنت خویش تصور نموده باصلاح وی دیدا عمل میکرد در انجا
توقف نموده برای قلعه که در آن نزدیکی در زمینه سابق بود بنا گذاشت
و روز و شب در اهتمام و امداد آن بنا تاکیدات می نمود چون خبر این
بنا و سعی بیجای برهان شاه بمسامع شاه عدالت پناه رسید اصلاً و
مطلقاً اندیشه و اضطراب را بخاطر دریا مخاطر راه نداده کوه آسا برقرار
و تمکین خود ثابت قایم بوده بزبان الهام ترجمان رسانیدند که برهان شاه اگر
چه درین فصل برسات متحمل محنت و مشقت شده در اتمام قلعه سعی موفور
بکار می برد اما عاقبت کار مانند طفلان بازیچه گوش که در خاک بازی
خانه و عمارات بنا کنند آخر شکند او نیز بدست خود ساخته و پرداخته
خویش را منهدم خواهد کرد و درین جهد و جهد جز تعب و محنت با وی چیزی
دیگر حاصل نخواهد شد و خود در تختگاه خویش بفراغ بالی و خاطر جمعی بتدبیر
مهمات سلطنت و تدارک لشکری کشیده روز و شب بعیش و کامرانی می
گذرانیدند و هیچ اندیشه اینکه هیچ خصم قوی باستعداد بسیار بر سرحد نشسته
در صدد فتنه و فساد است و ملاذی میبرخ که عبارت از آن قلعه است
برای اثبات پای استقامت لشکر بنا می کند و منشا چنین فساد از دشمن

بغلی که دلاورخان حبشی است در بغل او جا گرفته بران فتنه تازه برپا میکند
هیچ بخاطر اشرف راه نداده بطمانینت کلی و استغنای تمام روز و شب
در بازی نرد و شطرنج خط لعبانی حاصل میکرد و عاملی را درین معامله حیران
و متعجب که با چو خصم قوی با این سامان و استعداد در فکر کار خود یا این همه سر
گرمی و بادشاه غافل از تدبیر دفع خصم و مشغول لهو و نشاط بوده باین استغنا
و بیفکری هرکس درین باب برحسب ظن و قیاس خویش سخنان مختلف
میگفتند دلاورخان بگمان آنکه درین دولت خانه کسیکه در تدبیر بدافعه
اعدا بپردازد نیست درین ایام که من خود را کناره کشیده ام این سردی و
بی گرمی رونما شد آثار زوال در دولت چهره کشا گردند آخر من هستند غافل
ازین که هرچه کرد و هرچه خواهد کرد همه اقبال بادشاهی بود نه سعی و تدبیر
این بدگهران قطع نظر بر همان ظن فاسد و خیال باطل یکی از معتمدان را نزد بادشاه
بیداربخت فرستاده پیغام گزارانید **فرد** گرچه دورم از بساط قرب
همت دور نیست بنده شاه شمایم و ثناخوان شما هم بنده درگاه هرچند
بحسب ظاهر دور از آستانه لکن از راه باطن با کفشداران سعادت هستند
ام آشیانه خلاصه معروضات ان که خصم بر کار خویش سرگرمی تمام
دارد و خود در بستن تدبیر بنیاد بن صلاح وقت نیست که از تساهل و
بتغافل آنحضرت دشمنان دلیر شده سخنان لطیفه بر زبان میرساند
فکری معقول کار باید بسبب فدوی جانثار بهر جنگی که شرف لقا باید بجان حاضر
بادشاه عدالت پناه درایت و فراست دستگاه جوابش هم بطریق
احمق فریبی نوشته فرستاد که درین مدت قدر آن رکن السلطنت نمی
دانستیم اکنون معلوم شد که بی وجود آن معتمد الدوله مهمات سلطنت بهیچ وجه

بستان پنجم

منشی همینکرد و باید که ماجرای گذشته را بخاطر نیاورد و مضمون العفو احسن را کاربند و به نهج سابق رتق و فتق مهمات سلطنت گردد

آمدن دلاورخان بارگاه عدالت پناه و بسزا رسیدن و در قلعه آهنله محبوس گشتن

دلاورخان ازین پیغام چون گل شگفت باز یکی از معتمدان را فرستاد که اگر آن حضرت عهد نمایند که ضرر جانی و مالی بمن نرسانند از سر قدم ساخته بخدمت مشرف می شوم بعد از عهد این معنی و نوشتن و فرستادن عهدنامه با وجودیکه برهان شاه بلکه منع کرد و به رخصت رضامند نبود لکن چون او بارش زور آورده بود ممتنع نشده بدان امید که باز زمام سلطنت بکف آورده پادشاه را بی دخل سازد و به مبالغه و الحاح از برهان شاه رخصت گرفته باتفاق پسر خود محمد خان متوجه بیجاپور شد روزیکه بخدمت پادشاه مشرف می گردید و تمام خلق شهر تا دو سه فرسخ باستقبال او شتافتند و نثارها پیش بردند و از جانب امرا مردم مبارکی و خیر مقدم نیز رفتند و این معنی در حقیقت در حق او سم قاتل بود چون جمعیت مردم شهر و میلان خلق بوی بپادشاه رسید دانست که اگر پنج روز اینکس در شهر بماند استیلا و استقلالش زیاده از اول خواهد شد در وقتیکه پادشاه بروضه حضرت دوازده امام علیه السلام تشریف برده وقت عصر بکنگ متوجه قلعه ارک شده بود زمین بوس فایز گشته در رکاب پادشاه تا قلعه رسید در دهلیز پیش نشاندند

اکثر مردم حضور بدیدن او قات گرفتند پادشاه نیز اطلاع بر این معنی شد
او را انتها کرده و گشتار نشانند چون صورت خلاف معمول دیده بود دانست
که آمدن خویش خوب نبود ندامت کشید سود نداشت در ساعت یکی را
که پسرم و در دولت دلاور خان در صنعت چشم کندن مهارتی بهم رسانیده
بود حکم رسید که صنعت خویش بظهور رساند دلاور خان بعجز در آمد و
پیغام کرد که خلاف عهد مستحسن نیست شهریار عادل جواب داد که عهد
تا رسیدن ضرر جانی و مالی است و در چشم کندن ضرر جانی و مالی
نیست دیگر من عهد کرده ام که من بتو ضرر نرسانم و حال آنکه این مرد
بچشم تو ضرر میرساند نه من القصه آن شخص بکار خود مشغول گشت و در طرفة العین چشم جهان بینش را از جلیه بینائی عاطل ساخت و بموجب حکم
در قلعه کهیلنه با بعضی خدمتکاران محبوس شد قریب به ده سال زندگانی
کرد و از وی فرزندان حاصل شدند و در آخر باجل موعود از دنیا رفت

ظفر یافتن سپاه عادلشاه بر برهان و پیغام صلح فرستاده قلعه مستحدث خود را از بنیاد بر افکندن

برهان شاه باهتمام تمام چون قلعه را باتمام رسانید و اسباب استعداد
قلعه داری و غله بسیار و آذوقه بیشمار از ولایت و قلعهای دیگر آورده
دران قلعه جمع کرده استحکام تمام بخشید شاه عدالت پناه بمجرد رسیدن
این خبر فرمان قضا جریان بجانب سرداران لشکر خویش را اصدار فر
مود که بلا توقف بمجرد وصول این فرمان باجمعیت تمام و استعداد خصم

بستان پنجم

افکنی خود را بر قلب سپاه مخالف زنند و مارا از لشکر خصم برآرند اگر شمه تغافلی
درین امر میان آرند و سستی و اهمال در جنگ و نبرد واقع کنند خبر شرط است
که در پایه عتاب خواهند افتاد و بسزا خواهند رسید خوب ملاحظه نمایند که صرف
مردان بر دانسته و نام آوری کشته شدن بهتر یا از ننگ مثل زنان حاصلان
دست و گردن بسته از میان بازارشان گشتان بعقوبتگاه برده کشتن دادن
سر لشکر جمیع امرا را جمع آورده مضمون فرمان را بر ایشان برخواند همگنان از
روی اخلاص متفق اللفظ و المعنی گفتند که بدل و جان تابع فرمان هستیم هر گاه که سوار
شوند حاضر ایم روز دیگر صبح روی چنان طبل جنگ بکوفتند با همه امرا آماده
جنگ شده سوار شد از لشکر نظام شاه نور خان دکهنی امیر الامرای برار که تربیت
یافته برهان شاه بود بمقابله ایشان درآمد آسیای حرب در گردش درآمد بین
الفریقین دریای آشوب متلاطم شد سفینه امن و امان گرفتار زخرفات مصیبت
گردید دلاوران جانبین داد مردی و تهور داده سعی و کوشش بجد بجا آوردند
تا نزدیک بود که شیوه اندازی و خون افشانی را هنگامه گرم بود بهادران عادلشاه
چون دیدند که روز باخر رسید و فرصت از دست میرود یکبار رسکی باتفاق نعره
غازیانه بر آورده حمله مستانه بر لشکر مخالف بردند و جانبازی چنانچه باید بجا آو
ردند لشکر مخالف تاب نیاورده فرار بر قرار اختیار کرده روی از معرکه
برتافتند نور خان با دو سه امرای دیگر بقتل رسید بقیة السیف که خود را
بلا سر دار دیدند راه صحرا گرفتند سپاه عادلشاه تعاقب کرده قریب
یکصد و شصت فیل هزار اسپ و اسلحه بی شمار بدست نموده مظفر و منصور
مراجعت کردند و مصطفی خان فتحنامه مع فیلان و اسپان غنیمت بدرگاه والا
روانه نمود بادشاه خلاع فاخره و تشریف لایقه بنام سرداران نامی بنام فرستاد

تاکید بلیغ نموده که من بعد شب و روز حزم و هوشیاری را زیاده از سابق کار
فرموده شدت و جلادت را باقصی الغایت رسانند و بر لشکر خصم
بامتعدی و آمادگی تمام می گشته باشند نگذارند که از سپاه ولی چندی
به لشکر ایشان رسد یا از لشکر ایشان کسی بیرون رود و اتفاق جنگ را اگر
افتد بهشیاری و خبرداری تمام نموده باشند انشاء الله تعالی لطف خدا
زود باین تدبیر حاصل خواهد آمد چون سرداران عادلشاه
چند روز عمل باین حکم کردند کار برهان شاه و بر لشکرش تنگ گردید
مردم لشکرش از سفر طویل و دوری بجان آمده شبها می گریختند چون بر
هان شاه تفرق لشکر و بیدلی آنها دریافت عاجز آمده بر سر صلح
خویش را آورد و رسولان کاردان فرستاده پیغام صلح در میان
آورد عادلشاه تا مدت یک ماه باستغنا تغافل ورزیده بر سر
ابا قایم بود برهان شاه قطب شاه و راجه ملیحان درمیان واسطه
آورد عادلشاه بعد از ابا و استغنای تمام بسیار رضا بصلح داد
مشروط بانکه متحدث را که ساخته و پرداخته برهان شاه است
چنانکه در نخستین روز بر زبان الهام ترجمان جاری شده بود هم از خود
ابنیاد برانداز و باز زمین هموار کند و قسم یاد کند که دیگر بر سر مخالفت
نیامده ماده شورش و فساد نگردد برهان شاه در قبول این شروط
و عهود و سوگند استادگی میکرد لاکن چون بعجز درمانده بود آخر الامر قبول
کرده قلعه را با زمین هموار کرده سپاه بسر بر خلافت خود معاودت نمود

ذکر بدعهدی برهان نظام شاه و بیوفائی او و برجلانیدن او

اسمعیل برادر عادلشاه را بر خروج

برهان شاه بعد از یافتن این شکست عظیم از شور و خجالت پر برآمده ماده
حسد و کینه را در باطن پرورش میداد تا کس از چند روز نیز آن عناد
از کانون ضمیرش شعله زن گردید و در مقام مخالفت و فتنه انگیزی آمده
عهود و مواثیق که نموده بود پس پشت انداخته نامهای پنهانی به اسمعیل شاه برادر
ابراهیم عادلشاه که در قلعه مصطفی آباد معروف به بلکانون محفوظ و
محبوس بود فرستاده ترغیب و تحریص بر خروج و طلب ملک موروثی نمود
و زر خطیر برای استعداد و سامان لشکر کشی نیز فرستاده تقویت کلی رسانید
و به احتشام قلعه نیز نوید و مواعید بشرط تخت نشینی اسمعیل شاه داده بر
کمک و امداد وسش برانگیخت و عین الملک و انکسخان که قریب بآن جاگیرات
میداشتند نیز را بداد و اعانت او ترغیب داده نبشت که شما امرای بزرگ
دولت خانه عادلشاه هستند فرصت غنیمت دانسته اسمعیل شاه را از حبس
نجات بخشیده باستعداد و سامان از قلعه بیرون آرید و جمیع امرا و نوکران عا
دلشاهیه را بوعده ها و نویدها مایل بسوی او ساخته متوجه دار السلطنت بشوید
ازین طرف ما به دولت باتفاق قطب شاه لباز استعداد خود را رسانیده
و بر سریر مملکت عادلشاهی متمکن گردانیم عین الملک خود اول این مذکور داشته
و از خدا می خواست که پایه خلافت خللی واقع گردد و در قلمرو عادلشاهی
و فرمانروای صاحب افسری رسند الفنا بجمیع امرائی پایه تخت که در بیجا
پور بودند نهانی پیغام رسانیده بوعده و نوید امیدوار ساخته بر اتفاق این امر
راغب و مایل گردانید چون برهان شاه باین فتنه انگیزی عالمی را شورانید تا

مدت یکسال در تدبیر و پختگی این ماده گذرانید ساونت رائو نایکواڑی که در پیش احتشام
با اسمعیل شاه عهد و بیعت نمود و جمیع احتشام قلعه را بسعی فراوان در اتفاق و همداستانی
کشید و دختر خویش را پیشکش اسماعیل نموده به نسبت قرابت ماده تقویت را بیش
از پیش قوام و استحکام بخشید حاکم قلعدار را بوقت فرصت بدست آورده در حبس
انداخته قلعه را بقبض آورد و چون پرتو این خبر بر پیشگاه ضمیر عادل شاه تافت در بند
بهر دفع بدخواهان آمده لشکر فراهم آورد و سپه لشکری الیاس خان بجهت تنبیه باغیان
دگوشمالی فتنه انگیزان تعیین نمود الیاس خان خود را در آنجا رسانیده بمحاصره
پرداخت و دور قلعه را نقطه وار در گرفت راه آمد و شد بر اهل قلعه بسبب عادل شاه
بر تائید و تقویت الیاس خان مکرر فرامین و احکام بنام عین الملک و انکس خان
اصدار فرمود که زود در خود را بر قلعه رسانیده باتفاق الیاس خان در تنبیه
باغیان و استخلاص قلعه بکوشند غافل ازین معنی که عین الملک و انکس خان
نهانی موافق و همداستان گشته اند انها بوصول فرامین و احکام خود ها را در لباس
اخلاص و دولتخواهی ظاهر ساخته لشکر آراسته بمدد الیاس خان روانه کردند
تا شریک الیاس خان گردیده در محاصره قلعه کوشیدند و بباطن با مخالفان همرنگ
و همزبان بوده تقویت و تائید انها بورزیدند کشتیها غله و اسباب ضروریات از
مورچهای خود اندرون قلعه میرسانیدند و معتمدان را با زر و اسباب به بیجاپور
فرستاده آنها را که با ایشان دمساز بودند و خدمتگاران حضور نیز تحریک و ترغیب
بر مخالفت ابراهیم عادل شاه و موافقت اسمعیل برغلانیدند اکثری از خلایق از عا
دل شاه رو گردان شدند تا اینکه قلعه بیجاپور خورشید خان نام غلام ترکی نیز درین
معامله همداستان مخالف گشته متعلقان اسماعیل شاه را در خانه خویش پناه داده
در برغلانیدن مردم شهر بسوی موافقت اسمعیل شاه سعی موفوره بجا آورده و نیکا

یکان عهد و قسم درین باب میگرفت و از ان طرف برهان شاه و قطب شاه نیز ایلچی
فرستاده در مقام فساد و خرابی آمدند عادل شاه درین چار موجه بلا بفضل و کرم
خدای بی همتا امیدوار بوده سر مو هراس و اضطراب را بخود راه نداده در تمام
سنگینی و تمکین قرار داشته روز و شب بعیش و نشاط میگذرانید تا آنکه خبر رسید
که عین الملک که غایت پنهانی تدبیرات میکرد و چالاک شده از پوست برآمده
اسمعیل شاه را از قلعه برآورده چتر بر سر گرفت و اساس سلطنت را که درین
ایام مخفی بهم رسانیده بود پیش کش ادا کرده بر مسند سلطنتش نشانید و بنوعیکه مردم
عادل شاه را اسلام و مجرا بجا می آرند بهمان نوع از خلایق با اسمعیل شاه سلام
دهانید و انکس خان و غیره امرای ریزه به استعداد خود با عین الملک ملحق گشته
قریب بیست هزار مردم نزد اسمعیل شاه جمع آمدند الیاس خان با لشکر که تا غایت
بر محاصره قلعه جدید داشت چون اینقدر غلو و شورش عین الملک و غیره نمک
حرامان دید از محاصره دست برداشته خود را به پیشگاه حضور رسانید و حشم
قلعه مرتضی آباد که ببیج موسوم است بر مخالفت عادلشاه قایم شده و بر موافقت
اسمعیل شاه کمر بسته خطبه اسمعیل بر خواندند مقارن این حال منهیان خبر رسانیدند که
برهان شاه بقصد امداد اسمعیل شاه پیشخانه بیرون فرستاده خود هم عنقریب باز
از مقر خویش بر می آید و همدرین روزها کتابتی در راه گرفته آوردند که سید دیو
نایکی که بمرتبه امارت رسیده بود در جواب عین الملک نوشته بود مضمون آنکه کتابت
شما رسید مرقوم بود که در چه کار اند و چه ساخته اند مخفی نماند که رومی خان اندرون
شهر نشسته بسر گرم کار است از اکثر مردم شهر عهد و پیمان گرفته و از خدمتگاران
حضور نیز عهد گرفته قرار داده بینکه اسمعیل شاه خود را بحوالی شهر رسانند اگر فرصت
یابند عادلشاه را دستگیر کنند. و الا بخنجر بگذرانند و من نیز بدین قصد قرار گرفت

امیر سرگرم کار رام و همه را فرو گرفته انتظار مقدم شریفش می برد مرزد و خود را برساند
که جمیع مهمات اینجا حسب المدعا ساخته و پرداخته گردد و هیچ بازماندگی نیست غرض این
فتنه و آشوب اینچنان بالا گرفته بود که همه کس را امید منقطع گشته و نزد همه مردم مقرر گشته
که در پنج شش روز اسمعیل شاه شهر را متصرف خواهد شد و چون کار باین غایت رسید ابراهیم
عادلشاه معتصم بحبل المتین توکل و متمسک بعروة الوثقای لطف و کرم کارساز گردیده
بر ثبات و تمکین خود برقرار ماند و بالهام غیبی تدبیری بخاطر آورده حمید خان حبشی را
که دلاور خان حبس نموده بود و پادشاه بلطف ذاتی خویش از حبس برآورده بمرتبه امارت
عالی رسانیده بود بحضور طلبیده سر لشکر ساخته امرای باقی که با دشمنان ایل نشده بودند
معه خاصه خیل و غلامان همراه داده بسر شرارت پیشگان فتنه انگیزان روانه نمود و
چند تدبیرات با و تلقین کرده تاکید فرمود که خود را بشتاب برق و باد رسانیده
همان لحظه که با ایشان رسید بی ملاحظه خود را بر قلب سپاه آنها زند و ایشان را فرصت
ندهند اگر درین باب درنگ و تعلل ورزیده واقع گردد ایشان را فرصت خواهد
شد یقین داند که دران فرصت همگی لشکر را بجانب خود خواهند کشید

متعین شدن حمید خان بر فتنه انگیزان و غالب آمدن او بر آنها و بقتل رسیدن عین الملک و فوت شدن اسمعیل شاه بسبب کشیدن درد چشم

روز چهارشنبه بیست چهارم ربیع سنه یکهزار و سه حمید خان با امرا روانه مقصد
گشت و بیست و ششم شهر مذکور در پنجا عادلشاه رومی خان و الیاس خان و عزیز خان

را که امرای نامی بودند واز طرف ایشان توهمی پیدا شده بود دیوانگی و
ابا جی نبهٔ پشت را که منصب کار ملکی داشت همه را بحکمت عملی بدست آورده محبوس
ساخته حمید خان برطبق اشارهٔ بادشاه چون نزدیک مخالفان رسید بسازش
لباسی با نهایت پیش آورده بعین الملک پیغام داد که من باین ساز وسامان که
رسیده ام نه برای جنگ و مقابله آمده ام بلکه حسب فرمان بادشاه کار بسته اما
نیت قلبی من موافقت و موافقت آن رکن السلطنت درست کرده ام اطاعت
شاهزاده اسمعیل شاه بدل برگزیده ام لکن صلاح آنست که درین کار تعجیل را کار
فرموده پیش از رسیدن نظام شاه بکمک وامداد اسمعیل شاه را بر تخت مملکت
قرار بخشیم تا بی منت کسی کامیاب مقصد گردیم و بعد ازین بامنیت خاطر نشینیم عین الملک که
باقبال بلند و طالع ارجمند بادشاه کامگار باین افسون فریب خورده چون گل شگفته
حمید خان موافق و همداستان خویش دانسته جواب فرستاد همین امر از آن اما
پیاده است بشتاب خود را رسانند تا عروس مدعا را باتفاق کرسی نشین ظهور گردانیم
و در آن وقت عین الملک با بین همکری و رای مالک مضرب خیام نموده در تهیه استعداد
فراهم آوری فوج سرگرم بود همینکه حمید خان نزدیک تر رسید عین الملک شاهزاده
و فرحان غافل از کار حریف حدیقه نشان بجهت ملاقات بکمال آرایش گسترده
مسند عالی افراشته با شهزاده رونق افروز مجلس گشته بود حمید خان با تمامی لشکر
مستعد کارزار شده توپ و ضرب زن و غیره اسباب آلات آتشبازی که همراه داشته بود
مستعد و آماده ساخته روان شده همینکه قریب رسید بیکبارگی آلات آتشبازی بر
روی مخالفان سر داد فوج مخالف که غافل و خاطر جمع مشغول کار بار بودند برهم خورده
پریشان و متفرق گشتند عین الملک سراسیمه وار در فکر آن شد که با شهزاده سوار
شده زود خود را بطرفی رساند درین اثنا سپاه عادل شاه فرصت یافته برایشان

تا خفتند شحنه فیل که پنجاه و شصت فیل همراه داشت بر مهربانان برخیزانید و در آن
آشوب فیلی بزرگ بر اسب عین الملک در خورد و آسیب سخت بر رانش رسید
مجروح گشته بر زمین افتاد و باز بر اسب سوار شدن طاقت نداشت بر فیلش
سوار کردند چون حال متغیر یافت و شکست پریشانی لشکر ملاحظه نمود غالب شاه
پسر خود را گفت چه استادی جای توقف نیست حرم و خزانه را گرفته زود بطرف
بیرون شوید بموجب وصیت پدر شتافته حرم و خزانه را با پنجاه سلسله فیل و اسپ
فراوان از معرکه خود را بیرون کشیده راه بالکنده گرفت و انکس خان و حسام
خواری و بهکرامی شهر بکیش بود مرافقت او نموده نیز بان طرف رفت باقی لشکر بعضی
بقتل رسیدند و بعضی مجروح و سالم رو بگریز نهادند عین الملک و شهزاده در دست
بهادران عادلشاهی اسیر شدند علی الفور سر عین الملک از تنش جدا کرده
بحضور فرستادند تا چند روز سرش را بر سر نیزه مقابل دروازه قلعه بیجاپور برای عبرت
مردم باز داشته بودند و بر حسب حکم حضور میل در چشم اسمعیل شاه کشیدند او در همان نزدیکی
بهمان تشویش جان بقابض ارواح سپرد تاریخ این واقعه بر سبیل تعمیه یافته اند

نظم

بحمد الله از رای کیخسرو و مهر ❊ سر دشمنان شد به تدبیر پامال ❊ قضا بهر تاریخ بریده
آورد ❊ سر جور رفتم را به شمشیر اقبال ❊ باقبال ابراهیم عادلشاه چنین فتنه شهر آشوب
که تمامی ملک را فرو گرفته بود بتائید الهی بحسنین اسهل وجهی فرو نشست جهانیان از گزند
خلاص یافتند پادشاه کامکار سجدات شکر این عطیه کبری بجناب کبریائی ادا ساخت
و دست دهش و عطا گشاده مساکین و فقرا را از رنج افلاس نجات بخشید و در آن روز
کسانیکه لوازم اخلاص فدویت بجا آورده بودند به تشریفات گوناگون و نوازشات
بوقلمون فراخور حال هر کس سرفراز گردانید برهان شاه که بعضد تأیید اسمعیل شاه
از احمدنگر برآمده یک منزل پیشتر رسیده بود خبر کشته شدن عین الملک و فوت شدن

اسمعیل شاه شنیده خجل و شرمسار بازگشت و سپه جین الملک و انکس خان که راه
ملکیذه گرفتن در پناه کفره بسر می بردند بعد از چند مدت انکس خان بموجب قوم اشرف
عادلشاه خود را بحضور رسانید والتفات تازه یافته بر سر امارت قائم شد

لشکر کشیدن ابراهیم شاه ولد برهان شاه بعد از فوت پدر بر ولایت عادلشاه و لشکر کشیدن عادلشاه بمدافعه او و فتح یافتن عادلشاه وانجام کار ابراهیم شاه

برهان شاه در استعداد و تهیه ای چون از حیات خود مایوس شد پسر بزرگ خویش
ابراهیم شاه را که تا غایت در قلعه لهاگر محبوس بود طلبید و ولی عهد خویش گردانید
بعد از فوت وارکان دولت و اعیان حضرت ابراهیم شاه را بسلطنت برداشتند
چون او شاهزاده بود و غرور جوانی در سر داشت و از تجربه روزگار
بی بهره داشت از نکو هزیمت یافتن پدر از عادلشاه کینه دلی بهم رسانیده در
مقام کینه جوشی و تدارک می بود و همیشه دیگ خیال خام می پخت و از اتفاقاً در
عهد او کهنیان و حبشیان را هنگامه بازار بود و آن کوتاه اندیشان مقدمات
که موجب خرابی ملک و زوال دولت باشد پیش گرفتند و با ایلچیان عادلشاه
که دران حد و بودند بدسلوکی نمود سخنان پرحرفه بر زبانی می راندند و ابرا
هیم شاه را ترغیب فساد انگیز نموده کینه نهانش را بجوش آوردند تا او با

لشکر آراسته متوجه سرحد عادلشاه شد بنیاد فساد و خرابی نهاده عادلشاه
ابتدا ازین گوشمالی فتنه انگیزان و پامالی نخوت پرستان بر همت علیا فرض
دیده بطلب امرا و احضار لشکر فرستاد و چون لشکر فراهم آمد پای دولت در
رکاب سعادت آورده متوجه سرحد گردید و بشتاب خود را رسانیده شاه
درگاه را مضرب خیام ظفر التیام نمود و لشکر نصرت پیکر را بر روی خصم لئیم
فرمود تا از هر دو طرف جنگ و ستیز آغاز شد و آسیای حرب در گردش
آمد هر روز خلقی کشته می‌شدند تا آنکه قتل بافراط رسید بادشاه کامکار
بهادران رزم خواه بیکروز حکم نمود که درین جنگ باشند هر روز خلقی تلف میشود
که مقصود چیست بهره اکثار نمی‌گردد باید که فرو اهلیت مجموعی یکدل و یکجهت
گردیده بر سر مخالفان خود را زنند و جنگ سلطانی بظهور رسانند تا عقده
کشائی بظهور آید و فتح و نصرت چهره آرا شود روز دیگر بهادران آمادگی استعداد
دو طرف مقابل صف آرا گشت آتش حرب در میان متقابلین باشتعال آمد و
دران وقت حمله آور شده و بهم دیگر آمیختند خروش و نفیر بهادران بکرهٔ اثیر
رسید قتل و کشتش از حد متجاوز گردید غالبیت و مغلوبیت هیچ کدام شخص نمیشد
مشهود و عیان شحنهٔ فیلان که از غلامان گرجی دولت خانهٔ عادلشاهیه بود
دران فتنه و آشوب با شصت و هفتاد فیل جنگی پیش آهنگ شده فیلان را
بر فوج خصم راند و پامال فیلان عفریت شکوه چندین از ترکیب الحال و
اضمحلال یافته و بسیاری زیر پای گشته شدند و بسیاری خسته و مجروح گردیدند
تفرقه در مخالفان افتاد هیبت بر و شکیبی را بصورت بیتابی التعش بدل کردند دران
هنگام نظر شحنهٔ فیلان بر جوانی افتاد که اسپ سلاح خوبی داشت و دانست
که کیست از بالای فیل تیر پرتاب کردن جوان بازو فرستادن آن تیر بر

بر شانه او خورده بگذشت و معلوم نشد آن تیر خورده بکجا رفت غرض بعد از
تزلزل و تشتت که بر جمعیت خصم افتاد فتح و ظفر نصیب لشکر عادلشاه گردید
لشکر مخالف بان تفرق و پریشانی رو بهزیمت آوردند سپاه عادلشاهی
با فتح و نصرت بدست غنایم بسیار و اثاث بی شمار معاودت کردند جاسوسان
که در اول وهله که لشکر عادلشاهی با لشکر نظام شاهی درهم خورده مختلط گشته بودند
و فرق در میان دوست و دشمن متصور نمی شد حاضر بوده و تماشا کرده بودند
معاودت کرده بعادلشاه خبر رسانیدند که چشم زخمی عظیم به لشکر سرکار رسید
غلبه خصم ترکیب جمعیت ایشان را فرو ریخته از هم پاشید اما همگی در پرده اختفا اند
معلوم نیست که جان بسلامت مانده اند یا نه بعد از این اخبار متواتر مطابق خبر جا
سوسان آمدن گرفت تمام اعیان حضور در مقام شکستگی خاطر آمده قرین
ملال بی پایان شدند بادشاه روشن دل صافی ضمیر دران هنگام بر کمال استقلال
و استقلال بوده هیچ تغیر بر بشره مبارک نرسانیده بود بکمال بشاشت و
بهجت فرمود که ضمیر الهام پذیرم برعکس این خبر گواهی میدهد مرا از حق سبحانه
امید قوی است که زود دوستان از مژده فتح و نصرت اولیای دولت
مسرور و مبتهج خواهند شد در این سخن بودند که پنهان مژده رسانان آمدند و مژده
فتح و نصرت اولیای دولت و شکست و ریخت غنیم و حسن العاقبت رسانیدند
بادشاه و حضار همگی مسرور و فور فایز گشته اهل مجلس و اعیان حضرت همگی
متفق اللفظ ثنا خوان و دعاگوی بادشاه پاک سینه و صاف سفینه گشتند و در
نصف شب جاسوسان دیگر رسیدند خبر آوردند که لشکر مخالف شکست خورده
بصد خواری خود را بقلعه پرینده رسانید و ابراهیم نظام شاه تیر به شانه
خورده تا بجوار قلعه رسیده از اسپ افتاد و جان بداد و بادشاه رحم دل تماشا

شده تاسف بسیار کرده سپاه را از تعرض ولاتیش منع فرمود و خود بدولت و اقبال
بهمه وسش بفتح و ظفر مراجعت فرمود

مراجعت فرمودن بادشاه صاحبقران مسرور و خوشحال بدار السلطنه و متوجه مهمات بنفس نفیس بی مشارکت احدی

چون بادشاه کامکار بحضرت یار قرین فتح فیروزی و بهمه وسش بهر در مسرت اندوزی از شاه ورک مراجعت فرموده بسلخ ذیحجه بر لب دریا رسید بنای جهان آرای خورشید ضیا افضای آن کرد که عشره محرم الحرام برکنار نهر اتب گذرانیده بتعزیت امام مظلوم پردازد و بعد از ان متوجه مقر عز و شرف گردد لهذا مقامات چند در انجا بسر بافضا اتفاق نمود فرمان قضا جریان بکار پرداز ان بجا بو را صادر فرمود که ما بدولت و اقبال پس انقضای ایام عاشوره داخل دولت خانه خواهیم شد می باید که شهر را بر وجهی که بایست و شایست آیین بنده کنند و از قلیل و کثیر خرج هیچ ملاحظه نکرده بتکلفاتی که منظور کرده و زینتی که ممکن باشد آرایش بخشند فرمان بران حکم گذار بر طبق حکم والا جد و کوشش در آمده بزینت بی حد آرایش بی غایت بیاراستند از دروازه قلعه تا دروازه اله پور که نیم فرسخ راه را آراسته و بازار است در و دیوار و سنگ و گل را از مخمل و زربفت و دیگر قماشهای بیش بهای

بستان پنجم

روی و شامی در گرفته آنچنان زیب و زینت بخشیدند که دیده نظارگیان
را نور بصارت می‌افزود و دماغ بینندگان را تازگی و قوت می‌بخشید و عندلیب
دل تماشاییان به اهتزاز آمده بی‌اختیار در صفیر سنجی و زبان به ستایش می‌گشود
خصوصاً در میدان پیش دروازه قلعه هنرمندان چالاک بر رخشهم یک دیگر
گوشه‌ها و تخته‌ها مرکب بسته به تکلفات گوناگون آرایش دادند و صفا باز آنچنانی
با آرایش کمال و صفا و زینت بی‌شمار مزین گشت و در هر دوکانی دسته بهار
جوانان صاحب جمال عراقی و خراسانی و هندوستان رومی و شامی با کمال فره و زینت
جلوه‌افروز آراسته گشته در معامله درآمدند و از دروازه الله‌پور تا یک فرسخ راه
دو طرفه گوشه‌ها از چوب برپا نموده از مخمل پوش زربفت پوشش نموده در محاذی
هر ایک روضه باغ که مشتمل بر درختان گلشن و نهالان دل‌آویز بود و بر از گلهای
رنگین و فواکه گوناگون باشد ترتیب داده‌اند در هر قصر و گوشه مطربان خوش‌نوا
و نوازندگان ناهید سرا در کار بودند که از نغمه سرای آب از جریان و مرغ از طیران
باز می‌آورد و همچنین لولیان مردم فریب و رقاصان با زینت و زیب در هر
گوشه در رقص آمده به هر غمزه دلی صید می‌کردند و به هر عشوه ساده دلی را از راه می
ربودند بی‌تکلف تا بنیاد سکن باشد هیچ شهری با این آیین بندی زینت نپذیرفته
بود و انقضای ایام عاشوره پادشاه کامران از لب آب دریا رایات عالیات
برافراشته با دولت و اقبال و دستگاه مقتضی المرام روان شده در چهارم
ماه محرم الحرام سنه یکهزار و چهار بر مرکب کوه پیکر خوش عنان سوار شده
بتأنی و آهستگی سواری فرموده بر اطراف و جوانب نظارگیان صنایع و بدایع
که در آن گذرگاه ترتیب یافته بود ملاحظه فرمای داخل مقر عز شده مکانی
دلنشین محل را که دولت‌خانه خاص و بنا یافته آن شاه کامگار است که بکمال

بستان پنجم

خوش طرزی و خوشی این بنا پر رفته بود و در دوران عصر عالی باغی
سیراب و درختان شاداب نشو و نما یافته و اکنون آن را بهزاران زیب و
زینت پیراسته بود و بقدوم میمنت لزوم خود رشک ارم گردانیده و در
آرایش شهر آئین بندی کوچه و بازار نهایت محظوظ و مسرور گشته تحسین بسیار
فرمود و دست سخا و عطا را کشاده ارکان دولت و اعیان حضرت و
امرای لشکر و سپاه نامور و جمیع کارپردازان سایر اهل خدمات و مجلسیان
را به خلع معتاد سرفراز کرده نوازشهای بسیار و عطیات بیرون از قیاس
بر آن مزید کرده خوشنود گردانید و زمرهٔ اهل استحقاق را از مشایخ و فقرا
و علما و فضلا و شعرا به عطایای فراوان محظوظ و بهره مند ساخت و مساکین
و غربا خود از خوان نوازشش از تنگی و ضیق معاش برستند پس ازین فراغبالی
بر مسند جهانبانی تکیه فرموده بعیش و کامرانی مشغول گشت و بنفس نفیس متوجه مهمات
سلطنت گشته سرانجام میداد و هر روز از ساعت دوم از دولتخانه برآمده
در دربار بر تخت سلطانی تا ساعت هشتم جلوه افروز به شغل سلطنت و جهاندا
ری می پرداخت خطوط و مکاتبت که از بادشاهان و امرای نواحی بدرگاه
میرسید و همچنین عرایض و احوال ملازمان حضور و عاکفان پایه سریر و عرضداشت
های اهل حاجات که بنظر انور میگذشت خود بخاطر اشرف در آورده هر امر
صلاح منظور داشته سرانجام میداد و در هر امر جزئی و کلی مالی و ملکی از تغییر و قطع مهام
سلطنت خود بنفس نفیس رسیده بی مشارکت غیری بر آنچه از ملهم غیب بر صفحهٔ
ضمیر منیرش پرتوی انداخت دانا خود یقین است که جز صورت نخواهد بود و عمل می نمود
چون امور سلطنت و جهانبانی چندین با این طور منتشی گشت در اندکی مدت بخیابان
ضبط و نسق فائز گردید که اصلاً خلل پذیر نشد

در بیان ذکر مخالفت امرای نظام شاهی با چاند بی بی و بهادر شاه و محاصره نمودن قلعه و روانه کردن عادلشاه رفیع الدین شیرازی را برای اصلاح طرفین

چون امرای نظام شاهی ابراهیم نظام شاه را بکشتن داده بشتاب و سحاب
روانه احمدنگر شدند پیش از وصول بمقصد از میان آن جماعت منجو خان که چندی
بمنصب وکالت ابراهیم شاه اشتغال داشت قلعه و خزانه را در تصرف خود
در آورده متعلقان خویش را در اکثر امور سلطنت دخیل ساخته رایت استقلال
برافراشت امرای دیگر در مقام منازعت و مخاصمت او در آمدند آخرالامر میانه
امرای حبشی و دکهنی کار بقتال و جدال انجامید غلبه از طرف حبشیان ظاهر شد
منجو خان مضطرب الحال گشته در تحصن شد و بنابر اضطرار بسوی شاهزاده شاه
مراد فرزند اکبر پادشاه که از جانب پدر به تسخیر احمدنگر مامور بوده در احمدآباد
گجرات توقف نموده بود ایلچی فرستاده عرایض نوشته تعهد تفویض قلعه احمدنگر نموده استد
عای قدوم نموده شاهزاده که در انتهای فرصت بود وقت غنیمت دانسته
بلا توقف با سی هزار سوار تمام یراق متوجه دکن شد چون بحوالی احمدنگر رسید از
منجو خان طلب تسلیم قلعه نمود چون منجو خان پیشتر از رسیدن شاهزاده باین جماعه
حبشیان و مخالفان غالب آمده بود از طلب قدوم شاهزاده نادم شده در
مقام ابا و امتناع آمد لاکن چون تاب و توان مقاومت لشکر نداشت حسب الامکان
قلعه را به غله و آذوقه و خیل و حشم فراوان مملو و مضبوط ساخته بمعتمدان و شفقه

بستان پنجم

سنه سپرده به بیرون آمد شاهزاده لشکر را بمحاصرهٔ قلعه فرمان داد چاند بی بی که در
صفت دلیری و شجاعت و در تدبیر و کیاست پیش آهنگ صف رجال بود
احشام قلعه را در زیر حکم گرفته بمدافعه مغل پرداخت هنگو خان بعضد امداد چاند بی بی
سلطان در صدد برنامهم آوردن لشکر احمدنگر شده سپاها بجا آورد چون کار ابتر
شده بود و امرای از وی بالکل ناراض شده بودند بر سعیش اثری مترتب نگشت
لاجرم معتمدان با عرایض استعانت آمود بدرگاه ابراهیم عادلشاه فرستاده
التماس امداد و اعانت نمود همچنین چاند بی بی سلطان مکاتبت مشتمل بر استعانت
و استمداد متواتر فرستاده عادلشاه حقوق خویشی و همسایگی را منظور داشته در
صدد آن شد که لشکری رزم آزما فرستاده و نیز امرای نظام شاهی را که باهم
و با صاحب خود عناد و نفاق بهم رسانیده کار را ابتر نموده بودند بسعی خویش همه را به
صلح و اتفاق آورده کمک و امداد چاند بی بی سلطان و انتظام سلطنت نظام
شاهیه موفور بکار برد چون اعتقاد الدوله سهیل خان خواجه سرا که سرآمد شجاعان
روزگار و امرای کامگار بود و در رسوم دلاوری و رزم سازی نامی داشت تا
باستانیان شده بود و در اکثر معارک فتحیاب و ظفرمند گردیده از چندی مدت
که بسبب حسد و نفاق مرا بدل گشته زیرا که ابنا الغرض چند او را ترسانیده
بودند که چون شان و رتبه تو از امرا گذشته بادشاه در تدبیر اخذ تو است او
باین سبب هراسی پیدا کرده کناره کشید و در شاهدرک اقامت ورزیده آمد
و شد حضور موقوف کرده بود درینوقت که مصلحت احمدنگر در پیش آمد عادلشاه
رفیع الدین شیرازی را ارشاد فرمود که بر خدمات و عهدهای خود یکی از فرزندان
خود را نصب نموده خود را به احمدنگر رساند و در میان امرا اتفاقی و یکجهتی
که واقع شده و مانند و مشیوهٔ ناسازی و نادلخواهی پیش گرفته اند و به ان جهت

نظام سلطنت درهم خورده از جانب ما بمصالح ارجمند و مواعظ سودمند
قرار دادن تا باتفاق یکدل و یکجهت گشته در دفع غنیم کوشیدن و نیز اول پیشا
درکت عبور نموده آن را از دلیش بدر کن و درین هر دو باب بمقتضای سیاست وقت بروجهی
که ممکن باشد بحکمت عملی مدعا را صورت پذیر گردان رفیع الدین میگوید که دران
وقت خدمات بسیار بفقیر رجوع نموده بودند چنانچه حکومت دار السلطنت هجا
بود و دیگر پیشوای امارت فرزند ارشد ارجمند شاهزاده کلان مسکه آنحضرت
دیگر قریب به دولیت سلک فیل و هفصد قطار شتر و یک هزار و پانصد راس
اسپ نیز نقد این همه به بنده حواله شده بود و براستی راتبه اسپان یک دو لک
بهون از ده باشد بزرگ و میر سید دیگر سرقدر کو اخذ و عرایض که کارکنان و
عاملان ولایت بحضور می فرستادند و کواغذهای جاسوسی که از اطراف و
جوانب می آوردند تمام نزد بنده جمع شدند و بنده بحضور میگذرانید این همه
امور را موافق حکم والا بیکی از بنده زاده ها تفویض نموده متوجه مصلحت شدم
چون بحوالی شاه درکت خود را رسانیدم سهیل خان قریب یک فرسنگ راه
استقبال بنده نموده همدیگر را دریافتیم چون بخوابگاهش رسیدم بارگاهی
در کمال رفعت و وسعت برافراشته در اطراف و جوانب خرگاه سراپرده و
سائبان ها برپا کرده فرشهای ملوکانه بکمال تکلف انداخته اشراف و اکابر
احشام و شاگرد پیشه و خدمتکار برقاعده بارگاه امرای عظیم الشان نشسته
و ایستاده کارخانه اش بکمال شوکت و ابهت بنظر آمد اما او در تعظیم و توقیر
یکسر مو فروگذاشت ننمود و بعد از گرم جوشی و احوال پرسی بر سر مطلب آمده تمام
احوال خویش اظهار کرد و معجابی که او را بیم و هراس رسانیده بودند تمامی
باز گفتن او را از زبانی بادشاه عالم پناه بنوعیکه از شاه فرموده بودند

سخنان مهرانگیز و شفقت آمیز گفته رفع دغدغه خاطرش کردم و اندیشه و خطر که در دل او جا گرفته بود رفع نمودم
و هر چند سخن بنا بر مصلحت وقت خوش آینده دلش نبود بان رسانیدم که پادشاه عالم پناه از شما بسیار
خوشنود و رضامند و شاکر هستند که هیبت و سهامت شما در دل مغلان چنان اثر نموده که تا پای شما
درین سرحد قیام داشته مغل مطلق بر سر جنگ و نزاع جرأت نمی‌کند و فی الواقع همچنین بود که تا
سهیل خان دران سرحد اقامت داشت مغل بر سر نزاع نیامده بود و بعد از دعوای بسیار
بوقوع آورد سهیل خان ازین کلام محبت انگیز بسی خوشدل گشته از فدویت و دولتخواهی خود اظهار کرد
آنرا تمام در عرضداشت بقلم آورده مصحوب من بپادشاه عالم پناه ارسال نموده پادشاه هم در جواب
فرمان مشتمل بر الطاف بی غایات و نوازشهای بی نهایات متضمن تسلیه قلبی و اطمینان دلی با خلعت و تشریف خاصه
فرستادند چون از کار سهیل خان فارغ شدم که کدورت خاطر که در دلش جا گرفته به صفا و طمانینت بدل گشت
قصد احمدنگر نمود چون در ولایت نظام شاه قدم نهادم ولایت را دیدم خراب و ویران و خلقی پریشان
و سرگردان و بیاضات و قریات را دیدم که غیر از چهار دیوار چیزی دیگر بنظر نمی‌آمد امرا با کمال نفاق و عداوت از جای
خویش و کرده و آهنگ خان حبشی با دیگر امرای حبشی و دکهنی با جمعیت بیست هزار سوار تمام براق در بیرون قلعه نشسته
با چاند بی بی و بهادر شاه نبیره برهان شاه مقرر که پنج شش ساله در احمدآباد بوده چاند بی بی سلطان دران
فتنه و قرارداشت او را از آنجا بر آورده بسلطنت برداشته بر تخت نشانده بود عداوت و عناد
بهم رسانیده و بمحاصره قلعه پرداخته راه آذوقه و سایر مایحتاج بر صاحب خود و دیگر خلایق بسته بودند همینکه
نزدیک رسیدم آهنگ خان مع امرا با لشکری آراسته باستقبال آمد همانا مقصودش ازین
نمودن لشکر آراسته خود و لشکر امرا بود و فی الواقع لشکرش تمام از آراستگی و استعداد بود و آن را از جمله
تکلیف امرا و سپاه خود ایشان در لشکرگاه اقامت واقع شد روز دیگر سید علی تاریخی که از مشاهیر
آنجا بود با یکی از معتمدان از طرف چاند بی سلطان آمده مرا درون قلعه در آورده با بهادرشاه
ملاقات دادند جمعی کثیر از اکابر و اعیان درون قلعه بودند سرگردان و پریشان احوال از
زبان ایشان چندین هزار شکایت آهنگ خان و امرا شنیدم

م

بستان پنجم

بیان صورت موافقت رو نمودن میان امرای بهادرشاه یعنی رفیع الدین شیرازی

پس خود را در اصلاح آورده سعیهای بلیغ بجا آوردم اجماعت امرا را از
طرف عالم پناه تنبیهات و تاکیدات با سعه تهدیدات رسانیده هموار نمودم
و قسدار به صلح وادم بعد ز ملاقات بهادرشاه به بالای برج تشریف آورده
و امرا با تمام پای حصار به برج آمده سلام و آداب گذرانیدند چون شب
در آمده بود به همین قدر اکتفا نموده روز دیگر در میان لشکرگاه بارگاه نظام
شاه برافراشتند نیم تختی در آنجا وضع نموده کمر و کلاه بهادرشاه بر آن نهادند
یک یک امرا و سرداران پیش کرسی سلام و آداب بجا آورده خلعت
و مغفاو تشریف یافتند از وقوع این معنی بر تمامی اهل لشکر و اهل قلعه
شادمانی بی حد گذشت طبل شادیانه نواختند و بنام عادل شاه فاتحه
سلامتی و دوام دولت خواندند و دعای خیر کردند که یعنی این فتنه آشوبها
فرونشست و رفاهیت خلق و امنیت ملک حاصل گردید مردم قلعه بیرون
قلعه آمده به لشکرگاه رفته خویشان و قرابتیان را که مدتها بود ملاقات نشده
بودند ملاقات ها نموده شادمانی ها نمودند و شکر باری تعالی بجا آوردند
و مردم لشکر هم اندرون قلعه تردد می نموده مهمات و مطالب خود ها
بدرگاه بهادرشاه عرض نموده سرانجام میدادند عاملان حسب الحکم مقرر
گشتند تا ترتیب مهمات سلطنت و لشکر پرداخته سرانجام میداده باشند
چندین نسق و نظام شان به شایستگی تمشیت یافت همه را امید بهی
و بهبودی چهره گشا گردید

بار دیگر فتنه انگیزان فتنه برانگیختن و صلح بر انداختن

درین اثنا بعضی از فساد اندیش چون صلاح کار خود دربی صلح نیافتند باز فتنه انگیزی را از سر آغاز بدیده علم مخالفت بر افراشته سه چهار از غلامان را گرفته محبوس ساختند بر سر این امر فتنه خفته بیدار گردید رشته یافته بهیت پیچیدگی بازگشت بجان مخالفت و تنازع پیشینه ظهور نمود باز از فساد هنگامه افروز شد اهل قلعه هم در مخالفت تقصیر نکردند اهل لشکر اخشام قلعه را به فریب و فنون از راه بردند و از خود ساخته قرار دادند که هرگاه که امرا بالشکر مستعد شده به قصد گرفتن قلعه تا نید ایشان دست خود نگاهداشته درانداختن توپها و تفنگ تساهل بکار برده باشند برین قرار داد روزی امرا با لشکر سی و بیست هزار سوار متوجه قلعه شدند اخشام بر وفق وعده در لوازم جنگ و سر دادن توپها و تفنگ تساهل ورزیدند اما بعضی از امرا و سپاهیان وفا کیش مردانگی را کمر بسته بمدافعه پرداختند پیش دروازه قلعه آتش جنگ تا به شدید بهادرشاه با وصف خورد سالی بالای برج برآمده سپاه را بر جنگ ترغیب می نمود و همت میداد دران حالت اهل لشکر سه چهار چوبه تیر بجانب بهادرشاه انداختند چنانچه تیری بر وشته چپرش در خورده به یک وجب از نشست و تیری بر حلقوم خواجه سرای که در عقب بهادرشاه استاده بود رسیده از عقابش بگذشت خواجه سرا همانجا بیفتاد و مرد و سه کس دیگر زخمی شدند با وجود این حال بهادرشاه در ترغیب و تحریص بر جنگ مبالغه می نمود چند ضرب توپها و تفنگ از بالای قلعه بجانب لشکر مخالف سر دادند چندین بقتل درآمده باقی رو گردان شده به لشکرگاه باز رفتند چون از آتش افروزی مفسدان فساد اندیش کار

و بستگی یافته باین قدر ابتر شد آن سعی جمیل همه بر باد رفت

در بیان مصالح نمودن و وهم پاتو صلح بخلاف انجامیدن

باز این حقیرترین خلایق خود را معاف نداشته بسعی دیگر خود را آوردن آنجماعت
بی حیا را که مخدوم و مربی خویش را در محاصره گرفته آب و نان باز گرفته بودند و
قصد جان داشتند به توبیخ و تشنیع پیش آمده و پند و نصیحت بلیغ نموده خاطر
نشان شان ساختیم که هیچ سلطان مرا و با لشکر بی حساب بی داعیه در پهلوی شما در آمده
در فرصت باشد و این حرکات و دراز خورد و ادا باهی خارج از آیین نمک حلالی
از شما بوقوع میرسد که یقین است که عنقریب بر ملک شما متصرف خواهد شد چرا
تیشه بپای خود زنند و خانه صاحب خویش را بهرمی اندازند و بدنامی و داغ
نمک حرامی بر چهره حال خود میکشید که سالهای دراز از شما باز خواهند گفت
ازین مقوله سخنان جهانگیر با ایشان گفته بازهموار نمودم و بر سر صلح آورده هم اما دین [illegible]
سلطان چاند بی بی بصلح راضی نمی شد و تن باین نمیداد و میگفت که آهنگ خانه
حبشی غلام زر خریده پدر من باشد دیگر در زمان پدر و برادر بواسطه بدذاتی
و حرام خواری در بند حبس افتاده بعد از فوت برادر کوچک من او را از حبس
برآورده باشم و باین رتبه رسانیده سرفراز کرده باشم و در برابر آن احسانات
چنین مکافات از ظهور رسانیده قصد جان نموده است و هیچ مدعا و غرض بدون
جانگیری نداشته که چنین جنگ و غوغا و لشکرکشی همه از بهر جان من است
مرا چه جای اعتماد او باشد و چگونه رضا بصلحش دهم و درین ماه مبارک رمضان
قلعه را محاصره کرده راه آب و نان بر ما بسته و درین ماه مطلق گوشت بچشم ندیده
باشم چه جای چیزی دیگر و افطار باب شور و تلخ که اندرون قلعه
است

و قلعهٔ قدیم پوسیده کرده باشم این چنین معامله با من وقتیکه نموده باشند
دل من رخصت مصلح ادیگونه خواهد داد حالا بگوئید که سلطان رضامند هستم اما
بصاحبی و خداوندی این غلام حبشی راضی نیستم و چاند سلطان این صورتها به
شهزاده شاه مراد نبشته بود و این واقعات را به تفصیل بخدمت پدر اکبرشاه عرضداشت
نموده اکبرشاه چون عرضداشت شهزاده بمطالعه آورد پیش سلطان سلیم که
بجهانگیر مشهور است انداخت و گفت که این نتایج قوت تخت اکبر است که بظهور
می پیوندد لشکر با هر جایی که متوجه میشود آنچه لشکر را باید که کند خود بخود میشود
و مطلوب و مدعا دست بسته پیش می آید القصه بعد از مساعی بسیار و جد و
جهد بی شمار چاند سلطان را بصلح رضامند می ساختیم و تشریفات صلح به هر یک از
بیرونیها
امرا او فرستادند چند روز فتنه و آشوب فرو نشست صورت موافقت و مخالفت بخاطر
جلوه آرا گردید همراه و سپاه از قلعه بیرون آمده در لشکرگاه مقام
کردند القصه آنکه باتفاق به لشکر مغل رفته سلطان مراد را از ولایت
دکن بدر کنند

معاودت نمودن رفیع الدین به بیجاپور بعد از آنکه مایوس شدن از اصلاح

درین اثنا روزی یکی از نزدیکان خواص بهادرشاه اتفاقا بر بالای بام خانه
برآمده بود دید که اکثر احشام قلعه در پناهی نشسته اند و زر بسیاری پیش
ایشان ریخته با یکدیگر تقسیم میکنند ازین معامله چون سلطان چاند بی بی باخبر شد
در مقام تفحص و تحقیق در آمد ظاهر شد که آهنگ خان زری چند به پیش احشام
فرستاده ایشان را از خود ساخته قرار داده است که در وقت فرصت دروازه
های قلعه را بروی آهنگ خان و لشکرش بگشایند تا بقلعه در آمده

تعی

متصرف شوم حشم را خبر شد که چاند بی بی از قرار داد الغ خان با خبر شد و در تدبیر دفع
و اخراج ایشان در آمده است آنها هراس انگیز گشته با هنگ خان کس
فرستادند و پیغام دادند که سر بر ملا افتاد و کار به رسوائی کشید اکنون صلاح
همان است که فردا پگاه خود را بقلعه رسانند و ما دروازه بگشائیم و در تعویق و
اهمال کار بر جان ما خواهد رسید روز دیگر علی الصباح اهنگ خان با لشکر
مستعد شده بحوالی قلعه رسیده انتظاری برد چون دروازه های قلعه را بسنگ و خشت
و کلوخ بر آورده براه دریچه تردد مقرر کرده بودند چشم بر دریچه گشاده کسی را دواند
که شتافته سبب بپرسید که دریچه را مسدود اند درین اثنا چاند بی بی ازین کار آگاه
شده کسان فرستاده دروازه های احتشام را پیش خود خواند تا استمالت خاطر
داشتی ایشان بکل الوجه کرده ازین اراده باز آرد بعضی از انجا خدمت فرمان
بجا آورده بحضور رفتند و بعضی ابا آورده بجا بنجا آماده حرب گشته ایستادند اهنگ خان
نزدیک قلعه رسیده عنبر جیو نام حبشی غلام را که یکی از چاکران اهنگ خان
بود پیش فرستاد تا از زبان باز چاند بی بی حبشی را فرستاده بود که همه احتشام را
بیارند آنها از قبول فرمان استادگی کرده بجنگ پیش آمدند تیر و تفنگ
بر یکدیگر ریختند آخر احتشام با مردم چاند سلطان تاب مقاومت نیاورده
خود را از راه دریچه بدر فرستادند عنبر که از راه دریچه اندرون آمده خود را
بدریچه دیگر رسانید چه پنداشت که حشم قلعه از مردم چاند سلطان شکست
یافته خود را بیرون برده و مردم چاند سلطان او را تعاقب کرده می آیند در بالا
حصار رسیده مشعل بر افروخت که بجلادت شده عالی سر فراز گشته بود با دو صد نفر
حبشی واحد خود حقها ای پر بار و ستگاهی بر لشکر اهنگ خان می انداز دو کاهی
جیش و حشم قلعه ادرون رفتن نیافته جای استادن هم ندید

که از بالا آتش می بارید ناچار روبرتافت آهنگ خان جرأت را کار بسته
پیاده شده نزدیک دروازهٔ قلعه آمده بود که اندرون داخل شود درین
اثنا کوتوالی از بالای قلعه بر وی رسید چند نزدیک آتش را بر داشته بپای
شور گردانید آهنگ خان نیز جای ایستادن و راه رفتن نیافته بازگشت
و به لشکرگاه پیوست جنبش هم خود را به آهنگ خان رسانید احشام بعضی که
فرصت یافتند بیرون آمده جان بسلامت بردند و بعضی دیگر کشته و در بند
و قید گرفتار گشتند مقصود ازین تحریر و تفصیل آنست که به عالم چون خدا
که سلطنت خانه آراسته را به زوال در آورد و آنجا کارها بهمین منهاج صورت
پذیر می شوند هر چند که در اصلاح میکوشند غیر از فساد نتیجه نمی بخشد.
بخلاف آنکه چون ارادهٔ ازلی در تائید و توفیق جریان یافته باشد امری
و کاری که بر منهاج عقل سرانجام یافته باشد بدرستی و شایستگی سر بر آورده
روز بروز خوبی و فرخی نمودار می شود رفیع الدین شیرازی میگوید که مدت
چهارده ماه اقامت بنده در احمدنگر برای همین اصلاح کارخانه نظام شاه اتفاق
افتاد درین مدت سه چهار نوبت بسعی و جهد احقر العباد مصالحه طرفین واقع شده
باز همان آتش در کامن بود و منافقت و مباغضت در میان افتاد لاچار شدم
درین اثنا خبر از سرحد ها رسید که بعضی امرای سلطان مراد به سرحد رسیده
بنیاد خرابی نهاده اند تا بعضی قریات و پرگنات را متصرف گشتند و از عقب
ایشان فوج گران مدد ایشان میرسد تا احمدنگر فرو خواهد گرفت احقر العباد جمیع
قضایای گذشته با وقایع حال بتفصیل نوشته بخدمت عالم پناه عرضداشت
نمودم فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که [illegible] ازین زیاده توقف ننما
در آنجا اصلاح نشست بمجرد رسیدن فرمان [illegible] فرمان را [illegible]

شد

سلطان نموده رخصت طلبیدیم رخصت دادند اما برضا و رغبت فرمودند
که تا در بیجاپور بودید سه چهار مرتبه آتش فتنه سر بالا کشید و بسعی و کوشش فرو
نشاندید حالا کیست که با ایشان سختی تواند گفت که ایشان از سخنش تخلف
کنند غرض به آزردگی رخصت فرمودند دیگر روز از شهر برآمده بعد و سه فرسخی فرود آمده
بنابر هنر و ریاست چند دو سه مقام در انجا واقع شده امرای کوچک و بزرگ بطریق
مشایعت آمده مدعیات خود را در عرایض نوشته همراه دادند چون از انجا متوجه
بیجاپور شدیم تقریب بیست هزار مردم سوار و پیاده با زنان و فرزندان و اسباب
از اکابر و اعیان و علما و فضلا و رعایا بواسطه انقلاب سلطنت و پریشانی احوال
آنجا قطع امید از مسکن و بوطن خود کرده همراه شدند زیرا که خطر راه پیشتر از
حد بود بمرافقت احقر بصحت و سلامت تا حوالی بیجاپور از دغدغه خوف و خطر
مامون گشته در ولایت متفرق شده هر کس خود را به پناهی و ملجای رسانیدند
فقیر چون بعتبه بوسی بارگاه عالم پناه سرفراز شد همان خدمتهای سابق بجا
گذاشته بزبان گوهرفشان آنقدر نوازش فرمودند که از قدر و منزلت احقر
صد مرتبه افزون و زیاده بود اگر تفصیل بپردازم
در رشک خواهند افتاد

ذکر ابتدائی ورود لازم السعود آثار قدسی الآثار یعنی موی مشکبوی سید الابرار علیه و آله الصلوات و سلام الملک الجبار بدار السرور بیجاپور

چون تاسیم فرشته می نوابید در غره محرم الحرام سنه خمسین و الف که
سپهسالار شهریار و صاحب لوای دهور است با تف غیبی از پس
پرده لاریبی غلغله تهنیت و مبارکبادی بگوش اهل هوش رسانید

که از محض لطف یزدانی و عنایات نامتناهی سبحانی سیادت مرتبت رفیع القدر
امیر محمد صالح همدانی باین دیار شریف حضور ارزانی داشته که ساکنان صوامع
ملکوت و عاکفان بارگاه جبروت از رشک قدومش در پیچ و تاب اند نفوس
کواکب سماوی پیش انوار جمالش کاسه کچکول هلال را بدریوزه تبرک دارند
و چند عدد موی مشکبوی سید کائنات خلاصه موجودات محمد مصطفی صلی الله علیه
و آله وسلم مصحوب او است عالی حضرت سلیمانی از استماع این مژده مسرور و
مبتهج شده حمد و سپاس بدیع الاساس خداوند جهان بتقدیم رسانیده در مقام
تنظیم و تبجیل ملاقات آن بزرگوار دریافته بشرف زیارت موی مبارک آنحضرت مشرف
گشت و حسن و عقیدت و صفای طویت عیسی سیرت یوسف صورت بر خاص و عام
ظاهر گردید چه که بعضی از سلاطین که معاصر خاقان سکندر رایت بودند هر چند سعی
کردند که بزیارت آن جوهر لطیف مشرف گردند میسر نشد و از آن طرف مسقط النقره
که در محافظت می نمود بر نیامد چون سلطان فریدون شوکت از سر صدق بسر قدم
ساخته لوازم استقبال بجا آورد مقربان درگاه عود و عنبر بخور زدند و تحفه
سلام و صلوات نثار روح پرفتوح و وجه چنین ثبوت ساخته بمقتضای ما یفتح الله
للناس من رحمة فلا ممسک بیرون آمده مانند نور علم گشته و بعد از یکهزار
و پنج سال از هجرت خیر البشر رایات اعجاز ظهور از آن سلطان روز محشر مرتفع
گردید شاه و گدا بزیارت مفخر و مباهی گشتند و میر محمد صالح به انعام فراوان
مبتهج و مسرور گشت چون در عشره اول محرم الحرام سال مذکور سلطان نیک
اعتقاد برسم سنوات سابقه بلوازم تعزیت امام الثقلین ابا عبد الله الحسین
اشتغال نمود با میر محمد صالح پیغام داد که چون ماتم جد شما گرفته ایم اگر دارالامارت
را بنور حضرت منور سازند و چند روزیکه درین دیار خواهند بود بشرف قرب نوازند

موجب بهجت و سرور دوستان خواهد شد آنحضرت سیادت منقبت بر طبق
اذا دعیتم فاستجیبوا اجابت ملتمس عالم پناه نمود بمصحوب موی عنبربوی قافله
سالار کاروان وجود قدم در قلعه ارک بیجاپور گذاشت و سلطان ابراهیم
صفت استقبال کرده سجدهٔ شکر الهی بجا آورده و به ارکان دولت مثال
داد که علی الدوام پیش او بوده شرایط خدمت گذاری بتقدیم رسانیده
باشند و خود نیز گاه و بیگاه میر محمد صالح را دیده بعطای نقود و جواهر می نواخت
بعد از آن که آن ماه لب آمد هلال صفر نمود از گشت سیادت پناه عزم سفر حجاز
مصمم نمود مکارم اخلاق خسروانه مقتضی آن گشت که مجدد آن مهمان عزیز را
نوازش فرماید ازین سبب مبلغ دوازده هزار هون نقد و چندین ملبوسهٔ
فاخره و تحفه هدایای نفیسه ارزانی داشته طواف بیت الله الحرام و زیارت
سید المرسلین و امام المتقین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب رخصت
فرمود آن خلاصهٔ دودمان مصطفی شرمندهٔ احسان بی پایان شهنشاه شده
هنگام وداع دو موی عنبربوی حضرت ختمی پناه عنایت فرمود اکنون آنها را
در حقهٔ نقره گذاشته سرش محکم ساخته اند شبهای جمعه و ایام متبرکه لوازم
زیارت بظهور میرسانند و از میامن برکاتش فتوحات نامتناهی شامل روزگار
پادشاه دولت شعار گردیده روز بروز اختر بختش در ترقی است آیه

کلام الله

ذکر اساس نهادن ابراهیم عادلشاه شهر نورس پور را

پادشاه کامکار فلک مقدار سعادت یار ابراهیم عادلشاه را چون همه
امورات بر وفق دلخواه سامان پذیرفت و تائیدات آسمانی و توفیقات

یزدانی روز بروز در کار او ارزانی می‌یافت و خاطر از دغدغه همه سو و تشویش
همه جهات با سود و نشاط کلی با فراغ دلی بکل الوجوه رو نمود اراده توسیع
و خیال تازه بنای از خاطر اشرف سر بزد خواست که معموره آبادان
کند که خلایق را مأمنی و ماوای و عالمی را نشاط گاهی و پناه جایی تواند بود
بنابران در شهور سال یکهزار و هشت هجری بفاصله یک فرسخ از بیجاپور
سمت قبله طرح امارت و آبادانی انداخت و سرکاری این شغل و مهم سازی
این کار به نواب شهنواز خان که مدت مدید بمنصب شریف کارکی که دیگر
دکن بالاتر از آن منصبی نبوده تعلق داشت اختصاص یافت نواب نجابت انتساب
در اهتمام و سرکاری اینکار در آمده مهندسان خوش پیشه و طراحان اقلیدس
اندیشه و معماران هنرور و گلکاران خرده بین و سنگتراشان چابک تیشه و
درودگران نازک اندیشه که در فن خود بی مثل و بی مانند بودند از اطراف
و جوانب بهم رسانیده بر سر این کار سرگرم ساخت تا نقشه خوب و اقطاع مرغوب
از صفحه خیال برداشته تشخیص و تعیین محلات و پورجات و راسته‌ها
و بازارها و عمارات و دیوانها و دکاکین و سراها پرداختند و مردم دخیل این
کار از چاکر و مزدور و معاون وغیره جمله قریب هشت هزار نفر در کار شد
این قدر کارکن که عددش مرقوم شد در کارخانه بادشاهی که بر کار بودند و آنچه
در کار تعمیر عمارات و بناهای اعیان و ارکان و وزرا و امرا و سپاهیان و سوداگران
و متمولان و سایر اقوام بودند خود حد و حصر نبود از پیشگاه حضور بزمره امرا
و وزرا و ارکان دولت و سایر بندگان حکم اشرف صادر شد که چندی
از مخصوصان بارگاه را از تحصیلداران و محلداران و خدمتگاران حضور از
خزانه عامره بجهت صرف عمارات مبلغی کلی زر ارزانی شد مردم از خواص و عوام

بلکه سکنه

و اهالی و امرای در اهتمام این شغل درآمده بر رغم یکدیگر در وسعت و ارتفاع
بناها و عمارات و تکلفات گوناگون و طرحداری باغ و بستان آنچه در وسع
ایشان بود کوشیدند لاجرم شهنواز خان در اهتمام کار این معموره و اتمام
عمارت این بلده فاخره آنچنان سعی مشکور و جهد موفور بکار برد که در اندک
مدت کار این معموره آراسته ساخته و پرداخته شد که رشک افزای ملاذ
[illegible] و بستان [illegible] کابل و بدخشان گردید از جهت خاصه پادشاه محل رفیع
عظیم الشان در کمال وسعت و ارتفاع با تکلفات های گوناگون و منزلتهای پر تکلف
مشتمل بر غرفه های مشتمین و نشیمن های مزین در و دیوار با سقف و ستون در طلا
و لاجورد اندوده که کلک نقاشان سحرنگار عجایب و آفرینی درون و بیرونش را
آنچنان منقش و طراز آراسته که از ارژنگ مانی برده و پیرامونش هر چهار
طرف باغچه بندی و گلشن آرائی آنقدر ترتیب یافته که نظاره اش دیده را نور و دل
را سرور می افزود گلهای هر قسم در انجا چیده و فواکه هر جنس انجا میسر و پیش
بارگاه میدانی فراخ و مسطح که هر چهار طرف و غرفها و ایوانها و نشیمن ها در
کمال صفا و پاکیزگی بنا پذیرفته که لشکریان و خدمتکاران و نوبتیان می نشسته
باشند و از جهت کارخانه داران و کارکنان نیز منازل علیحده ترتیب یافته
و از عقب محل خاص پادشاهی چند محل دیگر عظیم الشان با کمال تکلف و آراستگی
منقش بطلا و لاجورد جهت حرم محترم پادشاهی بنا یافته و از پیش دربار رسته
بازار هموار و مستوی تا مسجد الی دارالسلطنت [illegible] پور که هر دو طرفش دکاکین
عالیشان که بر بالای آن هم بالاخانها و غرفها بنا پذیرفته و در وسط بازار چهار سو
عریض موسوم به [illegible] چوک که بهر چهار سویش راسته بازار هموار تا منتهای عمرانات
که هر دو طرفش دوکانهای مشتمین و مزین طرح انداخته و از عقب بازار دو طرف

عمارات و حویلی های عالیشان امرا و ارکان و تاجران و متمولان بنا فرموده اند
و فراخور حالت و استعداد دیوانخانها باغ ها ساخته و پرداخته اند و حوض های
طویل و عریض ساخته و پرداخته اند که همیشه از آب زلال خوشگوار لبریز بوده
و باغ و بستان و انسان و حیوان را مدام سیراب میدارند و بهر یک
کنوئی عمیق حفر نموده اند چون زمینش سنگ است آب شیرین به نهایت لطافت و پاکیزگی
و گوارندگی از آنها بر می جوشد و نواب شهنواز خان برای خاصهٔ خود در آن شهر خانه
پرداخته که از توصیف و تعریف بیرون است طرحی غریب و وضعی عجیب نهاده
که بینندگان را حیرت در حیرت می افزاید و در وسعت و ارتفاعش به مبالغه بکار
برده که مشتمل بر ایوانهای باشان و نشیمنهای خوش عنوان و حجره های پاکیزه و
صفه و طنبی های طولانی نزهت افزا ساخته بآرایش هیچ و بی شمار بطلا کاری
و لاجورد و سائی و نقشهای گوناگون و طرح داری بوقلمون رسانده محاذی آن
هر چهار طرف چمنهای سیراب و گلشنهای شاداب ترتیب داده بی تکلف اگر توان
گفت که قطع ربع مسکون یکتا است و سزاست بجاست هرچند مسافران ایران و
توران و سیاحان روم و عربستان و ره نوردان تمامی ممالکت هندوستان
در آن وقت رسیده اند بعد از مشاهده و نظاره اش گفته اند و مقر شده اند
که مثل و مانند این عمارت در هیچ اقلیم ندیده ایم و نشنیده ایم اگرچه امرای
عظام هم بصرف کلی کاخهای دلپذیر و عمارات دلکشا درین شهر و هم در
بیجاپور بنا فرموده اند نواب شهنواز خان نیز در بیجاپور خانه و عمارات با
زینت پرداخته است که خورنق پرویز و کوشک

شیرین را نظیر و مانند توان گفت اما آن
در مقابل این بنای غریب نقش هیچ میماند

وجه تسمیه آنکه این شهر قونیا را نورس نامید

در روزیکه این شهر نو اساس را بنیاد می‌نهادند شخصی از ساکنان قریه
نورس که هم در آن حدود واقع است شیشه می خوشگوار پیشکش ابراهیم عادلشاه
نمود اتفاقا چون آنرا بکار بردند حالتی عجیب و غریب که ندیده بودند و نه شنیده
از آن یافتند چه با وصفیکه مستی بود از عیوب و نقایص که در می های متعارف
یافته می‌شود از خمار و سرگرانی وغیره کیفیت نشاط و فرح و تر دماغی مضاعف
از آن یافتند که در شرابهای متداوله حاصل می‌شود پس تفحص فرمودند
که این از کجا است و در کدام جا ساخته و پرداخته شده است آن شخص گفت
که در همین قریه ترتیب یافته بادشاه مسرور شدند و قرینه گشته فرمودند نام روز
را کیفی نورس نهادند چون در آن وقت پرتکال زبان الهام ترجمان این لفظ
صدور یافت آنرا به تفأل گرفته این شهر نو اساس را بهمان لفظ نامیده
شهر نورس‌پور نام گذاشتند و محل نورس را شهر پناه دادند چون محل نورس
مقرر شده از مهمات ملکی و مالی بدان قرار داده او داشتند و معاملات
را درست کرده محاسبه دفاتر بحساب نورس مقرر فرمودند مجمع رنگین بادشاه
که نورس آئین ملکت و سلطنت و بنیاد کاشی جهانداری و خلافت بود لفظ
نورس را چنان خوش کرده بود که در هر جا و هر چیز استعمال آن لفظ بکار
میبردند که نورس نام جهرناس که بر تحقیق معنی بجای نام مبارک شمس این لفظ رقم
یافته امروز بر سکه خاص بادشاهی دیده می‌شود و علم نورس و نشان نورس
که بر آن کلمه نورس نشان عادل شاهیان است و محل خاص که از سایر مردم
محل که بنیاد کرده منظور نظر و مقبول اختصاص یافته هم نورس موسوم گردیده
و کتابی که بزبان دهریه در فن موسیقی تالیف یافته آنرا به بادشاه مخصوص

میکنند هم بنورس مشهور است و فلوس که از ان عهد تا زمان حال مشهور و مروج
است هم بفلس نورس معروف است و دراهم نورس در تمامی قلمرو جاری
گردند و محل نورس که قصری است عالی بکمال زینت و زیب بنا یافته
و عید نورس که چون ماه پنجم روز جمعه واقع گردد و نورس که طوایف
قوالان و سازندگان و نوازندگان نادره حق اند تا آنکه بسبب مقبول و
مطبوع آمدن این لفظ بر خاطر نازک پسند بادشاه نازک پسند ان عصر
نیز بموجب الناس علی دین ملوکهم این لفظ پسند کرده به استعمال خود ها آورده
اند چنانچه بظهوری نام دیباچه که در مدح آن ممدوح زمان گفته دیباچه نورس
نام گذاشت و محمد قاسم فرشته کتاب مولف خود که در فن تاریخ پرداخته
نورسنامه فرشته موسوم گردانیده عبد القادر نورسی که شاعر فصیح
بود تخلص خویش نورسی قرار داده -

ذکر عید نورس که مخترع ابراهیم عادلشاه بود

در هر ماهی که تاریخ پنجم روز جمعه اتفاق میشد از وی را عید نورس
که عبارت از گویندگان داود صدا و نوازندگان ناهید ندا است جمع
می شدند و در اصطلاح آن عهد خواص این جماعت بهم رسیده بود خارج از
بیان است اکثری از شرفازادگان و مردم خاندانی در سلک این
جماعت خویش را کشیده باعث شرف روزگاری انگاشتند و بخواهش
و آرزو داخل درین زمره میگشتند بواسطه آنکه چون اندک وقوفی
و مهارتی درین فن بهم رسانیده از ساز و نغمه و آهنگ باخبر میگشتند
به ترتیب در محفلها و مجلسها می نشستند شریک حظوظات و نعمات که نثار
و ایثار این قوم می شد میگشتند چون در روز عید نورس بار عام میدادند

زینت

اشراف و اکابر و لشکر نورس که نادره گویان عصر بودند با دیگر طوایف انام
در محل نورس جمع می آمدند گویندگی و سازندگی و نوازندگی به وجه استیعاب و
استیفا دران روز بعمل می آمد تمامی خلایق محظوظ اند وز و مسرور آمده می شدند
مشک و گلاب و زعفران و عبیر و گلاب و سایر انواع خوشبو بی حساب در
مجلس صرف می شد و خرمن خرمن فواکه از هر جنس دران مجلس به یکبارگی می
ریختند هر کس آنقدر که میتوانست میخورد و می برداشت و طعام های
از هر نفیس گوناگون و الوان نعمت از حد افزون دران مجلس کشیده
می شد چون سایر اعیان و اشراف و اکابر فراغ از طعام می یافتند
لشکر نورس بهره مند ازان میگشتند بعد ازان اذن عام فرموده از
شاگرد پیشگان و خدمتکاران و فقرا و مساکین و عوام خلق بر سفره
از موائد نعمت بهره مند میگشتند و هر کس آنقدر که می توانستند می
برداشتند و آخر روز خلعتهای شایان و تشریفات فراوان هر کدام ممتاز
و سرفراز میگردانیدند و دران روز بخشش و عطیات فراوان از نقد و
جنس اقمشه و مرصع آلات بهر کس فراخور قدر و حال مرحمت می شد
چون عمال را بسر عمل در ولایتها می فرستادند هم در روز عید نورس
تعین و رطلب نموده خلعت عمل مرحمت کرده رخصت میفرمودند چون بادشاه
در صغر سن میل تمام بعلم موسیقی بهم رسانده بود و تتبع بسیار دران نمود
چون ذهن ثاقب و ادراک عالی داشت در اندک مایه مدتی آنقدر مهارت
و مهارت بدست آورد که نادره روزگار شد و استاد استادان گشت
چون مهارت تمام آن علم را با خوش صوتی و خوش آوازی جمع داشت
مقبول عالم و مشهور خلایق گردید بحدیکه آن فن که دران علم سرآمد روزگار

ومشهور عالم بودند از چهار رکن عالم باشتیاق آن که شاید از نفس مسیحا
فطرت بادشاه نغمه یا سرودی بگوش وهوش ایشان رسد وموجب حیات
ابدی ایشان گردد از راه دور ودراز احرام خدمت بسته از سر قدم
ساخته خود را بپابوسی میرسانیدند مقصود دینی ودنیوی حاصل میکردند
وبفیضهای گوناگون ممتاز وسرفراز می گشتند تا غایتی که قریب سه چهار
هزار مرد از ین قوم که همه بشاگردان موسوم ومشهور بودند در پایه تخت
آن بادشاه عالم پناه جمع آمدند که کمینه ایشان در مهارت این علم خویش را
ثانی فیثاغورث که بانی مبانی این علم است می دانست-

ذکر طبقات ثلاثه قوالان که شاگردان ملقب بودند

واین طبقه بر سه قسم منقسم بودند حضوریان ودرباریان وشهریان
آن کسانیکه در کمال فهم وادراک متصف بوده بدقایق این فن کماینبغی دانا
حاوی فضایل کمالیه بوده اند روز وشب درحضور ملازم بوده استیفای فیض
حضور بهره مند می گشتند وبحضوریان ملقب می گشتند وآنهاکه فرود تر ازین
بودند بیرون سراپرده هم در بارگاه روز وشب نشست میداشتند به
درباریان موسوم گشتند وآن کسانیکه در شهر بودند از خوان انعام
ذله چین بوده در اکتساب کمال این فن کوشش می نمودند بشهریان می
نامیدند هرگاهکه بادشاه از خاطر فیاض نقشی غریب ترتیب داده بوجود می
می آوردند وبرحضوریان می خواندند گویا روح تازه در اجساد ایشان در
می آمد فرح وسرور لاکهی با ایشان دست میداد از شوق دلنشاط
بمذاکره آن می گشتند بعد از ان که در ضبط خویش در آوردند هم بجهت
تذکار وتعلیم وهم بجهت التیام حظ خویش با جماعت درباریان تذکار وتکرار

میکردند تا آن که درباریان انرا بگویندگی و خوانندگی بسیار در حفظ خویش
ور می آوردند بجماعتی که در شهر تورس می باشند می رسانیدند
و تعلیم می کردند هر روز شهریان را استیفاده و تلمذ از
درباریان می بود که از انها تعلیم و تلمذ می کردند همچنین درباریان
روز و شب با حضوریان طریق شاگردی سلوک داشته تعلیم و تلقین
می یافتند و در کسب کمال جد و جهد بکار می بردند و حضوریان
خود بیسل و نهار به تلمذ و تعلیم و خدمت پادشاه مشغول می بودند
و تمام آن جماعت را علوفه داده برات و انعامات از سر کار فیض آثار
مقرر و جاری می بود بعضی را از خزانه عامره ماه بماه نقد میرسید و بعضی را
بر حاصل پیشاور و بعضی را بر حاصل شهر بیجاپور و بعضی را
بر حاصل شهر تورسپور و بعضی را سرگروهی دیهات و قریات
بزرگ که در تحت آن بندر روان است انعام کرده داده بودند
تا این همه بفراغت روزگار بفراغت گذرانیده معاش به
بی تکلف و تجمل تمام میداشتند

فرستادن اکبر پادشاه ایلچی را بطرف ابراهیم عادل شاه به تقاضای پیشکش

چون اکبر پادشاه شهزاده مراد را با خانخانان و لشکر فراوان
پیشتر ازین زمان بجهت بندوبست دکن تعیین نموده بود چون خبر
خانخانان بتدابیر صائبه میکوشید که بصلح و سازش عادل شاه
و سلوک مداراتی دکنیان می پرداخته بندوبست خاطرخواه صورت

نمی پیوست و تسخیر تمامی ملک نظام شاه که مرکوز ضمیر بود بظهور نمی پیوست
بلکه شهر و قصبه بیشتر امرای نظام شاهی همچنان بحال خود بود و چنانچه
بعضی مضافات را که تهانه متعلق بود بسر داشته بتصرف اولیا نداده این
امور که فی خاطر اکبر پادشاه پیشنهاد همت پیش خاطر گشته متعاقب انتقال علاوه
غصه های دیگر بوقوع انجامید یعنی در شهور سنه سبع و الف شهزاده
مراد باجل طبیعی درگذشت این حادثه هوش ربا و واقعه جان
فرسا بر جان اکبر شاه تلخ تر از حرارت مرگ گردید و دریای
حزن و اندوه متلاطم آمد از غایت غم و غصه پیچ و تاب خورده
عجالةً بر تسخیر دکن کمر عزم جست بسته پیشتر از خویش شهزاده
دوم دانیال را با خانخانان مع لشکر فراوان برسم مهم دکن
روانه فرموده خود هم بنفس نفیس در اواسط شعبان و الف با جمعیت
بسیار و اسباب و سواد بی شمار از دار الخلافت بر آمده بجهت
سمت دکن روان شد اولاً بر قلعه اسیر رسیده بمحاصره آن که
خضر خان پسر راجی علی خان سر اطاعت فرود نمی آورده
برخلاف طور و طرز پدر طریق تمرد کرده ان تا پی پیمود بمحاصره
قلعه پرداخت و شهزاده با خانخانان پیشتر رسیده
قلعه احمدنگر را محاصره نموده بودند در همین آوان اکبر شاه
شریف سرمدی را به بیجاپور نزد ابراهیم عادل شاه فرستاده
مطالب بلند و مقاصد گران پیغام داد کر ارشنید لشکر گوش
گرانی پیدا نموده بهر حال ابراهیم شاه بفتوا سکه زرین و
شیرینی خود دور بین تحمل و تمکین را کار بسته بصلح گرایید مستقبل

پیشکش نموده در فکر تهیهٔ پیشکش و ارسال آن و تبدیل سواد
کدورت باسباب صفا و محبت بود که ناگاه کارپردازان قضا و
قدر را از پیشگاه غیب سرانجام یکجهتی و وداد تازه
درمیان این دو پادشاه کامگار نمیشد ظهور آورد*

انعقاد تزویج سلطان بیگم صبیهٔ عادل شاه با شهزاده دانیال پسر اکبر پادشاه و بقضای الهی وفات یافتن دانیال درهمانسال

اکبر پادشاه بعد روانه نمودن شریف سرمدی بتقلیل ایام سیادت پناه عزت
رفعت و عظمت منزلت میر جمال الدین حسین انجو را که از سادات مشهور
و از زمرهٔ مقربان بارگاه بود بخدمت عادل شاه فرستاده تمهید
بساط وداد و موافقت و تقریب اسباب مصادقت و مواصلت
نموده پیغام خواستگاری نیر برج سلطنت و شهریاری و گوهر
درج ابهت و بختیاری سلطان بیگم صبیهٔ ابراهیم عادل شاه که
نورس بستان خلافت و پادشاهی و نوباوهٔ گلزار سلطنت و ظل
الهی شهزاده دانیال درمیان نهاد عادل شاه بصلاح و صواب
در تقبل این امر مسعود دیده نتیجه ملتمس میر حسین انجو را بحنای اجابت
رنگین گردانید چون امر همایون نسبت میمنت تقرر پذیرفت باعطایای
خلع فاخره میر حسین را سربلند ساخته شاد کام و کامیاب رخصت

انصراف داده بعد از آن در تهیه اسباب و مواد جهاز و بهرسانی
سرانجام شادی در آمده مردم کاروان را بجهت آوردن نفایس
وامتعه و اسباب و اجناس شایقه جهاز شاهزادی باطراف بلاد
معموره و بنادر مشهوره روانه فرمود لاکن بسبب سنوح حوادث
و سوانحی چند امر شادی بر مقتضای الامور مرهونة باوقاتها در
تعویق افتاد تا آن که پس از انقضای مدت پنج سال هنگام اقتران
سعدین و التقای نیرین رسید تا از هر دو طرف داعیه های
این شغل تازه گشتند و در هر دو جانب ساختگی سرانجام شادی
و اسباب سواد سور و سرور مرتب گشت بعد از آن که شهزاده
عهد و قرار این معنی که از برهانپور تشریف به احمدنگر ارزانی داشته
در احمدنگر انعقاد این امر شریف و تزئین جشن شادی بوقوع آورده
باز به برهانپور اگر مراجعت فرمایند مختار اند بشرط وثوق بمیان آمد
محل عروس پرده نشین حجله عصمت و زیبنده مشکوی سلطنت
و خلافت شهزادی سلطان بیگم را با اسباب و اثاث جهاز که حساب
وهم از عد و احصای آن عاجز بود و قوم عقل از تقویم و تسعیر آن نفایس
و ظرائف قاصر بود و با همراهی میر حسین انجو همرکابی امرای بارگاه
و عمدگان دولتخواه و لشکر بسیار روانه فرمود تا در اوایل سنه
ثلث و عشر و الف در احمدنگر داخل شدند شهزاده از آمدن
جمعیت بسیار همراه محل عروس چون خبر یافت اندیشناک
و وسواسمند گشته در رسیدن باحمدنگر استادگی فرمود آخر
الامر باستمالت و دلدهی خانخانان و رفع نمودن ماده وسواس

شهزاده از برهانپور بقصد استقبال عروس برآمده باحمدنگر تشریف
ارزانی داشت اما انعقاد جشن طوی و ترتیب بزم شادی در مقام پتن
که شهریست بر لب گنگ بفاصلهٔ بیست کروه از احمدنگر قرار داده
محل عروس را بهمرکابی میر جمال الدین حسین انجو و میرزا ایرج پسر خانخانان به پتن رخصت
فرموده و با امرا و اعیان عادل شاهی که همراه محل آمده بودند فرمان
داد که همراهی محل تا به پتن خود را رسانیده بعد انفراغ جشن طوی
همایون در پتن محل را تا برهانپور رسانیده مراجعت بیجاپور نمایند
امرای عادل شاهی از امتثال امر اباء پیش آورده معروض داشتند
که بحکم خداوند ما تا این قدر است که تا احمدنگر محل را رفته مراجعت
نمائیم چون حکم خداوند نعمت بجا آوردیم دیگر مرافقت از ما صورت
نخواهد بست و ایشان مراجعت کردند شهزاده چون با محل و
جمعیت خویش به پتن رسید طرح جشن شادی انداخته بزم شاهانه
ملوکانه و محفل وصلت بادشاهانه ترتیب داد و بعد از فراغ
جشن طوی همایون بصوب برهانپور نهضت فرموده قشلاق را در همان
سال در او ایل شهر ذیحجه شهزاده دانیال بسبب شرب مدام
و افراط استعمال شراب وفات یافت چون این حادثه عظیمه بوقوع
انجامید بر دل اکبر بادشاه داغ بر بالای داغ رسیده در زیر بار
این کوه غم طاقتش طاق شد اشرف الامرا از غایت خویش تهدم قواست
و لخت جگر پیوسته نفس تا بنیاد ده بجز بهلاکش گشته و مرض
موت بهمرسانید تا آنکه در سال دوم آنجا دشت شهور سنه اربع عشر
والف داعی اجل را لبیک اجابت گفت و تاریخ وفاتش ...

یافته اند

سع ٰرصف کشید بلا یک ز فوت اکبرشاه ٭ بعد از ان شاه سلیم ملقب

جهانگیر پادشاه بر تخت هند جلوس فرمود

ذکر وصلت صبیهٔ ابراهیم عادل شاه با شاه

حبیب الله حسینی

و در سنه یکهزار چهارده هم تزویج صبیه ابراهیم عادل شاه المسماة فاطمه سلطان المعروفه به بادشاه صاحبه با شریف النجیب النسب سیادت و نقابت مرتبت شرافت و کمالات منزلت عمدة السادات مجمع السعادات شاه حبیب الله بن شاه ید الله الحسینی من اولاد سید السادات مخزن البرکات و الخیرات القطب الشهید الغوث الکبیر عاشق شهباز السید محمد الملقب گیسو دراز و المعروف به بنده نواز الحسینی قدس الله سره شرف انعقاد پذیرفت وجشن طوی همایون بهزاران فرخی و فیروزی زینت سرانجام یافت و صورت خطبه النکاح که فاضل کامل المتورع النقی شاه محمد بیگی که از عظمای و اکابران عصر بود و درین امر خطیر جلیل از طرف بادشاه مسمی خلیل بکیل شده بود به ید خود نوشته است اینست فقال بعد التحمید و التمهید و الخطبة و کان من رغبت فی هذا الامر الخطیر السید الحسیب و النسیب الشاب العاقل البالغ المسمی شاه حبیب الله بن شاه ید الله من اولاد السید محمد المشهور بگیسو دراز و هو فی سن سبع عشر فتزوج الحرة المخدرة البالغة العاقلة زبدة اقرانها و ملقبه من ابائها المسماة فاطمه سلطان المشهوره ببادشاه صاحبه

بنت سلطان الاعظم والخاقان المكرم مالك الرقاب الامم السلطان
ابن السلطان ابراهيم عادل شاه خلد الله ملكه واجرى السعادة
فلكه وكان دار السلطنة بلدة بيجاپور الشهيرة بباپور فرخنده بنیاد بالمعادة الشهيرة بسبز
محل الكائنة بدار السلطنة المذكور بايجاب وقبول وسماع الشهود
الايجاب والقبول معًا من الموجب والقابل في مجلس العقد
بعد ما تراضوا على صداق قدره اربع الاف فرس وخمسمائة من [illegible]
والف كندي حرير والف راس جمل والف كندي لاري فضية وواحد
لك دينار وواحد فيل ابيض وخمسمائة عبد حبشي وخمسمائة عبد تركي وخمسمائة
عبد كنهني وخمسمائة جارية والذي زوجها وكيلها المقري اليه وهو الفاضل
الكامل الورع الزاهد المسمى شاه محمد بن السيد نور الدين السيد محمد
الشهير بالملكي المهاجر بقبول مخاطبا بوكيل الزوج المذكور المسمى
بالقاضي خليل الله زوجت زينة سوكلي فاطمه سلطان المدعوة بادشاه
صاحب بنت ابراهيم عادل شاه كوكان شاه وحبيب الله بن شاه
يد الله وقبل القاضي خليل الله وكيل الزوج المذكور وقبل تزويجها
شاه حبيب الله بن شاه يد الله المشار اليه وهو حاضر في مجلس العقد
وسمع الايجاب والقبول حضار المجلس وهم اخلاص خان وشهنواز خان
وشجاعت خان ورومي خان وملا يوسف وكشفدار خان حضارت
المخدرة المذكورة وخطب الخاطب المذكور بالمهر المسطور وفيها الوسط من العبيد
والجواري والخيل والجمال واشار في عقدها على ان لا يزوج عليها ولا يتسرى
عليها فان وفى بذلك والا يوفي لها مهر مثلها بارك الله تعالى لهما و
جمع شملهما ورزق منهما كثيرا طيبا فتزوج نكاحا صحيحا شرعيا نافذا [illegible]

لا رحمة فيه ولا فساد وزوجها هذا كفو لها وليس منوما بسبب يودي الى نقض
النكاح او فساده ودعوى امرائه لهذا النكاح الموصوف وهذا الصداق لغاية عليه
وجه ذلك في تاريخ اربع عشر والف من الهجرة النبوية على صاحبها افضل
الصلوات واكملها

حدوث فتن و فترات نظام شاهیان و قیام نمودن ملک عنبر بقیام آن سلطنت و مقاومت کردن و با مغل

چون از تقدیر جبار لایزال نوبت زوال به سلطنت نظام شاهیان رو آورده
و فترات و تشتتات گوناگون روز بروز منتهی گشت و اختلاف با اتفاق امرای با
شخت و غلامان پادشاهی با هم بود تا فتنه کار و در عرصه نهاد و همه در میان گرمی
مغل در پی این مملکت با آن قدر رسیده لهذا قبضا بود که بدل تصدی نمودند با وجود
چند شهزاده و چند امرا در سر این کار شدند و جمعی با افواج و سپاه
با مال بلاد و ولایت آمدند مگر دست از این داعیه به کشیده گشتند تا آنکه
خانخانان رکن السلطنت شد که داهی روزگار بود و در تدبیر وا همه
کنکاش پیش نظیر حصر گشته بیشه به سر همین کار مامور و تعیین بود و تنها
در خاندیش توطن ورزید فرصت جسته و فریبه و دلجویی دکنیان و جذب قلوب
ایشان کار ها می نمود آخر رحمه نیز بگسست قلعه احمدنگر را با دو ملک توابع آن قبض در
آورد باقی ملک و سلاح همچنان در تصرف امرای نظام شاهی مانده بود و ملک عنبر حبشی
یکی از غلامان آن دولت خانه بود و کیاست و درایت را با جرئت و شجاعت جمع دا
با امرا رسانیده و هم از بین مرتضی بود قلعه دولت آباد در قبض خویش داشته اتفاق
کرده در استملاک و محافظت نام نظام شاهی در آمد شاهزاده آن ملک را قبضه

تصرف درآورده مرتضی نام شاه علی را که از سلاله آن خاندان بود به سلطنت برداشته
علم مخالفت و مقاومت را با مغل برافراشت و با خانخانان جنگ و مصاف آغاز نهاد
واگذشته از محال که در تصرف مغل رفته انتزاع نموده متصرف گشت چون این
سوانح گوش زد جهانگیر بادشاه شد پیچ و تاب خورده محمل بر قصور خانخانان بسبب
بیدلی تا بسبب جانب داری دکهنیان نموده بروی عتاب آگین گشت و بعضی از
مقربان حضور پادشاه که با خانخانان صاف دل نبودند نیز درین فرصت محل یافته
فدویت و دولتخواهی خانخانان را در لباس نمکحرامی و نادولتخواهی جلوه داده
باعث هیجان غضب سلطانی گشتند آخر فرمان طلب حضور خانخانان صادر شد چنانچه
۱۰ خانخانان در بیست و عشر و الف از برهانپور خود را بدهلی رسانیدند و مورد عتاب
و توبیخ بادشاه گشت زبان مخالفان به طعن و تشنیع او نیز دراز گشت خانخانان
درین امر ناچار ماند درین خبر رسید که ملک عنبر قلعه انگور را که در قبضه خانخانان
آمده نیز بقبض آورد جهانگیر بادشاه در پیچ و تاب بحساب آمده خود عازم شد
بنفس نفیس متوجه دکن شدن مصمم کرد

فسخ عزیمت دکن نمودن جهانگیر بادشاه بگفتن والده روانه کردن خانخانان را بدکن

والده ماجده که آصف ازین امر آگاه شد مانع آمده متعرض شد او گردید و بدرد و
رقت چشم پر آب کرده نزد یک پسر ناامید و گفت دو پدر تو که پادشاه گلشن خلافت
و جهانداری و شایسته فرمان دهی و فرمان روائی بودند در مهم دکن جان برنشدند
در عالم حزم و احتیاط پا ننهادند آن تاج و نگین را قدم گذاشتن در آن ملک نابکار
نیامده و شگون نیک ندارد زنهار زنهار تو خیال آن طرف مکن و اگر خاک دکن
کوه زر بها را است بنظر رغبت هم تا ننگری آخر ترا چه فخر در هرگاه که حضرت الهی
ترا چنین مملکت عریض و وسیع که چهار دانگ هندوستان است عطا کرده باشد دیگر

چه باید اکنون ترا بشکر و سپاس باری جل و علا نموده شاد باشی و پای همت در
دامن قناعت کشی و دیگر گرد طمع نگردی و لو بالفرض اگر لابد است همان فدوی
مخلص خانخانان را بران مهم بانستان نامزد فرما که دولتخواه موروثی است از جد
و پدر وی است از عهد پدر تا امارت تا حال جز لوازم فدویت و همراهی جان سپار
امری دیگر بوقوع نه پیوسته و این هر دو پدر و پسر در فدویت و دولتخواهی این خاندان
کارها نموده اند که کارنامهٔ روزگار شده است خاطر نشین بنی گر تسخیر ممالک سند که دست بدو
یافتن نه کار آسمان است و همچنان فتح گجرات و نیز بعضی از ممالک دکن از فدویت
شعاری و کفایت دثاری همان فدوی مخلص جان نثار بظهور آمده است اگر او را بهر
آن مهم روانه کنی از فضل متعالی بزور اقبال و تائید بخت بلند امید است
که عروس مدعا را در کنار آرزو کشی جهانگیر از نصیحت و وصیت مادر مهربان رخ
عزیمت دکن نموده خانخانان را پیش خوانده دلاسائی تمام نمود و خاطر شکسته اش
را بسخنهای شیرین و کلمات دلاویز تسلیه بخشید بوعده های لطف و نوازش دل رمیده
را بدست باز آورده و در باب مهم سازی دکن با او حرف راند خانخانان چون دلگیر
بود و اعتباری بجای با دشاه طعن و تشنیع بی محل هم چشمان گرانی که از همه بیگانه بود
در اول حال خود را بدر استغنا و استغنا زده گفت که اینها در حق فدوی
سخنها می بافند و طعنها می تراشند و حرف قصور ثابت میکنند همانا منشا آن
کوری و نادانستگی است همچنانکه آتش از دور دیده اند حرفت لهیب طلب آنچه تا انها
نیافته اند کیفیت ملک دکن و حالات دکهنیان پوست کنده بمقربان حضور پادشاهان
نرسیده است اگر حقیقت دکن من و عن بدیشان کشفت بودی فدوی درگاه
را معذور رسید اشتندی امروز چهار فرمان روا در خطهٔ دکن کوس شاهی مینوازند
و بالاستقلال فرمانروائی سرانجام میدهند و از راه استکبار که بسبب وفور مهم رونجات

شجاعت و کثرت خزینه و حشم که دارند دیگری را بنظر اعتبار نمی‌بینند و کفرهٔ بیجانگر و زمینداران
کوناکن که هم بوفور ملک و مال و هم استقلال میرسند هم در اینجا موجود و با مجمله یکی از رؤسای
دکن با خصمی یا مخالفان نزاع رود و بداز دیگران امداد و استعانت طلبید همه با معاونت
او کمر بسته و دمار از نهاد خصمش برآرند علی الخصوص ابراهیم عادلشاه که بشوکت و ابهت
از همه پادشاهان برتر پایه و در وسعت ملک و کثرت حشم و فراوانی خزینه در همه دکن افزون مایه
هر کسی که باو پناه جوید از همه آفات محروس ماند و هرکسی که بدو عادلشاهی دست گیرد خصمش
هر چند که باشد که او را از پا در آورند آواره و پراگنده گردد خلاصهٔ معروضهٔ فدوی آنست
که یکی از آن جماعت که طعن بر فدوی میکرد امر عالی صادر شود تا او هم دکن سرانجام دهد
چون فدوی در اینجا هست که از دولت حضور و سعادت کفش برداری محروم مانده اکنون
آرزوی دلی همین است که چندی در حضور باشم و بسعادت نعل برداری مشرف گشته
حظ وافر بردارم جهانگیر پادشاه بیش از بیش در دلجوئی او کوشیده در اقصی الغایت تسلیه
و تسکین او نموده غبار آزردگی از خاطرش بیزدود و خوشنود گردانید و بسرانجام
دکن نامزد فرمود

التماس نمودن عنبر از عادلشاه کومک و مدد را و خواستن قلعهٔ قندهار را و درخواستن دختری از خانه‌زادان برای پسر خود و پذیرفتن عادلشاه

دران ایام خانخانان بدهلی رفته بود ملک عنبر مردم معتبر و معتمد مع عریضهٔ عجز آمیز نیاز آمود
بخدمت ابراهیم عادلشاه فرستاده التماس نمود که این فدوی نمک پروردهٔ دولت
نظام شاهی و از خاک برداشته و دست لطف ایشان از ترس آن قبله‌گاهی است از مدد و فتنه
تا این دم در فدویت و جان نثاری آن دودمان بسر برده و آینده اراده راسخ
همین وارد که بقیهٔ عمر نیز در همین خدمت گزاری سپری کند تا در یوم النشور در زمرهٔ وفاکیشان
حق‌گزار محشور گشته سرخروئی جاوید حاصل کند بنابر علیه تا همت محصور و مقصور بر آنست

که کمر جهد بر میان جان استوار بسته داد بندگی و وفاداری بدهم و در حراست ملک
خداوند نعمت و حفاظت نام نظام شاهی ما امکن بکوشم و تا مقدور جهد و سعی بجا آورده
نتیجهٔ غنیم ازین ولایت کوتاه کنم لکن حصول این مقصود بی امداد و اعانت آنحضرت امکان
ندارد و چون فی الحقیقت این هر دو سلطنت نه نظام شاهیه و عادلشاهیه کالواحد اند
غم یکی دیگری را لابد ضروری است پس بذل همت و صرف توجه آنحضرت درینباب بیش از
واجبات است الحال مسموع میشود که خانخانان از هند باز متوجه دکن شده است
فدوی را فکر استعداد دفع غنیم ضرور لهذا معروض درجناب عالی که نظر بپاس ناموس
و حفظ ملک نظام شاه بمدد و کمک فدوی لشکری متعین فرمایند که مدام حاضر بوده بوقت
ضرورت بکار آمده باشند و نیز چون قلعهٔ احمدنگر بدست غنیم رفته است جای استوار
که اعتماد را شاید و ذخیره و خزینه که دران نگهداشته آید موجود نیست اگر قلعهٔ قندهار را
که جدا از ابراهیم نظام شاه در تصرف بندگان آنحضرت آمده است واگذارند نوازش
اتم خواهد بود تا خزینه و ذخیره را درانجا نهاده بخاطر جمعی بمقابلهٔ دشمن بپردازم
و عرض سوم که اهم مقاصد است اینست که چون فدوی آنحضرت را جدا از
مخدومان خود نمیداند و هیچ وجه مغایرت و جدائی درین هر دو دولتخانه نمی بیند
چنانچه نسبت معنوی باین قدر منوط است میخواهد که نسبت ظاهری هم بر وجه اکمل بود
باشد تا نزد یک مردم ظاهربین و معنی بین هر دو مسلم شود خلاصهٔ این تمهید آنکه بجهت
وثوق رسوخ فدوی و مزید اعتبارش دختر یکی از خانه زادهای درگاه بغلام زاده
نامزد شود تا باین پشت گرمی همت خصم افگنی ام دوبالا شود و قوت دفع دشمن
باضعاف مضاعف حاصل شود ابراهیم عادل شاه را چون بقای نام و حفاظت
ملک نظام شاهیان منظور و ملحوظ بود مسئولات ثلثه عنبر را بدرجهٔ قبول فائز گردانید
قلعهٔ قندهار باو بازگذاشت تا ذخیره و خزینه و اسباب و اثاثه را درانجا مضبوط

مضبوط گذاشته خاطر جمع شد و نیز ده هزار سوار چیده از لشکر جدا نموده بر کمک و مدد عنبر
متعین نمود تا مادام که در آنجا بوده مدد نموده باشند و ملک عنبر بجهت نظم‌بندی این لشکر ولایت
سه‌گانه چون ملحوده مقطع نموده داد و دختر یاقوت خان که از غلامان عمده و مخصوصان بارگاه
بود و او را با تهیه مصالحه که از حرم‌های کل عقد مزاوجت بسته بود به عزیز الملک سپه‌سالار
نامی نامزد فرموده و ملک از پذیرائی مسئولات ثلاثه خصوص از اجابت ثالث فرحناک
و شادمان گشته که گوشه فقر و صبا است بگردون رسانید و در تهیه اسباب و امور شادی و
سرانجام عیش و طرب مشغول طوی پسر عزیز در آمد و مصلحت داد که بادشاه
دختر یاقوت خان را که یکی از غلامان خاص بود با عزیز الملک
سپهسالار چون اسباب و مواد ساخته و پرداخته شد بادشاه بجهت آوردن عزیز الملک
از جنیر که تختگاه نظام شاهیان شده بود حضرت مولانا سید حبیب الله قدس سره روانه
فرمود و مولانا شرافت عزیز الملک را از جنیر بدار السلطنت بیجاپور آورد و بجهت تکلف
عزیز الملک حویلی کشورخان بزرگ متعین و مقرر گشت مراسم شادی و لوازم کدخدائی
بهزاران فرخی و فیروزی در چهارست نشسته ادا پذیرفت بعد از آن عروس داماد
با اسباب و سامان و جهاز شاهان و فراوان روانه جنیر گشتند و چند امرای معتبر
رکاب عروس نامزد شدند چون آن عروس و داماد با الخیر والعافیت با فرخی و مبارکی
نزدیک جنیر رسیدند ملک عنبر لوازم استقبال به جا آورده بتعظیم و توقیر تمام عروس را
امرای بادشاهی را اندرون قلعه در آورد و جشنها و شادمانیهای فراوان ترتیب آورد
نسبت با امرای بادشاهی و مخصوصان بارگاهی بیش از پیش لوازم سلوک و مدارات
بتقدیم رسانید جداگانه در منزل هر یک آمده اخلاص بندگی و مروت کیشی بجا آورد
آورد و رسوخ و اخلاص و ارادت خویش که نسبت عادل شاه سید به پیشگاه
اظهار کرد بعد از آن پیشکشهای فاخره و نقود و جواهر وافر بقدر و شان هر کس عطا

کرده رخصت انصراف فرمود و در همین نزدیکی خانخانان از دهلی به برهانپور رسیده
بخدمت عادل شاه قاصد و نامه فرستاد از رسیدن خویش مع الخیر به برهانپور اطلاع
بخشید و با ملک عنبر نیز سازش و لوازم اخلاص مندی مرعی داشت ملک عنبر هم رعایت
ظاهر از دست نداد و بملاقات او رفته شرائط اخلاص ظاهر بجا آورده مراجعت نمود

جهانگیر پادشاه بعد از آنکه خانخانان را به مهم دکن فرستاد باز شهزاده پرویز با راجه مانسنگ وغیره امرا به مهم دکن فرستاد

بعد از آمدن خانخانان به هفت هشت ماه در سنه سبع عشر و الف جهانگیر پادشاه
پسر میانه خویش سلطان پرویز را با جمعیت بیست هزار سوار برفاقت راجه مانسنگهه و
خانجهان لودی وغیره امرای رزم خواه جهت بند و بست دکن روانه نمود چون
افواج به برهانپور رسیدند ملک عنبر برین حال اطلاع گشته لشکر خاصهٔ خویش و فوج کمکی
عادل شاهی را بر سرحد فرستاد تا طرق و منافذ بسته غنیم را راه گذار اندرون ولایت
ندهند و از آسیب تاخت و غارات ایشان ملک را حفاظت نمایند چون لشکر دهلی قریب
سرحد رسید در پی فساد و شورش در آمد مبارزان دکن در مقابله آن نیز پای ثبات
قائم کرده به مقاومت و مقابلت پرداختند راجه مانسنگهه که بصفت تهور و جلادت
درمیان رایان هند ممتاز و مشهور بود در مزاحمت و ممانعت دکهنیان را بخاطر نیاورده
از سر غرور و رعونت بر زبان می آورد که دکهنیان همین قزاق پیشگی میدارند و در
جنگ کونیری نامی و اشتهاری پیدا کرده اند اما حرب حریفانه را ندیده اند و تا
آن نخواهند آورد من ایشان را رزم رستمانه بنمایم تا معلوم شان شود که جنگ چیست
تا دیگر نام جنگ نخواهند گرفت در معرکه مقابل ما نخواهند ایستاد امرای عادلشاهی
و نظام شاهی ازین نوع ترهات و ژاژخائی راجه می شنوده اندیشمند گردیده
کیفیت این حال و کثرت انبوهی لشکر خصم و لاف و گزاف ایشان همه در خدمت

در خدمت ابراهیم عادل شاه معروض داشته درخواست مدد و کمک نمودند عادلشاه
چون فوج متفرق نموده بود بعضی بسمت کرناتک به تنبیه متمردان که سر بشورش و فساد
برآورده بودند روانه نموده بعضی بر نواح ادونی نامزد کرده و بعضی بر بیدر و نظام
رفته همین خاص خیل و جمعیت معدود حاضر خدمت بود از آن میان سه چهار هزار
سوار جرار تیغ گذار بتعجیل بمدد ایشان فرستاد و مرهتهای احمدنگری که در هنگام تباهی
احمدنگر آواره و پراگنده شده بودند درین وقت جمع آمده قریب ده هزار سوار
ملحق به لشکر شدند چون جماعتی معتد به بهم رسید بجنگ و حرب لشکر دهلی پای ثبات
ورزیده مقابلات شایسته می نمودند مرهتهای احمدنگر که شاطر و قزاقی پیشه‌اند ایشان را
جوانب لشکر دهلی در گرفته از پس و پیش یمین و یسار درگشت و برد شروع کردند
دوازده کروه پیش ایشان زراعتها سوخته و کاه و دانه تلف کرده هنگامها
برپا نمودند رانسنگهه و بهادران هند پا قائم نموده شرط صلابت بجا آوردند بهادران
دکن نیز در مقابله ایشان برسوخ قدم شجاعت پیشگی ورزیده نام دکن باوج رسانیدند
تا اینکه بسیاری مردم طرفین کشته شدند و حنیر پوره راجه رانسنگهه و چند سرداران عمده
آن طرف بیفتادند آخرالامر صعوبت راه و جنگ هر روزه تاخت و تاراجی سپاه
دکن حالت صعب بر هندیان رو نمود و در لشکر ایشان قحطی افتاد از بی قوتی اکثر
مردم و اسپان و شتران تلف شدند از تلف شدن مردگان و جیفهای حیوانات
هوا و صحرا متعفن گشت سپاه دکن و مرهتها تازه و توانا بر جنگ و رزم مستعد کاره
شاطری و قزاقی بر حال خود از زور رود این حالت شهزاده پرویز تشویشناک گردید
با امرا و اعیان لشکر مشاورت نموده صلاح جست رای همگنان بران قرار یافت
که اینجا گذاشته اندرون ولایت در آییم در آنجا ارزانی خواهد بود و دانه بهم خواهد رسید
لشکر آسوده خواهد شد چون این قصد ایشان معلوم خانخانان شد داود در برهانپور

اقامت داشت شهزاده نشست که زنهار قصد پیشتر نکنند که درین موسم تا ابستان
درین ملک همه جا تنگی و گرانی خواهد بود و ارزانی هیچ جا نخواهد یافت صلاح وقت ها
همین است که به برهان پور خود را رسانند که در اینجا فی الجمله ارزانی هست تا بعد از چندی روز
که لشکر آسوده شود بمقتضای آن وقت نموده آید سلطان پرویز را چون همه

صلاح خانخانان عمل نموده پیشتر آمدن و شکست یافتن باز بشفاعت خانخانان از ورطه هلاکت نجات یافتن و قلعه احمدنگر باز بدست نظام شاهیان آمدن

امرای دیگر این صواب دید خانخانان
را بگوش قبول نیاوردند و صلاح خانخانان را آلوده غرض پنداشته حمل بر جانبداری
دکهنیان نمودند و گفتند که همه عسرت و هلاکی که بابتلای آن گشتیم از شرارت خانخانان
است قصد احمدنگر نموده قدم پیشتر گذاشتند لشکر دکن نیز مخالفت و مزاحمت کنان
در پی ایشان افتاده هر جا بر طور خویش پس و پیش کمین و بسیار گشت برد می
مینمودند با همچنین حال تا عادلاباد رسانیده آخر در جای فرود ایشان اتفاق کرد
و سنگستان و لاخستان و کوهستان بود راه گذار و منفذ فراخ بیشتر نداشت دکنیان
ایشان را در چنان جا در میان گرفته قتل نمودند و چیره دستی ایشان را عاجز کردند
و بسیاری مغل دران حبس گاه بقتل رسید و دمار از نهاد شان بر آمد شهزاده پرویز
امرای مغل دران مهلکه خود را در معرض تلف و هلاک دیده بخانخانان رجوع آوردند
و به تضرع نامه نبشتند که از ناعمل کردن بصلاح شما ما را چنین روز پیش آمد که در
هلاکت تمامی لشکر هیچ مرتبه باقی نمانده آنچه کردیم خطا کردیم اکنون بی عون و تدبیر
شما نجات ازین بلیه ممکن نیست بهر طوریکه صورت بندد اخلاص کرده اید تا خود
را به برهانپور رسانیم خانخانان باستعجال کمال نامهای اخلاص آمود بامرای
دکن بهریک جداگانه فرستاد که درین لشکر پسر سلیم پادشاه چهار دانگ هندوستان

هندوستانست مبادا بوی آسیبی عاید حال گردد اورا باتجربه کاران فطرت
برای ناصواب رهنمونی نموده درانجا آورده درمعرض هلاکت افگنده اند اینقدر
خفت واذیت که لشکر هند رسیده کافی است بقای نام وناموس دکهنیان دیگر
چه درین ضرور نیست باید که بمجرد وصول اخلاص نامجات سرراه شهزاده ولشکرش
بگذارید وبراین مخلص منت واحسان تمام دارید ونیکنامی این منت گذاری شما
تا دیر بار خواهد ماند امرای عادلشاهی ونظام شاهیها باهم گفتند که درین وقت اینچنین
دشمن به اینچنین حالت عاجز ودرمانده بدست آمده باشد که مارا حاجت بقتل وضرب نمانده
داد از خود درعرصه پنج شش روز درمعرض هلاکت خواهد افتاد ویکنفس را ازانجمله
روی نجات دید مفت ازدست رها کردن وراه بیرون شد گشادن نزد عاقلان
خود را منسوب به احمقی ونادانی نمودن وبیشتر دست ذلت بدندان تحسر وتاسف
گزیدن است وعقل اصلا تجویز اینمعنی نمیکند اما چون پاس خاطر خانخانان اینها را
ضرور بود واو مکرر درین باب بتضرعات وتاکیدات نوشته بود چار وناچار
از سود وبهبود خود درگذشته راه بر شهزاده پرویز ولشکرش گذاشتند واو چون
مرغی که از قفس رها کنند بی تابانه راه برهانپور در گرفت افواج دکن نیز دست از
تعاقب نه برداشته منزل بمنزل از پس وپیش گرفته وگیر مینمودند وازیکان پیاده بسیار
برده وغارت کنان تا سرحد برهانپور رسانیدند چون لشکر شاهزاده به برهانپور
رسید روی ارزانی دید وصورت نجات مشاهده افتاد انسان وحیوان آسوده شدند
گویا جان از جسم رفته بازآمد وهمگنان بمضمون این مصرع ع رسیده بود بلا
ولی بخیر گذشت شکر گویا شده بشکرانه جان بخشی جهان آفرین پرداختند اما چون
نزدیک همه امرای دهلی یقین بود که این همه سختی وصعوبت وشکست وخفت که بر
سر شاهزاده ولشکرش رسید همه از فتنه وفساد خانخانان رسید دفترهای شکایت او

بدهلی روانه کردند بار دیگر دل بادشاه جهانگیر را بر وی غضبناک و عتاب آگین گردانید
چون لشکر عادلشاهی و نظام شاهی از سرحد برهانپور باز گشت مرهتهای احمدنگری وقت
مراجعت هم از راه قلعه احمدنگر رسیده محاصره نمودند و دران باب تشدید کردند چنانکه
مردم اندرونی عاجز و بتنگ آمدند قلعه دار آنجا که بامید امداد و اعانت شهزاده همت
را کار فرموده تا حال در امور ضبط قلعه جهد و سعی مینمود حالا که شهزاده شکست یافت مایوس
شده همت باخت قلعه گذاشته راه برهانپور گرفت قلعه باز در قبضه دکهنیان آمد

صورت ناسازی میان نظام شاه و عنبر رو نمودن و باصلاح عادلشاه تصفیه طرفین حاصل گشتن

در شهور سنه هزار و نود مرتضی نظام شاه از جنیر بدولتاباد آمده اقامت ورزید
آنرا تختگاه ساخت قضا را همدران ایام بسبب وقوع اموری چند میان مرتضی نظام شاه
و ملک عنبر صورت ناسازی و بی اتفاقی نمودار شد و روز بروز آتش فساد افروخته میشد
ابراهیم عادلشاه که غمخوار بود و دوام بقای مملکت نظام شاهی منظور و مقصود
داشت در هر وقت که فساد دران خانه او نمودی باصلاح آن دفع کردی و هر گاهیکه
آتش ناسازی و مخالفت در امرا مشتعل بر آوردی باب اصلاح فتح ذات البین فرو نشاند
چنانکه در ایام سوالف در سنه هزار و شانزده وقتیکه مرتضی در جنیر بود و نیز مخالفت
سخت بهم رسیده بود چنانکه عنبر خواست که مرتضی را منزوی کرده دیگری را بر تخت جنیر بنشاند
دران وقت عادلشاه چنان سعی بظهور آورد که کدورتهای مابین مرتفع گشته صفای
قلوب القدر حاصل گردید که هر یک را اعتماد و وثوق کلی بران دیگر حاصل
گردید الحال نیز چون عادلشاه خبر یافت که صفا بکدورت و موافقت بمخالفت
مبدل گشت هم بمرتضی نظام شاه و هم بملک عنبر مواعظ نامها بتمهیدات شیرین و
تاکیدات و ترغیبات خاطر نشین فرستادند خلاصه آن اینکه دشمن قابو جو در بغل

در بغل منتظر نشسته باشند ناموافقت باهم چه مناسبت دارد شما هر دو بر سر یک طباق
نشسته اید عناد و نفاق دور کرده طعام باید خورد و اگر نزاع و تخالف مابین روی نماید
محتمل که دیگری از میان طباق را بر باید آنگاه جز حسرت و ندامت هیچ بدست نخواهد بود
و چون ملک بدست غیر افتد و نام نظام شاهی از جریدهٔ روزگار شسته گردد حرف
تباهی بر شما هر دو شاه و وزیر تا دیر دراز خواهد ماند کار خردمند نیست که بسبب حیف و شت
آزردگی در امور خزینه در کلیات خلل واقع نمودن که نتیجهٔ آن جز حسرت و ندامت
و تشنیع خلائق امر دیگر نباشد مقصود ازین ابرام آنکه بهر طور ملایمت و موافقت باهم
نمایند و مسافرت و مخالفت از میان بردارند و مدار کار و بار بر اتحاد و یکجهتی بازگذارند
از تشنیع و توبیخ عادلشاه و نصیحت دلنواز مشفقانه او حجاب نفاق و عناد از میان عنبر
و نظام شاه مرتفع شد و صورت اتفاق و یکدلی پدید آمد

جهانگیر به تدارک شکست پرویز خان اعظم را بدکن فرستادن بعد از بدلی عبدالله خان حاکم گجرات را نیز با لشکر فرستادن و شکست یافتن عبدالله خان

از ملک عنبر بعد از شکست شاهزاده سلطان پرویز پادشاه جهانگیر در مقام تدارک
آمده خان اعظم را با جمعیت فراوان بر دکن نامزد کرده در سنه هزار و بیست بعد عبدالله ۱۰۲۰
خان را که متعین گجرات بود احکام اعلی اصدار فرمود که با جمعیت گران و اسباب و سامان
بر ملک نظام شاه رفته در تسخیر آن جد تمام بظهور آرد و او حسب الحکم بر قلعه دولت آباد
آمده قصد محاصره نمود و ملک عنبر مرتضی نظام شاه را در قلعه گذاشته خود با لشکر بیرون
مانده در کهرکی که در صعوبت سنگستانی که بفاصله پنج کروه از دولت آباد معسکر ساخت میان
عبدالله خان و ملک عنبر جنگهای عظیم بوقوع آمد آخر الامر عنبر بر لشکر مغل غالب آمد و
بفتح و نصرت اختصاص یافت و عبدالله خان هزیمت فاحش یافته راه گجرات
پیش گرفت ملک عنبر چون در مقام کهرکی فتح و ظفر یافته بود آنرا بشگون نیک گرفته

ان فتح نگر نام بخشید و کهرک در عرف دکن سنگلاخ را میگویند چون آن موضع همه
سنگستان بود باین اسم مشتهر گشته و همان موضع را سلطان اورنگ زیب عالمگیر
در عهد همایون خویش بنای شهر آراسته نهاده بنام خجسته بنیاد اورنگاباد موسوم
ساخت

پس از مدتی جهانگیر بادشاه سلطان خرم را بر دکن روانه نمودن و فتح نمودن خرم ملک نظام شاه را ❁ ❁ ❁

چون شاهزاده پرویز با راجه مانسنگهه مدتی دراز در دکن اقامت کرده سعیها
بجا آورده از عهدهٔ نسق و ضبط دکن بیرون نیامد و ملک نظام شاهی تسخیر نشد
جهانگیر بادشاه پرویز را بحضور طلب فرموده در سنه هزار و بیست و پنج شاهزاده
صغیر سلطان خرم را که ثانی الحال بلقب شاه جهان ملقب میشود با استعداد کثیر و
اسباب و مواد فراوان و لشکر عظیم بجهت تسخیر ملک نظام شاه بر دکن روانه نمود
و ملک عنبر بمقاومت و منازعت قیام نمود و بمدافعه پیش رفت بجا آورد و لکن آخر بمقتضای
وقت بنابر مصلحت تمام ملک نظام شاهی سوای قلعه دولتاباد در صلح بخل داد و این
یک دولتاباد در قبضهٔ عنبر ماند شاهزاده خرم باین فتح عظیم بغیر مشقت مسرور و خوشنود
غیر محصور خرم و شادان چون بحضور رفت جهانگیر بادشاه نهایت مسرور و مبتهج و
فرحناک گشته شهزاده خرم را با لطاف فراوان و نوازشات بی پایان ممتاز و
سرفراز فرمود و در مجرای همین فتح دکن او را خطاب شاه جهانی ارزانی داشت
و باضافه منصب بهره‌مند گردانید و الماس که شاه عباس بادشاه خراسان به
جهانگیر هدیه فرستاده بود و بهایش تا لکهه روپیه رسیده نیز انعام فرمود و سلطان
عادلشاه لشکر را بر بیدر برد و در تسخیر آوردن بیدر را اتفاق نمود
ملک عنبر را از دست تغلب کرنول در قبضهٔ عادلشاه
در سال هزار و بیست و نهم ابراهیم عادلشاه امرا را با لشکر بجهت تنبیه برید بر بیدر فرستاد

فرستاد امیر برید که ختم الطبقه بریدیه است بمدافعه و مقابله قیام نمود و بذل مجهود در دفع
خصم تا مقدور بجا آورد لیکن بر طبق آیه کریمه تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک
ممن تشاء چون تقدیر ازلی بر زوال مملکت بریدیان جاری شده بود امیر برید با امیران
اسیر پنجه عادلشاهیان گردید تا او را با امیران پیش بدار السلطنت بیجاپور آوردند و از آن
تاریخ قلعه بیدر با ممالک توابع خود در تصرف عادلشاه درآمد و در همین سال ملک عنبر
به قوت و استعداد دیگر درین مدت بهم رسانیده بود آن همه ممالک نظامشاهی را که در
صلح بمغل داده بود انتزاع نموده در قبض خویش آورد چون این خبر بجهانگیر بادشاه رسید
در قلق و اضطراب آمده باز شاهجهان را بدکن روانه فرمود و سلطان خسرو پسر کلان
جهانگیر بسبب عتاب و اعتراضی پدر از چند مدت در نظربندی مانده بود درین کرت همراه
شاهجهان بدکن آمده بود بقضای ربانی در سنه هزار و سی هم در برهانپور وفات یافت
در سنه هزار و سی و یک ابراهیم عادلشاه که تنبیه سرکشان و متمردان بسر نواح اودگیر
متعین شده بود قلعه کرنول فتح نمود ابراهیم حسب تاریخ این فتح یافته اند بیاد محمود
عنبر ناسازی و مخالفت را با عادلشاه و ناخشنودی آورده ولی بجهانگیر
و لوبرسی را اخبار دانا و مورخ عالم کون و فساد پوشیده نیست که اتفاق زوال
چار سوی و بنای سرا پا روز بر یک منوال نیست و عهد جهان سالها داران این بازار
سراسر فریب را بر منهاج وفا و وداد ایقاع ثبات و قرار نی هم ازین مقوله است قصه
ملک عنبر حبشی که دران ایام که زور و سرانجام پیش از آن نمیداشت و شوکت و حشمت
استقلال کلی یافته از ابراهیم عادلشاه آن قدر ارادت و رسوخ و اخلاص و
سلوک مرعی میداشت که با نظام شاه که مخدوم او ست بجا نمی آورد و در هر جا و هر
واقعه که پیش وارد میشد استظهار و استمداد از عادلشاه نموده کار پیش می برد و در پناه
و بلند پناه کلاه خویش هموار میداشت چون درین سنوات بمهر و دو فرزی بازی

و مساعدت برخاست و از فلک سفله پرور تائید متواتر و متوالی گشت در سنه هزار
و سی و سه با ابراهیم عادلشاه شیوه ناسازی پیش گرفت و بنای مخالفت و منازعت
بنیاد نهاد تا آنکه در جنگ بهتوری که در دیگر تواریخ تفصیلش مبین است بمقابله سخت
پیش آمده تباهی تمام به وقوع رسانید که در تاریخ آن واقعه یافته اند باز در سنه
هزار و سی و چهار با جمعیت پنجاه شصت هزار سوار و اسباب و سامانی بیشمار بر نورس پور
تاخت آورده خرابی کمال بظهور رسانید و محاصره بیجاپور پرداخت و در همین سال که
ملا محمد لاری که به ملا بابا شهرت دارد بقتل رسید اکثر ملک و قلاع عادلشاهی و نیز
اکثر ملک مغل در تصرف عنبر رفت و در سنه هزار و سی و پنج کاس حیات از دست

ملک الموت چشید **ذکر شمه او صاف حمیده ابراهیم عادلشاه**

ابراهیم عادلشاه پادشاهی بود موصوف بجمال صورت و به آراستگی سیرت جامع نیکوییها
مستجمع خوبیها عادل داد گر بلند همت رعیت پرور قدردان علما و فضلا و رتبه بخشای
مشایخ و فقرا صاحب مشرب صافی اعتقاد اکثر اولیای کبار و علمای بلاغت آثار و
شیوخ کاملین و صلحای معتبرین و شعرای نامدار و بلغای فصاحت دثار و سپاه نامور
بل جمهور اهل هنر در عهد میمنت مهدش از اطراف و اکناف رو بدرگاه عالم پناه
آورده در دار السلطنت بیجاپور رحل اقامت افکنده مقر و مسکن ساختند و اکابر
اولیا که روضات و مزارات شان مشهور و معروف است سوای هفت هشت
تن از قدما همه در عهد همایون او بلده بیجاپور را بشرف قدوم و حضور خویش معادن
برکات و مخزن فیوضات ساخته اند از جمله سخنوران نامدار آن زمان ملا ظهوری
ترشیزی است که شعر فصاحت نشانش در دقت و لطافت و فصاحت و بلاغت مشهور تمامی
بلاد هندوستان بلکه ممالک ایران و توران است آنچه در مدح طرازی و ثناگستری
شهنشاه زمان را در میدان فصاحت جولان داده است از خوان خلیل و گلزار

گلزار ابراهیم دیباچه نورس ظاهر و هویدا است و چندین شعرای بلند خیال تازه گو
دیگر اند که تفصیل آنرا مقام برنمی تابد در پای تخت آن جوهرشناس هنر پسند جمع آمده
بودند ❊ همچنین چندین خوش نویسان سحرنگار شیرین قلم و دیگر استادان هر فن و کاملان
هر هنر دران عهد جمع آمده صیت کمال هر هنرور از مشرق تا مغرب رسانیده بودند
محمد قاسم استرابادی که تصنیفش تاریخ فرشته که مشهور بین الانام است و میر رفیع الدین
شیرازی که جامع تذکرت الملوک است هم از زله ربایان خوان انعام و احسان وی اند
و آن بادشاه کامگار با وجود جامعیت خصال حمیده و اوصاف مرضیه که فرقه سلاطین
و ملوک را از ان ناگزیر است مثل عدل و سخاوت و شجاعت و اصابت رای و
رحم دلی و رعیت پروری جامع فنون عزیزه و فضائل شریفه چند دیگر نیز بود از
فراوانی علم و مهارت فنون ادبیه و خطاطی و نقاشی و مصوری مهارت تمام
در موسیقی و غیر آن اگرچه دران زمان خوشنویسان اقالیم جمع آمده بودند لکن با وجود آنها
بادشاه قلمهای ثلث و نسخ و نستعلیق وغیره را بان درجه حسن و متانت رسانیده بود
که بر خط او خوش قلمان عصر قلم نسخ کشیده همچنین در فن موسیقی و نغمه پردازی بآن درجه
رسیده بود که مهره آن فن و کاملان آن علم هزارها از اطراف اقالیم بپای تخت آمده بودند
همه از وی دران فن تلمذ و تعلیم گرفته از نسبت شاگردیش افتخار خود میدانستند ❊

بیان شهرت یافتن انحراف عادل شاه از دین قویم ❊❊

و از ثقات معتبر مسموع است که ابراهیم عادل شاه از علم بهره وافی میداشت و در تدین
و طریقه اسلام قدمش راسخ و بر اعتقاد موحدان اهل سنت و جماعت ثابت بود
لکن چون به موسیقی شوق تمام بهم رسانیده و شیفته خوشنوائی و نغمه پردازی بود در همه صحبتها
هندیان و مخالطت مطربان اهل هند که قرار داد ایشان آنست که توسل و تقید
سارسوتی که نام یکی از معبودان موهوم آنها است موجب افزایش خوش صوتی و افزود

لطافت نواسازی ست چون بادشاه شیفته و فریفتهٔ آن معنی بود خیلی میل خاطر
بآن جانب بهم رسانیده تا آنکه در افواه عوام افتاد که ابراهیم ثانی اکبر انحراف از راه
مستقیم دین اسلام نمود حال آنکه او موحد پاک اعتقاد و مبرا ازان طرق ضلال و فساد
بود لکن بنابر استیلای شوق خوش آوازی گاهی میل خاطر باینسو نموده بود ❊ ❊

ذکر تشریف آوردن حضرت شاه صبغة الله قدس سره از مدینه منوره به بیجاپور

اما چون عنایت ازلی و توفیق لم یزلی درباره او در ازل بکار رفته بود لطف بی‌غایت
مطلق نگذاشت که این خار در راه اخلاص او مانده پای دین داریش را خراش رساند
از جناب هادی الاولین والاخرین سید المرسلین شفیع المذنبین صلی الله علیه وسلم بحضرت
مرشد الطالبین خاتم المحققین شاه صبغة الله الحسینی البهروچی وبحکم که شاگرد و مرید
خلیفه حضرت مرشد الانام شیخ الاسلام شاه وجیه الدین علوی الحسینی الاحمدابادی
اند و از مدتی ملازم حرم حریم عرش تعظیم نبوی بوجه در مدینه منوره بارشاد افاده
طالبان حق مشغول بودند اشاره رفت که بشتاب بطرف دکن روان شوید
حضرت شاه ذی جاه به مجرد حکم نبوی از مدینه مطهره رخصت اقامت برچیده عازم
دکن شدند در سال هزار هجری وارد بلدهٔ بیجاپور گشتند بعد از چندی معلوم حضرت
ایشان گشت که بادشاه شهر بسبب شیفتگی خوش آوازی میلی باعتقاد هنود ضلالت
پیشه بهم رسانیده امر معروف دامنگیر حال حضرت ایشان شد به بادشاه فرمودند
که طریق توبه و انابت پیش گیر و از اعتقاد باطل دل را پاک کن مومن موحد باش
بادشاه عرض نمود که مقصودم غیر ازین که خوش آوازی من بحال ماند قصوری دران
راه نیابد و گرنه معاذ الله که اعتقاد دلی و تصدیق قلبی جز اعتقاد مومنان موحد دیگر خواهد بود
حاشا و کلا حضرت شاه فرمودند خیر اندیشه مدار ترک این کار کن دیگر ازین نوع نظر

خطره بدل راه نده ان شاء الله المستعان خوش آوازی و نغمه سرائی تو بحال خواهد ماند
بل افزایش خواهد یافت بادشاه فی الفور دل را از آن خطره پاک نمود استقامت بخشید
و توبه نصوح نمود الحق به کرم و لطف خداوند متعال از آن پس خوش آوازیش نسبت
به سابق مضاعف گردید مصداق همین معنی است که بر روضهٔ ابراهیم عادلشاه این
آیهٔ کریمه ثبت یافته ما کان ابراهیم یهودیاً ولا نصرانیاً ولکن کان حنیفاً مسلماً گویا از جانب
بادشاه جواب است مر آنان را که در بارهٔ او اعتقاد چنین و چنان کرده بودند و میگویند
که مقصود از اشارهٔ جناب رسالت مآب بحضرت شاه برفتن دکن همین بود که بادشاه
مسلمانان را که در راه دین خیلی لغزش رو نموده برطرف گردد و راه قویم و صراط مستقیم
پیش گیرد اگرچه در تشریف آوری آنحضرت باین نواح فوائد بسیار و نتائج بی‌شمار
بظهور آمدند و بسا طالبان حق از فیض ارشاد ایشان بدرجهٔ کمال و تکمیل فائز گشتند و
یکی از فیض یافتگان آنجناب حضرت اسوة العلماء قدوة الاولیاء مولانا حبیب الله صبغة اللهی
الهی اند قدس سرهما

ذکر مراجعت حضرت شاه صبغة الله بمدینه منوره

در ملفوظ حضرت مولانا حبیب الله مرقوم است که حضرت شاه صبغة الله در سنه الف
هجری از مدینه منوره تشریف آوردند بادشاه آن عهد ابراهیم عادل شاه بود بکمال
ارادتمندی و رسوخ ملاقات آنحضرت دریافته قدوم آن حضرت را برکات این ملک
و باعث ترقی و دوام دولت خویش میدانست و آرزوی آن داشت که آنحضرت
مدام اقامت اینجا اختیار فرموده اراده مراجعت نفرمایند تا برکات بروجه دوام خواهد ماند
همان سبب بود که بدروازه بانان خفیه تاکید فرستاد که اگر حضرت معز الله قصد بیرون رفتن
کنند مزاحم شوند و بیرون رفتن ندهند این خبر بگوش حضرت ایشان رسید تبسم نموده فرمودند
که اگر ما برویم دربانان مانع شوند و نیز حضرت مولانا فرمودند که حضرت شاه در ابتدای ورود چند
روز برای نماز جمعه مسجد جامع تشریف برده در صف اول جانب راست که بالای دست

آنحضرت بمجلس نباشد نماز میگزاردند چون آن حضرت را وقت رفتن و آمدن با مشروبات
و دوکانهای خمر بنظر میرسید ترک نماز جمعه کرده فرمودند که نماز جمعه درین شهر فرض نیست
روزی آنحضرت در مجلس فرمودند حاکم ملک اگر امر معروف و نهی منکر را عمل نموده سه چیز
بجا آرد الله تعالی در عوض آن سه سلطنت عطا خواهد کرد و باید آزمود اول آنکه خمر تمامی
ملک منع کند در عوض آن سلطنت ملک گجرات میدهانم نمیگویم که جنگ و قتال کرده
بگیر بلکه فقیر همراه رکاب او بوده بر تخت بنشانم اگر نشود بجای دو دکانی ده دوکان خمر
زیاده کند کذلک تمام زنان فاحشه و کلاونت را حکم عقد و نکاح فرماید و مردم رفضه را آزموده ایم
هیچ جا حاکم نسازد و در عوض این دو امر نیز دو سلطنت ملک دیگر میدهانم این همه باز
هیچ مشکل نیست بعضی از حضار عرض نمودند که تصرف باید نمود که تا این امور صورت پذیر گردند
آن حضرت فرمودند مرا با تصرف چه کار اگر او طالب دنیا است ملک خواهش میدارد
امر معروف نهی منکر بجا آرد اتفاقاً این قصه بسمع بادشاه رسید با نواب کار ملک که وزیر
معتمد علیه او رافضی بود درین امر مشاورت نمود او گفت آنچه ایشان میفرمایند حق است
و راست است هرگز خطا نخواهد شد اما رونق بادشاهی و زینت انتظام ملک نخواهد ماند
دیگر آنکه رنجش خاطر شریف ایشان نیز موجب خلل دولت و سلطنت است صلاح همانست
که تدبیر روانگی و رخصت باید نمود آخر الامر بادشاه بشامت رافضی بدخواه بی اقبال
شده روزی وقت عصر در مجلس خود گفت که اگر حضرت شاه بمدینه منوره روانه میشوند
رخصت میکنم عبدالقادر چاشنی گیر مرید صادق آنحضرت دران مجلس حاضر بود فی الحال
بخدمت آمده ظاهر نمود و آن حضرت به مجرد استماع آن خبر همان وقت بعد از نماز مغرب
همان بجهت وداع نزد بادشاه رفته مرخص شدند بادشاه چهار هزار هون خرچ
راه بخدمت گذرانیده رخصت نمود و عرض کرد که زیارت آثار قدسی انوار معجزه شعار
حضرت سید الابرار صلی الله علیه وسلم نموده تشریف فرما شوند ذکر کیفیت زیارت

زیارت آثار قدسی انوار که حضرت شاه صبغة الله نایب رسول الله نموده

حضرت شاه از انجا برآمده به قصد زیارت در محل آثار تشریف آوردند خدمهٔ محل مبارک بموجب حکم بادشاه صندوق مبارک کشاده نی نقره که مسدود و مجوف درو چند تار موی مبارک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بوده برآورده پیش حضرت شاه در طبق نهادند حضرت شاه بخادمان آثار فرمودند که نی را بکشایند تا دیده زیارت کنیم عرض نمودند که نی مسدود را کشادن معهود نیست درین معنی قصور یا بندگان اصلا تقصیر نباید فرمود آن زمان حضرت شاه نی مبارک را بدست شریف گرفته ساعتی صلواة بر خواجهٔ کائنات فرستادند شمعها روشن بودند قریب پنجاه کس گرداگرد حاضر بودند حضرت مولانا حبیب الله میفرمایند که من نیز دران مجمع حاضر بودم حضرت شاه دران وقت مرا نزدیک طلبیده فرمودند که بر آثار شریف خوب نظر اندازید ناگاه دیدم که نی مبارک را سوراخها پیدا شدند تارهای موی مطهر مقدس که نه بسیار گنده نه بسیار باریک نه بسیار سیاه نه بسیار سفید بمقدار انگشت دراز بود از سوراخها بخود از نی برآمده استادند به نحویکه نی با فند درخت عود بنی مینمود و سوراخها نیز در نظر می آمد بعد از ساعتی آن تارهای موی مطهر اندک اندک بجای خود در درون نی نزول کردند بعد ازان دیدم که سوراخها ناپدید شدند کیفیت زیارت باین مشاهده افتاد **ذکر معروف شدن بادشاه بجگت گرو** و آنچه بادشاه در افواه خلق بجگت گرو مشهور است وجهش اینکه این لفظ برو فتح دکن واقع شد چون خلائق بر صورت و سیرت آن خجسته خصال پسندیده شیم بجان و دل رضا شده و خوشنود بودند این لقب را بانامش قرین ساخته اند زیرا که مرادف شاهجهان است چه جگت بلقب دکن عالم و جهان است و گرو استاد و پیشوا پس معنیش استاد عالمیان

وپیشوای جهان شد ولکن این لفظ را کثرت استعمال مردم در تعبیر آن بادشاه گویا علم خاص
آن بادشاه شد که بی ضمیمهٔ حکمت گر و ابراهیم ثانی متمیز می شود **ذکر وفات بادشاه**
ابراهیم بادشاه را در سال هزار و سی و هفت در حوالی مقعد قرحه که بهندی بهگندر می‌گویند
پدید آمد هر چند اطبا در معالجهٔ آن بیشتر سعیها بجا آوردند اثر کمتر یافتند چون حکم لم یزلی
رسیده بود حکمت حکما و تداوی اطبا سودمند نیفتاد روز بروز اشتداد مرض رو بازدیاد
نهاد **نظم** هر آنکس را که عمر آید بپایان خورد از نوش دارو نیش بر جان شود
هر دم فزونی دردش ز پرهیز تباشیر آتش تب را کند تیز دماغش از گلاب آتش
فروزد اگر صندل به تن مالد بسوزد چو خواهد جان وداع تن نماید ز حکمت
هیچ کاری برنیاید — فرنالوب نام فرنگی طبیب حاذق بود و بقراط زمان گفته می‌شد
و از مقربان درگاه بود در معالجهٔ بادشاه درآمد چون چار پنج روز از تداوی او
بگذشت مرض نسبت به اول صد چند زیاده شد بادشاه فرنالوب را فرمود چه دوا
کردی که مرض باین زیادتی انجامید عرض نمود که هیچ مرض را تداوی نکرده بودم
بی تجربه در تداوی درآمدم خطا کردم بادشاه که بر اخلاق ابراهیمی بود از صفة
الشفقت علی خلق الله بهره وافی داشته فرمود ای فرنالوب کار مرا تمام کردی
پس از من ترا کسی زنده نخواهد گذاشت زود راه گیر و هنوز که جان به تن داشته‌ام
تا پای داری بگریز و آبرو بسلامت ببر فرنگی چون سزا رسیدنی بود بر امر بادشاه
عمل نکرد در شهر ماند بعد از وفات بادشاه خواصخان بینی و لب زیرینش بریده
سیاست نمود فرنالوب بخانه آمده لب و بینی غلام بریده برخود چسپانید و بهتر شد
و تا مدتی در شهر بیجاپور به حکمت و معالجت گذرانید حکیم بی بدل بود

وصیت نمودن عادلشاه به ولی عهدی سلطان محمد

ابراهیم عادلشاه را چهار شهزاده والاتبار بودند اول درویش بادشاه فرزند ملکه جهان

ملکه جهان نوجوان بوده و سلطان سلیمان والده اش کمال خاتون نام داشت و
سلطان محمد از تاج سلطان بوجود آمده و یکی دختر داشت که مادرش سندر محل نام داشت
هر چهار رشید و قابل بودند اخلاص خان حبشی که به شیخ خان اشتهار داشت و از قدیم
الایام معتمد و معتبر و صاحب سپاه بود و از مدتی منصب وزارت بوی تعلق داشت
و در خدمت پادشاه راسخ بود که در هر امر جز رضای خداوند چیزی دیگر منظور نمی داشت
و دیانت الملک شیرازی خویش شهنواز خان سابق بخطاب شهنواز خانی سرفراز شده بود
و منصب کارکلی و دولت و دستگاه عظیم یافته و نواب امین الملک آقا رضا شیرازی که پادشاه
او را نواب خان بهائی میخواند و مهمات الی و ملکی دستش خیلی تعلق بدو داشت و دیگر جمیع ارکان
و اعیان و بزرگان که بودند جانب داری در ولیعهدی پادشاه میداشتند پادشاه بنا بر قصه
والده او را از نظر انداخته بود چون در مرض موت از حیات مایوس شد میرزا محمد امین لاری
که داماد ملا بابا و سر مجلس و مقرب پادشاه بود و در هنگامه که میان ملک عنبر و ملا بابا صحبت بدر کشی
انجامید پادشاه از میرزا محمد امین پرسیده بود که پایان این مجلس ترا چه طور می نماید عرض نموده بود
که از این مجلس بوی خون می آید بعد از کشته شدن ملا بابا پادشاه بنا بر دوربینی و اصابت
رای او را محرم اسرار کرده بود در خلوت طلبیده فرمود که اخلاص خان هر چه بیشتر ما بیش مقدار
کار کرده چنانچه اکنون پیدا شد خوف کلی بعد از من موافق فرموده من کاری تواند کرد ندارد و دیانت
الملک و غیره طرف ولیعهدی پادشاه میکنند اگر پادشاهی به او مسلم شود در سلطنت من هیچ وقت
قطب شاه رواج غریبان اجنبی در رواقعش خواهد شد من از ولیعهد راضی نیستم بارها اشعار
آگاه کرده ام که در سایر فرزندان ارجمند من زیبنده دیهیم و سریر و سزاوار چتر و افسر
سلطان محمد است باید که کمر خدمت و وفا و عهد بر میان جان بسته بعد از من او را بر تخت
سلطانی و از لوازم دولت خواهی و جان نثاری دقیقه فروگذاشت نکنی تا جان در تن داری
سر از حفظ امر او برنداری که بشد اختیار این کاری کنم میرزا محمد امین امر پادشاه را بجان و دل

قبول نموده بآداب شکر این مواهب عظمی قیام نمود و قلادهٔ تعهد این امر بگردن جان
انداخته سرگرم کار شد بعرض رسانید که نفری لائق زیر دست من بدهند پادشاه فرمود
هر کرا به پسندی خواهیم داد عرض نمود که دولت خان در ضبط و ربط امور مهارتی تمام دارد
شایسته این کار هست پادشاه فرمود الحق او چنان است اما سخن من بیاد دار که او بیوفاست
با تو وفا نخواهد کرد این سخن من بیشتر ترا خواهد آمد **ذکر فراست پادشاه در باب**
دولت خان سبب فرمودن پادشاه این سخن را آنست که دولت یار و بهادر
باد دو غلام چاندخان مغنی که یکی از شاگردان پادشاه بود و بعد و از جماعت حضوریان
و دولتیار چون از قوم مرهته تنها کر خدمتگار رطرار بود پادشاه او را بنظر لطف دید و چاندخان
هر دو را پیشکش پادشاه شود روزی بطریق امتحان دولتیار را حکم کرد که بر روی چاندخان
تف کن دولتیار بی تأمل و بی ملاحظه بر روی او تف کرد پادشاه این ادا را از وی پسندید
و حمل بر بیوفائی او نمود و وقتیکه پادشاه از شهر نورس پور بدار السلطنت بیجاپور نزول فرمود
و آن بتاریخ نهم محرم الحرام سنه یکهزار و سی و چهار وقوع یافت دولتیار بخطاب دولتخان
سرفراز کرده حوالداری بیجاپور تفویض نمود بعد از چندگاه روزی پادشاه بسیر و شکار
رفت بوقت شب مراجعت فرمود چون فوج پیش بدروازه رسید دولتخان دروازه نکشاد
دروازه عذر آورد که تا علم دولت پادشاه بنظر خود نه بینم دروازه نگشایم چون پادشاه
نزدیک رسید دولتخان بنظر دیده دروازه بگشاد پادشاه را این ادا از وی ناخوش
آمد از حوالداری معزول کرده حبس نموده بود بعد ازین هنگام که میرزا محمد امین برای او
عرض نمود از حبس برآورده بحضور طلبید و بدست میرزا محمد امین داد و فرمود میرزا را بجای
من دانسته از فرموده او انحراف نورزی و باز او را بحوالداری قایم گردانید بعد از آن
بچند روز بتاریخ یازدهم محرم سنه یکهزار و سی و هفت جهان فانی را پدرود نمود در نورس
در مقبره که خود به رای کریمهٔ خویش زهره سلطان بنا فرموده بود بیاسود مدت سلطنت

سلطنت چهل و نه سال تاریخات عماراتیکه در عهد او بنا یافته محل هفت کهن در سنه نهصد
و نود و یک بنا یافته و دلکشا محل نیز در همین سال بنا پذیرفته و برج حیدری که در افواه
عوام اُپری برج مشهور است در سنه نهصد و نود زینت احکام پذیرفته و بنای مسجد ملکه جهان
در سنه نهصد و نود و شش صورت یافت و آنند محل در سنه نهصد و نود و هشت بنا پذیرفت
و ابتدای شهر نورس در سنه هزار و هشت بود در مدت پنج شش ماه بکمال آبادی رسید و
محل نورس در سنه یکهزار و نه سال تعمیر گشت و جنگ بهتورگی که از اعاظم وقایع است
در هزار و سی و چهار واقع گردید و نورسپور همدرین سال چشم زخم رسیده بود در و بیرانی
آورد تعداد لشکر سواران پنجاه دو هزار احشام مضاعف آن فیلان نهصد و پنجاه و شش
و مطربان و مغنیان و سازندگان و خوانندگان که استادان تازه روزگار بودند یکهزار
و چهارصد و چهل و پنج بودند با مجموع تن و منند و شاگردان ایشان از سه هزار تا چهار
هزار بودند که همه آنها را شاگردان می نامند

بستان ششم در ذکر سلطان محمد عادلشاه انار الله برهانه

چون ابراهیم عادلشاه رخت هستی از سراچه فانی بعالم جاودانی کشید میرزا محمد امین
و دولت خان وفات بادشاه را مخفی داشته دروازها بستند و در تهیا برای تردد و
قرار دادند اخلاص خان و دیانت الملک و آقا رضا و همنان متصدی مهام سلطنت
را طلبیده با یک یک نفر در دیوانخانه آوردند و از زبان بادشاه بوساطت خواجه سرایان
باخلاص خان پیغام فرستادند که بادشاه میفرمایند که بعد از من سلطان محمد را بر تخت
سلطنت بنشانند که زیبنده تخت و افسر اوست دیانت الملک سر بر آورده گفت محال
است که با وجود کلان خورد را پیش کنند مثل مایر اهل دکن است که سر راگذاشته سهره بزانو
نمی نهند دولت خان که در جلادت و تندمزاجی مجبول بود بر دیانت الملک بر آشفته گفت
شما را نمی پرسیم بجای خود باشید دیانت الملک خاموش نشست پس دولت خان از اخلاص خان

پرسید صاحب چه سیفر باشند جواب داد که از بڑی صاحبه درین باب صلاح پرسند و من بعد از
پادشاه کار و بار نخواهم کرد و از معاملات و دخل در امور سلطنت دست خواهم برداشت
درویش پادشاه و سلطان محمد هر دو صاحب زادهٔ من اند هر که صاحب بڑی صاحبه
راضی شوند بر تخت بنشانند دولت خان از انجا بدربار بڑی صاحبه آمده عرض نمود
بڑی صاحبه جواب فرستاد هر کرا پادشاه خود تجویز فرموده اند باید نشاند

ذکر جلوس پادشاه غازی

پس مرزا محمد امین و دولت خان بتاریخ یازدهم محرم الحرام سنه یکهزار و سی و هفت بعد
از دو ساعت و نیم شهزادهٔ بلند اقبال سلطان محمد را در سن پانزده سالگی بر تخت نشاندند
رونق بخش ملک و ملت گشتند و اخلاص خان را بخانه خودش مرخص کردند و دیانت الملک
و آقا رضا و بهمنان را در محلی سفید داشتند نعش پادشاه را به تجهیز و تکفین پرداخته بهمراهی
اعیان و ارکان حضرت و علما و اکابر شهر به تجمل تمام بروضه پیر نور زهره پور فرستاده
صندوق جواهر را بخاک سپردند درویش پادشاه میل در چشم کشیده سلیمان را انگشت
خاتم بریدند و خورد دیگر را هم ناقص نمودند بعد ازین بند و بست دیانت الملک و آقا رضا
و بهمنان را از حبس رها کرد دوم روز وزرا و امرا و ارکان سر اطاعت پیش پادشاه
جوان بخت جوان سال سلطان محمد ازین گذشته تهنیت های جلوس میمنت مانوس بجا
آوردند و لفظ کشورستان تاریخ جلوس آن پادشاه کشورستان است آقا رضا کار ملکی
و دیانت الملک را سر خیلی عنایت شد میرزا محمد امین بخطاب مصطفی خان و دولتخواه بخطاب
خواصخانی سرفرازی یافتند ٭ **لشکر کشیدن نظام شاه بر ولایت پادشاه
و هزیمت یافته باز گشتن** ٭ در سال اول از جلوس پادشاه غازی نظام شاه
بقصد استخلاص ملک قدیمی خود با فوج آراسته بر آمده متوجه تسخیر قلعه کلیس وارشد پادشاه غازی
نیز بعد اطلاع این معنی لشکر خویش با امرا بان طرف روانه کرد لشکر پادشاه چون نزدیک الی

بحوالی خصم رسید تغافل طرفین و تلاقی فئتین دست داد و آتش حرب اشتعال آمد تا یک روز جنگ صعب رو نمود و از صبح تا شام امتداد کشید انجام کار نسایم فتح و نصرت بر اعلام پادشاه غازی وزید نظام شاهیان از عرصه مصاف رو برتافتند عادلشاهیان مظفر و منصور گشته در خیمهای خود آرام گرفتند بعد از چندی نظام شاهیان تغافل انداخته جمعیت خویش فراهم آورده باز بر لشکر عادلشاه تاختند تا خبردار شدن ایشان سعادت خان و اعتبار خان را گرفته بردند نظام شاه از ایذا و اهانت ایشان دست باز کشیده بحضور طلبید و اسپ و خلعت داده رخصت نمود لشکر عادلشاهی از آنجا برخاسته بر لب کشنا فرود آمده آسایش گزیدند ٭

آمدن لشکر نظام شاه دوم بار بر بیجاپور و باز شکست یافته برگردیدن

پس از مدتی باز نظام شاه بتحریک و اغوای حمیدخان که از عمده ارکان او بود با لشکر آراسته متوجه ولایت عادلشاه گردید و جرأت تمام بکار فرموده از سرحد گذشته قدم پیشتر گذاشت تا بحوالی شهر رسیده شروع در چیره دستی نمود در اطراف و جوانب تاختن و تاراج کردن آغاز کرد عادلشاه نواب خان بابا و اخلاص خان و امرای دیگر با خاص خیل و اعتمادخان سر نوبت بدفع او برگماشت در حوالی کدری کنور مقابل هر دو لشکر بوقوع پیوست جنگ عظیم رو نمود حرب شدید بوجود آمد حمیدخان که سر لشکر بود تاب اقامت نیاورده روی از معرکه برتافت امرای دیگر اگرچه همت را کار فرموده چندی ثبات قدم ورزیدند اما آخر کار از حمله اعتمادخان و صدمه [illegible] پیش در ارکان ثبات آنها نیز تزلزل واقع گشته بتنگی هزیمت یافته بولایت خویش شتافتند امرای عادلشاهی شادکام فتحیاب بدار السلطنت مراجعت کردند همدرین نزدیکی خبر رسید که کدام راو حاکم بنکاپور [illegible] دست [illegible] ورزیده سر شورش و فساد برآورده است عادلشاه بتنبیه و استیصال او میر علی رضا را روانه نمودند چون علی رضا نزدیک بنکاپور رسید کدام راو سرکشی و تمرد را [illegible] بمقابله هنگامه آرا شد و فیمابین جنگهای متواتر سخت [illegible] بوقوع پیوست و امتداد ایام [illegible] و شرارتش تا یکسال کشید آخر الامر

محاربات بسیار کدام را و بدست میر علی رضا اسیر گردید و بسزای شرارت خویش بقتل آمد
میر علی رضا بعد از بند و بست مهمات و نظم و نسق امورات آنجا بدار السلطنت معاودت نمود

ذکر حدوث فتن و وقوع هرج و مرج در مملکت نظام شاهیان و ظهور اسباب زوال آن سلطنت که بر وفق اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه بظهور پیوست

— باید دانست که مشیت الهی و عادت خداوندی بران جاری گشته که تا هر دولتی و سلطنتی تا که رو بتفرج و ترقی داشته باشد بر مصلحتی و تدبیری که آنجا بظهور میپیوندد نتایج بهی و بهروزی بر روی کار می آرد و انتظام امورات روز بروز بدرستگی و شایستگی بوقوع میرسد و اگر اراده ازلیه بزوال و انقراضش تعلق یافته باشد هر چند مدبران کارآگاه بمقتضای دانش کامل و خرد صواب اندیش تدابیر شایسته بظهور رسانند و اصلاح می نمایند افساد و تنزلی یابند و خرابی ترقی بینند و بموجب اذا حلت التقادیر ضلت التدابیر همه مقدمه معکوس و واژون می گشتند همین این مقال و تفصیل این اجمال آنکه حمید خان که معتمد درگاه و وکیل السلطنت برهان نظام شاه بود از جانب فتح خان پسر ملک عنبر نفاق و عناد بهم رسانده بتسویلات و ترغیبات خاطر نظام شاه از وی برگردانده چنان متنفر ساخت که فتح خان را به لطائف الحیل اسیر کرده در قید انداخت از ظهور این حرکت سائر ارکان دولت و اعیان حضرت از روی توهم و هراس پیدا کرده در فکر حراست جان و ناموس خود ها افتادند و هر کدام در تحصیل امن و حفظ خویش تدابیری اندیشیدند از انجمله جادو رای که از عمده ارکان مشاهیر کارکنان آن درگاه بود نیز متوهم گشته در فکر خویش افتاد و اراده گریختن و در پناه مغل خود را کشیدن مصمم نمود ناگاه شمه ازین خبر بپیشگاه خاطر نظام شاه تافت برهان شاه وسوسه مند بغایت گشته با خواصان و همنشینان درین باب کنکایش نمود که جادو رای نیز خرف گشته و از کلیات و جزئیات این سلطنت آگاه که اهی خبر و اطلاع داشته مبادا اگر در حمایت مغل رود و فتنها بر پا خواهد کرد و فساد ها

و فسادات برانگیزد که تدارک آن در حیز امتناع افتد صلاح درین چه بینند اخلاص خان و
حمید خان عرض نمودند صلاح دولت همین است که او را قید نمائیم و پسرش اچلوجی را سرفراز
کرده به تعلقه نامزد کرده بآن طرف روانه سازیم چون این تجویز و مصلحت تقرر یافت
برهان شاه بفرهاد خان و صفدر خان امر فرمود که باتفاق موتی خان کهتاله جادو راو
را بدست آورده قید نمایند تا روز جادو راو به ملازمت بدربار آمد برهان شاه بعد
یک لحظه از سر دربار برخاسته متوجه خلوتگاه شد فرهاد خان و صفدر خان و موتی خان یکبارگی
بر سر جادو راو و پسرش رسیده شمشیرها از دست آن هر دو ربودند جادو راو و پسرش
رنگ صحبت بناچاقی و ناسازی دیده کتارها از کمر کشیده مقابل آنها شدند و بضرب و
ضرب در آمدند آخر جادو راو از دست صفدر خان کشته شد و پسرش نیز با چندی رفقا
همدران معرکه از پا در آمد بهونجی برادر جادو راو که بر حومن قتلغ فرود آمده بود بمجرد وقوع
این حادثه فرار بر قرار گزیده در پناه مغل خود را کشید و ساهجی بهوسله که داماد جادو راو بود
و در حوالی پونه اقامت داشت بشنیدن این خبر بسمت سنگم نیز شتافت و از آنجا تاخت
و تاراج کنان به پونه آمد و شورش عظیم برپا کرد و فتنها برانگیزانید ولایت نظام شاه
لگد کوب پیش بود و همچنین بعضی از ولایت عادل شاه که در قرب و جوار بود بزور ده و قرای
بقبض آورده متصرف شد عوض خان از شنیدن این طغیان و تمردی او مراری را
بالشکر شایسته برای تنبیه و استقبال او از بیجاپور روانه نمود شاهجی چون آتش بلا از سر
متوجه خویش دید باسنواس راو که سرنایک و صاحب اختیار جنیر بود ساخت و سازش نموده
پناه باو برد مراری پونه و اندا پور و غیره محالات و امکنه شاهجی را همه سوخته و غارت کرده
خراب مطلق ساخت و کوه بهالیسر که شانزده کروهی پونه است قلعه بنا نهاده و دیا راو
با جمعیت دو هزار سوار در آنجا نگهداشته و راجه چندر راو و دلوی و غیره سرداران
[illegible] را با جمعیت ایشان به تسخیر کوکن نامزد کرده به سمت دابول روانه کرده خود به

بیجاپور آمد شاه جی که در پناسفواس را واآمده در حیز اقامت گزیده بود چون جای جای
متین و حصین برای مسکن و مأوای خود نداشت بیم گڑ را که از مدتی خراب و شکسته و
ویران افتاده بود از سر تعمیر کرده قلعه محکم طیار نمود شاه گڑ نام گذاشت و در آنجا پا
قایم کرده و به تدریج جمعیت مسلح شش هزار سوار فراهم آورده در تسخیر بلاد نواحی
و قلعجات اطراف درآمد و ولایت بالاگهات از جنیر و سنگمنیر تا احمدنگر و تا دولت آباد
همه بقبض درآورد و استقلال بهم رسانید و باجی دلوای وغیره که مراری از عادل
بر تسخیر تل کوکن فرستاده بود آنها از راه دابول درآمده مهار و کوریگاؤن و
نظام پور و بعضی پٹھاهی سرحاصل آن طرف را در قبض آوردند سیدی مرجان
عنایت الله خانی صوبه دار تل کوکن که از جانب نظام شاه متعین آن طرف بود از پنول
برآمده به مدافعه ایشان شتافت بعد از تلاقی فئتین جنگ و قتال رو داد سیدی مرجان
دران مقاتلات کشته شد و شکست بجمعیت نظام شاهیان رسید عادلشاهیان بافتخار
اختصاص یافته تمامی آن ولایت را تا بندر چول قابض و متصرف گشتند برهان نظام شاه
بعد از شنیدن خبر این شکست سیدی سابا عنبر خانی را با جمعیت اخلاص خان به مدافعه
عادلشاهیان فرستاد سیدی سابا از گهات پونه و جنیر فرود آمده به رخ عادلشاهیان
روان شد عادلشاهیان که در چیول اقامت ورزیده بودند باستقبال سیدی سابا
شتافتند در نزدیکی کولار تلاقی لشکرین دست داد فیمابین جنگ عظیم واقع شد باجی دلوی
کشته شد باقیان رو بر تافتند درین نوبت نظام شاهیان بافتخار مخصوص گردیدند سیدی
سابا چیول و چشم وغیره آن که در تصرف عادلشاهیان درآمده بود انتزاع نموده
بقبض خود درآورد و فیلان نظام شاهی که در کهوج بودند گرفته در کهایاباد طرح
اقامت انداخت بعد درین ایام یاقوت خان و دریا خان بجدست برهان شاه عرایض
فرستادند که در هیچ هنگام رفته نیز اگر هیچ شغلی با هم منتظر فرصت نشسته ارکان سلطنت تنزلی

تزلزل پذیرفته همچو باد و را و نفر قدیم را که رکن سلطنت و مشیر تدبیر مملکت بود ضایع نمودن
کدام مصلحت دیدند و درین چه فائده تصور فرمودند همانا که کار خویش برهم ساختند الحال
در سرکار کیست که مهام سلطنت را سرانجام دهد و انتظام دولت را استحکام بخشد و با همچو
غنیم قوی به مدافعه و مقاومت برخیزد الحال البته از شخص لابد است که در چنین امور
کافی تواند بود صلاح در نظر این دولتخواهان چنان می آید که فتح خان را که صاحب
شمشیر است و نیز صاحب تدبیر و بدبرسش در ایام فترات گوناگون و هرج و مرج بوقلمون
هم تدابیر و کیاست را و هم جرئت و شجاعت را بظهور آورده استقلال سلطنت بخشید و نظم
و نسق دولتخانه از اول صورت پذیر گردانید از قید بر آورده باستمالت و دلاسای
تمام دلجوئی کرده مصلحت ملک و دولت از وی گیرند و مدافعت غنیم بوی نمایند برهان شاه
اعیان را طلبیده در رهانیدن فتح خان صلاح پرسید اعیان عرض نمودند که فتح خان
مرد خبیر نیست بس خودرای و شرانگیز است علی الخصوص که بخبث رسیده و مشهور است
که تا رنج رسیده را سرداران محمود نیست مبادا بوقت اقتدار در صدد تدارک و تلافی
در آمده مصدر فسادات و شرور گردد برهان شاه گفت من از وی بسوگندهای غلیظ
عهد گیرم از اول از وی در صلاح خوبی شما همه قد و پان پیمان موثق گیرم بعده در
بهبود خویش و انتظام دولت نمایم آنها گفتند با همه را سلامتی بادشاه منظور و مطلوب
است و بقای دولت مقصود و فکری از خود نیست پس برهان شاه اخلاص خان و فرهاد خان
و صفدر خان را برای آوردن فتح خان از قید فرستاد و چون اینها در قلعه رفته او را در پالکی
برقع پوش نشانده از خانه بیرون قلعه آوردند فتح خان اینها را گفت برقع چه حاجت است
براندازند اخلاص خان و غیره بخاطر رسانیدند اگر منع کنیم سخنش نشنویم دشمن تر گردد
تغافل نمودند و برقع از پالکی برانداختند و روان شدند پس از هر دو جانب راسته هر که
پیشش می آید دعاگویان و ثناخوانان همراه او آمد اسپ بجائی آورد مسگفت که چراغ ملک عنبر

همچنین ثنا افشان تصدق کنان تا دربار رسانیدند چون بحضور آمد بادشاه بتعظیم و توقیر
ملاقات گرفته تلطفها فرمود و نوازشها نمود و خلعتها عطا کرده و از وی عهد و پیمان تاکید
ایمان موافق مذکور گرفته فرمود که بطریق پدر بزرگوار خود شرط نمک بجا آری حراست
نفس من و حفاظت سلطنت نه خداوندان نعمت نمائی تا عند الله ماجور و عند الناس مشکور
گردی و رخصت نمود و بجهت سکونتش خانه صلابت خان تقرر یافت پس کاروبار سلطنت
باو رجوع کرد و معاملات بوساطت او تمشی میگردید و در قلیلی از ایام انتظام سلطنت رو
بدرستگی آورد و عالمیان را امیدی و بهبودی حاصل گشت پس از چند روز بادشاه
را قولنج جنون عارض شد فتح خان در معالجه اش در آمده و او را از محل سرای بادشاهی
بجای خود که حویلی صلابت خان است فرود آورد و خود بجای دیگر نقل کرد و بدا وی معالجه
مینمود تا رفته بادشاه تا مدت دو ماه امتداد کشید آخر ایام حیات فانی سپری نمود و شکوک
بسبب فوتش جوی فتح خان شد والله اعلم ٭ از اعظم اسباب زوال مملکت
نظام شاهی آزردن خاطر دوستان و محسنان است تشریح این مقام و تبیین
این مرام آنکه سلطان غفران پناه ابراهیم عادل شاه در عهد همایون خویش در تائید
و تقویت نظام شاهیان اهتمام تمام می فرمود و در انتظام دولت خانه ایشان بهمه کار
کمال مرعی میداشت با وجودیکه از ایشان بارها سلوک بیمروتی و شیوه ناراستی نسبت بعادلشاه
بوقوع می انجامید و از منطوق حق الجار مقدم علی الخصوص کلها غافل مانده و مراعات حقوق
محسنی و همسایگی معطل گذاشته همیشه بر ولایت عادلشاه لشکرکشی می نمود و اذیتها میرسانیدند
اما آن کوه حلم و تحمل بتغافل در گذرانیده غبار کدورت ازین اداهای ناشایان بر
دامان خاطر راه نداده عفو و صفح می نمود و در هنگام هر دشواری که بدیشان روی می نمود
بدستگیری و عقده کشائی مدد و معونت می فرمود خصوص در صدمات مغل و بلوای او
که اگر نه تقویت و پشتیبانی از طرف او بودی میسر نبودی که نظام شاهیان را مغل چندین مهلت

مهلت و فرصت نمی دادند مصداق این مثال آنست و نیز الهداد خانخانان با جنتمکانی
اکبر شاه و جهانگیر میگفت که ابراهیم بادشاه آن چنان کسی است که چون بمدد و معونت شفیقی
متوجه میشود آنکس ولو بالفرض پرکاه بودی کوه گشتی و باین پشت گرمی خصم خویش اگر کوه باشد
کاه گردد بالجمله ابراهیم عادلشاه را دوام و بقای سلطنت نظامشاهیان اهم مقاصد بود و همین
باعث است که عنبر آنقدر تائیدات و اعانت مبذول داشت که فوق الحد متصور گشت و عنبر بآن
شوکت و ابهت که فائز شد و استقلال کلی بهم رسانید همه بتوجه و تقویت عادل شاه بود و از فیض
تربیتش بآن درجه علیا فائز گردید لاکن چون او در اصالت جوهر ذاتی نداشت و در فطرتش
قصور و نقصانی بود چنانکه قولی هست ﴿ مصطفی بالاخیر فی المبادی * به تطبیق کل شیء
یرجع الی اصله خاصیت ذاتی بظهور آورد خاطر آن مخدوم مربی محسن را در اواخر ایام رنجش
رسانید که دلش را چندان آزرده ساخت و چنگ بتورهی آن بیباکی و درشتی ساخت بیجا دیده
و بسبب آن شوخی و گستاخی که پاس ادب مخدوم مربی هیچ نگاه نداشته از وی دلگیر خاطر آن شاه
رعیت پناه از وی بل از نظامشاهیان نیز برگردید و متنفر گردید آنچنانکه با وجود حلم و تحمل
بموجب اعوذ بالله من غضب الحلیم عفو و صفح یکسو گذاشته بسر انتقام آمده اراده نمود که خانواده نظام
شاهیان بر اندازد و اثری ازان باقی نگذارد و همین جهت بود که نواب مصطفی خان الحال
در عهد سلطان محمد غازی میخواست که انچه مرکوز دل ابراهیم عادل شاه بود و بظهور نرسیده
بظهور رساند و خود او نیز معتقد بیگی بود و بسبب آنکه عنبر سر بلا با که نسبت مصطفی خان میشد دیده بود
پس باین دو باعث مصطفی خان میخواست که با مغل سازش و ساخت نموده نظامشاهیان را
از میان بردارد در همین تدبیر بود که اتفاقاً در سنه هزار و سی و هشت ایلچی شاهجهان شیخ [illegible]
نام تهنیت نامه جلوس والا رسید و بنوازشات بادشاهی سربلند گشت مصطفی خان درین
وقت فرصت یافته بخواصخان باعث شد و برای اتفاق نمودن با مغل و بر انداختن نظامشا
و تقسیم علی التنصیف کرده بقبض آوردن ملکش ترغیب و تحریص نمود اگرچه خواص خان و

مدار را و سایر عمده‌های درگاه باین معنی راضی نبودند بلکه همگنان را منظور آن بود که خانهٔ
نظام‌شاه خراب نشود چنانکه روزی در دربار وقتیکه این مصلحت میشد و مشورت درین کار
منعقد میگشت قاضی سعید که وکیل و معتمد علیه امیرالامرا رندوله بود بعرض بادشاه غازی
رسانید که بطمع زیادتی ملک و برانداختن خانه نظام‌شاهیان کوشیدن و با مغل درین
مهم متفق و همداستان شدن نزد عقل صواب اندیش صلاح و صواب
نمی‌نماید بلکه بحکم عقل و صواب آنست که در استقرار و استحکام آن
خانه باید کوشید و درین باب تا مقدور و وسع جد و جهد باید بجا آورد
چه اگر نظام‌شاه در میان نباشد ما را به مغل همسایگی و قرب و جوار
حاصل خواهد شد و اتصال سرحدین خواهد داد و درین صورت اگر
احیاناً مخالفتی رود پس دشوار خواهد گردید و تدارکش اصلاً و مطلقاً
از دست ما بر نخواهد بود برین سخن مصطفی خان بر قاضی سعید بسیار نفقتا شد
و خواص خان بنا بر عهد و مواثیق که با مصطفی خان نموده بود بر خلاف رای
او عمل نمودن دشوار میدانست در هر باب طریق اطاعت و
فرمانبرداری او می‌پیمود چار و ناچار به صلاح مصطفی خان
با مغل همداستان شد امرای قدیمی را مثل عنبر خان و ونکس خان
و شرزه کهانکه وغیره که بودند باضافهٔ جاگیرات مراعات
کرده و فرهاد خان و صورت خان را نیز رفیق ساخته بسرکردگی
رندوله خان لشکر بتائید مغل فرستادن مقرر کرد و چون مقدمات
تصالح فی مابین عادل‌شاه و مغل تمهید یافت و تقسیم ملک
نظام‌شاهی علی التنصیف میان هر دو مقرر گشت بعد
از اخذ در عهود و ایمان بر طالب طرفین سلطان محمد

سلطان محمد عادل شاهی شیخ معین الدین شاهجهانی را به
عنایات خلع فرموده سربلند و سرفراز ساخته رخصت فرمود
لکن از انعقاد این مصلحت و تقرر یافتن سازش با مغل در برانداختن
نظام شاه اکثر عمده‌های قدیمی و اعیان درگاه بسبب عداوت نظام شاه و رفاقت مغل با مصطفی خان
بد شدند و بدل از و تکدر و تنفر بهم رسانیدند آخر الامر رفته رفته میان خواص خان و مصطفی خان
هم صحبت بناچاقی و نااتفاقی کشید چنانچه مذکور خواهد شد بعد از روانه شدن ایلچی در قریب الایام
خبر رسید که اسباب عهدشکنی از جانب مغل بوقوع پیوست فوجی از ایشان بر سرحد مقرر
خویش قرار نگرفته رخ بان طرف آورده تا قلعه کلیانی در رسیده مخالفت برداشته اند
عادل شاه علی الفور خط و قاصد بجانب ملک حرجان فرستاد و شیخ معینا را قید فرمود

رسیدن آصف خان با لشکر عظیم بحکم شاهجهان بر ولایت عادلشاه

پیشتر ازین مقدمات شاهجهان خواجه ابوالحسن دیوان و بخشی را بر برهان پور بجهت نظم و
نسق دکن و تسخیر ملک نظام شاهی نامزد کرده بود خواجه ابوالحسن از برهان پور ارادتخان
را بتسخیر نامزد کرد و نصرت خان را بر قندهار نصرت خان قندهار را پرگاروار احاطه نمود
محاصره قایم کرد و ارادتخان بپرنده رسیده دید که تسخیر قلعه بسهولت میسر نخواهد شد از ان
گذشته بر قلعه دهارور آمده به محاصره پرداخت و در مورچال اهتمام تمام بکار برده در
چند روز فتح نمود بعد از ان نصرت خان نیز جد و جهد کمال معروف داشته قلعه قندهار را
فتح نمود درین اثنا اخبار ناسازی و بقید درآمدن شیخ معینا بشاهجهان رسید آصف خان
را که برادر نورجهان بیگم و از عمده اعیان درگاه بود با امرای دیگر عبدالله خان و خانه زاد خان
و بهادر خان و عقیدت خان و راجه گج سنگه و راجه جی رام و غیره باین طرف نامزد فرمود
آصف خان با امرا بر برهان پور رسیده قدم پیشتر گذاشت و ابوالحسن و ارادتخان
را نیز رفیق خود ساخته با دبدبه و شوکت تمام بر ولایت عادل شاه متوجه شد از سرحد

سرحد قدم اندرون گذاشت تاخت و غارت کنان تا احسن آباد رسید و از انجا هم بعزت
و شوکت و کثرت عدت دلیرانه پیش قدمی نموده و دست اتلاف و خرابی کشاده غارت
کنان نزدیک بیجاپور رسید اندیشه و خوف و هراس را هیچ بخاطر راه نداده بر حوض رنگریزان
فرود آمد و هر روز از راه شوخی نهب و غارت و قتل و کشش ساز داده فوج عادلشاهیه
هم بمدافعه ایشان پا قایم کرده هر روز بمقابله بر می آمدند و محاربه می نمودند تا یک روز
فی مابین جنگ عظیم رو داد و نبرد خوب بوقوع پیوست در عین جدال و قتال سکندر خان
که یکی از نامواران امرای لشکر دهلی بود کشته شد بعد ازان بر پنج شش روز لشکر مغل با
اسباب و سامان شایان دور حصار گرفته بر گرد شهر گردیدن گرفت و شوخی و دلیری
نمودن آغازید امرای عادلشاهی بران شوخی و بی باکیهای مغل که از حد متجاوز گردیده
تاب و تحمل نیاورده و رگ غیرت شان بجوش آمد با سپاه دکن به یکبارگی بهیئت مجموعی
یورش بر هندیان بردند و حمله صفدرانه بظهور آوردند آنچنانکه بنیاد استقلال از هم گسیخته
و تزلزل در ارکان ثبات و همت شان درافتاد مرکز را که حوالی حوض رنگریزان بود
گذاشته خود را دورتر کشیدند دکهنیان با سرگرمی که داشتند فشار زحمت را دو بالا ساخته
و دیگ عزم را جوش آورده خود را برآنها زدند درین نوبت دهلیان تاب پایداری
نماند عنان را بانعطاف داده آنجا را هم گذاشتند و پشت دادند چون دکنیان معلوم
کردند که پای ثبات شان بلغزید حمله بر حمله بر ایشان برده تفرقه در جمعیت شان انداختند
چون آنها راه گریز پیش گرفتند دکنیان دست از تعاقب شان برنداشته دنبال
گرفتند و به نهب و غارت و قتل و ضرب را کار فرموده هیچ تقصیری از خود روا نداشتند
مراری هم از حضور بر تعاقب هندیان مامور شده مراری تا سرحد لشکر دهلی را تعاقب
نموده از سرحد خود بدر کرده مراجعت نمود و بر قلعه پرینده طرح اقامت انداخت

آوردن مراری توپ ملک میدان را از پرینده به بیجاپور بامر سلطان

محمد عادلشاه بیشتر ازین بچند مدت آقا رضوان که از جانب برهان نظام شاه بقلعه داری
پرنده متعین بود در هنگام فترات مملکت و انقلاب سلطنت نظام شاهی با پادشاه غازی
در ساخته و قلاده اطاعت در رقبه جان انداخته قلعه را بتفویض ملازمان درگاه نموده بود
و درین وقت که مرار راو که از تعاقب آصف خان برگشته به پرنده رسید حکم پادشاه قدر قدرت
بمرار راو صادر شد که توپ ملک میدان را که بر قلعه پرنده بود از آنجا به بیجاپور رسانند
مرار حسب الحکم توپ مذکور را از پرنده به بیجاپور آورده بتاریخ پانزدهم صفر سنه هزار و پنجاه
و دو بر فراز برج غربی که ما بین مکه دروازه و شاهپور دروازه واقع است قرار بخشید و آن توپ
مسمی است بعظیم و کلان که از هشت دهات و روئین ریخته وزن جرمش گویند شصت کهندی
اما در عمل انگریز بهادر یکی از اهل صناعت این قوم بمقیاس حساب وزنش برگرفت سه هزار
دو صد رطل بر آمد و آن در وصول در احمدنگر بحکم حسین نظام شاه یکی از کاریگران آن را
ساخته و در مهم سفر رامراج همراه رکاب حسین شاه بود و آن جایگاه که بدنش در آن ریخته اند
هنوز در احمدنگر بنا صلابت که گروه از شهر موجود و آثارش باقی هست درازی آن توپ نه ذرع است
از دست مرد دراز قد و دورش نیز همان مقدار نه دست و جوفش که قرارگاه گلوله باشد
بوسعتی هست که آدمی جسیم در آن می نشیند بلکه گویند که نشسته دستار تواند بست غرض ازان
گاهی هست که از عجوبات و نوادرات روزگار است و در اطراف و اکناف مشهور هر کس که
نو وارد بیجاپور میشود بخواهش نظاره آن می آید و مردم که از بلاد دوردست می آیند دیده به
بی نظیرش قائل میشوند ❁

به سلطنت برداشتن فتح خان پسر برهان شاه و رسیدن مهابت خان به دولت آباد بقصد تسخیر و مدد فرستادن سلطان محمد عادل شاه برای حراست دولت آباد ❁ ❁ ❁

چون خبر شکست آمدن خانان و به هزیمت برگشتن لشکر دهلی بمسامع علیای شاه جهان
رسید گرانی خاطر بیش بهم رسانیده در صدد تدارک و تلافی در آمد فرمان طلب بنام

بنام مهابت خان صوبه دار لاهور اصدار فرمود چون مهابت خان بحضور آمد او را صوبه‌داری
کرده بر ضبط و نسق دکن و تسخیر ملک نظام شاه تعیین نمود مهابت خان با لشکر فراوان و
وسامان شایان بر سمت دکن شد و به برهانپور رسیده طرح اقامت انداخت پیشتر ازین
سانحه برهان نظام که از شربت حیات از دست فتح خان چشیده بود با خود باجل موعود
جهان فانی را پدرود نموده بود بتقدیر فتح خان پسر برهان شاه هفت ساله حسین نام را
برآورده بر تخت سلطنت نظام شاهی اجلاس نمود و چتر سلطانی بر سرش افراشت
و زمام سلطنت و حکمرانی بکف اختیار خویش درآورده و در استحکام و استقلال خود کوشیدن
گرفت و در برانداختن سپهیان و هم چشمان که از ایشان اندیشه داشت در افتاد و سبب آنکه
که معتبر و معتمد ملک عنبر و سیواجی پنڈت متصدی و سکورام مقاصدا نویس که همه ارکان عمده
بودند بیدل گشته فرار نموده بخدمت شاه جهان پیوستند همچنین چندی دیگر از اعیان و
امرا از قدیم و جدید بتوهم و هراس جلا و رنجیده جان و ناموس بسلامت بردند و دیگر
سلطنت بیش از بیست هزار سوار و قلیلی از اعیان و امرا که جان در شست بوده بماند
و نیز درین حالت قحط و گرانی علاوه اسباب دیگر هرج و مرج گردیده یکسه صاع غله
به شش تنکه کشید و آخر الامر باشتداد انجامید که آدمی گوشت آدمی خوردن گرفت اما
در دولت آباد ذخیره و غله فراوان بود و فتح خان بهر سر اسپ روزینه یکسه صاع مقرر
نموده بود همچنین سوار و پیاده و بررسانیدن غله صعوبت و امداد مردم شهر نیز می نمود با وجود
این افراط و تبذیر فتح خان در صرف غله تا مدت یکسال وفا کرد و چون مهابت خان
بر واقعه برهان شاه و پراگندگی لشکر و بیدلی اعیان و ارکان و خرابی ملک و مملکت
اطلاع یافت با چهل هزار سوار از برهانپور متوجه دولت آباد شد بعد از دریافت این سوانح
هنگام حدوث فترات و زمان ظهور شتاب انگاشته و وقت استقلال را تشبین فتن
را التهاب بران حوادث دریافته حزم و احتیاط را کار بست امداد و اعانت چهسا
را

را معین حفظ و حراست خویشتن پنداشت امرای پای تخت را با افواج آراسته و لشکر شایسته
بسرکردگی اندواله خان بسمت دولت آباد روانه نمود تا رسیدن فوج عادلشاهی مهابت خان
بر جناح استعجال خود رسانیده اندرون قصبهٔ دولت آباد فرود آمد در تسخیر قلعه تا بیرون
می نمود لشکر عادل شاهی و همچنین فوج نظام شاهی در بیرون قلعه مانده به لشکر مغل تاراج
می بردند و تلاش ها می نمودند و در بر خیزانیدن آواز پای حصار مسکو شیدند فتح خان
نیز از درون قلعه بیش از قوت و طاقت تلاشها مینمود و بر سور چهار تخته برپا داشت
یاقوت خان که پیشتر ازین از احمدنگر رفته به مغل پیوسته مذکور شده بود درین وقت با فتح خان
و لشکر بروی میفرستاد مهابت خان شمهٔ ازین سازش نهانی یاقوت خان با خبر شده
بروی تغیر شده تهدید بلیغ نمود تا اینکه یاقوت خان رفاقت مهابت خان گذاشته
با سه چهار هزار سوار از وی جدا گشته به لشکر دکنیان ملحق شد و با ایشان در دفع مهابت خان
شریک گشته تلاشها مینمود از آمدن یاقوت خان که سردار قدیم این دولتخانه بود دکنیان را
تقویت زیاده حاصل آمد امرای عادلشاهی و نظام شاهی طرق و راهها همه مسدود ساخته
رسیدن رسد و اذوقه به لشکر مهابت خان مانع گردیدند تا اینکه قحط و گرانی رو نمود که
در لشکر یک پاپلی بیک هون می ارزید چون کار سخت تر شد مهابت خان به تنگ آمده
برخاست و دو منزل رفت و دکهنیان تعاقب نموده جنگها نمودند آخر در یکی ازان جنگها
یاقوت خان بسبب دو زخم خورده فوت شد از مردن یاقوت خان مهابت خان
خوشوقت گردید و از راه باز گردیده باز همانجا فرود آمد و جنگ از سر تازه کرد و مورچال
از اول سخت تر قایم کرد فتح خان چون دید که ذخیره تمام شد و خصم قوت از سر یافته
بر جنگ استاد بناچار در مقام چاره سازی آمده بخدمت بادشاه غازی عرضداشت
نمود که مهابت خان با سپاه بحد حصر بر قلعهٔ دولت آباد آمده اندرون قصبه پا قایم
نموده است و در تدبیر فتح قلعه تلاشها می نماید و در قلعه از جنس ذخیره هیچ نشانی هم نمانده اگر

درین وقت به سر امداد و اعانت آمده به فرستادن لشکر منصور و ارسال نمودن
ذخیرهٔ موفور دستگیری فرمایند سر پنجهٔ خصم را خواهد پیچید و لشکر مغل را ازین قلعه خواهم
گذرانید و قلعهٔ دولت آباد به ملازمان آن درگاه خواهم گذرانید ٭

ذخیره فرستادن عادلشاه مصحوب مراری بدولت آباد و ایستادگی نمودن مراری در رسانیدن ذخیره باندرون قلعه ٭

بادشاه غازی ملتمس فتح خان را بدرجهٔ قبول رسانید و در ضمن آن صلاح ملک
و دولت دیده بر امداد و اعانت او متوجه شد پیشتر ازین فوجی بسرکردگی خان ازدوله
روانه نموده بود حالا نیز به فرستادن فوجی تازه و ارسال نمودن ذخیره
دیوان برخواص خان امر فرمود خواص خان در قلیلی ایام ذخیره بسیار از جنس غله
و سائر مایحتاج قلعه بسعی و تردد فراهم آورده و بر سپاه لشکر که در اقطاع
و تعلقات بود با آنچه در حضور بود ختم کرده مصحوب مراری بدولت آباد روانه نمود
و بوی تاکید بلیغ نمود که به مجرد وصول ذخیره بالتمام به فتح خان برساند و با همت
عالی و فوج سابق در تائید فتح خان و حفاظت قلعه و دفع غنیم تا وسع و مقدور
کوشد و درین باب سرمو از خود تقصیر روا ندارد بهر طوری که ممکن باشد غنیم را از
پیرامون قلعه برخیزاند و قلعه بدست غنیم رفتن نگذارند و مراری چون با لشکر
و ذخیره بدولت آباد رسید امرای عادلشاهی که پیشتر از و رسیده بودند
از آمدن مراری دل تنگ شدند چه از امارت و ریاست او کسی رضامند نبود
و بجای خود قرار دادند که تا مراری درانجا است جنگ نباید نمود چه اگر فتح شود
نام به اسم او نوشته شود بنابران دست از جنگ باز کشیدند و فتح خان هر چند
به مراری پیغام کرد که زود ذخیره ارسال دارد و در قلعه نام ذخیره و غله نمانده
مردم معدود که باقی مانده اند از گرسنگی عاجز آمده تاب نفس کشیدن هم ندارند

مدارند مرارى در ايصال ذخيره استادگى تمام نمود هربار كه فتح خان طلب
ذخيره از وى ميكرد جواب همين گفت كه ذخيره چرا مى طلبى برخيز و بيا وكليد قلعه
پيش من گذار من دانم و قلعه چون قلعه بمن سپارى ترا بدولت عظمى ميرسانم و
اگر نه دست و پا بسته از بالاى برج به قعر خندق بيندازم چون او در اصل
فطرت كم حوصله و خودكام سرشت واقع شده و بهره از دانائى و فراخ حوصلگى نداشت
وصاياى بادشاه و تاكيدات خواص خان را همه بر طاق نسيان گذاشته خودكامى
را كار فرمود و زنهار ذخيره به فتح خان نرسانيد * قلعه دولت آباد از
دست نظام شاهيان در قبض مغل رفتن * * *
فتح خان چو ديد كه مرارى با چنين سلوك پيش آمد و اصلا سخن بخاطر نمى آرد نه به
وفق امر و تاكيد خداوندان خويش كار ميكند و نه بر حال عجز و بيچارگى من نظر رحم
فرمايد آخر الامر مايوس شد و او را با مغل در ساختن و نوازش نمودن ضرورت
افتاد ناچار ملك قطب محمد گجراتى و كشناجى بهاسكر كه از معتمدان او بودند براى
صلح و سازش نزد مهابت خان فرستاده پيغام كرد كه قلعه دولت آباد را به
شاه جهان بادشاه مى سپارم بشرطيكه شما با من عهد و پيمان كنيد و در بجا آوردن
امورى چند كه عرض دارم سوگند غلاظ و شداد بميان آريد كه ازان وعدها سر
تخلف نورزيد چون وكيلان او نزد مهابت خان رسيده و تمهيدات شايسته استمالت
فتح را بعرض آوردند مهابت خان به مجرد اين پيغام ديد دولت غير مترقبه از دريچه آمال
و آرزوى مدعاهاى ديرى خواسته چهره كشا گرديد بر خود بباليد و از نشاط و فرح
در جامه نگنجيد فى الفور عهدنامه به عهود و مواثيق و ايمان غلاظ بر طبق خواهش
فتح خان بنگارش آورد كه بعد تسليم قلعه شما را و حسين نظام شاه را با عزت و حرمت
بحضور شاهجهان بادشاه برده مورد عواطف و مراحم شهنشاهى گردانيده بادشاهى

حسین شاه و وکالت و وزارت شما بر نهج سابق بحال و مقرر گردانم و در هر
باب هر چه مدد و مساعدت شما باشم و در صلاح و بهبود شمایان تا مقدور خویش
سعی مقدوری نکنم و نیز چهل هزار مهر بحجر و تسلیم قلعه بتسلیم نمایم و عهدنامه را با ذخیره
فراوان مصحوب ارادتخان پسر خود نزد فتح خان فرستاد چون مراسم عهد و
پیمان بر وفق مدعای فتح خان انضباط پذیرفت و از همه وجوه دلجمعی حاصل آمد
زر موعود اخذ نموده قلعه دولت آباد به مهابت خان واگذاشت و خود با حسین شاه
و جمیع قبایل و علایق پادشاهی و خود از قلعه بر آمده با یک هزار سوار نزد مهابت خان
رسید فرود آمد مهابت خان پسر خود ارادت خان را با خیل و حشم در دولت آباد
نگهداشته حسین و فتح خان را همراه گرفته کوس مراجعت کوفت و بطرف برهانپور
نهضت نمود فتح خان در فراهم آوردن مردم سپاه ورآمده چهار پنج هزار
سوار تازه بهم رسانید در اثنای راه طرزی عجیب رو نمودن گرفت یعنی چون
مهابت خان کوچ می‌نمود خان زمان به ڈیره فتح خان آمده تا بیدار شدن و
مستعد گشتن فتح خان در نوکری فتح خان می‌نشست چون فتح خان طیار شده
سوار میشد خان زمان همراه تا منزل می‌آمد بهمین اسلوب بطور نظربندی و نگاهبانی
تا به جعفرآباد ما بین گانون که از دولت آباد که هفت و هشت کاو است رسیدند
روزی مهابت خان بر سر راه سراپرده ها ایستاد و سراچه ها بسته راجپوتان
در عقب سراپرده ها نشانده فتح خان را طلبید چون فتح خان از میان سراپرده ها
روان شد و نیمی راه طی نمود یکبارگی طنابها کشیده سراچه ها بر وی انداختند و او
گرفته در قید کردند و چتر و آفتاب گیر و دیگر اسباب و علامات پادشاهی همه گرفته
شاه حسین سا[illegible]کلان کردند فتح خان چون رنگ عیین دید دست از جان برداشت
و بر طبق قول هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد بگوید مهابت خان را

را دشنام فاحش دادن و لعن کردن گرفت تا همچنین حال پیش شاه جهان بردند
مهابت خان به مجرای این خدمت که همچو قلعه متین دولت آباد که نظیرش بر روی زمین
شاید کم پیداست بی تلاش مقابله و مقاتله بحسن تدبیر فتح نمود منظور نظر عواطف شاهجهانی
گشت و مورد مراحم بیکران بادشاهی شد ازان زمان سلسله نظام شاهیان منقرض
گردید از احمد نظام شاه بحری تا حسین شاه یازده نفر مدت یک صد و سی سال بادشاهی
و حکمرانی نمود و بعد ازین اگرچه شاهجی بهوسله باتفاق دولت خواص خان و مراری از
اولاد مرتضی نظام شاه ثانی برآورده در قلعه پیم گره که شاه گره نام داشت بپادشاهی برداشته
دو سه سال بنامش امور سلطنت را سرانجام داده در فراهم آوردن مردم اعیان
و سپاه و لشکر و تسخیر قلاع و غیره مساعی مبذول میداشت که ناگاه خواص خان و
مراری کشته شدند و پای مصطفی خان بمیان آمد و مقدمات که شاهجی تمهید داده بود
برهم خورد و مصطفی خان در استیصال بنیاد نظام شاهیان با شاهجهان اتفاق کرده
مرتضی را از شاهجی گرفته به شاهجهان سپرد ازان تاریخ نام و نشان نظام شاهیان
از صفحه زمین برخاست مصطفی خان بعد از قتل ملا بابا اثری از نظام شاهیان
نگذاشت در هنگامیکه مهابتخان از دولت آباد به برهانپور میرفت مردم لشکری
از قحط غله که در وقت محاصره دولت آباد افتاده بود اکثر مردم شتران و اسپان
خود را کشته خورده جان بسلامت برده بودند پیاده میرفتند بسبب بی قوتی و ناتوانی
که از بی قوتی و گرسنگی عارض شان گشته بود هر روز زیاده از دو سه کروه راه نمیتوانستند
مراری و سائر امرای عادلشاهی با لشکر خود تعاقب لشکر مغل نموده از فیل و شتر و اسباب
هرچه می یافتند می ربودند و در قتل و کشش نیز هیچ تقصیر نمی کردند مهابت خان ناچار بخوشامد
بچاپلوسی و تملق دلجوئی امرای عادلشاهی میکرد و زر نقود بهر یک اعیان لشکر بیجاپور
نجات خود میفرستاد و از هر یک بر وفق مدارا بکار داشته نجات خویش و لشکر خود

می جست بهزار صعوبت خود را ببیدر رسانید پس مراری و رندوله خان و شاه جی از جلد
بازگشته بناسک رسیدند شاه جی به هیچ گز روانه شد مراری و رندوله خان از
شریک به بیجاپور آمدند خواص خان مراری را بسبب آنکه به بدسلوکی او فتح خان
به تنگ آمده دولت آباد را به مهابت خان داد ملامت بسیار و سرزنش و توبیخ
افزون از شمار کرد و گفت که همه کار پادشاهی تباه کردی و چندین تدابیر و مساعی
مبالغ های خطیر که درین مهم صرف شد همه بر باد دادی مراری از بار ندامت و انفعال
سر در پیش انداخته شرمنده و شرمسار ماند ❊ پیدا آمدن ناسازی میان
پادشاه غازی و شاه جهانگیر و پیشکش موقوف نمودن پادشاه غازی
از صد. و هیچ اسباب که موجب منافرت و مناکرت بود میان پادشاه غازی و شاهجهان
پادشاه کدورتها و ناسازیها بهم رسید و صورت مخالفت و معادات رو نمود ارسال
پیشکش هر ساله در تعویق افتاد و بنابران از طرف شاهجهان مکتوبات خشونت آمیز
کدورت انگیز اصدار می یافت و از طرف پادشاه غازی نیز مجاوبات مردانه و خطابات
همسرانه در ابلاغ می آمد چنانچه نقل یکی از مکاتیب شاهجهانی با جواب آن که از پادشاه
غازی اصدار یافته بمناسبت درین محل ثبت افتاد ❊ نقل کتابت شاهجهانی
سپاس و ستایش مر داوری را که به قدرت کامله خود از یک قطره آب در رحم نقش
بسته از نابود به بود آورده ما را پادشاه جهان گردانید پس ضرور افتاد که در اطراف
و اکناف گیتی خصوصاً در ملک بیجاپور و گلکنده و بهاک نگر بلکه لنکها و پر لنکها خطبه و
سکه و در عهد شاهجهانی اجرا نمایم شاهان که دران دیار مانند هر یک پادشاه میگویانند
نصب و اولی آنست که حبل الاطاعت در رقبه جان خود انداخته دران شهرها
خطبه و سکه و در عهد شاهجهانی نمایند و اگر نه از چنگل باز منقار قهر گوشت از پوست
کشیده به طلیه ان جهان بیضا خواهم نمود این سخن را از گوش هوش بشنوند بغافلی

بتغافلی خواب خرگوش نکنند که عقاب در تجسس است بنابرین زبدة الامرای کبیش وفاکیش خلاصه نوابان دراک اندیش هم جلیس مجلس خاص مکرمت خان را فرستاده شد آنچه بهبود خود دانند دران کوشند ؛

نقل جواب پادشاه غازی

منت ایزد راست که درجهان تکبر ومنی هیچ کس را نگذاشت بلکه کننده نخوت را با خاک برابر ساخت ؛ مرا ورا رسد کبریا ومنی ؛ که ملکش قدیم است وذاتش غنی ؛ مراسله که از دبیران خام طبع نگاشته ترسیل بود نظارهء بهرهء پاهرکرده بود اظهر من الشمس است که پدر بپدر را تاج شاهی وافسر پادشاهی از روز ازل داده اند چه شد که مهتر سلیمان علیه السلام چند روز باز را سرفراز نموده بودند باز را چه یارا که چنگل زند واساس قدیم را منهدم ساخته بدعت نونهد خرگوش هرچند بخواب رود بوقت کار چنان دود که عقب گرفته را هلاک بیسازد وعقاب هرچند در تجسس است فاما از شوم طبعی ازطمع گوشت خرگوش در مطرح قیدی افتد این سخن را از بطون راه بظهور ندهند بلکه درخیال هم نگذارند آنچه پیشکش داده ام خواهم داد الشیخ مخیر واقع است ؛

تو هم گردن از حکم داور مپیچ ؛ که گردن نپیچد ز حکم تو هیچ ؛ تم النقل ؛

ذکر باجرا اینکه پیدا از فترات وانقلاب سلطنت نظام شاه ذکر رو نمود

چون مملکت نظام شاه بی پادشاه شد وشیرازه انتظام از هم گسیخت ضعفه ارکان وقلعه داران وامرای نظام شاهی همه هر مکانی وقلعه را وتعلقه که در قبض او بود قبض نموده علم استقلالی بپرده سرکشی فرود نمی آورد ودر جای خویش استقامت ورزید سیدی ریحان در شولاپور شاه جی در بیم گد سنواس را در تصرف سیدی سبا با سیدی در تلکون سیدی عنبر در جزیره راجپوری ودیگر قلعه بانان وزمینداران هر کدام در جایهای خویش سرخود نیز برداشته در جمع سپاه ودرخزانه ها کوشیده بودند سیدی ریحان از جنگی که با لشکر قلیل با مهابت خان نموده وظفر یافته تردد نموده با لشکر

خوب بظهور آورده منصور و مظفر گشته بود مهابت و شجاعت او شهرت یافته و از
سپاه و سرداران نظام شاهی چهار پنج هزار سوار پیشش جمع آمده بودند او را قدرت
عظیم و وقار بزرگ پیدا شده خواص خان که همواره با او حسن و سلوک در رابطهٔ اخلاص
پیدا داشت درین وقت حافظ نصر الله را که از جملهٔ معتمدان معتبر بود با فرمان استمالت
عنوان و خلعت مبارکبادی حصول فتح پیش او فرستاد و نوشت که چون مهابت شعار
چنانچه باید و شاید پیش آمده فتح گردید و در فراهم آوردن سپاه و حراست ملک
سرحد و تنبیه غنیم تقصیر نکردند ازین معنی بادشاه غازی از شما بغایت خوشنود و
رضامند گشته اند و میخواهند که بعنایات خسروانه و نوازشات بادشاهانه ممتاز و
سرفراز ساخته بدرجهٔ اعلی فائز گردانند باید که امیدوار توجهات روزافزون بادشاهی
گردیده کسی معتمد و معتبر را بپایهٔ سریر خلافت مصیر روانه کنند سیدی شرایط استقبال و
لوازم تعظیم بجا آورده باخذ فرمان و لبس خلعت سربلند و خوشوقت گردید و اکرام حافظ نصر الله
باحسن الوجه بتقدیم رسانید و سیدی فولاد و دولت خان و نعمت خان با عرایض اخلاص
آمود برابر حافظ نصر الله بحضور پرنور فرستاد بادشاه غازی و خواص خان آنچه لازمه
دلجوئی بود بکار برده بوجه الطف دلاسا نمودند و برجاگیری که در تصرف او بود پرگنه گر
روکولاپور و خاناپور رتهگری ملک یک لک هون بران مزید ساخته مرحمت کردند و
بسرگرمی اخلاص بسیار او را از خود ساخته در محافظت سرحد و تنبیه غنیم ترغیب و تحریص
کردند و فولاد خان و نعمت خان را در حضور نگهداشته **متصرف گشتن شاهجی**
بهوسله بر اکثر ولایت نظام شاه ؛؛؛ چون شاهجی بهوسله به سپهگری رفته
در ولایت نظام شاه دست تصرف دراز کرده از پونه و چاکنه تا بالاگهات و
حوالی جنیر و سنگمنیر و تریک و ناسک تمام ولایت آن طرف در احاطهٔ تصرف درآورده
دوازده هشت هزار سوار بهم رسانده لوای استقلال برافراشت و هر طرف تاخت می‌نمود

ضمیر واراوست خان که در دولت آباد بود بوساطت مالوجی بهونسله با شاهجی زبان
اخلاص گرم کرده اورا امیدوار عواطف شاهجهان بادشاه ساخت و برای خا
داخل فرزندان هشت مرد و هزار تجویز کرده از حضور بادشاه فرمان پذیرائی
و خلعت خاص طلبیده با سرداران کاردان امداد داشت و هرچند که شاهجی
پیش آوردی بلا عذر قبول نموده و سرگرمی تمام در انجاح آن میکوشید و دمبدم
دلاسا و دلجوئی می نمود و درین تلاش بود که اورا چاکر بادشاهی ساخته اعتقاد
خواهم رسانده دفع خصم کند و بر ملک نظام شاه متصرف شود شاهجی که در امور
کارآگاهی و دوراندیشی و خبرداری از سائر سرداران معاصر خویش گوی سبقت
ربوده در سودای سر بزرگی و کامرانی در دماغ داشت بوسیله جمله مراری و خفیه
با خواصان سوال و جواب در میان آورده رد و بدل می نمود که از هشتاد و چهار قلعه
ممالک نظام شاهی یکی دولت آباد اگر رفت رفته باشد هنوز جنیر سنگمنیر در دست
است اگر دستگیری این مخلص نموده اعانت و معاونت بظهور آرند کمر سعی برمیان
جان بسته علم سلطنت نظام شاه را سرافرازم این تدبیر شاهجی خود اصل مدعا
خواص خان و سائر عمده های درگاه بود اما مصطفی خان قبول نمیکرد و ازین امر
امتناع مینمود خواص خان که از رفتن دولت آباد آزرده خاطر و شکسته دل بود تدبیر شاهجی
آفرینها کرده بدرجه تحسین و قبول رسانید و در صدد تقویت و اعانت در آمده
اورا برین داشت که یکی از اولاد نظام شاه را بهم رسانده به بادشاهی بردارد
و مراری را با سپاه آراسته از حضور خلعت خاص پوشانیده برنامید و اعانت شاهجی
روانه فرمود *** جلوس بادشاه برداشتن شاهجی مرتضی نام شهزاده
را که از اولاد نظام شاهیان بود *** شاهجی از قلعه جیودهن که
در هشت کروهی از جنیر جانب تل کوکن واقع است از اولاد نظام شاه که در آن قلعه

در نظر بند بود پسر ده یازده ساله مرتضی نام را برآورده باتفاق مراری
در قلعه بیم گڑه بر تخت نشانده و چتر شاهی بر سرش افراشت و روز به روز در تربیت
مرتضی شده در فراهم آوردن لشکر و سپاه و تسخیر قلاع و بقاع کوشیده هنگامه تازه
برپا کرده و به طرف سیدی سا باسیف خان که ملک تل کوکن را متصرف شده در کلیان
نشسته بود نوشتهای خود مرادی فرستاده بدین مضمون که زود خود را باین صوب رسانده
با تخت نشین جدید ملاقات حاصل نموده با خود رفاقت نماید سیف خان راضی بر رفاقت
شاه جی نشده اطاعت و حضور پادشاهی بادشاه غازی اختیار نموده بموجب قول و قرار
تمامی ملک تل کوکن را به شاه جی واگذاشته با جمعیت دو هزار سوار پیش مراری روانه
گشت و ملک تل کوکن را از بهار تا سرحد جوار سوای قلعجات بتمامه بتصرف شاه جی
درآمد مراری شاه جی را فاعل مختار پادشاهی مرتضی ساخته عنبر خان را با پنج شش هزار
سوار به مدد او نگهداشته خود به بیجاپور مراجعت نمود چون به بابل که کنار سنگم بهنوره د
ایدرامنی سهت بقصد ادای رسوم کفر هندوستان که اشنان و دان است در انجا
اقامت نمود خود را با فلزات سبعه جدا جدا وزن نموده تصدق نمود درین اثنا
سیف خان که از کوکن می آمد شاه جی که بسبب عدم قبول رفاقت خود از وی کشید
بهم رسانده بود الحال به بهانه تقاضای فیلان که در کهوج گرفته بود لشکر به نهب و غارت
او تعین کردند نزدیک کهیر که گردش از بابل شش کروه است لشکر شاه جی باو رسید
جنگ سخت بوقوع پیوست و از طرفین مردم بسیار کشته و مجروح گردیدند سیدی عنبر
آتش خانی که سپهدار سیف خان بود مجروح بدست شاه جی اسیر شد سیف خان تا
دو روز در کهیر محصور گردید مراری از بابل لشکر خود به کمک سیف خان فرستاده نزد
خود طلبیده و مصحوب خود به بیجاپور آورد بادشاه غازی ملک دو لک هون باو مرحمت
فرموده بروانه ما یک زمیدار رهرپن هلی که سر بغاوت برآورده بود نامزد فرمود

فرمود بعد از چند روز هم در آنجا بزخم گولی بندوق وفات یافت بعد از مراجعت
مرار[ی] شاه جی دختر سنواس راو حاکم جنیر را برای پسر بزرگ خود سنبها خواستگاری
نمود از راه دوستی سنواس راو او را بدغا قید کرد و قلعهٔ جنیر و جیودهن و صوندا و
پهوکر و پرس کر و ماهول و کهوچ به معرفت او بقبض آورد و مرتضی را از پیم گره
برداشته در جنیر آورده رحل اقامت انداخت و از سنواس راو و دیگر اعیان
ومتمولان آنجا مال ومتاع فراوان بدست آورده استقلال کمال بهم رسانید
از لشکر متفرق شده نظام شاه دوازده هزار سوار بر سرش جمع شدند مهابت خان
چون از هنگامه آرائی شاه جی و پیدا شدن نظام شاه مجدد آگاه شد در پیچ وتاب
اضطراب افتاد شاهزاده دارا شکوه را بامر شاه جهان از برهان پور بیرون آورده
بر قلعه پرنڈه رسید وقلعه را محاصره نمود به نقب زدن پرداخت لشکری که در پرنڈه
بود هر روز مستعد و آماده جنگ گردیده بر سر مغلان می تاختند و امرای عادلشاهی
اندوله خان و بیپ جنگ خان و فرهاد خان و انکس خان و امرای دیگر که در مقابل
قلعه فرود آمده بودند صبح و شام دمار از لشکر مغل بر می آوردند تا چهار ماه قتال وجدال
از هر دو جانب قایم بود چون معلوم کردند که به نقب زدن در پای برج کاری از پیش
نمی رود و مهابت خان از امتداد ایام محاصره و اشتداد جنگ بغایت منقبض گردید
بی اختیار بهانه طلب بادشاه محاصره گذاشته متوجه برهان پور شد ❁ ❁ ❁

قید کردن خواص خان مصطفی خان را در قلعه بلگاؤن و شوره بغاوت ورزیدن او آنجا

❁ ❁ درین نزدیکی خواص خان که در
استقلال وکامرانی بجای رسیده بود که دم انا ولا غیری میزد بسبب ناسازی
ومخالفت که از مصطفی خان بوقوع می پیوست بحیله وتزویر او را اسیر نموده به
بلگاؤن فرستاده محبوس کرد چون کار باین غایت رسانید که هیچ مصطفی خان وزیر اعظم

را بقبضه آورد و غرور و جرأت خواص خان باقصی الغایت رسید شور نمک حرامی
در سرش افتاد آن بادشاه دوربین پیش اندیش ابراهیم عادل شاه که در زمان
وصیت در باب تخت نشانی سلطان محمد به مصطفی خان گفته بود که این دولت خان
بی وفاست با تو وفا نخواهد کرد اکنون بعد از سالهای دراز بظهور پیوست و کان
کما قال دانا در فراست پس برای استحکام کار خویش روز بروز میکوشید اکثر
مقربان درگاه را از خدمت حضور دور کرده متابعان خود را بجای آنها گماشته
و رایت تجبر و سرکشی برافراخته عملهای شنیع ورزیدن میگرفت بادشاه غازی که
از اول از تسلط او ناراض بودند اکنون از گرفتن مصطفی خان و مقید کردن
او بالکل متنفر و ناخوش گردیده خفیه در استیصال او با اندولا خان بواسطه معتمدی
مشاورت کردند اکثر امرا که از بدسلوکی مراری خونها خورده و از تسلط و تجبر او
دل تنگ گردیده بودند باهم اتفاق نموده با خواص خان شیوه ناسازی پیش گرفتند
و نوشتند که مراری زبان درست ندارد و هیچکس از وی راضی نیست او را از کار و
بار بادشاهی برآورده بکاشی رخصت دهند و خود در فدویت و دولتخواهی
سرگرم باشند هیچکس با شما مخالفت نخواهد کرد خواص خان در جواب امرا نوشت که
این چه حرف است امروز از مراری ناراض شده اید فردا از من ناراض خواهید شد
بعد ازین اندیشمند گردیده برای اصلاح خود شیخ محی الدین دبیر را پیش شاهجهان
فرستاد که امرای اینجا فتنه ها آغاز کرده اند لشکر بادشاهی زود بمدد ارسال فرمایند
تا فتنه انگیزان مخالف را بسزا رسانیده بیجاپور را در تصرف صاحبقرانی درآرند
این معنی عداوت امرا و سائر اعیان با خواص خان متزاید شد علی فرهاد خان و
حبشت خان و علی خداوندخان و محمد یاقوت و راکهو پندت یاقوت خانی و کهیلوجی
بهونسله و شرزه راو کهاتگه و غیره امرا بسیار که در سرحد بودند همه باهم اتفاق کرده ۲

کرده با اندوله خان متفق گشتند و در گلبرگه مجتمع آمدند اتفاقاً امام خان حوالدار گلبرگه
درین وقت از اطاعت خواص خان سر پیچیده طریق نافرمانی پیش گرفته بود خواص خان
به بهانهٔ تنبیه امام خان مراری را با لشکر خاصهٔ خود و خاصهٔ او و خاص خیل و انکس خان
و چاند خان نظام شاهی و درویش محمد و مصطفی خان نظام شاهی و امرای دیگر
قریب ده هزار سوار بطرف اینکی بمقابل امرای مذکور روانه کرد ❊ ❊ ❊

اتفاق نمودن امرا برانداختن خواص خان ❊ اندوله خان

چون از اجتماع امرا و لشکر فارغ شد به قصد تنبیه خواص خان از گلبرگه برآمده با همه
امرا متوجه بیجاپور شد ملک ریحان نیز از شولاپور با لشکر سنگین برآمده قریب کملاپور
با امرای مذکور ملحق شد اندوله خان او را با راکهو پندت مقدم لشکر ساخته حکم فرمود
که بهونره پر میرود پیشتر رفته از آب گذرند و مایان هم متعاقب میرسیم راکهو پندت
به بهاکواری و ملک ریحان بهانکلی رسیده در فکر عبور شدند خواص خان مخفی به ملک ریحان
پیغام داد که اندوله خان بعد از وست مراری فتنه انگیزی نموده خلل در کار پادشاهی
برپا کرده است سزای کردار خویش عنقریب خواهد یافت شما دولتخواه پادشاه
و محب مخلص ما هستید گفتهٔ او عمل نکنید ملک ریحان از تانکلی رنج به سندروسپه آورده
بر کنار ندی در سرحد شولاپور اقامت ورزید راکهو پندت مقدم دیونکاون را نه
خود ساخته از بهونره گذشته با پنج شش هزار سوار بفاصله یک کروه از دیونگاون اقامت
نمود مراری به حکم خواص خان با جمعیت و رفاقت مراری متعینه بر تیکبر رفته تا یک ماه
بقلعه برنیامده کرد از شنیدن خبر راکهو پندت بدیونگاون بخاطر رسانید که تا او تنها است
و لشکر اندوله خان با و ملحق نشده است او را دریافته از میان باید برداشت از تیکبر
با همه لشکر برخاسته شب در میان سی و دو کروه مسافت را یلغار طی کرده با
پنج شش هزار سوار بدیونگاون رسید دلی آنکه انتظار جمع شدن لشکر پس مانده بکشد

با صفهای با تمکین حرب ترتیب داده جنگ انداز و بجنگ در پیوست و در ابتدای
حمله سید عثمان شکر کوهی که مراری وثیقه کمال بر سپاه گری او داشت کشته شد و شکست
فاحش بر لشکریش افتاد جمعی کثیر کشته شدند و فتح و نصرت نصیب راکهو پندت شد
مراری بگریخت لشکریش همچو بنات النعش متفرق و پراگنده شد مراری با پانزده سوار
بسا هنور رسید مصطفی خان نظام شاهی در انجا باو ملحق گردید او را با خود گرفته
بارکنذی رفت و آنکس را مقدم آنجا گردن زده بود و ارکی نهضت نمود و از انجا
به موضع که جاگیر اندوله خان بود رسید و آن موضع را بغارت برد از انجا به چیلکه
آمد و شش روز در انجا بر کنار کشنا اقامت ورزید هرچند اعیان و خیرخواهان او را
گفتند که خواص خان زنده در شهر نشسته است نزدیک او برو بهمه وجه امان حاصل
او را اجل رسیده قبول نکرد و بر اعتماد اخلاص نایکواڑیان حصار دهاڑواڑ از نهر کشنا
گذشته راه دهاڑواڑ پیش گرفت اندوله خان بعد از شکست مراری با همه امرای
نظام از بهوره عبور نموده بالمله رسید خواص خان خبر توجه او و فراری مراری
شنیده دروازهای حصار محکم بسته آتش مخالفت برافروخت اندوله خان
هرچند در اطفای آن نائره کوشیده از روی پند و نصیحت باو اعلام کرد که نباید
ازین خود رائی را کار فرمودن و بر خلاف مصلحت اندیشی عمل نمودن مناسب و
جائز نیست ثمره بجز بار نخواهد داد انسب و صواب آنست بطریق دیگر اعیان
مملکت بیرون حصار در رونی خانه بسته بجای خویش بنشیند و در اصلاح امور کوشیده
دیگران را از خود متنفر و وحشت زده نکنید که صلاح دولت همین است درین صورت
فتنه سر بپا کشیده فرو خواهد نشست خواص خان اصلا گوش نکرد بلکه در حرام خواری
و نادولتخواهی جد بیشتر نمودن گرفت و روز بروز آتش افروزی و فتنه انگیزی
میکوشید ۞ **اشاره فرمودن پادشاه غازی سیدی ریحان**

رقعه رسان را در استیصال خواص خان * و درین اثنا
پادشاه غازی دقت فرصت دریافته سیدی ریحان رقعه رسان را که محل
اعتماد و محرم اسرار بود به خلوت طلبیده به تقریب صحبت اشارت فرمود که آن قدر فرصت
که دست دهد مغتنم دانسته کار باید کرد و ازین اشاره مقصود دریافت و از فرط
خوشحالی بر خود ببالید و در جامه نگنجید و در برانداختن آن نادولتخواه کمر سعی
بر میان جان بست و در تدبیر آن در آمد اول با کریم محلدار که بخطاب کریم
شیرزه مشهور شده بود و حسین خان پسر میان حجی سر سلک این راز در میان
نهاد و از اشارت پادشاه غازی آنها را آگاه گردانید شرائط عهد و پیمان
بتقدیم رسانیده در کشتن خواص خان مشاورت نمود کریم شیرزه و پسر میان حجی
سر سلک همت بر قتل او برگماشته منتظر فرصت می بودند تا بروز چهارشنبه سنه
هزار چهل و پنج مستعد و مهیای قتل او گردیده بدربار آمدند و در کمین فرصت نشستند
وقتیکه خواص خان از حضور پادشاه بیرون آمده خواست که بمنزل خویش رود
یکبارگی کریم شیرزه خود را به خواص خان رسانید خنجری که بدست داشت بر
سینه پر کینه او زد تا او خبردار شود خود را بکنار کشید حسین خان چون دید که
خواص خان زخم برداشته روان شد چالاکی بکار برده دیگر زخم کاری نیز
باو رسانید خواص خان با وجود این حالت استقامت را کار فرموده شتابان
روان شد و خود را بیرون انداخت سیدی ریحان چون حال بدین منوال
دید اندیشه نمود که اگر خواص خان یک ساعت دیگر زنده ماند هزاران فتنه برپا
خواهد نمود مردانگی بکار برده از راه پر کوته بیرون شتافت و خاص خیل را همراه
گرفته تعاقب نمود تا سیدی ریحان خود بوی رسانید و در حویلی خود داخل شده
در را بسته بود درین اثنا از طرف پادشاه غازی حکم نیز رسید سیدی ریحان

بر حکم جهان مطاع در و دیوار شکسته درون خانه در آمد و سرش از تن جدا ساخت
و حسین خان که از رفقای خاص خواص خان بود با هم جنسان خویش بر فیل سوار شده
تا خندق رسیده بود که او را بخاک برابر ساختند و داود خان پسر او در حسین خان چون
همیشه دم از اخلاص اعلی حضرت میزد دران فتنه و آشوب بسلامت ماند اندوله خان
با سایر امرا حسب الامر اشرف در میان آمده بحضور شاه پور فرود آمدند سر خواص خان
و مبارک خان و سید گدا هشته پیش اندوله خان فرستادند از اتفاقات آنکه کشش
بارش دران ایام متعدی شده بود که انسان و حیوان چشم بآسمان کشاده انتظار
می بردند دران شب به مجرد کشته شدن خواص خان به نهایت اشتداد باریدن گرفت
کشت امید عالمیان را سرسبز و شاداب گردانید و مردم از هر دو بلا یعنی قحط و
غلا و ستم و جفا نجات یافتند روز دوم بادشاه غازی بر مسند استقلال بجاه و جلال
آرام گرفتند و تمامی وزرا و امرا بحضور آمده بشرف بساط بوسی مستفیض گردیدند و
خلعت و عطا و در خورشان هرکدام عنایت شد و نیز خلعت عطا دیده بملک ریحان
به بندر رو به فرستادند آن روز سیدی ریحان رقعه رسان به خطاب اخلاص خان
و منصب وزارت حکومت سرفرازی یافت و در روشناس چهار رکن قوس جهان
گردید و منصب کار ملکی بخواص خان بابا تفویض یافت و منصب سرنوبتی با محمد خان
فرزند خداوند خان مقرر شد و مهارت سلطنت بوجه احسن سرانجام پذیر گشت اخلاص خان
مدت هشت سال پیشوائی و مدار المهامی کرد و قدره ریحان سرش بریده تاریخ
قتل خواص خان است ذکر ابتدای کار سیدی ریحان ٭
او در اصل حبشی آلو بود سوداگری او را در سن هفت سالگی با مادرش در شهر
نورس پور برای فروخت آورده بود ابراهیم عادل شاه به سبب خرد سالیش
بالطاف و شفقت ور اخریده در خدمت شاهزاده سلطان محمد پسر و مادرش را بعلی خان

خان آثاری اشتهار نموده شهزاده بمقتضای هم سنی با ریحان الفت و اختلاط بکمال بهم رسیدی ریحان شریک لابه و لاغ گردید در خلا و ملا مانند سایه ملازم شهزاده می بود و بناز و نعمت پرورش یافته مقرب و مخصوص گشت گویند روزی شهزاده با ریحان بازی میکرد و بادشاه از دور نظر میکرد شاهزاده کلاه از سر ریحان برداشته در حوض انداخت ریحان با شهزاده متقاضی گشت و پیش بادشاه فریادی شد بادشاه کلاه طلبیده بدو دهانید بعد از مشاهدهٔ این حال بالهام خداداد فرمودند که سلطان محمد شاه خواهد شد و این حبشی مدار المهام و معتمد علیه او خواهد بود فی الواقع همچنان شد که بادشاه گفته بود و او را رقعه رسان از ان می گویند که در خلوت رقعهای التماسات ارباب حاجات به بادشاه میرسانید ۞ **طلب داشتن بادشاه غازی مصطفی خان را از قلعهٔ نرکیاپور** ۞ بعد از ان که بادشاه غازی بر مسند استقلال متمکن گشت و مهمات سلطنت باختیار خود منتسق می نمود و برای طلب نواب مصطفی خان که در قلعهٔ نرکیا پور از دست ستم خواص خان محبوس بود شاه حسن فرخ آبادی را که از اعاظم سادات عالی درجات بود روانه نمود شاه حسن در عرصهٔ نه روز نواب را از بلگانون باعزاز و اکرام بشهر آورد بادشاه غازی بعواطف شاهانه نواب را نوازش فرموده منصب کار ملکی مرحمت فرموده به نسبت سابق صد چند درجه در جاه و احتشامش افزود ۞۞۞

ذکر انجام کار مراری

مراری که شکست فاحش خورده باعتماد ناکواڑیان قصد باڑواڑ نموده بود با جمعیت پنج هزار سوار به باڑواڑ رسید مردم آنجا او را درون حصار ره نداده بجنگ برخاستند بعد از رد و بدل بسیار قول و قرار بیشمار ولپت راو و سوریا راو و بهیم ناکواڑیان بیرون آمده با مراری ملاقات گرفتند مراری آنها را قید نموده چند کس از احتشام و غیره را که عزم آنکه به جنگ اقدام نموده بودند سیاستها نمود چهار روز

در انجا بود روز چهارم خبر کشته شدن خواص خان بدو رسید ظاهر نکرده وقت شب
بایک اسپ گریخته بحصار بلیهال رفت عامل آن حصار را اورا قید کرده بحضور پرنور
روانه نمود چون بحضور رسید زبان درازیها نمود و دشنامها داد حسب الحکم زبان
اورا از حلق بریده برادرا به نشانده در شهر گردانیدند و بند از بند جدا نمودند این
واقعه بعد از قتل خواصخان بیکماه واقع شد ٭ در بیان آمدن شاهجهان
از اکبرآباد بدولت آباد و قرار یافتن صلح میان بادشاه غازی
وشاهجهان بر تقسیم ملک نظام شاه علی التنصیف ٭ شیخ محی الدین
دبیر که برسالت خواص خان به آگره روانه شده بود به ملازمت شاه جهان
بادشاه مشرف گشته همگی مراتب رسالت به تشریح وتفصیل گزارش نموده
ترغیب بر سفر دکن نموده شاهجهان که از مدت دراز خواهان همین منصوبه بود
واز خدا می خواست شاد مند و فرحناک گشته در تهیه سفر درآمده در اقل الایام
لشکر بیکران بهم رسانیده رایات عزیمت برافراختند بعد از طی منازل وکوهها
متواتر بدولت آباد رسیده رخت اقامت انداختند چون دران مدت خواصخان
که باعث براین سفر و قدوم بدکن او بود درگذشته شاهجهان در کار خویش حیران مانده
در تفکر افتادند بعد ازین هم از عادل شاه طلب ولتقاضای ملک نظام شاه
پیش آورده سرداران لشکر خود را بر ولایت نظام شاه بهر طرف تعین فرمودند
سید خان جهان را با فوج آراسته بطرف پرنده بر ابدوله خان روانه نمودند
وخان دوران را با امرای دیگر ولشکر شایسته بطرف بیدر و چچولی بر بهلول خان
نام زد نمودند ویاقوت خان وفان زمان را بطرف گلبرگه بر عنبر خان وشاه جی
تعین نمودند هرکدام بهر طرف متعینه رسیده جنگ انداختند امرای عادل شاه
در مدافعه امرای دهلی همت برگماشته مقابلات مردانه می نمودند شاهجهان اگرچه در ظاهر

در ظاهر افواج فرستاده طرح جنگ افگندند اما از باطن طریق صلح و سازش را
نیز مسلوک میداشتند مصطفی خان رکن السلطنت عادل شاهی که از قدیم به سازش
و صلح مغل مشعوف بود اکنون هنگام حصول مدعا و آرزوی دیرین دانسته سرگرم تقدیم
مقدمه صلح گردیده شاه داود و ولد دفاغان و شاه ابوالحسن کمونه و قاضی سعید را برای
مقدمات صلح پیش شاهجهان بدولت آباد روانه نمود قاضی سعید چون معلوم داشت
که رندوله خان اصلا بصلح راضی نیست و زندگی قصه داو بر جنگ و مقابله است لهذا کسی را
فرستاده به رندوله خان پیغام نمود که شما را بجوشش خویش نخستین اصرار و استبداد نمودن
بر خلاف مرضی دیگر ارکان سلطنت عمل نمودن فائده ندارد و برای خدا ازین خیال
درگذشته با کارپردازان همداستان باشند البته خود را بحضور رسانیده باتفاق مصطفی خان
و بادشاه صلح قرار دهند رندوله خان التماس دولتخواه خود را خوب بخاطر آورده
عاقبت اندیشی را کار فرموده خود را بلغار بحضور رسانید مصطفی خان و رندوله خان
را در خانه خویش و پانزده روز مهمان داشته تمهیدات شایسته و تقریرات جسته
نرم و هموار نموده حسب المدعای خویش راضی گردانید پس مقدمات صلح میان شاهجهان
بادشاه و بادشاه غازی باین صورت تقرر یافت که آنچه ولایت نظام شاه از طرف
کشنا است تعلق بشاهجهان داشته باشد و آنچه باین طرف است در تصرف عادلشاه
چون تتمه این فیما بین باین صورت بعهد و پیمان موکد شد شاهجهان فرمودند که عهدنامه
بر لوح طلا بنویسند چون در لشکر به سبب طول اقامت و عدم وصول رسد قحط و گرانی
به مرتبه اتم واقع شده لشکر همه عاجز آمده شاهجهان برای مکرمت مراجعت و اتمام
مقدمه صلح تعجیل میفرمود طهماسپ بنده نام احدی را که به تیز دوی مشهور بود
بوعده و تاکید که در پنج روز واپس آید از دولت آباد به بیجاپور روانه فرمود
چون طهماسپ در دو نیم روز به بیجاپور رسید مصطفی خان صلح قبول نموده همون

قاصد را رخصت نمود شاه جهان از اقامت دولت آباد و بنگاه آمده بودند تا
رسیدن قاصد خیمه و خرگاه و بهیر و بنه پیشتر روانه فرموده منتظر او مانده بودند چنانکه
قاصد بروز پنجم و رتاسن هفتم یا هشتم مراجعت نمود همون وقت از دولت آباد بطرف
مقر عز و شرف خویش دهلی روانه شدند و تاریخ عهدنامه شهر ذیحجه سنه ۱۰۴۵ یک هزار
و چهل و پنج بوده پس مصطفی خان بموجب شروط و قرار ملک نظام شاهی را که به
این طرف کشا بود در قبض و تصرف عادلشاه درآورد و امرای شاهجهانی نیز ملک
آنطرف کشا در حوزهٔ تصرف خویش درآوردن گرفتند. چون پیشتر ازین خانزمان
از طرف شاهجهان بر شاهجی متعین شده بود و خان زمان بسهولت و آسانی
بروی دستیاب نمیشد لهذا رندوله خان از طرف عادلشاه بمدد خان زمان
مامور شد و نیز هزار و دو بیست سوار ملک ریحان همراه سیدی مرجان برفاقت
رندوله خان متعین گردید چون خانزمان و رندوله خان بر قلعه ماهولی رسیده بمحاصره
پرداختند شاهجی هرچند بمدافعه برخاست و مقابلات شایسته بجا آورد در آخر الحال
و عاجز آمده خود را بدر صلح زد بوساطت رندوله جواب سوال مصالحه بمیان آورد و
مرتضی نظام شاهی را به خان زمان سپرده قلعه ماهولی را به عادل شاه داده خود را
در سلک چاکران و نوکران سلطان عادل شاه غازی انتظام داد بعد ازین
خانزمان با نظام شاه بسمت دولت آباد روانه شد و رندوله خان و شاهجی
عازم خدمت عادلشاه شدند ❊ ❊

قصه غزا و جهاد نمودن سلطان عادلشاه و لشکر سرلشکر رندوله خان بر بلاد الحرب فرستادن

چون همت والا نهمت سلطان محمد عادل شاه غازی از بدو شعور و آغاز جلوس
برتخت بیجاپور مصروف مرضیات الهی و مبذول امتثال اوامر و اجتناب از
نواهی بود همیشه در عزم جهاد با کفار بدانجام و خطره غزا با شرار و خباثت القیام

الایام از گوشه دل همایونش سر بر میزد و میخواست که بعد از انتظام امور سلطنت و
جهانبانی و بند و بست دلخواه سپاه بالک گیری و کشورستانی رایات ظفر آیات
و عساکر نصرت مآثر به سمت دار الحرب کرناتک نام زد فرمود و احراز مثوبات
جهاد و غزا نماید و در اشاعت اسلام و اعلای اعلام دین پیغمبر علیه السلام جهد بلیغ
و کوشش تمام بجا آورده هم اسم مجاهد و لقب غازی برخود صادق و مسلم گرداند
و نیز در توفیر خزاین و توسیع مملکت خویش که شیمه خاص پادشاهان عالی مقدار و پیشه
کشورگشایان ذوی الاقتدار است بکوشد بنابرین تقریب الحال چون از مهم
[illegible] فراغ دست داد و طمانیت خاطر از جانب مغل و غیر آن من کل
الوجوه حاصل آمد خواست که آن متمنای قلبی و آرزوی دیرین که در دل مضمر
داشت بدرجه حصول فائز گرداند نخست سپهسالار رندوله خان را سر لشکر
و صاحب اختیار ساخته با امرای عظام و عساکر ظفر التیام به کرناتک تعیین نمود
و ملک ریحان را نیز بحکم شاه فرمود که به رفاقت رندوله خان سرگرم این مهم
باشد ملک ریحان به مجرد رسیدن حکم عادلشاه سیدی عنبر کالا را به نیابت خویش
در سولاپور گذاشته با چهار هزار سوار شمشیرگذار به رفاقت رندوله خان روان شد
چون این لشکر ظفر پیکر قریب [illegible] رسید [illegible] که [illegible]
[illegible] شد چنانچه [illegible] که [illegible] نماید و [illegible] کرده [illegible]
[illegible] خود را [illegible] صلح و اطاعت زد و بعد ملک ریحان
پیغام [illegible] و [illegible] بمیان آورد کار به صلح قرار بخشید و [illegible]
[illegible] آن [illegible] شده [illegible] مقرر شد بشرط [illegible]
[illegible] چهار ده لک [illegible] در مدت سه سال ادا نماید چون صلح
باین قرار منعقد شد از [illegible] بدست شدن رندوله خان [illegible]

مراجعت بدار الخلافت نمود و زر آورده را بخزانه عامره داخل ساخته در شهر
نورس پور نزول نمود و ملک ریحان به طرف سولاپور رخصت گرفت سابقا قبل ازین
مرکوز خاطر بادشاه غازی بسبب قلعه شولاپور رسید و بوساطت رندوله خان
بملک ریحان چنان اشاره رفت که قلعه شولاپور را بمنسوبان بارگاه واگذارد
تا در عوضش منصب بزرگ و دولت دلخواه از سرکار والا بار ارزانی یابد ملک
ریحان بمجرد دریافت مرضی شریف قبول امر واجب الاطاعت نموده از سر قدم
ساخته با مفاتیح قلعه خود را بحضور پرنور فائز گردانید و بوساطت رندوله خان
کلید قلعه را پیش بادشاه غازی گذاشت بادشاه غازی اورا بعنایات فراوان
و نوازشات بی پایان ممتاز و سرفراز گردانیده ملک پنج لکهون هون ارزانی
فرمود ملک ریحان بعد وصول فرحت و مسرت لا احصی گشته مریض شده و بدار بقا
رفت و قلعه خالی کرد و حسن رومی خان به قلعه داری آنجا از حضور بادشاه غازی مشخص شد
رندوله خان بعد از فراغ مقدمه سولاپور رخصت گرفته به محالات جاگیر خویش بجهت
هوکیری و رای باگ روانه شد و بعد از مقدمه صلح انگریزی بدو سال چون از انگریز
خلاف وعده و قرار در رسانیدن اقساط وجوه صلح بپیوست باز لشکر منصوره بانکیری
متعین شد درین نوبت غازیان اسلام ایکیری را از دست ایبهدر را انتزاع
نمودند که تا آن سال که سنه یکهزار و چهل و هفت بود ایکیری با ولایت تابعه خود
در حوزه تصرف بادشاه غازی درآمد پس ازین چند روز باز بادشاه غازی
عساکر منصوره را لباس و سامان آماده ساخته به سرلشکری سپهسالار رندوله خان
بر کرناتک نامزد فرمود و سائر امرا و سرداران را به موافقت و تبعیت رندوله خان
تعین نموده مثال داد که هر کس که در رفاقت و تابعداری رندوله خان برکار
دولت و نیز بسر او باشد او مختار است ملک ریحان نیز درین نوبت در رفاقت

رفاقت رندوله خان در مهم سرگرم بود چون به سیدی عنبر خان با دو هزار سوار
در نواح سده پور ماند همراهی در رفاقت رندوله خان شجاعت دستگاه افضل خان
را با پنج هزار سوار بر سر سیدی عنبر نامزد کرد تا او را دستگیری نموده به قید دارد
چون افضل خان نزدیک سده پور رسید عنبر طریق نجات جز در بیچارگی و عجز
ندیده خود زنجیر در پا نموده با سیصد سوار باستقبال افضل خان شتافت و گفت حکم
پادشاه بر سر است و فرمانیکه بنامش اصدار یافته بود بر سر گرفته همراه افضل خان
روان شد چون پیشتر ازین در زمان ملک عنبر وقتیکه خیریت خان و عنبر خان
اسیر گشته در کالاکوته دولت آباد محبوس گشته بود و ملک ریحان در آن هنگام
حکومت کالاکوته داشت با ایشان رعایتها نموده بود و ازین سبب در میان
ایشان سابقه معرفتی و اخلاص تمام حاصل بود درین وقت ملک ریحان و
خیریت خان به شفاعت او برخاسته از رندوله خان عفو جرایم او نمودند زنجیر
از پا کشیده بر وی دولت ملکیتش بحال و مقرر داشتند بعد ازین رندوله خان
با جمعیت عظیم همراهی خود که چهل هزار سوار بود در ولایت کفار در آمده ملک گیری
و کشورکشائی آغاز نموده با جمله مدتی درین سفر بسر برده به رنج بسیاری قلاع و
بقاع کفار تیره روزگار تسخیر نموده داخل ممالک محروسه ساخت و ترویج دین
متین محمدی و شعار اسلام احمدی آشکارا گردانید چون به سبب طوالت سفر و ناسازگاری
آب و هوا بهم دو دو آسیب ملال و کلال بر حال لشکریان گردید حکم پادشاه
بمعاودت او نفاذ یافت بعد ازین چند مدت خان محمد و ملک ریحان را با
جمعیت ایشان به تسخیر کنجی کوته روانه فرمود ایشان رفته بران قلعه گردون پایه
محاصره قایم نمودند ۞ ۞ ۞ بعد از چند مدت نواب مصطفی خان را
بصوب کرناتک فرستادن

پس از آن به چند روز چون اخبار شورش و طغیان راجه رایل و حشمت و تمکن
از سائر رایان کرناتک بود و به کثرت لشکر و فراوانی خزانه این سر نخوت و تکبر
بر فلک دوار رسانید هیچ یک از هنود و مسلمانان را بخاطر نمی آورد و اذیت
تمام مسلمانان آن طرف رسانیدن گرفت بمسامع علیای عادلشاه رسید
غیرت سلطانیه با حمیت اسلامیه بجوش آمده اراده تنبیه و گوشمالی آن سرکش
متهور مصمم نموده باحضار امرا و فراهم آمدن افواج حکم فرمود چون لشکر جمع آمد
و اسباب و مواد قلعه کشائی آماده گردید نواب مصطفی خان را سر لشکر و سپاه سردار
ساخته و سائر امرا و سرداران را به تبعیت و اطاعت او تعیین نموده بدان
سمت رخصت فرمود نواب پیشتر از خود شاهجی بهونسله و اسدخان را با فوجی
روانه نمود بعد از آن خود با باقی لشکر و فیلان کوه پیکر و سامان و مواد فراوان
در شهور سنه یک هزار و پنجاه و هفت بسمت مقصد روان شد شاهجی
و اسدخان که پیشتر روانه شده بودند چون قریب سرحد رایل رسیدند والیوا
و کشنا تعجی که از شجاعان مشهور آن طرف و از سرداران نامور راجه رایل بودند
بمقابله ایشان در آمده جنگ در انداختند میان فریقین چندین حرب های شدید
و جنگهای ثقیل بوقوع پیوست آخر الامر لشکر کفار بر فوج اسلام زور آورده
غلبه نمود لشکر اسدخان و شاهجی متفرق گشت فیل سوار شاهجی و اسباب
فراوان بدست کفار بغارت رفت نواب مصطفی خان که دران هنگام به فاصله
هفت هشت منزل ازین طرف بود بمجرد وصول خبر شکست شاهجی بنه و اسباب
سنگین را به بنکلور فرستاده برای سبکبار شده نهضت بآن طرف نمود و نیز سرگذشت
بادشاه غازی کیفیت غلبه کفار بعرض اشرف رسانیده طلب کمک و امداد نمود بادشاه
غازی قاصدان را با فرامین به طرف خان محمد و ملک ریحان روانه فرمودند

فرموده بودند به جان محمد نوشتند که معامله [illegible] بالفعل موقوف داشته شتاب خود به
حضور رسانند و ملک سبحان و علی جداوند خان و خیریت خان و دیگر امرا که او بودند فرامین بعداً
نمودند که زود و شتاب از پای تماشا برخاسته به جز مصطفی خان بروند ملک عرض داشت
نمود که بسبب اطاعت ایشان همه لشکر و سپاهی بیرون گردیده از کار رفته اند و بسر خود از مدت دراز
قدیم پادشاه مدینه ام الحال یکبار بحضور آمده مشرف دیدار قدم مبارک میشوم بعد از ان به مهم که
حکم صادر گردد بالراس والعین بجا آورده میشوم و همین نزدیکی اخبار تازه رسید که رایل خود با افواج
بیشمار از [illegible] بالای گهات ماستی برآمد پادشاه غازی ازین خبر اندیشه مند گردیده با جناب
التماس ملک مصلحت آمدن او بحضور صلاح وقت ندیده فرمان تازه بالتصویر خویش نزد ملک فرستادند
نوشتند که قبل [illegible] پیش رسیدن شما زیاده [illegible] اصلا صلاح ندارد باید که
شتابانه مشاهده نموده به تصویر حضور و القاب [illegible] کلامی محظوظ و بهره اندوز گشته هم انجا [illegible]
هر چه تمام تر روانه شوند و دو منزل را یک کرده بشتاب خود را ملحق به نواب گردانند و به نوشتند
که تا آنکه ملک ایشان ملحق نشود کار جنگ بنیاد نزند ملک [illegible] بعد رسیدن فرمان [illegible]
با خیریت خان و علی جداوند خان وغیره سرداران کوچ بکوچ طی منازل و قطع مسافات کرده
[illegible] بالنواب ملحق شد نواب بتقریب مهمانی امرا اسباب و سامان شایان ترتیب داده
باستقبال ملک [illegible] پیشتر آمده [illegible] ملاقات گرفته [illegible] فراوان [illegible]
و خلعت های فاخره و اسپان با یراق طلا [illegible] جمیع رفقا ایشان هر یک عنایت فرموده بعد
از ان باستعداد تمام با قصد جنگ رایل روان شدند [illegible] مقابل افواج [illegible]
جنگ ملک میمنه را بوجود خویش زیب و استحکام داده فوجی از خاصه خویش همراه [illegible]
[illegible] اسد خان که میسره [illegible] تعیین نمود و قول
با لشکر خاصه نواب [illegible]
[illegible]

زدن گرفت بهادران طرفین در معرکه داد مردی دادن گرفتند از مجانبه هر اسپی بشتافت
نموده جنگ دلیرانه بظهور می‌آوردند گاهی غولان کفار بر سر شیلنت آمده خود را
بر سر لشکر اسلام زده چون مهره‌های نرد بر عرصه متفرق می‌ساختند و گاهی دلیران اسلام
جوشان و خروشان آمیخته تیغ و شمشیر بر جمعیت کفار تاخته سلک جمعیت شان را از هم
می‌گسیختند درین دار و گیر پرآشوب فلک گردان حیران تماشا بود و از زمین و زمان
نعرهٔ الامان برپا در عین این کشمکش ایلوار که بکثرت تهور و دلاوری و وفور مردی
و مردانگی مشهور بلاد کفرستان بود در عرصه جرأت قدم از همه پیشتر گذاشته بر فوج مقابل
تاخته با خیل و لشکر خاصه نواب را از پیش برداشته بر فوج شاهی و اسد خان افتاده و اینها
نیز درهم پیچیده و متفرق ساخت اسد خان درآن حال زخم برداشته از اسپ افتاده بابا علی
لاری و خواجه حسین چیچی مجروح از اسپ سوار نزدیک اسد خان ایستاده بودند بابا علی خواست
که اسد خان را بر اسپ خویش کند اسد خان قبول نکرد چون آن جمعیت رسید بیان سوار شده
ایلوار در آن هنگام پرآشوب سرانجام چون فیل تند زیر و زبر کنان مانند پیل دمان بجانب نواب
رخ نهاده ملک ریحان چون شوخی و طغیانی ایلوار مشاهده کرد از عقب دوید تا رسیدن
ملک ایلوار بقریب نواب رسیده بود و نواب بر بالای بلندی تالاب ایستاده و تماشای جنگ
می‌نمود و درین وقت برگردیده و قصد فرود آمدن نمود که ناگاه علم‌های ملک ریحان از
عقب ایلوار نمودار شدند شتابیده حاجب ملک حاضر بود به نواب عرض کرد سر گردیده
دست برده ملک بکنند چون ایلوار بکمال شوخی رخ به نواب نهاده بود اندیشه خطر می‌آمد نواب
از سخن حاجب تغافل نموده به فرود آمدن عازم شد باز حاجب مذکور معارض شده به تندی
او را سپرده است که از سر کبر دیدن [illegible] همه کارها بتقصیر گردد و نا [illegible] پادشاهی بهم می‌خورد
برای خدا حرکت از جا نکنید و همین گفت و گو بود و ایلوار از بالای فیل ایشان نشانه گردید
که ملک ریحان سبیل شد از عقب می‌آید عنان برتافت و از راه برگردیده مقابل ملک شد هم

از اولین حملهٔ صفدری ملک درهم خورده هزیمت یافت ملک دران وقت به تلاش های
رستمانه و حملهای اسفندیارانه و الوار را در زیر تیر و تفنگ درگرفت که تزلزل در انبوهی
جمعیت او افگند و لشکر کفار را زیر و زبر گردانیده کفار روسیه العاقبت رو بگریز نهادند و فتح
و ظفر نصیب لشکر اسلام گردید و نواب از بالا سی تا لا به همه تلاشهای رستمانه و حملهای
بهادرانه که دران کارزار از ملک ریحان بظهور می پیوست بچشم خود مشاهده نمود سپاه ملک
لشکر سایر امرا در تعاقب گریختگان افتاده چندان مقهوران را بتیغ بی دریغ در آوردند که میدان
معرکه از کشتگان پر گردید و خیل و فیل خاصه سواری و الوار که یکی به زنجیت موسوم بود و دوم
به الوار با سپهان و اسلحه بیشمار و غنایم فراوان بدست غازیان اسلام در آمد چون خبر
افواهی کشته شدن اسدخان و مضطر الحال نواب بملک رسیده بود با چهار سوار از لشکر جدا شده
نزدیک نواب آمد نواب از غایت تعظیم و تواضع پیشتر آمده دست و بازوی ملک را بوسه داد و
شمشیر که در کمر و شست که در انگشت [illegible] خود داشت [illegible] کشید و گفت که امروز محافظت
ناموس ریاست ما از شما واقع شد تحسین و آفرین فراوان نمود و فتح نامه بنام او نوشته

بهر [illegible] بستان ششم در ذکر [illegible] سازی سپهان [illegible] اسدخان و ملک ریحان سوار شدن

چون بنای [illegible] بنابر الغرض را برای گرم بازاری خود سر جا فتنه اندازی نمودن شیوهٔ
قدیم است و امور سامان پذیرفته را درهم ساختن پیشه دیرین [illegible]
[illegible] العینی جبار [illegible] می کنند و بسیاری علاقه های الفت و محبت را در یک لحظه گسسته
به مخالفت و دشمنی مبدل می سازند تشریح این ابهام و تبیین این اشاره آنکه حسودان
فتنه انگیز دران شب از راه حسد سخنان مشعر وقوع را چنان تمهید نمودند که پیشتر [illegible]
شرح داده شد که فرار نواب از جاده مردانگی منحرف کرده بود [illegible]
که فتح دران روز به اسدخان پیوسته و ملک گفته و [illegible] فیلان را [illegible]

بادشاهی است در سرکار داخل گردانند ملک از این پیغام ها بسیار ناخوش گردید جواب فرستاد
که احوال اسدخان و تلاش من بر همه مردم اظهر من الشمس است معلوم شد که این سخن بر گفته
شب نویس بر زبان آورده آید مضایقه ندارد فیلان را شما هرگز نخواهیم داد به حضور بادشاه
برده پیشکش خواهیم نمود من بعد به صحبت شما راضی نیستم و موافقت با شما نخواهیم نمود شما خود
فیل خود را باخته بودید ناموس بادشاهی را بباد داده در این جنگل حیران و سرگردان مانده
بودید من فتح نموده ام ناموس همه بندگان بادشاهی نگاه داشته ام نواب بعد از این جواب
منفعل گشته بجای خود خاموش ماند و در تلافی مافات آمده قدر بیشمار نموده و دلاسا و
دلجوئی بافصل الغایت پیش آورد و لاکن چون مشهور است که زخم تیغ و شمشیر را مرهم پیدا است
اما جراحت زبان را چو عنقا نجات کرده و بسبب غبار نقار منافرت میان یکدیگر حایل گردید بادشاه
غازی بعد از دریافت قصه به نواب نوشتند که حرف جنگ و فتح پوشیده نیست کاری که
ملک ریحان نموده است ظاهر است لیکن مسئله فیلان خاطرش از رو آن رنجیده است وقتیکه
بحضور رسید خود فیلان را بحضور خواهد رسانید هر حال در تدارک مافات بکوشید و هر
نوعی که ممکن باشد در رفع رنجش دلی او کوشیده او را خوشنود از خویش گردانند و کار که موافقت وقت
و موافقت بازارند و از عمده و خلعت های فاخره و شمشیر [illegible] و هریک از امرای لشکر فرستادند
و بهره وافر و افزون تر از همه ملک ریحان ارزانی داشتند و مجرای کمال و دلاسای فراوان نمودند
این معنی بر خاطر نواب گران آمد [illegible] بعد از حصول این فتح ار چند امرا از هم متفرق گشته
هر کدام بمقصدی متوجه گردیدند نواب بقصد تسخیر چنجی رخ بالطرف نهاد و ملک ریحان
بقلعه چیتر کال آمد و بعد از فتح چیتر کال بجانب سرا نهضت نموده و در انجا کار خیر سر و صبیه خویش
یکی را با نکاح ریحان و دیگری را به سید عبدالرحمن نام نزد کرده بود سرانجام داد و بعد از فراغ
از شادی دختران بجانب خان نهضت نموده نزدیک چنجی با او ملحق گردید بعد از آن

چو ... بر چنجی سپه دانسته ...

بیان گرفتن نواب شاهجی بهوسله را و مقید نمودن او را و از این معامله اندیشه و خطر افزون شدن ملک را از نواب

هم درین ایام اسبابی چند که موجب نفاق و شقاق می باشد میان نواب و شاهجی راجه نیز بوقوع
آمد شاهجی از اطاعت نواب سر پیچیده مخالفت می ورزید تا آنکه نواب قصد گرفتن او نمود و اتفاقا
روزی باباجی راجه کهور پره و بلونت راو و اسد خان را مستعد کرده علی الصباح بر دائره
شاهجی آن شب بعشرت و سرور گذرانیده سحرگاهان بر بستر خواب آرام گرفته بود همینکه آمدن
باباجی راو و بلونت راو و قصد ایشان خبردار شد با سراسیمگی تمام از خوابگاه برآمده بر اسب سوار
شده با خویشتن را جریده بطرفی میرساند باباجی بجلدی تعاقب نموده او را گرفت و پیش
نواب آورده در حبس نگاهداشتند سه هزار سوار همراهی او متفرق گشتند بغارت بسیار در لشکر
واقع شد هم درین نزدیکی حیرت خان متقاضی اجل را لبیک اجابت گفت از ان باز که میان
نواب و ملک صورت رنجش و ناخوشی رونما گشته بود ملک را وثوق از نواب برخاسته بود و هرگاه که
بملاقات نواب میرفت بخبرداری و هوشیاری تمام می بود اکنون که شاهجی را بقید آورد ملک را
اندیشه و وسواس زیاده از سابق پیدا شد با ... را پیش گرفت برای احتیاط ده هزار سوار
جدید تازه ملازم نو گرفت نواب بوی گفت ... که لشکر زیادتی بچه کار نگاه میدارید جواب
فرستاد که شما درین جنگستان دور از خویش و خانمان رحل اقامت انداخته اید
که جای مستحکم و حاکم نشین و دار السلطنت کرناتک است محاصره کرده اید همچو شاهجی فتنه دوران
قبض نموده مقید کرده اید و غنیم بیحد و بیشمار از هر طرف در کمین فرصت نشسته اگر معاذ الله
امری ناملایم پیش آید پادشاه از من خواهند پرسید چه جواب گویم برای نگهداشت ناموس پادشاهی
و برای نگاهبانی شما این لشکر زیادتی نگاهداشته ام و نیز ملک جمیع امرا و اعیان لشکر را بسلوک
و مدارا و بخشش و عطایا و بعضی را بدادن قرض دوام ممنون منت و مرهون احسان
خود گردانیده بود درین ایام نواب هر چند حیله چند برانگیخت که ما بر ده ... باید

چنانکه روزی ملک مستعد گشته به نشینه سیر رفت نواب پیغام فرستاد که کاری ضرور پیش آمده
نموده بروند ملک لشکر را گذاشته با معدودی پیش نواب آمد که ناگاه اسپ نیست را نواب سر خالی نمود
هشیار شده در عقب شن رسید تا لشکر ملک که در تجسس و خبرداری او بود مجرد دریافت این حال
بسرعت تمام نزد ملک خود را رسانیدند نواب سراسیمه گشت و بعد از خوابهای پیش آمده
رو دسفره کشیده و طعام خورانیده رخصت نمود و بعد از دو روز تنها بخیمهٔ ملک تشریف آورده
دلاسای بجا بلیغ نمود پادشاه غازی ازین قراین معلوم نموده بودند که مرکوز نواب در طرح اقامت
انداختن در کرناتک غالب است بنابرین که او بر این کدورت میان نواب و ملک شنیده بودند در تفکر
شده مکرر به نواب نوشتند که ملک رزم سنگین است و صاحب جمعیت و سپاه و فدوی سرکار
دولت خواه میباشد از کدورت خاطر او مقدمات سلطنت برهم شوند باید که بوجه التلطف دلاسا و دلجویی
او نمایند و از خویش خوشنود و رضامند گردانند و بملک نیز نوشتند که اگر مصطفی خان چیزی توقع داشته
به جای خود هشیار و خبردار باشید من از شما خاطر جمع دارم

در بیان وفات یافتن نواب مصطفی خان در هنگام محاصرهٔ جنجی

در همین ایام که محاصرهٔ قلعهٔ جنجی قایم بود و از ابتدای محاصره تا نهایت مدت یک سال کامل گذشته
قضا را نواب مصطفی خان به مرض الموت بهم رسانیده و به جهت بیماری [illegible] امید ندادی معالجات
اجابت نمی گردید به بستر ناتوانی افتاد و روز بروز شدت او [illegible] نهاد ملک بخدمت
پادشاه غازی عرضداشت کرد که نواب ازین عارضه که دور از تندرستی و نجات یافتن معلوم نمی گردد میرزا
خان محمد را فرمان شود که به جای خود را رساند پادشاه غازی [illegible] وصول این عرضی به خان محمد که با
سواب الطرف متعین بود فرمان واجب الاطاعت صادر فرمودند که سرگرمی [illegible] مذکور
بجای مصطفی خان [illegible] معتمد الدوله [illegible] خود را به لشکر رسانیده [illegible]
گردانیده چنانچه می باید [illegible] و افضل خان را [illegible] و خواجه سرا
اعتبار خان که [illegible] درگاه بود و فی الحال [illegible] نمودن اموال [illegible]

بیان احوال

میر تقی خان بشوقی از حضور روانه فرمودند انها هنوز در راه بودند که نواب بتاریخ سیوم
ربیع الاول بپنجشنبه سال هزار و یکصد و پنجاه و هشت ... رحلت را لبیک اجابت گفته
... ملک ریحان را ... خواجه سرا آنچه نقد و جنس
... سرکار پادشاهی و آنچه از خاص ... او بود ضبط نموده حواله نمود ... تا قتلغ خان محمد
بیاید و حفظ و حراست ... اهتمام تمام می نموده باشد ...
... ملک ریحان ... را ... نموده ... متعلقه
... تمام روانه ... بود
نموده ... اعتبار خان ... پادشاهی ... میر تقی خان ... و جمیع کار
خانجات ... پادشاهی ... خان محمد ... وصول فرمان والا شان ... با جمعیت
خویش ... فرمود ... بعد از وفات ... مصطفی خان ...
تقویت و دلجوئی ... و ... سپاه
... پادشاهی ... از اول زیاده ...
... قطب شاه ... قطب شاه ...
... واقع بود ...
وقبل ازین ایام نواب مصطفی خان ... رابطه اتحاد و دوستی ... عهد و پیمان ...
... قرار یافته ... استقرار نماید ...
با هم ... یکدیگر ... باشند
چون نواب ... لشکر ... قوت ...
... میر تقی خان ... پادشاهی ... ملک ریحان با جان ...
... دست ... خود ... خواهد گرفت
... را ... پیغام ...

شما درین نزدیکی محل اموات ما می شود محصوران را پناه و پشت گرمی از شما است
همان است که خود دو تیر رفته در ولایت قرار گیرید اختیار بندهای درگاهی بدست
اگر احیاناً کاحصورت بی اسلوبی رو نماید سخن بر ما نیست چه شد اگر نواب وفات نمود
زنده ام تا جان بتن هست دارم در فرمان ولی نعمت بجان کوشم یک سر مو تقصیری روا ند
چون شدت و حدت ملک ریحان افزون الحد دید چیزی سکوت چاره ندید از انجا برخاسته
و دیگر رفت در رسوائی که ایلو [illegible] کاد فاصله داشت رحل اقامت انداخت همدرین اثنا
خان محمد با جمعیت خویش ملحق به لشکر شد با اهتمام خان مذکور کار محاصره از اول سخت تر شد
و سور چال روز بروز بیشتر پیش میرفت و ساعت بساعت کار بر قلعه گیان تنگ تر میگشت ـ

مفتوح شدن قلعه چنجی بر دست غازیان و بدست آمدن تمامی ملک کرناتک پادشاه غازی را ـ

راجه روپ نایک حاکم چنجی که بکمال شوکت و ابهت بود از مدت هفتصد سال آبا و اجداد او
راجه بر تخت راجگی و فرمان روائی انجا کام روا بودند و آن ملک را درین مدت هیچ صدمه
و آشوب نرسیده بود و بکمال معموری و آبادی مشهور بود در روپ نایک بر خلاف رویه
اسلاف بغرور جوانی و نشاء سرمستی شب و روز به عیش و عشرت اشتغال داشته بجمیع امور
دولت کمی پرداخته مهام ریاست و سیاست را همه معطل و مهمل میگذاشت اکثر زمینداران
ملک و حلقه داران نواحی چنانچه راجه تنجاور و غیر آن از اطاعت او سر پیچیده درین هنگام
محاصره هیچ امداد و اعانت او نه نمودند آخر الامر از اطالت محاصره با خبر رسیدن از وقت
نارسیدن مدد و کومک از خارج عاجز آمده چنجی را بتاریخ بیست و دوم ذی حجه روز چهار شنبه
طاس [illegible] سنه یکهزار و پنجاه و هشت تفویض غازیان اسلام نمود چراغ دین محمدی در ان
دار الکفر که از هزاران قرن [illegible] کفر و رسوم بت پرستی معمول و مروج دیگر چیزی برخاست بجستن نیست
پادشاه دین پناه روشن شد [illegible]

سبحان الله زهی اخلاق محمدیه و اشارات احمدیه که از ذریه طاهره بظهور می رسند به تخمینه و بدرجه
بجمله عطا + که هرگز نکرده حاصل گوهر خدا + **و مشهور در عوام الناس است**
چون بادشاه لسبویم باز خواب دید که حضرت صلی الله علیه و سلم چنین می فرمایند که ای
ابراهیم تا حال پنبه غفلت از گوش برون نمی آری و از خواب غفلت هوشیار نمی شوی
اگر زود سیدهاشم را خلاص کردانی بهتر ورنه بسزای عمل خود خواهی رسید بادشاه از این خواب
بسیار حیران و پریشان بیدار گشته از دانایان و ملایان و تعبیر خواب گویان را حاضر نموده
بدریافت آورده همه بعد تامل بسیار دست بسته عرض نمودند که این خواب صحیح است چونکه
بسیار مردمان هنوز مقید اند بادشاه همان وقت یکی نامه نویسانیده روانه نمود که برای رهائی
سیدهاشم نامه مکرر ابلاغ گشته که مگر تا حال عمل آوری نه نمودند باز سه کرر نامه روانه نموده
شد باید که بمجرد رسیدن نامه هرچه که اراده باشد جواب آن نگارش نمایند **بیت** اگر صلح جوئی
نخواهیم جنگ و گر جنگ جوئی ندارم درنگ لاکن بهتر بر سرهای خویش ... که از حاصل الکلام بمجرد رسیدن
نامه کپتان گو و همه زندانیان را از قید خلاص نمودند و جواب از بسیار عجز و نیاز نوشته ابلاغ
کردند این روایت بسیار صحیح است

بیان امر فرمودن سلطان محمد عادل شاه و ظهور این ظهوررا در تالیف کتاب تاریخ وقایع زمان و بیان بعضی شاعر که دران زمان بودند

ملا ظهوری شاعر مشهور می نویسد که در شهور سنه یکهزار و پنجاه و یک بادشاه غازی به نواب
بابا که شهر بند عقل و تدبیر تعمیر پذیرفته معمار اندیشه او است فرمودند که نگارنده صورت حالات
زبان یاد قابل این خدمت خانه زادهگی اعتقاد ظهور این ظهوری است او را باین کار ها نمی
باید واشت حسب الامر عالی نواب مملکت مآب من حقایق گزین را بدولت خانه خویش طلبیدند
و بکمال توجه تاریخ احوالات سلاطین دکن که رفیع الدین ابراهیم شیرازی برقم طرازی آن قیام

نمود و بدست من واداده و در گنجینهٔ گفتگو بکلید و بجوی چنین گشاد نظم گرامی شاعر شاه عالی تبار * جهانی دگر گین ز سر آشکار * که باشد دران عالم و گلشائی * زمینها هزار آسمان نامی * بر افروزان گونه بزم خیال * که روشن شود بزم ارباب حال * سخن سر کن از سروران دکن * که باشند دُرفشان جهان سخن * بکش بیخبران خوان انشای نغز * که چون بسته گردد گران شود سر ز مغز * ز جامی معانی بجوش بیخبان * که گردون فلک هست و سلطان از ان تمام احوالات پادشاهان را که در تاریخ منظور بود و احوال سعادت مال و فتوحات برکات امات پادشاه جمجاه سلطان خاقان ابن خاقان سلطان محمد دام الله ظلاله علی مفارق البریه آنچه خود مشاهده نموده و آنچه از ثقات صادق القول مسموع داشته بر صفحهٔ ایام خجسته فرجام نگاشتم اول یکی از مجلسیان حضور اعلی تحقیق این مقدمه پرداخت **ابراهیم خان** صبحی است که مجموعهٔ علم عقلی فراهم آورده نقل مقالات او هست و مقدمات جمیع علوم در شماره معلوم نمودن یکنفس کوشش بر انتها داد بودن است در دقیقه یابی و نکته دانی موجی است که از قلزم تفکرش بر خاسته و از ماندگی بیانش سوسن سیراب با رآشتگی زبان خود از سر همه در بزمگاه سخن سنجیش شعر فهمان سخن رس با تا مصرع نفس موزون از سینه سر بر زند و دم زدن خیال محال انداز بلندیش کمندی است که بر کنگرهٔ گردون پیچیده و فکر فلک پیوندش چه بند بست که سر گرم شکار ملک است گردیده و قصیده و غزل معنی پیچیده و مضامین رنگین خجسته پیوندان پیوسته که از بار تحسین آن زبان حرف گیران چون رنگ روی شان در هم شکسته مشیان در فکرتش از بهر مخزن اسرار بیزاران در بر رو دی کار آورده و بهار فرخنده پی خیالش بر بهار تو نه معرفت پرورد گاری برده **نظم** رهی نکته پرواز عالی مکان * که بهر و رگ فکرتش از قدر و شان * درایت صفت گشته هر صبح و شام * مضامین نایاب بهر سلام * بمیدان معنی چو تاز و سمند * سر اهل دعوی کشد در کمند * چه دریای طبعش شود موج زن * زند جوش گوهر زمین و زمن **دوم سید نورالله** حقایق آگاه که با وجود دقیقا

عمل از حقیقت این سخن بکما حقه آگاهی دارد و نبود و ذوق طبیعت خویش پاس خاطر همگنان داشته
همواره در رفع ما انشا فقرات دل نشین چه صفحات روزگار می نگارد و فکر سنجش در بهار چه آرائی
ورق رنگ مایه را غیرت سد سکندر می گرداند تا یاجوج منشان به کاوش ناخن قصور
رخنه بیجا در آن نیندازند و بهار می جوی بار تفکر و دامن دامن گل از نهالش از گریبان تنگ نشسته
طبعان بر دمانیده تا پژمرده خاطران با نهار شگفتگی پرداخته از ند کلک نظم چو گیرد بکف کلک
گوهر نگار * شود صفحه دلکش چو رخسار یار * تعلیم الجنان و بانشان خیزی * بو دمعدن
فضل و دانش همین * سوم حکیم الشفی که از آتش زبانی زبان لال می نگارد و فکر
بلندش رتبه سنج علما و اعلاست و حالتش محض قدرة الله تعالی تا از تصرف بر قانون
شفا بقا توانی نه لیسته که بو علی از ذوق این نوازش در زیر پرده خاک بر قبض نهایت بحران
بحران را از استخوان مهجوران بیکسان نگاه کرم سر آورده کاری پیش آسمان می بندار و
ره شعر و حکمت بکار * که سر در عالم کند آشکار * چهارم میرزا مستقیم که با استقامت طبع مستقیم
در اقسام شعر روشناس بصفت حکیم است و در معنی طرازی و لفظ پردازی بی عدیل و سهیم
رتبه سخن سنجش از آن بالاتر است که باندازه توصیف توان دست بران یافت از نهم
چشمه زار دواب الحیات در کام تفسیده لبان چشمه حیوان می چکاند شکسته نویسی زلف کرده
خوبان را ریخته قلم خود می داند خورشید جهان تاب از خط شعاعی بجاد دل کشی دیوانش فرد آورد
رسپهر دوانگیخته جواهر انجم را به کلک گوهر نگار او سپرده پنجم میرزا دولتشاه که
اورنگ نشین کشور سخن است از روان بخشی طبع والای خویش صبح و شام بجان سیدو یکی کرده
نفسان عالم معنی می نوازد و از طراوت سخنان رنگین باصفای دوران سر سبز و سیراب حقی می سازد
و با ورزش فن شاعری صلاح و تقوا اش در آن مرتبه که سجاده صبح را تا از آب گوهر تر نشستم
نمازی نمی سازد طارشب زنده داریش سر بسجود نمی نهد نو عروس معنی را تنگ و در آغوش
لفظ کشیدن مخصوص شیوه های طبیعت اوست * چو طبعش ز معنی شود بهره یاب * کشد در بر

روکش آفتاب * فلک سر بسر حلقهٔ فکر اوست * شفق غازهٔ روی معنی بکر اوست * چو گردید روز جهان تیره تر

از داغ * ز هر نقطه روشن کند صد چراغ *

در بیان ذکر محامد پادشاه عدالت پناه سلطان محمد عادل شاه

سلطان محمد عادل شاه پادشاهی نیکو منظر خجسته سیر خوش خلق طاهر النفس بلند اقبال قوی
طالع بهر طرف که جنود ظفر در دوش روی توجه آوردی و همت بر تسخیر گماشتی فتح و نصرت دو دو
استقبالش کردندی و بغزا و جهاد بلاد بسیار از کفار تیره روزگار گرفته و شمار قلاع و دیار
فتح نموده دار الاسلام ساخت و مساجد و مدارس بنا فرموده قضات و خطبا و محتسب ائمه
و سائر عهده داران دین را نصب فرموده رواج دین اسلام و ترویج دین محمدی آشکار نمود
حدود مملکتش از ولایت اوسه که سرحد مغل است تا سمت بندر راجپور و غیره قشرای قطب
شاه که شهر محمد آباد بیدر پیوسته تا بندر مصطفی آباد دابل که بر کنار دریای شور است رسیده
معموری ملکت کثرت جمعیت سکنهٔ بلاد در عهد همایونش بمرتبه انجا رسیده که بوم و جغد را جائی
نمانده هیچ معموره و شهری نبود که شب و روز ساز و نوا و چنگ و شهر در آن درگاه نبود عالمی
بهشیار کامی و کامرانی انچنان بهره یاب بودند که غیر از این شغل خیال دیگر گوشه گیر نمی‌شد ...
خاطرشان نمی‌گشت بر و مندی معدلتش آهوان را در سایه چنگال شیر ژیان پرورده و دو عطای
سخاوتش رسم سوال و احتیاج از جهان برداشته که دیگر مردم نام سخای حاتم از دل پاک نمودند
و عدل نوشیروان را بر طاق نسیان گذاشتند گویا آن عهد عهد مهدی موعود بوده که امن
امنیت و غنا و فراغت انچنان خوش اسلوبی تمام عالم را احاطه نموده که کسی پیش تیر از ان
کمی ندیدند و فقیر و افلاس صلا و را انچنان از عالم رمیده که کسی پیش روی نگران نمی‌شد
هیچ زبانی از رسمی ... نشنیدی و هیچ صوری از مار ... نشنیدی می‌گویند از برکات
حسن معدلتش معموری بلده بجائی بود که آن رسیده که از اقصای نورس پور ...
تا ... رسول ... طولاً و عرضاً از ... بود تا ... که ... است ... است ...

ثمینه و اشیای نفیسه از اسلحه و امتعه و ازمنه چهار کرور هون در ضبط خزانه پادشاهی آمد
و آنچه هنگام نهب و تاراج بدست لشکریان و راجپوتان افتاده بود خود خارج از شمار و حساب
است بعد از حصول این فتح خداداد که باعث اعلای اسلام و غلبه فئه مسلمین و اعلای اعلام دین محمدی و ترویج
قوانین شریعت احمدی گردیده بود که رفته رفته بتدریج تمامی کرناتک و قلعجات آن نواحی
که تا آن زمان پای سلاطین ایران بدان سرزمین نیفتاده و هیچ وقتی سم اسپ ایشان غباری از آن
خاک برنینگیخته بود بقبضه تصرف پادشاه غازی درآمده دران بلاد بر قسمی که مملو از بتخانه‌ها
و اصنام بودند مساجد بنا یافتند و خطبا و موذنان مقرر گشته باقامت اذان و
صلوات و ترویج شرایع ملت نبوی و احکام دین محمدی آشکارا گردید

و بیان در ذکر دعا کردن حضرت هاشم علوی حیات ده سال را بسلطان محمد عادل شاه غازی

حضرت شاه نعیم الله مرشد سکندر عادل شاه در تاریخ الاسرار نوشته اند روزی حضرت سید
السادات شیخ السعادات شاه قدوة الاقطاب فرد الاحباب مرشد الطالبین وارث سید
المرسلین شاه هاشم الحسینی العلوی قدس سره با جماعتی از اصحاب در مسجد جامع بادشاه
پور رونق افروز بوده از اول تا آخر معارف گوش و کردن مستعدان و حضار مجلس را رشک
بحر و معدن گوهر نموده در این اثنا یکی از ملازمان بادشاه آمده التماس نمود که سلطان
السلاطین کهف الغربا و المساکین سلطان محمد بادشاه را بیماری سخت عارض گشته که
طبیبان حذاق از تشخیص و معالجه‌اش عاجز آمده اند مرا بخدمت والا فرستاده عرض
نموده اند که آنحضرت بتوجه تام همتی در کار این ارا تمسک فرمایند تا از صعوبت این علت
رهائی یابم حضرت شاه والا دستگاه بخادم فرمودند که رومال بیار خادم رومال حاضر کرد
آنحضرت ادعیه خوانده بر رومال دم زده بآن کس داده فرمودند که جای درد و عیث این
رومال را بندید بادشاه بموجب فرموده عمل نمود و منتظر حصول صحت ماند اصلا صحت

بهی و تنفار و نمود بادشاه جم جاه دیگر روز دیگر بعجز والحاح پیغام پسر و تحفه فرستاد اگرچه دران عصر اولیای کرام و اکابر عالی مقام که هر یک صاحب کشف و کرامات بودند بسیار و متعدد در بینا بلده معموره اقامت میداشتند لاکن بادشاه چون ارادت صادق و عقیدت راسخ بجناب آنحضرت میداشت بکمال نیازمندی بخدمت آنحضرت ملتجی شد که اکنون بجز ذات مبارک درمان خویش نمی بینم و بدون توجه همت والا خلاص خویش زین مهلکه نمی دانم برای خدا توجه فرمایند چنانچه سابق بر پدر بزرگوار لطف و مرحمت مبذول میداشتند حالا برین ارادتمند خاص نیز بذل نوازش فرمایند تا ازین بلیه نجات پدید آید حضرت شاه والاجاه بعد از استماع این مقال فرمودند که الحق پدر ایشان ابراهیم عادل شاه بر سر فقیر احسانی عظیم نموده در وقتیکه فقیر از سفر حج باز گشتم در اثنای راه با یاران خود در قید فرنگ گرفتار آمده بودم و در آن هنگام از پدر ایشان خدمتگاری تمام و مهربانی مالاکلام بوقوع پیوسته که از آن بند سخت هم خلاص گردانید امروز مکافات و تدارک آن لازم آمد لاکن این سبب بذل جان ممکن نیست زیرا که ایام حیات این بادشاه برآمده و اجل مسمایش رسیده بدون بذل عوض جان بخشی بادشاه متصور نیست بقیه حیات خویش که ده سال مانده است به بادشاه بخشیدم و مرض و مماتش بر خود پذیرفتم همینکه این مقال از زبان دربار آنحضرت سر زد مرض و سقم که بادشاه بآن مبتلا بود در جسم مبارک آن پدید گشت و همان ساعت همان بیماری که خود مبتلا بآن بود بران حضرت طاری گشته که حرکات از جا نمی توانستند کرد به معذرت بسیار پرسش احوال نمود آنحضرت فرمودند کل نفس ذائقة الموت حق است و نیز فرمودند اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون و موت خود متمنای صادقان است که الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب بسوم روز ازان واقعه آنحضرت بملاقات رفیق رفیق الاعلی شتافتند قدس الله سره و اسرار اولیائه

ذکر در بند فرنگ افتادن حضرت شاه هاشم حسینی العلوی و خوا

دیدن ابراهیم عادل شاه جناب حضرت رسول الله محمد مصطفی را صلی الله علیه وسلم

حضرت شاه هاشم چون اراده حج بیت الله الحرام و زیارت جد امجد علیه الصلواة والسلام فراغ یافته مراجعت فرمودند و به قصد دکن بر کشتی سوار شدند قضارا دران هنگام میان بنادر سواحل بحر حبشی ارباب با هم نزاع و جدال واقع شده بود چنانچه طرق آمد و رفت سفینه ها مسدود شده بود و مردم کشتی که حضرت دران سوار بودند از معامله پرخاش با بنادر آگاه نبودند بی وسواس و بلا تحاشا کشتی راندند چون قریب بندر گوه رسیدند حاکم گوه کشتی به قبض اورده و احتیاطاً اموال مردم کشتی ضبط نمود و مردم کشتی را قاطبةً در قید کرد و درین نزدیکی ابراهیم عادل شاه پادشاه بیجاپور در عالم رویا دید که جناب والای حضرت شفیع المذنبین سید المرسلین خیر الوری سلطان الانبیا محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم تشریف فرما شده اند و بزبان گوهر بار می فرمایند که ای سلطان ابراهیم فرزندم سید هاشم به قید فرنگ گرفتار آمده است او را دریاب آن سلطان از خواب بیدار گشته اعیان درگاه را احضار فرموده صورت واقعه در میان نهاد و از کیفیت امری که از زبان جناب صادر گشته باز پرسید بعضی از اعیان که از معامله گوه و اسیر گرفتن فرنگی مردم کشتی را واقف بودند بعرض پرداختند که اغلب یکی از سادات صحیح النسب شریف النسب در جمع آن اسیران بقید آمده باشد که حضرت رسالت پناه برای استخلاص آن جگر گوشه خویش به پادشاه تاکید فرموده اند تدبیرش همان است که به ضابط بندر گوه خط استمالت آمود بتاکید در باب رها کردن سید هاشم باید نوشت پادشاه همان زمان قاصد بطرف گوه روانه نمود و به ضابطه انجا بتاکید تمام در باب مذکور نگاشت ضابط گوه بمجرد رسیدن خط و قاصد عادل شاه بزندان بان حکم فرستاد که سید هاشم نام که در بند آمده است واگذارد او بطبق حکم حاکم بزندانیان ندا در داد که سید هاشم کیست برون آید آنحضرت خود

سکوت فرموده بدیگران فرمودند که هر کدام خودها را به اسم سید هاشم نامیده بدر روند چندی بر آمدند
بعد از ان حاکم گوره به پادشاه جواب نوشته قاصد را رخصت نمود پادشاه خاطرجمع شد پس روزی
دو باز پادشاه واقعه مکرر دید که جناب سرور عالم صلی الله علیه و سلم باز تشریف ارزانی فرموده بوی خطاب
میکنند که سخنم بجا نیاوردی فرزندم را خلاص نداری سلطان سراسیمه بیدار شده باز مکرر بضابط گوره
نوشت که آن سید که خلاص یافتن وی مقصود ما بوده هنوز خلاص نیافته البته از بند خلاص کن
و بر ما منت بگذار فرنگی باز بیست و سه کس که همین اسم موسوم شده بر آمدند رها کرده به پادشاه عرضی
نوشت که بر حکم والا بجای یک کس چندین مردم را رها کردم اما عجب تر آنکه هر کسی از آنها همین یک
اسم موسوم بدر آمدند باز ابراهیم پادشاه به سیوم کرت رویا دید که جناب حضرت رسول اکرم صلی الله
علیه و سلم بکمال عتاب می فرمایند که ای غافل هنوز از سر غفلت بر نمی آئی و امر من بجا نمی آری اگر
این مرتبه فرزندم را خلاص نگردانی بسزای عمل خود خواهی رسید هشیار باش پادشاه به هراس
تشویش تمام از خواب برجسته مبهوت و متحیر گردید از دانایان درگاه باز پرسید که درین صورت چه
علاج کنم دو بار چندین سادات را برای تشریف از بند رهانیدم هنوز عتاب از آن جناب بکمال است خود
آن سید که حکم عالی به استخلاص او صادر گشته هنوز از بند نیامده و رهائی نیافته دانایان بعد از تعمق زیاد و
تامل بسیار گفتند که معلوم چنین میشود که آن سید اصلا از بند رهائی و رها نشده تا یک فرد هم از آنها
در بند خواهد بود آن سید که از جناب رسالت مآب برای او شده است از قید اصلا بدر نخواهد
آمد پس پادشاه ابراهیم عادل شاه شخصی معتبر را با نامه لجاج آمیز نزد کپتان گوره فرستاده پیغام داد
که هر چه مطلوب آن طرف خواهد بود از این رو ادا شده و داشته هر مقصدی که در پیش داشته باشد بتحریر
آید مادر لجاج آن توجه ما چند ولی ابتدا باید که جمله سیدان را که در بند نگاه داشته اند قاطبة
رها کنند و یک فرد از ایشان هم در قید نگذارند درین معنی ممنون خاطر و مرهون منت دانند چون تاکید
باین مبالغه به کپتان گوره رسید در همان لحظه در زندان بگشاد و ندا در داد که هر که در بند است
برون آید زندانیان همگی یک یک برون شدند در آخر همه حضرت شاه هاشم والا مناقب بیرون آمدند

جنوباً و شمالاً کشمیر و یک لخت آبادی داشت و آسوده حالی و فراغت مالی کافه برایا و عموم
استغنائی هر کدام باین مرتبه که هر شب بر رسم معمول و معتادی جلد بسیار از هون و اشرفی بر بالین
خوابگاه پادشاه گذاشته علی الصباح برآورده به محتاجین و مساکین خواهند که تفریق کنند
هیچکس قبول نمیکرد و میگفت صدقه خوردن را بدهید ما صدقه خوار نیستیم بیرون چون پیشکاران
بدوش برداشته بر تکیه داران مداریه که در گرد ارک تکیه ها نشسته اند و این یکهزار و چهارده تکیه بوده اند
دران فقیران چهارده تکیه میگرفتند باقی را بمنوده رومی گردانیدند تفریق و تقسیم میکردند و پیشتر
برای اخذ صدقه پادشاهی بر در سرای پادشاهی آمدند و مردم شهر آن قلندران را کلاهان صدقه خوار
می خواندند و اگر کسی دران زمان برای عمارت پاره زمین میخواست یک گز از زمین بیک هون
بدشواری میسر میشد و نیز از برکات نیات آن پادشاه خجسته صفات رنگ رفاه و فراغت بر چهره های
خلق ان قدر کشیده که با وجود آن خوش عیشی و فرخ زندگانی بخیرات و مبرات مفروضه و نوافل موافق
گردیده حقوق کل با حسبه وجه الیق و انسب ادا میگردانیدند و آنچه بنفوس خبیثه لیاقت
کل زر چون خاک بعید یغ پاشیده اند از آثار رفته آنها مساجد و رباطات و قبه ها و روضات
قصور و عمارات که بر طبق مصرع ع آثار پدید است صنادید عجم را هنوز باقی است ظاهر و هویدا است
قیاس باید کرد گویا دران زمان برکت آسمان باران مثل طلا از آسمان می بارید یا مانند زروع از زمین
بر می روئید منقول مشهور است که هر سال چون ماه رمضان مبارک میرسید قافله
حفاظ کلام مجید از ولایت کوکن آمده بیرون شهر بنیاد در سرا نزول میکردند اهل مساجد آنها را
که حافظ میسر نبود مساجد خود را با نها معمور ساختند آنها حافظی نمی داشتند بمجرد استماع خبر ورود قافله
بمبادرت بکار برده بسرعت رفته بلا تفتیش دست یکان یکان گرفته بمساجد خود ها می آوردند کسی که
در رفتن خیلی درنگ و تاخیر می نمودند حافظ او را میسر نمیشد خایب باز میگردیدند آنها که حافظ را گرفته
بمسجد خود می آوردند تمام بخورش طعام نفیس لذیذ متعهد میگردید به تراویح و ختم نماز لیالی تمام ماه معمور
داشته بعد ختم آن قدر از نقد و جنس خدمت حافظی می نمود که او را تا یک سال بخانه کفایت می نمود

تمام سال از مهمان سرمایه گذران خود با اهل و عیال میکرد باز در ماه شعبان سال دیگر بعد از شب برات
احرام بیجاپور می بست مدام طریق مستمرهٔ حفاظ کوکن همین بود که یکماه در بیجاپور و یازده ماه در وطن
بسر می بردند و بدون این حفاظ در بیجاپور بسیار بودند به همین طور گذران می نمودند با اینچنین ختم
خوانی هنگامه چند جا حافظ چهار پنج جا ختم خوانی می نمودند

در بیان رعیت پروری پادشاه سلطان محمد عادلشاه

رعیت پروری آن پادشاه غریب نواز بان مرتبه بود که منقول است روزی مهاجن با چند نفر از
بقال در رعیت برای کاری که در پیش بود از دروازه الله پور بیرون رفته است وقتیکه در
عبور از دروازه مهاجن بر نهنر نائیکان که نشسته بود سلام کرد او سلام مهاجن نشسته گرفت
و جواب سلام نشسته داد و بقیه این جماعت اصلا نپرداخت مهاجن شکسته خاطر بیرون رفت
از ناگواری امروز ما را بچشم حقارت دیده توهین بغاوت معهود بجا نیاورد حالانکه ما رعیت
بادشاهی هستیم پادشاه خاطرداری ما منظور داشته در پاس خاطر میکوشید اکنون که در چشم ناگواری ما
سبک آمدیم رفته رفته در نظر همگنان حقیر و بی عزت گشته در نظر پادشاه هم سستمان و بیقدر
خواهیم شد پس الحال ما را درین باده قرار د سکونت گرفتن نمی شاید بجای دیگر نقل کنیم زندگانی
چهار روزه دنیا همان بهتر که بعزت نموده شود وگرنه مرگ با زندگی بی عزتی بد اقتضاء فضل
بقول شیخ سعدی که مردن بعلت به از زندگانی بذلت عرض مهاجن و توابع او عزم جلا دیگر
او طان مصمم نموده آن شب هم پاس انشب گشت بسر شدند تا صباح روز دیگر به سمتی دیگر روانه شدند
بجا نهانکرده خبرداران شب را این واقعه بسمع پادشاه رسانیدند گرانی عظیم بر خاطر پادشاه
گذشت سزاوار این شهر ناک بنا ناگواری ناصر دز نموده او را زیر عتاب در آورده و چند خواص
درگاه جهت استمالت رعایا فرستاد و خاطرداری نموده برای معاودت بجانها ایشان را تکلیف
کرد رعایا از الطاف و مراحم پادشاه خوش دل گشته فسخ عزیمت جلا نمودند و رضامند به اقامت
نشده گفتند که ما همین جا اقامت کنیم در روان شهر آمدن رخصت نمیدهید وقتیکه

می آمدیم آن پایتخت را بخفت و حقارت دیده باشد بازآنجا قدم نخواهم گذاشت این خبر بسامع
همایون پادشاه رسید فی الفور بمعماران حکم صادر شد که بشتابی هرچه تمام‌تر با عوان و
بیلداران خود را رسانیده دیوار فصیل حصار که الحال پادشاه پور دروازه آنجاست شکسته
دروازه جدید تیار نموده رعایای شهر را ازین دروازه باندرون شهر در آورند معماران حسب
الارشاد پادشاهی فی الفور با هزارها عوان و کارگر آنجا رسیده دیوار حصار شکسته دروازه
تازه بنا نهادند و یکشبه کار باتمام رسید باعزاز و اکرام رعایا را که شب بیرون مانده بودند
از دروازه پادشاه پور باندرون شهر آوردند بنای پادشاه پور دروازه ما این است وگرنه حصار را
از قدیم شش دروازه بودند رعیت پروری و شفقت ورزی آن پادشاه باین نوع بود **نقل**
مشهور است که روزی آن پادشاه رعیت پرور سخاگستر بربام قصر بلند برآمده
تماشا میکرد و نظاره آبادی معموره می نمود دید که از هر جانب معموره دخان برخاسته
است مگر یکطرف از قطع دیانت پور عرف بهمن پلی آن هم آبادان و از مضافات این
معموره بود اثر دخان یافته نمی شود در شگفت ماند و از ایستادگان حاشیه بساط
استفسار نمود که از هر طرف دود مطبخ ها سر کشیده است جهت که ازین طرف دود سر نکشیده
عرض نمودند که سکنه ان برهمنان اند انها یکوقت طعام می خورند و یکوقت طعام نمی
پزند بر خاطر پادشاه ساده دل رحیم القلب بگذشت آنها یکوقت طعام می خورند
شبش نادری و کم مایگی خواهد بود در وقت بهم رسانده بمقتضای علو همت حکم صادر
فرمود که وجه کفاف اینها از سرکار معین سازند تا توسیع معاش آنها را دست داده دوبار
طعام را وفا کنند و آن قدر ندانست که قوم برهمن چه صاحب تمیز و چه غیر خود مقتار بکم
طعام میدارند و حاشیه نشینان آن پادشاه سخاپرور عطاگستر نیز نافع الخیر بوده اند که
ظاهر کنند که این قوم را خود عادت مدامی همین است که یکبار در شبانروزی می خورند سکوت را
کار فرمودند پس بحکم پادشاه همدیان روز انعام و ضیافت برای برهمنان مقرر یافت *

بیان استقلال سلطنت عادلشاهیه در عهد سلطان محمد

استقلال سلطنت خانهٔ عادلشاهیه در عهد سلطان محمد عادل از زمان سلاطین ماضیه باضعاف مضاعفه رسیده چنانچه اکثر امرای ذوی القدر والاقتدار که در زمان سلاطین پیشین بغرور جاه و مال و پشت گرمی خیل و حشم رخش نخوت سرفراز گنبد عصیان می‌تاختند و توهم را بهانه ساخته بعد از چندی فرامین احکام طلب ورود و فرحی از شهر رسیده هلال وار از دو سر انگشت تسلیم فرود آورده رایت صحرا بولایت خودسری افراختند در زمان این پادشاه باشاره حلقه بگوشان درگاه معلی سجده کنان بشهر در می‌آمدند و سعادت بساط بوس دریافته بشرف خدمت حضور مشرف میگشتند صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه از فرط تعظیم او را پادشاه می‌نوشت و هیچ یک از سلاطین دکن را پیش ازین از سلاطین هند خطاب شاهی ارزانی نشده بود و هم چنین شرفای مکه معظمه و والیان کشور عرب شاه صفی و شاه عباس ثانی بارها رسولان کاردان با تحف و هدایای شاهانه بدرگاهش فرستاده اظهار اخلاص و یکجهتی کردندی و قطب شاه و سایر سران دکن و روسای فرنگ و راجهای ملیبار و حلعان زو کرناتک و سایر سرکشان چار سوی مملکت رابطهٔ اطاعت و انقیاد را استحکام داده بارسال هدایا و پیشکش و ایصال باج و خراج هر ساله دم از محبت و اتحاد و فرمانبرداری و انقیاد میزدند چون پادشاه غازی تاج جهان بیگم را که صبیه عبدالرحمن که برادر مادر سلطان محمد میشود در سلک ازدواج کشیده بر اوج بخش انتعاش و ابتهاج گشتند و در شب بشهر گشت و کلامی صاحب قران ثانی و شاه عباس ثانی که ابحان ولمان دیگر حیثیت تعظیم رسیده است از فرق ادب قدم قدم ساخته در جلو پادشاه غازی لوازم خدمت بتقدیم میرسانیدند و هر دیاری که صرف ازدم تیغ جهان ستانش برمی‌آمد تمامی آن شهر و ولایت بتصرف اولیای دولت قاهره در آمدی قلعه قومی بنیاد و سیلاغه که در استحکام برج بیشتش طعنه بر سد سکندر می‌زد و سنگینی پایه اش کوهان گاو زمین را بسجو کوه نفرباد می‌آورد چون پادشاه اراده تسخیرش نمودند قلعه بانان آنجا سدهی ریحان سولاپوری که در حصار مذکور بکثرت ذخیره و استعداد محاربه و شیحکی لشکر غلغل کوس استغنا بگوش ساکنان عرصه آفاق رسانیده

و بجمعیت قلیل با فوج عظیم مقابله نموده شکست فاحش داده گریزانید بعد دریافت اشاره شهر قندهار کلید
قلعه سولاپور تسلیم خدام درگاه معلی نموده خود را بلباس عبودیت آراسته در سلک امرای عادل شاهی
انتظام بخشید و بستان امیدش از رشحات سحاب عنایت پادشاه غازی طراوت و نضارت کمال رسانید

منقول مشهور است که شبی از لیالی معموره سلطان محمد بر سقف قصر عالی که مسمی به عدالت محل
بود بآرایش تمام بلباس فرش طرز سفید بر آسیر چاندنی آراسته نشاط اندوز و فرحت افروز بودند و وزرا
و امرا هر یک نیز بهمان لباس خود را آراسته حظوظ تفریح و سروری اندوخته در عین انبساط بهجت
سرور و نشاط بر ریاست دل پادشاه هر یک استاده های پایه سریر دیو چون بعد خیلی پادشاه متوجه جمال
معموره بیجاپور گشته گوش فرا داشت و نغمات صدای که از شهر بر خاسته می فرمود چه نای سرود و صدای سرود
او از هیچ کوی بر نیامد و ملتفت گشته عیش و شادی دیگر بگوش نمی خورد درین محل پادشاه گفتی باندیشه فرو رفته
بسرور و خوشحالی گرائید بجناب پادشاه حقیقی جل شانه دعم نوال شکرانه این نعمت که در عهد خویش
این همه امن و امنیت و راحت و فراغت بر خلق منبسط گردیده که بدون آوازه عیش و سرور ناله و درد غم
از هیچ جا بر نمی خیزد سجده بجا آورد و بستهد خاص و فدوی با اخلاص افضل خان که در پایه سریر استاده
بود خطاب نموده فرموده که افضل خان چه شهر چه میگوید افضل خان آداب بجا آورده عرض
نمود که شهر ثنای پادشاه میکنند و دعای ظل الله میگوید برای بقای عمر و دولت و ازدیاد جاه
و جلال و عظمت که این همه غلغله شادی و شور و غلغله فرحت و سرور از آثار معدلت و نیک نیتی.
و نتایج شفقت و رعیت پروری آن عالم پناه است که محیط جهانی گردیده غم و الم پامال از دلهای
خلایق بر طرف گشته است پادشاه درین حال باقصی الغایت قرین نشاط و ابتهاج گردید اما بعد
از خیلی در تفکر فرو رفته پس از تامل دراز به افضل خان خطاب فرمود که اگر ما را با پادشاه هند
صورت مقابله رو نماید انجام کار چگونه خواهد افضل خان عرض نمود که بجای این صدای سرود و سرور
ناله های واویلا و وا ثبورا خواهد بر خواست و آواز شکست چوڑیان و غوغای ماتم و تعزیه خواهند
شنید کل فان و یبقی وجه ربك ذو الجلال و الاکرام

بیان سبب پرسیدن پادشاهان را و جواب دادن افضل خان آنچه آن بود

پیشتر ازان بیک هفته ایلچی پادشاه هند با فرمان عتاب آمیز رسیده بود و موجب عتاب آن بود که در
زمان سلاطین ماضیه عدالت گاه اندرون قلعه ارک مقرر بود سلطان محمد در ابتدای عروج شوکت و
سلطنت خویش بیرون قلعه بنای دادمحل نهاده عدالت گاه مقرر کرده و آن قصری است عالی و رفیع که در
صحنش گنبدی اندر فرو ایوانی بکسو سر کشیده و جهانی در پناهش آرمیده و اکنون در آن محل آثار قدسی انوار
حضرت سید الابرار علیه الصلوة والسلام الملک الجبار است که آنها مودع و محفوظ است که زیارتگاه
خلایق و مهبط فیوض و برکات خالق است و نیز در عهد سابق سلاطین پیشین برای تفرج و تنشیط
خاطر اگر گاهی به تماشای جنگ پیلان محظوظ اندوز میگشتند هم در اندرون قلعه پیلان جنگ انداخته
نظاره می نمودند پادشاه سلطان محمد در عهد خویش بیرون قلعه برای جنگ پیلان میدانی فراخ
که مقابل شرف برج است مقرر ساخت و آن میدان الحال به اکث مشهور است و نیز سلطان محمد
وزیر خود را بخطاب خان خانان سرفراز فرمود سلاطین هندی که سر عظمت و رفعت بگردون
رسانیده دم انا و لا غیری میزدند و همسر و همتای خود هیچکس را در جهان نمی پنداشتند سلاطین
دکن را شیخ و بلاج گدای خویش تصور نموده بخان می نامیدند و در مخاطبات و مراسلات هیچ یک از آن
زمان روایان خطه دکن را بلقب شاهی بنام مزین و مطرز نمی ساختند مگر صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه
بعد از مدتی در سنه هزار و پنجاه و هشت سلطان محمد عادلشاه را که چون شوکت و سلطنتش باوج
کمال رسیده و دبدبه عظمت و رفعتش بذروه علا پیوسته بحسن سیرت و سریرت او که جامع
اخلاق و اوصاف فرمان روایان عالی مقدار بود مقر و معترف آمده خطاب شاهی عطا نموده
در فرامین و مراسلات سلطان محمد می نگاشت القصه بران سر رشته امور سلطان محمد که بر خلاف متعاد
و قوانین اسلاف بظهور آمده اعتراض نموده فرمان عتاب آمیز اصدار فرمود که ازین سر رشته امور که
از خالص شاهان و پادشاهان است باز آمده بر طریق آبا و اسلاف خویش پا از اندازه بیرون نکشیده

طریق انقیاد و اطاعت پیموده همیشه دم از عجز و ضراعت می زده باشند و اگر نه افواج قاهره عساکر
منصوره غالبه قهر افشان آتش ریزان بر سر رسیده دانند سلطان بعد ورود ایلچی و دریافت
مضمون نامه عتاب علامه از امرا و وزرای پای تخت درین باب استشاره فرمود و صورت
نگارش جواب ازیشان خواست سرداران دکن که بر همت و قوت بازوی زور و شجاعت خود و یکدلی
سپاه و امن و فراغت رعیت و نیک بختی پادشاه و نصرت و تائید اله و شوق کلی و اعتماد تمام
میداشتند جمله متفق اللفظ والمعنی زبان ترجمان گشاده گفتند که بسم الله الرحمن الرحیم ما هم مشتاق
و آرزومند همین روز بودیم که عروس پیکار کارزار را تنگ در آغوش کشیم و شمشیر بهرام آسا که هندی را
بتیغ فولاد هندی بسائیم و آرزوی تمام داریم که خود باستقلال شتافته بر لب نربدا مقابل
و ملاقی شویم سلطان محمد عادل شاه چون عزم همت سپاه و تجویز و صلاح اعیان و ارکان
دولت خواه بر مقابله و مقاتله درست یافت جواب بهمسر این نگارش آورده ایلچی را روانه
فرمود اتفاقاً همدران شب پادشاه بسیر چاندنی بر سقف قصر عالی بر آمده بود چنانچه پیش
ازین نوشته شد چون افضل خان گفت آنچه گفت پادشاه فرمود آنچه گفتید درست و درست است
اکنون صلاح چیست افضل خان عرض نمود که اگرچه بندهای درگاه از عنایت الهی و اقبال دولت
پادشاهی تاب و توان و قوت و همت آن دارند که افواج هند را از نربدا عبور یا پیشرفت
نمودن ندهند لاکن بعد از تعب بسیار و خون ریزی بیشمار که هزارها مردم چیده و برگزیده
به تلف خواهند رفت و هزارها عورات بیوه خواهند شد و لکوک بچه‌ها شکسته خواهند شد و خانه‌ها
بخانه ماتم و نوحه خواهند نشست اگر بر اقتضای وقت اطاعت و انقیاد اختیار فرموده سپاه و رعیت را
از خون ریزی و اتلاف جانی و مالی محافظت و حراست فرمایند دور از عقل و صواب و اندیشه نخواهد
شد در شجاعت بندگان درگاه نقصان و نه در شهامت محتشمان بارگاه قصوری و خللی راه خواهد
یافت بلکه نزد یک یک خردمندان دانش پژوه ازین کار ستوده و پسندیده خواهد شد پس عادل شاه
قاصد رفته را از نیمه منزل از راه بازگردانیده جواب صلح آمیز و اطاعت آمیز بر نگاشته ند

و تغیر آن رو کار نموده عدالت گاه دیوان و جنگ گاه فیلان از بیرون قلعه موقوف نموده هم اندرون قلعه
قرار داده عذر خطابه خانخانان باین توجه مقبول العذر است الغرض آن پادشاه دادگستر رعیت پرور
شورش جنگ و پیکار و آشوب خون ریزی کارزار را تجویز نفرموده به حلم عظیم کاربند شده و سپاه و
رعیت را در مهد امن و فراغت و فراخی و لیساطت آسوده داشته تا مدت نیمی سال که عهد مبارک آن
پادشاه جنت آرامگاه است همین اسلوب امن و رفاه بر جهان و جهانیان منبسط بود و بر ضمایر
اولوالبصایر روشن خواهد بود که از مبداء ظهور تباشیر صبح دولت یوسف تا منتهای
غروب نیر بخت سکندر که کما بیش دو صد سال به شمار آمده بمنطوق خیر الامور اوسطها عهد
میمون ابراهیم و زمان و زمان سلطان محمد که مجموع مدت هشتاد سال است بکمال خیر و خوبی و لطافت
حلاوت و خوش اسلوبی مقرون بوده ملک و رعیت بتمام جمعیت و آسوده حالی اقتران داشته گویا
آفتاب سلطنت عادل شاهی از مطلع یوسف برآمده یوما فیوما در ترقی و تعرج بوده تا در زمان آن دو عهد
همایون بذروه کمال فایز گشته وسط السما رسید لیعد از زین لیل نموده بهبوط گرایید تا آنکه در عصر
عهد سکندر زایل شد اگرچه در زمان جهار و سطه مقامه شوکت سلطنت روز بروز در تزاید بود اما
از کدورت منازعت و مضاجعت جدال و قتال مصفا نبوده از هنگامه آرای رزم و پیکار خالی
نبوده تا عهد علی عادل شاه تیغ و سنان سکون ایام مدتی داشته و آسمان و دلاوران را فرصت تنفس
حاصل نمودن نبوده و همچنین در دو عهد اخرین هرج و مرج و هنگامه و فساد گوناگون توالی و تواتر
داشته اینچنانکه حلاوت را برانداخته آنچه حلاوت و جمعیت و خوبی سلطنت با آلت امن و عیش
و فراغت بوده در همین هشتاد سال بود که زمان عهد این دو پادشاه جلیل هم عجیب بوده است و بس

بیان وفات سلطان محمد عادل شاه غازی

سلطان محمد در ماه سن نهم روز یکشنبه تاریخ بیست و هشتم محرم سنه یکهزار و شصت و هفت از شغل سلطنت
و جهانبانی آستقرار تسبیه تسبیر جهادوانی و حریم قرب ایزدی انتقال نمود در قبه عظیمه که خود در زمان حیات
بنا فرموده بود بیاسود رحمة الله علیه رحمة واسعة

بیان کنگره بادشاه محمد عادل شاه غازی رحمة الله علیه

وان قبه ایست فلک ارتفاع گردون شکوه که از آیینه عجیبه و عمارات غریبه است در خطه دکن بادر
بل مانندش در اقلیم هند هم نشان نمی دهند بلکه سیاحان جهان پیما و سیاران گیتی نورد از اطراف
اقالیم سبعه می آیند چون نظاره اش نمایند و بمشاهده اش پردازند در ارتفاع و بلندیش و هنر در خرده
کاری خوش اسلوبیش محظوظ و متحیر گشته بر روی زمین نظیرش نمی بینند با وجود این ارتفاع و بلندی که
صناع فن کامل تقطیعش بچنان زیبایی گذاشته که نظارگیان و بینندگان را حیرت می افزاید و چون اندر
زاید گردد چه هر طفل یا برنا یا پیر چون آواز برآرد جواب همان اسلوب از آنجا بشنود و هر کلام که از متکلم
صادر گردد بمقابلش صدا است همان حرف و صورت پیدا گردد و خیال قبه را بار عمیقه هم
صدا باز خورد اما آنچه درین قبه بحرف و صورت مشابه کلام انسان باز می خورد دخل عجایبی دارد که شنوندگان
حیرت [illegible] می گردد و دوش بر سران قبه سنگی در زنجیر آهنین آویزان است که بسنگ برقش می نامند و
مشهور آنست که تاثیر آن سنگ در حراست عمارات از صدمات صواعق بالخاصیت است و متقدمه داران [illegible]
او برین بنای رفیع همین است **تاریخ وفات** سنین عمر سلطان محمد عادل شاه چهل و هفت سال و
مدت سلطنتش سی و یک سال و تاریخ وفاتش عاقبت محمد محمود شد و ابراهیم خان [illegible] گفته

فرد محمد شاه را الحمد لله نعیم جاودانی داد الله **تاریخ** [illegible] در ان عهد آن بادشاه کامگار
دو خان که ثانی الحال بخواص خان مخاطب شد در سنه یکهزار و سی و شش بنیاد دولت پور که به سولک
مشهور است نهاد و در سنه یکهزار و سی و هفت قلعه پرینده از افاضه رضوان [illegible] عادل شاه در آمد
در همان سال توپ ملک میدان را مراری [illegible] به حکم سلطان محمد از قلعه پرینده به بیجاپور آورد در سنه
یکهزار و چهل و دو به اهتمام مراری [illegible] شهر پناه [illegible] در سنه یکهزار و چهل و پنج میان
نواب مصطفی خان و دولت خواص خان نفاق و شقاق پدید شده با هم جنگ واقع شد در همین جنگ
تیری به پهلوی حضرت شاه مرتضی فرزند حضرت شاه هاشم حسینی المغاوری و پدر شاه برهان الدین سلمه الله قدس
ارواحهم که همراه نواب نشسته بود رسید و مجروح ساخت و بسبب وفات گشت در همین سال خواص خان

بلطایف الحیل نواب را اخذ نموده در باجگانون در حبس کرد و در همین سال خواص خان کشته شد و نواب انبه بندر
عالی را یافت و شاهجهان از اکره بدولت آباد آمد و جهان شاه جهان و عادل شاه بصلح واقع شد و در سنه
هزار و چهل و هفت شهزاده علی عادل شاه تولد یافت و در سنه هزار و چهل و هشت بنگلور و سرا هر دو مفتوح شدند
و در سنه هزار و چهل و نه باهتمام رندوله خان بسواپتن فتح شد تاریخش گفته اند سنگ سر فتح کند رندوله فتح
از لطف یزدان و در سنه هزار و پنجاه و شش گگن محل با آتش بسوخت و در همین سال سلطان محمد عادل شاه
قصر عالی موسوم به داد محل با طلا کاری و رنگ آمیزی بنا فرمود و امروز در انجا حضرت آثار قدمی
انوار سید الابرار مودوع و محفوظ است زیارت میشود و در سنه هزار و پنجاه و هشت در محرم شهنواز خان
فوت شد و در رجب این سنه جی راجه را قید نمود و در ذی قعده این سال نواب مصطفی خان فوت شد
و در ذی حجه این سال جنجی مفتوح شد و در سنه هزار و شصت و یک فرمان خطاب محمد عادل شاه از نزد شاهجهان
بادشاه رسید و در سنه هزار و شصت و سه باهتمام خان محمد ملکنده مفتوح گردید و در سنه هزار و شصت
و چهار آب فضل پور باهتمام فضل خان از بنگم تالاب اندرون قلعه در آمد و در همین سال لرزه عظیم واقع شد
و در همین سال الکوبر فتح شد سپاهان بعدد و لشکر سواران هشتاد هزار و پیادگان دو لک و فیل پانصد
دیگر روایت از شهر علی محمد خان است که سواران سه و نیم لک و پیادگان
بیشمار و فیل یک و نیم هزار و سوای جمعیت متعینه تعلقات پیمان شمه از کیفیت بیجاپور
زبان قدیمی این ملک کنتری است درین ملک به کثرت نامیده میشود و آدمی این سرزمین بکمال خوبرو
و نهایت سرسبز و خیز چنانچه در اطراف و اکناف به نهایت مشهور است و ولایتی است فراخ و وسیع و از چهار
جهت ملکها پیوسته است شرقی آن تلنگانه حیدرآباد و به دریای شور پیوسته و شمالی آن
نهایت طول دارد و به دریای شور پیوسته و غربیش نیز به دریای شور پیوسته گویند در تمامی اقالیم
سبعه اقلیم هند به زرخیزی و کثرت اموال ممتاز از سایر اقالیم است و در جمیع جوانب هندوستان
خطه دکن بکثرت اموال و زرخیزی مشهور و در ملک دکن ملک کرناتک به زرخیزی دیگر اموال ممتاز و
بی قرین چنانچه مشهور است که حاصل ولایت بیجاپور است که در زمان بود و سوای آن نیز چندین

دیگر در دکن بر ولایتی متصرف بوده دم راجگی میزدند و سوا العنایام در ین ملک خبر چون مهر و پنیا یج
و دهبران مروج نبود و از عهد عالمگیر رواج روپیه شیوع یافت مبداء سلسلهٔ عادلشاهیه یوسف بیگ ساوی قلعه ارکه
بنیاد تختگاه خویش ساخت بعد از ان ابراهیم عادلشاه بن اسمعیل شاه عادل آن را از سر بنیاد نموده
و حصاری مشتمل بر دیگر بکمال استحکام بر آورد و بعد از ان پسرش علی عادلشاه حصار شهر
پناه بنا فرموده تعلقات بیجاپور مشتمل بر سیزده سرکار و دو صد و هشتاد و یک محال که آن را
پرگنات میگویند و جمع کامل صوبهٔ بیجاپور از روی دفتر آصفجاهی هفت کرور و هشتاد و چهار لک
و شصت و یکهزار و هشتصد و هفده روپیه و یک نیم آنه و این جمع تعلقهٔ کامل عهد عالمگیری است

سوای این سرکارات و محالات ملک لیبا و بنیاد و غیره ملحق

به تعلقهٔ بیجاپور است از انجمله بندر دابول بسوی که هفتاد هزار و کسری محاصل داشت و بندر کهل سنی
هفت هزار و بندر چیول پانزده هزار و بندر سنگر ده هزار و بندر گووه سی و هفت هزار و
پانصد بعد از چندی بتصرف نصارا رفت و اسلام بندر معروف راجاپور بیست و چهار هزار و
بندر ساحتی ده هزار و بندر کهارسی پنجهزار و بندر بهرچی پنجهزار و بندر ساقولی سه هزار و
پانصد و بندر مهرابا د معروف شده بیست پنج هزار و بندر کمبرا پنج هزار محاصل داشت ــ

تفصیل پیشکشات تعلقه کرناتک بیجاپور

و این جمع سوای جمع مذکور است جامع پنج کرور و بیست پنج لک و شصت و یکهزار و ششصد
چهل و نه روپیه باین تفصیل زمینداران سرینگ پتن پیشکش کرور و هشت لک و پنجاه و یکهزار و
سیصد و شصت و یک روپیه دواز ده آنه دیگر زمیندار تعلقهٔ مذکور یک کرور و دو لک و شصت و
سه هزار و ششصد و سی و پنج روپیه ده آنه زمیندار سوندا هفت لک و بیست هزار و هشتصد و
هفتاد و یک روپیه زمیندار چیتر درگ یازده لک و بیست و پنجهزار زمیندار جری یلاپور دو سه هزار و
هفتصد و پنجاه روپیه زمیندار کمبر یک لک و هفتاد و دو هزار و پانصد روپیه زمیندار رتن گری
نود و سه هزار و هفتصد و پنجاه و هشت روپیه زمیندار سرا هفتاد و پنجهزار زمیندار بادکریا سه لک

و سه هزار و هفتصد و پنجاه روپیه زمیندار مانک پال پانزده هزار زمیندار چاپ پالا پاس لک و نود و نه هزار و پانصد
زمیندار کورلی گیر ا هشتاد پنجهزار زمیندار سنوری پنجهزار و ششصد و چهل روپیه زمیندار باکل واری شصت و
هزار و پانصد روپیه زمیندار دیگر نود و سه هزار زمیندار هرپن هلی ده که بیست و نه هزار و شصت روپیه
زمیندار انی کونه یو پاس لک و هفتاد و سه هزار و پانصد و پنجاه زمیندار ایکوری دو لک و بیست و پنج هزار
زمیندار ارکناک گیری نه لک و نود و یکهزار و ششصد و یکصد و شصت و پنجهزار زمیندار بلاری
هشتاد و شش هزار و دو صد و پنجاه روپیه زمیندار کوری کوه یک لک و هشتاد و هفت هزار
و پانصد روپیه زمیندار سکری بی و هفت هزار و پانصد روپیه

دستور العمل ضوابطی چند که قرار داده عمده آن سلاطین عدالت آئین است مناسب نمود که در ذیل رسم پادشاه عدالت پناه نوشته شود

سلطان مرامی باید که نخست معدلت را شعار و دثار خود ساخته همگی همت مصروف آن دارد که گفته اند
شاه را به بود از طاعت صد ساله و زهد * قدر یک ساعت عمری که در او داد کند * و به نفس نفیس
متوجه معموری ملک و آبادی رعیت گردیده و تنبیه آن فرزندگان نماید که آبادی ملک موجب دوام و
نظام سلطنت و آبادی خزینه است بیت رعیت چون بیخ اند و سلطان درخت * درخت
ای پسر باشد از بیخ سخت * و تا تواند در باب جمع ساختن لشکر کوشد و سپاهی جنگی اورا نصرت کیش
نامی بهم رساند و وزرای صاحب رای بر شایسته نمک حلال نمود و بتا اندیش بهم رسانیده در همه
حال به تفحص احوال و خبرگیری سپاه و استعداد و اسباب و لوازم مصروف باشد ایشان بیش از پیش کوشد و
همان به که لشکر نگهبان بپروری * که سلطان به لشکر کند سروری * و مدار جمعیت لشکر بر دو قسم مقرر دارد
یکی فرزدادام او دیگر تفصیل خاصه که خاصه حضور باشد چه ورادم هر یکی جمع نمی توان نمود و خاصه خیل
هر کدام را کنجایش نیست چون از عهده دولت سلطنتی نه و ضبط و ربط فاجیات دولت و آبادگی لشکر
فارغ شود نظر همت بر دفع غنیم گمارد نخست از زمینداران و طاغیان که سر از جاده فرمان برداری
پیچیده همت ناسپاری و قوت حشام و متمردان انحراف ورزیده سر در فرمان برداری ندارند

شایسته نموده بیک قلم انهارا قلع و قمع نموده بمقام اصلاح اید اگر کسی رجوع کند و داند که پیشتر [illegible]
خواهد ماند بطریق زمینداران مبلغ نگهدار دو جهه [illegible] بیابد که [illegible] طاغیان ممالک محروسه [illegible]
و یاکی گردید بر غنیم کرده نواحی هر که قریب [illegible] و باقی [illegible] باشد هم شروع نماید [illegible] گوشمالی رسانده
ملک گیری بکنند و پیشه پادشاهان ملک گیری است و هر ملک و ولایت را که مسخر سازند سرداران و سپاه
ان ملک را به فهمیدگی تمام از خود ساخته بطریقی که هر کدام را [illegible] نگاه دارد و تنخواه و جاگیر و انعام [illegible]
هر چه که داده اند اجرا دارند جا بجای دیگر داده نگذارد که احدی از امیدواران عیان ان ملک پراگنده شود
با بیکاری روزگار ماند که رفع فساد و فتنه ملک [illegible] رعیت را با سودگی تمام نگهداشته [illegible] تلطف
و شفقت مالا کلام پرورده و در کارخانجات [illegible] اهل اسلام و کارکنان هنود [illegible]
حکومت [illegible] هندوان نپسندد که [illegible] دین و دنیاست و وارثان ملک [illegible] هیچکس را در ان ملک نگذارد
و جای دیگر وجه آسوده تنخواه داده [illegible] بحال پرداری نماید که با و حال [illegible] قدیم ملک
قدیم بطریق [illegible] ایشان نگذرد و غلامان را از حبشی و ترکی و هندی بهم رسانیده [illegible]
و استعداد و قابلیت انها کوشش کرده هر کدام را موافق وقوف [illegible] در خدمت [illegible] کارهای
ناشایسته نگذارد و در جمیع احوال [illegible] فتنه انگیز [illegible] راستی [illegible] مزاج [illegible] کشتن
دزد و فتنه انگیز [illegible] اصلاح [illegible] رسانیدن
را [illegible] ازدرگاه [illegible] دیگر [illegible] عدالت [illegible]
شود [illegible] گناه [illegible]
[illegible]
را [illegible] نماید [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] قدیم [illegible]
[illegible] هر کدام [illegible]
[illegible]

کاوش تمام ولایت بسوخت جاری دارد و قاضی و خطیب و جمیع حکام موافق شهر مقرر ساخته و راستای
شرع شریف و اعلای اعلام ملت حنیفه و احیای مراسم عدل و انصاف و اخفای قوانین ظلم و اعتساف و داد رسی
ستمدیدگان و فریاد رسی مظلومان و ملهوفان کوشیده اجرای احکام موافق شرع شریف نمایند و هر جایی
و مکانی که تحت ملک سیع خواهد بود آنرا صوبه علیحده قرار دهند و بر گماشته و مواضعی که تحت آن بود حاصل
خیل و غیره را جاگیر بدهند باید که قصبه و جاهای بزرگ نامی را با ولایت یا بحتیاج حصار بندگو علیحده
نموده باقی را بجاگیرداران بر اقطاع در ان بدهند و روزی که سوای ما یحتاج و جاگیرداران موجود شود
عوض خزانه است تا که حضور طلبند در محل جمع باشد و درین قسم جا با خراب خانه زر خورده البته مقرر
دارند و تاکید نمایند که زر خورده و وزن هم سرگی موافق زر خورده دار السلطنت باشد تفاوت یکسر
دران نباشد و نیز وزن مثقالی و کیمالی و جمیع اوزان موافق وزن و کیل دار السلطنت باشد اگر کیل
و ضایع آن ملک بر رواج آن ملک اگر باشد گو باشد بحال گذارند اما اعداد کیل و وزن یک معامله
بنوعی و کیل و وزن معامله دیگر بنوعی دیگر در هیچ جا روا ندارند چنان تاکید نمایند که هر روز جمعه قاضی و
خطیب و وزرا و امرا و جمیع مسلمانان بلا ناغه بمسجد جامع حاضر شده ادای نماز جمعه و خطبه نمایند اگر جای
بعضی را میسر نخواهد شد به هر کدام مسجد رفته ادای نماز نمایند بهر طور مسجد جامع از مردمان پر مملو شود
و هر که حاضر نشود بحکم خطیب و بتاکید او کوشند و اسلام را و مراسم قوانین آن انچنان معمول و
منصوب گردانند که هیچ کافر قوی پایه را با مسلمانی ضعیف تا به قوت مقاومت و برابری نباشد که
احیانا اگر مسلمانی بو بعضی اهانت کفار بنا دالی رای خارج آهنگ کنند ان نمی شاید باید که بتاکید بلی
نصیحت و فرع الوقت نمایند اما بواسطه رعایت کافر مسلمانان را ایذا نرسانند و از هولی و دیوالی و
دسهرا و دیگر رسومات کفر که علانیه میکنند در مقام منع و احتراز بوده و در باطن بر هر رسومات کفر
با ایشان متعرض نشوند چنانکه گفته اند مصرع محتسب را درون خانه چکار * و در مسجد
جامع و آثار مبارکه رسول خدا و روضه های اولیا کرام و مساجد که از قدیم رسم لنگر جاری باشد و
از انعامات و ادرارات سخت ابها داده باشند برقرار داشته بحال نمایند و در ان باب اهتمام دارند و

مستحضر حال بوده انجمنان تاکید سازند که طعام و آش لنگر به اهل استحقاق و مساکین رسیده باشد و آن نا
لایق دست دونان بر سیاست و کر به محفوظ ماند و مسکینان و محتاجان صاحب حقوق به اقداح
عدل تقسیم می نموده باشند و نگذارند که یکدانه بیجا صرف شود و در آثار شریف دو مدرس
تعیین نموده درس احادیث و فقه و علم ایمان برپا دارند شاگردان را از حضرة آنها و آش و نان بوقت
صبح بریانی و مزعفر و بوقت شام نان گندم و کچری فی اسم ایک بجوش بدون این کتاب ها
عربی و فارسی امداد نماید و هر سال امتحان میشد و از انعام چون سرفراز می فرمودند و در مسجد
جامع دو ملا مکتب دار الاطفال دو مکتب تحصیل علوم عربی و یک مکتب علم فارسی مقرر داشته
هر انکس که از شاگردان متوکل و محتاج باشد از نان و آش نخیته بوقت صبح فی اسم ده نان گندم و کچری
و بوقت شام بریانی و مزعفر و شیرینی میخورانند و فی اسم یک چون با سوار کتابها سرفرازی فرمودند
و هم بوقت امتحان بتاریخ سلخ ذیحجه میشد انعام از قسم چون میدادند و کسیکه در آن هوشیار از علم میشد
بعهده عمده بهتر نوکر ملازم میشد اشتند و در اجرای مکتب ها و کار لنگر بجد برگشته نگهدارند که کاردهل و نا
واماند که این کار بسیار بهتر است و مسجد دار السلطنت را بموجب اسناد قدیم بالا از زیاده انعامات
و روزمره دنباله نموده در اهتمام و استعداد و تاکید کنند و هر مسجد که وظیفه روغن نداشته باشد ربع
آثار روغن و چهار چمکانی بلا قصور رسد باشند و مواجب اهل خدمات مسجد هم اجرا دارند و هر مسجد که
داروغه مقرر داشته اهتمام آب و صف بوریه و جانماز شطرنجی و جاروب و در رمضان شریف
قرآن شریف نمایند و رواج دهد و در شهر تاکید نمایند که بے اطلاع و امداد شاه هر جا بیجا هیچکس
مسجد بنا نکند چه برای ثواب بنا می نهند و از بی اهتمامی عصیان زیاده تر از ثواب عاید می گردد
و اگر نظر بر ثواب است مهمان خانها و رباط و پل و چاه و حوض هر که خواهد بی دغدغه بنا کند و در هر جا که
ضرور باشد در محله هر جا مسجد تعمیر نموده از سرکار سلطانی وظیفه و ادرار حاصل کند و حکام شهر
در این کار مستحضر بوده و محافظت مرمت مساجد خود را معاف ندارند و در ماه رمضان بجمیع
مساجد صفهای بوریه و دوبای آب و اهتمام صفائی و روزمره موافق رسوم مسجد داده و در مساجد

ومشاهیر حافظ و سامع مقرر نموده بموجب آنها از سرکار رسانیده نماز تراویح ادا کنانند و ترویج
شریعت غرا و اعلای اعلام سنت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم بحکم قضات و مفتیان و شیخ المشایخ
و سلطان حکام کاربند و کارفرما بوده منهیات و مسکرات و غیر آن برطرف ساخته آنچنان خوار و زار
دارند که هیچکس هوس آن نکند و خلق را به دانستن و اظهار نمودن احکام و ارکان نماز و روزه
ولابدی شریعت تاکید بلیغ فرموده در هر امور به افراط و تفریط نکوشند و ثواب را به عذاب نه انجامند
واعراس بزرگان بدستور رسمی که خلفا و شاهان و سلطانها از قدیم الایام باکمال زیاده جاری دارند و در
رونق اعراس کوشند و درویشان صاحب تکیه را نیز انعام داده دارند و نمایند و سبیل واران را شیر انداز
کلی نمایند و در مساجد و رهنه‌های هر جا که مناسب باشد و ضرور بود به سبیل و اظهارت خانها نیز
برپا سازند لنگر و آب سبیل و مکتب‌ها را رواج تمام دهند و در لنگر مسجد جامع مسلمانان را نان پخته
دهند و ان محتاج و صاحب استحقاق را اردکند و هر سه یک وقت مقرر روان دارند دهند و هر که را راه
گذر است را مکرر اول بهر سفر آدم یک سیر و به لباس آرد گندم و هر سه نیم آثار و بربع سیر دال لقار خواه
چهار تانک بعضی گویند بربع سیر روغن بدهد و سه چیتل برای مصالح دهند سوختنی و مصالح دیگر
بلا قصور بدهند و دیگر جا غفلت جدید در ایا اهتمام حال مسافران و تفحص دردان و اشیاء حق تا
قاعده که چیدی اند خود و نفع نمایند که از ان فائده بلا اختلاط آن مطلوب حصول یابد و از مال غنیمت هر چه
بدست آید و از زرهای اگنده که خزانه و نه کدام و خمس برآورده و از قبیل مال مجنان هر چه یافته شوند
در مسجد جامع یا محل آثار مبارک علحیده علحیده نگه‌داشته موافق حکم صریح شریف از آن مصرف سازند
واین را نیز یک کارخانه علحیده قرار دهند بر حال فقرا و مساکین و اهل استحقاق را ضایع نگذارند آن
برونق حکم کتاب الله العزیز قوت از سرکار رسانیده باشند اهل الله را خواه بجاگیر خواه به انعام و ادرار
خواه بتکیه و خیرات و یافته بقوت لایموت امداد نمایند و آن چنان هم نکنند که خلاف کتاب الله باشد
و باید که حاکم معتبر فضائل بسیار دان بیش اندیش درست عقیده را بلا تغییر و تبدیل تعیین نموده و مجموعه
دارعده کاردان را نصیب ساخته و قاضی و دو مفتی و دو شیخ المشایخ و دو صدر الصدور و محتسب

خطیب مسجد جامع و دو به و و عیدگاه و ایک آیین و یک کوتوال مقرر دارند و مواجب ایشان
بقدر حال مشخص گذرا وقات ساخته دیهات مقاصا داخل باحتیاج محل و تبادله نمایند و هر سال در ماه
ربیع الاول در آثار شریف روز اول هزار هون دویم روز دو هزار هون سیوم روز سه هزار هون
روز چهارم چهار هزار هون هم برین منوال هر روز یک هزار هون مضاعف نموده روز دوازدهم
دوازده هزار هون بذل و تسبیح می نمود که جمله هفتاد و هشت هزار هون می شوند برین نمط
در ایام محرم الحرام روز اول یکهزار هون روز دویم دو هزار هون مضاعف ان هر روز بعید و تا دهم
بصرف می آید عددش پنجاه و پنج هزار هون می رسد و سوای این صرف مبلغ کثیر چها قریه در
انعام و وظایف و جاگیر خادمان و عهده داران مقرر بود چنانچه فرمان سکندر بادشاه متضمن این مصارف
بر کاغذ طلا اندود بکمال تکلیف نگارش یافته است و این فرمان سکندری نزد یک متولی موجود است
و حاکم قلعه باد دولت پانصد سوار بر بهند تا دروازه و ولایت و هر جا که در کار شود بلشکر خاصه خود اهتمام
نماید و از عهده خدمت بوجهی تواند بر آید و پنج هزار حشم برقنداز جنگی فقط که دو حصه برق انداز و یک حصه
خشت انداز باشند بی کم و زیاده موجود دارد و سوای این نفران دیگر که ضروری اند بدستور سابق باو مقرر
دارند و کلیه آن است که توپ انداز و بان انداز و غیره نفران بی عدیل و بی مثل بهم رسانیده جمع نمایند
و از سواران و حشام خون آشام و غیره هر جا کار باحتیاج باشد در شهر سکونت کنند و در دروازه ها واقعه
نویسان راست و اخبار گویان صدق گفتار و چند سوار و حشام در بالا و زیر و بیرون و درون جابجا
آنچنان مقرر دارد که موافق نوبت وقت حاضر بوده نگهدارد که احدی من الناس بی اجازت و اشارت
سرکار اختیار نواب از بیرون باندرون و از اندرون به بیرون قدم نتوانند نهاد و آدم جدید را تا دریافت
کیفیت و از کجا آمده و بکدام سوی روانه خواهد شد و چند مقام خواهد نمود و پیش تحقیق نشود بدرون راه ندهند و ضرابخانه را
حاکم و عامل گذاشته ضرب طلا و نقره و مس روان دارد و از طلا هون و نیم هون و ربع هون و از نقره روپیه و نیم روپیه و ربع
روپیه و از مس شش چیتل و سه چیتل و دو چیتل و یک چیتل مسکوک نمایند و حکم کنند که هر جنس را برابر و همواره آنچنان بکنند که
گویا به پرکار برابر میکنند بعده بضرب رسانند و در زر خالص هر شی نهایت احتیاط بجا آورده بنواحی خاصی مفتاح به سیاست

وتنبیه که السب نماید بعمل رود و در آبادانی و فراوانی غله و معموری باغات شهر فوق الحد کوشش نمایند هر چند که
معموری باغات اندرون و بیرون شهر بسیار شود باعث زینت است و از در بار پادشاهی راسته‌ها
بازارها تا هر دو دروازه از دو جانب با تمام کمال برسانند و معمور دارند چه بازارها از دو طرف معمور باشد
همه جانب سودا خریدی نزدیک خواهد شد و در میان راسته بازارها نگذارند که خیمه و چهپره و دوکانها بندند
بجز دو راسته در میان هیچ دوکان حاجت نیست و در آن کوشند که بقال و زیات و بزاز و خیاط
و زین و خیمه دوز و طباق و هر قومی پهلوی همدیگر یک راسته باشند و دوکان داشته باشند و تا که
راسته و بازارها با تمام معموری شوند محله‌ها و کوچه‌ها منظور بدارند و غله بازارها آنچنان رواج
دهد که غله فروشان اطراف و جوانب غله‌ها ذخیره در شهر گرد و سکونت گرفته همه وقت موجود دارند
چه فراوانی غله باعث آبادانی مملکت و رفاهیت سپاه است و کوتوال باید که هر شب و روز در محافظت
شهر و بازارها بود و از دزدان و رچکه‌ها و عیاران و کیسه‌بران با خبر باشد و اگر جای دزدی خورد
یا بزرگ واقع شود فی الحال بقوت خبرداری و تفحص پیدا نموده موافق حکم که مطابق شرع
شریف باشد فیصل سازد و کسیکه مقید شود بقدر خوردنش کفاف روزمره اجرا دارند و وظیفه
شاهزادگان والاتبار و امرای و وزرای عالی مقدار آنکه شاگرد پیشگان و غلامان و خدمتکاران
خاص خود را تاکید بلیغ نموده باشند تا هیچ یکی بر احدی از رعایا تعدی نکرده باشد بر تقدیر وقوع
اگرچه خود در الامکان داد و کینه انصاف و عدل آن ستمدیده فیصله سازند لاکن اولا بجا کم آگاه ساخته
رفع شر سرکشان و شریران نمایند میگویند هر که بفریاد خود نمی رسید و حکامان پادشاه
را بر کوشش نمی گرفتند پادشاه بر منصف واد محل جهروکه جای نشستن خود برای سیر بار بود متصل آن
یکی گهاتی که فیلان را می بندند از آن بسیار کلان که آنرا در محل هفت کهن بسیار آویخته بود
حاصل کلام نیت پادشاه این بود که اگر من در آنجا نباشم در محل هفت کهن باشم بفریاد مستغیثان
برسم و یکی رسن دراز زیرش بیرون برای آویخته شده بود و اذن عام داده بود اگر
کسی بفریاد خود نرسد این رسن بجنباند و مردمان را تاکید که کسی مزاحم ایشان نشود مگر شب طاول نزدیکی

صاحبان حاکم و منصف رفته وقتی که بفریاد خود نخواهد رسید از آنجا آمده معروض سازد و همچنین بسیار
مخلوق حاضر شده رسن را جنبانیده بفریاد خود میرسیدند یکی وقت مقرر بود نه از صبح تا شام
از رعیت بسبب صدور جریمه و تقصیر به از مواخذه نمودن و غارت کردن تا دو تنخواهی که کفران
نعمت است و بالجمله تا توانند در اصلاح رعایا و برایا کوشند. فرد: بران باش تا هرچه نیت کنی
نظر در صلاح رعیت کنی ٭ و پیوسته شاه راه و کوچها و بازارها را بتاکید پاک و صاف نگهداشته در مد نظر
و سر راهها هیچ جا خس و خاشاک افتادن ندهند و از دو رسته بازارها هیچ دوکانی ناآباد و خراب
نگذارند که باعث عجز ... خدمت عهده داران باموجب زجر و عتاب ایشان خواهد بود و چون
برحکم قرآنی و امر واجب الامتثال سبحانی وضع جزیه بر کافه ذمیان و طایفه اهل شرک خذلان قرین
شده است به عمال و حکام تمامی ممالک اسلام احکام اصدار سازند که از هندوان ممالک محروسه
بر طبق حکم شریعت غرا چنانچه که در دار السلطنت محمد پور حرست عن الخطر والفتور از کفار بگیرند
از جزیه بدین تفصیل اخذ می نموده باشند از کافر مالداری که بی کسب و قات گذاری یک سال یا اکثر
سال می تواند کرد در سه ماه یک توله نقره و چهار گنج و چهار خمس گنج و از کافری که فی الجمله مال دارد
بی کسب نمی تواند گذرانید بنصف آن که نیم توله و دو گنج و دو خمس گنج و از کافری که هیچ مال ندارد و
کسب او قات می گذارد و از قوت او و عیال او چیزی ماند که ادای جزیه تواند کرد ربع توله و یک گنج
و یک خمس گنج بگیرند و متعرض زنان و طفلان و نابالغان که به سن پانزده سالگی نرسیده باشند
و زر برده و راهبان که اختلاط بخلق نمی کنند و از نابینایان و بیماران که یک سال و یا نصف سال
مریض باشند و از جای مانده و از کافری که متوفی شده پیش از ادای جزیه که بر ذمه او لازم شده باشد و از
مفلوج و شیخ کبیر و از فقیران که قادر بر عمل نیستند و مالک مال نیز نیند و از کافری که اسلام آرد پیش از ادای
جزیه که بر ذمه او لازم شده باشد و از مرتدان اصلاً و قطعاً نگیرند و از کافری که نصف سال توانگر باشد و نصف
سال فقیر جزیه میانه حال بگیرند و از برهمنان و جنگمان که اختلاط بخلق می کنند و مستحق جزیه هستند
باید که جزیه ازینها نیز بگیرند و همچنین از کفار که کسب نمی کنند اما قادر هستند به تحصیل زر بوجهی که با

بدان مقدار که جزیه ادا توانند کرد و باید که بدست خود آورده بدهند و بدست نایب خود نفرستند و
اخذ نشسته باشد و او ایستاده بدهد و آنچه زر جزیه که به وصول آید بخزانهٔ بیت المال رساند بمصارف
آن بر حکم شرع شریف صرف کنند و اگر با امرا و وزرا و غیره ارباب استحقاق چون خواهند که جاگیر
بدهند باید که دستور عمل سه ساله بخاطر آورده در سالی که دست حاصل بسیار شده موافق آن حساب
کرده بحساب در صدی پانزده هزاری جاگیر دهند وقت دفتر کم و کاست وزیر دیده بگیرند
و زیراک و خورو را به یک و بیتره جاگیر بدهند و در ابتدا ار جاگیر باو داده بعده اسپان و طلب سازند
و بعلامات داغ سرکار هر روز بر اسپان او را امجرا دهد و بعد از ان شش ماه شمار سپاه او را بگیرند
و اگر وزیر بحضور باشد بدربار طلبیده موجودات بگیرند و ضابطهٔ شمار به سکهٔ همایون وزیر نام بنام
جمله فدایان و سلحداران و عدد و پایگاه بگیرند و با شمار سابق مقابله دهند و ران هرچه تفاوت
بینند استفسار نمایند و سبب در نمودن مردم قدیم و فاکار دکار کرده بدانند اگر تغافل کردنی است
تغافل کنند اگر تهدید کردنی است تهدید نمایند و هر قدر لشکر وزیر که در ولایت خواهد بود از آنجا شمار
کنانیده طلبانند و بازپرس احوال نمایند و بر اسپان وزرا داغ سرکاری بادشاهی حاجت نیست
اگر اسپی داغ زده شده ثابت دیگر بجاکری رجوع شود صاحب داغ داغ خود بر آن داغ تازه کند
و اسپ داغ سرکاری بسرکاری دیگر رود و صاحب سرکار داغ سرکار خود کند و صاحبان سپاه را
باید که سپاه و اسپ او را ابتدای نوشتن آنچنان خاطر آورده بنویسید و داغ کنند که حاجت دوره نمودن
نشود و چه سپاهی هر چند قدیم باشد بهتر است و تقرر قدیم معتقد حکم اقبر یاد دارد و در سرکار بادشاهی
از هر قسم و هر فن چهار چهار استاد کامل بهم رسانیده موافق حال آنها تنخواه و تعینات مقرر نموده
نگاه دارند و قدر که مردم قابل و فاضل در سرکار بادشاهی اجتماع یابند و شهرت گیرند باعث
وقار و زینت بادشاهی است و اینها را در حضور آن جمع سازند و به نوبت مقرره خدمت گرفته باشند
و بعضی مردم عمده را نوبت معاف شده شود و بعضی از اینها را بوقت خاص و عام هم معاف و در وقت
خاص و عام شب نویسان که ملازم باشند باید که حاضری و غیر حاضری براحدی از احادی نوشته

باشند و به علت غیر حاضر اند بخاطر آمده و تاکید کنند و اگر کسی مدام
غیر حاضر باشد نامه نویسد روز دیگر در سرکار وضع کنند و حضوریان
و بهبهندان را تنخواه قطع علحده نموده مرفوع القلم ساخته بدهند اما
جمعبندی دیهات تنخواه را بمعرفت حکام هر دیار بخاطر آورده طلبیده
باشند و پادشاه باید که در هیچ عمل افراط و تفریط روا ندارد و اوقات خود را
قسمت نموده از صبح تا سه طاس روز با علما و فضلا و شعرا صحبت داشته
بر اخبارات و سوانحات ملک و مال و جواب سوال مطلع شود و در طاس چهارم
تا ششم طاس دربار عام نشسته مجرای امرا و اعیان و سپاه و حیران
بگیرد و از طاس هفتم تا نهم بخلوت و گوشه تنهایی که داند سرانجام دهد
و از طاس دهم تا یک پاس شب نیز در غسلخانه نشسته اجرای امور نماید
و بعد از نماز عشا تمام شب خود مختار است هر روز بدین نسق اوقات گذاری
نموده یکروز یک ساعت خلاف سرشته و قاعده کاری بعمل نیارد و در
عیدین و شب برات دوکانها و بازارها و دربار آراسته سازند و در نوروز
تا نه روز به تکلفات و نزاکت با آرایش نمایند و در ایام سالگره نیز بپا
نمایند و روز عیدین و سالگره جمیع امرا و اعیان و ارکان و کلان تران
بازارهای شهر و حضار آن هر کدام به گذرانیدن نذر و مجرا مستعد و بهره
مند شوند هر کدام که جاگیر و وظیفه خوار پادشاه باشد بموافق حال نذر پیش
گذارند و در نوروز نوروزه باغی که سیرگاه محلات پادشاهی را در خور باشد
چون روضه رضوان بیارایند و دوکانها و نشیمنها و غرفه‌ها به نشستن
خبره رویان تعیین میکردند به تخصیص دربار حضور و باغات اندرون
و بیرون شهر مستعد و مزین سازند بعد از اتمام هشت نوروز در باغات مذکور

بادشاه نیز یکروز سواری فرموده بعیش و عشرت سیر می نمود و در ولایت
هر جا که مردم طوایف خوب هنرمند باشند در هر موسم نوروز برای بجا آوردن
آداب و سلام حاضر میگردیدند تا نه روز شب و روز در دربار حاضر بوده هر کدام
مشغول هنر خویش و اظهار حرفه و کمال خود میشوند و بادشاه نیز بهر یک امرا و ارکان
دولت و اعیان حضرت را با نفرای حضوریان و شاگرد پیشگان حضور و حواله‌داران
محلات و کارخانجات تشریفات فراخور حال سرفرازی فرموده‌اند و در محرم نیز بهمین
دستور تشریفات سرفرازی می فرمود و تمام ماه ربیع الاول هم بود و شریف یازده روز
حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم و دوازده روز شریف نیز در محل آثار مبارک مراسم
ضیافات و ولایم و مجالس طعام نفیس و حلقه ذکر و تهلیل و رونق خیر و خیرات بجا آورند
و مستحقان و طالب العلمان و علما و فضلا و قضات و مشایخ و اعیان و ارکان را یک
روز بتدریج طلبیده بضیافت طعام محظوظ میگردانید و بروز پنجشنبه و روز دوازدهم
و پانزدهم مضاعف هر روز سفره ساخته بادشاه خود مهمان آنجا میشد و از خوان نوال آنجا
به نعمت فایز میشد و در آثار مبارک که هیچ مشروعات نکنند و در آرایش نور و بخور مختار اند
و هر شب ماه بار عام داده حضوریان و جمیع حکام و قضات و خطیب و علما و مردم کارخا
نجات و شاگرد پیشه و غیره هر که اسم ملازمی بر او اطلاق یابد شب ماه حاضر شده از
ملای خود مجرای و سلام نماید بادشاه تا سه پاس شب بر آمده می ماند و تاریخ غره ماه
از اول صبح تا شش پاس روز در محل نشسته سلام امرا و وزرای حضور میگرفت دیوانخانه
که در دربار در کمال وسعت و گشادگی رو بمشرق معمور نموده در بازوی دربار برابر دیوار
در بازوی مسجد در کمال وسعت و گشادگی صفا و نزاکت باشان و شوکت دربار زیبا کنند
و هر سه سوی مقابل مسجد جماعت خانه های با تکلف و بالاخانه های ستون مسقف ساخته
به پهلوی منبر مسجد و بالاخانه آن نهایت نزاکت بکار برند و در فضای پیش مسجد حوض فواره

عظیم پر آب همیشه مقرر ساخته باشند و آنچه لوازم مسجد و مصلیان است یک یک مهیا سازند
و لنگری در کمال پاکیزگی نهند و آب سبیل برای مسلمانان و هنود و غیره موجود دارند و در جماعت
خانه‌ها مدرسان هر علوم مقرر سازند و بدلوارد و بار بهر اسم جماعت خانه‌ها برای خوبیان و کتب
دران دربار منبر و بپای و رونق تمام و کمال ترتیب داده از طرف فضای دربار دکاکین وسیع
و عریض در کمال لطافت و صفائی با بالاخانه‌های مطبوع و مقبول از سنگ و گچ برآورند
و هر جا که صاحب صنعت و هنر باشند و سوداگران ثروت و عمده را درین دوکانها جا دهند و از
طباخ و شیرینی گر و باغبان و میوه فروشان هر که هنرمند و صاحب وقوف باشد درین بازار
جای دهند و در آبادی بازار و فزونی متاع آنچنان سعی نمایند که دوکان یا بالاخانه خالی
نباشد و هر چیز و هر متاع هر جا که باشد دران بازار بهم رسد و میدان مقابل دربار میان دوکانها
از هر چهار طرف گذر بکار بیهوده و در میان حوضخانه بزرگ که مناسب رسیده آنجا باشد مرتب ساخته
مدام از آب لبریز دارند تا از هر چهار طرف هر که خواهد آب بردارد و میرود و حوضخانه و مقابل دوکانها
درختان سایه دار مناسب که عبارت آنها مخل رونق بازار نباشد نصب سازند همواره کوتوال
و بازاریان متفحص بین دربار و بازار بوده رفت و روب کرده نگذارند که یک برگ کاه در میدان
بنشیند یا گرد و غبار در هیچ جا سر برزند و در مقابل دوکان تا زمین هموار کرده آب پاشیده بازار
آنچنان با رونق بدارند که ضرب المثل اهل روزگار گردد و بالای صفه‌های جماعت خانه‌ها دربار و داخل
برونق و زیب و زینت برآورده نشیمن‌ها و منظرهای عالی با تکلف ساخته نشستنگاه سلاطین
آنچنان سازند که تمام بازار و فضای دربار در نظر پادشاه باشد و بر سر دربار و بر در کالیین و بالاخانه‌ها
و صفه‌های دربار رونق دهند و کتابه به عبارت فصیح و خط زیبنده مکتوب به طلای احمر سر دروازه
بنویسانند تا تاریخ تعمیر شود و چوک و گذر برای دربار همین جانب دربار مقرر نمایند و از قسم بهره هر که با سپاه [illegible]
شاه [illegible] بغیر ازین بازار هیچ جا دوکان ندارد و در عقب دوکانها سوداگران را نیز دوکان با حجره [illegible]
و ازین بازار دست تعدی تحصیل [illegible] اما [illegible] و ظلم و تعدی و ظلم و ستم و عادت تا کوتاه کشیده دارند [illegible]

از حبش و ترکی و هندی و خواجه سرایان جمع نموده هر چهار یک معلم صبیان و طالب فارسی خوان و
فارسی نویسان و تیر اندازان و برق اندازان و نیزه باز و چشمی میلدار جمع آن نموده و جمیع اسباب مایحتاج آنها
از سرکار مهیا ساخته به احکام و ارکان دین اسلام قرآن شریف خواندن و در هنر مستعد و با هنر نمایند و بعضی را
در کارخانه جات سپرده تا هنرمندی بیاموزند هر چند که غلامان تربیت یافته شوند و هنر بیاموزند بیش از آن چه بود
تا که خورد سال اند خوان و جامه و جمیع مایحتاج از سرکار بدهند و موافق جوهر ذاتی سرفراز نمایند و چون بکمال
رشد برسند در نهادگری بخوبی پیشی و میو بدر و خدمات بخشیده مشاهره و تنخواه مقرر گردانند و در سپاهیان سرکار سواری بدستور
اکثر خدمات حضور و غیبت و کارخانجات و قلعه جات و حصارها و محالات لایق دیده هر کس را بخدمت لایق
باشد به آن خدمت منسوب سازند و بسیار متفحص باشند تا بدزدی و حرام خواری عادت نکنند و هر که مرتکب دزدی
یا حرام خواری یا لواطت و سایر اعمال شنیعه بر آید مردود العمل نموده موافق شرع سزا دهند و دیگران تنبیه کنند که
اهمال در این باب سر فتنه و فساد خواهد شد و در سواری آنها که خدمت اند بر خدمات سرگرم بوده
همراه حوالداران خود صف بسته با سوار و پیران عقب سلطان بیایند و با هر اسلحه که در آن علیحده ساخته
باشند بالادا نمایند و پایگاه را اسب جیب قرار داده و میر آخور ضابطه دستور پیران نگارند و هر اسب یک
خاصه دار و دو اسب دو خاصه دار قرار داده جمیع اسباب و سامان کارخانه موجود و مهیا ساخته جمیع اسبان
پایگاه را ابلاغ سرکار برسانند و ترتیب هر کدام مقرر نموده هر اسب که زبون و ناچاق بنظر در آید میر آخور
و نگاهداشتگان نیز تاکید کنند که بدر آرند و بسیار خبردار باشند که در پایگاه نگذارند و چابک سواران فیلخانه
و شترخانه و زردی اکثر بسیاری بشود و جنس یابو و اسب پیر و اسبی که از کار رفته باشد هرگز در پایگاه
نگذارند و چابک سواران و طبیبان حاذق بسیار در پایگاه نگهدارند و میر آخور از جنس مغل و افغان
باشد بهتر است و بارگیر سواران که خواهند نشسته سوای تیرانداز و برق انداز و نیزه باز زمانه دهند و غلامان
تمام و کمال بارگیران باشند و این مردم در دربار شب و روز نوبت داری بکنند و جمیع بارگیران سواران یک
حوالدار تعیین کنند و اسب شناسی و حرون و بد و سوم و معیوب مطلق باشد در سرکار ندارند و هر کسیکه از زبان
از سبب ضعف و پیری نوکری از خود نگهداشته خانه نشین شده باشد اگر اولاد و یا شاگرد بر جای او لوکه میشود الا سرکار تا دم زیست بنام او حق شود

بستان هفتم

در بیان پادشاه علی عادلشاه ثانی بن سلطان محمد عادلشاه غازی انار الله برهانه

بدانکه پادشاه با عدل و داد زبدهٔ شاهنشاه سلطان محمد عادلشاه را بتائیدات الهی و
عنایات نامتناهی آرزوهای دلی و مرادات قلبی همه حاصل بود و آنچه شمایل
مرضیه و خصائل حسنه که افراد انسانی بدرجهٔ کمال میرساند خصوص زمرهٔ بر
گزیده سلاطین را که اساطین دولت و کرامت اند از سخاوت و شجاعت و بهجت
و عدالت و دوربینی و کار آگاهی و رعیت پروری و غربانوازی و حق شناسی و خداترسی
و پرهیزگاری و صفای اعتقاد و نصرت دین و تقویت اسلام و سائر شیم حمیده و خصائل
پسندیده ذات کاملش بهمه موصوف بوده گوی سبقت از اقران ربوده بود دیگر از
روی که در پردهٔ نقشها مانده و مرادی که در کنار آرزو نرسیده همین طلوع کوکب
برج بختیاری و حصول گوهر درج کامگاری است که عبارت از خلف رشیدی
و فرزند سعید است بود که تا شایستهٔ تاج دیهیم و سزاوار حق تخت نگین بوده بعد ازو
ولی عهد و جانشین باشد بنابر آن درین آرزو روزها شب آوردی و شبها بتجرد
الحاج و تضرع و التجا بدرگاه رب بی‌منت سحر کردی تا آنکه بلطف و کرم یزدانی
و عنایات بی‌غایت سبحانی این آرزو را که بهزاران خیر و خوبی متضمن بود نیز در
کنارش نهاد یعنی فرزندی که از دیده را نور و دل را سرور حاصل توان نمود ارزانی فرمود

بیان تولد شدن سلطان علی عادلشاه ثانی انار الله برهانه

در ساعتی که نظرات کواکب و سیاره و میل بر سیاره طالع و فرخ مندی
و بلند بختی و ارجمندی و قوت اقبال و مزید جاه و جلال بوده بتاریخ شانزدهم

شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و چهل و هشت طلوع آن نیر اقبال از مطلع مشیمه والده زننده فال خجسته مال بظهور آمد کاشانه دولت و اقبال و شبستان حشمت و اجلال بنور عالم تابش منور گردید عالم و عالمیان را راحت تازه و جهان و جهانیان را فرحت بی اندازه حاصل شد پادشاه غازی از حصول این موهبت کبری و مکرمت عظمی بهزاران هزار محظوظ و مسرور گشته شکر پروردگار وهاب متعال بجا آوردند و بشکرانه این عطیه الهی دست دریا نوال گشاده بند از خزاین و قفل از گنجینه ها برداشته بزر پاشی فراوان و عطا بخششی بی پایان دامن آرزوی صغیر و کبیر امید برنا و پیر پر و مالامال نموده هر محتاج و مستمند را غنی و مستغنی گردانید

بیان متعهد شدن حاجی بڑی صاحبه حضانت و تربیت شاهزاده را

عصمت مآب عفت قباب گوهر درج شهریاری اختر برج کامکاری شهزاده علیا جناب حاجیه بڑی صاحبه صبیه رضیه پادشاه غفران پناه سلطان محمد قطب شاه که اهل خاص حرم با اختصاص پادشاه رضوان سلطان محمد عادلشاه اند التماس از پادشاه غازی نموده حضانت آن مولود مکرم است آن گوهر مسعود و تعهد پرورش آن دُر سراسر سود بخود گرفته در مشکوی خویش که اندرون محل بود آوردند و روز بروز لوازم پرورش و ترتیب دقیقه فرو گذاشت ننموده بجان و دل کوشیدند و عزیزتر از جان میداشتند و راحت و فرحت روح و روان می انگاشتند خواجگی اقا بیگی از شعرای پایه تخت بود و قطعه تاریخ تولد آن شهزاده پرداخته بعرض رسانید قطعه شاه عدالت پناه خسرو شاهنشهان آنکه بی بندگیش قامت گردون خمید * تو گل بستان عدل نخل شهنشاه را کرد عطا از کرم خالق عرش مجید * هاتفی از نه فلک از سر ذوق و نشاط * مولود شهزاده گفت کوکب شوکت رسید *

کیسهٔ امید خواجگی آقا در صلهٔ این قطعه از آرزو و مراد پر و مملو گردید

بیان جشن شادی بسم الله خوانی شاهزاده علی عادلشاه ثانی

چون عمر گرامی آن والاگهر به چهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید بر طریق متابعت سنت نبوی صلی بادشاه غازی جشن عظیم و شادمانی بزرگ ترتیب داده بیستم ماه شعبان روز جمعه سنه یکهزار و پنجاه و دو با هزاران فرخی و فیروزی رسم تیموری و طریقهٔ بهمنیان که بمکتب نشاندن و بسم الله خواندن باشد بجلوهٔ ظهور آوردند و ادیبان صاحب کمال و معلمان خجسته مآل تعیین فرموده به تعلیم شبانروزه ترتیب صباح و مسا در قلایل ایام در خواندن و نوشتن و آداب سلطانی و ورزش پهلوانی و اسپ تازی و شمشیر بازی و نیزه باختن و تیر انداختن و جمیع فنون و حیثیت ها که لازمهٔ حال گرده با شکوه سلاطین و جهانداران است آراسته و پیراسته گردانیدند

در بیان جشن شادی سنت ختنه علی عادلشاه ثانی

و چون مرحلهٔ عمرش بهفت سالگی رسید بر طبیعت سنت خلیل طریق اختتان شاهزاده بجا آورده جشن بزرگ و شادی سترگ ترتیب داده شب جمعه ماه رجب سنه یکهزار و پنجاه و چهار سواری شهر گشت با هزاران سرور و سرور بظهور رسانیدند

در بیان جلوس بادشاه علی عادلشاه ثانی بتخت سلطنت بلدهٔ بیجاپور

چون بادشاه جنت آرامگاه سلطان محمد عادلشاه از سرای سپنج کدورت دنیا فضای سراسر سرور روضهٔ جنت عقبی خرامیدند باهتمام علیا جناب حاجیه بدیع صاحبه و وزیر مملکت مدار خان محمد و سائر اعیان و ارکان درگاه بتاریخ بیست و ششم ماه محرم الحرام روز سه شنبه ساعتی که برگزیدهٔ انجم شناسان

مهارت کیش بود سنه یکهزار و شصت و هفت شاهزاده جوان بخت علی را
در سن نوزده سالگی به تخت مملکت و سریر سلطنت اجلاس همیشت اساس
بوقوع پیوست شاعری تازه گوی بلند خیالی تاریخ جلوس آن پادشاه جوان بخت
و جوان سال را از مصرعه مولانا بلالی بطریق اقتباس و تغمیه به نظم آورده بغرض رسانیده
قطعه بهر سال جلوس شاه دکن * گفت هاتف سحر بصورت جلی * نیست آخر
درین سخن حرفی * جانشین محمد است علی * و نیز عبد النبی و نیز در تاریخ این جلوس
این مصرع گفته است مصرع نوبت شاهی زده بعد محمد علی * و نیز ملا محمد قلی این
قطعه بر رشته کار آورده قطعه منت ایزد را که بر تخت خلافت جلوه کرد * آفتابی
کز طلوعش گشت عالم منجلی * در میان شهریاران افتخار او را سزد * زانکه شد
همچو علی ملک محمد را ولی * سال تاریخ جلوسش خواستم از عقل کل * گفت امیر المؤمنین
بعد از محمد شد علی * هر یک ازین شاعران تازه خیال صلات و جایزات افزون
از حد و قیاس ارزانی یافت در اوایل جلوس علی عادل شاه مهام سلطنت و امور
مملکت باستصواب مملکت مدار خان محمد که به خانخانان مخاطب بود جاری و [illegible]
میگشت چون بقتل رسید رتق و فتق مهام جهانداری و نسق و انتظام امور مالی
و ملکی به مملکت مدار فضایل و کمالات مظهر شیخ ابراهیم خان رجوع یافت چون او
اراده حج بیت الله الحرام و زیارت روضه مقدسه حضرت خیر الانام علیه الصلوة و
السلام بهمرکابی والده پادشاه بری صاحبه عازم حجاز گردید منصب وزارت و [illegible]
به پسر [illegible] و کمالات دستگاه شهامت و شجاعت انتباه ارسطو فطرت افلاطون
حکمت میان عبد المحی قرار گرفت که تا آخر عهد علی عادل شاه باستصواب رای
رزین و تدبیر [illegible] انتظام سلطنت خانه عادل شاه را سرانجام می بخشید
و کار به بها و رونق تمام میداشت

در اولین سال جلوس از استیلای مغل قلعه بیدر و کلیان از تصرف عادل شاه بدر رفتن

از سوانح سابقه ظاهر شد که آل تیمور را در باب تسخیر دکن اهتمام تمام بود خصوص از اکبر شاه بعد از وی از اولاد او حمله ها و یورشها متواتر کرده بعد افتری بوقوع می انجامید تا به تدریج پاره پاره از ولایت دکن متصرف شدند او لا خاندیس بعد از ان برار به قبض آوردند و آخر سر ولایت نظام شاهیه نیز پامال کرده بدفعات حمله ها می آوردند تا آنکه شاه جهان با سلطان محمد عادل شاه بر تقسیم تنصیفی آن ملک مصالحه کرد و عهدنامه فیمابین نگاشته شد و بر همان قرار و عهد نیمی از ملک نظام شاهی در قبض مغل رفت و نیمی در تصرف عادل شاه ماند بعد از انتقال سلطان محمد با وجود آن عهود و مواثیق که فیمابین شاه جهان در قید حیات بود و لاکن منزوی گشته و از تصرف مهجور شده پسرش اورنگ زیب بر آن پیمان و قرار ثبات نورزیده بر تعلقات عادل شاهیه لشکر کشیده بر بیدر محاصره قایم نمود علی عادل شاه با وجود که اولین سال جلوس بود و هنوز انتظام سلطنت به وجه خاطرخواه هنوز مزاج نگرفته افضل خان و ملک ریحان را با دیگر امرا و لشکر بکومک و امداد بیدر روانه فرمود ملک مرجان که از طرف عادل شاهیه به قلعه بانی انجام تعیین بود با مغل بمدافعت پرداخته تا مدت شش سال بقتال و جدال هنگامه گرم داشت آخر در بیست و پنجم جمادی الثانی روز سه شنبه سنه یکهزار و شصت و هفت شهر بیدر در تصرف عالمگیر رفت اگرچه درین اثنا میان فوج عادل شاهی و لشکر مغل بدفعات مقابلات و مقاتلات بوقوع رسیدند و اکثر مردم طرفین در قتل و غارت آمدند گاهی غلبه از طرف عادل شاهیان بوده گاهی از جانب دولتخواهان بعد از ان عالمگیر بتاریخ بیست و هفتم رجب قلعه کلیان را محاصره نمود بعد از سه ماه در تاریخ بیست و هفتم شوال آن را نیز متصرف شد و در همان نزدیکی سیواجی بهوسله بر شهر جلنیر تاخت آورده غارت و تاراج نمود.

بیان قتل خان خانان خان بهادر

در یکی از همین یورش‌ها و لشکر کشی‌ها که مغل بر تعلقات عادل شاهیه می‌نمود و تاخت
و تاراجی بوقوع می‌رسانید برای حفظ و حراست ممالک محروسه و مدافعت ضرر غنیم عادل شاه
خان خانان خان محمد را با دیگر امرا و لشکریان بر روی غنیم نامزد فرمود خان بالشکر و امرا
بر سرحد رسیده در حراست محالات و حفظ سرحد اهتمام می‌داشت و قابو و فرصت را منتظر
می‌بود تا اینکه روزی منهیان خبر رسانیدند مسافت دو سه منزل فوج دهلی در کوهستانی
فرود آمده از جای تنگ اراده عبور میدارد خان فی الحال لشکر را مستعد نموده از جای خود
حرکت نموده از شب درمیان طی مسافت نموده بر سر آنها رسید و سد راه فوج غنیم شد
چون از دیگر جوانب کوهستان و زمستان و شیب و فرازها در گرفته بود راه بیرون
شو بر لشکر دهلی بسته شده و آذوقه نیز بآخر رسیده و امید رسیدن رسد منقطع چون
همچو حالت صعب وارد حال شان شد عالمگیر در ورطه حیرت فرو مانده شقه بخان خانان
نوشت و الحاح نمود بدین مضمون که اگر درین وقت نظر بناموس خاندان علیه عالیه ما
طریق مصالحه را مسلوک دارند و رعایت را کار فرمایند و راه منفذ بگذارند عهد موکد نموده
می‌آید تا مدتی که وزارت و مدار المهامی سلطنت خانه عادل شاهیه بآن صداقت و مودت
کیش و ابنا و اولاد نیز تعلق داشته باشد بوفای این عهد رابطه اتحاد و یکجهتی را
مربوط و مرعی داشته سلوک موالات و مولفات بظهور رسانیده آید و بعد ازین
هیچکس بنظر تسخیر هم از جانب هند بجانب بلده بیجاپور نخواهد دید گویند وقتی که خان
نماز عصر گذارده بر سر مصلی نشسته بود رساننده این شقه را بخان رسانید بعد ملاحظه
شقه این کلمه بر زبان خان جاری شد که این شقه اجل من است یعنی شقه ایست
که پیام مرگ آورده پس بعد از تامل کثیر و اندیشه بسیار بر پشت آن شقه نوشت که
فردا علی الصباح بالشکر خود مستعد و آماده شده برنهجی که فوج من فرود افتاده است ایلغار

نموده بسلامت بگذرند و قاصد را رخصت فرمود عالمگیر بر طبق اشاره خان در آخر شب تیار
و مستعد شده بر سر فوج خان ریخت سپاه فوج خان پهلوتهی کرده راه دادند تا عالمگیر
با تمامی لشکر خویش بسلامت درگذشت و راه نجات پیش گرفت همچو مرغی که قفس بشکند
روان شد و سرداران و امرای لشکر همین که واقف شدند که مغل بر سر لشکر خان
شبخون زده راه میدان گرفت دوان و خیزان نزد خان رسیدند و گفتند که هنوز کار
از دست نرفته است تعاقب نموده باز او را بدست آریم همچو قابو دیگر بدست نخواهد آمد
خان ایشان را جواب داد اکنون که از پنجه بدر رفته رفته باد بگذارید تا بر سر مغل بار منت
گذاشته باشند سالها و از این حکایت منت گذاری شما بر آنها باقی خواهد ماند و درین موقع
اگرچه سایر امرا و سرداران سکوت ورزیدند اما افضل خان که در صلابت و جلادت از
همه پیش قدمی نموده گفت که این چنین روز دیگر نخواهند یافت و همچو قابو بدست نخواهد
آمد و در آل تیمور کسیکه ما را از و اندیشه باشد همین شاهزاده است وقتی که این را بدست
آریم دیگر هیچکس از هند قصد دکن نخواهد نمود و نام نخواهد گرفت خان گفت آری همچنین است
که صلاح شما می بینید مگر شاهزاده بادشاه مملکت هندوستان است اگر او را ضایع سازیم
دریای بلا به شورش خواهد آمد و بر سر دکن طوفان امواج افواج خواهد شد گوی فلک
گردون بر سر خواهد افتاد خیر در گذرید الخیر فی ما وقع بملاحظه آرید افضل خان بر سر
شوخی و دلیری آمده گفت خان مپندارید که چنین باشد من آن افضل خان ام اگر
گردون بر سر افتد یکبارگی به کف دست خود خواهم ایستاند و جد در باب تعاقب مغل
می کرد خان محمد بدفع آن می پرداخت و به لطایف الحیل میگذرانید چون افضل خان
از حقیقت کار آگاه شده بی باکانه دو سه کلمات خشونت آمیز و درشت بر زبان
رسانیده برخاست و همان وقت نقاره کوچ کرده و بسوی دار الخلافت روان شد
ایلغار میرفت در روزی که داخل بیجاپور می شد و در نهایت غصه و غضب خود را تا

داده دو حربهٔ مشهور و معمول اهل دکن که آن را پهٔه می نامند دو دو راست
نموده بدربار درآمده پادشاه را خبر کردند که افضل خان باین طرز دو خشانه بی باکانه
بحضور می آید بادشاه گفت گو بیاید با هر طرزی که خواهد بود چون پیش تخت رسید آن
هردو حربه را بر زمین زده گفت که غلام شما کارخانهٔ شما را تباه نمود بادشاه بعد از
استماع ماجرا و اطلاع کیفیت کار ناخوش شد و از خان اعراضی بیش از بیش
بهم رسانیده و احکام برای طلب خان و لشکر فرستاد خان که هم اولین روز از راه
پیش بینی انجام کار خود معلوم نمود بر مرگ خویش متیقن شد از انجا مراجعت نموده
در سطی منازل بطول و درنگی می ورزید اگر ایک کوچ می کرد دو مقام سه مقام
می نمود غرض بچند روز فایز دار الخلافت گردید و روزیکه داخل شهر می شود اندرون
که دروازه دو مغل با هر یک حربهٔ آبدار خونخواره بهر دو جانب استاده بودند همینکه
پالکی خان برابر رسیدند هر دو از هر دو طرف بحربهٔ جانستان کارش تمام کردند
تاریخ قتلش شد آه خان محمد شهید و نیز از لفظ دغا دادند ظاهر میگردد
که سال هزار و شصت و هشتم است منقول است چون لاش مجروحش را دفن
نمودند همان یکی از متعلقانش بخواب دید که خان بوی میگوید که انگشت خورد یادو
نگشته است نزدیک پاسی دروازه افتاده مدفون سازند ضایع شدن ندهند
چون آنکس از خواب بیدار شد مردم بتفحص رفتند و نزدیک پاسه دروازه بیک
جانب افتاده یافتند و برداشته نزدیک قبرش بعضی گویند در قبرش دفن
نمودند و گویند که پیشکش هر ساله که از بیجاپور به پادشاه هندوستان میرسید در آن
سال که خان وفات یافت عالمگیر احکام روانه نمود که پیشکش مقرری امسال به سرکار
ارسال نکنند هم در انجا باتمام در تعمیر عمارت مقبرهٔ خان محمد صرف نمایند پس بجا عمارت
مقبرهٔ خان محمد از همان وجه بوقوع پیوست —

در بیان ذکر شروع و آغاز تمرد و شرارت سیواجی ولد شاه جی بهوسله بزمان علی عادل شاه ثانی

پوشیده نماند که کوکن ولایتی است وسیع و زرخیز واقع بر ساحل دریای شور مشتمل بر قلاع حصینه و حصارهای مستحکمه و بندرهای زرخیز که از انجمله است بندر چیول و بندر دابول و هنکوله و شامستی و غیر آن و پاره از ان بوم کوهستان و درها و سنگلاخها است و بعضی بیشه و جنگل و بیشمار جنس محصول آن ولایت نارجیل و فلفل که صحرا صحرا درخت آنها است از سابق الایام آنچه بملک بیجاپور اتصال داشت به عادل شاه تعلق داشته و اکثری از ان به نظام شاه چون سلطنت شاهیان منصرم شد و ملک نظام شاهی میان عادل شاه و شاه جهان تقسیم یافت کوکن نظام شاهی تمامه هم به عادل شاه تعلق گرفت سلطان محمد عادل شاه اکثر آن ولایت را به اقطاع شهامت پناه ملا احمد نایته مقرر فرمود و دو محل از ان یکی پونه دیگر سوپه بجاگیر شاهجی بهوسله مقرر نمود و شاه جی در انجا بر رسم زمینداران توطن گزیده بود و در اطاعت عادل شاه و بیعت و فرمانش بسر می برد چون سلطان محمد بعد از انکه خطرهٔ غزو جهاد از خاطرش فرس سر بر زد و شرطه از ان مبارزت پیشه را با فوج سنگین به تسخیر کرناتک نامزد فرمود شاهجی هم متعین آن صوب شد پسرش سیواجی به نیابت پدر متصرف آن دو محل می بود چون سلطان محمد را عارضه که دران وفات یافت طاری شد ایام کوفتش باسید کشید خیلی اختلالی در ملک بیجاپور بهم رسید ملا احمد را که در کوکن اقامت و حراست میداشت نزد خویش به بیجاپور طلبید و آن ولایت از وجود محافظ و حارس خالی ماند سیواجی که جلادت و بیباکی را با مکر و شید در جمع میداشت انتهاز فرصت را غنیمت دانسته دران ولایت غبار طغیان و تمرد برانگیخت و سرکشی آغاز نهاد و جمعی از مفسدان شرارت پیشه را که اکثر قوم و قبیله او بودند گرد آورده بحیله

و تدبیر قلعه جنیر را متصرف شد آنگاه دست استیلا بما بقی قلاع و حصول از وجود حارسان
و ذخیره و سامان خالی بودند دراز نمود درین اثنا سلطان محمد را پیمانهٔ عمر لبریز گردید و سفر
آخرت گزید سیوا این خبر ملامت اثر را که در حق آن باغی و مفسد مژدهٔ بشاشت آور بود
شنید قدم جسارت و جرأت پیشتر و تمامی قلاع و حصون ولایت کوکن را متصرف شد
و بجمیع خاطر سامان و اسباب بغی و تمرد رسانده احداث حصون تازه کرد کردن از اطاعت
عادل شاه پیچید و از سابق و لاحق چهل قلعه مشحون و مملو از سامان قلعه داری که از آن جمله
قلعه رایری است در قبض و تصرف خود در آورد —

بیان ذکر فرستادن علی عادل شاه افضل خان را بتنبیه سیوا و کشتن سیوا - و کشتن سیوا افضل خان را به دغا

چون تمرد و سرکشی سیواجی بهوسله بحد افراط پیوست و روز بروز زور بازو یاد و نهاد علی
عادلشاه معلوم نمود که درین مادهٔ اغماض نمودن و به تغافل در گذرانیدن منافی قاعدهٔ
شوکت سلطانی و برهم زن انتظام سلطنت و جهانبانی است اصفای نایره طغیان
و تمردش واجب است و جوش خروش غرور و از استیلایش از سر نشاندن لازم و متحتم
پس شجاعت و صلابت مآب و جلادت و بسالت انتساب اشجع الامرا افضل خان که بمزید
سپاهیگری و شیردلی از سایر شجاعان دکن ممتاز بود و سیواجی از وی بیم و هراس
از حد افزون داشت با ده هزار سوار سوار شیپری کار بر تنبیه آن طاغی باغی روانه نمود
افضل خان بآنجا رسیده بمقابلات مردانه و معارکات شیرانه لشکر و سپاه آن مقهور را
مخذول هزیمت و شکست داده ملک مقبوض وی را از قبضهٔ تصرفش متخلص ساختن
گرفت سیوا چون دید که دست اقتدارش کوتاه شد و طاقت مقاومت و مدافعت
با آن شیر صولت شرزهٔ مهابت در خویش نیافت طریق سپاهگیری و مردانگی را گذاشته
راه گریز و حیله گری پیش گرفت و شیوهٔ عجز و نیازمندی را ساز داده باب صلح

و سازشش مفتوح کرد و مکتوب در نهایت فروتنی و عاجزی آن امیر سادهٔ لوح و صاف
سینه برنگاشته التماس صلح نمود و عذر جسارت و شوخی های ماضیهٔ خود خواسته
عرض عفو جرایم نموده و اطاعت و انقیاد بادشاه قبول کرد افضل خان که سپاهی
صاف دل بود غافل از حیله گیری و روباه بازی آن غدار مکار بسخنان شیرینش فریب
خورده بصلح گرائید چون صلح مقرر شد او بدیرهٔ خان آمده بنهایت نیازگینی ملاقات
گرفت و بر خباثت باطن و کمینه دلی خود قایم مانده سامان غدر را سرانجام داد و خان
بتقریب ضیافت بر قلعه پرتابگر که به قلعه جاولی مشهور است و در هنگام آنجا قرار گرفته
بود طلبید افضل خان که مسلمان پاک دل و صاف سینه بود او را همچو خویش بی کینه
دانسته بی محابا با همه لشکر را بیرون گذاشته با دوازده نفر بر قلعه رفت آن غدار کینه
گذار بند و بست خصم افگنی نهانی ساخته و پرداخته بود همین که خان رابی سواد و استعداد
یافت کاس شربت شهادت چشانیده رسم ضیافت خصمانه ادا نمود و لشکر تمام که بیرون
فرو قلعه مانده بود خویش را بی سردار دیده راه فرار بر قرار گزید و این قصه غریبه
در سنه یکهزار و هفتاد صورت شد.

بیان باز روانه نمودن عادل شاه برای تنبیه سیوا سیدی جوهر را بعد از سرفراز نمودن او را بخطاب صلابت خان

عادلشاه بعد از شنیدن این قصهٔ پر غصه بر خود پیچید و از وفات آن فدوی
دولت خواه باقصی الغایت متاسف و متالم گشته بر آن طاغی یاغی بحد الافراط
غضبناک و خشم آگین گردید و در صدد تلافی آن آمده می خواست که یکی ایستاده های
پایه سریر خلافت مصیر را که هم بشجاعت و مردانگی و هم به کیاست و فرزانگی
موصوف بود که دیگر فریب روباه بازی او نخورد برای این مهم نامزد کند درین ما
عرض داشت سیدی جوهر که در محمد نگر کرنول پای ثبات قایم نموده از چندی

بغی و سرکشی ورزیده بود رسید متضمن برانیکه این پرورده قدیم اگرچه تا این مدت
باغوای بعضی نااهلان ناهموار فساد اندیشی را خود کاشتی پیموده و در اطاعت
و فرمانبرداری خداوند نعمت چنانکه می شایست نکوشیده و در ادای لوازم فدویت
و دولت خواهی قصور تمام بعمل آورده اما اکنون که رمد دیده حق شناسی برطرف
گشته و توفیق طریق صواب بینی نصیب گردید می خواهد که به تدارک مافات
برخلاف ایام ماضیه لباس فدویت و نمک حلالی بر خود راست نموده از آب
ارادت و اخلاص داغ نمک حرامی از جبین حال خود شسته داخل زمرهٔ چاکران
هواخواه و فدویان صادق الارادت گردد و امید واثق و آرزوی کمال است
که بعد از قبول عرض این ذرهٔ بے مقدار و عفو جرائم و تقصیرات حکم رسیدن
بحضور پرنور شرف اصدار یابد تا فدوی پا از سر ساخته بحضور خود را رسانیده بنفاذ
پادشاهی و نوازشات شاهنشاهی همچو سایر فدویان درگاه سرفراز و سربلند
گشته بتقبلیه الله در ادای لوازم فدویت و جان سپاری و بجا آوردن مراسم
دولت خواهی و جان نثاری بجان کوشیده باشد و نیز تمنا چنان است که
بر کار بزرگ و مهمی سترگ مامور شود تا در آن باب شرایط فدویت و جان
سپاری چنان بحضور رساند که در جرگهٔ بندگان درگاه و فدویان بارگاه ایزدی
تازه و سرخروی بے اندازه حاصل نماید بادشاه چون بر این مضمون اطلاع
یافت در جوابش نوشت که دل رحیم و طبع کریم ما که ظل الهی پرتو باب صفته خلق
الله متعال است که تائب و معترف قصور و تقصیر را بمواخذه نمی کرد مصرع
جو باز آمدی ماجرا در نوشت - التائب من الذنب کمن لا ذنب
له توقیع فرمان کرم بے منتهاے اوست اگر توفیق و هدایت چراغ
راه تو شده است و راست بینی و صواب اندیشی نصیب تو گردیده بلا اندیشه

و دستورش خود را بحضور رسان و عنایات و نوازشات بادشاهی و توجهات و تلطف ظل الهی در باره خویش مشاهده نما. رباعی - باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ ؛؛ که کافر و گبر و بت پرستی باز آ ؛؛ کین درگه ما درگه نومیدی نیست ؛ صد بار اگر توبه شکستی باز آ ؛ جوهر بمضمون عنایت نامه مشحون بشارت مقرون چون آگهی یافت مسرور و شادمان از کرنول برآمده احرام بیجاپور بست و بحضور رسیده به نوازشات بادشاهانه سرفراز گشت بعد از آن بادشاه فرمود که سیواے شقی علم تمردی و بغاوت برپا کرده طریق شرارت پیش گرفته است می خواهم که برای تنبیه و تادیبش کسی سرکوب را بر او روانه نمایم تا دمار از روزگارش برآورده براه صواب رهنمونش گردد و هر یک و هر یک از بندگان درگاه را همین آرزو است که این خدمت از خویش بظهور رسد اما می خواهم که بتو حواله شود درین خدمت از تو سرانجام پذیرد تا به ظهور این سعی داغ بغاوت و بدنامی که بر تو نشسته است و در عالم اشتهار یافته زایل و برطرف گردد پس بعنایات خلعت و خطاب صلابتخان سرفراز نموده رخصت فرمود جوهر صلابت خان به موجب حکم والا بالشکر و استعداد و مراد خصم افگنی و قلعه کشائی رو براه آورد تا چند روز آنجا رسیده به سم بادپایان صبا رفتار و تیغ بهادران شیر شکار دمار از روزگارش برآورده سپاه و لشکر سیوا تاب مقاومت لشکر صلابتخان نیاورده از هم رمیدند و همه متفرق و منتشر گشتند و در جبال و صحاری در خزیدند سیواے مخذول چون حال بدین منوال دید یارای اقامت و همت مقاومت در خویش نیافت با ناگواریان قلعه پرناله در ساخته و با مید و عطار آنها را از خود ساخته درون آن حصار در آمده متحصن گردید چون طجاد ما وای قوی یافت بی وسواس بخاطر جمعی به توپ و تفنگ جنگ انداخت و پرناله و رنگانی نامی که با کوه البرز دعوی همسری دارد و کمند امید هیچکسی بر کنگره فلک فرسایش نرسیده و تسخیرش به صد جبال

و محاصره احدی را میسر نگشته — **محاصره نمودن صلابت خان قلعه پرناله را و باز سیوا به فریب و فسون کشیدن بجانب خود صلابت خان را** — صلابت خان چون دید که آن منبع شرارت و فساد یکجا ثبات ورزیده در مقابله صفوف مبارزان صف شکن بجنگ پایداری نمی کند تا بزور بازوی عدو شکن و تیغ دشمن افگن بروی دست توان یافت بلکه بوزینه سار وحشی نژاد که از این درخت بان درخت جست می کند از این سو بآن سو می گذرد و از یک قلعه بدیگر قلعه پناه می برد در تلاش آن بود که آن را در جای تنگ و مضیق در گرفته راه گریز بروی تنگ گرداند که ناگاه او به ساخت و سازش نایکواڑیان بر قلعه پرناله گریخته تحصن گرفت صلابت خان آن غنیمت دانسته بمبادرت و شتابانی به پرناله رسیده محاصره نمود و برکاروان را درگرفته راه آمد و رفت تنگ گردانید و در امور چال اهتمام تمام بکار برد سیوا چون دید که امری صعب در پیش آمد و خداع دیگر خود پیشه موروثی قدیمی او بود شطرنج فریب و تزویر باختن سلسله جنبان سلوک و سازش کرده مکتوبی به نهایت چاپلوسی و تملق به صلابتخان ابلاغ نمود خلاصه مضمونش آنکه مخلص را از الطاف کریمانه و مراحم بی‌پایانه امید واثق بیش از آن است که در تحریر و تقریر نمی گنجد بنده خواست که بمجرد استماع خبر قدوم میمنت لزوم که از خوش نصیبی این نوکر در این ایام بشارت انجام زینت ظهور یافت خود باستقبال شتافته بدیدار دلربای گرامی بهره‌مند گردیده از باغستان الطاف گل مراد چیند لیکن زنجیر خوف و دهشت بر پای ارادت چنان مستحکم نشسته که امکان حرکت نمانده لاجرم از این آرزوی و محرومی دست داد الحال نیز شوق کمال و آرزوی آنست که اگر از راه مراحم بزرگانه و الطاف بی‌پایانه قلم عفو بر خط جرأت و جسارت این ارادتمند که غیر از آن جناب ملاذی و پناهی ندارد

کشیده به صاف دلی و گشاده رویی اجازت دهند تا ارادت کیش با دو کس بخدمت والا
خود را رسانیده حال دلی و درد قلبی خود پیش آن مرهم بخش جراحت مندان دردمندی
ظاهر نماید و از آن طبیب دل دردمندان دوری مرض قلبی خویش استدعا نموده تسلیه
جان مضطر و تشفی دل بیمار خود سازد غایت بنده نوازی و مخلص پروری صلابت خان
که در اصل طینت کم ظرفی و دون فطرتی مضمر داشت و از ملال تنگی و وفای عهدی
بی نصیب ازین پیام و سازش و آمدن مکتوب از جانب سیوا بدل خوشنود و مسرور
گشته عهود و وصایای خداوند و مواعظ و تاکیدات بادشاه همه محو و منسی گردانید
بموجب الجنس مع الجنس یمیل مایل وی شد و جواب نوشت که رسیدن آنجناب
درین ضلع اگرچه بحسب ظاهر بر طبق حکم بادشاه برای قمع و قلع آن شهامت دستگاه
به عهود و مواثیق لوازم یکجهتی و یک سویی بجا آورده راه اخلاص و اتحاد را سالک شوند
یقین است و عهد نموده آید که در هر مقدمه و معامله چه در رعایت و چه در حضور و در همه
امور مرجوعه بذل مجهود فرموده در اصلاح کار و برآمد مقصد حتی المقدور ساعی و جاهد
بوده نگذارم که گروهی عابد حال آن دوستدار گردد بهر حال دل سراپا اشتیاق
را آرزومند ملاقات و هم کلامی انگاشته رونق افزای این منزل شوند سیوا
بعد از دریافت این مضمون قرین ابتهاج الاحصار گشته دانست که افسون خود
در وی تاثیر تمام نموده صید عظیم به دام افتاد روز دیگر بعد انقضای از همی شب
با دو سه از خواص از قلعه فرود آمده با صلابت خان ملاقات گرفت صلابت خان
در اعزاز و احترام او کوشیده به خوشحالی و صاف دلی مجلس آراست و صحبت باهم
باتحاد و یکتایی انجامید در میان یکدیگر عهود و مواثیق در اتفاق باهم و جانب
داری یکدیگر شرط و تاکید پذیرفت سیوا در همان شب مراجعت نموده بر بالای
قلعه رفت شهیان که ازین اخبار و امور مشتهره آگاهی داشتند جناب بادشاه علی

کیفیت واقعی کماهی اظهار نمودند عادل شاه ازین واقعه قرین ملال و رنجه خاطر گردیده
در قهر و غضب درآمد بر آن هر دو بغاوت پیشه شرارت اندیشه عتاب بی حساب بهم رسانیده
خود را بر سر انتقام آورد و فرمود که بی حرکت و جنبش خود انطفای نایرهٔ فساد و طغیان آن
متمردان صورت پذیر نیست —

در بیان علی عادل شاه خود بنفس نفیس قصد تسخیر پناله از بلده بیجاپور تا مرج آن و فتح شدن پناله معاودت نمودن از مرج

علی عادل شاه توکل بر فضل و لطف داور بیهمال و اعتماد بر دولت و بخت بی زوال
خویش نموده علی الفور خود بنفس نفیس با امرا و لشکر که موجود بودند از دار السلطنت
بر آمد و بر آن سمت روان شد بعد طی منازل چون ساحل مرتضی آباد عرف مرج
معسکر لشکر ظفر پیکر گردید بمجرد سماع این خبر تزلزل در ارکان شوکت و همت آن
هر دو بغاوت کیش افتاد و تدبیرات و استحکامات که آن زمان ساخته و پرداخته
بودند بیکبارگی مضمحل و متلاشی گردید هول عظیم و دهشت عظیم بر دلهاے شان افتاد
چون مقدمهٔ فوج نصرت موج از مرج پیش قدمی تا بهی از راه طی نکرده باشند
که سیدای مخذول که تا آنگاه بر اعتماد قلعه فرسا پشت گرمی امداد و اعانت آن دیگر شرارت
بیجا بخاطر جمعی قرار گرفته بود چون بجز از حیله گری و روباه بازی نصیبی از تهور و مردانگی نداشت
ازین خبر دهشت عظیم و هیبت بزرگ بر خود مستولی کرده تاب اقامت نیاورده از
قلعه دست بر داشته با اعوان و انصار راه جبال و براری گرفت قلعه بی مزاحمت در
تصرف بندگان بادشاهی درآمد بیان نصرتی تاریخ قلعه فتح بزبان دکن بطرازی خوب
ادا نموده مصرع علی نے پلین پناله لیا صلابت سون - علی عادلشاه بحصول این
فتح قرین شادمانی و فرخندگی فراوان گشته به اداے شکر واهب ذو المنن پرداخته
و خواست که لشکر نصرت پیکر را بر تعاقب آن نابکار مردم گذاره گماشته در هر کوهی و غاری

رفته و پناه جسته باشد بدست آورده بیخ فسادش را از بن برآرد لاکن ضرب المثل
مشهور است کوه کندن و موش زدن قدری ندارد و این امر را موقوف بر وقت دیگر
گذاشته از مرتضی آباد مراجعت فرمود و بهدوش فرخی و فیروزی به مستقر الخلافت رسید
و سکنهٔ دیار را به قدوم میمنت لزوم خود قرین نشاط بی حد و ابتهاج بی غایت گردانید

در بیان ظهور یافتن آثار بغی از جوهر صلابت خان

از آنجا که سلاطین بلند همت و پادشاهان ذی مکنت و شوکت را جهان ستانی و ملک
گیری شیوهٔ قدیم و رسم دیرین است و همت عالی نهمت ایشان مدام مصروف در
تنبیه سرکشان خودپسند و سرکوبی متمردان نخوت مند است علی عادل شاه را به رهگذر
آنکه متواتر بداد و ضاعی زمیندار ملنار و شرارت او گوش زد می شد و پیشکش مقرری
که سالیانه به درگاه واصل می نمود در توقف گذاشت اراده نهضت بآن حدود از
خاطر سر بر زده تنبیه و گوشمالیش واجب گردید بنا بر آن در تهیه مواد و اسباب لشکرکشی
و جمع آوردن عساکر نصرت مآثر متوجه شد و درین اثنا آثار بغی و طغیان و علامات بدعهدی
و کفران از جوهر صلابت خان به ظهور رسیدن گرفت چه از عنایات بی غایات سلطانی
و نوازشات بی نهایات خسروانی اختر بخشش به ذروه ترقی رسیده و نیز مکنتش
باوج کمال فایز گشته پیاله تنگ حوصلگی او پر آمده با غرور و رو از نهش پیچیدن گرفت
ناچار صراط مستقیم شکر و اطاعت خداوند نعمت بازمانده بر طریق کفران و طغیان و سوء
ادبی قطره زن گردید چنانچه در هنگامی که فضایل مرتبت ابراهیم خان و مولد بیت
دستگاه ملا احمد و شجاعت پناه شبوق تمام کوههای متواتر نموده می آمدند آن جوهر
کم بها از بدعهدی و بی وفائی مختمر بود خواست که با پنج هزار سوار جرار نیز کدار بر ایشان
تاخته آورد و ایشان اگرچه پیاده و توان آن میدان نشدند که او را با لشکرش پامال سم
بادپایان خارا شکن نموده گرد از نهاد او برآورند لاکن چون مرضی خداوند نعمت

درین باب نیافته بودند وجود او را مثل سراب می‌بود و کالعدم انگاشته ایلغار خود را به حضور
فائزگردانیده مورد عنایات بادشاهی و مطرح اشعات انوار لطف خلیل الٰهی گشتند عادلشاه
این حرکت بیجا و خیال فاسد را از روی ناپسندیده خواستند که یکبارگی آتش قهر و غضب در خرمن
زندگی کاینش زنند لاکن از وسعت کرم و فرط تحمل که از جلایل موهوبات ایزد متعال است
تندی را کار نفرموده هم به نیکخواهی او کار بستند و خواستند که از راه موعظت و نصایح
پیش آمده او را براه باز آرند و همچو شتر گسسته مهار که از جاده استقامت امید راه داشت
او بار پیش گرفته است به پند سودمند و اندرز ارجمند بر صراط مستقیم هدایت و اطاعت بار رسانند.

دربیان فرستادن علی عادلشاه ابراهیم خان و ملا احمد و شاه ابوالحسن را پیش جوهر صلابت خان برای هموار نمودن و براه آوردن

مکتوبی مرحمت اسلوب مشتمل بر مواعظ دلپذیر و نصایح
جاگیر به تقریبات بایسته و تمهیدات شایسته و ترغیب بر انقیاد و اطاعت و تهدید بر جسارت
و بغاوت برنگاشته مصحوب ابراهیم و ملا احمد و شاه ابوالحسن را روانه فرمود این هر سه
اعیان درگاه فرمان مرحمت عنوان باو رسانیده از زبان بادشاه ابواب نصیحت و خیر
خواهی و طومار موعظت و نیکو راهی بروی کشودند و از مشیر کار و ترغیب نوازشهای
خسروانی و تنذیر و ترهیب قهر و غضب امید و بیم رسانیدند چون گوش آواز حشو غفلت
آگنده بود یکی از سخنان در دلش جاگیر نشد و اصلا از بی راهی براه نمی آمد کارآگاهان
چون دیدند که آن وحشی خو رام نمی شده و مرغ وحشت زده به دام نمی افتد بهر طوریکه
دست دهد به هر طرزی که ممکن شود او را هموار ساختن ناگزیر است پس باو گفتند
که جسارت تو در دل خداوند نعمت بحدی است که بشرح ادا نتوان نمود هر چند که این
حرکات و زلالت که از تو بوجود آمده اصلا بر آن نظر نفرموده خبر نوازش و مرحمت او را
با تو دیگر منظور نیست تا غایتی که از فراوانی توجه و عنایات گویا نشست با آن همه عظمت

وجلالت خود محض برای تسلیه خاطر و تالیف دل تو از مقر الخلافت قدم رنجه فرموده سواد جنگلی را که بر لب کشنا واقع است رونق افروز می شوند و مقصود ازین حرکت جبر شکستگین دل و رفع واهمهٔ خاطر تو دیگر نیست اما بشرطیکه تا رونق افروزی آنحضرت بر موضع جنگلی تو ازینجا قدم پیشتر نه نهی چون آهوی وحشی رم نکنی بهر حال برین قرار داد او را خواه نخواه رضامند نموده مراجعت نمودند و تمامی حقیقت پیش بادشاه عرض نمودند که آفتاب را از ذره پروری عار نیست و بجز از قطره نوازی ننگ ندارد اراده سفر خود از اول تصمیم یافته است الحال صواب دید فدویان درگاه آنست که کوکبهٔ گردون دبدبه متوجه آنطرف کرده آن وحشی زمان را بحکمت عملی به دام آورده بیشتر بمقصد متوجه باید شد بادشاه راصلاح آن دانایان کارآگاه را بدرجه قبول و پذیرائی فایز گردانیده رایات عالیات برافراشتند و از دار السلطنت برآمده روانه شدند۔

در بیان آمدن شرزه خان و سیدی مسعود از نزد جوهر صلابت خان برای طلب امان۔

درین اثنا سیدی مسعود و اما د جوهر صلابت خان و شجاعت و شهامت پناه شرزه خان بحضور رسیده بدولت عتبه بوسی مستعد شدند و معروض داشتند که جوهر صلابت خان که یکی از خاک برداشتگان این درگاه و از لطف و مرحمت تربیت یافتگان این بارگاه است جز تخم فدویت و جان نثاری در مزرعهٔ دل نمی کارد و بدون دولت خواهی و وفاکیشی مرادی دیگر نمی دارد و بحضور رسیدن و از خاک آستان تو تیای چشم ساختن غایت متمنای اوست هرچند که او را یقین کلی حاصل است که در وعده بادشاهی و قول و قرار ظل الهی که در سابق الانعام شرف صدور یافته خلاف را راه نیست اما بعضی ناکسان خرد دشمن واهمهٔ و هر راز نگار و خطرهٔ ناسازوار انداخته سنگ راه او گشته اند بنابر علیه التماس آنست که یکی عهدنامهٔ متضمن امان جان و آبرو و بآن هراس دیده و خوف

رسیده عنایت شود تا بدان طمانیت کلی بدست آورده بالراس والعین احرام خدمت
سراسر برکت و سعادت بسته بعتبه بوسی مشرف شود عادل شاه را چون دران هنگام خبر تالیف
قلوب درام نمودن و پشیمان امری دیگر منظور نبود آن ملتمس را بغیر قبول نموده فرمان
عهده تازه متضمن امان جان و آبروی بی وسواس رسیدن او بحضور نزبگاشته سیدی مسعود
را روانه فرمودند سیدی مسعود آن فرمان عنایت عنوان را بوی رسانیده دل از جا رفته او را
بجا آورده طمانیت کلی بخشید ⁘

در بیان آمدن جوهر صلابت خان بخدمت عادلشاه بمقام جلگه

تا صلابت خان دیگر روز با حشم و لشکر خود روانه شده بحضور رسیده مستسعد دولت پابوسی
و عتبه بوسی گردید پادشاه بکمال گرم جوشی تلطف فرموده بمرحمت فراوانش بنواختند
و به عطای خلعت خاصه و مرحمت جیغه و سرپا و بحالی منصب و ملکش سرفراز ساختند بعد از
آنکه دل تشویش زده اش قرار و اطمینان یافت که در خاطر همایون با رغبت تمام در اعلای
دین مبین و ترویج احکام شرع شریف حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلام
و علی سایر النبیین بهم رسیده است و عزم غزا و جهاد با کفار با کفره و فجره و نگونساری اعلام
کفر و ضلال آن فئه طاغیه که هم متضمن توسیع ملک و توفیر خزاین و تکثیر مواد عظمت و جلال
است تصمیم یافته بنا بر علیه ذلک فوج فیروزی را با امرای عظام سپهسالاری خان شهامت
نشان عمده خواصان فدویت عنوان نواب عبدالرحیم بهلول خان بسمت دار الحرب
کرناتک نامزد فرموده اید آن فدویت کیش راسخ اندیش نیز در رفاقت خان
سفر المستعد اجر از مثوبات جهاد باشند که در ضمن این معنی هم اکتساب سعادت آخروی
و هم استحصال دولت نیکنامی و اطاعت فرمان خداوندی که از جلایل نعم دنیا و به است
حاصل خواهد شد دنیا هم متعاقب به مدد لشکر اسلام رسیده محرز مثوبات امر شریف غزا
می شویم جوهر صلابت خان سرشتش از بد باطنی و نفاق مخمر بود و به هر حیله جان و آبرو از

حضور بسلامت مقرون غنیمت بسیار دانسته براین ارشادات بادشاهی از سر زبان نه بدل سلیم
لب به بلی و نعم گشاده رخصت انصراف گرفت و روان شد بعد ازان بادشاه به سیر و شکار و
تفریح آب گشنا چند روز حظ اندوز گشته عبور از دریا نمودند و درین اثنا بعضی از ملازمان حضور
که منزلت عرض و گذارش داشت که قلعه تورگل که یکی از قلاع نامور بادشاهی است و استحکام آن
مشهور از اینجا به دو منزل مسافت داشته اگر عبور سواری مبارک ازان سو اتفاق کند بصواب
نزدیک تر است که هم به تماشای متانت قلعه حظ اندوزی خواهد شد و هم تنبیه قلعه بان
آنجا که درین ایام نوعی از کجروی و بدطرزی اش مسموع می شود بحصول پیوندد —

در بیان نهضت نمودن علی عادل شاه ثانی بجانب تورگل و باغی شدن سیدی یاقوت قلعه دار تورگل —

بادشاه آن معروضه اش را بدرجه استحسان فایز گردانیده حکم فرمود که پیش خانه بادشاهی
رو بسمت قلعه تورگل آورد چون این خبر بسمع حوالداران قلعه که سیدی یاقوت نام داشت
و یکی از غلامان درگاه بود و در ظل عاطفت سلطانی پرورش یافته نام و ناموسی بهم رسانیده
بود رسید چون از چندی ارتکاب اموری چند که نه شایسته رضای خاطر بادشاه باشد
نموده بود هول و هیبت بهم رسانید که مبادا چون سواری خاص در اینجا نزول فرماید البته
پرده از روی اعمال ناشایسته خود برافتد و همگی معلوم حضور گردد لاجرم در پایه عتاب سلطانی
خواهد آمد و نیز کسی از نزدیکان خرد دشمنش گوش او باین خبر بجست و این خبر لا اصل له برانباشت
که درین ایام نواب بهلول خان را هوس این قلعه در خاطر افتاده است الحال بادشاه
بهمین اراده سواری اینطرف فرموده است که قلعه را از تو انتزاع نموده به او واگذارند
آن یاقوت بی قیمت این سخن واهی را نیز بسر منزل تحقیق رسانیده خیال خام نهفت
و بغاوت و شرارت که تا حال در پرده می نمود آشکارا کرد و درخواست که عبور فوج از نظر
ندهند پس پیش خانه بادشاهی را که نزدیک به قلعه رسیده بود سر دادن گوله و تفنگ

بازگردانید بمجرد رسیدن اینخبر دریای غضب بادشاهی در آمد حکم واجب النفاذ اصدار یافت
که بهادران شیرصولت و مبارزان شرزه صدمت یکبارگی بر قلعه یورش نمایند و بازمین
هموار و برابر سازند و تمامی قلعه گیان وخیم العاقبت را به برشش تیغ آتش بار و شمشیر
خاراگداز طعمهٔ زاغ و زغن سازند از حضوریان بعضی که منصب عرض پردازی و منزلت
گذارش سازی میداشتند عذر جسارت و گستاخی در ساخته معروض پیشگاه سلطانی نمودند
که از اقبال بادشاهی و قوت بخت ظل آلهی سپاه گردون پناه را توان و طاقت آن
هست که موجب حکم والا بیک یورش قلعه را در لمحة البصر نام و نشان نگذارند و به
سم سمندان خاراشکن با زمین برابر ساخته مثل قاریغ صف صف گردانند اما از وقوع
این معنی اعتبار سایر قلاع و ناموس متانت حصون بادشاهی نخواهد ماند و نیز در این نوع
قهر سلطانی چندین بی تقصیران که رقبه سان از ذمهٔ بغاوت و تمرد بری است پامال
هلاکت گردند صواب آن دیده می شود که محاصره بر قلعه قایم نموده در مورچال اهتمام
تمام بکار برند چندین ایام بجنگ زرگری پیشه گذرانیده بآهستگی فتح قلعه کنند تا اعتبار
حصون و قلاع بحال خواهد ماند و متانت ناموس جایگاه بادشاهی را شکست نخواهد رسید
بادشاه رای مقربان درگاه را بدرجهٔ پذیرائی رسانیده حکم به محاصره و نشاندن مورچال
صادر فرمود چون برطبق حکم والا محاصره قایم شد آن حبشی طاغی پای جسارت از دامن
ادب بیرون آورده بمدافعت برخاست و از بالای قلعه بسر دادن توپ و تفنگ
در استاد و اکثر جمعی از متمردان حق ناشناس دلیری را کار بسته بیرون قلعه آمده
بر مورچال می تاختند به سزای گستاخی رسیده خوراک تیغ و تیر بهادران می گشتند

در بیان تایید کردن جوهر بائی یا قوت بائی را و اسباب جنگ از باروت و گوله پنهان به قلعه تورگل فرستادن-

درین اثنا منهیان اخبار آگاه بعرض بادشاه رسانیدند که جوهر بی و فا آن نوازش

و سرفرازی خداوند نعمت فراموش نموده به همه شیوهٔ خبثیهٔ نمک حرامی مُصِر است در
ضلع هرپن هلی اقامت داشته با قلعه بان تورگل ساخت و سازش میدارد و در تائید
و اعانت او کوشیده اسباب ضروریه از باروت و گوله و دیگر یحتاج پنهان بدرون
قلعه میرساند ازین خبر کلفت اثر خاطر مبارک نازک بادشاه از سر شوریده بار دیگر برهم گردید
تا آنکه مکرر فرمان عتاب عنوان مشتمل بر توبیخات شنیعه و تهدیدات بلیغه بوی فرستاد آن
سرمست بادهٔ غرور و استکبار آن را نیز بازیچه تصور نموده اصلا عبرت پذیر نشد و سر
بر راه اخلاص خود را نیاورده بر سر همان شرارت و بدعهدی خویش قایم ماند بادشاه
ازین غصه پیچ و تاب خورده خاطر را قرین کدر و تفکر ساخت و از مملکت مدار دانای
روزگار میان عبدالمجید صلاح کار پرسید آن ارسطو تدبیر سمند زبان خود را در
جولانگاه بیان چنان تازید که بادشاه هر چند که از راه ذره پروری و بنده نوازی میخواهند
که از دانه دام لطف و مرحمت آن مرغ وحشی را به دام آرند و یا از طریق پند و موعظت
آن دیو وحشی را هموار و رام سازند چگونه میسر شود که او اصلا قابلیت آن ندارد
و جوهر او هرگز شایستهٔ این رنگ پذیری نیست هر قدر که در اصلاح حالش سعی و جهد
بکار رود جز فساد بر نخواهد داد و هر چند که در تصحیح اوضاعش اهتمام بوقوع پیوندد بدان
تضییع عمل سود نخواهد بخشید علاج این شوربخت جز آن نیست که از بیخش بر کنند
و ریشهٔ فساد و بارش مستاصل گردانند **قطعه** درختی که تلخ است او را سرشت
گرش در نشانی به باغ بهشت ❊ ور از جوی خلدش به هنگام آب ❊ به بیخ انگبین
ریزی و شهد ناب ❊ سر انجام گوهر بکار آورد ❊ همان میوهٔ تلخ بار آورد ❊

در بیان عزم نمودن علی عادل شاه ثانی برای استیصال جوهر صلابت خان و نهضت نمودن طرف کرنول -

بادشاه از سخنان وزیر صاحب تدبیر متاثر گشته فرمود که الحق خیر این تدبیر کاری

معقول نیست همان وقت حکم فرمود که محاصره از قلعه برداشته رایات عالیات به افرازند و متوجه سرکوبی آن بارمردم آزار شد چون خبر توجه مرکب بادشاهی بآن هیچ آنهارا خرابی و تباهی رسید سراسیمه واراز حوالی هرچن هلی برخاسته کوچ نمود و به قلعه‌دار مدگل که برسرراه لشکر بادشاهی بود مکتوبی تلبیس اسلوبی فرستاده که خبردار دل قوی دار همت از دست نگذار آنچنانکه حبشی تورگل همت را کار فرموده پای ثبات ورزید و بجاے خویش قایم ماند تو نیز آنچنان کن لشکر بادشاهی پیرامون قلعه رسیدن مده من بر پشت تو بهمه وجوه بر امداد و اعانت سرگرم ام و اینکه میرسم و اگر برخلاف امر من کاربندی شوی مستحق مکروهات خواهی شد و از پیش من اذیت ها خواهد رسید قلعه‌دار مدگل که سرشت از وفا و حلال نمکی داشت و از فدویان و فاکیش بادشاه بود آن اغوای شیطانی را بدل راه نداد و آن مزخرفات تلبیسی را گوز شتر انگاشته بر فدویت و نمک بحلالی خود قایم چون مرکب بادشاهی نزدیک رسید از سر قدم ساخته با مفاتیح قلعه استقبال نمود و شرف عتبه بوسی مشرف شد و کلید قلعه را در نظر ایستادگان پایه سریر گذرانید مورد عنایات سلطانی و مطرح نوازشات خسروانی گردید بادشاه قلعه را به قدوم میمنت لزوم خود رشک افزای بهار ارم گردانید بعد از دو سه روز احمال و اثقال و اسباب زواید را در آنجا گذاشته برای دشمن و خصم افگنی سبکبار شد و از آنجا فتح رایت را برافراشته از آنجا نهضت نصرت علامت نمود چون یک دو منزل مو طی نموده نزدیک قلعه بهنور رسید خبر یافت که همدران نزدیکی آن حبشی باغی بعزم مقابله فرود آمده اراده مصاف داشته است ـ

در بیان اتفاق جنگ واقع شدن میان عادل شاه و جوهر صلابت خان نزدیک قلعه بهنور و شکست یافتن جوهر

علی عادل شاه نصر من الله فتح قریب حالش و تایید من عند الله قرین روزگارش

بود کمر عزم بر میان همت چست بسته متوجه استیصال این باغی خسران مال گردید و
ترتیب صفوف بر وجه شایسته نمود مقدمه به شجاعت و شهامت پناه مملکت مدار
عبد الصمد نواب بهلول خان بیاراست و ملیمنه ملا احمد و شرزه خان قایم کرد و میسره
به محمد اخلاص خان و خواصخان استوار نمود و قلب شان و شکوه پادشاهی افتخار
یافت و ساقه به عزیز خان و دیگران حواله شد خصم نیز در مقابل لشکر خود آراسته داد
بی وفائی و بیفاوت دادن گرفت و نمک حرامی را بدرجه قصوی رسانیده در مقابله
خداوند نعمت پا بیفشرد و در میان صفوف آتش غیرت شعله زن گردید و آسیای
قتال در گردش در آمد مهرها از سینه ها پرید و کینه ها در دل ها آشیانه گزیدند فتنه
را هنگامه گرم شد صرصر کین به تندی وزیدن گرفت مبارزان طرفین در جولانگاه
عرصه مصاف خود را درآورده داد جلادت و شجاعت دادن آغاز یدند و تیغ تشنه
و شمشیر گرسنه را از دم و لحم اعادی سیر و سیراب نمودن گرفتند رزمگاه تمام از خون
کشتگان همچو گلزار رنگین گردید و زمین هموار از لاشه های اموات تله ها بهم رسانید
و در عین این گیر و دار و زن و کشش جوقی از سرداران لشکر عبد الصمد بهلول خان
عنان سمندان برق کردار بآب داده بر مقدمه فوج غنیم تاخت برده از پیش برداشتند
و همچنین ملا احمد و شرزه خان بر میسره او که سیدی علی و دیگر چند سرداران متعین
بودند حمله برده درهم و برهم نمودند یکبارگی در استقامت لشکر خصم تزلزل در افتاد
چون تمامی فوج شاهی از جا بجنبش در آمد لشکر خصم بجز فرار بهبودی ندید چندانی که طعمه
تیغ و لقمه شمشیر گشته بودند جاگیر عرصه مصاف شدند و بقیة السیف که مجروح و نیم بسمل
مانده فرار بر قرار گزیدند و دران صدمات دلیران و لگدکوب فیلان و اسپان جوهر
صلابت خان از اسپ جدا شده بر زمین افتاد و بر اسپ یکی از سپاهیان باز
سوار گشته با معدودی از نزدیکان رو بگریز نهاد و جان از ورطه هلاکت بسلامت برد

چون تائید سبحانی و معونت یزدانی شامل حال روزگار پادشاه کامگار سعادت یار بود به فتح و نصرت مخصوص گشت و بدخواه او به شکست و پریشانی متفرق گردید عادل شاه قرین نشاط و ابتهاج لا تحصی گشته گردیده شکر و اسباب العطایا معه و اکردانیده و جبهه نیاز به زمین عجز و انکسار رسانید جوهر که درین هزیمت یافته چون ره گریز نهاد تا قلعه رایچور آرام نگرفت و در آنجا توقف ورزیده از کوفت و کوبی که در آن معرکه مهلکه بدو رسیده بود تن را به آسایش داد ولیکن از تب و تاب جان خراشی نام او ای مرض صعب بهم رسانیده با وجود این احوال و دهشت تعاقب سپاه نصرت پناه در آنجا بجمعی و اقامت نتوانست کرد پس از دو سه روز از آنجا نیز بگریخته به محمد نور کرنول بشتافت و در آنجا متحصن گشته بمعالجه و مداوای درد قلبی و جسمانی در آمد۔

بیان رسیدن پادشاه بر قلعه رایچور و فتح نمودن آن را و آقا خسرو را به قلعه داری نصب نمودن۔

پادشاه اقبال مند قرین فتح و نصرت و همدوش نشاط و مسرت چون به رایچور رسید حوالدار آنجا که از منسوبان سیدی جوهر بود قصد مدافعت لشکر پادشاهی و مقابلت سپاه ظل الهی استعداد جنگ ترتیب داد و بر سر برج قایم شد سرداران جماعت احتشام که جانفشانی خیرخواهان فدویت و نمک حلالی بودند این شیوه نمک حرامی را از وی ناپسندیده یکبارگی از دایرهٔ اطاعت و فرمان برداریش بیرون آمدند و در هنگام فرصت او را گرفت نموده محبوس کردند و با مفاتیح قلعه بخدمت پادشاه شتافته مورد مراحم و نوازش گشتند پادشاه این قلعه را نیز از برکات قدوم برکات لزوم خویش زیب و زینت بخشیدند و آقا خسرو خورد ساله را که یکی از فدویان راسخ الاعتقاد درگاه بود به قلعه داری آنجا سرفراز کردند و از آنجا باراده قلع و قمع آن خاربن شرارت و فساد رایات برافراشته پیشتر روانه شدند و بر لب تنب بهدرا خیام دولت آرام قایم نموده نزول اجلال فرمودند

بعضی از سرداران مبارزت پیشه را مثل موسی خان و جهجاراو و غیره حکم فرمودند که
از شب بهدرا عبور نموده بآن جانب نزول کنند اگر کسی از زمرهٔ شقاوت پیشگان شوریده
بخت بمقابله و مقاتله اقدام نماید خبر گوش به مطیع رسیده انگاشته او را طعمهٔ تیغ برّآن
و لقمهٔ شمشیر سرافشان گردانند و اگر به یاوری اختر سعادت گستر و مساعدت طالع بهی آور
از طریق اطاعت و انقیاد درآید و تحفهٔ عذر جسارت و گستاخی در طبق ارادت و
نیازمندی نهاده پیش آید او را در عهد و امان پادشاهی درآورده دست از خون و
مالش باز دارند و از کشش و ایذا او را معاف و مامون گردانند سرداران مذکور
طرهٔ فرمان پادشاهی را بر سر ارادت و اطاعت جا داده از جوی شب بهدرا عبور
نموده بآن جانب نزول نمودند ـ

شبخون آوردن سیدی مسعود بر موسی خان و جهجاراو و هزیمت یافتن او و مردن جوهر صلابت خان متعاقب این واقعه ـ

سیدی مسعود که داماد آن نامسعود و تعلیم یافتهٔ آن ناعاقبت محمود بود به غرور
اینکه این جماعت قلیل که باین طرف آب فرود آمده اند باندک تردد ایشان را از میان
برداشت بقصد شبخون با سه هزار قوی پیکار شمشیر گذار شبانگاه بر ایشان تاخت
اما موسی خان و جهجاراو که ازین معامله اش شمهٔ آگهی یافته بودند بر جای خود هشیار
بوده انتظار می بردند همین که سیدی مسعود بی باکانه خود را بر ایشان زد به تیغ بازی
و تیر افشانی دست کشاده در لمحة البصر دمار از روزگارشان برآوردند اکثر از آن جماعت
شایسته خوراک گرگ و شغال گشته با خاک برابر شدند و سیدی مسعود با برخی از بقیة السیف
فرار بر قرار گزیده جان بسلامت برد جوهر صلابت خان از اول شکست که خود یافته بود
در غم جان فرسا افتاده مرض پیدا کرده فراش شده بود الحال چون خبر شکست

داماد شنید سر خنش دو چند شد و روبه از دیار آورد و خود پیمانهٔ عمرش لبریز گشته
بود تا در قلیلی از ایام جان به قابض ارواح سپرد پسرش عبدالعزیز و داماد پسرش
سعیدی مسعود بعد از این واقعه چشم انتباه شان از خواب غفلت بیدار شده از جزای
که بر کردار ناهموار آقای شان مترتب گردید متیقن شان گشت که شیوهٔ نکوکاری را مآل خیر
نکال و خسران نیست لاجرم از اوج غرور و پندار بر خاک عجز و شکست افتاده در خدمت
مملکت مدار عبدالمجید و نواب بهلول خان عرایض فرستادند که آقاسے ما به راه نمونی
نفس خبیث و ضلالت شیطان لعین سعید از افعال ناشایسته هموار گشته مورد نقمت
آله و عرضهٔ طعن و تشنیع خلق الله گردیده عادل حقیقی و منتقم تحقیقی بمصداق
و من یعمل مثقال ذرة شرا یره پاداش کردارش در کنار روزگارش نهاد
اکنون تا بر خاک افتادگان را بجز آن درگاه عالمیان پناه پناهی نیست و بدون این
آستان دولت نشان ملاذی و ماوای فی سبیله قبله توالی رو بکه آریم ما به روی دل
خود پیشوا آریم ما را الیقین است که این بارگاه ظل الهی بجود درگاه والاے الهی عطاپاش
و خطاپوش و عذر جرم بخش و عذر نیوش است منادیان آن درگاه صبح و شام
بلکه هر آن و هر زمان ندای مصرع چه باز آمدی ماجرا در نوشت - بگوش امیدواران
نیازمند می رسانند اگر بروفق خلق الله الهی به عفو جرایم و قبول عذر خواهی کار فرموده
امید بشارت دهنده امان نامه که متعهد حفظ جان و پاس ناموس باشد عنایت فرمایند
از سر قدم ساخته به عتبه بوسی مشرف شویم -

بیان شفاعت عبدالمجید و بهلول خان عفو تقصیرات نموده سرفراز کردن علی عادل شاه عبدالعزیز و سعیدی مسعود را که پسر و داماد جوهر صلابت خان بودند -

مملکت مدار عبدالمجید و نواب بهلول خان در هنگامی که پادشاه بر مسند عزت تکیه زده خاطر

قرین فرحت و شادمانی داشته زبان الهام ترجمان را به شکرگذاری مواهب وهاب المنن
گشاده بودند فرصت عرض و گذارش یافته معروض پایه سریر گردانیدند که آن نادولت
خواه خود دشمن به بدآموزی نفس تبه کار و رهنمونی شیطان بدکردار طریق ناصواب
ضلالت و بغاوت پیموده کیفر و مکافات آن بر طبق جزاء سیئة سیئة دست بدست
یافت عیال و اطفالش که ناصیه حال ایشان از داغ جرم و تقصیرات ساده و مبرا است
امیدوار مرحمت و عنایت شهنشاهی هستند پادشاهان عظیم الشان را نیز همین رسم معمول
است که اگر ظالمی ستمگاری را بر سزای کردارش رسانند بر طبق قول **فرد** گنه
بود مرد ستمگار را - چه تاوان زن و طفل بیچاره را و عیال و اطفالش را شمول مراحم
و عواطف ممتاز سازند اگر این بی وسیلگان پریشان احوال نیز از قهر سلطانی نجات
جرعه حیاض مرحمت و نوازش خسروانی سیراب و شاداب کنند البته به شان عظیم الشان
انسب و الیق خواهد بود چون معروضه این هر دو مقربان درگاه و مقبولان بارگاه
جز قبول و پذیرائی سمتی دیگر نمی داشت پادشاه آن را بعز قبول رسانیده از سر
قهر و غضب درگذشتند و حکم باریابی حضور داده فرمان استمالت عنوان مشتمل بر
عهد و امان مرحمت داشتند تا دیگر روز عبدالعزیز و سیدی مسعود خود را بحضور
رسانیده به وساطت ملکت مدار و نواب کامگار به شرف ادراک عتبه بوسی
مشرف گشتند پادشاه غریب پرور عاجز نواز بر آن هر دو نظر نوازش و مرحمت فرموده
خلعت ها عنایت نموده بر منصب و ملک پدرش قایم گذاشت بعد از آن خود به
فرخی و خورمی معاودت نموده داخل مقر الخلافت گردید **کیفیت سیدی**
جوهر چنین است که او در اصل غلام عبدالوهاب بن ملک ریحان عادل شاهی
بود چون ملک عبدالوهاب وفات یافت سیدی جوهر ملک ریحان ثانی را که فرزند
و جانشین ملک عبدالوهاب بود محبوس نموده در محمدنگر کرنول خود قایم مقام شد

صاحب زاده شد بدرجه امارت عظمی رسید و سیدی مسعود را که وی نیز از غلامان
سیدی عبدالوهاب بود بدامادی گرفته تربیت میکرد و در وقتیکه سیدی جوهر
خطاب صلابت خان یافته حسب الحکم اشرف قلعه پناله را محاصره نموده بود و با سیواجی
جدال و قتال داشت سیدی مسعود ترددات نمایان چند بظهور آورده خطاب ثانی یافته بود

بیان لشکر کشیدن علی عادلشاه بر ملنار تا سونده و بدنور رسیده تنبیه و تادیب کفار نمودن

علی عادل شاه بیشتر ازین ایام عزیمت سفر ملنار بسبب تمرد طغیان زمیندار آنجا
چه بهدرپ نایک نام که بکمال شوکت و ابهت از سایر رایان ممتاز بود و از کثرت
لشکر و حشم و افزونی ملک و خزینه سر غرور و تجبر بکره اثیر رسانیده و دار الحکومت
بدنور که ولایتی است وسیع و زرخیز کوس استقلال می نواخت راسخ و مصمم نموده بود
که ناگاه مهم صلابت خان در پیش آمد چنانچه سابق اشاره بآن گذاشته چون از
مهم جوهر انفراغ دست داد و با فتح و نصرت دهدوش نشاط و مسرت از پناله بدار السلطنت
بیجاپور مراجعت فرمود چندی بعیش و عشرت گذرانیده داد کامرانی و حظ شادمانی بر
گرفت باز اخبار سرکشی و بی اعتدالی بهدرپ نایک رسید که با وجود که رسم خراج
و باج را در تعطیل گذاشت دست تصرف دراز کرده چند قلاع و مواضع اسلامیه
که تعلق به علی عادل شاه داشت و قرب جوار او بود بتصرف خود در آورد چون
اعلای دین و اشاعت احکام شرع متین و تقویت اسلام و کسر شوکت کفار بد سرانجام
بر ذمه همت والا نهمت سلاطین عالی مقام واجب و لازم است اولاً برای الزام
حجت بطریق سنت فضیلت پناه مولویت دستگاه ملا خرم را برای بیدار
نمودن آن خفته خواب غفلت بطرف بدنور روانه نمود فضیلت پناه هرچند بمواعظ
دلپذیر و نصایح جاگیر او را بر طریق هدایت و صراط استقامت دلالت نمود آن

سرشار بادهٔ غرور و سرمست صهبای بدمستی از خواب غفلت بیدار نشده و آن سخنان مشفقانه و اندرزهای مخلصانه باصغای قبول بگوش نیاورده و بر کجروی قدیم خویش قایم و راسخ ماند چون ملا صرف یاس از چنین حال خسران مآل او بر خوانده از آنجا مراجعت نموده بحضور عادل شاه حقیقت گاهی عرض نمود بادشاه چون حجت بر آن غافل ناعاقبت اندیش قایم نمود کمر همت بر کفار کشی و جهاد استوار بسته استعداد خصم افگنی و مواد کشورکشائی بهم رسانیده بیشتر از خود بهوده شجاعت شعار جلادت و شهامت آثار سید الناس المخاطب به شرزه خان را که از شجاعان نامدار پای تخت بود با چند سرداران دیگر کسیل نمود که تا بمعجون تادیب و گوشمالی علاج جنون آن گرفتار بدروزی و بدحالی بر وجه شایسته نماید و خود هم بعد از چند روز با بدرقهٔ عون و اعانت ذو الجلال و الافضال رایات نصرت آیات بر افراشته به غرهٔ شعبان سنه یکهزار و هفتاد و سه از دار الخلافت باشان و شوکت بادشاهی بر آمد و با فوج ظفر موج روان شد بعد از طی منازل و مسافات قلعه بنکاپور را بشرف قدوم برکات لزوم خویش معمور و انوار و برکات گردانید و فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر طلب به نواب عبد الرحیم بهلول خان که برای تنبیه و تادیب سرکشان متعین کرناٹک بود اصدار فرمود بهلول خان بمجرد وصول فرمان مهابت آنطرف بدست نایبان خود واگذاشته با شهامت آثار شاهجی بهوسله وغیره بر جناح استعجال روانه شد بعد از طی مسافات بر کنار تنگ بهدرا به عتبه بوسی بادشاه کشور پناه مستعد شد بادشاه با نواب وغیره امرا بطرف بدنور متوجه شدند و ملکات مدار عبد المحمد و ملا احمد و سید خان زمان و مظفر خان وغیره را از راه دیگر غیر مشهور بآن سمت روانه کردند۔

بیان شرزه خان پیشتر رسیده قلاع و امکنهٔ کنگار را تسخیر نموده تا سوندا رسیدن ۔

شیر بیشه دغا شرزه صحرای هیجا یعنی شرزه خان که مشیرک از بادشاه دران نواح
درآمده بود اولا در نزدیک قلعه جره بالشکر کفار تبه کار که با ساز و سامان بسیار
و استعداد بی شمار درانجا جمع آمده مستعد پیکار و آماده کارزار شده بودند مصادم
شد کفار بیکبارگی بر لشکر اسلام خود را زده شرایط جلادت و شجاعت بجا آوردند بکشش
و کوشش بیرون از حد و شمار با اهل اسلام در آویختند و شمشیر زنی و تیغ بازی را کما
ینبغی بوقوع رسانیدند شرزهٔ شیر شکار و فیل پیکار با مبارزان جنگجو و بهادران رستم
خو پا در میدان شجاعت و جلادت فشرده دست عون و تایید الهی از پشت گرفته
در احراز فضیلت غزا و مثوبات جهاد که از احدی الحسنیین خالی نباشد یا ثواب غزا و جهاد
نامیده شدن به غازی در صورت غلبه یا رسیدن بدرجه شهادت و ملقب گشتن
به فازی در صورت عکس شیوه تیغ بازی و پیشه شمشیر زنی را بجدی بجا آوردند و اعدای
وخیم العاقبت را در زیر سم باد پایان غایتی پامال لگدکوب ساختند. مصرع
ملک را گفت احسن ملک گفت زه ایه نصر من الله و فتح قریب بر طغرای منشور اسلامیان
توقیع یافته بود بنصرت و ظفر مخصوص شدند حملهای رستمانه و نوازشهای بهادرانه
بر آن طایفه مخذوله و جماعت مطروده برده بسیاری را در زیر تیغ بیدریغ گذرانیده در خاک
و خون غلطانیدند و بقیة السیف از پیش سطوت مبارزان روبر تافته راه فرار گزیدند و آن
قلعه بتصرف اهل اسلام درآمد. **بیان فتح شدن سونده.** شرزه خان
از انجا قدم پیشتر گذاشته یک قلعه و مکان را بزور و ضرب و قتل و کشش از قبضه
کفار اشرار انتزاع نموده داخل قلمرو اسلام می نمود و همچنین تا سونده که ولایتی است
بس نزهت افزا نضارت پیرا کثیر الحاصل وافر المداخل رسید و در تسخیر آن جهد بلیغ
سعی بظهور رسانید تا آن را بعون ایزد متعال هم مفتوح گردانید چون موکب شاهی بنزول
سونده فایز شد عادل شاه چندی دران جای با فضا فرح افزا نضارت پیرا آسایش

گزیده به آب و هوای خوشش آنجا دل را خوش نمودند و سپاه و لشکر را نیز بآرامش و آسایش دادند بعد از ان به مملکت مدار عبدالمحمد و ملا احمد و شرزه خان و سیدی نوان زمان وغیره حکم واجب الاذعان صادر کردند که تایید سماوی و عون آلهی را در همه احوال شامل حال خود ها به یقین دانسته هم چنین تلاش های رستمانه و یورش های مردانه بطهور آورده دار الحکومت بدنور را که راجه مخذول بهدر نایک در آنجا با شکوه و حشم خویش نواب استقلال و افتخار می نوازد به کلید عون و مدد آسمانی مفتوح سازند

بیان فتح نمودن لشکر اسلام بدنور را از مشرک

مبارزان شمشیر شکار و بهادران فیل پیکار بر حکم پادشاهی به قصد بدنور شتافتند بهدر نایک در خود تاب و توان مقاومت سپاه اسلام و مقابله غازیان ظفر انجام نیافته از بدنور بر آمده راه قلعه کویل درگ که قلعه ایست بس متین و مستحکم و حصنی است بغایت حصین گرفته در ان جا متحصن شد چون لشکر اسلام نصرت انجام به بدنور رسیده بزور بازوی خصم افگنی و قوت شمشیر اعدا شکنی فتح نمودند بادشاه سایه همایانه خویش نیز در ان انداخته سکنه آن دیار را سر عزت و افتخار به اوج پروین رسانید چون آب و هوایش مطبوع آمده در آنجا نیز چندی رحل اقامت انداخته حظ اندوز نشاط و انفراح گردید پس از ان حکم عالی به سرداران فرمان پذیر و بهادران کشور گیر نفاذ یافت که هم چنین پیشتر ک عنان عزیمت را تاب داده بر قلعه کویل درگ که آن سرکش پر غرور در آنجا را ملاذ و مامن تصور نموده بخاطر جمعی نشسته است یورش رستمانه برده فتح نمایند و آن متکبر نخوت شعار غفلت آثار را دستگیر پنجه اعدا گیر سازند بمجرد اشاره سلطانی و بشارت خاقانی بهادران شیر صولت و شیران پیل صدمت لبان نو دامادکه قصد حجله عروس به شوق تمام از جا برخیزد و یا مانند شیر گرسنه که بر گوزن کوهساری نفغب از مکان بر می جهد بر قلعه کویل درگ دویدند و بر تسخیر آن متوجه شدند.

از شنیدن این خبر هول آور وهشت اثر تزلزل تمام در ارکان همت بهدر انا یکبار افتاد
و پندار غرور شش یکسر از سرش بدر شد جز عاجزی و درماندگی مایه در دستش نماند و از اوج
استغنا و استکبار بر خاک عجز و بیچارگی افتاده بوسیله نواب عبدالرحیم بهلول خان عریضه
نیاز آمود متضمن ضراعت بسیار و معذرت افزون از حد و شمار و اقرار تقصیر فراوان
و اعتراف شوخی و گستاخی بی پایان و قول انقیاد و اطاعت پادشاه و تعهد ارسال
پیشکش به بارگاه آسمان جاه و تقبل باج و خراج هر ساله بی عذر و حرکت و حیله
و حواله نشیبالان جان و مال و گذاشتن ملک و ولایت قایم و بحال بدرگاه گردون
پایگاه عادل شاه فرستاده نواب بهلول خان عریضه اش بنظر انوار گذرانیده زبان
بعذر خواهی او بگشاد و در شفاعت او قبول عذر بعد عفو تقصیر او جد و اهتمام بیشتر
بجا آورد تا پادشاه از سر سزا و انتقامش درگذشت و قهر و غضب را به لطف و مرحمت
مبدل فرمود و بر طریق سنت نبوی و شرع مصطفوی بر باج و خراج و تفصیل جزیه
اکتفا نموده از جان و مال و ناموس و ملکش دست برداشت و فرمان مرحمت
نشان عنایت عنوان بآن زمیندار پیش بین و دور اندیش بر نگاشت بدین مضمون
که اگر چه گستاخی ها و بی اعتدالی های آن خرد دشمن کوتاه اندیش نه مشابه بوقوع
پیوسته که جز سزا خواستی و غیر از استقبال استحقاقی داشته باشد لیکن چون بیاوری
بخت بیدار و موافقت طالع مددگار زود از خواب غفلت بیدار شدی و از کجروی
و کجبازی براه صواب باز آمدی قلاده انقیاد در رقبه جان آویخته طوق اطاعت بگردن
انداختی باز همچو نواب حمیده القاب حشمت و شوکت انتساب محرم حریم خاص جلیس
محفل اختصاص بهلولخان که گاهی دست رد بر سینه آمالش نرسیده و وقتی
چهره مسؤلاتش به ناخن ناقبولی مخدوش نشده به شفاعت تو برخاسته در گذشتن
از سر تقصیر فانزرا انتقام و عفو نمودن آن همه جرایم و آثام جهد بلیغ و سعی جمیل فرموده

پاس خاطرش نزد ما عزیز است لاجرم همگی زلات و تقصیرات ماضیه را عفو فرمودیم و از سر قهر و غضب درگذشتیم و از سر نو به عطای ملک موروثی بنواختیم و بر جای و مکان آباد و اسلاف بحال خود قایم داشتیم مشروط بآنکه گاهی پیرامون خیال فاسد و طور و طرز شنیع نگردی و مدام جز طریق اطاعت و انقیاد سبیلی دیگر نه پیمایی و زود بر طبق وعده و قرار در ارسال پیشکش موعود مبادرت نمایی و نیز در ارسال جزیه و خراج هر سال بلا توقف و اهمال مجرای خود شناسی چون فرمان مرحمت عنوان بآن راجه نیک سرانجام رسید خوش و خرم گشته لوازم آداب و خدمت گذاری بدرگاه بادشاه معمول ساخته نقود فراوان و جواهر شایان و اجناس نفیسه نفایس شریفه بدرگاه بادشاه گردون پایگاه فرستاد بعد ازین عادل شاه قرین نشاط و بهجت و بهادرش فتح و نصرت مراجعت فرموده سالماً غانماً بتاریخ غره جمادی الاول سنه یکهزار و هفتاد و چهار داخل مقر الخلافت شد۔

بیان اسباب زوال دولت اهل دکن و مستقل شدن سلطنت ایشان بمغل۔

آل تیمور را هوس تسخیر دکن بیش از اندازه و قیاس بود و اهتمام دران باب بیشتر داشتند خصوص اکبر بادشاه و اولادش که همگی همت اینها در همین ماده مصروف بود تا به سعیهای بسیار و جهدهای بیشمار بتدریج صوبه بر شطری از دکن قابض گشتند خاندیس و برار تصرف آوردند و در عهد شاه جهانی برای ولایت نظام شاهی نزاع و پرخاش درمیان بود تا آنکه میان سلطان محمد عادل شاه و شاه جهان بادشاه بر تقسیم آن ولایت صلح قرار یافت که هر کدام نصفی از ملک نظام شاهی قابض و متصرف گشته نزاع از میان بردارند و با یکدیگر رابطه اخلاص و اتحاد را انضباط داده از تعلقه یکدیگر کار ندارند چنانچه این صلحنامه بعهود و مواثیق شدیده بر لوح طلا ترقیم

یافته بود اساس طرفین مزین گشت بر همین عهد و پیمان مدتی بر آمد فیما بین علی عادلشاه و فرمان
روای دهلی نزاع و پرخاش نبود در عهد علی عادل شاه ثانی باز صورت نزاع و پرخاش
رونما گشت تباغض و عداوت پدیدار گردید اکثر اسباب این تباغض و معادات شرارت
و مفسدی سیواجی بهوسله بود پدرش شاهجی اگرچه او هم مغلق زبان بود اما شخصیت تمام
داشت پاس نمک داشته نگه حقوق خداوندی می شناخت و بسلامت روی عمر
بسری نمود و پسر کلانش سنباجی نیز شیوهٔ خودشناسی خداوندشناسی را کار بسته
مصدر آنچنان فسادات نشد که سیوا بر در خودش بوقوع آورده و همو بود که میان عادلشاه
و فرمان روای دهلی آتش فروخت و در میان هر دو جنگ انداخت چون مسکن و قرار
گاهش کوهستانی بود پر اشجار و خارزار و اکثر مکانهای قلب و قلاع منیع در تصرفش
بود بر همین اعتماد شوخی ها و شرارتهای بیرون از حد و شمار بوقوع می آورد و ایذا و اذیت
بهر دو طرف میرسانید قزاقی بود که همتایش در جهان ناپیدا گاهی با لشکر غارت
پیکر تا دهلی تاخته پامال آن ولایت می نمود و گاهی بولایت عادلشاه چپال کرده قریات
و پیشهای سر حاصل تاراج نموده تا چنجی و کنجی می تاخت از شرارتش هم عالمگیر و هم
عادلشاه عاجز ماندند و در استیصالش سعی ها نمودند فایده ندیدند تا آخر کار از شامت
آن شوم بخت و بوم قدم رفته رفته تمامی دکن در قبضهٔ مغل رفت —

بیان شمه از فتنه انگیزی سیوا که موجب لشکر کشیدن مغل شد بر ولایت عادلشاه —

در هنگامیکه علی عادل شاه ثانی در قلعهٔ بیجاپور طرح اقامت انداخته در غزا و جهاد کفار
بندوبست کرناتک و ملنار وجه همت مصروف میداشت و افواج عادلشاهی تمام
متعینهٔ الجهه بود و سیوای شرارت پیما فرصت غنیمت انگاشته از کوهستان بر آمده بهر
چار سو تاز و دوانیده لقمهٔ لذیذ که شایستهٔ غذای خود باشد شایسته خان را یافت

و او سرداری بود نامدار از سپه سالار که حسب حکم اورنگ زیب به قلعه داری دکن مامور بوده با
لشکر خود قریب سرحد سیوا غافل از مکر در پوشش فرود آمده بود سیوا با جماعت اشرار
و لشکر عفریت کردار از راه دور بر سر او دویده شب بر لشکرش افتاد تمامی لشکر را بغارت
برده اسباب و اجناس و نقود و خاصه و شایسته خان نیز تمام بدست او رو شایسته
مجروح گشته به تباه حالی گرفتار شد چون این خبر وحشت اثر بر فرمان روای دهلی رسید
از غم و غصه پیچ و تاب خورده برای انتقام و تادیب سیوا جسونت سنگه نام سرداری
را با لشکر گران نامزد نمود جسونت سنگه چون با لشکر خویش در آمد در سرحد سیوا قدم
جرات نهاده یکی از قلاع او پیچیده محاصره اندپر کار و ار در میان گرفت سیوا
از شیطنت اما فوجی از قزاقان را بر روی او گذاشته خود با باقی لشکر عفریت پیکر
بر بندر سورت که بکمال آبادی معموری ضرب المثل عالم بود ایلغار نمود و تا غافلانه
بر آن بندر معموره ریخته آن مخزن زر و سیم را بغارت برده پاک بر وقت باز همه
قدم هم ایلغار نموده بر قرارگاه رسید ازین رفتن و تاختن و آمدنش کسی آگاه نشد
مگر بعد از مراجعت او عالمی ازین شیطنت او متعجب متحیر شده انگشت تعجب بدندان
گرفتند و سیوا بعد از مراجعت باز بر سر مدافعت جسونت قایم گشته باین شرارت
و شیطنت او را عاجز نمود چون این حادثه تازه و واقعه جانکاه بسمع اورنگ زیب
رسید از پیچ و تاب و غصه قهر دل مبارکش آنچنان بشورید که عیشش منغص شده
در صدد انتقام آمده تدابیر اندیشید آخر الامر در دریای فکر غوطه زده این دُرّ شاهوار
تدبیر بدست آورد که حل این مشکل و کشاد این عقده جز تایید و اعانت عادل شاه
متصور نیست استعانت از و درین باب ناگزیر است ۔

بیان استعانت نمودن مغل از عادل شاه در تنبیه نمودن سیوا

پس وکلای کارداران نزد عادلشاه فرستاد پیغام داد که این کافر حربی واجب القتل
سر بشورش برآورده مصدر فسادات هرگونه شده است و در اذیت مسلمانان و
تخشی خلق الله دست دراز نموده دقیقهٔ فروگذاشت نمی کند اغماض درین باب
زیاده ازین قدر موجب تخلل مهام ریاست و سلطنت است و اهمال و مداهنت
در تادیب و سزایش تقصیر در رعایت سیاست پس واجب بر ذمه کافهٔ اهل اسلام
عموماً و بهمت سلاطین عالی مقام خصوصاً آنست که درین باب سر مو مداهنت و
محابات جایز نداشته در تادیبش کوشند بل در استیصال بیخ فساد بارش
اهتمام را کار فرمایند رعایا برایا را از پنجهٔ اذیتش خلاص داده قرین امن و امنیت
و آسوده حالی گردانند لهذا مرکوز خاطر والای ما آنست چنانچه که مبارزان خون و
بهادران نصرت انجام ازین طرف بران شقی متعین می شوند سپاه ظفر پناه آن شوکت
و سلطنت دستگاه نیز نامزد شوند تا از هر دو جانب آن مار مردم گزار در میان گرفته
بسنگ قهر سلطانی سرش کوبند و پاداش بدکردار و تتبه اطوارش درکنارش نهند
چون این خار فساد از میان راه کنده شود فیما بین بجز صفا و صفوت چیزی دیگر
از غبار و کدورت نخواهد ماند علی عادلشاه بعد از اصغای این پیام پنجهٔ مسئولاتش
را به حنای قبول و پذیرائی رنگین ساخته ایلچیان را شاد و خرم بازگردانید فرمان
روای دهلی چون از طرف عادلشاه جواب باصواب و قبولیت امداد و اعانت شنید
مبتهج و مسرور گشت و برای تعیین نمودن بر سر این مهم از زمرهٔ سرداران نامدار
و امرای بلند مقدار سزاوار و شایسته این کار عمدة الاقران راجه جیسنگه را یافت
که هم بشوکت و ابهت و هم بمدبریت و کفایت هم بشجاعت و دلیری و هم بکیاست و دانائی
ممتاز الامثال منتخب الاقران بود لشکر گران و سپاه فراوان از مغل و افغان و
راجپوت و مسلمانان و هم چنین مواد جنگی و استعداد قلعه کشائی که بیش از حد

بشمار بود تابع او نموده روانه فرمود —

بیان فرستادن علی عادل شاه خواص خان را برای اعانت مغل بر سیوا

علی عادل شاه چون نقل کومک و اعانت نموده ایلچیان را رخصت فرموده در تهیهٔ سرانجام
لشکرکشی و استعداد سواد خصم افگنی درآمده امرای نامدار و سرداران کامگار پایهٔ
تخت را جمع آورده می خواهیم که بتائید مغل بر تادیب حربی واجب القتل کسی از شاهزادگان
نامدار را می خواهیم فرستاد کیست از شما که دل خویش براین کار قوی می یابد و سرانجام
این مهم روچه سایسته بدهد تا جرایش نزد ما می شود و شهرهٔ مردی و مردانگیش تا دهلی
رود و ستهامت و بسالت نشان خواص خان از صف امرای عالی برخاست و بیرهٔ
بان یعنی پاندان و گفت خدمت امروز حصهٔ خاص این جان نثار است بدل تمنای آن
است استعداد آماده سفر گشته عرض نمود که در بجا آوردن فرمان بادشاهی و سرانجام این
مهم مرا انتظار رسیدن لشکر دهلی مناسب حال نیست چه کسی که بر عون و اعانت دیگران
کاری بکند در مجمع مردان و دلیران کی ستوده گردد هرگاه که من از اوان صبا ایام
تا این زمان به نیک بادشاه دوران پرورش یافته‌ام نشود باشم قوت آن سپهر نجگی همه سپاه
خورشید یکه تاز برانبوه اعادی شمشیر زنم و شکوه جمعیتش را برهم شکنم و این گفته رخصت
از عادل شاه خواست عادل شاه به ترحم و تلطف بسیار او را مخصوص ساخته شمشیر
خاص خود مرحمت فرموده و در پناه عون ایزدی سپرده مرخص نمود چون رشادت
شعار بکوچهای متواتر طی مسافات کرده قریب سرحد سیوا رسید چون خبر از توجه خواص
خان یافت در فکر بستن گهات افتاد و آن عبورگاهی بود تنگ و دشوار که جز آن گذرگاهی
بآنجانب کوهستان دیگر نبود در این اثنا خواص خان تعجیل را کار بسته بر گهات برآمده
و با لشکر خویش بسلامت بگذاشت چون سیوا از فرود آمدن خواص خان آگاه شده بود

حسرت مالیده وانگشت ندامت خاییده باز بخیال آورد تا رسیدن افواج هند هنوز فرصتی
است دراز معلوم شد که نخست کار مقابله با یکی پیش آمد این قلیلی اند بیک حمله ایشان
را خواهم برداشت چون از ایشان فارغ شوم آن بسیاری که خواهند آمد آنها را آسان هم
شکست این گفته در تدبیر آن شد که با تمامی لشکر دیوان سپیکر و ساز و سامان جنگی
که برای مقابله وجنگ افواج دهلی بهم رسانیده بود بر لشکر خواص خان شبخون زده
کار از پیش برد خواص خان از اراده اش غافل بلکه از تعین مکان سیوا آگاهی نداشت
و در تجسس آن بود که غنیم کجا است و در چه تدبیر است بیکبارگی سیوا با تمامی فوج یلغار
نموده بر لشکر خواص رسید و گرداگرد لشکر در آمد و نقطه وار در میان گرفت در
هنگامیکه خان با لشکر در جاے تنگ کوهستانی فرود آمده بود که گنجایش نداشت
که چهار دستا نقل و حرکت کنند تا صف آراستن و قتال نمودن را چه رسد از این
صورت سپاه خان هراسیده شدند دل بر هلاک نهادند و گفتند و بالفرض با رستم
و اسفندیار باشیم چه چاره کنیم جاے که حرکت را گنجایش نمانده مردی و مردانگی چه
ظاهر سازیم و چگونه با حریفان هم نبرد خویش بسر آییم -

در بیان همت دادن خواص خان سپاه خود را و ظفر یافتن بر سیوا -

خواص خان چون پاس و سستی دلی از احوال سپاه خویش دریافت مهتران
لشکر را پیش خویش طلبید و گفت دل قوی دارید و همت استوار بر قلت خود و
کثرت خصم نظر مکنید بلکه نسبت خویش با ایشان نسبت گرگ با گوسفندان و گربه
با موشان تصور کنید هر چند که غنیم امروز بدشواری عظیم پیش آمده در میان جنگلستان
و غارها و کوهستان گرد و پیش ما در گرفته و حرکت و جنبش را تنگ داشته به افضال
الهی و اقبال پادشاهی امیدوار بوده همین خیمه ها را فرمود آورده پای ثبات بفشریم

داد مردی بدهیم و سر خصم بشکنیم نه من شایسته خانم که فریب روباهی او خورم کسی
تا اکنون او را همچو حریفی اتفاق نیفتاده لاجرم هر یک را بازی داده است الحال
انتقام هر کدام من ازو میگیرم و غرورش از سر بنشانم و شما به همت خود قایم
بوده مستعد و آماده باشید و تماشا کنید که چه طور مهرهٔ بازی از دستش میباریم
خان با سپاه در همین گفتگو بود که یکبارگی از لشکر غنیم آواز شلاق ضرب ها برآمده
گوله هاے توپ در لشکر خان افتادن گرفتند خان گفت برخیزید همت را کار بندید
که روز زور مردان است منصوبهٔ جنگ را مراعات نموده سپاه را از سوار و پیاده
بر جهت قاعده قایم نمود تقویت هر یک را بدیگر داده و بر مدد و پشتی همه خود پشت
قوی کرد اده بایستاد و جنگ در داد دلیران لشکر شکن همچو شیران صید افگن
ز کین بدر جستند مغفر شگاف و شمشیر هاے خارا گداز در جولان گاه در آمده داد
مردی و تهور دادن گرفتند آن عفریتان دیو سیرت و مرهٹهاے عفریت سیرت
که هر ایک خویش را برابر صد و صدهی انگاشت با نیزهاے سینه شگاف بر باد پایان
پری پرواز در عرصهٔ مصاف در آمده جلادی و سفاکی را هنگامه گرم نمودند با حریف
مقابل شرط دست بازی و سپر وزری بجا آورده جویهاے خون روان ساختند
آتش قتال آنچنان گرم شد که هوا کورهٔ آتش شد و مرغ از طیران باز ماند و عرصهٔ
زمین از خوان دلیران چو کشت زار بقم گردید از دست بردی آن جوانان پری
سوار چندی از شجاعان نامدار و شهیدان تهور شعار اسلام شربت شهادت
چشیدند از انجمله سید درگه حبشی زادهٔ نامور و سردار سپاه پر و رشفرت و شیخ میران
و چندی دیگر دلیران که منتهاے درجهٔ نمکخوری فایز گشتند که در دنیا از ان نیکنامی
یافتند و در عقبی بثواب پالی خواهند پیوست نزدیک بود که غنیم غلبه یابد و لشکر خصم
بر اهل اسلام غالب آید که یکبارگی خان تهور نشان خواص خان با تیغ خون افشان

از جا حرکت نمود و بر صفوف اعدا حمله آور گشت چون سپاه اسلام مشاهده نمودند که
سردار قدم جرأت گذاشته سینه بر تیغ و سنان راست نمود یکبارگی همه لشکر از
سر گذشته و یکدل گشته یورش بر لشکر خصم بردند و نعرهٔ بگیر و بکش تا گنبد گردون رسانیدند
و داد تهور و جلادت کما ینبغی دادند از خون اعادی زمین صحرا گلزار و لاله زار
ساختند و از کشتگان تلها و انبارها بر داشتند کفار را قدم بلغزید شکست خورده
معرکه را گذاشتند و روبهزیمت آوردند سیوای بدحال چون حال لشکر بدین
منوال دید خاک مذلت بر سر پنجه روبفرار نهاد و فتح و نصرت نصیب جان خواص گردید

بیان رسیدن راجه جی سنگه بعد از انکه خواص خان غالب آمده بود بر سیوا

چون میرزا راجه جی سنگه بر فرمان فرمان‌روای هند بر تنبیه سیوا مامور شده با فوج
گران و سازوسامان فراوان متوجه دکن گردید هنوز او در اثنای راه بود که
خواص خان بحکم علی عادل شاه بامداد مغل متوجه سرکوبی سیوا شده و تا آمدن لشکر
دهلی انتظار نکشیده بر سر آن باغی مفسد تاخته مهره کمرش شکست و بر دباشی تریخت
چون جی سنگه در تعلقه سیوا داخل شد بر قلعه پونه و پرکه بکمال متانت و استحکام ممتاز
از سایر قلعه‌جات کوهستان بود و در سوابق ایام متصرف یکی از سواس سرکشن بود
سیوا آن را بصد لطایف‌الحیل و شعبده و هزاران فسون فنون بدست آورده ملاذ
و ملجای خویش ساخته متوجه شد و همت بر تسخیرش گماشت چون معلوم داشت که مدد
و کومک به قلعه از هیچ جا رسیدنی نیست بی وسواس بخاطر جمعی با آن قلعه در آویخته
و محاصره سخت قایم نمود و به برداشتن صلابت کوچهای الوند ارتفاع و سر دادن
ضرب زن و توپ و تفنگ مردم درونی را عاجز و به تنگ ساخت اگرچه سیوا بر قلعه
مانده بود لیکن چون خواص خان پشت بازو یش آنچنان شکسته بود که برامداد و کومک

قلعه اقدام تواند نمود ولاچار درماند و با خود اندیشید که در پیشگاه خداوند نعمت یعنی علی عادلشاه
خود نه آنقدر بغاوت پیشگی و خلاف فرمانی بوقوع آورده ام که دیگر روی و راهی به قبول
و عذرخواهی بوده باشد پس ازین درگاه یاس کلی بدست آمد و با غنیم قوی دست یعنی
مغل نیز نرد مخالفت باخته ام و او بر خانه رسیده است و خانه البته بتصرف او رفتنی
است باوجود این حال براینقدر اکتفا نخواهد کرد والبته قصد جان هم خواهند نمود چه
من نه آنقدر ایذا و رنجش بایشان رسانیده ام که مرا زنده خواهند گذاشت پس کوی
الفت و بلا هم بر خانه هم بر جان رسید اکنون تدبیری باید اندیشید و مصلحتی بر روی
کار باید آورد که اگر خانه رود گو رفته باد باری جان بسلامت ماند جان چون باقی
ماند خانه را باز بدست توان آورد مثل مشهور است در میان مردم که چون سر سلامت
باشد دستار کم نیست پس دام فریب بگسترد و بساط تزویر بیاراست باینکه
به ساز و سازش آغاز نهاد و سلسله صلح و موافقت بجنبانید و فسون و فسانه کرد
تزویر بر دمید و پیغام داد که سلاطین دهلی در تسخیر دکن تا این مدت مورد متاعب
شدید و مصایب پدید گشته افواج و عساکر متواتر بر دکن تعیین نموده زر بیدیار
صرف لکوک ها و کرورها آمده اند اما فایز بمقصد نشده و به نیل مرام نرسیده اند
بر سردار و سپهدار که با فوج و لشکر از هند بدکن آمده است آشنا کرده کار خایب
و خاسر مساودت نموده است اگر آن مهاراج این فدوی را از زمره مخلصان شمرده
در ظل حمایت در آورده دست عنایت بر سر گذارند به اسهل ترین وجوه تمامی ملک
دکن را در قبض بندگان حضرت اورنگ زیب در آرم و چند قلاع متین که گزیده
ترین قلاع دکن توان گفت و در قبضه من است بالفعل میسپارم پس کلید ها نزد
او فرستاد چون هم چنین بهشت در کف یا و باز نمود و در اطماع بر روی او کشود
و اد سید الست که این درد خانگی ما هر این ملک است و از وی این صورت بستند.

نسبت لاجرم آن کافر سخن این کافر باور و معتبر پنداشته بر طبق الجنس مع الجنس میل
با او نموده موافقت باخت با هر دو کافر شرارت کیش فساد اندیش باتفاق عقد موافقت
بسته با خود قرار دادند که در قلمرو عادل شاه قدم شوخی و دلیری گذاشته دست
تاخت و تاراجی دراز کنند و هرچه بدست آید متصرف شوند این نمک‌حرام خانه‌زاد
چون خود از طینت بدذاتی و سرشت بیوفائی سرشته بود براین فساد عظیم پروا نکرده
اقدام نمود چه هیچ فسادی از برانداختن خانه خداوند نعمت بالاتر نیست و آن بدعهد
ناحق‌شناس دیگر نه وصیت و نصیحت آقای خویش کار بست و نه پاس مروت و
احسانی که عادل شاه با آقای او بظهور آورده نگاه داشت —

در بیان خبر یافتن علی عادل شاه بر اتفاق نمودن سیوا با جینکه و قصد نمودن آن هر دو بر تاراجی ولایت —

چون منهیان اخبار رسان خبر اتفاق کردن سیوا با جینکه و قصد دست درازی
بر ولایت عادل شاهی بمسامع علیه بادشاه علی عادل شاه رسانیدند بادشاه در
تفکر افتاد و از یکدل شدن دشمن بغلی یعنی سیوا با دشمن بیرونی یعنی جینکه
اندیشه عظیم بهم رسانید چه از دزد همدم فسادی بوقوع آید که از دزد نامحرم عشر عشیرش
بظهور نیاید چون بمقتضای خرد دوربین و دانش عاقبت اندیش عادل شاه را
منظور آن بود که با فاسد او رابطه دوستی و وداد و نسبت یکجهتی و اتحاد که درین
ایام حسن ارتباط و انتظام پذیرفته است درهم نمی‌شود و تا چند در درشتی
و تعجیل نکوشیدن و در اصلاح حال سعی و جهد نمودن پیشهٔ اهل وقار و تمکین است
اولاً ملا خدم را عنایت نامه نصیحت شمامه پیش جینکه روانه فرمود و متعاقب ملا احمد
را نیز روانه نمود تا این هر دو دانایان مصلحت بین و رهنمایان طریق گزین آن آوارهٔ
دشت ضلالت و گمراهی را به سر راه صلح و هدایت باز رسانند و از شرارت و بطالت

بازدارند آن هر دو ناصح مشفق آن مست بادهٔ غرور و بدمستی را به نصایح مشفقانه و مواعظ
مخلصانه هر چند ارشاد و هدایت و تلقین طریق استقامت نمودند و به ایفاے عهود و
مواثیق و قراری و مداری که آقاش با عادل شاه بمیان آورده بود رهنمونیها کردند
کردند لاکن آن سرشار نشان بدمستی و سیه مست بادهٔ خودپرستی که بسبب عدت
و کثرت لشکر که هشتاد هزار سوار و نیز احشام بسیار داشت از غرور پر برآمده بود
خود را سر مو بر سر راه راستی نکشید و پند مشفقانه و نصیحت مربیانهٔ آن دو ناصح شفیق
بسمع قبول نشنید و بر سرکشی و تمردی خویش ثبات قدم ورزیده بر قلم رد عادلشاه
در قصد لشکرکشی مصمم نمود چون آن هر دو محرمان درگاه و فدویان دولت خواه
آیت یاس از لوح جبین حال آن نکوهیده مال برخواندند بخدمت عادل شاه عرضی
گذرانیدند که این بدعهد و سست پیمان سرمست صهبای عدوان و کفران آنچنان
غرق لجهٔ تمرد و طغیان است که او را بدستیاری پند و موعظت بر ساحل نجات توان
آورد یا از راه رفق و ملایمت اسیر پنجهٔ اخلاص توان نمود اکنون علاجش جز آن
متصور نیست که حسام خون آشام بهادران شیرافگن تنش از بار سرش سبکدوش
سازند و جسم عدو مال پایمال خاراشکن کالبدش را ریزه و خورد و ساخته خوراک
مار و مور گردانند عادل شاه بعد دریافت این مضمون قرین تفکر و اندیشه گشته
در پیچ و تاب درآمد و دریای غضبش متلاطم گردید ملکت مدار ارسطوی روزگار
میان عبدالمحمد را بخلوت طلبیده از مضمون عرضی آن هر دو دولت خواه آشنا
نموده صلاح کار دران باب ازوی جست وزیر صایب تدبیر برهنمونی دانش عقده
کشا و خرد صواب نما صلاح و صواب در همان دید که آن دو فدویان دولت
خواه دیده بودند و گفت چون بنرمی و مدارا کار بر نیاید نصایح و مواعظ سود
نبخشد علاج سرکشان بدمست و تدبیر مغروران نخوت پرست جز قهر آتش افروز غضب

دشمن سوز دیگر چه خواهد بود هرگاه که آن کافر تباه کار دماغ فرعونی را باین قدر باد نموده باشد که نه آن مروات و احسانات آنحضرت به نظر درآورده و نه تاکیدات و تلقینات آقای خود بخاطر داشته محض بر بدذاتی کمر بسته است سزای اینکس همین است که به بدرقهٔ عون و تایید الهی لشکر ظفر پیکر بر سرش نام زد فرمایند انشاء الله تعالی بیک حمله سپاه نصرت پناه دمار از نهادش برآورده شود و بیک طپانچهٔ تیغ بیدریغ بهادران دلاور نشاء خودمستی از سرش ریخته گردد—

بیان قرار دادن علی عادل شاه رزم نبرد با جینکه و تهیه جنگ کردن و استحکام نمودن قلعه را

پس علی عادل شاه قرار بر جنگ جینکه داده در تهیه آن درآمد و فرامین طلب امرای درگاه و سرداران دولت خواه که در حوالی و اطراف در جاگیرات و اقطاعات بودند فرستاد و نیز به میداران و منوداران و پاره گیران ملبار و کرناتک که فرمان بر حکم و اطاعت بودند احکام صادر فرمود تا همه‌ها با افواج و جمعیت خود ها بدرگاه جمع آمدند و نیز بادشاه عادلشاه حزم و احتیاط را که پیشه کاردانان هشیار مغز است کار فرمود که مبادا غنیم که بکثرت و عدت سوار و پیاده آماده کارزار شده است تا قلعه رسیده اگر جنگ درماند از باغات و بورجات بیرون حصار البته جای پناه و آرامگاه غنیم خواهد شد حیاض و انهار گرد شهر که یادگار کشمیر میدهد باعث قوت و قرار و آسایش وی گردد لهذا میرزا یوسف را حکم فرمود که حوض ها آب و بندهاے تالاب شکسته از آب خالی و خشک گذارد و باغات و بورجات ویران نموده برای آن بوم قدمان چند سیر یک شاخ سبز و یک سایهٔ دیوار هم نگذارد و بیرها و چاه ها را به اقسام سموم مخلوط گرداند تا آن کشمیر جنت نظیر سقر و مقام آن دد رخیان نگردد و همچنین خواص خان بحکم واجب القبول بادشاهی در تعمیر قلعه و درستگی برج و باره درآمده شاه حضرت را که ابا عن جد در ره دولتخواهی عادل شاه به نیکنامی بسر برده بر تعمیر شکست و ریخت و مهیا داشتن

الآت حرب و وضع توپ و ضرب زن بر هر جاے بامناسب و باروت و گوله دسیار باحتیاج
برگماشت تا به قلیل فرصت باهتمام آن کارپردازان قوی دست در استحکام و متانت
آنچنان شد که با قلعهٔ فلک دم مساوات و همسری می زد

در بیان فرستادن علی عادل شاه لشکر بر جینگه و تاخت آوردن شرزه خان بر سرفراز خان و کشتن او را

بعد ازین وزرای نامدار و امراے کارگذار مملکت مدار عبدالمحمد و نواب عبدالکریم و
بهلول خان و محمد اخلاص خان و شرزه خان و رستم زمان و سیدی مسعود و سیدی
عبدالعزیز و یکوجی راجه پسر شاه جی و دیگر امراے نصرت پیرا و سرداران و منیواران
شجاعت انتما را با لشکر بسیار بر روح تعلیم سپه روزگار روانه فرمود و جی سنگه
بر اعتماد آنکه دشمن بغلی با وے درآمیخته دمساز شده بود نشاء شراب شوخی و دلیری را
دوبالا رسانیده بیگانه قدم در قلمرو عادل شاه گذاشته دست تصرف دراز کرده
بود و بعضی از محلات که بقبض درآمده یکی منگلبیڑه بود که سرفراز خان نام سرداری با پنج هزار
سوار تیغ گذار را انجا متعین گردانیده که آن قلعه را استوار نموده پای ثبات قایم کند و اسباب
فراوان و اموال کثیر نیز در آنجا محفوظ گذاشت در اثنای خبرش بشرزه خان رسید
آن شرزه شیر پیکاران را شکار اولین خویش تصور کرده با جوق خود از لشکر جدا شده بسر
افراز خان ایلغار نموده چون بنزدیک رسید پیشتر از خود پیغام بدو فرستاد که مکان
بادشاهی را خانه خالی تصور نموده بمجرد وصول خبر با جمعیت خود مستعد گردیده در مقابله
شرزه خان درآمد و بجنگ درپیوست میان دکنیان و دهلویان جنگی صعب بوقوع
آمد که زمین و زبان را در تماشایش دیده باز شد و آوازهٔ تحسین برخاست مصرع
ملک گفت احسن ملک گفت زه — انجام کار از دست بردی شرزه خان شیر پیکار
و صدمهٔ دلیران پیل شکار زنجیر سلسلهٔ حمیت سرافراز خان از هم گسیخت آنچه زیر تیغ دلیران

درآمده بودند غلطان خاک و خون گشتند و بقیة السیف روا از معرکه برتافته قرار بر قرار گزیدند سرافراز خان با پسر و داماد و برادر فنا رفت شرزه خان آن قلعه بادشاهی به ضبط درآورد و باهتمام آن پرداخت درهمین اثنا مکتوب عبد الصمد و محمد اخلاص خان که غنیم قرار داده است که درهمین دو سه روز جنگ در اندازد و شما را لازم که زود تر بعسکر فیروزی ملحق شدند شرزه خان بمجرد وصول این کتابت از آن هنگامه ایلغار نموده شبا شب طی منازل کرده بلشکر پیوست و رهنگامیکه امرای عادل شاهی در مقابله غنیم صفوف آراسته آماده کارزار شده بودند -

بیان مصاف دادن عادلشاهیان با جی سنگه پس شدن او بار اول

راجه راجی سنگه با فر و شکوهی که از آن پندار و غرور بود صفوف آراسته فوج را استحکام قاعده ستین و میمنه و میسره و ساقه و جناح را به آیین شایسته ترتیب داده آماده کارزار گردید او لاو لیران پرباد و غرورش پیش قدمی نموده در عرصه مصاف حمله آور شدند و غرور را در وادی دلیری بی همیم و شریک پنداشته جولانگاه را از تیغ و سپر و جوشن و مغفر پر آوردند سپاه دکن که از دیرباز مشتاق این روز بودند همچو عاشق شوریده سر که بدیدن رخسار معشوقه عنان تمالک از دست دهد با همچو شیری گرسنه برگوزنی سمین از بن غازی بر جهید بادپایان برق رفتار را برانبوهی اعدا انگیخته به شمشیر و سنان و تیر و کمان آویخته در طرفة العینی آنچنان آتشی از رزمگاه برافروختند که دخوشش و ظهور یا صحرا به آن همه وسعت تنگ گردید و امان رامنیت رخت بیکسو کشیده از هر سو ندای الحذر برخاست هرچند بهادران لشکر راجه جلادت و شجاعت را کار بند شده در تیغ زنی و خصم افگنی تقصیر نکردند و داد مردی و مردانگی به وجه بایسته بدادند اما و لاوران دکن و دلیران شیرافگن عادل شاهی نه آنقدر

سراندازی و تیغ افشانی را کار بستند که خصم را ہمت پایداری و قوت ثابت قدمی بجا نتوانست ماند نقد ہمت را از دست باخته پس پا شدند و از نہیب بہادران رزم تا ب نیاورده خود را به یکجانب کشیدند سپه سالار عادلشاہی عبد الحمید با سرداران خود گفت امروز همین قدر ظفر یابی که شگون اولین است پسند نموده به آسایش گاه خود را فرموش کنیم دندان تیز خصم را به ترشی تیغ و شمشیر کند ساخته ایم اگر باز رخ بمقابله آورد ان شاء الله تعالی دندانش از بیخ خواہیم پرکند. این گفته به خیمه با مراجعت نمودند و چندی به شادکامی آسایش و استراحت گرفتند۔

بیان مصاف دیگر و ہزیمت یافتن چی سنگه از مردی اخلاص خان۔

چون بتقدیر قادر ذو الجلال و الافضال شمشیر حشمت و اجلال آن راجه و خاست آل نکد ہیده فعال پر سنگ خسران و دبال شکستی و باده غرور و استکبار از سر پندارش برخاک مذلت و خواری ریختی باز سودای خام در دماغش پیچیده و خیال فاسد پختن آغاز کرد ہر چند که دانایان پخته کار مانع آمدن و ناصحان مشفق مزاحم شدند و پند و نصیحت نیکخواہان تجربه کار بگوش نیاورده خود رای را کاربند شد و در تهیه جنگ و مقابله درآمد از استماع این خبر سرداران عادل شاہی نیز به استعداد و سواد خصم افگنی پرداخته آماده پیکار و مستعد کارزار شدند ہمینکه فوج راجه به شکوه تمام استعداد و سواد اتم نمایان شد امرای عادل شاہی نیز به استعداد و سواد خصم افگنی پرداخته آماده پیکار زار شدند ہمینکه فوج راجه به شکوه تمام و استعداد سواد اتم نمایان شدند امرای عادل شاہی نیز سرگرم رزم و جنگ شده بمقابله غنیم صفها بیاراستند میمنه و میسره و مقدمه و ساقه را استحکام تمام بخشیدند چون مبارزان جانبین از طرفین در جولان گاه درآمده تیغ بازی و دشمن اندازی آغاز کردند ہنگامه گیر و دار گرم شد و آوازه بگیر و

یکشش بلند گردید چندین دلاوران پیل پیکر و شیر صولت از هر دو طرف شجاعت و مردانگی خود را بر روی میدان جلوه داده شربت ممات چشیدند در عین کارزار و گرم هنگامی پیکار حکومت مآب شجاعت دستگاه محمد اخلاص خان با پنج هزار سوار آتش بار خاصه خود و جماعتداران خاص خیل از میان صفوف برآمده برق کردار آتش افشان خود را بر انبوهی غنیم زد و تیغ برّان و شمشیر سرافشان بر آنجماعت شرارت آماده در نهاد آتش پیکار دلیران کارزار را آنچنان جوشش و طغیان اشتعال داد که امن و امنیت از قلوب المیدان بالمره رخت بیکسو کشیده جز قتل و کشش شیوه دیگر بوقوع نمی پیوست اگرچه راجپوتان از جن صورت دازیک و قزلباش بشیرین همت آنطرف بجدی پا در میدان جلادت افشرده تیغ و سنان را بکار آورده و تیر و کمان را استعمال نمودند که طوفان مرکب برانگیختند و دریای بلا بجوشش آوردند لاکن سپهدار عادل شاهی و شیر شکاران همراهی او آنچنان ثبات قدمی را کار بستند و شیوه طعن و ضرب را بظهور آوردند که بلشکر دهلی زلزله افتاد و چون هر یک از شاطران دکن شیوه شمشیرزنی و نیزه بازی استادی بود ماهر و عیاری بود کامل موجهای آنطرف خالی کردند و کثیری از سرداران راجپوت دازیک و قزلباش را از دست ساقی اجل شربت ممات چشانیدند و در باقی انبوهی غنیم تفرقه و زلزله افتاد رو بهزیمت دادند راجه وخیم العاقبت خایب و خاسر بازگشت آن روز فتحنامه بنام اخلاص خان مزین شد

تاخت آوردن سید الیاس مخاطب شرزه خان به صلابت خان دهلوی

در همین اثنا جاسوسان اخبار رسان سرداران عادل شاهی را آگاه نمودند که صلابت خان نام از شجاعان مشهور هندوستان که آوازه شجاعتش در لشکر دهلی گوشزد صغیر و کبیر است با پنج هزار سوار چیده و گزیده رسیده و خطیر آورده

و علف کثیر و اسباب باروت و گوله و دیگر مایحتاج به لشکر راجه جی سنگه می آرد و از اینجا
تا او پنج منزل راه درمیان است مدبران کارآگاه عادلشاهی باهم سگالش نمودند
که اگر گرد میدان دلاوری با اینچنین ساز و سامان جنگ آوری با راجه ملحق گردد راجه
فتان قوت و توان اضعاف مضاعفه یافته فتنه ها برپا خواهد نمود که دست سعی ما از رفع
نشاندنش کوتاه خواهد شد بهتر همان است که او را پیش از ملحق شدن به لشکر هم در
راه باید برداشت برین قرار داد که تاز میدان دلاوری و مبارک صفدری و جنگ
آوری سید الیاس شرزه خان که از تاب صمصام خون آشامش شیران را زهره
آب می شد و دلیران را جگر خون میگشت متکفل این مهم شده جریده برآمد و صلابت خان
رسید و هین خویش تصور نموده عنان تاب آن سمت گشت مسافت پنج روز راه را
به دو روز طی نمود بر صلابت خان رسید و به مقابله او آمده مصاف در داد آن
دلاور نامدار دهلی اسباب و سامان را به یکجای محروس و مضبوط گذاشته شوکت
بهادرانه و صلابت رستمانه در برابر خصم پای ثبات بفشرد و جماعت خویش را که اکثر
ترکش بند و تیرانداز بودند که تیرهای خطای ایشان از زره و جوشن گذشتی سواری را
بر مرکب بهی و وخت استقامت کوه الوند بخشیده هنگامه آرای صف مبارزت گردید
مابین دلیران دکن و دلاوران دهلی هنگامه تیغ بازی گرم شده دریای جدال و
قتال را جوش آمده آوازه چکاچاک در زمین و زمان پیچید اجل پیاله مرگ در کف گرفته
ساقی بزم رزم گردید سپهر برین با هزاران چشم به نظاره تماشای این رزم حیران
ماند چون جماعت ازین طرف و آن طرف سر به بالین مرکب نهاده بخواب استراحت بیا
سودند صلابت خان از اسپ فرود آمده ترکش بر زمین ریخت و دست بکمان آویخت
و به تیراندازی در آمد رفقایش که هر یک نیز ثانی صلابت خان بودند اسپان گذاشته
بموافقت او به تیراندازی مشغول گشتند شرزه شیر همت چون حال برین منوال دیدبا

رفقایش نیز اسپان رها کرده در اماکچا خصم سینه را سپر ساخته تیر و کمان در گرفت و تیر افگنان قدم پیش میگذاشت و هر تیریکه از طرف خصم میرسید قطع کرده تیر میزد و میرفت تا نزدیکش رسید چون صلابت خان دید که کار از تیر و کمان درگذشت کمان پنداخت و دست به شمشیر در آورد چندین دلیران جانبین تیغ بازی به شرط واقع شد و از تیغ و شمشیر هم کار درگذشت نوبت به خنجر و کتار رسید آخر الامر معامله بشت زنی پنجه کشی انجامید بشجاعت و دلیری هر دو تهم تن بر زمین و زمان به دلایل و برهان روشن و مبرهن گردید و حقوق مردی و مردانگی از هر دو جانب بشرط خود ادا یافت و در نهایت الامر شرزه دوران شرزه خان به شرزه زمان صلابتخان دست بر وی نمود و غالب آمد و خصم را به سفر ناگزیر روانه کرده به اسباب و اثاثه فراوان در رسد و غلات و آذوقه بی پایانش متصرف گردید و آوازه شیر شکاریش در لشکر دهلی زلزله انداخت و نقش شرزه کیش بر دل دهلویان مثبت گردید ـ

در بیان لشکر فرستادن سلطان عبد الله قطب شاه بمدد عادل شاه به سرکردگی نیکنام خان

مقارن این حال اخلاص نامه مورخات شهامه از طرف خلف دودمان سلطنت مرکز دایره ایالت و ایالت سلطان عبد الله قطب شاه به علی عادلشاه بوساطت مملکت مدار مدار المهام عبد المحمد رسید بدین مضمون که در مسامع همایون رسید که راجه مدر رواج او باشش مزاج پر اموج و قلم روان سلطنت و ابهت پناه قدم جرات گذاشته مصدر شوخی ها گشته و پای دلیری از دامن ادب دانی دراز کرده شرارت ها بر پا نموده چون این هر دو دودمان از قدیم العهد به طینت اتحاد و یکجهتی سرشته شده و نسبت تودد و مواخات فیما بین به آن قدر منوط و مربوط گشته که صورت متغایر و معنا گنفس واحده گردیده لاجرم امداد و اعانت یکدیگر از عهد بزرگان معمول و مرسوم است لهذا اسپش نهاد خاطر

ذخایر ما آنست که لشکر نصرت پیکر از سواران و احشام که در جان نثاری و سرسپاری
گوی کیفیت ربوده اند با یکی از فدویان کاروان درگاه روانه کرده شود تا به تبعیت و
رفاقت امرای دولت خواه آن سلطنت پناه در دفع غنیم سعی مشکور و جهد موفور
مصروف داشته آن مخذول سطوت را از سرحد دکن بدر سازد اشتر ضاد رین باب ضرور
افتاد لهذا ابتر قیم این کلمات مبادرت نموده شد مخلص را منتظر جواب دانسته از مرضی
شریف آگاه گردانند علی عادل شاه بعد از دریافت مضمون اخلاص نامه جواب
بدین مضمون برنگاشت که الحق این دو سلطنت خانه اگرچه صورت اثنینیت و مغایرت
معدود اند اما معناً به وحدت و یگانت موصوف از زمان قدیم و عهد دیرین مراسم
اتحاد و لوازم یکجهتی فیمابین مرعی و معمول است الحال که این مقهور سر به شوخی برآورده
پا از گلیم بدر آورده فساد داشته است یقین است که مور چه را پر آمده است و این
علامت واضحه تباهی و خرابی او است لشکر ظفر پیکر که همه فدویان رزم خواه و نمک
بحلالان نصرت پناه اند بر سر کوبش معین گشته اند انشاء الله تعالی عنقریب دمار
از روزگارش برخواهند آورد و او را با جنودش آورده دست خواری و نگون
ساری خواهند ساخت حاجت بزیادت امداد و اعانت دیگری نیست لاکن چون
پیش نهاد خاطر همایون آن مدار سلطنت و جهانبانی آنست که احیای رسم اسلاف
کرام نموده بر چهره مصادقت قدیمی غازه تازه کشند و نسبت اتحاد و یکجهتی و بر عهدی
بر خواص و عوام عرض دهند بسم الله ارک باشد مصرع در کار خیر حاجت
استخاره نیست ـ سلطان عبدالله بمجرد دریافت مضمون جواب در تهیه سلمان لشکر
کشی آمده فوجی چیده و گزیده موازی دوازده هزار سوار و چهل هزار احشام باهگی مسلمان
و سرانجام سپه سالاری فدوی نیکنام خان که در شجاعت و بسالت و کفایت و درایت
ممتاز اقران و سرامد عیان بود روانه به بلده بیجاپور کرد نیکنام خان چون بطی مسافت

و عبور منازل قریب دار الخلافت رسید علی عادل شاه به مقرب درگاه محرم حریم بارگاه
مملکت مدار عبد المحمد حکم نمود که با سرداران چیده و سپاه گزیده با رایش فوج تمام
وزیبایش مالاکلام به استقبال نیکنام خان برود و به توقیر و احترام او را بیارد
عبد المحمد حسب الحکم والا با سرداران تمامی و آرایش فوج تمامی که هم اسپ و هم سوار
با یراق و طمطراق تمام آراسته بودند پیشوای نیکنام خان رفت چون تلاقی افواج
عادل شاهیه و قطب شاهیه باهم شد خیام و شامیانه ها پذیر رفتند سرداران هردو
طرف در انجا ملاقات نموده یک لحظه به کلمات مصادقت آمود مشغول شدند بعد ازین
مملکت مدار عبد المحمد خلعت های فاخره و جواهر و نفایس لایقه نیکنام خان را و دیگر سرداران
همراهی او را خلع و مزین ساخته از انجا سوار شده بشهر آورد چون نزدیک بیجاپور رسیدند
علی عادل شاه ببرج گردون شکوه علی برج را جهت نشست خاص و نظاره هردو
فوج مخصوص ساخته بآرایش مالاکلام مزین گردانیده به قدوم برکت ملزوم خود
رشک افزای قصر قیصر و خورنق و سدیر گردانید هردو فوج قطب شاهی و عادلشاهی
در مد نظر بادشاه ذی جاه در آمده مجرا و خدمت بادشاهی مشرف گشتند علی عادلشاه
نظاره افواج بحر امواج نموده مجرا و خدمت گرفته محظوظ و مسرور گشت و به عبد المحمد
احکام فرستاد که نیکنام را در بارگاه سلطانی حاضر آورده به عتبه بوسی مستسعد
گردانید پس مملکت مدار نیکنام خان و سرداران گزیده را بحضور آورده بشرف
عتبه بوسی مشرف و بهره مند گردانید باز نیک نام خان و سایر سرداران قطب شاهی را
به نوازش های سلطانی و خلعت های خسروانی سرافراز و سربلند فرموده رخصت
فرموده تا بر رفاقت مملکت مدار و دیگر امرای دولت خواه و تنبیه غنیم سرگرم باشد —

در بیان تعیین نمودن علی عادل شاه هردو لشکر را بر دفع مرزا راجه

مملکت مدار عبدالمحمد از سر نو به استعداد خصم افگنی و تهیه مواد اعدا شکنی پرداخته با نیکنام خان
بر قصد استیصال خصم رایات برافراخت نیکنام خان با سرداران همراهی فوج خویش از
یکطرف ره نورد شد و عبدالمحمد با خواص خان و شرزه و بهلول خان و یکوجی راجه و غیره
امرای و تمامی لشکر نصرت انتما براه دیگر ره سپر گردید گویا این دو دریای زخار بودند
که برای غرق آب نمودن کشتی خصم طوفان امواج برآوردند میرزا راجه جی سنگه چون
بآن شکوه و شوکت و کثرت و عدت که گویند هشتاد هزار و یک لکهه حشم همراه خود داشت
یکر بقصد تسخیر بلده بیجاپور قدم جرات فراتر نهاده اما طپانچه شیردلان عادلشاهی وصول
به شهر کشش میسر نشد بی نیل مقصد بازگشت در سرحد خویش درآمده در لجه حیرانی افتاد
نه روی مراجعت به وطن گاه و نه همت مقابله شیردلان عادلشاهی و از طرف
آقای مرزکوارش اورنگ زیب پی هم و متواتر تشنیعات و توبیخات بوی میرسید
که بدین حشمت و همت که رفتی چه کردی همانان که ناموس شاهنشاهی را بر باد دادی
و بار اورنگ و عار ضرب العلام انت المولی در انداختی و بکدام سرخروی بحضور
رسیده مورد فور رشها خواهی گشت پس این تردد و تحیر او را وبال جان گردید

مصرع - نه پای آرمیدن نه یارای رمیدن - مصداق حال خسران مآل
او شد مملکت مدار با افواج جهان آشوب چون نزدیک سرحد مغل رسید لشکر عادلشاهی
را بر سه فشون تقسیم کرد فوجی با شرزه و خواص خان متعین شد و فوجی با بهلول خان و
دیگر امرا اختصاص یافت تا بهر ناحیه که با لشکر غنیم دوچار شوند جنگ انداخته دست
برد نمایند و باقی لشکر تابع خود را تفریق نمود هر کدام در تلاش و تردد دشمن کشی
کمر جد و اجتهاد استوار بستند میرزا راجه چون در مقابلات سابقه نزدیک شهر رسیده
از طرف طپانچه تیغ دکهنیان خورده تا شهر نرسیده بازگشته بود مهر لمعان شمشیر
دکهنیان درخشانش می تابید و هراسش اندرون دل نیز رسیده و هم چنین بنا بر

که زخم شمشیر دکهنیان چشیده سیر گشته بودند و علاوه آن کمی علف و قلت آذوقه وبال جان‌های شان شده همت و تاب از دست باخته بودند اکنون خبر یافتند که لشکر خلیل شاهی برفاقت عادلشاهی کمر بسته رخ بمقابله و مصاف آورده است اندیشه و خطر شان از یکی صد گشت همت شان هست گردید سر قتال و جدال نماند با وجودیکه افواج دکن قریب تر رسیده بودند میرزا راجه سکوت ورزیده فارغ نشسته بود و در هیچ یک فردی از عرفی و سیلی بجولان نادر دریافته نمی شد —

در بیان جنگ شرزه خان و خواص خان با ازبک قزلباش و راجپوت از سرداران میرزا راجه

شیران دشت دست جلادت و شجاعت شرزه خان و خواص خان باهم گفتند که غنیم شیر آمده خاموش نشسته است رو بمیدان نمی آرد ما را لابد چاره باید برداشت پیش قدمی نموده بر سر او باید رفت او را بمیدان باید کشند بهر صورت ما را آنچه مطلوب است خرگوش که بخواب رفته در کمین لحاف گوش بر دوش گرفته باشد او را بمیدان باید برخیزانید و صید باید نمود پس براین قرار داد هر دو رستم دل مستعد گشته سوار شدند و در تلاش صید بر آمدند چون میلی دو سه روز مسافت طی نمودند راه تنگی پیش آمد بسبب نشیب و فراز کوه و دره و درخت زار پر خار بفراغ گذشتن میسر نمی شد شرزه خان بیک جانب راه گرفته و خواص خان بطرف دیگر روان شدند ناگاه شرزه خان را در اثنای راه جاسوسان خبر آوردند که بر همین عهده برگماشته بود خبر رسانیدند که راجه جی سنگه بسبب آنکه در لشکرش کمی علف و قلت غلات بمرتبه اتم شده و لشکرش از ان جهت به تنگ آمده دوازده هزار سوار رچیده که جان لشکر توان گفت که بعضی از ان همه ازبک و قزلباش و افغان اند که در فن تیغبازی و تیراندازی هم نبرد سام نیرمان توان گفت و بعضی همه راجپوت و مرهته‌ها که همه برچی وار و نیزه بازی انبازاند با ساز و سامان بسیار و توپ و گوله بانان

بیشمار برای گمصی روانه نموده است و براه گذار آنها هم ازین وقت قریب است شهزاده
خان بمجرد شنیدن این مژده بر خود میبالید و رگ دلیری در جسدش از خوشحالی پر برآمده
زره و جوشن تنگ گردید با شیر دلان همراهی ندا درداد که ای شیر شکاران شکاری که
در تجسس و تفحص آن برآمده ایم و چندین مسافت در تو دیدیم اینکه بر سر راه ما پیش آمده
است امروز آن روز است که بصید افگنی جهدی بجا آریم و نخچیری کلان به دام اندازیم
که در تمامی خطه هندآوازهٔ شیرافگنی و صیدانداری ما زلزله انداز دارد گفتن شهزاده این
دلیران شهزاده جگر بجوش آمدند تهور رشان بود و چندان شد اسپان را گرم تاب نموده
بر پویه و جنبش انگیختند و مشتاق وار در قطع بوادی افتادند چون از تنگنای درخت
زار ها برآمده را میدان گرفتند ناگاه نشان هاے فوج پیشین نمودار شدند که آنها تمامی
مغل ازبک و قزلباش و افغانان بودند که طمطراق و یراق تمام و اسباب سامان
مالاکلام مستعد و آماده بودند شهزاده شیرشکار دلیران را ترتیب و قانون انتظام شکل
قرار داده قدم بمیدان نهاد و رخ بمقابله آنها آورده چو در انداز گوله و بان در آمد
از انطرف بان و گوله آغاز شد آتش حرب و قتال شعله زن گردید و چون قدری فراتر
آمد تیر و تفنگ بسان قطرات باران باریدن گرفتند چون آنرا هم طی کرده قریب تر رسید
بهادران نامور و دلیران خارجگر از هر دو جانب با یکدیگر با تیغ و تیر و سپر برگشته داد
تیغ بازی دادن آغاز یدند در طرفة العینی در عرصهٔ نبرد نمونهٔ عرصهٔ محشر پدیدار نمودند از
از خون کشتگان صحرا مثل موسم بهار لاله زار شد سم هاے اسپان و قدم هاے پیادگان
در جستن انبوه جا بندی یافتند و از لاشها هاے مردگان تله تا دشتها بر آمدند شیر
دلان دکن دران معرکه در سوال و جواب تیغ و تیر مبادرت را کاربند شده در بهر ضرب
آنها بدو ضرب و سه ضرب جواب می دادند و هر ضرب که حواله می نمودند سوار و مرکب
بر زمین می آوردند چون شطری از ان در تیغ دلاوران در آمده و رنگ خاک و خون

غلطیدند و بیشتری بآب شمشیرها وران نیاورده آوازه که تا فتند شرزه جریده کار سخن باتمام
رسانیده بود که خواص خان خبر یافته یلغار نموده بمدد شرزه رسید و در دور باقی شب یکبار
گردید چون ازین مهم بالکلیه فارغ شده قدم پیشتر گذاشتند فوج دیگر که بیتراز و دبدبه
اثر اول می آمد نمودار گردید که همه مرهتها و راجپوت بودند که در دلیری یکتا و در جلادت
بی همتا که هر یک از ایشان خویش را عدیل ارجن و سهیم بهیم میدانستند و سرداران
آن جماعت اکثر پنجهزاری و شش هزاری منصب میداشتند و راس و رئیس آن
قوم دو سردار نامور جادو راو نام و کیسری سنگ که از سرداران نامی و گرامی فوج میرزا
راجه بودند چون شرزه و دلاوران و خواص خان رستمان رو بآنها نهادند آنها نیز توپ
بآن سرداران آغاز کردند و آلات و ادوات باروت و آتشبازی که بکثرت و فراوانی
همراه داشته بودند همه یکبارگی بکار آمده سر دادند در رفته العینی آشوب قیامت برپا نمودند
و دود و دخان و گرد و غبار از زمین تا آسمان آنچنان پدید آوردند که میدان نبردگاه
همچو دیده ظلمات تاریک و مظلم گردید که برادر روی برادر نمی دید و رفیق رفیق
را نمی شناخت شیردلان پیداست شجاعت نهنگان دریاست جلادت شرزه خان
و خواص خان یار فتهای شیر زهره خویش در چنین آشوب قیامت اسلوب عنان اسپان
برق رفتار تاب داده آنچنان برانگیختند که در طرفة العینی بر توپخانه غنیم برافتاده
متعرض گشتند و توپخانه را پس پشت داده با تیغهای آبدار و شمشیرهای برق شرار
مقابل و برابر خصم شدند دلیران طرفین و دلاوران جانبین پا در میدان جلادت
افشرده داد تهور و مردانگی دادند و بایکدیگر دست و هم پنجه شده قتال و جدال بجائی
رسانیدند که تیغ و خنجر هیچیک از دلیران طرفین نماند که بخون آغشته شد سوار
و مرکب با هم دو بخون حقیقی رنگین شدند مرهتگان نیز بازو راجپوتان برق انداز که در خصم
افگنی و دشمن اندازی علم دعوی بر می افراشتند سعی خویش سر مو کوتاهی نکردند لیکن چون

و حرف استقدر بظهور آورده شرط تهور و شجاعت آوردند اما چون تایید آلهی و اقبال
بادشاهی در کار خویش سرگرم بوده شیردلان عادل شاهی و نمک پروردگان بادشاهی
دران معرکه هوش ربا هنگامه وحشت افزا خیابان دست بردی بوقوع آوردند که چشم
خیره چیره گشتند کثیری از سرداران راجپوت و جمعی از نامداران مرهته را بزیر تیغ
بی دریغ گذرانیده از هودج ها و خانه زین ها بر خاک میدان غلطانیدند همچنین هندوا
سپهسالاران لشکر نابکار نامور جادو راو و دیگر کیسر سنگ نیز از تیغ بهادران اسلام
شربت ممات چشیده بمقر اصلی شتافتند آنچه متمنای این هوا خواهان و فدویان دولت
خواه و نمک حلالان اخلاص انتباه خواص خان و شرزه خان بود از عون و عنایت
ذو المنن بر منصه ظهور جلوه گر شد به فتح عظیم مخصوص گشته شادان و فرحان بمنازل
و خیام معاودت نمودند از ظهور این سعی میرزا راجه و تمامی لشکرش بارگیران هیبت و
اندوه افتاد که شرحش از قید و ضبط افزون و بیرون است هرگاه که بر دوام اخبار
لشکر آناً فاناً به توسل بریدن صبا رفتار بحضور بادشاه کامگار میگذشت چون این مژده
فتح عظیم بگوش خیر نیوش عادل شاه رسید سجدات شکر بدرگاه من یؤتی الملک
لمن یشاء و ینزع الملک ممن یشاء و یعز من یشاء و یذل من یشاء
سجده گذارانیده فسحتی از سرور لا احصا در حرم دل شاهی بی منتها گردید

در بیان جنگ بهلول خان و دیگر امرا با لشکر راجه جی سنگه

درهمین ایام که میرزا راجه ولایت عادلشاهی بی نیل مقصود بازگشته بر سرحد خویش
لنگر اقامت انداخته هر چند در تقاپو می بود دست به مطلوب نمی یافت بناکامی
ایام بسر می نمود تا آنکه روزی دلیران بادشاهی و شیردلان عادلشاهی با هم
مجلس گنگاش منعقد ساخته با مملکت غدار صورت مدعای خویش وانمودند که

غنیم باشند اگر در شورید به سرحد افتاده جمعیت خاطر ما را تشویش ناگ ساخته است نه بجنگ
اقدام می نماید و نه راه ملک خویش پیش گیرد تا کی انتظار کشیم اکنون هم غیبی از پرده
غیب درون با این ندا در رسید که گر نباید بتو یاری تو بروی کن گذر — هیچ مندیش
و ببین کار لطف حق یابی ظفر — مملکت مدار رای همگنان را مستوجب و مستحسن گردانیده
در تهیه استعداد و مواد در آمده سرداران لشکر را از اضافات و انعامات بنواخت و
اسباب مایحتاج جنگ آوری بر سپاه تقسیم نمود در روز که تعیین نموده سپاه و سرداران
لشکر پادشاه عادلشاهی و قطبشاهی آماده کارزار شده رایات ظفر افراخته برزخ غنیم روان
شدند شرزه خان و خواص خان که باهم عقد اخوت بسته بودند با فوج خود از سرداران
دیگر ممتاز شده بیک جانب راه گرفتند و بهلول خان با باقی نامداران از یک جانب
روان شد و نیکنام هم با جمعیت خود ثالث ثلاثه شده قصد دشمن افگنی همت برگماشت
اولاً بهلول خان که در اوسط افواج بود مقابل مبنی خصم آمده دلیرانه جنگ انداخت
آتش حرب بلند ساخت غنیم به مدافعه و مقابله او برخاسته که همت چست بست
جنگی شدید بوقوع پیوست هر کدام از دکهنیان و هندیان برای حفظ ناموس
خداوند نعمت خود با بذل مجهود جوهر ظهور آوردند که گردون گردان بر سر این شیران و
گردان طبق طبق تحسین و آفرین نثار کرد آخر الامر بهلول خان بهادر بی بها در با قلت
جمعیت بر اعدای با کثرت که بیش از مور و ملخ بودند حملهای بهادرانه و یورشهای
رستمانه برده نیم جان بسمل نمود هر بار که هجوم غنیم نمود نظر قلت جمعیت مقابل زور
می آوردند بغیرت شیری و حمله شیری از پیش رو برداشته بستر دور تر می انداخت
بعد از تکرار این طپانچه ها دیو در این ضربها سست و متلاشی گشته از مقابله باز ایستاد
و دیگر بجنگ برنخاستند بهلول خان مظفر و منصور بازگشت شرزه خان و خواص خان
برسمتی که متوجه شده بودند نظر بر فوج خاص معاین کرده بمقابله آمده جولان مبارزت

گشتند انتظار آمدن خصم بمیدان می‌گشتند و از جا جنبش نمی‌کردند تا اینکه در همین انتظار
بیگاه شد آخر باهم گفتند که چون غنیم از جا نمی‌جنبد و بمیدان خود را نمی‌کشد باری بازی
نازیم و بروز بمیدان کشیم تا امروز بی بهره به منزل معاودت ما نشود پس سواران مراکب
را گرم خیز نموده نزدیک‌تر شدند با این هم غنیم از جا برنخاست و حرکت نکرد لاچار آمده گفتند
که غنیم زمین گیر شده است اصلاً بجنگ میل ندارد و بر زمین گیران شمشیر کشیدن نزدیک
مبارزان رزم خواه از مقوله بازن جا بعض فراهم آمدن است پس این کار شان بلند
باشیر هستان را نمی‌شود ناچار جنگ نه نموده و شمشیر ناگشوده به معسکر بازگشتند در هنگام مراجعت
در میدان صاف و هموار هر دو سردار برابر میرفتند و یک دیگر را می‌دیدند چون نشیب
فراز و درخت زار پیش آمد از هم جدا می‌گشتند و از نظر یکدیگر غایب می‌شدند اتفاق گذر
گاهی تنگ در پیش آمد خواص خان لشکر خود را بیک جانب کشید و شرزه خان سمت دیگر
گرفته راه میرفت ناگاه جوقی قلیل که نه قابل نبرد و ستیز بودند از لشکر غنیم جدا شده بجای
میرفت پسر کوچک شرزه خان که نام او سید حبیب بود و در آن روز بهوس تماشا
همراهی پدر نموده بود یکایک نظرش بر آن جوق افتاد چون شیر بچه بود اگرچه خورد سال
بود هوس تیغ بازی از دلش خود زد خواست جریده و تنها بر آن جماعت تاخته
هوس دلیرانه سرانجام رساند و شمشیر تشنه را از تشنگی باز رهاند بی اطلاع کسی اسپ
برانگیخت و بران غول اعدا انداخت تا چندی از یمین و یسار از پیاده و سوار تیغ
آبدار در رگذر رانیده بود که آن انبوه کثیر گرداگرد حلقه زده چون هاله آن ماه را در میان
گرفتند چون شیر بچه حال برین منوال یافت یک نعره شیرانه برآورد که آوازش
بگوش پدر رسید شرزه خان چون صوت جگر پاره گوش کرد و در اضطراب آمد
و دانست که البته لخت جگر در پنجه اعدا اسیر شده بی تابانه اسپ بر سمت آواز برجهانده
در یک پلک زدن بر آن جماعت اعدا تاخته زیر و زبر نموده حلقه از هم گشاد و همچو رمه

گوسپندان از پیش ربایند و فرزند را از دایرهٔ بلاها بنده هم گرفته و بطرف لشکر روان روان و به دل شاد و خرم که مبارک روزی بود که معه فرزند از ورطهٔ بلا بسلامت برآمدیم و از نیرنگ بازی سپهر بی مهر غافل که در این ساعت این مروت کرد و در ساعت دیگر چه عداوت بظهور خواهد آورد۔

در بیان قصهٔ وفات شرزه خان بتقدیر ایزد منان

چون قضا را در پس پردهٔ غیب اعجوبه کاری ها است که رهوار فرد در میدان ادراکش لنگ و هوش والا رس دذی الفهوم در باسرار شناسیش دنگ است در یک نفس شادی به غمی جفت ساختن در آنجا پرآسان و طرفة العینی نشاط و انبساط را بانده و انقباض عقد بستن نهایت سهل شرح این مرام و تبلیغ این ابهام قصهٔ پرغصه خوات قافله سالار شجاعان و سرآمد ناموران و نامداران سید الیاس شرزه خان است کیفیتش این چنین است که فرزند دلبند را از اعدا هجوم به سلامت بدر آورده راه لشکر گرفت دلش در همین خوشی و خورمی و خاطرش در نهایت دل شادی و خوشحالی که هر دو خود ها با صحت و سلامت و امان امنیت از ورطهٔ بلا و گرداب آفت برآمدیم لختی زمین و شطری از راه همین سرور و نشاط طی نمودند که ناگاه به تقدیر اله بی ظهور سبب ظاهر شرزه خان از اسپ میل کرده بزمین آمد چون تفحص کردند جان بحق تسلیم شده بود عالمی در این امر حیران و از هر کس این ندا برآمد **فرد** نه زخم ظاهر و نه قاتلش هویدا شد ٭ اجل چگونه رسید از کجاش پیدا شد + عقلای خبیر و دانایان بصیر در جواب شان گفتند۔ **فرد** ۔ در کار و بار خانهٔ تقدیر بی همال این از اعجوبه کاری هاے تقدیر جبار عالمیان است که نفاذ حکم لایزالی او را نه زخم درکار است و نه قاتل ضرور رشال حکمش چون در رسد و چنانچه بعموم و همو هم را در طرفة العینی مبدل گردانید به نشاط و سرور هم چنین مجلس شور و سرور را پر از

واویلا و شور بهر حال این سه مبهم بر هیچ کس انکشاف نیافت و رفع خالص درین
صورت عجیب و غریب بر عوام هویدا نشد مگر بر متفطنان فی الافهام و آن اینکه در کار
خدمت ولی نعمت جان سپاری که منتهای درجات است و برات از ذلت بدست
اعدا که باعث فخر و افتخار شان می گشت حاصل آمد و بالجمله از وفات شرزه خان در
خاندان شجاعت و صلابت ماتم و مصیبت افتاد و در دودمان بسالت و جلادت
شوکت و شیون واقع شد دلیری و دلاوری از بیکسی نالیدند و مردی و مردانگی بیوه
گردیدند تیغ و تیر در گوشه افتاده به حزن و اندوه در آمدند و زره و جوشن بر زمین لت
خود را انداخته ناله و فغان برداشتند عالمی بی تصنع و تکلف باین کلمه گویا شدند که
مادر روزگار همچو شرزهٔ شیرزهره فرزندی نادر بوجود آورده باشد خواص خان مجرد وصول
خبر وحشت اثر ناله و فغان کنان دوان آمد و شیون و ماتم برداشت و باز خود را بضبط
آورده بتجهیز و تکفین آن مقتول سیف الله پرداخت و هر دو شیر بچگانش را بانواع
دلدهی و اقسام تسلی بخشی و دلداری نمود چون این خبر غم افزا به پادشاه یتیمان پرور رسید
بر فوت آن یار وفادار و فدوی جان نثار تاسف ها و تحسرها نموده عیش و تعیش
فراموش کرده هر دو شیر بچگانش را که سید مخدوم و سید حبیب نام داشتند در
کنف لطف و عاطفت آورده تربیت و پرورش بهتر از پدر رعی نمود و بهمان
خطاب شرزه خانی و منصب و دولت او سرافراز و سربلند گردانید—

در بیان جنگ امرای عادل شاهی با جی سنگه و دست بردی بهلول خان و خواص خان و هزیمت راجه جی سنگه و این آخرین هزیمتهای اوست که بعد ازین دیگر قصد مقابله نکرد و راه ملک خویش پیش گرفت

میرزا راجه از بسکه شکست های مکرر و هزیمت متعدد از دلیران عادلشاهی یافته شکست
که گرویده در قصد فرار بود اما از باعث توبیخات و تشنیعات اورنگ زیبی اندیشه تمام
حاصلش کرده چنانکه قدم یاری نمیکرد که بدان جهت حرکت کند ناچار بر سر حد اقامت
ورزیده در حیرانی و پریشانی اوقات سپری می نمود درین اثنا بمقتضای تقدیر قدیر
واقعهٔ شرزه خان واقع شد و راجه را جان تازه به تن آمد و از خوشحالی ببالید و مستی او
بجوش آمد بر ظن آنکه حریفی که دست و پنجه اش بر می تافت و دست بر مقصود یافتنش
نمیداد همین بود چون آواز میان رفت تصور نمود که اکنون به مراد دست توان یافت
و کار از صعوبت بر سهولت انجامید و دکن تسخیر توان کرد این ابله قدر نداشت که اگر
یک شیر از میان رفت چه شد چندین شیران دیگر که مثل او شکار نتوانند نمود درین بیشه
موجود اند الغرض خیال فاسد در دماغش پیچید سودای باطل انچنین آغازید سران
و سرداران لشکر را جمع نموده فریفتن شروع کرده به فسانه و فسون در آویختن بنیاد
نموده ترغیب و تحریص بر مقابله عادلشاهیان کرده و گفت بادشاه ما را از میان
سایر امرا و سپاه چیده و انتخاب کرده بر سر این مهم روانه نموده است اگر کار ناکرده
رویم دیگر با راجه سرخ روی است و بادشاه را چه رو نمائیم و در میان هم چشمان
چگونه معاش و زندگانی کنیم چندین بار اگر درینجا شکست یافته ایم باری الحال کمر همت
چست بسته یک مقابله شایسته نمائیم تا گوهر مقصود بدست آریم غضنفری که درین
بیشه بود و شیران جهان از وی در بیم و هراس بودند در پنجهٔ اجل افتاده اکنون
همت شما جوان مردان باید بینیم تا چه از وی خواهد زید تا بمراد فایز شویم و اگرنه
بادشاه ما را با عیال و اطفال رسیدن و بملاقات اعزه و احبا پیوستن دشوار و
محال خواهد بود بعضی امرا و سرداران او که از دانائی و پیش بینی حظ وافر میداشتند
او را گفتند در سپاه پادشاه دکن وقتی که ما را به لطمه های متواتره و طمانچه های متوالی

پر و بال شکسته کنج نشین و خانه گزین نموده باشند و کمی علف و تنگی آذوقه با آن قدر
دارد و پامال گشته که نه در سوار تاب و نه در مرکب توان مانده باشد کجا مارا طاقت و تاب
مبارزت و مقابلت با این زبردست مشتاقان قوی پشت خواهد بود همان رعایت آنها
بجا بس که سنت امان جان به ما گذاشته نام ما نگرفته پس کار خویش نشسته اند و اگر
رحمی و فراق را کار فرموده در پی ما شوند جان گذارند و نه مال مبادا که ازین سودای
خام و خیال محال شمه آگهی یابند در رفتن التعجیلی احوال اقوال جهان آشوب گرد و پیش
ما برآمده در میان گیرند و ابواب رسیدن آب و دانه مسدود سازند مارا هم در حبس
به تشنگی و گرسنگی جان دادن نصیب گردد و یا اگر در زندان چاق و بنداران قزاق را بپا
نام زد کنند نه دستار بر سر گذارند و در دست قمچی دهند به سوار لباس گذارند و نه آب
و هیچ آنگاه روی سند و ستان به خواب هم نخواهیم دید همان بهتر که ازین خیال خام
درگذشته و فتنه خفته را بیدار نساخته راه ملک خود گیریم بهر طور ازین مهلکه جان
فرسا خود را به سلامت بدر برده به وطن گاه خویش رسانیم اگر در نصیب به اهل و عیال
پیوستن خواهد بود سوگند به طلاق خوریم که دیگر روی عزیمت سوی دکن نکنیم و دیده
و دانسته خود را به چاه هلاکت نیندازیم راجه بدمست ما سودای خام نه آنچنان راه
هوش و خرد زده بود که سخن ناصحان تجربه کار به سمع قبول او درآید پس به پیکار
خویش مصر ماند و در تهیه جنگ درآمده به رعایات و مدارات سپاه و عطای خلعت
و انعامات سرداران لشکر و دلجوئی نموده خواه نخواه به جنگ و نبرد قایم نمود چون
ازین خبر مسامع امرای عادلشاهی رسید مملکت مدار عبدالمحمد به سرعت هر چه
تمامتر در تهیه اسباب جنگ و قتال درآمده لشکر را آماده پیکار و مستعد کارزار
گردانید و تمامی لشکر عادلشاهی بدو فوج منقسم ساخته فوجی تابع بهلول خان و فوجی تابع خواص
خان نموده رایات برافراخت و نیکنام نیز با جمعیت خویش به قصد دشمن روان شد

چون طی مسافت نموده مقابل هم رسیدند بهلول خان پیش قدمی نموده نزدیک
تر رسید غنیم با شکوه تمام و دبدبهٔ عظیم توپ خانه را پیش رو داشته به فوج بهلول
خان افتاد هم توپ خانه را یکبارگی بکار آورده و هم از یسار و یمین سوار و پیادهٔ را
برانگیخت و در یک ساعت آشوب قیامت برپا کرد میدان رزمگاه نمودار عرصهٔ محشر
گردید مغل را از یک قزلباش و مرهٹها و راجپوت که از تعبیر و تحریص میرزا راجه سر برآمده
غرمی و قوتی بهم رسانیده بودند در آن معرکهٔ قیامت آشوب جد و جهد بلیغ بظهورآوردند
و در شیوهٔ خصم افگنی و جنگ آوری سر مو کوتاهی نه نمودند اما مبارز میدان دلیری
که دلاوری بهلول خان عادل شاهی پای ثبات افشرده تیغ بازی و شمشیر اندازی
راجپوتان بدرجهٔ قصوی و رتبهٔ علیا رسانیده که کثیری از مغل و راجپوت را بزیر تیغ
بیدریغ درگذرانید هر بار که گروه انبوه لشکر دهلی بر وی یورش می نمودند و طمانچه
تیغ و لطمهٔ شمشیر روی شان بازگردانید و در این اثنا سرآمد دلیران و سردفتر بهادران
خواص خان با جمعیت خود متوجه بسمتی شده و در فکر منصوبه بود که جنگ با غنیم به چه
اسلوب طرح اندازد که ناگاه خبرش رسید که مغل با جمعیت عظیم و توپخانهٔ جهان
آشوب بر بهلول خان ریخته قیامتی برپا نموده است خان قوی دل با خود گفت که
منصوبه درست همین است که چنانچه بهلول خان از طرف سرش در پیوسته است
من از جانب دگرش در آمده از این اژدر شیر پیکر را در میان گرفته فرو کوبیم این
گفته با فوج جمعیت خود سریع تر از باد و برق خود را پس پشتش رسانید و از آن طرف
یورش تیغ زنان که گویان لشکر مغل را زیر و زبر گردانید و در طرفة العینی بزد و تیغ
بازی و تیر اندازی دود از لشکر دهلی بر آورد هزارها سوار و پیادهٔ برخاک خون
بغلطانید راجه بد مست هوش گم کرده مبهوت گردید و یقین کرد که اکنون اما از جان
برخاست و امید نجات نماند پس در حملهای این دو سپهدار دکن از هر دو جانب

حال لشکریان دهلی در میان به انجبان خواری و نگونساری پیوست که نصیب دشمنان
مبادا خیر سپاه مغل را نوبت بآنجا رسید که چه اگر نگاهی می افکند میگریختند
و هر جا مشتاقی میدیدند میگریختند پس ازین خواص خان سقر و سکان میرزا راجه به
تشخیص امده در بیست او رخ آورده همچو سیل سهمناک نشان دخروشان بدان جا
روان شده و آن اثنا هر که از سوار و پیاده و انسان و حیوان در پیش می آمد بضرب
تیغ بی دریغ بهادران کم مهر بسیار گیش همچو ریزه ریزه پیکر می شد و هر که بقصد
مدافعت مزاحمت و دچار میگردید بسان پر و بر ریزه ریزه خورد و پاره می گشت
چون میرزا راجه خبر یافت که آن سیل دمان با این جوش و خروش بقصد وی می آید
هوش سر و دستار گم کرده از فرودگاه عنان مرکب را بر گشته داده با چند خواص رو بدیگر
جانب نهاده پروای لشکر گذاشته از میان لشکر بدر رفت لشکرش چون سرکرده خویش را
گریزان و خیزان دیدند هر یک نیز بر طبق قول الناس علی دین ملوکهم رو بگریز
و فرار آوردند چنانچه در عرصهٔ رزمگاه و میدان جولانگاه غیر از کشتگان و مقتولان
و با سلاح و تیر و کمان هیچ دیده دیافته نمیشد امرای عالی شاهی و سپاه و سرداران
بادشاهی و تاییدات الهی و عنایات نامتناهی بفتح و نصرت و مخصوص و مختص گشته عنان
مراجعت معطوف گردانیدند بادشاه دین پناه از حصول این فتح عظمی و عطیهٔ کبری قرین
سرور لا احصاد و نشاط و انبساط بی منتها گردیده سجدات شکر و سپاس بدرگاه وهاب
بی منت مود اگر دانیده بترتیب جشن سرور و بهجت و تمهید بساط عیش و عشرت پرداخته
قفل از گنجینه ها برداشت مفوواز ابیض و احمر بر اهل استحقاق مانند ابر نیسان ما بارید
مفلس و محتاج را از تنگی و بی پاگی باز رهانید خصوص طبقهٔ امرای شجاعت آثار و سرداران
صلابت اطوار و سپاه تهور پناه و دلاوران جلادت انتباه که در ان کارزار و معرکه
قیامت آثار داد فدویت و داد حق جان فشانی ادا کرده بجهت فهیم قوی دشمن صعب را

که پیشگاه پادشاه هندوستان تعهد تسخیر دکن بر ذمه خود گرفته با افواج بحر امواج آمده بود
قرین مذلت وخواری و مهدوش تباهی ونگونساری گردانیده از ولایت خویش بدر
کردند وباین معامله رستمانه و مدافعه دلاورانه تاب مهابت تیغ دکنیان وهیبت
شمشیر عادل شاهیان بر سایر ممالک هندوستان انداختند به خلع گران بها ونقود
وجواهر بیش بها وانعامات واضافات بی حد وغایات بنواخت طول مدت جنگ
ومجادله راجه جی سنگه و پوچ حملهای او با دلیران عادلشاهی تا یکسال و کسری کشید
در سنه هزار و هفتاد و پنج از هند بدکن آمد و در سنه هزار و هفتاد و هفت جانب
وطن روی نکبت تا آخر خود گردانید

بیان قبل ازین جی سنگه سیواجی بهوسله را روانه درگاه عالمگیر نموده بود بنوازشات پادشاهی و بیش سپاهی بمنصب پنج هزاری سرفراز شده باز گریخته وباز بر ولایت خویش متصرف شد

معدن فساد و شرارت مصدر گستاخی و لجاجت سیواجی بهوسله چون از بادشاه
علی عادل شاه نمک حرامی و خیرگی ورزیده با راجه جی سنگه ساخت و باخت نموده
چندین قلاع متین با و سپرده به ترغیب و اغوا به تسخیر ممالک عادلشاه برانگیخت و آتش
جنگ و جدال در میان دو سلطنت برافروخت چنانچه سابقاً مذکور و مشروح گشت
و در چند جنگ و مقابلات با او هم شریک بوده لطمه و طمانچه ها از شیر لشکر خورده بر کنار شده
بود و قبل ازان میرزا راجه با او عهد و پیمان نموده بود که فدویت و جان نثاری بحضور
عالمگیر بادشاه معروض داشته دولت عظمی و منصب پنج شش هزاری عطا خواهم کنانید
ایفاء للعهد سپارش او به حضور پادشاه نموده عریضه گذرانید که سیواجی نغز کار آمدنی است
کلید دکن او را توان گفت وقتیکه او در زمره ملازمان درگاه داخل گردد گویا تمام دکن

مسخر شد او را مستوجب الرعایت که مستحق نوازش و آلسته سرفراز فرمایند و بعد ازان سیوا
را با پسرش سنبها روانه حضور نمود سیوا چون بدهلی رسید و بدولت عتبه بوسی
مشرف عالمگیر او را مشمول نوازش بیکران و اعطاف فراوان نموده بهر یک از
پسر و پدر منصب پنجهزاری عطا فرموده دلجوئی فراوان نمود لاکن در اولین ملاقات
چون برابر سایر امرا در پایگاه بر پا ایستاده لاکن حکم به نشستن اش مرحمت نشد سیوا
را که دماغ فرعونی و خیال نمرودی در سر داشت این معنی ثقیل آمد تمارض ظاهر کرده
دیگر دوباره در دربار حاضر نشد عالمگیر صاحب فراست بود آهنگی از خبث باطنش تفرس
نموده او را با پسرش در نظربندی گذاشت سیوا شکایت این معنی براجه جی سنگه نگارش
نمود راجه دوباره شفاعت او نموده در باب او رعایت درخواست عالمگیر نظربندی
اطلاق یافت قابو می جست تا بوقت فرصت خود با پسر از دهلی بگریخت دران اثنا
جی سنگه از بهادران عادلشاهی هزیمت یافته باز پس شده بود عالمگیر ضلع داری
دفعه داری دکن به بهادرخان کوکلتاش که یکی از امرای نامور بود مقرر داشته میرزا
راجه در حضور طلبید میرزا راجه در راه بود که سیوا از دهلی گریزان آمده ملاقی شد بهادرخان
در مهمات ضلع داری مشغول گشته سیوا بملک خویش آمده باز شرارت برپا کرد
و به مکر و تزویر تمامی قلعه جات که بتصرف مغل رفته بود مستخلص نموده به تصرف خویش
در آورد بلکه چند قلعه قدیم مغل را نیز قبض نموده قوتی و شوکتی تازه بهم رسانید منبعه
رشته مغل باز پنبه گردانید—

بیان شمه مرضیه سلطان علی عادل شاه و خصال آن

سلطان علی عادلشاه بادشاهی بود دادگر عدل گستر رعیت نواز و سپاه پرور قدر
شناس اهل فضل و هنر قوی طالع و بلند اختر عون الهی و تایید نامتناهی همواره
شامل حال او بود به اعدا و بدخواهان همیشه منصور و مظفر ماند خصم قوی همچو راجه جی سنگه

باسلطنت هند بر عزم عریض برای هنگامه آرا گشت اختر روز طالع و قوت بخت بادشاه کامگار زپیش نبرد غایب و خاطر به پریشان حالی و تباهی آواره دشت نامرادی گردید و شجاعت و سخاوت و عدالت که از مکارم اخلاق نفس انسانیه اند در ذات این بادشاه سعادت مند مجتمع بودند رنگین مزاج و طبع موزون داشت چون خاطر همایون را به طبع آزمائی فرود آوری اشعار رنگین مشحون بر مضامین شیرین از در دریای طبیعتش جوشش براوردی نکته گویان لطیفه پرور را در بزم رنگینش قدری و وقری تمام بود و در عهد همایونش سخنوران پارسی گو چند فرد نادر روزگار بودند اما چون طبع همایون بادشاه اکثر میل بجانب لغت خاص خویش یعنی زبان دکهنی داشت بر طبق الناس علی دین ملوکهم شعرای هندی گو بسیار از خاک بیجاپور بر خاسته اند خانه بخانه هنگامه شعر تازه گوئی گرم داشته اند از آن طبقه یکی میان نصرتی است که بر رفعت طبع وقار و مساعد ذهن ثاقب تیغ زبان بر کشیده فتح اقلیم سخنوری کرده بملک الشعرائی مسلم شد اشعار تازه مضامین و خیالات مطبوع و رنگین او مقبول بدیده رضا گذاشته بصدق این مطلب دو نتیجه طبع وقادش یکی گلشن عشق که در عشق بازی منوهر کنور و مدمالتی باز بسته است دوم علی نامه که در فتوحات ممدوح مهد خود علی عادل شاه پرداخته است و شاهد عدل اند اگرچه زبان آن وقت و محاوره آن عهد نزد یک سخن فهمان این زمان بخلاف فصاحت مطعون و برکاکت و ناخوشی موسوم اما آن قدر روان در ان وادی سخنوری داده و حق مضمون تراشی ادا نموده که منصفان جوهر شناس که نظر از لباس صورت در گذرانیده پی بعالم معنی برده اند آن را تلقی به قبول کرده در مدح و وصفش مبالغه کرده اند و پایه شعر او را در هندی عدیل پایه شعر خاقانی در پارسی داشته اند رحم الله من انصف چه شد که بعضی انصاف دشمنان حسد خو و هنر فراموشان عیب جوی این عصر که در مضیق زندان قشر صورت محبوس اند

طعن رکاکت زبان و وقارت نعت پر او ثابت کرده نامقبول گردانیده اند و او خود
بیشتر ازین حال بی انصافی و پرده پوشی این قوم خبر داده و جواب تخلیهٔ ایشان باز
گفته است در جای که گفته است سعدی ـ خریدار کون خوب سودی سخن کون
کام ۞ نه دکان کا دیکھنا سقف و بام ـ و نیز گفته است نظم
مضامین سون جابجا بات بول ۞ دیکھا باسکت فیض کا حق سکے کھول ۞ ہر یک
فن مین کی سحر کی چھند ۞ خبیثان سکے جیبان کون کیتا ہون بند ۞ کہتا ہون
سخن مختصر بی گمان ۞ کہ یو شاہ نامہ دکہن کا جان ۞ حقیقت مین جو ہو دین
کہ نہ نظر ۞ زبان پر رکھین عیب است سب ہنر ۞ کہ ہر یک زبان حضرت غیب
دان ۞ سکیا سب آدم کون سکتے سو نخان ۞ ہو سکے تشبیہ جو نسل آدم کی
اصل ۞ کلاماں انکی ہوئی فصل فصل ۞ انو مین تی جو شعر کی اوستاد ۞ رہیا
اس زبان رہی شعر یاد ۞ سخن بن نزاکت کی نادیکھ بھول ۞ کہ خوش باس
سون قدر پاتا ہے پھول ۞ لکتا ہون مین سب قد فنون کی بات ۞ نہ پر کم ہون
مثالین تو جا سا سنے نات ۞ ولی جو سخنداں ہین صاحب تمیز ۞ کہ ہیچ اس ہنر
کون رکھین نت عزیز ۞ وا ورا سوای این دو کتاب قصاید غراء و دیوان غزلیات
و دیگر طبع زاد وش که مملو از تازه مضامین و سخن بر خیالات رنگین اند مشهور اند در
توحید گفته فرد ـ نظارے مین عارف انظر باز کون ۞ دسیا ہر طرف
تیری قدرت کا مون ـ ایضاً سکت تجہ ہی دریا کون مانی مین داب ۞ پونا
دہ پہ بنایا فلکن کا حباب ۞ سپون کا سمجھ تہات رہاستے جہان ۞ کہ یک
بوند ستی مین لیایا جہان ۞ و در معراج گفته ـ و لہ ـ دیکھت نکو یو حضرت سکے
آتی آب و تاب ۞ لکیا او سخن چشمہ آفتاب ۞ سما سکے گھر کا چراغ اسما
کہان ۞ پھر اسکا اسی پر رکھیا اد بان ۞ دو دنی بادشاہ در محل خاص دنش

افروز بوده در حوض فوارهٔ آب ہی جوشید مثل درخت مروارید برپا ایستاده گہر
نثاری می نمود دران حال بر زبان بادشاه این سجع برآمد مصرع - اڑتا سیو فواره
پانی سے کیا چہل ہے - ملا نصرتی فی الحال در جواب گفت مصرع - تجہ شاه پر اوڑاسے کا
مورچل ہے - و نیز در وصف اسپ برق رفتارش گفته رباعی نئیں ہے رخش کا
نقش سنگ مین بحال - اگر شہین چابک کا گذری خیال ۞ وصل کا کی ہے سون
نہوے لک الف ۞ کرے طے زمین تمام جانے مین جہال - و در وصف تیغ وای
ہم گفته فرد سورج کی جہان لگ جہلک ہے ۞ وان جہلک رہا ہے فرنگ
تیرا ۞ و نیز از جمله ہندی گویان آن زمان یکی میان ہاشمی است که به فیض لعاب دہن
مبارک حضرت شاه ہاشم قدس سره زبان شیرین بیان گشاده از سخنوران گوی سبقت
ربوده قصهٔ یوسف و زلیخا را به محاورهٔ آن زمان بزبان دکہنی نظم نموده و دیوان
غزل مشتمل بر مضامین سنجیده و تلازمات شعریه ہم دارد که مقبول طبایع افتاده و در
شعر طرازی نادره روشی عجیب ورزیده که کسی برو سبقت نکرده با وجودیکه
بصیر مادرزاد بود اما بصیرت چشم دانش بینا سیدی مسعود خان با ہاشمی رابطه اخلاص
بل اعتقاد عظیم داشت روزی که در محل سرا با حرم نشسته بود ہاشمی را اندرون محل
طلبید بر اعتماد آنکه بصیرت ندارد پرده ناکرده بجای خود با قرار گرفته بودند چون ہاشمی اندرون
در آمد ہنگامیکه در محل قدم گذاشت شعری آغاز نمود که در آن غزل شکل و شمایل و رنگ
لباس که حرم دران وقت پوشیده بودند و اقسام زیوری که بر تن داشته تمامی
من و عن شرح داد گویا دیده می گوید چون اہل حرم دیدند که حسب حال ہر یک از ما
شکل و شمایل و رنگ لباس بیان میکند این اعمی نخواہد بود یکبارگی از جا جسته بپرده
در پرده شدند یکی از شعرای آن زمان میرزا مرثیه خوان است که زبان خود وقف
حمد رب العالمین و نعت حضرت سید المرسلین و منقبت ائمه طاہرین و مرثیه سید الشہدا

دشت شهدای کربلا نموده هرگز گاهی زبان خویش در مدح اهل دنیا از شاه و گدایان بود
و مرثیه های او دران زمان مقبول خاص و عام و مشهور بلاد دکهن بود نذر و فرزے
علی عادل شاه میرزا را بحضور طلبیده و مدارات و عنایات بدو نمود و تکلیف نمود که زبان
را بمدح پادشاه آشنا سازد میرزا گفت زبانی که در حمد و نعت و منقبت وقف گردیده
در حکم من نمانده پادشاه مکرر تکلیف نمود ناچار یک دو مرثیه بزبان سلطان گفته بجای
اسم خویش تخلص علی عادلشاه که شاهی بود بعضی داخل نموده که در بعضی واقع شده و وفات
میرزا اغلب چنان بود که در ایام ماتم همان وقت مرثیه انشاء می نمود و طرح و لحن معاً
همراه آن کرده می گفت شبی در مجلس مرثیه خوانی که از خاص و عام بود مرثیه بهمین
طرز می گفت اهل مجلس را از مرثیه خواندنش دریای غم بجوش بر جوش می آورد
در اثنای آنحال این مصرع - از سینه اش بر آمد مصرع - دلان پهاکان
اناران کرکه پو سینه طبق سیانی - دبسته شد مصرع دوم هرگز از خاطرش نرسید میرزا
را ازین معنی کوفت عظیم حاصل گشت و در همین گرفت و کوفت بر دل غاسی خفیف طاری
شد دران یوم می بیند که جناب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه وسلم تشریف
فرما شده می فرمایند که بگو مصرع بنی آدسینگی مشکون پو تخفه کر بیجا تا بیتی میرزا
به افاقه در آمده مصرع تلقینی خوانده مرثیه تمام کرد و از علامات مقبولیت میرزا یکی آنست
که فوتش در شب شهادت بشهادت حاصل شد. نقل است که در ایام عاشوره
لیلة العاشره که شب روز شهادت امام همام است میرزا تمام شب در مرثیه
خوانی گذرانیده سحرگاهان برای طهارت در آمده بمتوضا رفت عدوی ظالم ستمگر که بناحق
به عداوتش برخاسته فرصت محاجبت قابو یافته در آن حال به خنجر جانگیر او را شهید
ساخت و امداد آن که بر رسم و سنت اهل دکن علمها و تعزیه ها از مکانها بیرون برآورده
به چشمه آب میرسانند علی عادلشاه در تمامی شهر حکم داد که همگی تازیه ها و علمهای تمامی شهر از

دروازه ابراهیم پور که فتح دروازه نام دارد و برآمد بر طبق فرمان بادشاهی مردم شهر
جوق جوق با علم ها و تعزیه ها از آن دروازه نگذشتند بنابر آنکه همه با تعزیه ها جنازه میرزا
را از عقب تازیه ها برآوردند و شاگردانش پیش پیش جنازه مرثیه گویان میرفتند
جلوه و ازدهام که با جنازه میرزا بود از حد و شمار افزون بود در پایین روضه منوره حضرت
شاه مرتضی قادری قدس سره دفنش نمودند و غیر اینها بسیار هندی گویان دیگر
بودند که اشعار آبدار آنها دران زمان مشهور و مقبول گشته و آنها در فارسی گویی دران
وقت مشهور بوده اند و قصاید غرا و اشعار فصاحت و بلاغت انتمای شان مشهور و
مقبول گشته شاه ابوالمعانی و ملا عبدالرزاق رفعت اویش و عبدالقادر و عبداللطیف
و عبدالغنی و سوای اینها شعرای چند از اهل ایران و عجم نیز بوده اند.

در بیان سبب وفات سلطان علی عادلشاه ثانی

بیشتر مزاج علی عادلشاه بعیاشی و مباشرت میل تمام داشت و دران باب بافراط
رسانیده بود روزی دواے چار امساک خورده شب را جماع بافراط نموده
از حرارت دوا آب های سرد با تکلف و مبهم آشامیده بود اول صبح که تاریخ چهارم
ربیع الاول بود به استقبال مظفر خان که از مهم بدنور فراغ یافته معاودت نموده
بود تا خدیجه پور سواری رفته در راه از هوازدگی گرانی بدن بهم رسانیده بسبب عسرت مراجعت
نمود چون به دولت خانه رسید در طاس ششم آن روز مفتوح شد و آن روز و یکشب
مطلق بی هوش بود روز دوم اندکی بهوش و حرکت آمد نیمه بدن بی حس شده
بود عبدالمحمد و خواص خان از خانها و دان آمده بادشاه را دیدند و ملال آگین گشته
به خانها رفتند و مظفر خان و میرزا علی و محب خان و دهرماجی پنڈت و بیر هندی
که تقرب تمام یافته رئیس خلوت سرای خاص شده بود ملازم خدمت بادشاه ماندند
راه ها و دروازه ها زیاده را برچیده و دریچه ها برای آمد و رفت گذاشتند و سپاه او

و معالجات پرداختند حکیم شمس الدین خان و دیگر اطبا بحکمت و طبابت مشغول شده
جدی و جهدی بکار بردند بادشاه بعد از سه چهار روز بهوش اصلی باز آمد اگرچه صحت
نداشت و مرض روز بروز زیادتی داشت حکمرانی می نمود و عبدالمجید و خواص خان
آمد و شد میداشتند و دیگر حضوریان و مردم بخدمت بحکم طلب باریاب می شدند
در طریق سابق دیانت راو و میان عبدالمجید و بادشاه آمد و رفت میداشت کار بار
بطریق معمول قدیم بدوام جاری بود چون عبدالمجید مستقل بود مجال چون و چرا
کسی را میسر نبود تا دم حیات بادشاه خللی در ارکان سلطنت راه نیافت و دیانت راو که
بظاهر و باطن با عبدالمجید مرابطه بود و میرزایان ابوسعید خان جانب خواص خان
میداشت و دو بهایچی نیابت که با عبدالمجید و دیانت راو مخالفت داشت برای
سلامتی و نجات خود سعی بلیغ در کار سلطف خان میکرد و چون بادشاه دانسته بودند
که خواص خان و سلطف خان حوصله کامرانی و سلطنت رانی ندارند و عبدالمجید دوازده
سال کاروبار سلطنت نموده واقف امور کلیه و جزئیه شده بود و سپاهی بجمله
و عبدالکریم بهلول خان و امرا و ارکان دیگر تابع و رام و منقاد عبدالمجید بودند ایشان
همه امور منظور نظر داشته می خواستند که شاهزاده والاتبار را بدو سپرده معاملات
بادشاهی باختیار او گذارند تا که خود در قید حیات اند او را مستقل گردانند
لاکن عبدالمجید بخاطر رسانیده بود که در سلطنت خانه عادلشاهیه هر که ابتدا بادشاه
به سلطنت بر میدارد و بر این کار اقدام می نماید به اندک زمان کشته شود و او ورثش
نیز مانع آمده قسم ها داده بودند که اگر این کار اختیار کنی شیر خود بحل نخواهیم کرد و بر نگذرد
این دوستی عبدالمجید بخاطر بر این نمی آورد روزی بادشاه با عبدالمجید فرمود که میدانم
که مرا ازین مرض صحت امید نیست منزل نزدیک آمده هیچ سپاه دشمنی قابو طلب در
کمین است خدا داند که بعد از من چه صورت رو نما خواهد شد و چه منصوبه پیش خواهد آمد

بهتر آنست که شما بحضور من شهزاده را بر سریر خلافت اجلاس فرموده زمام عقل و عقد مهمات را
بدست آورده خویش و را آورده محافظت پادشاهی بکنید تا بعد از کسی را مجال منازعت و
مخالفت با شما نخواهد ماند عبدالصمد بتواضع و عذرخواهی در گذرانیده قبول نکرد دیانت راو
و نیکخواهان دیگر عبدالصمد را بوجوهات خاطرنشان نمودند که پادشاه می خواهند شاهزاده را بشما
سپرده بحضور خود شما را مستقل گردانند و خدعه را بخاطر راه ندهید و خود را ازین کار آید
دیگر نه معامله برهم خواهد خورد و کسی را مجال نخواهد گذاشت عبدالصمد اصلاً جرأت نکرد و در راضی
بان نشد این معنی بر خاطر اشرف بسیار گران آمد لاکن چون کمال خود در یا نده بودند علاج
نتوانستند کرد و کارها عبدالصمد چون اقبالش پشت داده بود و ستاره بخشش او بهبوط آورده
کارها بر خلاف مصلحت می نمود خود بخود قرار داد که خواص خان شاهزاده را بر تخت اجلاس
داده در دارالخلافت بکار روایی پردازد و خود را قلعه شاه درک و گلبرگه و سکر داده بریدی
مغل باز دارد و عبدالکریم بهلول خان را که میرج در تصرف او بود قلعه پناله نیز باو سپرده بریدی
سیواجی بگمارد و مظفر خان را بطرف بدنور نگهدارد و خود را در حکم خواص خان بوده
هر چه فرماید عمل نماید خواص خان این معنی را عطیه عظمی دانسته قبول نمود و از هر دو جانب اقسام
حلف و شداد بمیان آمدند و قرار نمودند که بعد از پادشاه بدین روز وفا این وعده بظهور
آرند رفته رفته مرض پادشاه به امتداد کشید و قوای اعضای جسمی از عمل حرکت باز ماندند هر
کدام از تدبیر خود عاجز آمد دیانت راو چون دانست که عبدالصمد جرأت نمی کند مایوس شده
برای پناه دامن خویش ساخت و سازش با خواص خان نمود و سیواجی با مظفر خان
در آمیخت و در استحکام کار او سعی می نمود اما عبدالصمد و دیانت راو تلاش های او را برهم زده
نمی گذاشتند که مظفر خان گیرد و خاطرنشان پادشاه نموده به بهانه تحصیل زر قبولات بدنور کار
مظفر خان را از حضور بر آورده روانه بدنور ساختند و درین اثنا مرض پادشاه اندک عود
نموده سیواجی پنڈت بپادشاه یاد دهی کرده مظفر خان را از یاد داره واپس طلبیده او را

دریا و دوار گذاشته شب در میان خود را بحضور رسانیده نزد پادشاه ملازم و مقیم ماند و خواص
خان را بطریق معتاد با مردم خود اندرون منع می کرد که مردم همراهی بیرون گذاشته
تنها بیاید میان خواص خان و آزردگی پیدا شد که مظفر خان ملک منور را نزد عبدالمحمد
فرستاده شکایت ناسازی و مخالفت خواص خان اظهار کرده عبدالمحمد به مظفر خان پیغام
فرستاد که خواص خان وزیر حکومت است و پدرش درین خدمت جان خود نثار
کرده است الحال هرچه خواص خان خواهد کرد ما همه زیرا نیم تابع امر و حکم او بوده
باشیم و هرچه او خواهد بدان عمل باید کرد آخر مظفر خان را و لشکرش را از بادوار برآوردند
و میرزا ابو یوسف خان از ابتدای مرض پادشاه تا نفس آخرین یک نفس از خدمت
جدا نشده و بهر طریق موافقت خواص خان در زبده خیر اندیشی دمی اندیشید و پانزده
روز قبل از وفات پادشاه بالی هوشی طاری گشته بود درین مدت میرزا ابو یوسف خان
معاملات را با آهستگی و دانائی بخواص خان رجوع می نمود و بحکم رضای او کار میکرد
چون وقت رحلت پادشاه رسید خواص خان بصلاح و تدبیر میرزا ابو یوسف خان
ضبط و ربط محلات پادشاهی در بند و بست دربار و حصار رو نموده و در لباس
پنجم روز یکشنبه تاریخ سیزدهم شعبان سنه یکهزار و هشتاد و سه سلطان علی عادل شاه
تخته تابوت را بر تخت خلافت و سلطنت برگزیده قاضی نور الله و شاه ابراهیم و علی محمد خان
و میر نعمت الله و ملک مسعود و ملک اکبر و میر و میر علی رضا و غیره فضلا به تجهیز و تکفین
پادشاه پرداختند و در شاه پیته در گنبدی که خود بنا گذاشته بود و نیم کاره مانده دفن
نمودند مدت عمرش سی و پنج سال و ایام سلطنت را فی شانزده سال و هشت ماه قطعه
تاریخ وفاتش گفته اند قطعه پادشاه دین پناه خسرو عادل علی شاه تخت نشین
جهان گشت ز تخت جهان جان و دل هوشمان را آتش هجرش بسوخت
... شد زبان سال وفاتش گفته الهام غیب ...

دین علی کرد ولطف بر جنان تاریخ یافت علی عادلشاه در اولین سال جلوس خود
بنای حسینی محل نمود و در سنه هزار و شصت مسجد بنا نمود و در سنه هزار و شصت و نه
محلی محل بنا فرمود و در همین سال چنجاور به سعی ملا احمد فتح شد و در سنه هزار و هفتاد
و یک قلعه پناله از قبضه سیوا بدر آورد و در همین سال قلعه پرنده در تصرف مغل
رفت و نیز در همین سال بڑی صاحبه والده بادشاه بعزم حج روانه حجاز گردید و در
سنه هزار و هفتاد و دو قلعه رایچور و ادونی و محمد نگر کندنول وغیره با ولایت
تابعه خود از شکست فوج سیدی جوهر صلابت خان در تصرف خاص بادشاهی در آمد
و هم درین سال عرش محل را بنا فرموده و در سنه هزار و هفتاد و سه سنگ بیت را
بنا نهاد و هم درین سال شاهزادی بادشاه بی بی یافت و نیز درین سال بادشاه
برای تنبیه و تادیب راجه ملنار بر آمدند و در سنه هزار و هفتاد و چهار خود بدولت از مهم
ملنار بدار السلطنت بلده بیجاپور معاودت فرمود و در سنه هزار و هفتاد و پنج شاهزاده
حسین ولادت یافت و در همین سال عبدالرحیم بهلول خان وفات شد و در سنه
هزار و هفتاد و نه بیست و پنجم ربیع الثانی شاهزاده سکندر تولد شد و در
سنه هزار و هشتاد اخلاص خان وفات یافت و در سنه هزار و
هشتاد و یک ابراهیم خان فوت شد

تمام شد بستان هفتم
و شروع شد
بستان هشتم

بستان هشتم

بستان هشتم در بیان سلطان سکندر ابن سلطان علی عادل شاه هشتم طبقه عادل شاهیه

خواص خان بموجب قرارداد عبدالمحمد شاهزاده سکندر را که از مدارج عمرش سال پنجم آغاز شده بود
روز دوشنبه بادشاه در حالتی که شب سیزدهم شعبان سنه یکهزار و هشتاد و سه بر تخت سلطنت بیجاپور
نشانده چتر شاهی بر سر افراشت قطعه زهی شاه سکندر به فضل خدا * خداوند دیهیم و افسر شده
همای همایون به وصف سعید * به فرقش جهان سایه گستر شده * بر اورنگ شاهی چو بنشست شاه * صدای کرم
از افلاک بر شده * چنین گفت سال جلوسش اویس * جهانگیر سلطان سکندر شده * خواص خان
زمام کار و بار سلطنت به دست اختیار خود در آورده کامروای مستقل شد روز دوم عبدالمحمد بموجب عهد و
قراری که سابق شده بود به خواص خان پیغام فرستاد که به وفای عهد عمل نمایند چون مدار کار و بار و بنیاد او
همه روزه بر مکر و خلاف عهد و الوعد بود خواص خان از آن همه قول و قرار سوگند و پیمان برگردیده جواب داد
که پادشاه طفل نشسته دادن قلاع پادشاهی از جمیع چگونه خواهد شد بار دیگر وسال جمیع را کار فرمایند
عبدالمحمد آزرده خاطر گشت دیگر روز خواص خان به خانه عبدالمحمد آمده دلاسا و استمالت فراوان نمود
آثار رنجیدگی خاطر عبدالمحمد از دلاسا و ظاهری خواص خان برطرف نشد و در خانه نشسته در زنده جا
ماند و اگرچه هم در تدبیر اصلاح کار خویش کوشید ثمری بر آن مترتب نگشت از این جهت بار گران سر جا
نازکتر افتاد و از کار بود از آن سلطنت خانه نو عهد و نا تجربه کار بود در حرکات و عمل ها که به وقوع
می پیوستند در نظر تجربه آمد و هر دقیقی تمهید اشتی ولیکن خاطرش نمی آمد این علاوه بار خاطرش
شده و غم سلطنت خانه دل نشست می خورد و شب و روز در بین فکر جا نگذاشتی بود و آخر تا به بینا ورد
اقامت از خانه بدر کشیده بیرون رفت مصرع تا دیده شود آنچه پسندیده نبود * آری اراده الهی
و خواست خدایی بر هم زدگی و بر هم خوردگی سلطنت خانه متعلق شده بود به مطابق قول مشهور اذا اراد الله
شیئا هیأ اسبابه اول سبب تباهی این دولت خانه همین شد که هیچ وزیر کاردان که ستون دولت
و رکن السلطنت خانه هم پادشاه را و هم دیگران را شفیق بود و استعفا از این کار جسته خود را به کنار کشید

وزمام اختیار بدست نوآموزان ناتجربه کار افتاد بیت چو خواهد که برهم کند سلطنت * دهد
اختیاری بنا تجربت * الغرض از آنرو که از خورد سالی پادشاه و صاحب اختیاری کم حوصلگان
و ارکان سلطنت تخلخل و تنزل افتاد و شیرازهٔ انتظام و سلسلهٔ پیوستگی مهام از هم پاشید و قبایل
جوپان اطراف و جوانب را که دندان طمع را همواره بر سنگ فسانهٔ حرص تیز کرده در کمین فرصت نشسته
بودند هنگام بر آمد مقصود رسید از هر جانب شور فتنه سر بر آورد اول از همه عدو بدفعلی سیواجی بهونسله
که در اواخر ایام علی عادلشاه قوتی و شوکتی بهم رسانیده بر بعضی مکانها و قلعجات پادشاهی نیز
بر بعضی ولایت مغل قابض و متصرف گشته استقلالی پیدا نموده بود اکنون چون معلوم شد که ارکان
سلطنت و اعیان مملکت که قیام بنیان پادشاهت وابسته بحسن تدبیر و رای ایشان بود
و اعدای قوی پنجه را به قوت شان از بن و زور سرپنجهٔ آهنین شکسته پشت گردانیده از سر حد
ولایت بدر می نمود و هیچ یک اکنون نه مانده کمین گاه برجسته شرارت انگیزی و فتنه را از نو
نهاد نخست قلعه پنهاله را به مکر و حیله و ساخت اهتمام بدست آورده در بیست و ششم ذیقعده سال
جلوس سکندر شاه لشکر شرارت پیکر به تسخیر ولایت عادلشاه هر جانب دوانیده و بعد از چند روز خود نیز
به قصد ملک گیری بر آمد

بیان فرستادن خواص خان بهلول خان را بر سیوا و واقع شدن جنگ ایشان امران

خواص خان در صدد اطفای نایرهٔ شور و شر او در آمده عبدالکریم بهلول خان را بسر دفع او نامزد کرد که تا
نزدیک پنهاله قدیم حضرت خیام ظفر التیام فرمود را تردد بیهوده سیوا آهنگ ساز و عبدالکریم چون قریب
آمرا رسید لشکر سیواجی ده پانزده هزار سوار جرار پیشتر گذار با سر و سامان بسیار بر عبدالکریم تاختند از
چهار طرف قبیل شوند و به کار زار در آمده لشکر را احاطه کردند از تیر و تفنگ و بان و توپ هنگامه گرم ساختند
عبدالکریم هر چند ثابت قدم بوده در آن معرکه پا بر جا مانده آنچنان داد مردانگی و شجاعت
داد و تیغ و شمشیر را بکار آورد که گرد اگرد لشکر خویش تیر تا سوار تمامی سرها و لاشها فرش شده بود

دفعه با قلم گشته تمامی صحرا اقالیم را روا[illegible] شده بود مردم کثیر از طرف مخالف مقتول و مجروح شدند و از این
طرف نیز چندی به قتل رسیدند شاه محمد بیگ کرد والی عثمان ولد ملا منصور که از اعیان بودند بکار آمدند با وجود
قلت جمعیت خود و کثرت و انبوهی مخالف از جا نشد تا شبانگاه پا در معرکه استوار نموده تیغ
بازی و شمشیر اندازی میکرد و شبانگاه لشکر سیوا پا متفرق شد عبدالکریم چون دید که دشمن از شما بلیه
برتافت و سپاه خویش را که اکثر مقتول و بیشتری مجروح شده از کار باز مانده بودند از آنجا به تیکوته معاودت
نمود چون از شهر بدر تازه و بدو رسید و لشکر خاصه او را هم نوعی قوت حاصل آمد باز از تیکوته کوچ نموده
بسوی غنیم رفت سیواجی از شنیدن واقعه جنگ و فتح یابی بهلول خان خون جگر خورد و انگشت
حسرت گزیده به سرداران خویش ملامتها نمود و سرزنشها کرد که چرا از چهار طرف حمله
نکرده بودید با آنکه لشکر او مقتول و مجروح شده با اندک مردم راه تیکوته گرفت چرا شما با
چنین کثرت که بود دید[illegible] اقدامی کرده باز به جنگ او نپیوستند و در میان گرفته اسیرش نکردند بلکه
از بیم خود [illegible] که [illegible] مجروح و زخمی از لشکر او نیم جان بازگشته بودند در خانه
ویران افکنده زنده داشتن و کمر فتح خود را بسته منهزم گشتند ملک الشعرا میان نصرتی در تاریخ سکندری
که به زبان هندی منظومه پرداخته است که جنگ امرای مشهور گذشته است داد جوهر و شجاعت عبدالکریم
بهلول خان و مظفوری و فتح یابی و شکست خوردن مخالفین را چنان داده است که سخن [illegible] انصاف کیش

و سخن شناسان معانی اندیشه [illegible] آفرین [illegible] می‌کنند

بیان بنای صلح نهادن خواص خان با [illegible] ساحت [illegible]

آل تیمور را اکبر شاه تا عالمگیر در آرزوی تسخیر دکن همیشه و یک هوس ها می پختند و کرّات و مرات
کشتی ها [illegible] آوردند و درین با بسیار [illegible] وا [illegible] بدانگونه ها می کشیدند تا اینکه
چند شهزاده با چندین سرداران و سپاه [illegible] شدند لیکن بمطلوب خود [illegible] ازینکه
آنکه در هنگامه سلاطین [illegible] عادل [illegible] بودند که با استظهار و اعتقاد وزرای صاحب
رای و امرای شجاعت [illegible] کامرانی و جهانبانی نمودند هرگاه [illegible] متوجه ایشان میشد

بزور دانای سرپنجه‌اش برتافته و بقوت مردی و مردانگی پشت دلیر شکسته خایب و خاسر بازمی
گردانید فی الحال که صغیر لایعقل که دوست از دشمن نمی‌شناخت و نفع را از ضرر تمیز نمی‌داد تخت
نشین شد و کسی از دانایان پخته کار تجربه دیده روزگار که کار بر رونق دارد و قیام سلطنت تجدید
نیز نماند فالوطلبان آرزو بازار شد داعیه‌های افسرده‌شان در اهتزاز آمده از سر نو تازه شد و در تحصیل
ما هو المرام درآمدند و فی الحقیقة مشیت ایزدی چنین بود و اراده فعال لما یرید در انصرام
این دولت و انقطاع این سلسله جاری گشته بموجب مفحوای کریمه و کان امر الله مفعولا
بر تدبیر که از کارپردازان در صلاح بوقوع می‌انجامید خیر افساد بظهور نمی‌پیوست و بهادرخان
با شرف سیادت و فضیلت فراست و کیاست با جمع دانشت و از عمدگان و روشناسان درگاه
عالمگیری بود و عالمگیر بادشاه در وقتیکه میرزا راجه را از دکن طلبیده بود او را بخطاب بهادرخان
سربلند نموده بر صوبه‌داری دکن تعیین کرده روانه فرموده بود فی الحال بر همین سلطنت خانه
عادلشاهیه باین درجه رسیده تازه احکام عالمگیری درباب تسخیر بلده بیجاپور بنام وی متواتر رسید
گرفت تا او حسب الامر از دولت آباد آمده بهادرگر مشهور در بیرگانون طرح اقامت انداخته و
در تردد و تلاش اهتمام می‌نمود درگذشت و همچنین ملک برخوردار که مرد ذوفنون و فریبنده بود
بحکم عالمگیر حسب تفهیمی در نورس پور اقامت انداخته در تفریق بین مردم بیجاپور بسیار و جهد
و جدی می‌نمود و خواص خان مهم صلح الحکیم شمس الدین که مرد دیرین و کاردان و پخته بود رجوع
کرد تا با استعمال رای صواب اندیش صلاح و سازش مابین مغل و عادلشاه قرار داده تا ملک
سلطنت از آسیب ایشان محفوظ و مامون ماند حکیم شمس الدین از نادانی و سنجیدگی قدم در وادی
تدبیر نهاده خواجه محمد امین کشمیری را که خان سامان و معتمد علیه نواب بهادرخان از خود ساخته با
نواب رابطه دوستی و اخلاص درست و بتدریج میان نواب بهادرخان و خواص خان ارتباط و
اخلاص بوجه رونق و اکمل بظهور آورد با ستصواب نواب و خواص خان مبانی صلح بر این امر قرار گرفت
که درة التاج سلطنت و شهریاری شهربانو بیگم عرف بادشاه بی‌بی دختر علی عادلشاه را با یکی از شهزاده

پاس والا تبار عقد مواصلت بخشید و بر هم تنبیه و استیصال سیواجی شقی خود خواص خان بنفس
نفیس متوجه شود و بادشاه عالمگیر پیشکش هر ساله معاف فرموده خطاب شاهی بسلطان سکندر را
ارزانی دارد و برای تنقیح این مطالب جانبین چند بار خواجه محمد امین آمد و رفت نمود چون از
هر دو جانب ایجاب و قبول بسوگند و پیمان منعقد شد نواب بهادر خان عرایض بدرگاه عالمگیر
فرستاده در حصول این مطالب و استقرار این مقاصد مساعی جمیله مبذول داشت چنانچه مطالب
مرقومه صدر هم عز اجابت و قبول عالمگیری یافتند مگر معافی پیشکش هر ساله مشروط باستیصال سیواجی شقی
گردید خواص خان را خطاب نوازش خانی با خلعتهای خاصه مرحمت گردید صورت وارستگی روز بروز
رو نما میشد و امید بهی آناً فآناً واثق میگردید که ناگاه بر طبق قول اذا غفلت الله امیر کار
برهم شد و از شقاوت مفسدان خلل انداز منصوبه درست نمود و حکیم شمسا از هم پاشید*

بیان برهم زدن مفسدان خلل انداز منصوبه حکیم شمسا را

چون بوساطت حکیم شمسا مساعی جمیل و منصوبه پذیری مهمات رو بکار شد نایره حسد در سینه های مفسدان
حسد پیشه شعله برآورد و با خود اندیشیدند که چون این کارها بمعرفت حکیم شمسا صورت پذیرد رونق
دوکان خود ها برافتد و بازار عزت و حشمت خویش کساد پذیرد و لهذا در تدبیر برهم زدن این
منصوبه در آمده میر باقر داماد حکیم بود بر غلانیدند و حکیم او را از نواب از جانب خویش منصبی داشته
بوساطت او رسل و رسایل میداشت و جواب و سوال می‌نمود و در آن ایام برای بعضی مقدمات بشهر آمده بود
بر غلانیدند و او را فریب داده بزبانی او شکایتهای حکیم شمسا خاطرنشان خواص خان گردند خواص خان
که از طینت فریب مفسدان خورده ولی بتحقیق برده و دمینج یافته آنها را اصلاح دولت انگاشته
از حکیم شمسا کشیده خاطر شده میر باقر داماد را میان آورده جواب و سوال مهمات بتوسل او ولی توسط حکیم را باز کرد
بعد ازین چون خواص خان از خفا نفهمید ناموافقت افغانان و تقاضای سخت آنها برای طلب تنخواه
بتنگ آمده بود که خاطر ساینده که بوسیله نواب بهادر خان افغانان را از شوخی و سرکشی باز دارد یا
آنها را مستاصل گرداند مفسدان خلل افگن باز فتنه دیگر برپا کرده و فریب تازه برآورده خاطرنشان

نشان خواص خان نموده‌اند که حکیم شفا و میر باقر قرابت و خویشی با جعفر خان سیوا دارند اگر با این منصوبه
وقوف یابند البته با افغانان خبر خواهد شد کار بر هم خواهد گردید آن معزول العقل سقیم الذهن بر این امر
تحقیق نرسانیده فریشان خورد و میر باقر را نیز همچو حکیم شفا معزول العمل ساخت یاسی شام را او
را در میان آورده برای تعیین و تقرر ملاقات و تدبیر تنبیه و استیصال افغانان نزد نواب بهادر خان
فرستاد و نواب سر انقلاب و تلون مزاج خواص خان واقف شده از حکیم شفا با شام او را او تفاوت
بسیار و فرق آسمان و زمین یافته لوی شام را ملتفت نشد و گوش گفته او نکرد *

بیان دغا دادن سیوا نواب بهادر خان را **

قضا را در همان ایام سیواجی انکه را استحکام تسخیر بیج محل فرستاده خود نیز بعد از چند روز بهمان
طرف رفته به آن پیوند و راه محاصره نموده تا آنجا رسانید که بهادر خان فرصت یافته از لشکر افغان
در ولایت خود حرکتی کرده قباحت با خواهد شد لیکن برسر حیله‌سازی و روباه بازی آمده با بهادر خان
سازش شروع کرده گفتگوی صلح در میان آورد که اگر فرمان عفو تقصیر و رحمت‌نامه و شکست
قلمرو دکن و منصب پسر خود بدستور سابق از بادشاه عالمپناه مطالع بادشاهی که تازه تسخیر
شده ام همه قلعه‌ها است که در زمان میرزا راجه جی سنگه صلح داده بودم تفویض بندگان درگاه
نموده پسر خود را بملازمت فرستاده قلاده اطاعت و بندگی در گردن بندگان خویش هم
انداخته بهادر خان چون دید که آرزوی خواص خود دست بسته بی‌تردد بیش آمد قبول نموده شفیع
درخواست سیوا از حضور بندگی دست نموده فرمان بادشاه طلبیده در این نوبت در جلدوی
این خدمت که همچو سیوا افغان و مکار روزگار در دام آورده از خود ساخته بادشاه بهادر خان
بشیرها زبیشتر خوانده و خوشنود گشته بر یادی منصب از خطاب ظفر جنگ کوکلتاش
سرفراز فرمودند و بهادر خان و سید خان را که غلام و معتمد علیه خود بود با فرمان و خلعت نزد
او فرستاده سیواجی درین مدت که آوازه صلح و سازش شهرت یافت از اندیشه ملک
خویش مطمئن حاصل نموده بفراغ خاطر در تسخیر آن حصار کوشیده تا دو ماه و نیم خود

هشتاد و شش حصار بهونده و محالات آنطرف بتصرف آورده خاطر جمع شد و تهیای جنبش و تر
پانزده بیست هزار جوان از لشکر بهادر خان مزید کنانید و دیگر آنکه آنچه مطلوب ماست او بود چون همه
ساخته و پرداخته شد باز بر سر بدرگی خود آمده سعید خان را گفت بهادران کیست و چه چیز را
که هیچ معنی بمعرفت او صلح نمایم و دیگر مطالب خویش بتوسل و توسط او جویم مگر او اگر این چنین
خیال داشته باشد خیال خام است گو که این چنین توقع از من ندارد سعید خان ازین روباه بازی
اش حیران و مبهوت مانده ناچار و الپس آمد و نواب بهادر خان ازین حیله بازی و دغاسازی رونما
آمده سوخته کباب شد و بیتاب گردید و آمده و اندیشه کرد که اگر پادشاه ازین معاملات اطلاع یابد خود را
مواخذه تقصیر و نادانی خواهد گرفت اکنون صلاح همان است که بهر صورت با خواص خان ملاقات
نموده قرار مهم سیوا ساخته کاری پیش برد و جای خود بحال دارد *

در بیان ملاقات خواص خان با نواب بهادر خان و حکومت پذیری سلطان

همان لحظه شام راو را که نخستین روز با او ملاقات کرده رو نموده بود طلبید و مقدمات
صلح خواص خان پیش آورده شام راو وقت یافته سرکشی و بیمروتی افغانان و اراده خواص خان
و تهیه مال آنها بوده خاطر نشان نواب بهادر خان ساخته قرار داد که وکیل خضر خان را که از چند
روز بدل چند روز در لشکر نواب مانده بوده اخراج کرده روند بدو بطرفه رسولان افغانان و
عوائد بیان مطلق متوجه نشود و بنسبت دختر خواص خان با پسر نواب قرار داد چون شام راو
بعد از حصول این مقدمات مراجعت کرد و کیفیت تمام معلوم خواص خان نمود خواص خان
که از نایاب یافتن شام راو و ملتوی ماندن مقدمات مطلوب به اندیشه مند گردیده مضطرب
الحال شده بود مسرور الحال گشته بشادمانی تمام در تهیه اسباب ملاقات شد و خطی بنواب
فرستاده استدعای تشریف بر کنار جوی [illegible] نموده که قرار ملاقات در آنجا بود و که نواب باستقبال
از سر کالون برآمده راه پیما شد خواجه محمد امین را پیشتر از خود برای اطلاع روانه نمود خواص خان
پیش از رسیدن خواجه محمد امین در روز شنبه نهم رجب سنه هزار و هشتاد و شش برآ

ملاقات نواب از حصار بیجاپور بر آمده بود خواجه محمد امین در راه دوچار شد و صحیفه نواب بنام
خواص خان از او خوانده از شاه پور گذشت بعد چند روز بر لب جنوره رسید نهم شعبان با نواب
ملاقات نمود بعد از دو ریختگی جواب و سوال و صورت پذیری مطالب مراجعت کرد بیستم شعبان داخل
شهر گردید

بیان گرفتن نواب عبدالکریم خواص خان را و حبس نمودن او را [illegible]

نواب عبدالکریم بهلول خان چون سر لشکر و صاحب فوج بود و شوکت و جمعیت مزید داشت از اطاعت
خواص خان سر باز زده مدام در مقام خلاف و عناد می بود و برای قلع جاگیر [illegible]
و مخاصمت در پیش داشته در صدد برانداختن خواص خان بود و تدبیرها می اندیشید الحال
چون خواص خان را بسبب ارتباط و اخلاص نواب بابا در خارج توسل و حمایت او پشت گرمی
حاصل گشته بود نیز دید که استیصال عبدالکریم سهل گرفته به چاره جویی پیکر در رفته رفته آتش عناد و
نفاق سر بالا کشید عبدالکریم اگرچه بباطن بد بود و فکر [illegible] آتش [illegible] داشت اما برای
ظاهر الطف محبت و اخلاص [illegible] تا آنکه ملاقات یگانگی در پیش آورده روزی خواص خان
را بضیافت طلبید خواص خان [illegible] بر قول [illegible]
سوم [illegible] عبدالکریم [illegible] فوج را پنهان نموده مستعد
داشته بود و در [illegible] مردم چیده و کارها بجا مخفی کرده بود بمجرد آمدن خواص خان گرفته
کرده مقید در آورده بقلعه بیجاپور فرستاد و چون شوکت و استعداد عبدالکریم بیشتر بود از مردم
خواص خان هیچ کاری نشد دوم روز که چهارم رمضان بود عبدالکریم داخل قلعه شده [illegible]
مستقل گردید و اختیار سلطنت سکندر شاه بدست خویش آورده افغانان و منتسبان خود را
آورده قوت تمام بخشید [illegible] گرفت و [illegible] و دیگر کسان را که بتوسل خواص خان بودند [illegible]
یک یک را از کارها برآورده از شهر اخراج نموده گرفت و خضر خان [illegible] مدار المهام [illegible]
تمام و استعداد فوج برای [illegible] [illegible] نمود این معنی موجب شورش و خلل عظیم گردید و [illegible]

وچاکران بادشاهی بهمه بیدل و منکوب گردیده در جای خود با معطل نشسته و تدبیر نامی
کردند مدت پیشوائی و صاحب اختیاری خواص خان در سلطنت سکندر مدت سه سال
بود دران مدت هم بسبب فراغت شعاری و ناتجربه کاری خواص خان کار سلطنت خانه
بادشاهی بابهاء و رونق نبود چه بیبه سلطان اهلیه خواص خان در امور مالی و ملکی دخل
داشت و در تدبیر انتظام دولت اختیار کلی عمل می نمود هر چند درکیاست و فطانت
دستی داشت زنی حامله بود اما آخر زن بود که شان این طبقه همین ناقصات العقل
والدین وارد است اکثر نوکران بادشاهی و مردم قدیمی از کار و بار زمانه بیدل گشته
بودند و بسیارا النصیب فقر و فاقه شده بود خواص خان بحال ایشان نپرداخته بیباشتی تمام
میل داشت

بیان برای بندوبست ملک برآمدن خضر خان و ملاقی شدن شیخ منهاج در راه باو

خضر خان با فوج و استعداد برای بندوبست قلاع و ملک از شهر بیرون آمد نخست قلعه
شاه درگ رسید جای استوار و حصن حصین دیده از مردم قدیم خالی نموده بمعتمدان خویش
سپرده ناموس و عیال و اموال و اجناس خویش در انجا گذاشته بخاطر جمعی پیشتر روان
شد و بقصد بلگانون راه پیمان گشت ما بین سانکوله و کهیری شیخ منهاج چندی
دکهنی که از جگر سوختگان این معامله بود باو ملحق شد و تدارک قتل خواص خان در دل
مرکوز داشت با رفیقان دمساز و محرمان همراز مافی الضمیر خویش در میان نهاد که
افغانان آنچه معامله نمود هویدا است اکنون ما را وسیله از میان رفت ناکام و ناکام
گشته ایم و افغانان سر بشورش برافراخته اند و از غرور بدمستی بر سر آمده اند شاید
فردا مجال سر بالا نمودن نخواهد شد امروز به بهانه ضیافت بسر برآمده انگاریم و از سر جان
در گذاریم این خضر بیبی را از میان سپرداریم چون او از میان برداشته شود

وقتیکه او را دفع سازیم دیگری کسی که حریف همسر و مقابل باشد و نماند پیش نهاد همت من
این چنین است صلاح و صواب دید شما را دران چیست یاران همدم و مصاحبان همقدم
تمام متفق اللفظ و المعنی ندا برآوردند مصرع هر مصلحتی که بخاطر اشرف رسد مرضی
و مقبول با همه خواهد بود هر جا که قدم شما افتد سر ما باران نثار دانند پس برین اقرار داد
منتظر فرصت نمودند و وقت می جستند

در بیان کشتن شیخ منهاج خضر خانرا و قتل نمودن عبد الکریم خواص خان را بتعاقب

خضر خان چون دید که نامور و کمنیان یعنی شیخ منهاج با خویش و قبیله رجوع باو نمود
با وی پیوست استمالت دلها و تالیف قلوب ضرور دانست تقریب ضیافت او نمود
ترتیب و مواد شایان داده فتح جنگ خان را بدعوت فرستاد منهاج چون در تلاش
فرصت بود که صد جوان چیده و کار آزموده مسلح همراه گرفته روان شد چون نزدیک
خضر خان رسید خضر خان برای استقبالش از درون خیمه چند قدم پیش آمد برای مصافحه
دست دراز نمود منهاج شیر قوت پیل صولت در عین مصافحه هر دو دست خضر خان
را بیکدست محکم بفشرده بدست دیگر کتاره خون خوار در شکمش آنچنان رسانید که روده
و امعائش بالتمام بیرون افتاد و رفقایش نیز تیغ ها کشیده با افغانان در پیچیدند
قریب صد کس دران معرکه برابر خضر خان در میان خاک و خون غلطیدند باقی از
چپ و راست هوش باخته رسیدند و لشکرش که شش هزار افغانان بود همه
سر در پا گشته منتشر شدند و عبد المجید خان که اقربا اقارب عبد الکریم بود و نیز از یاران
اسلوب خان با خود راه برگشیده منتشر شد و خبر قتل خضر خان بسوی عبد الکریم
رسانید عبد الکریم خان چون ازین واقعه جانگاه و حادثه هوش ربا خبر یافت
با چشم پر نم از سر دربار برخواسته اندرون حرم سرا آمد و ماتم نشست بار این غم

بر دوش گران تر از طاقت افتاده در حفظ و حراست خود در آمده خیرخواهش و قوم خود دیگران
را که بوده و بار شنیده و در دربار باهتمام و اشتباه ط این امر پیشتر نموده و بخاطر رسانیده
که وکلا اکتفا به همین قتل خضر خان نخواهند البته قدم پیشتر برده در وادی تدبیر خواهند
گذاشت اگر در استخلاص خواص خان کمر به عزیمت بدانجانب آورده
او را از بند برآرند کار از این مشکل تر صاحب خواهد گردید چه چاره باید نمود دیگران
مفسد و مشیران معاند باتفاق گفتند زنده ماندن خواص خان فساد ها دارد و تدبیر دیگر این
بهتر نیست که او را بقتل رسانند عبد الکریم این را موافق راست و صلاح خویش
دیده فی الفور قاصد روانه کرده و بکوالدار بیجاپور بتاکید نگارش نمود که بلا توقف
خواص خان را بقتل آرد والدار بمجرد حکمش هم در حبس بقتل رسانید و لاشش او را
روانه بیجاپور نمود و بتاریخ بیستم ذیقعده روز چهارشنبه سنه هزار و هشتاد و شش
جنازه اش به بیجاپور رسیده در قبه پدرش مدفون کردند و بعضی گفتند که هشتم روز
از قتل او خضر خان از دست شیخ منهاج در ششم ذیقعده شده بود و به بیست و هشتم
شهر مذکور جمال خان همشیره زاده خضر خان مقتول به نیت بدرگاه آمده و اظهار کینه
می‌نگاشته بقصد اخذ الثار بر شیخ منهاج سوار شده و هشتم ذیحجه نواب عبد الکریم خان
خود هم نخست انتقام بر شیخ منهاج قصد نموده از شهر بر آمدند

بیان نفاق و اختلاف پیدا شدن میان عبد الکریم و دیگر نوکران پادشاهی و بی اسلوبی کارها

بعد از آنکه نواب عبد الکریم خان بر منصب وزارت و حکومت مستقل شده در استقلال
خویش در آمده همگی همت بر تربیت افغانان برگماشت و خویش و قوم خود را پیش
آورده پرگنات سیر حاصل عمال عمده را اقطاع و جاگیرات و عهده ها از ایشان
انتزاع نموده ان آغا زنها و تا همگی دوازده هزار افغانان پیش او جمع آمدند و کهنیان

وسرداران رنیرو دیگر در معرض ذلت و خواری و مسکنت و لاچاری درآمده هلاکت
و تکلیفات می کشیدند سید محمود و شهزاده خان نیز رنجیده خاطر بوده مزرعه دل
نهال کینش می پرورد و روز بروز فیما بین ناسازی و ناچاقی بوقوع می پیوست تا آنکه
در شانزدهم محرم در حوالی معرکه بحسب اتفاق در میان مردم شهزاده خان و عبدالکریم خان
جنگی عظیم واقع شد بسیار کسان از طرفین از افغانان و دکهنیان مقتول و مجروح
گشتند و سید اشرف و کارساز کور در همین جنگ کشته شدند شهزاده خان با نواب
بهادرخان رابطه صلح و سازش در میان آورد نسبت دوستی درست نموده در
اصلاح این فساد چاره از دست جست و یکبار بی خرچ شد و دید که لشکر از دست
میرود و پیش بهادرخان رفت در حوالی ضدلاپور ملاقات گرفت نواب باعزاز و توقیر
بلیغی نمود و بحسن سلوک و مدارات عظیم دلجوئی کرد و مسند باتکلف و قیمتی که در آن روز
بر وی نشسته بود با پانزده هزار روپیه نقد بوی ارزانی نمود و از عبدالکریم این
زیادتی و بی اعتدالی را پسند نداشته تجویز نمود و قرارداد که عبدالکریم خان از حکومت
و مختاری بیجاپور دست بردار شده اختیار و حکمرانی این سلطنت خانه را به دکهنیان
گذاشته خود بر طریق سابق همچو دیگر امرا بوده باشد عبدالکریم این معنی را نمی پسندید
و دست از اختیار نمی برداشت بنابران صورت مصالحه بهیچ وجه جلوه گر نمی شد
آخر فیما بین نواب بهادرخان و نواب عبدالکریم خان صحبتهای غلیظ و شدید
پیش آمدن گرفت تا آنکه بیست و هشتم ربیع الاول فوجی بسرکردگی قطب الدین خان
خویشگی که از عمده کار دهلی بود و اسلام خان رومی که از اعیان عربستان بود در
ولایت عادلشاهیه سردار ده فوج مذکور بقرب شهر رسیده کمین میجستند عبدالکریم
تاب این شوخی متحمل نیاورده برای مدافعت از شهر برآمد نزدیک علی آباد تلاقی
فریقین دست داد و جنگ عظیم بوقوع پیوست بسیاری مردم از طرفین کشته و زخمی

گردیدند اسلام خان در آنروز با پسر بر فیل سوار بود قضارا فیل در عین هنگامه و
آشوب رم کرده از اطاعت پیلبان بر آمده بطرف لشکر عبد الکریم اش رسانید
لشکریان عبد الکریم هجوم نموده فیل را در میان گرفتند و ریسمان عماری را بریده بزمین
آوردند اسلام خان را با پسرش قتل نمودند فتح و ظفر دران روز نصیب عبد الکریم شد
و این اسلام خان از جانب سلطان روم مدتی بحکومت بصره قیام داشت آخر بتوفیق
حوادث و ضعف طالع روزگار نا موافق او را از عربستان کشیده بهندوستان
انداخت عالمگیر باعزاز و توقیرش پناه داده بمنصب ششش هزاری سربلند و مختار
فرموده بود و درین مهم بتائید و موافقت بهادران مامور گشته با لشکر مغل بدکن
آمده بود غرض برهمین کارخانه عادل شاهیه بدرجه فتور رسید جنگ و پیکار و خونریز
و بی اتفاقی و ناسازی اعیان و ارکان این دولت خانه باین قدر و عظیم قوی بنجه
زورمند در قرب جوار طرح اقامت انداخته در قابو جوی مترصد و منتظر و سودای شرارت
اما هر روز در فتنه انگیزی و شرارت پیمایی هر روز قدمش پیشتر در این هنگام شورش
انجام که از هر طرف بلوای فتن و شور شها برین سلطنت خانه سر بر آورده بود
عین فرصت و وقت کار دیده بفراغ خاطر در تاخت ولایت و تصرف ملک
بادشاهی کوشیده هیچ کوتاهی نمیکرد هر محل و پرگنه بی منازع می یافت بقبض
آورده متصرف میشد حسین خان میانه که بحراست ملک و حفظ سرحد متعین بود
و در امر نگاهداشت پرگنات و محلات اهتمام میداشت بقدر و دغا گرفتار نموده
اسیرش ساخت اگرچه بهادر خان رعایت دکنیان منظور داشته عدم تسلط عبد الکریم
می خواست لکن دلیرخان که از امرای عمده دهلی بود جانبداری عبد الکریم می نمود
و استقلال او را باعث تقویت و تمکن قوم خویش دانسته سرا و علانیاً در استحکام
کار او می کوشید موافق خواست مطلوب او سرانجام مهام می نمود و شب و روز

و بتلاش رونق بخشی کار او بوده بغرض باریابان حضور عالمگیر رسانید که عبدالکریم
امیدوار عفو جرایم و تقصیرات خود بوده متعهد سرانجام مهم سیواجی گردیده بخواهد
که او را از بیخ و بنیاد مستاصل سازد و بادشاه را این معروضداشت مطبوع و خوش آینده
افتاده بسرکاری و حکومت او قلیلی رضامند شد اما وکلای بهادرخان باین
راضی نمی بودند جز عزل و استیصال او منظور نمیداشتند و بهمین ایام فقرات که عبارت
از ایام حکومت عبدالکریم خان است کشوری ولایت بتصرف مغل رفت سیوا و مغل
رفت عمارا حسن آباد بتاریخ شانزدهم جمادی الاول سنه هزار و هشتاد و هشت
بتصرف مغل رفت و بیست و دوم جمادی الاخر سال مذکور قلعه شاه درگ هم بتصرفش
رفت و بسبب آن سال بواسطه بهادرخان بنابر طلب حضور روانه دهلی شد بعد رفتن
بهادرخان بدهلی بصوبداری دکن و اهتمام مهم تسخیر ولایت عادلشاهی مستقل شد

بیان بهم خوردن بزمهای سلطنت خانه و بدست گرفتن انتظام آن نمودن و التجا بردن پیش تاناشاه و طلبیدن تاناشاه عبدالکریم خان را

سیدی مسعودخان داماد جوهر صلابت خان که بعد او قایم مقام او گشته بقلعه
ادونی و ولایت تابعه آن بحکمرانی مستقل بود کوس کامرانی می نواخت بعد از
ظهور این تباهی حدوث این خرابی در سلطنت خانه ولی نعمت خویش و تسلط
افغانان و مجبوری و بی اختیاری وارث ملک سلطان سکندر خون جگر میخورد
و داد و بیداد این دولت خانه می کشید آخر پاس نمکخواری بجهت قدمیت
دولتخواهی او را بران کشید که درین حالت پرشورش سکوت و کناره کشی
حرام دانسته و بقاعده وفاشاهی درین اوان پرآشوب سرمه نمک حرامی مداست
بنا بر آن خود را از کنج خمول تعطیل و بیکاری بعرصه تدبیر و چاره پردازی کشیده فکر سعی

سعی در ادای لوازم فدویت بر میان همت چست بسته تا باتفاق رفقا و همدم در
کسانیکه از دست افغانان تنگ آمده بودند مثل سید مخدوم شیرزده خان و غیره
التجا بدرگاه قطب شاه ابوالحسن تانا شاه بردند و در اصلاح این اختلال و فساد و تعمیر این شکست
توسل جستند چون از قدیم اعانت یکدیگر و امداد هم از عهد اسلاف کرام معمول و مبذول
بود و فی الحقیقت آن هر دو دولت خانه کالنفس الواحده بودند قطب شاه خود را
نیز در جد و جهد معاف نداشته در وادی تدبیر و اصلاح در آمد و بیقین دانست که
مادام که از بام این سلطنت خانه از قبضهٔ تمکن پرورده قدیم و دولتخواه دیرین که
مسعود خان است سپرده نشود اصلاح این دولت خانه صورت پذیر نخواهد گردید
پس اعیان معتبر را با عنایت نامه استمالت اسعد مشتمل بر طلب بجانب عبد الکریم
خان فرستاد و نزدیک خودش بخواند عبد الکریم خان با وجود تسلط کمال و استقلال
تمام بر یکدیگر عدم انتساق کار خانه در کار خویش خرابی داشت بحکم طلب قطب شاه
جمشید خان را به نیابت خود در بیجاپور گذاشته عازم حیدرآباد شد چون براستی
ملازمت قطب شاه رسید قطب شاه او را تلطفات و نوازشات و دلجویی نموده
بدارشاد و تفهیم و مواعظ دلپذیر او را راهنمای گردید و فرموده که فدویان که دولت
خواه و نمک پروردگان فدویت آئینه را لازم است که نیکنامی دنیا و سرخروئی
عقبی را در ادای لوازم جان سپاری و تقدیم و مراسم نثاری منحصر دانسته همگی همت مصروف
آن دارند که دولت خانه ولی نعمت خود را رونق و بهای خویش بحال و قرار ماند و تعصب و
تشدد برادری و نفاق و اختلاف خانگی که با هم داشته باشند یکسو و بر طرف ساخته بعد کل
الجهد در آن میدوانی دارند که غنیم و بدخواهان را بیرونی دست تسلط بر آن بنیاد خانه خائب
و قاصر باشند و اگر سعود و بهبود خود را منظور داشته از عناد و نفاق خانگی درگذرند
و تعصب برادری و تباغض و همچشمی برقرار داشته و ستیز و جدال یکدیگر کوشند

ظاهر است که اعدای خصوم که در کمین فرصت نشسته اند بیکبارگی از هر طرف هجوم آورده متصرف ملک و سلطنت شوند آنگاه غیر حسرت و ندامت بدست هیچ نخواهد ماند و زبان طعن و تشنیع خاص و عام بر هر کدام از نمک خوران دولت عادلشاهی تا ابد الدهر دراز خواهد گردید خلاصه این تمهید و مقصود ازین تطویل آنست که از وقوع نزاع و خلاف شما و دولتخواهان عادلشاهی تزلزل در ارکان سلطنت واقع گشته بلکه آن کاخ رفیع بنیاد مشرف بر انهدام گردیده آنچنانکه بیک صدمه از پا در آید اکنون صواب و اصوب آنست که شما فوج خود را رخصت داده خود را معزول داشته چندی در گوشه کشیده و دست از تصرف و اختیار بر داشته کار ملکی و مدار المهامی بلده بیجاپور بسید مسعود خان وا گذارند و در تائید و بیعت او کوشیده باتفاق ضبط و قیام سلطنت خانه مخدوم حقظ بظهور آرند این معنی هر آینه موجب استحسان و محمدت عند الخلایق و سبب بهبودی و رفاه شما و دولتخواهان و کافه ناس خواهد گردید

در بیان قبول نمودن عبد الکریم خان اندرز و ارشاد قطب شاه و له او دست بر داشتن از اختیار و حکومت بیجاپور و واگذاشتن قلعه بمسعود خان

نواب عبد الکریم خان بحسن ارشاد و راهنمائی قطب شاه از سر تعصب و تشدد گذشته مضمون ارشادنامه اش را پذیرا گشت و بواگذاشتن حکومت و تسلط بیجاپور رضامند شد لکن عذر تقاضای سپاه که سیلغی کلی داو لی آنها برذمه وی بود و آن مشخص شش لکهون گردیده پیش آورده گفت که بی ادای این زر گذاشت قلعه چگونه صورت پذیرد و قطب شاه چون دانست که مسعود خان از عهده ایصال این قدر مبلغ بیرون نخواهد آمد که طاقت آن نمیداشت خود را لازم دانست چنانچه که در ابتدا هم درین معامله قدم نهاده آن را با تمام باید رسانید و اگر نه در خاص و عام ریشخندی

حاصل خواهد کرد و نیز قطب شاه را در ان ایام مطلبی دیگر که اهم تر از ین بود در پیش آمد و آن صلح خویش با مغل بود و معلوم داشت که عبد الکریم خان را با دلیرخان با علاقه مواخات رابطه موالات صادقه نیز حاصل است اقتضا صلح شود با دلیرخان اگر بوساطت عبد الکریم خان شود باسلوب بهمین صورت پذیرد. و درین نظر برین مقاصد خود متعهد شد که از خزانه خویش شش لکهون بمسعود خان امداد کند تا او به عبد الکریم رساند ده مملکت داری بیجاپور بقبضه خویش آورد و از عبد الکریم تعهد گرفت که بعد انعقاد صلح فیما بین او و مسعود خان انعقاد صلح میان خود و دلیرخان نیز بظهور آرد

در بیان صورت صلح مسعود خان و عبد الکریم خان بوساطت سلطان قطب شاه

و صورت مصالحه مسعود خان و عبد الکریم خان باین قرارداد که عبد الکریم خان فوج خود را رخصت کند و شش لکهون دادنی فوج از مسعود خان گرفته قلعه بیجاپور بوی بازگذارد و مسعود خان بعد از ان که بر قلعه قابض شود اکنا پنڈت یا دانا را که وکیل السلطنت قطب شاه بود و لیز و ذی کیاست و فراست در عالم علم بود از جانب قطب شاه بدام در خدمت سلطان سکندر بمقتضی رای خود ضبط و نسق بیرونی ملک نموده متعهد دفع فساد و شرارت سیواجی و دیگر متمردان گشته با سرداران فوج عالمگیر سازش و مصالحه درست کرده در قیام و بقای سلطنت سلطان سکندر می کوشیده باشد درین صلح نامه معهود و شرایط توثیق یافته بمواهیر طرفین مزین گشت و متعاقب آن مصالحه قطب شاه با دلیرخان باستطالب جانبین بعهد و مواثیق بوساطت عبد الکریم نیز سمت انعقاد پذیرفت قطب شاه بعد از انکه ازین

هر دو مهم خاطر جمع نموده دلیرخان را رخصت آنطرف داد بعد از آن قطب شاه تمسک شمشیر کاموده بمهر خود نوشته به عبدالکریم خان داد و عبدالکریم آن تمسک را بمسعود خان تفویض نمود و گفت که این را از قطب شاه به دست آورده هنگامیکه متصرف قلعه بیجاپور میشوند بمن رسانید بعد ازین مسعود خان و عبدالکریم خان از قطب شاه شرف ترخیص یافته بجانب دار الخلافت بیجاپور رخش عزیمت روان کردند محمد ابراهیم میر بخشی فوج قطب شاه بحکم او پسر خود میرزا سنجر را با سه چهار هزار سوار همراه مسعود خان کرد تا داخل بیجاپور نموده معاودت کنند

در بیان صورت مصالحه مسعود خان با دلیرخان

اتفاقاً چون به گلبرگه رسیدند باز اجتماع مسعود خان و عبدالکریم خان با دلیرخان شده و در انجا مصالح ایشان با دلیرخان نیز انعقاد پذیرفت بدین عنوان که مسعود خان پیشکار و مدار المهام سلطان سکندر بوده در رفع و بست ملک تولیع اشتوب تمردان کوشیده در اطاعت و فرمان پذیری عالمگیر بادشاه سرگرم باشد و با سیوا اصلاً و قطعاً رابطه دوستی نداشته بمدد لشکر دلیرخان در استخلاص ولایت عادل شاهیه که در قبضه سیوا رفته کوشد و نسبت بادشاهزاده که همشیره سلطان سکندر را با شاهزاده محمد اعظم شاه که در زمان خواص خان تقرر یافته بود بهمان قرار و عده وفا کرده بالکی مبارکه روانه دهلی نمایند و از قرض دلیرخان که حواله گرفته بود باقساط مقرر ادا نمایند و از حکم و فرمان عالمگیر بادشاه و دلیرخان سر مو انحراف نکنند و بمصلحت ملک برخوردار حاجب ابتقیمی عمل نموده باشد و بعد مقرر صلح و تحریر عهدنامه دلیرخان بسمت ولایت روان شد و عبدالکریم و مسعود خان بصوب بیجاپور رخ نهادند

در بیان وفات یافتن عبدالکریم خان و ارتشای راه

چون مسعود خان و عبدالکریم خان از گلبرگه کوچ نموده به بدل شاه دان خیر خان

روان شدند بلکه آنکه باکام روا دمقصد با بمراجعت نموده ایم و عنقریب امید انتظام
مهام سلطنت بدست آمده روز بروز رسد بهبود و سود و نظفر خواهد آمد و ازین سبب
خبر گشت البستن فردا بچه متولد کند و سپهر بیهمه هر کدام بازی ناساز بی بعرصهٔ
ظهور خواهد رسانده و امید پیش آمده چه سان به یاس و نا امیدی بدل گردد یعنی
از گلبرگه چون به هیرالور نزول نمودند یکبارگی تقدیر قدیم یا اعتدال مزاج عبدالکریم خان
از هم افتاد و ناساز شد چون پیمانهٔ عمرش بسر آمده بود تر دو تلاش و دوا و علاج مرهم
هیچ سود نکرد تا هشتم ذی قعده سنه هزار و هشتاد و هشت داعی قضا را لبیک
اجابت گفت بر مسعود خان کمال حیرانی افتاده کوه گران اندیشه بر خاطرش
فرود آمد صافی وقتش بدزدی بدل شد که منصوبه که بهزار تلاش و تردد بروی کار
آورده شده چه سان یکبار از هم ریخته گردد بهر حال خود را بضبط آورده و غم
غصه یکطرف نموده به تجهیز و تکفین اش پرداخته بعزا و تعزیت و تسکین تسلیت
فرزندان عبدالکریم مشغول شد دو سه روز در عزا و تعزیه بسر برده به یازدهم
ذیقعده برای نقل نمودن بر وفق قرارداد صلح با فرزندان و عیال عبدالکریم
از هیرالور کوچ نموده راهی بلده بیجاپور شد در اثنای راه نوشتجات جمشید خان
بمسعود خان رسید که خود بحکم و امر عبدالکریم بحکومت اینجا قیام ورزیده ام
و هر چه نموده ام بر طبق امر و حکم وی کرده ام اکنون وی از جهان درگذشت و شما
برای متصرف شدن قلعه کرمی اینداولا دو امر بجا آرند یکی آنکه عهد و قسم بمیان
آرند که بعد ازین هیچ بازپرس و هیچ امری از من نکنند که هر چه به حکم عبدالکریم خان
شده دوم آنکه ششش لکهون بموجب قرارداد بالفعل بمن بسپارند تا بعد ازین تفویض
قلعه هیچ گفت و شنودی در میان نباشد بدون وقوع این دو امر اگر قدم
پیش گذارند کار بجنگ خواهد افتاد مسعود خان کیفیت حال و ماجرا تمام از گذشتن

عبدالکریم خان و ایستادگی نمودن جمشید خان در تفویض قلعه و درخواستن عوض
تنخواه فوج رخصتی نقد بالفعل نمودن عبدالکریم خان تبشرع آورده التماس ایصال
و ارسال ششش لکهون هون قطب شاه و در ایفای وعده نهادن ورزیده
و بتدارک پرداخت مسعود خان در ورطه حیرت افتاد بهر حال از برای تنقیح
این امر چند روز بر لب بهوره توقف گزید و در موضع تا بینا اقامت نموده
دیکنا نیز با جمشید خان فرستاد و براد که بسیار فهمایش او پرداخت چون یکنا
نوعی از اطمینان جمشید خان بهم آورده حواله افغانان رخصتی گرفته خبر
و سه نقد یا بهار سانید و جزوی رقعها به سوداگران رسانید و مابقی را برابر
بر تصرف گشتن بیجاپور وعده نمود فی الجمله خاطرنشان جمشید خان شده
عهد و قسم در باب عدم بازپرس پیمان *

بیان داخل شدن مسعود خان در قلعه بیجاپور

بتاریخ پنجم محرم الحرام سنه هزار و هشتاد و نه و یکتا دری حواری را که معتمد علیه
دولتخانه مسعود خان بود اندرون بیجاپور آورد و جمشید خان همان روز
از بیجاپور برآمده در حویلی عبدالکریم خان فرود آمد بتاریخ نهم روز پنجشنبه مسعود خان
خود نیز داخل قلعه شد بعد از سه روز لشکر قطب شاه را بسبب ممانعت جهت همراه
جمشید خان در موضع املگذشته آمده بود از آنجا رخصت نموده رو به
حیدرآباد نمود و مسعود خان بعد ازین عرایض مکرر بدرگاه قطب شاه فرستاده
التماس از مسعود بر طبق قرارداد [illegible] نمود و قطب شاه بدفع می انداخت
و تهاون میکرد [illegible] ناموس پیش آورده [illegible] دادن از تغافل بلند
[illegible] بعد ازین معنی میان قطب شاه و مسعود خان کدورت بهم رسید
و ناخوشی کمال بهم رسید

اولین سبب پرهمزدگی کارخانه که در زمان مسعود خان بظهور آمد خلاف قطب شاه بود از و عمده که باعث شورش و دشوار انگیزی افغانان شد

این اولین شبی است که در ایام سیدی مسعود خان منشأ پرهم زدگی امورات و باعث پرهمزدگی مهمات سلطنت گردید از آمدن سیدی مسعود خان امیدواری و صورت درستگی مهمات که فی الجمله در سلطنت نه پدید آمده بود باز پایمال و بد اسلوبی چهره نمودن گرفت افغانان رخصتی برای مطالب از آقا ضیا هم از مسعود خان پیدا شتند و هم از متعلقان و منتسبان عبدالکریم و در طلب تحصیل نا هنجاری که می نمودند خارج از حیز بیان است و با جمشید خان و فرزندان عبدالکریم خان بانواع بی حرمتی پیش آمده زر و وصول مساوده [illegible] جامدار خانه و توشک خانه و دیگر کارخانجات نواب هرچه بدست می افتاد می گرفتند تا آنکه دیگهای مطبخ سیرم هم نگذاشتند و فرزند جمشید خان را و نابینا را و بهار و بهار خان حوالدار توشک خانه و غیره مردم اهل تعلقات و غیره از منصبداران نواب عبدالکریم را قید و بند نموده هر روز در آب غوطه ها داده و بالای سنگهای گرم نشانده زر و وصولات می نمودند بر همین قدر اکتفا نکرده مردم خوشباش و سوداگران اطراف و ساکنان شهر را بهر که گمان زر پیدا شت بدست آورده بضرب شلاق از هیگر گرفتند و در خانهای مردم بلاتحاشا در آمده ایذاهای گوناگون بسر سانیدند و هر خانه که خالی می یافتند و مردمانش از ترس ایذای این موذیان جاها گذاشته رفته می بودند چوب و تخته اش برآورده بدیه [illegible] سیاه می فروختند روزی حکیم شمس الدین خان از خانه ملک برخوردار جا مستقل می آمد افغانان براو تاخته نزدیک دروازه کجی براورده او را با دشنام [illegible] آنجان

گشته حکیم را از پالکی بزیر افگنده با پسران و داماد و دیگر خویشان که همراه بودند کشان کشان بحویلی عبد الکریم برده مقید داشتند مسعود خان بر برج شاه پور در وازه بر آمده می خواست که لشکر بر آنها فرستد افغانان پیغام فرستادند که اگر فوج برما تعیین شود اول حکیم مشار الیه و تابعینش بکشیم بعد از آن خود ها کشته شویم ملک برخوردار در استخلاص حکیم سعی بسیار بجا آورد فتنه جویان نشنیدند و هر روز حکیم را در آب سرد نشانده و فرزندان و دامادان را غوطه ها در حوض داده زر طلب نمودند

دربیان تشدد افغانان بر پسر نواب و لشکر فرستادن مسعود خان برای تنبیه

روزی نا هنجاری را بکمال رسانیده تشدد تمام بر حرم عبد الکریم خان نموده عبد الرؤف خان پسر عبد الکریم خان را سخت گرفتند و بر تشنگی خارها فرش نموده بر آتش می نشاندند و عذاب بیحد نمودن آغاز نهادند مسعود خان بر دروازه شاه پور بر آمده ملهار پنڈت و حسن خان روهیله و عبد الکریم داودزئی را بحویلی نواب عبد الکریم خان نزد ایشان برای سوال و جواب و رد و بدل روانه نمود چون ملهاری پنڈت در تشخیص حساب افغانان خصمی در آمده میان او و افغانان رد و کد بطول انجامید آخر افغانان نا هنجار ملهاری را از دو زده در بند کردند حسن خان و عبد الکریم خان داودزئی از ان اشوب خود ها را نجات داده بیرون آمدند و بمسعود خان پیغام فرستادند که افغانان بر تمردی و نا هنجاری کمال آمده ملهاری را نشانده اند فکری معقول باید نمود مسعود خان و نیکنام و حمزه خان را با لشکر بر سر ایشان برای تنبیه تعیین نمود این ها رفته حویلی عبد الکریم خان را محاصره نمودند از طاس هفتم دوم

ربیع الاول تا طاس نهم سیوم محاصره قایم بود و فیما بین جنگ میشد قلیلی از افغانان پانزده شانزده کس مردند و بست و دو کس ازین طرف بکار آمدند و بسیار مجروح شدند افغانان عاجز گشته بر سر صلح آمده حسن خان روهیله و عبدالکریم خان داود زی را درمیان آوردند متوسلین صلاح طرفین اندیشیده قرار داد که چون از روی حساب باقی تنخواه افغانان رخصتی یک لکه و شصت هزار هون مانده دران جمله سی هزار هون دلیرخان داده است ما بقی را مسعود از پیش خود داده پسر نواب وغیره را خلاص باید کرد و بینکنا قبول نکرد و متوسلین تخفیف ها نموده فیصل چهل هون دادن مقرر مقرر کردند و بینکنا آن هم رد کرد گفت که فی صد پنج هون آن هم بلا خط شما بان خواهم داد زیاده بران وا دلی نیستم اگر قبول باشد کنند فبها و گرنه افغانان را زد و کوب نموده برون کنم غرض رد و بدل بسیار شد بهر طور رهایش افغانان دران روز نموده عبدالرؤف پسر عبدالکریم را ملهاری پندت و حکیم شمسا و متعلقانش را از چنگ آنها خلاص کردند حسن خان و نواب و ملهاری را با و بینکنا ملاقات داده باینده در حویلی خضرخان آورده نگاه داشت درین آشوب مسعودخان خیر اندرون حصار حکم و تصرف نداشت دروازه های شهر بسته خواند او قات بسرمی برد درمیان تسلط یافتن خیتوجینا نام کهتی مفسد پیشه بر اهل شهر و آغاز ظلم و بیداد —

باز تقدیر الهی عجب کاری میکند که مردم سکنه درون حصار که ایذا و تشو قات افغانان وغیره فی الجمله پناه و امان بودند سپهر بسان هم نیسندیده نخواست که آن غربا نفسی چند با سودگی برآرند بر سر عربده آمده براینها نیز بلائی برگماشت یعنی چون مسعودخان را با هیچی در دست نبود تا تعهده تنخواه

نشد خاصه دشاگرد پیشه د محلات بادشاهی بیرون آید ناچار مبهوت و حیران
گردید چنانچه جمناجی نام برهمنی با در مجلطا ناخداترس خانه بر انداز با ونیکنا درساخته
با مسعود خان ملاقات گرفته بقتل عمده مردم آزاری نمود و متعهد تحصیل زر
از مردم براه جبر و جور گی که شیوه ظلم و ستم آشکار است گشته در پی آزار خلق الله
افتاد نخست حسن خان پلنگ دارو نعمت الله و میر ابوالقاسم ولد خواجه محمد کار
و دهیراجی پنڈت و فرزندان بهوالی سرا زر اگرفته مصادره فرموده از بیش بیش
از طاقت برآنها بست و گنجد فروش شاه بیگ که فی الجمله به متمولی شهرت
داشت زر خطیر بروی واجب گردانید و همچنین سایر مسلمانان و هنود و تاجر
و جمیع اهل حرف را عالم عالم در گرداب بلا انداخته بضرب شلاق تحصیل نمودن
گرفت بحدی ظلم و تعدی را رواج داد که نفوانانش هر کس را که در راسته
و بازار با جامه باریک با اندک سر و سامان می دیدند بهر بهانه در بلا میگرفتند
تا چیزی ازو نستانند رهای او از چنگ شان ممکن نبود بسیار کس بودند
که از تا عهده برای از زر مطلوبه شان زهره با خورده دست از زندگانی شستند
حسن خان پلنگ دار و گنجد فروش از آن جمله بودند و از حکیم شمس الدینخان نیز
همین اسلوب هفتاد و پنج هزار هون اخذ نمودند این بیدادی و ستمگاری
تا غایتی رسید که برهمنی از بازار ابنه بکهون خریده بخانه می آورد و اچران ایشان
چنید زراه او را گرفته بردند که تو مرد متمولی این قدر انبه که خریده از کجا
بیدار نشد بسیار پنجاه هون از و گرفته رها کردند نیز شخصی دیگر چهار دو هون
خریده می برد او را گرفتند که در خانه تو خرج دو سیر بیشتر نخواهد بود چنید
پلیه چهار جهار خریده از شش هون جرمانه گرفتند با وجود این ظلم و بیدادی
نشد یاران چیتو دیگر کسان لشکریان و مزاجیه دنان نیز هر چهار طرف مطلق العنان

شدند بنام طلب و تنخواه خود به هر که گمان زر می بردند گرفته بکتک و شلاق بخواهی زاد
میگرفتند عجب وقتی بود بیرون شهر طغیان افغانان انقدر و درون حصار ظلم و
بیداد و جفا و ستم جوانانش این قدر که گویا بر سکنهٔ شهر درون و بیرون باران قهر الهی
و غضب پادشاهی می بارید عالم عالم اگر کسی توانستند زن و فرزند گرفته با عیال و
اطفال و اسباب برآمده باطراف و اکناف رفتند و اگر نه فرزندان و خانمان
گذاشته جلای وطن میشدند و در آن آشوب و فتن نیمی ازین معموره ویران
شدند در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد شخصی ازین قوم با خان از نواح کرناتک
بطور سیر به بیجاپور آمده بود و چون از اصل و نژادش پرسیده شد گفت وطن
اصلی آبای من بیجاپور است و جد من در آن هنگام شهر آشوب که ظلم و بیداد
درین بلده عالمی را فرا گرفته بود ازانجا رفته است و در کرناتک توطن گزید و
ازوی شنیده ام که می گفت که در آن ایام جور و بیدادی بحدی شیوع یافت
که من از خراج یکبار دادن بجان آمدم آخر در یک روز محصلان ظلم از من هفت
بار خراج اخذ نمودند همان روز الوداع گفته خانمان گذاشته راه غربت
گرفتم و نیز ازوی شنیده ام که در شهر بیجاپور هفتصد کارخانهٔ زرین بافان بوده
است که ازان جمله من صاحب یک کارخانه بودم —

در بیان شروع ناسازی و مخالفت مسعود خان و شرزه خان

این بلاها بس نبودند که دوار کج رفتار بلای دیگر باز بر سرهای اینها فرود آورد
یعنی صورت ناچاقی و ناسازی میان مسعود خان و سید مخدوم شرزه خان
پدیدار گشت مفسدان خلل انداز آتش نفاق و عناد در میان بیفروختند تا
شرزه خان ناسلوکی و ناملایمی با مسعود خان پیش گرفته بخلاف و معادات

برخاست لشکری جمع آورده ولایت آنطرف بهسوده را متصرف شد و با فوجی گران
به بلدهٔ بیجاپور رانده مردم جا کرده یکباره با شاهی را با خود متفق و امیدوار ساخته باستخوا
رابطهٔ اخلاص بهم رسانیده تیر فتنه و آشوب افروختن گرفت و در پی آن شد و نیکنامداری
مراری را گرفته مقید سازد و با سیدی شاه که مشار الیه و معتمد علیه دولتخانهٔ او
بود در بهبود طرفین سعی نموده در فتح صلح درمیان آورد مسعود خان هم نظر بر رفع
نموده بر ولایت کره اکچوره بفرمان بادشاهی بمقاصد مفتنان رخنه انداز
که صاحب شهرزده خان بودند بعداوت سیدی شاه فتنهٔ تازه برپا کرده صلح
بهم زدند و هم چنین تا سه نوبت سعی سیدی شاه آشتی عیان آمد باز بجهت فساد
خلل اندازان دوستی به عداوت و نفاق بدل گشت چون فتنه ها از هر طرف
سر بر آورد و بلدهٔ بیجاپور مسعود خان در چاره جویی آفات بتنگ آمد در خوابانیدن فتنه
سعی ها بکار برده فراغ نیافته بود که فتنهٔ دیگر سر کشید یعنی عنبر خان ده هشت
هزار سوار فراهم آورده در بیجاپور لوای تمرد برافراشته ولایت کرد نواحی را
متصرف شد بلکه تا ولایت مسعود خان تاخته در آن ضلع تهلکه انداخت سید جی
ابوالاشرار نیز که بدوران روزگار افتاده با پیچ و تاب فسادات و شرارت بر سر کار
آورده باشند خود قیاس باید کرد در حوالی شهر مستر با بلکی و گلبندی و یادداره
اکثر محالات آنطرف بهانه ها نشانده زرها تحصیل میکرد و قوتی بولایت او بی برسا
تاراج نمودن بنیاد کرده در هر چهار طرف قلمرو عادل شاهی شورش و غوغا برخاست
و حال آنکه در هر جایی که شور بود دیگر مردم دکنی باهم متفق شده در پی
کشتن مسعود خان و نیکنامداری بر آمدند و نیکنامداری رزود و ازین معامله خبردار گشته
پیش مسعود خان معلوم کرد تا مسعود خان علیه سر چه در فتنه شورانگیزان را
بدست آورده مقید انداخته فتنه فرو نشاند و سیدی نصرت ملک سنند

فرزندان و اهل و عیال مسعود خان با خزانه و مال و اسباب از اردونی به بیجاپور می
آورد چون به ایچور رسید آقا خسرو قلعه‌دار رایچور بر ایشان تاخته سیدی نصرت را
کشته حرم و خزانه مسعود خان را بقلعه رایچور برده نگاه داشت بار غمها بر دل مسعود خان
اگرچه افتاده بود اما این بار غم سر آمد و علاوه همه غمها گردید

در بیان استغاثه نمودن مسعود خان پیش پادشاه بی بی برای استخلاص حرم و فرزندان خود از قید آقا خسرو و فرستادن پادشاه بی بی طاوس ماما را به رایچور

بعد از آنکه خبر رسید که آقا خسرو فرزندان و حرم مسعود خان را با اسباب و اموال
از میان راه برگردانده بقلعه رایچور برده در ضبط گذاشت مسعود خان بیچاره
باخته چنان مشوش خاطر و مضطرب الحال گشت که بی تاب شده در استخلاص عیال
هرچند فکرها بر دوخت و تدبیرها اندیشید هیچ یک را کارآمدنی نیافت و سوی چاره
ندید بس بضرورت خود را به در خلوت سرا سلطان سلطان شهربانو که رفت
پادشاه بی بی خواهر سلطان سکندر که بس عاقله کامله و هوشمند و فراخ حوصله
بود اکثر نوکران پادشاهی و اعیان درگاه و تمامی مردم محل سرا باو رجوع
آورده و پاس ادب خداوندی او نگذاشته در اطاعت فرمانش سعادت می
جستند رسانیده استغاثه نموده و به زبان نیاز و تضرع عرض احوال کثیر الا
ختلال خویش نمود که غلام از آن روز که خانه گذاشته در خدمت خداوندی
رسیده‌ام یک روز بالادست نخورده‌ام و دنیا شناسیده‌ام و آنی و ساعتی بیکاری
و فراغت ننشسته‌ام و نه خسپیده‌ام شبانروز در جگرکاوی و جانفشانی سپری کرده
ام تا غایتی که از ملبوس و مطعوم ستنا و خود نگذاشته‌ام نه خزانه نه دولت
دارم که از عهده طلب و تنخواه سپاه و حشم و غیره برآیم نه یاری و مددگاری

دارم که باستظهار و استمدادش درین چار موجه اوقات سکونی وازائے
بدست آرم مشغل برسرکاهش وکاوش شبانروزه بانقدر که فرصت دوروزه
از دمیسر نیست وسیوای متمرد بر پایمالی وخرابی ملک وولایت ورہزنی
سلطنت خانه بان سرگرمی وگرم جوشی که تمامی قلمرو را وزلزله تهلکه انداخته
ونفاق ومخالفت برادران ونمک خوران سرکاربان غایت که هر روز یک
فتنه تازه بروی کار میرسانند چنا و مساد دلخراشی وجگرکاوی آنچنانان
غوطه خورده ام که از حلاوت یکروزه بلکه یک لمحه خبر هم ندارم بازچه تقصیر کرده
ام وکدام گنه از من صادر شده که اعیال واطفال من دربند اسیر گشته وناموس
حرم در قید کسان رفته مگر فلک گردان بر سر عداوت و نقاضت می برخواسته
اقسام آفات وانواع بلیات بر من متوجه ساخته این صعوبت وتلخکامی مرا
بهران رگ جان می خراشد از زیستن با این عار و بوار مردن بیشتر من بهتر و
سزاوار است انجناب قدسی قباب اگر بر حال خسارت مال فدوی نظر لطف و
مرحمت افگنده و فکر جان بخشی این غلام بر ذمه همت همایون لازم گرفته دررهائی
ناموس وعیال تدبیر معقول بروی کار آرند و کسی معتبر و معتمدی را از پیشگاه
خود روانه فرمودانیچه آن متقلب ناموس وعیال واسباب واموال مرا ورها
زیست وزندگانی غلام صورتی داده و در شکریه این نوازش ومنت گذاری
این احسان مادام الحیوت نفس شماری کنم ویکتا نیست دلی وخاطرجمعی در لوازم
فدویت وجان سپاری کار سرگرم باشم واگرنه خود دست از جان وتن شسته نزد
خویش قرار داده ام بادشاه بی بی برحال زاران نمک پرورده وپرین متوجه
گشته در دو هفتار او را بدل جا داده در اهتمام آن در آمد و سرخیل خود طاوس را
که دایۀ خاص ومحرم حریم اختصاص بود وبفهم و فراست و معامله فهمی از سائر

همراه شیبان بساط قربت شرف امتیاز داشت باعنایت نامه استمالت او و بنام
آغا خسرو برای بیجاپور روانه فرموده و نیز سید عالم داماد افضل خان و سیدی یاقوت
سرپرده دار و سید عبد الرؤف را همراه طاوس ما کرده و به طاوس ما قدغن نمود
که اگر خسرو در گذاشتن عیال و اطفال مسعود خان مضایقه کند بهر طوریکه فتنه باتش
او متصور گردد بعمل آورند و اگر اینهم صورت امکان ندارد ولایتی که تحت راجه بیجاپور است
سوای این چهار محل که اکبر را بچور و لنگسور و رنیچ و الپور است باقی همه بقبضه تصرف
در سپرده مال و عیال تا نقیر و قطمیر از بندش برآورده بیارند و نیز پادشاه بی بی
درین باب احکام با بیمیان دیگر مثل شرزه خان و سرافراز خان کرنولی صادر فرمود
و نیز بخدمت ابوالحسن قطب شاه هم درینباب نگارش نمود چون طاوس ما به
رایچور فایز شد متعاقب آن منشی شاه از جانب شرزه خان و اخند را و
سرفراز خان و دهرماجی پنڈت و سفوراس را و از طرف قطب شاه نیز رسیدند
تا آنکه بعد رد و بدل بسیار آغا خسرو فرزندان و عیال و اسباب و اموال مسعود خان
را ذره بذره همراه طاوس ما کرده روانه بیجاپور نمود و چون طاوس با عیال و
ناموس و اسباب اثاث مسعود خان بخیر و سلامت به بیجاپور رسیده در حوالی
باغ نزول کرد دیگر روز مسعود خان با خیل و حشم و جلوه و شکوه ابهت تمام در آن
باغ رفته متعلقات را درون قلعه آورد ❊

در بیان سازش نمودن مسعود خان با سیواجی باز سر کشیدن عداوت میان مغل و مسعود خان باین سبب

چون طغیان و تمرد سیواجی از حد گذشت آنچنانکه شورش و هنگامه در تمامی
ولایت قلمرو عادلشاهیه انداخت که جمیع غربا و کافه رعایا و برایا را از تعرض

وشدت علت او آب خوردن و خواب کردن ممتنع شد گویا از هول و هیبتش زمین
در لرزه بود و در این حالت اثر کمی نداشت بلکه روز بروز در تزاید بود و نیز بسبب اتفاق
و مخالفت سید مخدوم و شورش متمردان دیگر که از هر طرف بلوای شده بود مسعود خان را
باین اسباب تفرقه غرق لجه حیرانی گردیده مبهوت وار سر بشیدائی برآورده قرار و
سکون در هیچ صورت نمی یافت و هر تدبیر که در اصلاح پیش می آورد بهبود
بار نمیداد بلکه نتیجه معکوس حاصل میشد لاچار آمده مضطر گردید و عهود و
شروطی که با مشکل کرده بود همه بر طاق نسیان گذاشته در تلاش آن شد
که سازش در رابطه اخلاص بسواجی بهم رساند دلیرخان از این معنی خبر یافته
هرچند که بمسعود خان نوشت و همت و دلدهی بخشید که با سیوا سازش نمودن
در رابطه اخلاص درست کردن بر شما اصلاً مبارک نیست ثمره بد خواهند
داده چرا عنان همت از دست داده بدولی حاصل نموده آید قرار و ثبات
را کاربند شوید تمامی فوج بادشاهی در عون و تائید شما بجان حاضر است
می بایست که درین وقت از پشت گرمی لشکر منصور به همه متمردان و متغلبان
گرد نواحی دست برد توان کرد و ولایتی که بتصرف سوای متغلب رفته است
مستخلص باید نمود و ملک برخوردار کاشمری نیز ابواب مواعظ و نصایح
مفتوح ساخته خیرخواهی بجا آورد و قباحتی که در صلاح و سازش سیوا متوقع
بوده همه خاطر نشان ساخته از آن کار مانع شد اما از آنجا مسعود خان بسبب
عموم بلوه و هجوم فتنها بحدی مضطر گردیده بود که این پند و مواعظ در
دروی کارگر نتوانند شد و از آن عزم مقتش باز نتواند داشت نشنید با سیوای
طرح سازش و سلوک انداخته طریق نامه و پیام از سر آغاز کرده و نوشت که آخر
میان ما و شما نسبت همسایگی و قربت جوار متحقق است و نیکنام یک نگهداران و

وخواجه تاشان یک دولت خانه هستیم و در دو عهد این دولت خانه ما به او شما را
برابر علی السویه است عظیم دردی بر انداختن این خانه کمر بسته است در فرو در
تدبیر این فکر این کار ما و شما را لابد باید که ما و شما غبار بیگانگی و اجنبیت از میان
برداشته با هم متفق شده بیگانه را از ملک بدر کنیم *مصرع* دو دل یک شود
بشکند کوه را * سیواجی عیارپیشه این پیغام را موافق مدعای خویش یافته
باجابت شروط دیگر واپذیرفت و سوگند و قسم دل مسعودخان را بطریقت و امید
وار پیش از عهد شود باین علت در میان او و سرخان کدورت و رسما اتفاق با ما کدورت رسید
دکارا بفساد و ابتری انجامید آنها معاملا اولیا باهم دریافته و تدبیر تسخیر
بلده بیجاپور در آمدند و طمع و تمنای بیجاپور که از مدت دراز بکمون دل ایل
بود اما بسبب عهود و شروط که فیما بین در مصالح بمیان آمده بود بنا بر خود
ازان کشیده عنان می بودند الحال چون دیدند که عهده شکنی هم از جانب
وی بوقوع آمده پرده از رو برداشته بمعادات و مخاصمت برخاستند
و فکر تسخیر و قبض ولایت بیجاپور به همت خویش بگماشته در تدبیر سرگرم
شدند.

بیان متفرق ساختن مغول لشکر بیجاپور را بطریق و بسوی خود کشیدن اعیان و امرا را به تملق مدارا +

اول در صدد متفرق نمودن لشکر و جمعیت سپاه در آمدند چون برادران و
عم زادگان و پسران و سرداران عبدالکریم خان و امرای دیگر و جمعداران
که با سپهبد و سلطنت مانده ایام بیکاری باین انتظاری بعسرت و تنگدستی
بسر می بردند چون از شدت تنگدستی و گرسنگی طاقت طاق شده صورت
چیزی بهبودی هیچ نظر نمی آمد هر کدام قصد بدر رفتن بهر طرف مصمم کردند که

برخوردار صورت حال به بادشاه عالمگیر عرض داشت کرد که عبدالکریم خان لشکر کار آمدنی جمع آورده است که بقوت این لشکر با سیوا مقاومت می نمود و اکثر بر و غالب می آمد الحال از بیکاری هر کس بهر طرف اراده نموده اند و این لشکر بهر طرف که نزول کند پله آنطرف گران خواهد شد صواب آنست که اینها را داخل بندهای درگاه ساخته بایشان پشت کمر سیوا باید شکست بادشاه عالمگیر این رای را باستجاد و باستحسان مشرف ساخته احکام بتاکید تمام درنگهداشتن این فوج بدلیرخان و ملک برخوردار اصدار فرمود و ملک برخوردار یک یک را تسلی نموده و مدد خرج داده از بیجاپور نزد دلیرخان می فرستاده دلیرخان هر یک را بانعام و عطا بخشش و مدارات و شیرین کلامی و دلجوئی ها نموده بموجب پیش قرار خوش دل ساخته نوکر گرفتن آغاز نمود چنانچه عبدالعزیز و عبدالشکور و عبدالجلیل و عبدالنبی و عبدالسلام برادران عبدالکریم و عبدالمجید و عبدالغفار و عبدالحکیم عمزادگان او و حافظ احمد پسر شهباز خان میانه و دو پسر محمد خان میانه و عالم خان خسروپور و محمد خان و بهادر خان میانه و میر اکیان و عبدالجلیل ولد ملا منصور و سید بایزید و سید میران سرداران عبدالکریم و عبدالسبحان دیلو و خلجن ملک و بیری شاه سیاه چهتری و لشکر بهالی و دیگر چندین کسان نامدار که تفصیل اسامی شان موجب تطویل است پیش و پس یکدیگر نزد دلیرخان رفته هر کدام فراخور حال بمناصب مناسب و خطابهای شایان عز امتیاز یافته بمراد رسیدند و عسرت و تنگدستی را بعشرت و فراغ بالی بدل کردند

بیان آمدن سنباجی پسر سیواجی نزد دلیرخان

هم درین ایام سنباجی پسر سیواجی نزد دلیرخان ملحق شد که باعث مزید قلق

وشوکت دلیرخان گردید وکیفیت رسیدن سنبا پیش دلیرخان بیان است که
سیواجی بسبب چند امور سنبا را آزرده از خود ناخوشی پیدا نموده بود
خصوصا درین ایام بسبب تعشق و فریفتگی سنباجی به دختر شرح [illegible]
وناخوشی سیوا ازوی افزون تر از حد گردید چنانکه متغیر از او شده خواست
که بهرحیله از دست آورده هلاک کند یا درحبس گذارد سنباجی ازاراده
پدر بوی یافته متوهم گردیده خود را نزد دلیرخان رسانیدن مصمم نموده اول از
کوپدانه کتابتی متضمن برآمدن خویش بلازمت سوی دلیرخان روانه نمود
بعد از آن خود متعاقب نیز از آنطرف روانه شد دلیرخان از دریافت قرارداد آن
سنبا به پناه خود خوشدل گردید و چشم انتظار به راهش وا نمود همین که
سیوا آگاه شد که سنبا قصد جانب دلیرخان نموده راهی شده است
فوجها در تعاقبش دوانید که در اثنای راه او را گرفته بیارند دلیرخان ازین
خبر آگاه یافته اخلاص خان را با سه چهار هزار سوار باوردن سنبا سر راهش
فرستاد در چهار کروهی از طرف سوی سنباجی و اخلاص با هم دوچار گشتند
همراه سنباجی زیاده تر از سه صد سوار نبودند چون با اخلاص خان پیوست
جمعیت کلی فراهم شد فوج سیوا که برای گرفتن سنبا متعین شده بود از
تعاقب دست برداشته برگشت چون بیکدو منزلی رسید دلیرخان به
استقبالش شتافته تعظیم و اکرام ملاقات گرفته بجا آورده [illegible]
از عالمگیر یک فیل و سه راس اسپ و خلعت و شمشیر و کتاره و نقاره و [illegible]
هفت هزاری که از پیشتر آمده بود با وی رسانیده با انواع عطایا و کرم خوشی
دل سنبا را از خود خوشنود و خورسند گردانید و خود نیز باآمدنش شاد و خرسند
فرحناک گردید که گویا دیگری ظفرمند شده ☼

بستان هشتم

در بیان کومک درخواستن مسعود خان از سیوا و فرستادن سیوا لشکر را بمدد مسعود خان

مسعود خان از قلت جمعیت خویش و کثرت لشکر غنیم که روز بروز بیشتر میشد و آشوب شورش خانگی علی الخصوص مخالفت سید مخدوم اضطرابی بهم رسانده مبهوت و حیران شد چون قبل ازین سررشته صلح و سازش با سیواجی درست نموده بود الحال باو پیغام داد که غنیم در قوت و عدت بدرجه علیا فایق گشته ارادهٔ فاسد دارد درین وقت کومک و امداد ضرور و لا اضطرار است که غنیم گرد سیوا فوراً گشتن هفت هزار سوار جرار کار طلب نامدار بود روانه نمود و تقویت کلی بوی داد که شما در قلعه هوشیار و باخبر باشید من دائم در فکر مسعود خان از مرافقت و معاونت سیوا دل رفته را بجا آورد و نوعی طمانینت یافته قبل آمده با سرداران سیوا قرار داد که لشکر پرورده موضع اشنگی فرود آیند و بر مقابل خصم مستعد باشند آنها نزدیک شهر آمده سوار خانا پور و خسرو پور خیام می نمودند و گفتگو در میان داشتند که تا یک دروازه قلعه خصمان حواله کنند تا بخاطر جمعی در محافظت قلعه بکوشیم مسعود خان عرض آنها را قبول نکرد چون سرداران لشکر اندرون می خواستند که با مردم خود درآیند مسعود خان آنها نیز از آن منع فرموده چند کس معتبر مخصوص را با نفران معدود اندرون بار میداد و مردم زیاد تر بدرون راه نمیداد و بعد ازین آنها از خسرو پور و خانا پور برخاسته در نزدیک بور در میدان متصل حصار فرود آمدند و ازین کار ظن و توهم مسعود خان مزید گشت اندیشه بخاطرش راه یافت سرداران مذکور به مسعود خان گفتند که برای ملاقات پادشاه ما را آمد و رفت ضروری شود دربانان حصار ممانعت نکنند بسیار سعی کنند تا که میان ما

وشما حجابه باشند وسطها و خاطر راه یابند چگونه کار از دست ما خواهد شد ما را البته
اندرون حصار یکجا می باید ماند که اسباب و سامان خود را آنجا خواهیم گذاشت مسعود
خان گفت اولین روز با شما قرار داده بودم که در موضع تشنگی اقامت کنند حالا
این سخنان در پیش می آرند مناسب نمی دارد بهتر همانست که بروید و در تشنگی مانده
در فکر غنیم شوند والتماس آنها پذیرا نگردید ❊

دربیان دغاسگالیدن مردم سیوا و بازهور کردن مخالفت و ناسازی میان مسعود خان و سیوا.

میگویند که روزی مردم سیواجی همراه جوال های غله و اجناس که از ولایت سیوا
برای فروخت می آوردند چند گاو اسلحه درون جوالها پنهان کرده و همراه هر یک
گاو یک سپاهی بطریق گاوبان اندرون داخل می گشتند بوا ران بد باد وضع
شان یکسان افتاده شخصها را در جوالها دادند در بعضی جوال ازرسیع بند بشکستند
چون آن جوال بشگافتند سلاح میان غله نهان شده دیدند خبردار شده همه جوالها
گشاده اسلحه برآوردند و گاوبانان جعلی را بغضب و درشتی بدر کردند و سرداران
سیوا معلوم کردند که مسعود خان خبردار است مخالفت زده شده بیباحشه و مناظره
پیش آمدند که اگر مغل تعاقب کنند یقین است که شما مارا اندرون حصار راه نخواهند
داد پس ما بی پناه مانده در معرض هلاک آئیم این گفتگو موافقت کنند چون سیواجی
قابوجو بود در رفتن تردد دغا باختن همه شروع نگذاشت و در ظاهر با مسعود خان اظهار
واتحاد فرا نموده در باطن خلاف هرگز نداشت مسعود خان نیز از دغه ترس و هراس
داشته بر خبرداری و هوشیاری عمل می نمود چون اخلاص لباسی در میان
ایشان عارض گشته بود آخر بسبب وقوع حرکات و معاملات بیگانگی و ظهور
امور منافیت و مخالفت بار کدورت ها در میان هردو سر کشید و روز بروز

کینه و نفاق می بالید تا غایتی که سخت بیگانگی و عداوت قایم گردید و سیوا فساد و شرارتهای
قدیمی ذاتی که تاختن و غارت نمودن ملک و ویران کردن آبادیهاست از سر آغاز
کرد و هنگامه و شورش عظیم در ولایت عادل شاهی در انداخت تا آنکه لشکرش نزدیک
شهر رسیده دولت پور و خسرو پور غارت نموده بقالان را بند گرفته بطرف زهرا پور
تاخت و نزدیک روضه شیخ احمد خواجه خانی قلی خان را بقتل رسانید و سیدی یاقوت
مهر تخانی را مجروح گردانید چون نزدیک روضه ابراهیم عادل شاه رسید قضا را
سر لشکر سیوا که گوله توپ که از بالای قلعه سر داده بودند بر او در رفت و لشکر دیگر [illegible]

بیان باز صلح نمودن مسعود خان با مغل و لشکر فرستادن دلیرخان بمدد مسعود خان

مسعود خان از شورانگیزی و تباهی سازی سیواجی شرارت ما باز بجالت چند از
وجیرانی عمود نموده چاره کار خود در اخلاص و موافقت دلیرخان یافته سلسله
جنبان صلح و سازش گردید و بوساطت وکلای که نزد دلیرخان متعین بودند
پیغام صلح و اخلاص نمود و در وفا نمودن بعهود و شروطی که در سابق در گلبرگه قرار
یافته بود عهد و پیمان بعد و پیمان آورده اعانت و امداد در دفع سیوا درخواست
نمود دلیرخان را خود مدعا همه منظور بود و مدعا رسیده را باز به اهم آوردن از
اهم مهمات دانسته مدعای مسعود خان را قبول نمود و بعد از توثیق عهد در ایفا
شروط سابقه لشکری مصحوب دو سه سرداران خویش بمدد مسعود خان روانه
نمود چون سرداران مذکوره قریب بیجاپور رسیدند مسعود خان خود باستقبال
شان برآمده پیشکشی آورده از آنجا از سرداران سلام و مجرای بدر بار بادشاهی
در بیجاپور [illegible] آنها رخصت نمود بعد از یک هفته سرداران را اندرون قلعه
طلبیده بدربار بادشاهی آورده و قرار داد با بادشاه سکندر که [illegible] بادشاه خلعتها

دستار و بهر یک عطا نموده مرخص کرد و سیم روز حکم فرمود که بیرق عظیم رو براه شوند
و فوج خویش نیز همراه [illegible] دیگر سرداران کرده و سپاهی ایشان تعیین نمود چون
هر دو فریق کوچ نموده [illegible] منزل نمودند جاسوسان خبررسان خبر آوردند
که سپاهی با هفت و هشت هزار سوار نیزه‌دار تیغ‌گزار با [illegible] تمام
به [illegible] فرود آمده قصد آن دارد که لشکر مغل با لشکر [illegible] بود هر که پیشتر می‌آید
بر وی شبخون زند مسعود خان به سید مخدوم تاکید فرستاد که زود سوار
شده خود را ملحق به لشکر گرداند سید مخدوم دران روز با [illegible] قلعه برآمده
در شهر زده بیرج نزول کرد علی الصباح باز مسعود خان به سید مخدوم گفته
فرستاد که تعجیل کار بسته زود به لشکر راهی شوید درین هر چند سید مخدوم
عذرهای بسیار در پیش آورده [illegible] گفته فرستاد که سپاهی بی خرج
شده اند شما قبل ازین پانزده هزار هون را دادن قرار نموده چهار هزار رسانیده
باقی را [illegible] بتعلل گذرانیدند و نیز از دلیرخان مبلغی بنام لشکر [illegible] نموده
[illegible] رسانیدند الحال رفتن چه طور اتفاق کنند [illegible]
تا به لشکر [illegible] نموده روانه شوم مسعود خان جوابش گفته فرستاد شما مسلمان [illegible]
و سپاهی را [illegible] از ما [illegible] آمده این عذر و این سخنان
گفتن در خور شان شما نیست من آنچه با شما شرط نموده بودم موافق آن [illegible]
و حالا [illegible] شما داده ام هیچ حرفی بر من نمانده درین وقت عنان [illegible]
شان مردان نیست سید مخدوم جوابش گفت من مسلمان [illegible]
پاکیزه دارم محض پاس آنکه با شما دست پیمان داده ام [illegible]
ام [illegible] قلعه تسخیر بمن دادن قرار نموده [illegible] گردید [illegible]
[illegible] که بمن داده آید از ان [illegible] دست [illegible]

نمی آید مردم را بفریب و فسون برغلانیده بطرف خود کشیدند دلاورخان
جهنده واله لنگر بدست شد بطور چه مضایقه من شهزاده ام این شهزاده اگر هم
خود بیک ذات بمانم چه تیغ زهره شکاف سر دشمن چون کدو برانم —

در بیان اطاعت نکردن شهزاده خان مسعود خان را در رفتن همراه لشکر به تنبیه سیوا و ناخوشی آمدن میان ایشان

غرض سید مخدوم اطاعت مسعود خان نکرده به لشکر نرفت و کدورت غلیظ در میان پیدا شد مسعود خان از گفتن و جهد کردن باز مانده از لشکر او و نیکناوری نموده و غبار کدورت از میان برداشته بهر طوریکه ممکن گردد اورا به لشکر همراه برد قضارا درین اثنا منصوبه دیگر پدید آمد و آن راجه پیش طلبیده تا او بفریب و فسون و سعی و جهد با سید مخدوم در آویخته تصفیه خاطر و آن اینست که عبدالله خان قلعه دار ویلور بعد از جنگ و قتال بسیار یکه با سیوا داشت و محاصره او قلعه را هفت و هشت ماه عاجز آمده و پنجاه هزار هون از سیوا گرفته قلعه بوی باز گذاشت با قبیله و اسباب به بیجاپور آمده در زمره پور اقامت ورزیده بود در جنگیکه سوار سیوا کرده پیش شهزاده آمده تاخت و غارت می نمودند مسعود خان اورا در اندرون حصار خوانده بود و بعد از آن تقصیر گرفته که قلعه پادشاهی را بدست دشمن فروخته زری بدست نموده آن از سرکار است باید داد عبدالله خان لاعلاج گردیده بشهزاده خان رجوع آورده هزار هون پیشکش داده در پناه حمایت او رفت چون مسعود خان جنبش صید تقصیر نموده بود + از دست رفتنش تاسف خورده از سید مخدوم اورا طلبیده او ابا آورد و همین معامله نیز میان ایشان نزاع و نفاق

مضاعف گردید آتش فتنه بلند شد مثنوی شاه برای فرو نشاندن آتش نزاع
هر چند سعی بکار آورده اما شیعیان و سنیان + سید محمد هم نگذاشتند که کدورت
بصفا مبدل گردد و ساعت بساعت نزاع بیشتر انگیخته هنگامه های
فساد بوقوع می پیوستند +

در بیان منهدم ساختن دلیرخان قلعه بهوپال گره را

سیواجی نزدیک باتره در میان کوهستان قلعه نهایت مستحکم
بنا نموده و انرا بهوپال گره نامیده ملاذ می پیچ ساخته بود و اسباب
و اموال فراوان در آنجا داشته و هر وقت که او را با مغل مقابلات
و مقاتلات اتفاق شدی قلعه را از پیاده های جنگی از زیاده کار دیده ساخته
استحکام در رد بیش داده و از آوازه رسیدن لشکر مغل الی الابد انام
از قصبات و قریات جوانب و اطراف با زن و فرزندان و اموال و اسباب
بجهت پناه بآن قلعه برده ماوا گزیده بودند دلیرخان ازین معنی آگاه شده
بقصد آن قلعه روان شد بوقت صبح بسر قلعه رسیده یورش نمود تا دو
پهر روز جنگ عظیم شد و مردم کثیر از طرفین بقتل رسیدند دلیرخان بسان
مغلی که بیش بیشه جانفشانی کند پایداری را تقصیر نکرده و در آن روز قلعه
متصرف شد و اسباب و اموال قلعه و از آن مردم اطراف که پناه گرفته بود
همه بدست آورده و جمله را اسیر نموده و هفتصد کس از مردم سیوا که اسیر
بودند هر یک را یکیک دست بریده سر داد و بسیاری ازانها در سر پاگان
رفتند سیوا بیشتر ازین شانزده هزار سوار برای کومک داده روانه نموده
بود تا رسیدن آنها قلعه متصرف مغل رفته بود و سواران فوجها بسته از
چهار طرف لشکر مغل نمودار شدند ناگاه خبر یافتند که ایرج خان و حاجی

از طرف پرنده او ره به لشکر دلیرخان می‌آرند لشکر سیواجی از آنجا برآمده به
سر این ایرج خان یلغار نمود دلیرخان اخلاص خان را با جمعیت یکهزار و
پانصد سوار به مدد ایرج خان روانه نمود و کوشش کرده بیا از قلعه با بیننا اخلاص
خان و مردم سیواجی جنگ و مقابله اتفاق شد مردم سیوا آنها را اندک یافته
از چهار طرف تقبل نمودند اخلاص خان پناه به یکی گرفته بجنگ در ایستاده از
شب تا نماز شام جنگ و قتال را هنگامه گرم بود مردم سیوا از چهار طرف
حمله‌ها می‌آوردند اخلاص خان ثابت بدلو ارشد [illegible] قایم کرده آنجا نه سر
میداد و در هر نوبت مبلغی از مردم سیوا کشته میشدند قریب بهزار کس از مردم
سیوا بتلف رفتند دلیرخان این خبر یافته فوراً [illegible] از خان [illegible] شاه
را با جمعیت کثیر بمدد اخلاص خان روانه کرده متعاقب آن خود نیز با لشکر
استعجال روان شد چون نزدیک رسید لشکر سیوا روبگریز نهاد دلیرخان
[illegible] کرده تعاقب نموده برگشت باز به [illegible] بالکه آمده آن قلعه را بنیاد از
منهدم ساخت —

در بیان تهدید نمودن دلیرخان با مسعود خان و وفا ناکردن بشروط عهود *

بعد از این دلیرخان به مسعود خان پیغام تهدید آمیز نمود و نسبت سخت
رسانید که مفهوم شد که قول و فعل شما همه [illegible] و فریب است و مقصود
اصلی شما جز این نخواهد بود که با سیوا اتفاق باطنی داشته با ما بود [illegible] پیش
آیند دیگر چه سبب بود که قلعهای شهر را تا حال [illegible] متعاقب این
پیغام بعد از دو سه روز کوچ نموده بیرون کرده [illegible] شهر رسیده به پیشکی
منصب خیام نمود مسعود خان سراسیمه شده حقیقت حال را به دلیرخان

اظهار نمود که ما از شروط و عهود که میان آورده ایم اصلا نگذاریم و عنقریب بموجب عهد و قرار گوهر درج شهریاری پادشاه بلی را روانهٔ حضور می نمائیم و پسر خود را با لشکر بمدد ابلاغ میسازم بموجب تعویق جز این نیست که سید مخدوم که سرکشی او ظاهر است براه نمی آمد او را همواره همه معامله روبراه ساخته فیصل میدهیم ازین باب خاطر جمع دارند لکن خود رایات بالطرف سهونره را فرازند که ملک خراب میگردد دلیرخان از مقام بلسنگی کوچ نموده با لنوسی رود رفته و بدمولنگیر و تا لنگلی برخ آورده۔

دربیان مخالفت سخت رو نمودن میان مسعود خان و سنذرو خان

درین ایام میان مسعود خان و سید مخدوم بجهت امور نا ملایم منازعت و مخالفت از حد گذشت از هر دو جانب آتش نفاق بمثابه اشتعال پذیرفت که بهیچ وجه انطفاش متصور نگشت و جمیع معاملات مسعود خان بسبب مخالفت سید مخدوم خار دامانده شب و روز شورش و عربده درکار بوده چنانچه سید مخدوم هر روز مستعد و آماده جنگ گشته بجای خود می نشست و دروازه بازار بهاول پوره و مهدی واره سپاهیان مسلح گشته با اسپان زین بسته و شب و روز می نشستند چون شورش و طغیان سید مخدوم از حد متجاوز شد و کار بهم خورد مسعود خان لاعلاج مانده از دلیرخان در امر تنبیه سید مخدوم مدد و اعانت درخواست مغل را خود فساد خانگی و برهم خوردگی مهمات ایشان منظور بود دلیرخان دو سه هزار سوار و توپخانه پادشاهی مصحوب اختصاص خان که عبدالفیاض باشد و عبدالغفور وزیربیگ و شیخ محمد جنید برای تنبیه سید مخدوم فرستاد آنها آمده نزدیک حوض رنگرنیان سر آب فرود آمدند مسعود خان

بر سر جوش و غضب آمده تنبیه شایسته سید مخدوم دادن خواست و نیکنادری
با لشکر از مکه دروازه بر آمده نزدیک روضهٔ بادشاه ابراهیم متوقف شد و توبهای
بالای قلعه را بجانب خانهٔ سید مخدوم نموده آماده داشتند و اذن عام دادند که هر
کس هر چه از غارت بدست آرد از آن او است غارت گران و رندان بازاری
چون این بشارت به گوش ایشان رسید هجوم آورده بغارت دویدند سید مخدوم
با لشکر خود مستعد شده در شهرزه پور نشسته بود جماعت بی سر و پایان که پیشتر
از همه برای غارت رسیدند مردم سید مخدوم آنها را گرفته تا کسیر بینی بریدن
شروع کردند پشتیبان آنها چون دیدند که پیشیان در بدل غارت بینی باخته
باز گشتند از غارت سیر آمده قدم پیش نگذاشتند بجای خود ماندند و نیکنادر
بجای خود قرار داده بود که خود ازین طرف و مغل از آنطرف سید مخدوم را درمیان
گرفته گوشمالی بواجبی دهند لاکن لشکر مغل مستعد شده بجای خود قرار گرفته
که چون کار بجنگ افتد عنان اسپان را تحریک داده خود را رسانید چون سید مخدوم
بجای خود مستعد و آماده گردیده بر وفق قول فردوسی اگر مرد مردی
کند اختیار ٭ چه رستم چه دستان چه اسپندیار ٭ دست از جان شسته
نشسته بود بهمین و نیکنادری قابو نیافته توقف در رزه جنگ و شورش

بوقوع انجامید

در بیان رفتن شهزاده خان نزد لیرخان شکایت نمودن مسعود خان

سید مخدوم چون دید که مسعود خان بالکلیه از خود بریده با مغل اتفاق نموده
در پی استیصال خود آمده است کار بر خود تنگ و دشوار ساخته متفکر شده با ملک
برخوردار و ساخت باعث با دی طرح مصادقت گسترده گفت که مسعود خان

محض بر سر جور و ستمگاری آمده با من به معاودت برخواسته در صدد استیصال
من بدل می کوشد اکنون رجوع به دلیرخان می کنم و لسپر خویش را نوکر پادشاه
می گردانم نیز دلیرخان می آییم تا دلسیرخان میان من و مسعود خان از روی
رضامندی حکم می آید آشتی دهد چون هر یکی از منصوبان مغل آنها پسند سبب
و مضمون صاحب رضائی بوده است عاشق محمد وکیل دلیرخان بفریب
سید مخدوم را گفت راه رفتن نبود لسیر خان که فی الواقع مستحسن و
مستصوب است اگر چه مرد جال خود بفاده صحت و صدق مزین داشته
باشد اول ناموس و فرزندان را بیاورده در لشکر ما بفرستید تا ما را ونیتم
حاصل شود بعده خود سبکبار شده برخیزند همراهی ما به لشکر نزد دلسیرخان
دو متران وکهنی ساده دل فریب شغالان خورده سبب تامل حرم و فرزندان را
در نصف شب نزد اختصاص فرستاد ملک مختار و عاشق محمد به مسعود خان
پیغام دادن که سید مخدوم می خواهد که در حضور دلیرخان معامله فیصل سازد
حالا بر دو کمر نتوان بست و خود هم موجب رنجش نشوند با او سید مخدوم
نزد اختصاص خان رفت و همراه لشکر مغل به هولگیر روانه شد چون به هولگیر
رسیدند دلیرخان با استقبال سید مخدوم با نیلطرف رود هو هره آمد با عزاز
و اکرام او را بلشکرگاه برد و عقب لشکر خود فرستاد و آورد و فرزندان او را
علیحده در لشکر خویش به محافظت نگاه داشت سید مخدوم از حرم خود دو صد
سوار می پیش خود طلبیده بود به همان لحظه موکلان آمده سواران را از دست
سید مخدوم را هم در لشکر ماندن صلاح ندیده همراه سپاه چیان به بالا گهات
روانه نمودند سید مخدوم از این معامله بیدار شد بر عذر و فریب آنها خبردار شد
اما این کار از دست رفته بود چاره ندید با دلیرخان گفته فرستاده که با او مسعود خان

هر دو برادر بودیم با هم پرخاش و نزاع داشتیم و اینجا که رجوع کردیم محض
برای آنکه تا بر طبق قول حق جل و علا فاصلحوا بین اخویکم عمل نمایند طریق
اعتساف و بی انصافی پیمودن شما را مناسب ندارد و بی قولی و بدعهدی شما را
روا نبود و من بر طبق عهد و قرار پسر خود را نوکر بادشاه میگردانم و همیشه دم
از اخلاص و فدویت زده باشم لکن از راه التفات و آشتی میان مسعود خان
صلح و آشتی پدید آرند و اصلاح ذات البین نمایند اگر چیزی غیر این مدعا مرکوز
بوده باشد و زیافته من دست از دنیاداری برداشته راه بیت الله شریف
پیش گیرم دلیرخان چون سخنان رنجش آمود و آزرده و بی سبح آورده در غضب
افزوده تعجیه سید مخدوم آمده دلاسای بسیار نمود و بنام سید احمد عرف
غالب خان پسر سید مخدوم منصب شش هزاری طلبید و بعد از قلیلی از
ایام حسب الحکم شهزاده معظم ناموس و حرم سید مخدوم عالی تباه و متعلقانش
باورنگ آباد روانه نمود ❊

در بیان فرستادن مسعود خان سید و لشکر را بنزد دلیرخان و اراده نمودن دلیرخان گرفتن امرای را بدغا

چون سید مخدوم با مغل در ساخته خود را پیش دلیرخان رسانیده مسعود خان
از رفتن متفکر گشته سراسیمه و مضطرب گردید که مبادا منصوبه دیگر دشمنکام
عرصه ظهور رسد به تعجیل در تهیه اسباب آمده سید درویش پسر خود را با پنج
شش هزار سوار که در بیجاپور باقی مانده بودند با همراهی وینکنادری نزدیک
دلیرخان روانه کرده سیدی درویش و ونکنادری با لشکر بیجاپور به دهولگیر
رسیده در ملازمت دلیرخان اقامت ورزیدند چون بنای کار دهلویان

بر عذر و فریب و دغا دادن و خانه‌های مردم گرفتن بود دلیرخان دید که غلات کید
بیجاپور که عبارت از اعیان و متمولان آنجاست نزد خود جمع آمده اند و بیجاپور خالی
مانده اراده فاسد از خاطرش سر بر آورده که همه را بحکمت عملی اسیر نموده در حبس بند
گذارد و به سر بیجاپور تاخت آورده به قلعه متصرف شود چون در سگالش این تدبیر افتاده
هنوز اینها معجون مزاج نگرفته بود شمه از آن به ملا افتاد و دکهنیان آگاه شده در
هشیاری و خبرداری در آمدند چنانچه روزی شرزه خان بقصد شکار با جمعی مخصوصان
سوار شده رو بصحرا آورد و از عقب او چوکی مغل در رسید شرزه خان قصد
دریافته از راه برگشت و بمنزل آمده نقاره جنگ نواخته با فوج خویش مستعد شد
و بدلیرخان پیغام فرستاد که چوکی در پی ما فرستادن چه جهت بود اگر بهوسی
بخاطر راه یافته باشد بسم الله با تمام جمعیت هندو دکن بر من بتازند و آرزو
در دل نمانند من آماده و مستعد ایستاده ام به بینید که من با همین جمعیت
مرد خود چه طور از عهده شما برآیم و بچه شایستگی و بایستگی جواب شما را دهم
دلیرخان منفعل گشته بتواضع گذرانید و بمدارا پیش آمد بعد ازین چون
دریافت که بر دکهنیان بدین منهاج دست نتوان یافت آنرا گذاشته طرح
دیگر بنیاد نهاد و طریق تملق و مدارا ساز داد و دام فریب و فسون گسترده بدل
جوئی و خاطر فریبی کوشیده مردم را بسوی خود کشیدن گرفت ـ

در بیان طریق سالوسی ورزیدن دلیرخان در فریفتن مردم بیجاپور به تملق و مدارا

دلیرخان که طمع و هوس بیجاپور سراپایش را فرو گرفته بود و در افسون سازی
و فریب اندیشی شب را بروز می آورد و روز را بشب میرسانید رسیدن مخدوم
پیش او از بیش شادمان گردید آنچنانکه در جامه نمی گنجید زیرا که مبادا طالع

صبح مقصود روز بروز رو نمودن گرفتند آن عبارت از برهمی کارخانه بیجاپور
و پراگندگی لشکر و ناسازی جبلی اتفاقی امرا با هم خصوص رجوع آوردن با رهمو دکن و
وکمین که شرزه خان هست بظهور این اسباب امیدوار تر گردیده در فریفتن باقی لشکر
در اتحاد و بفریب فسون مرغ دلها را بدام آوردن آغاز کرده و نیکنا رو که مدار المهام
کارخانه مسعود خان بود به تمام دلجویی و خاطر فریبی پیش آمده روغن قاز لیسید و او
عهد نموده که ما را با جاگیرات سید مخدوم هیچ کاری نیست شما دانید و ملک شما آنچه با ما
شرط و عهد نموده اند که بادشاه بی بی را بحضور روانه کردن و همیشه در اخلاص
اطاعت بادشاه بودن و باغنیم که با خاطر سیواست اصلا سلوک و ربط نداشتن
وفا کنند و بجا آرند دلیس و دیگر هیچ نمی خواهم بااین افسونات که صرف دانه و دام بود
ساده دلان دکن را می انگند و نیکنادری هر وقتیکه بملاقات می آمد به لباس طبق تمام مکر
جوشی با و بکالمت و محافظت صحبت میداشتی و هر زمان که بخیرجی او دست یافتنی فی الفور
مدد خرچ او نمودی قریب لکهه روپیه نقد برای خرچ فرستاد و سوای این هر روز یکهزار
روپیه روزمره علی الصباح میرسانند و با او قوا ضیافات بیش از بیش از بکار برده
ضیافتهای مکرر نمود و هر روز طعامها و تر میوه باشخانه اش می فرستاد و سلوکهای خیر متقرر
و ملتفات روز افزون اورا بدام آورد و پرگنه بالاپور در جاگیر پیشکش داد و ضامن
او هم خود شد و جاگیرات سید مخدوم که باین طرف و بهولکهر و چندانی که در دست بود
بدست عاملان سید مخدوم مانده در یکدو پرگنه باینطرف بودند و سید مخدوم
بران دست نداشت مسعود خان بر آن متصرف شد چون با و نیکنادری دلیر خان
قرار داده بود که ما را بجاگیرات سید مخدوم کاری نیست شما دانید و ملک شما و چون این
قرار سید مخدوم به جاگیرات متصرف بود چون درین باب گفت و شنید می آمد دلیر خان
خاطر نشان و نیکنادری باین نوع نمود که عوض پرگنات که در تصرف سید مخدوم

است در زر قرض مجرا خواهد شد غرض دوستی تیغ بازی نمود و با هر دو خصمین مکار
و افسون سازی میکرد هرگاه که سید مخدوم بملاقات او میرفت سواره تا حضور خود
میگذاشت و چون رفتن میخواست سوار او حضور طلبیده می نشاند و در مجلس پهلوی
خویش جا میداد و بعضی اوقات خود بر گوشه می نشسته مسند تمام با و میگذاشت
و مردم که همراه او میرفتند بعد از وداع سید مخدوم آنها را نشاند و میگفت که طعام
خورده میروید طعام با تکلف می خورانید و با هر کسی حرف و حکایات و توصیفها میکرد
و شمشیرهای هر یک را تعریف نموده بدست میگرفت و گاه گاه از طرف خود کسی را
سپر و شمشیر و کتاره و چیزی دیگر میداد و مردم بسیاری را منصب ها داده بود هر وقت
که هیچ میخواستند بلا عذر میرسانید و سید مخدوم را سواسی یومیه هزار روپیه
هم سوا او میداد و هر چه می گفت می شنید و هر وقت که بملاقات میرفت
چیزی تحفه مدارات می نمود چنانچه سید مخدوم که سخن مردمانش را رد نمی کرد
و هر یک رعایت ها میکرد هر آنچه مرضی هر یک مییافت بدان عمل نموده از خوش
دل می نمود باین سبب مریدان باغ باغ میشدند و هر روز باسباب خوشی ها
صید تر می گشتند چون از رنج و سختی بجا پور خلاص یافته و عیش و تنعم فراوان فتاده
بودند و تعظیم و تکریم بیحد می یافتند عاقبت کار خود فراموش نموده صید امیر خان
گشتند و آن چنان با وی آمیختند که شب و روز مجلس او از ایشان خالی نمی بود و دلها
از دو گرفته هر یک عزیزان و آشنایان خود را از بیجاپور طلبیده نوکر میداشتند
و مناصب میدهانیدند آگاه نمی گشتند که تمام این اخلاص گرمجوشی امیر خان
همه دانه و دام بوده با نیکنادری نیز همین اسلوب تواضعات و تملقات بکار
می برد و لوازم دلجوئی و خاطر جوئی عیز مکرر بظهور میرسانید سید دو لیش و عبد الرؤف
و سید جوهر و سیدی یاقوت و حسن خان روهیله و میان حسنان بریده و غیره

مردم اعیان را که با سدی درویش بودند مدارات طعامها و میوه جات نموده با هر یک تواضع
و تملق می‌نمود هر روز دیگر روز در میان طعام و تحایف بخانه سدی درویش ابلاغ می‌نمود
افغانان و خویشان عبد الکریم و غیره مردم بیجاپور را آنچنان به مجلس خود راه داده
که یک لحظه مجلس او از مردم بیجاپور خالی نمی‌بود و وقت سماطها هم
فدمسلمانان که با ونیکنادری می‌بودند یک یک را یاد نموده و طلبیده به تواضعات
و مدارات طعام می‌خورانید و نیکنادری وقتیکه بدربار می‌آمد از ده طاس روز تا پنج
شش طاس شب در دربار و حضور دلیرخان می‌بود با هم آنچنان آمیختگی و اختلاط
بهم رسیده که جدائی را جا نمانده هر وقت که خرج میخواست بلا عذر می‌رسانید و
و هر چه نیکنادری میگفت رد را امکان نبود و حیرت‌خان را در بیجاپور بود نیز فریب
داده از خود کرده بوده و با وی قرار منصب پنج هزاری نموده در روز موداش بگنبه
بارسیجا شخص ساخته بود حیرت خان نیز میخواست که نزد دلیرخان رفته نوکر شود
اما مسعودخان دلجوئی و دلاسای بسیار و چیزی اضافه داده نگاه داشت
قریب ده هزار سوار از مردم بیجاپور از مسلمانان و دکهنی و افغانان و مرهته نوکر شدند
نزدیک دلیرخان جمع گشتند و سه چهار هزار گرسنه و فاقه کش با مسعودخان
در بیجاپور مانده بودند آنها را نیز از شنیدن رفاه تنعم و تمول کسانی که پیش دلیرخان
نوکر شده در عیش و راحت افتاده بودند آب در دهان آورده میل آن سوی
میکردند و خفیه قولها می‌گرفتند ـ

در بیان روانه نمودن مسعودخان از بیجاپور بحیله نشستن سپرده عفت و عصمت بادشاه بی‌بی بدلی و واقع شدن انعقاد شرعی میان او و شاهزاده محمد اعظم شاه ابد الله مدته

بسبب واقع شدن دیرکه ایفای عهود از عادلشاه با کسیده است تهدید آمیز
از حضور پادشاه عالمگیر بدلیرخان صادر شد دلیرخان بتنگنا درسی را در تنبیه آنها
و در عمل نمودن به موافق شروط و قرار تعجیل و تهدید کرد و تنگنا درسی با دلیرخان قرار داد
در روانه کردن پادشاه بیگم بحضور سرز مسعود گذشته از دلیرخان مرخص شد دلیرخان
برای آوردن پادشاه بیگم ملکه زیرک خواجه سرای پادشاهی را + با آثر و اینگنیا ان
و استعداد فراوان همراه تنگنا درسی چون به بیجاپور آمد با مسعود خان تمامی ما جرا اظهار
نموده در روانه نمودن پادشاه بی بی ترغیب و تشدید نموده و مسعود خان اینمعنی
میخواست بسبب آنکه عهد و قرار مکرر را عمل نموده بود دیگر آنکه پادشاه بی بی زن با فهم
عاقله پانزده شانزده ساله بود در امور کنگاش دستی تمام داشت و سما ملاحظه
رانی را خوب می فهمید و مهمات را به وجه شایستگی سرانجام میداد و دولتخواهان و خواجه
سرایان محل سرای پادشاهی همه در اطاعت فرمانش بود و خلاف امرش نمیکردند
و افراد این تمام [illegible] همه یکسر با و رجوع آورده حکم او را بر کردن می نهادند بسبب
مسعود خان و تنگنا [illegible] و جهد بسیار کرد لیکن پادشاه بی بی در رفتن رضامند نبود
و تکلیف مسعود خان را قبول نمی فرمود مسعود خان لاچار آمده توسل بدایگان و معتبران
محل سرا نموده [illegible] اکبر خیل و دایه خاصی پادشاه بی بی بوده سخنانش نزد
پادشاه بی بی درجه قبول و پذیرایی میرسید استشفاع نمود دیگر مقربان حرم را درمیان آورده
و تشویق [illegible] ایشان پادشاه بی بی کرد که صلاح دولت در رفتن شما است که
باعث قیام سلطنت برادر شما میگردد و در صورت نارفتن این سلطنت از دست ما
سپرده و کارها بهم خورده میشود و چون از این نوع تمهیدات و تقریرات بمیان
پیش بجدی را بکمال رسانیدند پادشاه بی بی طوعا و کرها برفتن رضامند شد چون در روانگی
پادشاه بی بی باین سبب تعویق درمیان آمد دلیرخان نزد تنگنا درسی تهدید [illegible]

می‌فرستاد و به مسعود خان تاکید بر تاکید می‌نوشت مسعود خان نادر را بجهة سیاحت خبر از
دلیر خان به مبلغی بنام تهیه اسباب سوار و انگی بطریق قرض بدست نمود چون از گرفتن قرض
مسئول تمنا در کارسازی خویش فارغ شد بتاریخ دویم جمادی الثانی سنه هزار و نود
شهزاده معز الدین را با لوتهار کرده از محل سرای برآورده بیرون کمره دروازه فرود آورده و متفرقات
درگاه و محرمان حرم و دایگان خاص و دیگران خدمت و خواجه سرایان قدیم را بعثتند
و چند اسیران را همراه کرده شاهزاده را با شکوه سلطانی بتاریخ پنجم بهمن کالی و نیکنا دری
روانه لشکر نموده بیستم شهر مذکور به هوالکیر رسیدند دلیر خان باستقبال آمده لوازم
ضیافت فرستاده بیست و دویم شهر از آب بهنوره عبور واقع شد در مقام تاکلکی در لشکر
گاه فرود آمدند دلیر خان تجمیع امرای لشکر و منصبداران و متصدیان پادشاهی حکم
فرستاده که هر کدام فراخور حال نذر و پیشکش از نقد و جامه گذرانیده مجرا نمایند و خود
همان روز ضیافت شاهانه ترتیب داده روز دیگر صبح گاه خود به سوار رفته هزار روپیه
پیشکش نموده مجرا نموده باقیان که در اول مرتبه بشرف مجرا فایز نشده بودند و نذر پیشکش با
وندور گذرانیده مجرا بجا آوردند باین سبب مبلغها به پادشاه بی‌بی‌ها عاید شد و بیرون
طعام از سرکار بهره فرستاده روز دیگر از لشکرگاه نگهداشته چهارم رجب روانه دهلی نمودند تجمیع
حکام و قلعه‌داران و ضلع‌داران و فوجداران سر راه احکام فرستاد که هر کدام باستقبال
بانگی بیمار که سوار پیش‌دستی نذر گذرانیده و ضیافتهای نموده از سرحدهای خود
بسر حد دیگر برسانند و لوازم جمیع خدمات بتقدیم رسانیده بهره اندوز بگشتند تا
چون به شاه گره رسیدند شهزاده سلطان معظم که در اورنگ آباد تشریف میداشت
باستقبال آمده در اورنگ آباد آورده لوازم ضیافت ملوکانه و مدارات پادشاهانه
بجا آورده بعد از هفته روانه پیشتر شدند و هم چنین منزل بمنزل ندور و ضیافت گرفته
دستها تنها گرده بدست شهزاده به دهلی رسیدند در آن هنگام پادشاه و شاهزاده

تا دبیر دانا بود و بدبتاسران در انعقاد جشن شادی شهزاده می توقف واقع شد چونکه
بادشاه را از مهمات سلطانی و امورات جهانبانی فراغ دست داده متوجه این کار همایون
گردید بکارپردازان سرکار و عمده داران کارخانجات فرمان دادند که اسباب و سوار
عیش و نشاط و آلات و اشیای انعقاد جشن بهجت و انبساط مهیا و موجود گردانند الحکم
جهان مطاع در قلیل ایام مواد و مستعد او همه موجود و مهیا ساختند بزم ها
و صفاهای رنگین ترتیب داده آرایش جشن طوی همایون بر وجهی که باید و شاید
که شاید بظهور آوردند تا آنکه بفراوان خوبی و خورمی و هزاران فرخی و فیروزی بتاریخ
دوازدهم رجب سنه هزار و نود در عقد مناکحت شهزاده والا گهر صدر شاه
با گوهر مکنون درج عصمت بادشاه بی بنت علی عادل شاه جلوه پذیر گردید

بعد رفتن بادشاه بی بازگدورت پیدا شدن میان مسعود خان و دلیر خان و قید کردن مسعود خان و ینکنا وری را

چون بادشاه بی روانه حضور شد و مجرای این خدمت از دلیر خان البته مقبول
حضرت بادشاه گردید و دلیر خان بعد از حصول تسکین و خاطر جمعی از بی بازیهر
بازیگری و فن ورزی آمده خواست که بازی تازه بروی کار آرد و ینکنا وری را
بدل درمیان آورد که مسعود خان الحال بمقر خویش که ادونی است بسر برد
بیجاپور بحکم شمس الدین خان و سیار تا زمانی که سلطان سکندر بسن بلوغ و کمال
رسد فایز شود و حکیم شما کامروا بوده مهمات سلطنت را سرانجام میداده باشد
و قرار داده که شش هزار بنده بیله برق انداز بجد و حکیم جاجه و نیز اخلاص خان را با
شش هزار سوار بهمدوش معین فرماید تا اخلاص خان در حوالی بهلول خان
در بند و مخفی حصار و ولایت بادشاه عالمگیر بطریقی که خواست

در تورس پور بادشاه پوری باشند و شهسوار بماند که لشکر عادل شاهیه با بداد و
کمک بادشاهی بتنبیه سیوا الطرفین و آن نواحی برآمده ملک گیری و ولایتگیری بتقدیم
سیوا رفته مستخلص نماید خود ده دوازده هزار سوار که جدید از دکن نوکر شده بکمک
عادل شاهیان بدید و سرشار این مقصود از آنجاست که حکیم شمس از مدت هوس کار را
بیجاپور بخاطر میداشت مقصود و دست نمیداد که اکنون که با مغل هندوستان شده
خوب درساخت خواست که بوسیله مغل مسعود خان را از بیجاپور راه خالی می‌نمود
دیگر تر مقید دلیرخان با د عهد نموده قرار داده که مسعود خان را با او ولی روانه
نموده شما کلام داد که بیجاپور گردانید و سید محمد مرا با همه لشکر جدید بکمک ولد
شما میهم چون این با و بنکناوری قرار داده مشخص نمود بیست و نهم جمادی الثانی
تا بتقدیم قرار داده خواندند و بنکناوری تمامی این حقیقت به مسعود خان نبشته مسعود خان
بحقیقت کماهی مطلع شده با محرمان خویش کنکایش نموده سیدی یاقوت و
قاضی سعید و سید دراو و سیدی یاقوت حبشی خان به مسعود خان گفتند که اینها
بجهت فریب مغل است بازی او نخورید هوشیار باشید قلعه نگاه دارید اگر شما
از قلعه بیرون آیید این سلطنت نماند اگر از دیر مدت مغل رفتنی باشد هم
امروز خواهد رفت مسعود خان متنبه شده دریافت و بنکناوری با دلیرخان همی
[illegible] هندوستان شده [illegible] الطرفین و بنکناوری فرستاده
با دلیرخان قرار و عهد کرده که چون به بیجاپور رفته در دو روز مسعود خان را همراه
نموده حکیم شمس الدین را برده مسعود خان را از قلعه بیرون آرم و برای خرج
لشکر که همراه داشت بطور قرض مبلغی از دلیرخان ستاند و پیش مسعود خان
مسعود خان [illegible] فکر [illegible] و تدبیر [illegible] نموده بتاریخ پانزدهم [illegible]
[illegible] هزار و نود و [illegible] ونکناوری را [illegible] که [illegible] گرفت و [illegible]

و سفورس اچاری و دیگرستالیانش محبوس نموده و سیدی عبدالعزیز را بخانه‌های
شان فرستاده تمام اثاث البیت را خالصهٔ سرکار ساخت و بتعجیل قاصد بطرف
خود سیدی مسعود(؟) دروتیش دوانیده طلب کرده سیدی دروتیش بمجرد وصول اشارهٔ پدر
بوقت سفر سیه با همه لشکر که همراه او بود از دهوکلی گریخته به بیجاپور آمد

عزم بالجزم نمودن دلیرخان برگرفتن بیجاپور و تعجیل نمودن بر قایم کردن محاصره و مهلت واقع شدن بسبب انصرام ذخیره

دلیرخان بسماع این واقعات هوش ربا چون مار سرکوفته بر خویشتن پیچیده و در
تندی و غضب آمده به لشکر خود حکم نمود که زودتر از جهر ره عبور نمایند و
اراده آن کرد که تا بیجاپور را بجنگ قایم نه نموده اند خود را رسانیده و بهسال
شهر و ساز و قلعه را قبل نموده بگشایند و آلات عبور از ناو و یا وسایط ها
برای صرف تقسیم نموده خود متوجه شده تا آن شد به بیست و یکم شهر خود عبور از آب کیسنا
نموده بهر تکلیف خود آمده با استقلال فرود آمدن تمام لشکر توقف ورزید چون میرزا
برادر حکیم شمسا و شیخ ابوسعید که همراه دکنیان بودند دلیرخان به بیجاپور آمده
بود و مدتها از فهمیده نمودن مسعودخان و دکنیان را ایشان مراودت نموده
پیش دلیرخان رفتند و از جانب مسعودخان عذر تقصیر و دکنیان بیان نمودند
و استفساری نمودن مسعودخان آمدن حکیم شمسا تا سرکار ملکی بیجاپور و بزور استقلال
گردانند نیز اظهار نمودند دلیرخان به شیخ ابوسعید نهایت تعنت شده و توبیخ و تشنیع
بنیاد نمود و گفت ترا همچو دکنیان دروغی محض برای عهد و پیمان و حفظ ملت
او فرستاده بودم و قتیکه مسعودخان او را بجبر اخلاص نگرفت ترا می بایست
که در آن وقت نثار میشدی که گفته کردی با مردی نمودی و تعلل کردی که

پیش من آمده روی خود نمودی مسعود خان از ترس و هراس این فقیر قوی پنجه التجا
گردیده خواست که با او طریق مدارا هم سلوک دارد و بوساطت خیریت خان و نجابت
میرزا باقر برادر حکیم شمسا و یادگار علی داروغه ابوالحسن کمونه را پیش خویش طلبیده
گفت که حکیم شمسا را ضامن نموده و پای او را در میان آورده با دلیر خان حرف
صلح قرار دهند آنها گفتند که اعتبار سخن شما جهت یک مرتبه در آثار شریف سوگند
خورده حکیم را در میان کار آورده دیده و هفتاد و پنج هزار روپیه دادن قرار نموده عذر گردید
و وفای عهد نه نموده بیاد او را خراب گردید حالا او در کار شما آمدنی نیست مسعود خان
گفت آن نکردم و نیکنامی بر مردم مسلمانان تنگ ستم کرده و نمرایش دست بدست
هم بیافت حالا اینجانب حکیم را کار ملکی میدهم و از گفته او بیرون نخواهم بود هرچه
او کند راضی خواهم بود و بی او هیچ کار و بار نخواهم کرد بهر طور با دلیر خان حرف صلح مشخص
نمایند و هر دو را دو جفت نامه و دو ویدک داده و در آثار شریف برده سوگند خورده
مصحف بدست ایشان داده روانه نموده آنها پیش دلیر خان رفته بتوسط حکیم
سلسله جنبان صلح گشتند و از زبانی مسعود خان گفتند که در قرض شما متعلقه شهر
میدهم و بندوبست سیواجی بر وجه شایسته میکنم حکیم شمسا را با انواع و متعلقانش
بفرستند تا کار ملکی بوی داده خدمات مرجوعه از وی بگیرم و خلاف مرضی او نخواهم کنم
چون این همه دیده بود و سازش و صلح لباسی و زبانی بود و از اخلاص و صدق بهره
نداشت ثمری بر آن مرتب نشد دلیر خان در رسیدن به شهر بیجاپور اگرچه تعجیل داشت
اما چون از خزانه خرج شده بود و برای دادن سپاه در دست چیزی نبود و میان شاهزاده
معظم و او سازش نبود و شاهزاده پیوسته در بر هم زدن کار او میکوشید قلعه‌داران
بهادر بنده و شولاپور و بندر صورت و جاهای دیگر تاکیدات فرستاده بود که
دلیر خان خزانه پادشاهی را بیفایده ضایع می کند بی رخصت حضور خزانه و توپخانه و

واستعداد او را نرسانید درین وقت که دلیرخان استقلال داردن حکیم شمس برکامروائی
بیجاپور باد شیکنا ورپی مشخص نمود به شاهزاده معروض ابلاغ نمود که بفضل الهی اکنون
کاری حسب المدعا صورت پذیر گردیده است بخزانه و حشم و استعداد مدد فرمایند
وگرنه کار یکروزه ماه گردیده ضایع رود شاهزاده بهزار جبر تقبیض شصت هزار مهر طلا مستحفظ
معتمدان و دو هزار برق انداز روانه کرده و حکم نموده که زر را در شولاپور نگاه دارند
وقتیکه تسخیر بیجاپور مشخص شود زر بجلد رسانند بدلیرخان تاکید نوشت که درهمین قلیل
مبلغ مهم فیصل سازد و روزها دلی نفلند و درین وقت که مسعود خان و شیکنا ذکر
را قید نموده و سیدی و ریحان را با لشکر یاز طلبید از دلیرخان یک پهلو شده
صورت ناچاقی در میان پیدا گردید مشهور است شاهزاده بعد از یافتن این خبر از
رسانیدن زر تعلل ورزیدند دلیرخان در پیچ و تاب افتاده بوجوهات التماس
سفارت شاهزاده فرستاده زر بدست آورد

در بیان مستحکم کردن مسعود خان قلعه را برای جنگ و کومک طلبیدن او از سیوا و آمدن سیوا با لشکر بمدد

چون نزاکت این کار کشید مسعود خان فرصت دم یافته بر قلعه داری اوجه
احسن نموده قلعه را بمواد و استعداد جنگ بساخته حشم و لشکر از نوکر کل داد و دکنی
دکنی نول و پیام با کشت قلعه را استحکام تازه داد و سید و راد را بجانب سیوا
فرستاده پیغام داد و نگارش نمود که احوال این سلطنت خانه بر شما پوشیده نیست
لشکر و خزانه و ملک و استعداد و قلعه داری و ذخیره هیچ نمانده عدو قوی دشمن
صعب در پی کاوش و او بپرسش و شب و روز در تدبیر و سکالش و شما خانه زاد
قدیم و بزرگ کرده این درگاهید البته در دولتخواهی اینجا دولتخانه آنچه شما را خواهد
بود دیگر پیدا نباشد درین وقت زبون که هجوم دشمن قوی بر سر رسیده در تلاش فرصت

باشد محافظت قلعه و حراست سلطنت بی توجه شما صورت پذیر نیست حق
نمک منظور داشته متوجه شوند و هر چه صلاح دانند بجا نمایند که بدان موجب عمل
نموده خواهد شد چون سیواجی را این مقصود به خود از نخست مقبول و منظور بوده
تقویت تمام داده مستعد محافظت بیجاپور شد ده هزار سوار به کمک مسعود خان
تعیین نمود و از قلعه جات دو هزار گاو بار از هر قسم ذخیره به بیجاپور ارسال داشته
و به رعایای ولایت تاکید فرستاد که غله و اجناس دیگر برای فروخت به بیجاپور برند
تا رفاه به ساکنه شهر و اهل لشکر دست دهد و لیساجی نیلکنته را به حجابت پیش
مسعود خان فرستاده و در جواب نگاشت که تعهد این خدمت بر ذمه ماست شما
قلعه را استوار نموده خاطر جمع باشند من خود می آیم و دلیر خان را با همه لشکرش
تلف و تاراج نموده سزای زیاده سری او در کنارش می نهم از این جواب مسعود خان را
تقویتی و تمکین حاصل آمد بعد از اندک روزها لیساجی جانب سیواجی به بیجاپور آمد
خلعت ها برای پادشاه و مسعود خان از طرف سیواجی به بیجاپور آورده و گذرانید
و عرض نمود که شش هزار سوار بر پنهالا پور و پنج هزار سوار به بهوپاگده رسیده اند
منتظر فرمانند که هر وقت که حکم کنند حاضر خواهند گردید و سیواجی خود هم از عقب
می رسد مسعود خان حاجب را خلعت داده فرمود که لشکر زود بیاید و به کار حراست
قلعه سرگرم باشد و مسعود خان نیز در سرانجام توپ جنگ و مقابله دشمن سرگرم
گردیده در فکر استعداد خویش افتاده حسین خان روهیله را که نوکر عبدالکریم بهلول
معتاد دولت علیحده و علم و نقاره داد و یاقوت خان حبشی را نزد خویش
خوانده تسکین او کرده قسم از او گرفت که از خود صاف دل بوده طریق دغا و عهد
نه پیماید و سیدی را در دولتش را پیش نموده کار دیانت و راستی می نموده باشد
و اراده مسعود خان آن بود که یاقوت خان را حبشی شمرده شان پیدا رود

معتاد دولت او بوی عطا نموده از ولایت آرولی و حوالی بیجاپور جاگیر بدهند و
در هر باب هر چه او گوید سرانجام بکنند و درهمین ایام حیرت خان و سیان خان که
از طرف دلیر خان بر قابضات ولایت گرد نواحی تعیین شده بودند هر دو منگلبیره
رسیده با سعید خان ترین که متعینه آنجا بود در او یختند و او بعد از کشش و
کوشش بسیار تاب همسری شان نیاورده گریخته به بیجاپور آمد و منگلبیره بتصرف
مغل رفت و درهمین روز با مسعود خان ملهاری پنیدت و سنواس چاری و [illegible]
را حوالهٔ پولاد حبشی نموده تحصیلها فرموده حیل چابک بر ملهاری زده ترک بست و
پنج هزار هون نویسانیده گرفتند با این راو با مسعود خان مناصره نموده و گفت
که وکیل عبدالرؤف را حبس نموده به تشدید تمام تحصیل زر کردن خوب نیست این
ظلم صریح است مسعود خان در جوابش گفت عبدالکریم را چه مناسب بود در یافت راو
که نوکر بادشاهی بود کشتن و خانه اش غارت کردن این نه ظلم صریح باشد ازین قطع نظر
وکلای امرا را چه جائز و چه باد اکه خود را در امور عظام و مصلحتهای بادشاهی دخیل نمودن
و در خرابی سلطنت کوشیدن هر سزای که بدو رسانم اندک است اگر شما را دفاعش
منظور است و رهائی او می خواهید بست و پنج هزار هون از نزد خود داده خلاصی او کنند
درین اثنا خبر رسید که سواران غنیم سالونگی و کاسی گاون را غارت کرده و بنید را
اسیر گرفته در قبض آوردند و ولایت گرد نواح را تلف و تاراج می نمایند و بار متعاقب
آن اخبار رسید که سواران سید مخدوم سرالملک رسیده اند مسعود خان با حبشی خان
خلوت نموده سید شریف و فرید خان حبشی و حبشی خان حبشی را با فوج بآن طرف ابلاغ
نمودند و سنبا جی کهالکه را طلبیده استمالت کلی نموده چشم تورنگل همراهش داده برای
روانه کردند اتفاقا او را با سنبا جی که برای کمک سرآمده بود مقابله دست داد جنگ
خوب واقع شد از هر دو طرف ده پانزده کس بکار آمدند سنبا جی زخم برداشته پیاده

اسپ و چهار شتر و پنجاه گاو غنیمت بدست سنباجی افتاده مسعود خان یک خلعت
خلعت و یکصد و پنجاه هون به سنباجی و یک شال به حاجب او عنایت کرد و متعاقب
این سانحه حاجب سیواجی با اندیا او هم در نورس پور فرودگاه مقرر ساخت همدرین
عرصه از انکلوج خبر رسید که بجاجی سر لشکر غنیم رسیده انکلوج را محاصره قایم نموده بود
بهادر خان که در سانگوله بود خبرش شنیده دوید و جنگ خوب کرد آخر فرزند بجاجی کشته
گردید باقی لشکرش هزیمت یافته رفت —

در بیان قریب بیجاپور رسیدن لشکر مغل و داخل شدن سیوا با لشکر در ولایت مغل و تاختن او ملک را

بتاریخ هفدهم شهر شعبان المعظم سنه هزار و نود روز دوشنبه دلیرخان بخیمه سید مخدوم
شرزه خان آمده بغایت دلجوئی و مدارات اظهار یگانگی و یکجهتی نموده استفسار در
صلاح مهم کرد در همان روز بعد از عصر از حضور عالمگیر فرمان خطاب به رستم خانی با استمالت
سرو پا و دیگر و شمشیر مرصع برای سید مخدوم شرزه خان آمد عسکر خان بخشی غازی برای
گرفتن فرمان رفت و سید مخدوم استقبال نموده با آبی که مقرر است گرفت دلیرخان
بعد از رسیدن خزانه و تعمیر گدهی برای روان داشتن راه و اذوقه تهانه محکم و مستقل
در هولگیری نشانده هژدهم شعبان از انجا کوچ نموده بمقام هتنگی آمده و بیست و دو
روز در آنجا مقام نموده گدهی های آنجا را نیز تعمیر ساخته برای آمد و شد را اذوقه
تهانه در انجا قایم نموده یازدهم رمضان به بهمن هلی آمده اقامت کرد و دوازدهم
رمضان با همه لشکر سوار شده با برگنه طلابه مسعود خان طبق‌ها ترمیوه هدیه پیش
دلیرخان ارسال نموده چون از طلابه باز بمقام رفت برای تهانه داشتن در آنجا
بنای حصاری وسیع مستحکم نهاد و اهتمام تمام در اتمام آن فرموده شانزدهم
رمضان سید عالم و یارکار علی بمعرفت اخلاص خان برسالت نزد دلیرخان آمده

گفت وشنود نموده باز رفتند که با مسعود خان معامله صاف نموده می آیم در پنجم شوال
سیواجی با ده هزار سوار آمده هر سه سلکه نزول نموده بتاریخ ششم لشکرش که در بیجاپور
بود باستقبالش رفت سیواجی خواست که با پنجهزار سوار در بیجاپور آمده ملاقات
سلطان سکندر حاصل کند و از مسعود خان اجازت طلبید مسعود خان با پانصد
سوار آمدن رضا داد سهوبه وجی پنڈت پیشوای سیوا او را ازین کار مانع آمد
که با وجود همه ملک عادلشاه را متصرف گشته ایم اگر در قلعه در آئیم محتمل که
مسعود خان عداوت با دلیر خان ساخته دغائی بدهد صلاح رفتن در بیجاپور و
نمودن ملاقات با دشاه اصلاً نیست پس سیواجی بر صلاح مشیر خود عمل نموده از
زان اراده باز آمده و با وکلای مسعود خان گفت که با دشاه با خاطر جمعی و خوش بشهزاده
رهم بشغل فراغ باشیم دلیر خان را که با من شوخی با درازی نموده گستاخانه پیش
شده از پیش برداشته اوره دشت فضیحت و رسوائی کنم بطریکه جان در دست گرفته گریز
یزان شود و تا دهلی الدم و قرار نگیرد بعد ازان بجمع شدلی و خاطر جمعی باستعجاب د
سعادت ملازمت بهره اندوز میشوم باید که مسعود خان بجای خویش استوار نشسته
چنانچه دانند محافظت قلعه نمایند و من بهر طور لشکر مغل بر میدارم در دهم شوال
دو فوج نموده خود با هشت و نه هزار سوار براه سوسله والملوه وانند راو با ده
هزار سواران وسانکوله روانه شده داخل ملک مغل گردید دلیر خان چون
در نظرش تسخیر بیجاپور سهل و آسان می نمود بخاطر رسانید که سیوا هر سال
خرابی ملک نموده تحصیل زر می نماید امسال همچنان خواهد کرد ازین چه خود اهم
اما اگر تسخیر بیجاپور کنیم محرای کلی خواهد شد انگاه سیوا را از ملک بدر کردن بس
سهل است برای پایمالی ملک از داخل شدن سیوا نگرده از سرحد بیجاپور
تهاست دشاهپوره پیوسته شکایت دلیر خان بحضور می نوشت و خان جهان

کوکلتاش و جمعی از مقربان درگاه بعداوت دلیرخان نیز چیزها خاطرنشان بادشاه
میکردند دلیرخان که بی سر و سامانی مسعودخان گرفتن بیجاپور سهل می انگاشت
و ملک برخوردار و حکیم شمسا او را تحریک داده باعث بر اینکار میشدند و معامله را
سهل وا می نمودند و او برای ابطال نوشتهای شاهزاده و نالش و شکایت
معاندان زبونی و ابتری کارخانه بیجاپور و تباه حالی مسعودخان بشرح و بسط به بادشاه
عرضداشت میکرد و ملک برخوردار و حکیم شمسا نیز مطابق آن می نوشتند و می
نمودند که در اندک مدت بیجاپور مفتوح میگردد

بیان اندیشه تدبیر منسوبان مغل در قبض نمودن بیجاپور که پرداخته بودند هم بباد تا خیر گشتن دلیرخان

در پای عتاب بادشاهی آمدن بعد از قید نمودن مسعودخان و نیکنا در پی
مقدماتی که دلیرخان و ملک برخوردار و حکیم شمس الدین خان بهم داده بودند
همه برهم شد مسعودخان با سیواجی خود در ساخته لشکر او را بکمک و مدد طلبید
و قلعه را بجنگ قایم کرد سیواجی خود هم در حوالی بیجاپور رسید شاهزاده معظم
قابو یافته ببادشاه عرضداشت نمود که دلیرخان مبلغی خطیر از خزانه خرج نموده
است و هنوز هیچ کاری ساخته و در تسخیر بیجاپور رغم و بیجاست محصول او رحلات
است بحیل مسعودخان از عداوت او بتنگ آمده بیجاپور را بسیوا سپارد و بین
و ایام اخبار اتفاق مسعودخان و سیواجی نیز علی التواتر بحضور گذشتند نوشتهای
دلیرخان و ملک برخوردار و حکیم شمسا هم نزد بادشاه غلط نمود بادشاه مکدر خاطر
شده تهدید بلیغ بدلیرخان فرستاد و ملک برخوردار و حکیم شمسا را بحضور طلب
داشت میان دلیرخان و آن دو صحبت بنا چاقی انجامید دلیرخان می گفت
ملک برخوردار فریب داده و اینکار را آسان وا نمود مرا در بلا انداخت ملک برخوردار

فریب داده وانیکار را آسان وانمود مرا در بلا انداخت ملک برخوردار میگفت
من بحکمت علی پسر مسعود خان و نیکنادری را با همه سران و سرداران بیجاپور نزد دلیرخان
فراهم کرده صلاح دادم که همه را قید نموده علی الفور به بیجاپور تاخته متصرف شو و حرف
مرا نشنید و بتغافل انداخت به بجهالت کار پادشاهی را ضایع گذاشت اگر بر گفته
من عمل نمودی و کار صورت نگرفتی جواب از عهده ان بر من بودی دلیرخان حکم شما را
بر طبق حکم پادشاه به یازدهم رمضان شریف روانه بحضور نموده و به دهم شوال
ملک برخوردار را نیز یکشا کشش تمام همراه احدیان حضور بر ڈاک چوکی روانه نمود
هیجدهم شوال خواجه عبد الرزاق و سید عالم از پیش مسعود خان صلح مشتمل نموده
آمدند دلیرخان گفت فرزند خود را با لشکر نزد ما فرستند و سبیل دای قرض ... نموده
اورده رابطه اخلاص سیواجی را قطع نموده از جانسپاری او دست بردارند تا پادشاه
بادشاه وسیله کار شما کرده و خواجه عبد الرزاق خود متعهد این مصلحت شده برده
بدل بلیغ بسبب شکوک و شبهات را صاف و پاک نموده دلیرخان را راضی ساخته سید
عالم را نزد مسعود خان فرستاده تا بر فرستادن پسر و لشکر مسعود خان را رضامند
ساخته موافق قرارداد معامله مفروغ نموده و رفع هر شر از میان کرده شتابید دربار
واپس آید سید عالم رفته خاطرنشان مسعود خان نمود که عبد الرزاق همه معامله
را بر خود گرفته با دلیرخان و از ایشان شد داد و خود مرد اجنبی و غریب است با اعتماد
نمی شاید و بر دلیرخان چه وثوق است که سیدی درویش را باید فرستاد مسعود خان
از استماع همچو تقریر از زبان سید عالم صافش با دلیرخان در آمیز گردید و تا قیل
بلند در زید و گفتگوی صلح را پس انداز کرده در نوشتن جواب و غیره انداخت

بیان بقصد تاراجی ولایت برآمدن دلیرخان بسبب نا آمدن جواب از مسعود خان

دلیرخان دو روز انتظار جواب کشیده از سیمای حال بیجاپور زبان حرف یاس برخوانده
ارادهٔ ملک ویرانی مصمم کرد اسباب و سامان گرانبار و توپ‌های بزرگ را در تهانه
های نگاهداشته به بیستم شوال کوچ نموده بکتاپور آمد و بیست و دوم بجالگیری رسید از
خوف سیواجی نمی‌توانست که بخاطرجمعی بمحاصره بیجاپور بپردازد و خواست که از راه
رهنمونی سنبهاجی که لاف و گزاف در ادعای قلاع‌گشایی و بقاع‌گیری پیشتر
داشت و باعتماد نایکواریان مرتضی‌آباد عرف مرج که بوسیله عبدالفیاض رابطهٔ اخلاص
باطن پیدا داشتند طرف مرج دنباله برده تا سیواجی خبر یافته از ملک پادشاهی برگردد
و باینطرف راجع شود لهذا در بیست و دوم شوال از جالگیری کوچ کرده به تکوته رفت
و آن موضع بود آبادان و رعایا متمولان قریات اطراف از هنود و مسلمانان در آنجا جمع
آمده بودند و خبر آمدن دلیرخان نداشتند چون اخلاص خان که هراول لشکر بود آنجا
رسید اهل لشکر دست بتاراجی گشادند و غارت کردن آغاز کردند زنان مسلمانان
و هنود با اطفال در چاهی متصل شهر بود افتاده غرق شدند و قریب سه
کس از مسلم و هنود با پسر که رفته‌اند ده را آنچنان غارت با فراط نمودند که هیچ باقی
نگذاشتند قیامتی عظیم بر سکنه آن موضع واقع شد خواجه عبدالرزاق خبر یافته
بر حال زاران خانه‌خرابان رحم آورده از مسعودخان بجد و کد بسیار رقت نموده
پانصد کس را رهایی داده پیش خود گرفت و همه را پارچه و خوراک داده نگهداشت
بیست و چهارم شوال از تیکوته کوچ نموده براه هونوار و تیل سنگ ولایت خراب
کنان و هنسدی به آتنی رفت به بیست و هفتم از آتنی برآمده به تکناپور میرفت
و در راه شنید که سنبهاجی از لشکر گریخته به بیجاپور رفت از همانجا که این خبر بگوشش
رسید برگشته بسوی بیجاپور راجع شد

بیان سبب گریختن سنبهاجی از لشکر دلیرخان

ان بود که درین ایام بادشاه عالمگیر اورا بحضور طلب نموده و او بسبب توهمات
و اندیشه‌های چند در چند برفتن راضی نه بود و درمیان ایام پدرش سیواجی تسلی هر
نوع نموده و معتمدان محرم خویش را فرستاده استمالت هرگونه و دلجوی تمام بعمل
آورد و او را پیش خود خوانده و خار وسواس که درمیان پسر و پدر در راه افتاده تا بالغ
روشش سلوک گشته بود از جاده ادب اخلاص و عطوفت پدری بدر نموده دل پسر را
مایل بجانب خویش کرد تا سنبهاجی بوقت فرصت بدو زن خود را لباس مردانه
پوشانیده با پنجهزار سوار بگریخت به بیست و هشتم شوال به بیجاپور آمد مسعود خان
رخوت اسباب و بساط و سامان ضروری برای او فرستاده تسلی نموده دلیرخان
از شنیدن این خبر به مسعود خان تفت شد و سخت خشمناک گردید خواجه
عبدالرزاق قابو یافته خاطرنشان دلیرخان نمود که از خفت بدهند تا پیش
مسعود خان رفته علاج سنبهاجی کنیم مرخص شده به پنجم ذی قعده به بیجاپور
آمد سنبهاجی بوسیله از سبب آمدن عبدالرزاق یافته و درین عرصه چند از لشکر
او هم نزد او رسیده بود در شب هفتم ذیقعده به پناله رفت +

بیان بر در شهر رسیده جنگ انداختن دلیرخان و مدافعت دکهنیان با او

دلیرخان چون از راه اینه پور برگشت از راه ستالوکلی و کاکهندگی و ادکلی و هنگولی
زراعت و باغات دهات تاراج و تلف کنان و زن و مرد را هر که بدست
می آمد اسیر کنان بیازدهم ذی قعده علی آباد در جای بنگاه خیمه ها ساخته
خود با فوج و توپخانه بطرف رسول پور و مزاری باغ آمده از انطرف در توپ
اندازی و جنگ سازی شروع کرد و از بالای قلعه نیز توپ کاری و تفنگ
اندازی در کار شد تا طاس یازدهم و دوازدهم بهنگامه جنگها و آتشبازی گرم

بود از غلوله های بالای قلعه مردم بسیار در لشکر مغل و یک فیل نانکجی یا ندره تلف
شدند روز دیگر نیز بهمین طریق جنگ و پیکار و کارزار بود و برادر لطیف شاه و مردم
بسیار او مقتول و مجروح گشتند و دکنیان حملهای مردانه میکردند و از ایشان
نیز مردم بسیار بکار آمدند هر روز بهمین قدر جنگ میشد و غلوله ها در شهر می افتادند
به هفتدهم ذیقعده سنه بطرف بیگم حوض آمده خیمه زده و بهمان قدر از هر دو طرف
توپ اندازی بعمل میرسید بیست و چهارم روز پنجشنبه دلیرخان از آنجا برآمده در
باغ روضه متصل محلات افضل خان خیمه زد باغات افضل پور شاهپور و غیره و خانها
سوختن و خراب کردن فرمود بتاریخ بیست و نهم مقابل دروازه اللاپور میان اخلاص خان
و عبد الفیاض از لشکر مغل و حاجی کهورپره و یاقوت حبشی خان و حسن خان روهیله از مردم
بیجاپور جنگ عظیم واقع شد مردم کثیر از طرفین مقتول و مجروح گشتند و فتح و ظفر از دکنیان
بود بتاریخ نهم ذیحجه دلیرخان از مذکور برخاسته بطرف بیگم حوض آمده اقامت نموده
هر روز جنگ قلعه میکرد اهل قلعه نیز مقابله و مدافعه اش می برداختند

بیان قلت جمعیت که در بیجاپور بود در هنگام شورش دلیرخان

دران هنگام در بیجاپور از سپاه قدیمی بجز بالوجی گهورپره و حاتو اداو نانکجی کهاره
و سعید خان ترین و میان خان کسی نه بود از جماعت دارانی که در عمل مسعود خان باسم
امارت و ایالت نام برآورده بودند و حل و عقد با ایشان تعلق داشت یاقوت خان حبشی خان
سدی جوهر قاضی سعید و سدی یاقوت ملک مرجان حسن خان روهیله عبد الکریم
داده ری بهاجی کهاتکه سدی جمشید خواجه عبد الرزاق لاری بهلول خان کا بیره کاو دیتا
شیخ عبد الله جنیدی سید آقا حبیب شاه گنجوشاه اند و جزوی لشکر خاصه
مسعود خان که تمامی زیاده از پنج هزار نه بود و آنها هم فاقه کش و گرسنه که اوقات
بعسرت و نکبت میگذرانند مسعود خان با سدی جمشید و عبد الرزاق و بهلول خان

کابیر کادین و جماعتداران خاصه خود که همگی یک هزار بودند در قلعه ماند و برجهای قلعه را به هر کدام سپرده و دو هزار حشم اردونی را جا بجا بر قلعه تقسیم نموده و باقی لشکر و حشم تورنگل آنکه هزار حشم پام ناتک را که بمدد رسیده بودند بیرون قلعه بطرف دروازه مکه و شاهپور و ابراهیم پور در روضه ابراهیم عادلشاه و در خندق قلعه و جایهای محفوظ فرود آورده بود بر لشکر بیرونی گاه بیگاه بقدر قوت حرکتی میکرد و از ولایت سیوا از اطراف و دیگر بهر رو غله فراوان و جمیع اجناس در قلعه میرسید و کفایت میکرد و هر جنس بارزانی هم میرسید و در لشکر مغل برعکس این بود گرانی غله و سایر اجناس بمرتبه اتم رسیده بود

بیان دلیرخان کار ناکرده بمراد نارسیده معزول شدن و تصلح و سازش گرائیدن و با آوردن مسعودخان از مصاحبت او

جنگی با امری دیگر که موجب خرابی لشکر مغل و باعث تباهی و پریشانی او باشد در میان نبود و فرصت خوب بغنیم دست داده اگر میخواست کاری پیش می توانست برد لاکن خواست الهی نه بود که بیجاپور بالفعل بدست مغل رود و موانع در میان حایل گشته یعنی میان شاهزاده معظم و دلیرخان روز بروز کدورت زیاده میشد شاهزاده از خزانه مدد نمی گردد و بسبب تاخت و تاراجی ملک از پایمالی لشکر سیوا از جاگیرات هم چیزی نمیرسید بنابران لشکر دلیرخان از فاقه کشی بجان آمده خرابتر میشد و بسبب بهم خوردگی ملک و تباهی ولایت شاهزاده بدلیرخان تاکید بر تاکید می نوشت که از بیجاپور برخاسته در محافظت ملک بکوشی و شرقی مرزیدرا از درونی ولایت بدرکنی و دلیرخان دانسته گذشته از بیم انفصال عقدهای بیجاپور حیلهای باطل می آورد و در رفتن قاصر میگردد و دیلا

آن بود که بهر نوع به معرفت خویش با مسعود خان صلاح کرده برگردد و بوساطت سید مخدوم شیر و خان سلسله را تحریک میداد و در ین ماده عهد تمام اهتمام می نمود لاکن چون مسعود خان بکیفیت مساعدت شاهزاده با دلیرخان واقف شده بود و سیواجی تقویت بر تقویت می نگاشت و شاهزاده نیز در باطن رعایت و اعانت باو می فرمود و در خفیه خاطرنشانش نموده بود که بست و پنج هزار هون نجود رسانند بی تقبل از صلح قرار داد دلیرخان را از ولایت خود بیرون سازیم مسعود خان را امیدواری شاهزاده و تقویت سیواجی عذر ها می داد و هیچ پیش نبرده و در امر مصالح تغافل می نمود و نمود کوشش کرده آنقدر بگفته دلیرخان نمیداد و دوام بصلح راضی نمیشد

دربیان شتافتن سیواجی در ملک مغل و ادیه بهونگره تا اسیر پاتیش تاختن و تاراج ساختن او در سید تالش با تجفرنبادگره

و سیواجی چون داخل ولایت مغل شد سی هزار سوار با خود داشت چند متفرق نموده بهر طرف سرداران به قتل و غارت و سوختن باغ و زراعت همه ملک حکم نموده از سرحد بهونگیره تا دولت آباد همه بلاد و قصبات و قریات و دیهات بتاخت و تاراج خراب کرد و مال و متاع از درون اندوهیم و قماش بدست او فتاده چون از خرابی و پامالی این اطراف فارغ شد جانب بیراگره و خاندیش و ماهور و سکلانه و غیران لشکر کشیده و تمامی الولایت را برهم زده با خاک سیاه برابر ساخت گویند درین غارت دوازده هزار اسپ و مالیت کاوک و کرور ها بدست سیوا افتاده از خرابی ملک و لشکر تعیناتی صوبه دکن که در ان ملک جاگیرات بیشتر داشتند خراب شد و از هر طرف فریاد و فغان از بیداد سیوا به بادشاه رسیدن گرفت و از عرایض شاهزاده کیفیت سوء تدبیر جهان

دلیرخان پی در پی بهر سید خان جهان بهادر و اما جدوا عیان درگاه قابو یافته بلاد با انگیختند و بتقصیرات گوناگون خاطرنشان بادشاه کردند که افغانان اهل بیجاپور تمام ملک بادشاهی خراب کرد و از خزانه بی حساب صرف نمود

در بیان نزول عتاب بادشاهی و معروض خطاب شهنشاهی آمدن دلیرخان

بادشاه بسرزنش با [illegible] و تشنیعات قبیح لوحی مثال نوشت که ترا می بایستی که از آنجا رفت ملک خاطر جمع می گشتی بعد از آن بمهم بیجاپور اقدام می نمودی این چه حالت و بنا دانستگی خود دیگر کاری نمودی که نه ملک را نگهداشتی و مقصود را بجنگ [illegible] تقویت شد [illegible] الموت بر خوانده در پی تدارک مافات درآئی [illegible] و از محاصره بیجاپور برخاسته حسرت ملک [illegible] بازپرس [illegible] ملک و جواب خرج بیجا از تست شاهزاده محمد معظم [illegible] و دفتر خزانه و توپخانه حکم فرستاد که زنهار بگفته دلیرخان عمل نکنند و زر با و نرسانند که غیر مجرا است و [illegible] را فرستاده بدلیرخان حکم فرمود که صلح با مسعود خان بمعرفت خود خواهد شد ترا کاری با بیجاپور و مسعود خان نیست و به سایر امرای [illegible] و دلیرخان [illegible] نمود که بگفته دلیرخان بر جنگ بیجاپور اقدام نکنند

بیان دلیرخان [illegible] ناکامی و [illegible] نامردی [illegible] از محاصره بیجاپور برخاستن و [illegible] پایمالی اطراف و [illegible] از [illegible] شنیدن

دلیرخان چون دید که کار بر خود تنگ گردید و از هر طرف بلای ملامت [illegible] و [illegible] و طعن خلائق عاید بخود گشت از عاقبت اندیشی و [illegible] هر چند [illegible]

بهر فن و بهر حیله با مسعود خان طرح صلاح نهاده مراجعت کند اما مسعود خان رام
نمی شد و بصلح رضا نمیداد پس برای تخویف و تهدید او بتاریخ غره محرم الحرام
سنه یکهزار و نود و یک سید مخدوم شهزاده خان و حسین خان سپاه را با
توپخانه و سامان فراوان برای تخریب ملک ادهونی روانه نمود و با حجاب
و وکلای مسعود خان درشتیها کرده آنقدر که در وسع امکان بود و سعی
و تلاش در مصالحه بجا آورده آخر چون دید که مسعود خان حرف شنو نیست
و اصلا براه نمی آید و شدت آمدیان و فرستادگان درگاه از حد اعتدال
گذشته و عمله و فعله کارخانجات بادشاهی از حکم خود بدر رفته ناچار طوعا
کرها محمد حنیف را همراه وکلای مسعود خان بتاریخ ششم محرم روانه بیجاپور
ساخته بتاریخ هفتم محرم خود با هزاران انفعال و نومیدی و فراوان حسرت
و ناکامی از حوالی بیگم عوض برخاسته به کاکهندکی رفت و مدت پنجاه و شش
روز در آنجا مبهوت و حیران و سرگردان و پریشان مانده به زیناپور رفت
و سپاهی زیناپور جای خود قایم کرده بجنگ قیام نمود در آن روز فیل
دلیرخان و شصت و هفتاد کس مجروح گشتند و در آخر آن روز دلیرخان
بجهد تمام یورش نمود و سپاهی مذکور با چهل و پنجاه پیاده کشته گردید
و دیه بغارت رفت دوم روز که یوم عاشوره بود همانجا قیام کرد به یازدهم
به کولار فت علی الصباح از آنجا به تانگری روانه شد و در اثنای راه جا
جاسوسان خبر رسانیدند که موضع مسولی مردم دیهات اطراف و جنوب
آمده جمع شده اند بنگاه را به تانگری روانه کرده خود به مسولی آمد مقدم
مسولی دو هزار هون بشرط امن از تاخت و غارت قبول نمود دلیرخان
نشنید و غارت نمود مقدم با دویست پیاده که در مهوده بود نشنیده ...

سر دادند اهل لشکر بیهوده تاخته مقدم را با پیاده بازگشته قریب دو هزار
اسیر از مرد و زن و دو و شصت هزار مواشی بند و غارت گرفته بتانگری باز رفتند
اخلاص خان که همراه لشکر بود برای کاهی بطرف کشنا در دهات متعلقه کل
درآمده بود از آنجا خبر فرستاد که در حوالی جایگاهی است قلعه که در آنجا
رعایا و مردم بسیار جمع آمده جنگ را قائم کرده اند دلیرخان بوی اعلام نمود
که قبول نموده نگاه دارد که خود سیوم صبح گاهان از تانگری سوار شده بر آن رسید
پیشگاه و در آنجا گذاشته خود با لشکریان کدهی رسید مقدم کدهی و سایر رعایا
قول گرفته نه هزار هون تقبل نمودند چهار هزار هون نقد داده برای باقی
وعده نمودند برای بقیه اخلاص خان را در آنجا گذاشته خود برگشته سرو
کسی آمده با دیسای نالت وارکه اول قول سید مخدوم گرفته مردمانش را
درون وی آورده بعضی از زر سانده بود امده در مقام راکسی بملاقات
رسید دلیرخان صبح گاهان از راکسی کوچ کرده در نالت وارا آمد و در آنجا
بانتظار اخلاص خان یک روز مقام نمود اخلاص خان طلا و نقره رسیده و
علیحده مقدم آن کدهی داد بدست آورده وصول بقیه را قبولات گرفته
در مقام نالت وارا آمده ملحق شد

بیان داخل شدن دلیرخان در ملک بیدر و تاراج نمودن او ملک و برافروختی و چیره دستی نمودن بیدران بر لشکر دلیرخان

دلیرخان از نالت وارا به گوریکل رفته سرهای دیسائی مذکور که بسبب عهده
نمودن دلیرخان با او در دست نصرت آباد که همراه بود به
نادر ریال بیندنا یک که از لشکر جدا کرده فاصله دو دست رفته بالهرا

محاصره کرده به بتّهه که بر بلندی کوه واقع است در همان دم هر سه سوار شده
چهل و پنجاه پیاده که بالا بودند با جنگ کشته با لهم بدست آورده قریب هزار
مردم اسیر گرفتند و اموال و اسباب فراوان و غله و مواشی بی نهایت
بغارت برده دیگر روز در آنجا مقام کرده حصار شکسته با لهم سوخته به تالیکوه رخ آورده اول
بمعرفت ریاسی مذکور بمردم آنجا تقویت و تسلیه داده بود و نظام خان پسر عبدالکریم خان
داده زی که با هفتاد سوار در آنجا بود با ده سوار به بهانه شکار بیرون رفت چون بآنجا
رسید متعددان آن موضع بیشتر آمده رجوع شدند و افغانان بعزم جنگ در گذرها
مانده بودند چون قولی از لشکرگاه به همه رهبر تاب کردند ده سوار از افغانان
برای قول نزد دلیرخان آمدند اسپان آنها گرفته آنها را در ذیل کشیده و حکم کردند
از چهار طرف بر حصار تاخت آوردند برادرزاده عبدالکریم خان داده زی را کشته
همه اسپان را گرفته تمامی ده به تلف و تاراج نمودند و قریب هزار کس بند اسیر
گرفتند متعدد آنجا دو هزار و پانصد هون داده طفلی را از بند رهانیدند و اکثر با در سند
رفتند دلیرخان یک روز آنجا مقام نمود و دیگر روز به بهنالی رفت مردم ده به یاله
پام بابک رفته بودند و بعضی از آن هم در راه و جنگل غارت شدند و در آنجا مقام
نموده کسی را نزد پام بابک فرستاده پیغام داد که زود خود را رسانده ملاقات بگیرد
پام بابک وکیل و پسر خود را فرستاده جواب گویانید که بالفعل آمدن خود تعذر
دارد بعد از تسخیر بیجاپور حاضر خواهم شد ده هزار هون پیشکش میکنم تا تشریف
زند داز بیجاپور برند تا تعلقهٔ من خراب نشود دلیرخان پسر و وکیل او را نزد خود
نگهداشته بمعرفت محمد فضل دیوان گلبرگه پیغام فرستاد اینکه دادکه با لطرق
زمینداران قلعه‌ها و تنشه در گردن بسته آمده ملازمت کن باشد که هیون نقد و پیشکش آورده
پیشکش آورده من به بیجاپور بمردم لشکر و حشم داخل شود و الا و بعضی است و اگر در بیجا

اینکه بسیدم و متعاقب آن همان روز از کهپای سوار شده به مرکی رفت مردم
آنجا فراری شده بودند و به غارت کرده و جاری آن دیه را سوخته پاک نموده پام
نایک فرستادن لشکر و هشتم و سی هزار هون نقد قبول کرد دلیرخان بر این قدر راضی
نشد و گفت البته لکهه هون نقد کن یا کاند بکردن او نیران بخصوص پهای یکی از این
ده امر انجات تمکن بانی و بلا استقام از مرکی به درسناپور رفت پسر پام نایک با دو هشت
صد سوار و پنج شش هزار پیاده در آنجا العید وقت شب فرار نمودند دلیرخان از آنجا هم
بلا استقام به کوسگه رفت مردم آنجا تمام رفته کوسگه تمام ویران افتاده بود دیگر سه راده
با باللهیه کسان در رد صفه و قصبه کوسگه مانده بودند دلیرخان مردم خود به محافظت
آنها گماشته خیمه ها در آنجا زد و خود به تاریخ بیست و نهم محرم به ساغر آمدن تجویز نشا
مورچه ها بیرامون حلقه بکنید چونکه به شاهپور رسید فوجی با عبدالغفور نزدیک
باغ سید محمد و فوجی با اخلاص خان نزد باغات ملکیری استاده کرده خود نزدیک
انجومی شاهپور ایستاده از هر دو جانب شتربانها و بندقها از چاشتگاه تا
نماز شام سر سیدا و بعد از عصر پیادگان پام نایک بر عبدالغفور شوخی بکار برده
ریختند چنانچه برقندازان را که در دایره مقبره سادات بودند بیرون داشتند
عبدالغفور از آنجا خود را کشیده نزدیک حوض رسانیده پناه گرفت بعضی از
مردم و دو آب او مجروح گشتند دلیرخان بوقت مغرب برگشته بکوگی امده جا
پام نایک را نهیب داده و تهدید رسانده رخصت نموده و صبح آن روز که
سلخ محرم بود با همه لشکر و توپخانه سوار شده چون به شاهپور رسید دروازه را
بگولهای توپ بر انداخته داخل شاهپور شد فیل سوار در دروازه ایستاد
و لشکریانش هر کدام از هر طرف در شاهپور دویده در آمدند و دست به غارت
گشادند پسر بشارت فتح معمور زدند چاودی شاهپور ایستاده اخلاص خان دیده

آمده قرار گرفت هجوم غارتگران با نسان غارتگری را بوقوع آورده که در یک طرفة العین پاک وصاف نموده قیامتی برپا کرد پیادگان بام ناپک از بالای قلعه و از پس پشته ها و تله های کوهساری و جاهای قلب و توپهای و بندوق ها و دیگر آلات آتشبازی سر پیدا نموده بر کار پیدا شتند که اکثر مردم لشکر مقتول و مجروح گردید و خود بام ناپک که بالای قلعه نصرت آباد بود از یازده کس وکلای دلیرخان که به نجات در پی هم آمده بودند دو کس را نگاه داشته باقیها را سر داده و خواست که قلعه کچفنان سپرده خود بیرون آید کسی از نیکوزا با نقش این گوش داشته پسندید مانع وقتش شد و گفت تا شام صبر را کار فرموده از جا حرکت نکند بعد از آن اختیار باقی است

در بیان دلیرخان بعد از یافتن کوب و مالش از قزاقان بیدر بعد مجروح داشته ندامت کشیدن

دلیرخان به شاه پور آمده از طاس پنجم تا طاس هفتم جنگ قیام نموده و از شاه پور بعد آمدند و فتح صعود کرد بیشتر که از بیدر رفته بود و دیگر گشتن آن به خود رسیده ند خود نیز برگشت هشتم بام ناپک که در قریه های و کمینهای کوه و صحرا پیاده گرفته منتظر وقت فا بوده اند از هر طرف سر بر آورده خود را ریختند و کار بر فتح و جهت تنگ کردند و به شفقت تمام جان را سلامت به در برده با بیدر ملحق شده در هر سو عالم از سپاه و غارتگران که بغارت مشغول شده بودند از دست پیادگان قریب دو بیست کس بقتل رسیدند بسیار ها مجروح گشتند [illegible] در رسیدن جائی که ما بین کوکی و شیجا بوده واقع است و رانده در انتظار آمدن لشکر و مجروحان توقف نمود قزاقان بیدر در تعاقب لشکر هم خود را افتاده در

هنگامهٔ قتل و ضرب آنچنان گرم ساختند که از سفل جان بلب رسید خبر صدای الامان بر آمد
چون بقیة السیف همه نزد دلیرخان جمع آمدند تفحص نموده شد یک هزار و هفتصد کس درآن
روز مقتول و مجروح شده بودند دلیرخان از انجا با کمال خسران و خسارت با هزاران
انفعال و خجالت به گوگاه رسید از غایت ندامت گریان شده در رسوائی و بی ناموسی
این روز شد و انیچ از رسوائی های ماضیه گردید۔

در بیان سر بهوس از جلب تمنا برآوردن دلیرخان و استغاثه از سرداران طلبیدن در اخذ انتقام از بیدرکان

نه بخشی الملک گفت اگر زر در خزانه نیست شش هزار هون از خاصه خود برای خرچ
لشکر میدهم سه روز درینجا توقف کنند تا بیدر حرم زاده را سزا رسانم و پاداش
کردارش در کنارش نهم و گوشمالی بواجبی دهم چون گرزبرداران و احدیان
بادشاهی و شاهزاده مکرر در زینا پور رسیده به دلیرخان حسب الحکم ظاهر نموده بودند
که صوبه شما تغیر است زود از ینجا برخاسته در لشکر ظفر قرین ملحق شوید و محافظت ملک
کنید چون در امثال امر از وی تساهل واقع شد سزاولان درگاه و موکلان بادشاهی
بر وی درشتیها کرده و غلیظ گوئی را کار فرموده طلبهای قیام بریده بمطبخ خانه
دیگر خانها و جمیع بیوتات در ابواب واده سزاولی نمودند و هر روز از هر منوال
در وقت سواری با چنین رسوائی و فضیحت بر میداشتند و نمی گذاشتند که دلیرخان
دم بخواهش بر آورد و چون به شاه پور در آمدند ناهنجاری و درشتی احدیان و
گرزداران زیاده از ماقبل شد۔

در بیان تن در ندادن بخشی و سرداران لشکر در موافقت رای دلیرخان۔

اکنون برای تلافی مافات توقف از بخشی الملک استدعا نمود بخشی و دیگر سپهبدان

پادشاهی همه در موافقتش سر باز زده گفتند ما در توقف با شما موافقت نخواهیم کرد
و اینجا یک روز نخواهیم ماند اگر شما با لشکر خواصه خود می مانید مختارید و همگنان با خود
قرار داده بودند اگر نیاورد و گذاشته خود سوار شوند و اهل لشکر او را معزول العمل
متغیر المنصب دانسته زبان ها در نفرین و تشنیع کشاده ملامت نمودن شروع
کردند که با یک دو هیر خانه عادل شاه برابری کردن نتوانستی و لشکر پادشاهی
را در دهپیرواڑه هلاک و خراب ساختن سهل است و گرزبرداران و احدیان بر
بخشی و دیگر سرداران آمده دورباشها میدادند و شدت می نمودند که با دلیرخان
موافقت نکنند دلیرخان مبهوت و دیوانه شده خون جگر می خورد چاره نمیدانست
و بکشاکش و تشدید گرزبرداران علی الصباح از کوکی سوار شده به درسناپور
معاودت کرد و از انجا به برگی آمده و در راه رفتن از دو جانب دیهات و قصبات سوخته
و خراب نموده و پیته ها را آتش زده از منزل به منزل دیگر میرفت چون از برگی
بحصار دینای الملک رسید توپی چند بر حصار سر داده محصوران را هیبت زده
پاساخته کس بسیار بند گرفت الملک چون جاگیر شرزه خان بود دینائی آمده ملازمت
حاصل نموده هشت هزار هون قبول نمود از انجمله که هزار هون نقد گذرانیده آنچه
هندیان بدست آورده بودند رانیده مستخلص ساخت دلیرخان انجا یک
روز اقامت نموده به سهندگی آمد موضع را سوخته با خاک برابر ساخته به موسله
رسید یک روز در انجا توقف کرده خرابی آن نیز خاطرخواه کرده دیهای و قریهائی
که دران نواحی در اول عبور گدهی ها و حصارها بسته تهانه ها نشانده بود در این
عبور ان همه را منهدم گردانیده و تهانه ها برداشته به هنپرگه آمد دو سه روز
در انجا مانده و بسپر همت و اخلاص راو رای انهدام کیری بن کی و آوردن توپها
و اسباب و سامانی که در انجا گذاشته بود روانه کرده خود به تهپال رفت دلیرخان

و اخلاص خان بر طبق حکم دلیرخان گدهی بهمن هلی را از پا بر انداخته توپها و سامان
و اسباب و از انجا پیش دلیرخان آوردند و در همین روزها سکندر عادلشاه بر جرأت
و شجاعت بیدر که با شغل بظهور رسانیده خوشنودی شاه مند گشته پام نایک
را چتر سبز و علم و ماهی مراتب عطا فرموده همچنین عالمگیر بادشاه وقتیکه اخبار مقابله
بیدر با لشکر بادشاهی و جنگ آمدن دلیرخان از چرب دستی بیدران بحضور رسید
این حرف بر زبان دُرافشان رسانید صد آفرین بر بیدران و هزار نفرین بر
بهادران القصه دلیرخان هوش باخته خود پرداخته همچنین در تاخت و نهبات
و تاراجی قریات افتاده قرار بر یکی نمیگرفت رفت او بار و افتاده را از اینجا
بآنجا می کشیده عالمی را خراب و هلاکت میساخت و بر تدبیری که بفن خویش در تسخیر
بیجاپور باور صورت مصالحه اندیشه بر روی کار می آورد تمبر برخلاف مراد می
بخشید و شهزاده عالم بهادر بهم زدن معاملات او کشیده نالش‌هاسے او متواتر
به بادشاه می نوشت حضور بادشاه درگاه نیز شکایت‌ها سوء تدبیر و کج حمله‌ها
و بعرض معلی رسانیدند بادشاه او را مورد عتاب بی حساب گردانیده فرامین
سرزنش آمیز توبیخ آمود اصدار می فرمود تا غایتی که دلیرخان از استیلای
امراض روحانی که یکی نامرادی و ناکامی دوم خوف بازپرس بادشاهی سوم ثقت
و طعن خلق از ماه تا ماهی مرض جسمانی نیز بهم رسانید پیاله عمرش را پر آورده بود
تا در اورنگ آباد بسفر ناگزیر شتافت —

بیان شمه احوال سیواجی

سیواجی پسر شاه جی عجیب فتنه روزگار بود که اگر شهر آشوب بلکه جهان آشوبش
لقب کنند سزاست و آفریده بی نظیر و بی مانندش گویند بجا است عجیب جا
معنی داشت که با صفت شجاعت و تدبیر خصلتی گریزی و تذویر را فراهم آورده.

در قزاقی و عیاری نظیر نداشت و مکاری حیله بازی را بر طاق ایوان بلند گذاشت
هم در حیات پدر خود سرآمد این فنون و سردفتر فتانان جهان بود که کارها می‌نمود
که سلطنت‌ها را با هم می‌زد و خانه‌ها را از پا بر می‌انداخت و بسبب قوی عداوت و
معاندت میان آل تیمور و عادل شاهیان همچون مغلان و محرر به ترکیب بود که با
فساد پیش رفته رفته کار باین مرتبه انجامید و او عجب طالعی قوی داشت که با
چنین شورانگیزی و جهان سوزی با بین این دو قوی پنجه یکی مغل و دیگر عادل شاه
توطن داشت و شرارتها و فسادات بر روی کار می‌آورد و بهرهٔ هر دو طرف اذیت
ها می‌رسانید و هردو از هر دو طرف در استیصالش سعی‌ها می‌نمودند و جهدها می‌کردند
اما و نیز در طالع مددگار و قوت بخت قوی آثار تا مدت بیست و پنج سال بخود گاهی
بسر برده دار و درخت زندگانی ثمرات مراد بر چیده در شهور سنه هزار و نود و یک در
راه سیر بقرارگاه اصلی شتافت و عالمی را از کشاکش شرها خوبی خود باز رهانید بعد
از آن پسرش سنباجی بجای پدر شرارت پیکر قایم مقام بوده شرارت سور و لی
را بتازگی اثر آورده و هنگامه ملک ویرانی و عالم خرابی را گرم ساخت گاهی با مسعود خان
در ساخته با مغل نرد دغا می‌باخت و گاهی با مغل موافقت کرده در ایذای دکهنیان
مهره تند و پیش می‌برد و او هم در شعبده و پیشه قزاقی و فتانی از درجه پدر فروتر نه
بوده طابق النعل کار فرموده مدت ده سال در خود کاشتی و خود رای طریق ناخوشی
و نارضامندی عالمگیر و عادل شاه پیموده در شهور سنه ۱۱۰۱ یکهزار و یکصد و یک همراه
پدر شتافت ــ

در بیان صدور رسم رعایت از پادشاه و شاهزاده سکندر عادل شاه

بتاریخ هفتم ربیع الاول سنه هزار و نود و یک نشان شاهزاده معظم شاه بهادر در باب

سید مخدوم و مهم سیواجی رسید و بادشاه و مسعود خان تا هوز شاهپور استقبال رفته
اخذ نمودند و بعد چهار روز یازدهم ماه مذکور سید زان محمد منیف با خلعت و نشان از
پیش شاهزاده موصوف آورده باز تا حوض مذکور رفته گرفتند و بیست و دوم
همین ماه بتقریب مجلس مولود مبارک بادشاه بخانه مسعود خان تشریف آورده شب
همانجا گذرانیدند صبح روز دوم سواری تا شاهپور فرموده دو اسپ و خلعت که
برای بادشاه و یک اسپ و خلعت برای مسعود خان از نزد شاهزاده مذکور رسیده
بود گرفته بشهر مراجعت نمودند دوم ربیع الثانی و نیکنامداری را از قید برآورده در
مصلحت شرزه خان مختار گردانیدند اول بدوم جمادی الاول از شهر برآمده در خسروپور
نزول کرد و از اینجا بسیوم چهارم روز راهی بسمت آدونی گشته در مقام کلکوته با
شرزه خان ملحق شده و تقریبات شایسته و تمهیدات برجسته برانگیخته غبار کدورت
سید مخدوم از جانب مسعود خان نشسته بزدود و صفائی مطلق در میان هم رسانید

در بیان بیان آنکه مغل را اگرچه تسخیر دکن از قدیم مرکوز دل بود اما با مغل نهضت عالم گیر نصوب دکن باعثی دیگر هم شد و آن همداستان شدن اکبر با سیواجی

سبب قوی بعد از مشیت ازلی رخ عزیمت بجانب دکن آوردن عالم گیر را اگرچه
در اصل همان حرص و بوطمعی و شره و زیاده طلبی است که در طبع فرزندان او هم رسوخ مذکور
یافته است که با وجود این وسعت قلمرو و فراخی ممالک محروسه که از بابر و اکبر هم فزونی
در آتش حال گشته بود قناعت نکرده بر طبق قول شیخ ؎ هفت اقلیم ار بگیرد
بادشاه ❊ همچنان در بند اقلیم دگر ❊ روز و شب در فکر و خیال تسخیر دکن صبا
و مسا در پی اخذ و قبض بیجاپور هم بود اسباب دیگر هم بر تسخیرش باعث گشتند
یکی اذیت شمار وره سیوا و پسرش که از ناسپاسی و غصه آتش هم در اگره و دهلی

شربتی آب خوردن ایشان راگوارنمی آمد دویم فتنه خیزی پسر کهترش شاهزاده محمد اکبر
که بطریق بغی و خودرای رنجش خاطر پدر رسانید و ازان بابت خوفی عظیم بر دل
عالمگیر مستولی گردید تفصیل این مقابله و تبیین این چنانچه بر طریق ایجاز و اختصار
اینکه در سنه بیست و یک جلوس عالمگیر مطابق هزار و هشتاد و نه هجری راجه جسونت
سنگه راس و رئیس راتهوران فرمان روای جودهپور به حکم نافذ التصرف و لازم
النفوذ جبار رجالمیان مسافر ملک عدم گردید و فرزند ولی عهدش بر تخت راج یکه
راتهوران بر نشیند نداشت پس از مردنش بدو سه ماه زنان و نوکران کارپردازان
راجه متوفی بحضور عرضی گذرانیدند که از زنان راجه متوفی دو زن از راجه حمل برداشته
بودند الحال از آنها دو پسر بفاصله قلیلی بوجود آمده اند امیدوار فضل و کرم بادشاهی
هستیم که حکم تیکه برکشیدن و بر تخت راجگی جودهپور نشاندن مرحمت گردد حکم والا
صادر شد که آن پسران را با مادران بحضور بیارند تا هم در حضور بعطای خلعت
راجگی سرفرازی یابند چون آنها بحضور رسیدند عطای راجگی جودهپور وگذاشت هیچ
جای عمده بطفلان عدیم التمیز خصوص اطفالی که بپرورش راجگی راجه متوفی تشخیص
نیافته باشند گنجایش نداشت بدیوانیان عظام حکم والا صادر شد تا رسیدن
طفلان بحد رشد و تمیز در محل بجاگیر آنها تنخواه نموده باقی ملک را بخالصه سرکار
ضبط نمایند و بعهده داران آن محلات یکی از امرا مقرر سازند راجپوتان را چون
مقصود خبران نه بود که جودهپور که تخت گاه راتهوران است بر پسران راجه
مسلم و بحال باشد چون آن بظهور نیامد بیدل گشتند و بوقت قابو از شاه جهان آباد
با زنان دو پسران راجه فرار نموده به جودهپور آمدند و کاشتی را کار فرموده یکی
ازان دو پسر که باجیت سنگه موسوم بود تیکه کشیده براجگی برداشتند و بر تخت
جودهپور برنشاندند و تمردی کردن تابی آغاز نهادند بنا بران غضب سلطانی دشتا

تهمانی در کار شد و رایات عالیات بصوب اجمیر شریف بر افراختند و به مقتضای بنده
پروری رای عالم آرا اقتضای آن بود کرد که بتقصیر و جرم تهی حمقای آن خان زاده
از پا نیاز ند چه طفل را درین معامله حسن بی و تقصیری بود برانا که سرحدش بسرحد
راتهوران پیوسته است فرمان واجب الاذعان که آن گروه مست خواب غفلت
و پندار را بیدار سازد و اگر هم فرضاً اجل و خرابی آنها رسیده باشد باید که در ملک
خود کوهستانی بملک خود پیوسته آنها را جا ندهد و حمایت آن گروه اجل رسیده
و خان جهان بهادر ظفر جنگ را به تنبیه راتهوران متعین فرموده خود بدار السلطنت
معاودت فرمودند چون خان جهان این مهم را بمسالمه و مصالحه سر کرد و بعرض رسید
که رانا پنهانی بر اعانت راتهوران است و عیال و اطفال شان را در ملک خویش
علاحده جا داده است بار دیگر رایات عالیات بعزم جهاد بصوب اجمیر شریف باهتزاز
در آمد و به بادشاه زاده محمد معظم که از دکن عازم حضور شده به اوجین رسیده بود فرمان
والا رفت که بر سر تالاب رانا ساگر که میانه ملک رانا است اقامت گزیده بتخریب آن
انگه پردازد و به بادشاه زاده محمد معظم حکم رسید که با فوج قاهره حضور در کوهستان
دیوصورت که حد فاصل است میان ولایت رانا و راتهوران رفته به تخریب آن
نواح بکوشند و هم چنین مجاهدان دیگر تاخت و قتل متعین شدند چنانچه از هر طرف
غازیان عساکر موافق مرضی بادشاه جهان کار از پیش بردند و میر شهاب الدین خان
را فوج دیگر که به تخریب ملک راتهوران متعین بودند نیز ترددات لایق بجا آورده
در قتل و غارت تقصیر نکردند. قصه کوتاه شهزاده محمد اکبر از راجپوتان محیل
فریب خورده چند امرای بادشاهی و خانه زادان نمک پرورده همداستان شده
اراده بغی در سر گرفت و چون شنیده که جمعیت رکاب سعادت جابجا تعین شده
و زیاده هر دو سه هزار سوار و اهل خدمت در حضور نیست طلب اشتهار داده از دیو

صورت با جمعیت راٹھوران قریب ده دوازده هزار سوار سوای اینها هفت و
هشت هزار فراهم آورده بصوب اجمیر روان شد و توپخانه بادشاهی با چاره توپخانه
خود همراه گرفت بادشاه این خبر شنیده در غضب آمده در کثرت آن نظر نکرده با
قلیلی از جمعیت حضور که جنگی شاید که دو هزار سوار در آنمیان باشند بموضع دیواری
که بر سه کروه از اجمیر شریف است و برادر شکوه هم بر آن کل زمین فتح یافته بود نزول
فرمودند و شاه عالم فرمان صادر شد که خود را زود بحضور رساند بادشاه زاده برسم
یلغار روانه شد روزی که محمد اکبر که بر پنج یا شش گروهی به عسکر بادشاهی رسید
با قریب پنج هزار سواران روز قریب سی کروه راپیموده آنجا رسید بادشاه قلیخان
که سپه سالار و هراول فوج اکبر بود از وی جدا شده بحضور رسید و راجپوتان
که پیشتر اعتماد قول و همراه بودند رفتن او را از غدر دانسته ترک رفاقت اکبر
نمودند دیگر نوکران و عوض پرستان نیز بهر بهانه یکیک رفاقت گذاشتند
لاچار از چهار پنج گروهی با محمد ابراهیم که روی آمدن نداشت و دو سه صد کس
دیگر و چهار و پنج هزار اشرفی که باقی مانده بودند یک پهر از شب مانده فرار نموده به
ملک راٹھوران رفت و بنه و بنگاه او تاراج راجپوتان شد روز دیگر شاه عالم
متعاقب او تعیین یافت اکبر در ملک دور دست راٹھوران که در نزدیکی سرحد
احمدآباد گجرات و تنها سنه بی آب آن ملک است خود را انداخته دیگر بار راٹھوران
بر او جمع آمدند خصوص درگاه دسونک که او سرداران عمده راجه جسونت بودند
بعد آوارگی بسیار که آنجا هیچ کاری پیش رفت نمی شد و در یکمقام شبی و روزی
بسر نمی تواند برد با درگاه دسونک و پانصد راجپوت براه بیابان گجرات افتاده
روی بصوب دکن رو داده در ولایت کوکن نزد سنبا جی طرح اقامت انداخت
بامید آنکه شاید عادل شاه و قطب شاه مدد و معاونت خود کنند تا باین تائیدات

ثالثه یعنی معونات عادلشاه و قطب شاه و سنبها جی استقلال بهم رسانیده و بر مقصد
دست یابد ❊ ❊ ❊ ❊

در بیان از معامله رانا فراغ حاصل کرده عزیمت دکن نمودن —

چون افواج سلطانی از چهار طرف در ملک رانا در آمده او را در میان گرفته تنگ
نمودند او خود را در چار موجه بلا مبتلا دیده از خواب غفلت و نخوت بیدار شد زیاده
ازین شوخی کار فرمودن صلاح خویش نداشت بلکه ذره استادگی برین شیوه
موجب زوال و وبال خود پنداشت لاجرم بخدمت شهزاده اعظم رسید بزبان
تضرع و الحاح عذر جسارت خواسته چند پرگنه از وطن خویش پیشکش درگاه نموده
طرح اطاعت و فرمان بری را زیب دستار فخر و افتخار گردانید عالمگیر چون از مهم
راجوارئه فراغ یافت و از ان سو اطمینان خاطر دست داده بر خاطر اشرف نگر اکبر
و اعظم گردید چه معلوم داشت که این شهزاده با وجود خورد سنی و گونه نفیسی در
جرأت جلادت و شوخی و دلیری و پرفنی و حیله گری از سایر شاهزادگان و کبیر سن
و عظیم المنزلت ممتاز و یگانه و مشهور آفاق و زمانه است که مبادا با سپهر شهابی که
او هم درین خصال یگانه آفاق است وقتیکه به هندوستان و یکدل شود مقرر است
مصرع — پس قباحت ها برپا خواهند شد که اصلاح از دست سعی و جهد نامقدور
گردد پس ازین فکر بر خاطر اشرف چنان غلبه آورده که خورد و خواب را مزاحمت میرسانید
جشن شادی و عقد مناکحت شهزاده اعظم با بادشاه بی بی که بسبب همین بعد افق و
موانع در تعویق مانده بود در شهر رجب سنه هزار و نود و دو باین پیشین جلوه
فرحی بخشیده شهزاده مذکور را در همان ماه بصوب دکن بر همین مهم روانه فرمود
و بعد از ان در دیگر ماه رمضان شریف خود بدولت هم عازم آن ملک گردیدند

در همین ایام فرامین استمالت عنوان بنام سکندر شاه و مسعود خان و سید مخدوم
و دیگر اعیان اصدار فرموده اند چنانچه درین محل و نقل یکی فرمان بادشاه عالمگیر
و دیگر پروانه بادشاهی که به سید مخدوم صادر شده بمناسب مقام ثبت گردید —

نقل فرمان عالمگیر بادشاه که بشرزه خان مخاطب رستمخان نوشته

سیادت و شجاعت پناه شهامت و بسالت دستگاه مورد مراحم بیکران رستم
بعنایات بادشاهی مباهی بوده بدانند که چون درین ایام فیروزی آغاز نصرت
انجام همگی همت والا مصروف تنبیه رانا بود و لشکر ظفر اثر از اطراف و جوانب ملک
او در آمده او را درمیان گرفته بودند اکثری بی خبران راه بیداد و سفاهت بهت و خورد
سالی باغوای نادولتخواهان تیره رای چشم از صلاح خویش پوشیده به تهیه اسباب
بغی و طغیان پرداخت و مصدر دوردهاسے ناهنجار شد آخر الامر گرفتار اعمال ناشایسته
و افعال قبیحه خود گشت و طاقت مقاومت از حوصله خود فراتر دیده و ایکراسے
وادن قرار گردید چندین از نوکران راجه جسونت سنگه متوفی همراه گرفته بکمال
خواری و سراسیمگی و سمت ناکامی و ادبار بیهوده بولا راتا پیرفت و ازین جهت
که او بخانه خرابی خود راضی شد آن رانده درگاه جهان پناه را در سرزمین خویش
جا داد دشمن خیریت دو دهشت عزیمت جانب دکن کرده با سیه جهنمی بکمال حرام
خلق گشته و از انجا که فرزند برخوردار نامدار عالی تبار غره ناصیه عظمت ثمره باصره
خلافت فروغ دودمان ابهت و بختیاری چراغ خاندان شوکت و تاجداری
اختر برج حشمت گوهر درج سلطنت نهال بوستان جاه و جلال بهار چمن عز و
اقبال والانسبت سعادت توام بادشاهزاده جهان و جهانیان محمد اعظم قرة
بعد اخری برسر رانا رفت بمقتضای دوربینی و مآل اندیشی طریق عجز و انکسارش

بملاقات فرزند اقبال‌مند آمد جمیع احکام پیشگاه خلافت از جزیه و جریانه قبول نموده تعهد نمود که باغی و نوکران راجه متوفی را در تعلقه خود راه ندهد تقصیرات او بعفو و صفح مقرون گردید خاطر اولیای دولت ابد مدت ازین طرف بالکل جمع شده آن نامدار کامگار با فوج گران و توپخانه فراوان برای استیصال آن خسران مآل دستوری یافت ان شاء الله المستعان اوایل شعبان رایات عالیات نیز بآن سمت نهضت خواهد نمود حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف نفاذ می یابد که چون برای استخلاص و تسخیر قلاع و بقاع متعلقه بیجاپور که بتصرف کافر خبری رفته و قابوی بهتر ازین دست بهم نخواهد داد خاطر خود را بهمه جهت جمع و مطمئن داشته باتفاق سیادت و نقابت پناه شجاعت و شهامت دستگاه خلاصه فدویان باخلاص زبده دولتخواهان خاص عمده پیشقدمان معرکه رزم و پرخاش خانجهان بهادر ظفرجنگ کوکلتاش شروع در پیکار نماید و کمر خدمت و اجتهاد بر میان جان بسته در تقدیم این خدمت دقیقه از دقایق دولتخواهی و دلسوزی مهمل و نامرعی نگذاشته این معنی موجب مجرای عظیم خود شناسد و فراخور فدویت و جان فشانی امیدوار مزید مراحم پادشاهانه باشد هفتم رجب سال بیست و چهارم از جلوس والا نوشته شد سنه ۱۰۹۳

نقل پروانه شهربانو بیگم عرف بادشاه بی که بسید مخدوم رستم خان نوشته

سیادت پناه شجاعت دستگاه عمده مبارزان رستم نشان سید شرزه خان مشمول مراحم بوده بدانند که بشکر مراحم بی منتهای پیشگاه خلافت که بمحض تفضل شامل حال این بیکس غریب از دار و دیار دور افتاده شده که سالها بگوید یکی از هزار نمی تواند گفت ازین وجه خاطر آن بسالت رتبت جمع باشد درینولا که رانا مغلوب عساکر گردون مآثر گشته بتقدیم عجز و زاری آمده ملازمت بادشاه زاده جهان و جهانیان نور ناصیه دولت ابد افزون فروغ جبهه ملک و ملت قرة العین خلافت و دولت محمد اعظم کرده جزیه

دجبانه و سایر احکام قدسی قبول نموده درین طرف کاری نماند حکم جهان مطاع صادر شد که بادشاهزادهٔ
مذکور متوجه سمت دکن شوند و غیرهمت والا مصمم شد که مرکب جهان کشا نیز در اوایل شعبان
بدان صوب نهضت فرماید تا سزای دادن جا باغی را در ملک خود در کنار ششقی نهاده آید باید که
این وقت را که بادشاه روی زمین بنفس نفیس خود متوجه دفع کافر شده اند غنیمت دانسته
و مراسم خدمت اولیای عظمت مغتنم انگاشته مراعات نمکخوارگی خاندان عادلشاهیه نموده و مراسم
اخلاص که از آن شهامت و عقیدت دستگاه توقع است بعمل آورده برای کار ولی نعمت
زاده خود بهر طریق که ممکن و مقدور باشد رفاقت سدی مسعود خان و دیگر امرای دولتخواهان
از صمیم قلب بتقدیم رسانیده نوعی بکوشند که کرناتک و دیگر جاها که از دست رفته باز
بتصرف دودمان عادلشاهیه درآید که این معنی پیش خلایق سبب ذکر جمیل و نزد خالق
موجب اجر جزیل خواهد شد و باعث خوشنودی خاطر بادشاه جمجاه که بادولتی توجه ذات
مقدسش کشورها کشوده می آید و وثوق بر اخلاص این خاندان بهم خواهد رسید
و ماجرای آن خواهد شد که التماس امداد و عنایات توانیم کرد و توجهات بر طرف خواهد شد
و بالتفات خدیو صورت و معنی باز بیجاپور قرین امن و رفا خواهد شد مجملاً بتقاضای
نعمت پروردگی آنست که درین هنگام که کافر بخود خواهد در ماند کوتاهی نورزیده جا تا ملک
موروثی را بگیرند به تعلل و تغافل نگذارند و کوشش بعنوان و افسانه باغی خسر الدنیا والآخرة
و کافر فاجر نپرداخته بازی آنها را نخورند و داد مردی و مردانگی بستانند که الوقت سیف
والفوت حیف دوازدهم رجب سنه بیست و چهار جلوس سنه ۲۴۔

بیان از بی اتساقی سلطنت خانه سکندر چون مسعود خان بتنگ آمده بادونی شتافتن۔

چون مسعود خان ونیکنا دری را در مقدمه سید مخدوم منتار نموده روانه کرد و سید مخدوم
دلشکن گشته و از برادران همخانه رسیده بعلت توسل جسته بادونی پناه گرفته بحکم دلیرخان

بر تخریب نواحی ادونی متعین گشته به پند و موعظت و نیکنامی بخیر توسط کردن او وفا
کیشی و مال اندیشی را کار بند شده بدرگاه خداوند نعمت رجوع کرد و عزیمت وفاداری
و خدمت گذاری صاحب نمک که نزد اهل هوش حق منوش فرض عین است راسخ
نموده از جانب مغل بر خاسته به بیجاپور آمد مسعود خان تا چوگی مٹ باستقبالش
رفته بشهر آورده سکندر بادشاه به بیج زهره پور رونق افزا شده سلام و مجرا شرزه خان
گرفت و بنوازش و مراحم او را سربلند و ممتاز گردانیده هم از بیرونی او را بمصلحت
با و آوین نام زد فرمود القصه سیدی مسعود خان در اصلاح سلطنت خانه عادلشاهیه
نسق و انتظام عهد دولت سکندری از سر دلسوزی و غمخواری بمقتضای عقل کفایت
اندیش خویش هر چند تدابیر شایسته بر روی کار رسانید چون خواست ایزدی بخلافش
تعلق گرفته بود بر وفق اذا حلت التقادیر بطلت التدابیر این همه بر بسته در یافته کالعهن
المنفوش گشته اصلاً صورت مدعا در آیینه آرزو مشاهده نمی افتاد هرگز چهره نظم و نسق
رزین عهد از پرده غیب جلوه آرائی نگشت تا غایتی از رعایا و عوام تا سپاه بر و حوض یکروز
بجلادت و دو تهمی نشسته طعام نمی خوردند و از بادشاه با رعیت بکشت بدست کامی
و دل شادی بر بستر استراحت خواب نمیکردند مسعود خان ازین درد سری پنج شش ساله
و کشاکش عریضه و بیجاپور هیچ طویله تنگ آمده از مملکت داری سلطنت خانه سکندری
سیر آمده از کار ملکی و مدار المهامی بیجاپور ملالت گرفت و درین هنگامه شورش
رفتن در گوشه عافیت خزیدن درین زمانه آشوب و مهمن گوی سلامت را غنیمت
شمردن یعنی قلعه ادونی را حراست نمودن و در پناه او در آمده خود را از مکروهات
زمانی مامون و محفوظ داشتن بهتر و خوشتر از دولت سکندری و ملک سلیمانی دانسته
ناچار از حکومت و کار و بار بیجاپور استعفا جسته و از وزارت سکندری دست برداشته
با دونی شتافتن بدل مقرر کرده و تمهیدات موجبه بتقدیم رسانیده از بادشاه

رخصت وطن طلبیده سکندر شاه بر فتنش راضی نمیشد آخر بلطایف الحیل بقرار مراجعت
از ادونی باسوگند مصحف مجید هفدهم شهر رمضان المبارک سنه هزار و نود و چهارم
رخصت حاصل نموده بخانه آمد و به یازدهم از بیجاپور برآمده سمت ادونی راهی شد و
بتاریخ دوازدهم ربیع الثانی سنه هزار و نود و پنج خلعت وزارت و منصب کار
ملکی تا چهار راس اسپ و یک زنجیر فیل با آقا خسرو بغدادی یافت آقا خسرو در ایام
حکومت و منصب وزارت استیفار حظوظ بخاطر خواه نه نموده بود که روزگارش
زود بسر آمد به دوازدهم ذی قعده سال مذکور از نقد منصب وزارت استعفا نموده
بسرای آخرت شتافت ـ

شمه احوال سیدی مسعود خان

سیدی مسعود خان حبشی چهاره
از غلامان از ملک عبدالوهاب بن ملک ریحان عادل شاهی بود چون عبدالوهاب وفات
یافت سیدی جوهر غلام ملک عبدالوهاب ملک ریحان ثانی را که فرزند و جانشین ملک
عبدالوهاب بود محبوس ساخته در محمد نور کرنول قایم مقام صاحب و صاحب زاده
شد و به رتبه امارت رسید و سیدی مسعود را به دامادی گرفته تربیت می کرد و در
وقتی که سیدی جوهر خطاب صلابت خان یافته حسب الحکم اشرف قلعه پناله را محاصره نموده
با سیواجی بهوسله جدال و قتال داشت مسعود نیز وی چند نموده خطاب خانی و
امارت یافت و چون جوهر صلابت خان درگذشت و سیدی عبدالعزیز پسر او صاحب
اختیار شد میخواست که مسعود خان را قید نماید زن عبدالوهاب برآورده سیدی
عبدالعزیز مطلع شده مسعود خان را اطلاع نمود مسعود خان با معدودی از کرنول
گریخته نزد شیخ عنایت الله عادلآبادی حارس قلعه ادونی رفت شیخ عنایت الله
او را بالاسے قلعه جا داده با او اختصاص و یکجهتی داشت مسعود خان در اندک فرصتی
قلعه ادونی را با خلاص از شیخ عنایت الله بدست آورده در آنجا متمکن شد و رفته رفته

بدرجهٔ امارت عظمی و وزارت رسید اگرچه سلوک ظاهری و تواضع زبانی و طریقهٔ ادب و
حسن معاشرت داشت و در قلعه‌بانی و خبرداری و امور گنگالیش مهارت تمام داشت
اما مردی ناحق‌شناس بود و سفله‌پرور واز دوستان هم متوهم تا فاتی که بر زن
و فرزندان اعتمادی نمی‌کرد و رعیت‌پروری و سپاه‌داری مطلق در وی نه بود
بلکه از سپاهیان اصیل بیکقلم کاره و متنفر آنقدر را اعتماد و توقع سپاهگیری و
کامگاری که از پیادگان داشت از سپاهیان اصیل نمیداشت و بعهد دولت
او هیچ یکی از اشراف و اهل فضل و هنر سرفراز نشد و بمراد خاطر نرسید کما ینبغی فی الجمله
رشد و رواج یافته دخل در مهمات میکردند شش نفر بودند یکی سیدی عنبر که غلام او
بود قلعه‌داری رایاتمام ولایت بدو سپرده نایب مناب خویش ساخته بود دوم
ونکلنادری سوار بهمن واحد العین کل کرنی موضع کارل وی معامله رایچور
که در ابتدای دولت فارسی نویس بود رفته رفته بوسیلهٔ اخلاص و امانت و او
دخیل مهمات گنگالیش گردیده مدار المهام شده بود و در قول و فعل نسبت مسعودخان
اندکی راستی و درشتی داشت اما مسعودخان آبروی اعتماد نبود باین واهمه که
مبادا از خود نداده معامله بهتر نداطو عا و کرهاً بصلاح او عمل می‌کرد و سیوم سدعالم
بد طبع ممسک که غیر خودغرضی و زراندوزی متهم در ذات خود نداشت باین وسیله
که زنش خواهر زن مسعودخان بود قربی و منزلتی بهم رسانیده بپابوسی و کرنشی
داخل هواخواهان شده بود چهارم محمدجی سقا که از خردسالی خدمت نموده به
محمدخان موسوم شده بود پنجم سراجی پهلوان که از پهلوانی به جا مداری رسیده
نسبت دیگران اندک اعتباری داشت هرگاه بعضی اعیان دولت کاری متوسل
او میکردند سرانجام می‌یافت ششم لیونوندا ف سرکوپا که چغلی و خانه‌خرابی خلق
از پیش خداوند حسن قبول یافته هر سال عالمی را خراب و مستاصل ساخته بظلم

دستگاری زر را پیدا می کرد و در زوانی چند نگاهداشته و روی ها می نمود۔

بیان ربط تمهید تشریف آوردن عالمگیر بملک دکن ۔

چون سلسلهٔ سخن تا باینجا رسید لابد شد که ذکر مبادی آمدن عالمگیر در دکن در سلک
تحریر در آورده شود که اهتمام احوال عادل شاهیان بر ذاکران وقوف است
پوشیده نماند و قبل ازین هم ایمای رفته که آل تیموری در هوس تسخیر دکن و آرزوی
بیجاپور همه با سری می شدند و گوهر مقصود بچنگ نیاوردند مگر اورنگ زیب
که داهی روزگار بود جامعیتی داشت که بدان از سایر تیموریان بلکه جمیع شاهان
جهان ممتاز و یگانه و در جمیع صفات کمال و خصایل شریفه چه از تهجد و خدادانی و چه
از تفنن و حیلت سازی انگشت نمای اهل زمانه بود او نیز درین آرزوی و هوس
تا مدت هفتاد سال چه در زمان شهزادگی و چه در ایام شاهی و شهنشاهی سعیها و
تدبیرها بکار برده جد و جهد می نمود و متواتر افواج سحاب امواج چه با سرداران
نامدار و چه شهزادگان کامگار به سر دکن ابلاغ می نمود و شب و روز در همین
فکر و خیال مانده تصمیم توجه خود بدولت و اقبال در دل مرکوز میداشت تا آخرکار
بتقدیر قادر جبار بهانهٔ لطیفه بدست آمد و قصهٔ دیرینه را جوش داد یعنی شاهزاده
محمد اکبر چون از سر شوخی که اصل طبیعتش مخمر بود طریق بغاوت پیموده با پدر بمقابله
برخاست اما چون تاب مقاومت نداشت عنان عزیمت را بصوب دکن انعطاف
داده با سنبهاجی پسر سیوا موافقت در باخت و در پناه او بود اگر بدون استماع این
خبر وحشت اثر عظیم بر خاطر اشرف عالمگیر استیلا یافت که مبادا هر دو منافقان زمان
چون هم داستان گشته شدیده پروری کار رسانند که تدارکش در حیز امتناع افتد
عجلت را بکار برده فتنه را دو ره رانده باید فرو خوابانید بنابر آن شتابان از کارها بالند
ازدواج ملتمس زنانی بادشاهی با شاهزاده ها لیبان محمد اعظم شاه که در تاریخ دوازدهم

رجب سنه هزار و نود و دو جلوه پذیر گردید فراغ یافته بست و پنجم ماه مذکور که هنوز عین ایام
برشکالی بود شهزاده محمد اعظم را بخطاب شاهی و اضافه منصب سربلند ساخته
با فوج گران و استعداد فراوان بطر استقلال بر سر دکن بقصد استیصال شقی و تنبیه
و تادیب باغی پیشه روانه کرد و پنجم ماه رمضان المبارک سال مذکور خود بنفس نفیس
با عساکر آینده و اسباب و استعداد کیهانی شکوه از اجمیر شریف بر آمده رایات
عالیات را چهره سمت دکن اهتزاز بخشیدند و پیشتر از آن بچند قلیل چنانچه بآن
هم اشاره رفت که فرامین بادشاه عالمگیر و شالهاے بادشاه بی بی باعیان
بیجاپور مشتمل برین معنی که شرارت و فساد و شقی بچه سمبا بود و تباهی ملک متعلقه
بیجاپور و اختلال سلطنت خانه سلطان سکندر بهمه گوش زد بادشاه عالمیان شده
لهذا شاهزاده جهانیان محمد اعظم را برای تنبیه و تادیب و گوشمالی شقی بچه از پیشگاه
خلافت روانه فرموده اند و عنقریب رایات ظفر آیات مرکب خاص هم متوجه آن
طرف می شوند می باید که جمیع هواخواهان فدویت شعار و نمک پروردگان دودمان
عادلشاهی درین وقت فرصت را غنیمت دانسته بکمک استظهار فوج شهنشاهی
شریک تنبیه و تادیب آن شقی ابن شقی گردیده تمامی ملک و تعلقات بیجاپور
را که بقبضه متمردان مرده رفته است مستخلص کرده از سر نو سلطنت سلطان سکندر
را رونق ثبات و آرایش قیام بخشیده در انقیاد و اطاعت امر عالی شهنشاهی
ملتزم بوده سر انحراف نورزند احکام اصدار یافته بود چنانچه نقل در مکتوب که شهزاده [illegible]
صدور یافته قبل ازین هم درین جریده ثبت افتاده است چون عالمگیر را
یقین پیوست که باین مواعظ و نصایح هیچ کارکشائی نمی شود و اعیان و
ارکان بیجاپور از نفاق رجوع نموده در درستگی سلطنت خانه نمی کوشند
و از نصرت و حمایت شقی ابن الشقی باز نمی مانند و شقی بچه مفسد نیز از شرارت [illegible]

بازآمده طریق اطاعت و انقیاد پیش نمی کرد بلکه در دو ادای شرارت پیش قدمی را
کار فرموده به جز تا خلف را پناه داده در صدد فتنه انگیزی است اختلال این عقده ها
بجز متوجه گشتن خویش محض بفرستادن افواج و عساکر صورت پذیرفتن نیست و
خود این غرض یعنی متوجه شدن بنفس نفیس به دکن و بی انداختن عادلشاهیه و
قطب شاهیه مانند نظام شاهیه و خود فرمان منقل الکه دکن گشتن از قدیم مرکوز
خاطر اشرفش بود رایت عزم بصوب دکن برافراخته بدوازدهم ذی قعده سال
مذکور بلده معموره برهان پور را از قدوم اشرف مورد انوار برکات ساختند
بعد چهار ماهیه دران بلده در ربیع الاول از برهان پور برآمده بطرف خجسته بنیاد
نهضت نمودند بعد هفت هشت ماه غره ذی قعده سال لاحق از خجسته بنیاد به احمدنگر
تشریف ارزانی فرمودند در اوایل هزار و نود و چهار ما بین لشکر شهنشاهی و فوج
سنباجی نزدیک به چلمان جنگ سخت واقع شد حسن علیخان عالمگیر شاهی دران
جنگ مجروح شد و مردم بسیار کشته شدند فتح از جانب سنباجی شد و در همین
سال حسین خان میانه از سرهنجی کنار کشنا از لشکر شرزه خان جدا گشته بلشکر
مغل پیوست و از انجا بطرف اورنگ آباد رخ آورده بملازمت عالمگیر رسیده
منصب پنج هزاری و خطاب فتح جنگ خان یافت و میر شهاب الدین خان را
در جلدوی معرکه آرای که با غنیم مفسدی او در خطاب غازالدین خان سرفراز یافته
بطرف لوهر رخصت شد و هفتم رمضان المبارک این سال شهزاده محمد اعظم باز
بر ساق بیجاپور متعین شد سوم شوال المکرم شاهزاده شاه عالم برای تنبیه
دکوشالی سنباجی و تخریب الکه کوکن رخصت دادند شاه عالم از کرمال رام گهاط
داخل کوکن شده در شب و غارت و سوختن سایر عالم آن ملک و قطع و سوختن اشجار
محصول آن سرزمین و تسخیر و قبض قلاع آن طرف دقیقه فرو نمی گذاشت و از حوالی

سر محاذی بندر کوه است سیر کنان به نیلانگور و از آنجا به بندر سازی رسیده تمامی
آن ولایت را پی سپهر مرکب گردانید چون لشکر متعینه شاهزاده از قحط و فقدان آذوقه
بسبب هنگامه آرائی سنبها و تراقی در انهدام اعوان و اخوانش و عدم معاونت
دهد و از طرف بیجاپوریان بلکه شوکت و تقویت ایشان با ستاد و قوع تخلی بر جنس
تعب و مشقت بسیار یافتند و تلف شدند بلی علفی لتعدیم کمال کشیدند حکم مراجعت
صادر شد و نیز شاهزاده عالیجاه اعظم شاه را که برای تاخت و نواحی و اطراف بیجاپور
با لشکر سنگین متعین ساخته بودند از وهم بر حکم فرمان نهب و غارت اطراف بر
درخته قلعه و تاژ و ازارا محاصره کرده در چند روز فتح نموده مراجعت نموده بود —

بیان محاصره بیجاپور رفتن مسعود خان
— بادو —

ششم محرم سنه هزار و نود و پنج آقا خسرو بملازمت سلطان سکندر مستعد شد و بیست و
دوم ماه مذکور پادشاه بضیافت آقا خسرو رفتند و از همانجا باستقبال نواب
عبدالرئوف خان و جمشید خان تا بیرون دروازه اله پور رفته سلام و مجرا گرفته بجیلی
آنها رخصت نمودند ششم خلعتی سر عمر نوبتی سیدی سالم مرحمت کردند و در همین
روز بابهادر خان حبشی انکلوچ آمده ملازمت نمود و در ربیع الاول میران افضلخان
و سید عالم ازادونی مراجعت نموده بملازمت رسیدند دوازدهم منه سیدی
یاقوت اخوالدارین عنایت شد و بیست و ششم سید مخدوم برای حراست ملک
مرخص شده رفتند. بیست و هفتم ربیع برآمده سلام و مجری مردم پا مناکیر گرفتند
هشتم ربیع الثانی فرزند سرفراز خان از کمنول آمده ملازمت نمود نهم جشن
سالگره شروع شد. دوازدهم منه آقا خسرو را منصب حکومت دولت‌آباد با خلعت و تمام
وسیله و چهار اسپ و یک فیل ارزانی یافت. و بیست و سوم برای اخذ مالک

وخلعت که از پیشگاه عالمگیر اصدار یافته بود تازکیره سواری فرموده اخذ نمودند
واین فرمان متضمن بود بر تاکیدات و احکامی چند اول رسانیدن رسد و مایحتاج عساکر
بلا توقف و بلا تعذر دوم وا داشتن راه لشکرها و رسدها از میان ملک خود سیوم
اعانت و امداد خرج فیروزی نمودن در وقتیکه حاجت افتد چهارم جمعیت پنج
و شش هزار سوار بمدد شاهزادگان کامگار و سرداران نامدار متعین نمودن
پنجم باز استادن از سازش و صلح سنباجی چه ظاهر و چه باطن دیگر و یکدل شاها
هم در استیصال او کوشیدن ششم شرزه خان را جا ندادن و از ولایت خود
اخراج نمودن رهنی مضمون فرمان عالمگیری بتاریخ پانزدهم جمادی الاول
سواری تا حوض شاه پور فرموده نشان شاهزاده شاه عالم اخذ نمودند مضمون
این نشان مرحمت عنوان از سرتا پا تسلیه و تسکین بود عادل شاه را که طمانیت بسیار
و امید فراوان از ان حاصل گردید و بیست و دویم جمادی الثانی کسان نواب
ظفر جنگ بهادر خان بر منگل بیڑه و سانگوله و توابع آن متصرف گشتند سلطان
سکندر شاه در جواب فرمان عالمگیر که مشتمل بر احکام مرقومه الصدر بود نویسانید
که آن متضمن بر مطالب چند است و خلاص آن اینست مطالب واجب العرض اول
زر پیشکش و نذر دستگردان که در زمان سابقه از دلیر خان و غیره گرفته شده
معاف نموده مطابق نشان قبض نشان فرمان عالیشان مرحمت گردد دویم
شرزه خان را اگر برطبق حکم والا از بیجاپور و ملک خود برآورم یقین است که او
از ینجا مایوس گشته با شقی این شقی زد و وفاق و اتفاق خواهد یافت و درینصورت
قباحتهای عظیم متصور است لهذا فدوی امیدوار است که قلم عفو بر جرائد
جرایم او کشیده شود تا او دراه استمالت نموده و تعهد و اقسام از وی درست
کرده فوج سنجیده همراه او داده بمهم کافر فاجر فرستاده سرگرم فدویت

و بندگی سرکار والا داشته کافرنمک بجرام تیره انجام را سزا رسانیده ملک و ولایت
از دست وانتزاع منوده مجرا بدرگاه سلاطین پناه نباید پس فدوی امیدوار است
که متعلقات و وابستگان خان مومی الیه پیش فدوی روانه فرمایند تا خاطر او من
جمیع الوجوه مطمئن گردد و در ادای لوازم فدویت بکشاده وبی ساعی وجاهد شود
سویم ولایت مرید نزاده که بجاگیر شیرزه خان بود و متصرف اولیای دولت رفته
و الحال منگل بیڑه و سانگوار را تازه نواب عمده خان ملک متصرف شده اند این
تمام بدستور قدیم بقبض فدوی در آید چهارم افواج بادشاهی و امرا و وزرا از ملک
فدوی برآمده بدفع حادثه تهانه بندی کنند تا عباد و بلاد در مهد امن و امنیت سعادت
می نموده باشند - پنجم آنچه از ان ملک و ولایت فدوی متصرف بندگان درگاه
آمده است بفدوی عنایت شود تا بمردم سپاه داده مهم کافر فاجر بانجام خواهد رسانید
ششم افواج بادشاهی و شاهی وامرا و وزرا از راه پونه و چاکنه در پی غنیم
شوند و تاخت و غارت در نهند و افواج فدوی براه سیج و تلکدک و اکیر در تکرنیما
ملک و ولایت غنیم دست کشایند هفتم بوقتیکه فدوی از وجه کمک و استمداد
هرچه استدعا کند کفایت عطای آن کامیاب شود هشتم ملک و ولایت
متعلقه فدوی که متصرف کافر رفته بتلاش و تردد افواج بادشاهی و شاهی آنچه
استخلاص باید بفدوی مرحمت شود نهم اگر شقی حلقه اطاعت بگوش کشد
و با او صلح شود فدوی امیدوار است که اول ملک فدوی از دگرفته بفدوی
مرحمت نموده بعد ازین صلح منعقد گردد دهم بعد از انصرام مهم کافر فاجر لشکر
بادشاهی و امرا و وزرا بهیچوجه صدمه و آسیب بولایت فدوی نرسد و بر ملک
فدوی هجوم نشود انتهی مضمون التماس بتاریخ شانزدهم کنکالیشی سید محمد و جمع وبام
نایک حواله شاه ابراهیم شد و بست و ششم شاهزاده شاه عالم بهادر از کوکن دیگر

مراجعت نموده از بیدری کوچ کرده براه تکوته عازم حضور شد و در احمدنگر بملازمت پدر
بزرگوار مشرف گردید هم درین روزها در رابطه سیاسی و توجه و مدارای ظاهری
که عالمگیر را با سکندر بود بعلت آنکه عرصه دراز برآمد و هیچ یک از احکام مندرجهٔ
فرمان از پیش عادلشاه بظهور نیامد نه رسد رسید و نه جمعیت بکمک آمد فتورے
و تخلل راه یافته روز بروز اسباب و علل منافرت و مباعدت در تزاید و ترقی آمد
و بعض عداوت در رفع بدی نهاده در سطور عالمگیر نسبت به عادلشاه از ساخت نهانی
پنهانی با سنباجی و رعایت و جانب داری او به تیقین پیوست از سر خشمناکی و غضب
آگینی حکم به نشاندن تهانه ها در ملک عادل شاه صادر کردند هر طرف تهانه بندی
آغاز گردید مردم سید مخدوم را بر حصار کوه قریب حالیهال بر سر تهانه با مردم
لشکر مجادله و مقاتله دست داده یوسف شاه کشته شد و مردم بسیار مجروح و مقتول
گردیدند و هزیمت بر مردم سید مخدوم افتاد. پانزدهم رجب سرو پیری و سر خیلی حرم
و بیته بادشاه پور و شاه بیته و زهره پور حواله عیسو جماجی شد سبت و پنجم رجب بادشاه
تا شاه پور سواری فرموده خلعت شاهزاده اعظم گرفتند و بست و هشتم شعبان شاه
حضرت را برای صلاح جو و مصلحت طلبی روانه حیدرآباد کردند به دوم رمضان
شاه حضرت قادری را برای استشاره و استصواب از مسعود خان با دونی روانه
فرمودند پنجم رمضان شریف نواب عبدالرؤف خان برای کومک شاهزاده اعظم
شاه از حویلی خود به حوض افضل خان نزول کرد و بست و سوم رمضان المبارک سکندر شاه
بخانه ملک گلزار تشریف برده تسکین نموده با آثار شریف همراه آورده رخصت
آمد و رفت دایمی بدربار داد و ندو هم دران روزها باستقبال نشان شاهزاده محمد
اعظم سواری تا شاه پور فرموده اخذ نمودند آقا خسرو و بوزارت هفت ماهه قناعت
نموده و دست از این منصب خاطر خواه و بهره نیافته به سیزدهم ذی قعده

سنه هزار و نود و پنج از سپنجی سرای فانی بدار راحت ایامی جاودانی رخت بربست
بیست و ششم ذی قعده در مشکوی خاص سکندری دختری متولد شد و به غره ذی حجه شاهزاده
سوم سلطان محمد تولد یافت هم درین ایام برگهنه آنکه بسبب عدم انتظامی این سلطنت
خانه و نادرستگی مهام مملکت امیدواران درگاه را روز بروز صورت یاس و ناامیدی
بنظر می آمد و مغل دام فریب و فسون گسترده هر مرغ را بدام آوردن بشغل پیش گرفت
بام نایک نیز مرغ این دانه و دام گشته بملازمت عالمگیر مستعد گردیده بنوازشات
بادشاهی و منصب پنج هزاری سربلند شد و در محرم سنه هزار و نود و شش تاریخ دوازدهم
شاه حضرت از حیدرآباد مراجعت نمود ششم صفر شرزه خان از ضلع داری و حراست ملک
بدار الخلافت مراجعت گردید هیژدهم سالم خان به تورگل رخصت یافت نوزدهم شاه
حضرت قادری از ادونی مراجعت کردند و از جانب مسعود خان پیغام ترغیب و تضرع
حفظ رابطه سازش قدیمی با قطب شاه و تکثیر توفیر سوابق یکجهتی و وداد با وی رسانیدند
بیستم ماه سپهر مسعود خان نیز برای تشبث و تقرر آن مدعی از ادونی آمد در همین ایام افواج
اعظم شاهی بقصد تهانه بندی برآمده قریب تورگل رسیدند شرزه خان و عبدالرؤف خان
برمد و تورگل برآمده بدافع و مقابله فوج اعظم شاهی قیام نمودند عالمگیر ازین معنی که
شرزه و رؤف بجنگ و مقابله شاهزاده عالمیان صفها بیاراستند سخت خشمناک
و قهرآگین گشته تنبیه محاصره و قایم کردن مورچال بر دار السلطنت بیجاپور سرگرم بعزم
گشتند و با ابوالحسن قطب شاه تهدیدنامجات در باب ترک موافقت و معاونت
سکندر عادل شاه صادر داشتند و از تناصر باهم که از قدیم معمول و مرسوم بود منع
فرمودند و در صورت امداد و کمک بیجاپور باین وعید و هیبت سخت رسانیدند و
از آن تاریخ سلسله رسل و رسایل اصدار فرامین و نشانجات و تردد پیکها و پیغام از
طرف مغل بجانب عادل شاه منقطع شد و درمیان مناکرت و معادات قویه حادث

گشت فتنه و فساد را که تا یوم برسر لحاف کشیده آرمیده بود صبح بیداری دمید و هنگامه
را روز بازار شد بیست و هفتم ربیع الاول ملگیری پنڈت دیوان سنبها از اهیرامده
ترپیب جوگی هٹ نزول کرد غره ربیع الثانی سکندر شاه به برج زهره پور رونق افزا شدند
سرداران سنبا او آب بجا آورده ند و ملگیری بخطاب معتمد راو سرفراز شد بتاریخ
سویم جمادی الاول روز یکشنبه سنه هزار و نود و شش با صاحب مغل خواجه عبدالرحیم
جنگ و خصومت آغاز گردید و لشکر بر داو رسید به چهارم نواب بهادر خان بقصد
محاصره بیجاپور بطرف دولت پور و تکیه میان راضی محمد سواری نموده باز رفت بتاریخ
هفتم بخشی روح الله خان به شاه پور رسید و جنگ و محاربه بر قلعه انداخت - بتاریخ
یکم جمادی الثانی روز جمعه خانجهان بهادر بر تالاب رنگریزان نزول کردند در همین
ایام سکندر شاه معتمدان را باودهی فرستاده مسعود خان را بکمال خواهش و طلب
کشیر نزد خویش خواند و درین وقت پر آشوب و فتن در بقای سلطنت و دولت
از روی اعانت و تقویت درخواستند چنانچه این فرمان اوی اصدار داشتند -

نقل فرمان سکندر خان سلطان بجانب سدی مسعود خان

از رابطه حیدرآباد به شاه قادری بالقایه گفته شده بود دید بنقد و قطمیر اظهار کرده اند نهایت
مستحسن و موقع افتاد یقین دانستند که چنانچه زبدة السادات اطلاع نموده اند
اگر در ایفای آن تقصیر و گذاشت از خود آن عالیشان راضی نشده و بتقدیم رسانند
بدلداران کار بالکل بر آن منتخب خیرخواهان و ذوی الاقتدار تفویض فرموده ایم زیاده
اختیاران بدست آورده بانجام رسانند و در امر مسعود آنچه زبدة السادات
بنویسند آن را عین حکم والا دوست آویز شکرت تصور کرده هر چند زودتر اولت شناسند
درین روزها فرزند بهادر خان و روح الله خان و غیرها بعزم باطل و خیال لا طایل متصل

دارالسلطنت فیروزکشش گردیده جنگ و محاربه برقلعه می کنند و رینوقت بر هواخواهان
عموماً و الو الاشان خصوصاً لازم و متحتم که آثار خیرطلبی و فدویت از قوه بفعل آورده
نیکنامی را حاصل زندگانی کنند و بر همایان ظاهر و هویدا است که حفظ و حراست
این سلطنت و استمرار آن عمده الخلافت است بمجرد وصول فیض شمول فرمان
واجب الانقیاد و لازم الاتباع مشرف از حضور فیض گنجور شوند چنانچه دانند و توانند
حفاظت سلطنت نمایند که اختیار تمامی بر مهمات بر آن بر سر پشت تفویض و تسلیم
فرمودیم فرمودیم فرمودیم بیقین بهمراست تمام بخلیات الاکلام برسند و مختار سیتا
دار الخلافت کنند و گرنه بر نواب همایون ما معروف است سلامتی و خیریت همه جاها
و مکان ها و سایر فدویان و هواخواهان متعلق بحیثیت سلطنت داراده ما دانند
تحریر فی التاریخ بست و چهارم ماه جمادی الاول سنه ۹۶ سلطان اورنگ زیب با
وانیکه در هندوستان تشریف شریف میداشتند از فکر و خیال تسخیر و قبض بیجاپور
یکروز خالی نمانده و در سر انجام و استعداد این کار از تعیین نمودن افواج گران با
سرداران و شاهزادگان و فرستادن اسباب و مصروف ملک گیری و قلعه کشائی
و نام زد نمودن بهم بر آن عیار پیشه و دامیان فریب پیشه در رود اندیشه خود را مصاف
نمیداشتند و چون دکن را بقدوم خود مشرف گردانیدند چندین در برهان پور
و چندی در خجسته بنیاد اورنگ آباد و چندی در احمدنگر طرح اقامت انداخته بنا بر وفور
در همین کار اهتمام و جد بکار میداشتند و تدابیر بظهور می آوردند چون دریافتند
که با وجود این همه مقصد بر نمی آید بی تابانه در ماه جمادی الثانی کوچ نموده بغره
رجب سایه همایه بر سواد شولاپور انداختند خان جهان که بر محاصره قیام
داشت باستماع خبر رونق افروزی عالمگیر ششم رجب از بیجاپور برخاسته بقصد
ملازمت حضور به شولاپور راهی شد. شهر هم رجب از گند نول لشکری بکومک بیجاپور

آمده بیست و دوم شاهزاده محمد اعظم شاه بر محاصره بیجاپور مامور شده با لشکر سنگین
رسیده بر بیگم حوض مضرب خیام نموده و بیست و هفتم شعبان با ساز و سامان قلعه‌کشائی پیش
آمده با قلعه او سخت دمورچال قایم کرد و به بستن ساباط و کاویدن نقب و برچیدن دمدمه
آن و توپ و تفنگ اهتمام بکار برد در نهم شعبان عبدالرؤف خان و شرزه خان
خود را از قلعه برون انداخت در جنگ و مدافعه مانند بذل مجهود نموده سرمو از خود تقصیر جایز
نمیداشتند و نهم شعبان بر سر آذوقه باهم جنگ عظیم شد بیست و چهارم رمضان نزد مونگلی
بر سر کهی همان امرای عادلشاهی جنگ و حرب شدید واقع شد بیست و چهارم رمضان
انباجی پنڈت حیدرآبادی آمده نزول کرد و دیگر روز بحضور رسید و مستعد شد و بیست
و نهم ذیحجه خبر قید نمودن ابوالحسن قطب شاه بادانا وکیل السلطنت رسید بیست و سوم
محرم سنه هزار و نود و هفت حمیرا او با لشکر سنباجی رسید سوم صفر لشکر سنباجی
بر تاخت و غارت تعلقه مغل روانه شد یازدهم شعبان الغ بامر نایک بر داشتند
جواهر قاضی سعید کشته شد الغرض از دوم جمادی الاول این سال بر بیجاپور محاصره
سخت از یکطرف خانجهان بهادر و غیره امرا و از طرف دیگر روح الله خان و قاسم خان
و غیره سرگرم اهتمام بودند بعد از آن که اعظم شاه بر تشدید محاصره مامور شد کار محاصره سخت
ترمی انجامید شاهزاده در باب فتح نمودن قلعه از پیش برون مورچال و دوانیدن
نقب و سرداران الات آتش پیش از پیش کوشید بسبب طول ایام محاصره
در لشکر محمد اعظم شاه قحط عظیم افتاد و آذوقه هیچ جانب بلشکر نمیرسید راهها مسدود بود و افواج
سنبا تمام راه ها رسیدن رسد بلشکر مغل بند نموده بتاخت و تاراجی ملک او دست
گشاده بود و نیز آب رود با طغیان رسیده راه تردد آدمی و دواب بسته
شده اکثر مردم لشکر بسبب باهم رسیدن قوت و غذا دواب و شتر را کشته
قوت می ساختند و بعضی تا تلف می گشتند چون کیفیت این حالت بسمع بادشاه

شهزاده اعظم شاه را بحضور طلب داشتند و از آنجا خان فیروز جنگ شهاب الدین خان
را با لشکر تازه زور قوی العزیم با فراوان رسد و غلات بسیار و گوله و باروت بسیار
دیگر اسباب قلعه‌گیری بکمک لشکری که بر محاصره قیام داشت فرستادند از رسیدن
شهاب الدین خان کار لشکریان آنجا بیدارزانی پدید آمد و رفاهی حاصل گردید با وجود
آن همه بی سر و سامانی که نصیب بیجاپوریان شده و بی اتفاقی باهم و کم جمعی قابلی که مانده
بودند و کمی ایشان بر قلت و اندک خویش و کثرت و انبوهی غنیم نظر ننموده همت
و جلادت را کار فرموده تردد است مردانه بر روی کار می آوردند و مورچال را
قایم ماندن نمیدادند و لشکر بیجاپوری را کار بخاطر خواه کردن نداده از جا
برخیزانیدند عالمگیر ازین دشمن کامی و درنگ و تعویق در حصول مدعا بی تاب و
بی قرار گشته در شولاپور بهم روزی چند بفراغت و جلادت و سپاهی گری کردن گوار
انداشته خود بدولت از قلعه شولاپور به دویم شعبان سال نهم از جلوس سنه
هزار و نود و هفت رایات برافراخته بیست و یکم ماه مذکور بر رسول پور مقیم معسکر
ساخته نزول فرمود درین ایام سکندر عادلشاهی یکی مخصوصان را نزد مسعود خان
دوانیدند و او را بکمال جد طلب فرمودند و نوشتجات مشتمل بر تباهی کارخانه و
رسیدن کار به نهایت و غایت بوی فرستاده استدعای قدومش نمودند
که لنگر درین و کمک پرداده قدیم و پخته و آزموده کار است محتمل که درین غایت
که غرق شدن کشتی را هیچ چاره چیزی و مانعی نمانده به پخته کاری خود آنچه به بر روی
کار رساند که زورق افتاده گرداب بلا بساحل نجات رسد و از در خونخوار زهربار
که بر سر رسیده و رصد فرو بردن است از راه باز گردد نقلی از آن یکی درین
کتاب نوشته شد.

نقل فرمان سکندر عادل شاه که در آخرین

حالات به مسعود خان نوشته اند

عرضداشتی که از راه صدق عقیدت و صفوف ارادت که طریقه ارباب فدویت و شیمن
اصحاب نیکو خدمت ارسال داشته بودند بنظر انور اظهر اعلی گذشت و بر مضمون
آن بصمیم قلب مرقوم نموده بودند تحسین و آفرین نموده شد تا حالت التحریر منتظر و
متربص مستعد شدن عالیشان بجناب والا بوده می نگاریم که بر یکماه روزی چند
زیاده شده که اورنگ زیب و بر رسول پور فرود کش گردیده انواع تلاشها که
به بیان نمی آید بظهور میرسانند بکرم الهی محروس و محفوظ مانده ایم و درین قدر مهلت
که شده باشد آن امارت پناه منتظر سرباجی و دیگری بوده رو داشته باشند
که اسپی سلطنت بر سد حیف و صد هزار حیف است اگر آن بلند اقبال در راه
مشرف شوند فبها والا در رفت و حالت بمطالعه و مشاهده بهره اندوز گردیده
سوار شده بنده بکار دیگر پردازند و اگر به بیجاپور تشریف منزل رفته رفته رفته
بتعین بتعین شناسند امروز چهارم روز است که بر برج لی غنیم آمده و لنقب
توپ ها شست برج بر زمین ریخته است نمیدانیم که در کدام ساعت چه فساد بروی
خواهد داد اگر رای صواب نمای مآل اندیش اقتضا کند باوجود اطلاع روداد تشریف
شوند یا حسب الحکم الاعلی عامل گردیده نیکنامی را حاصل زندگانی کنند و عنایات
نواب همایون ما زیاده از آنچه در کلیا خیال گنجد در باره خود بیقین تصور نمایند
تا دانند تحریر فی التاریخ بیست و چهارم شهر رمضان المبارک سنه ۱۰۹۶ چون اراده
ازلی و مشیت لم یزلی بر رفتن بیجاپور بدست غنیم جاری شده بود مسعود خان اصلاً
بر این سخنان گوش نکرده و لشکر فتوحی بر رفتن بیجاپور نداده همتش رهبر
این طریق نشد —

بیان اهتمام تمام بکار بردن عالمگیر در تسخیر و فتح قلعه

همین که رسول پور بمضرب خیام شهنشاهی گشت فرمان واجب الاذعان بر غازی الدینخان
داروغه توپخانه وغیره امرای تعینه اصدار یافت که اگر اهتمام بر میان جان بسته
در ساعت شب بر ساعت روز افزوده از جد و تردد خود در امر مورچال معاف نداشته در پیش
بردن مورچال و کندن کوچه سلامت و برافراختن دمدمه و ساختن نقب جهد بلیغ بکار
برند و بخشیان عظام برای احاطه کردن دو رقعه را بر ملازمان شهزادگان و امرا
و منصبداران قسمت نمایند با وجودیکه قلعه بیجاپور در زمینی که احداث یافته نیم ذرع که
بکاوند سنگ سخت بر می آید بیلداران چابک دست و سنگتراشان آهنین پنجه
و دیگر عمله هرکاره بکار در آمده در چند روز مورچال را نزدیک بدروازه قلعه
رسانیدند و مردم اندرونی و دکنیان بهتور پیشه هم در انداختن توپ و تفنگ خود را
اصلا معاف نداشته حتی المقدور کوشش در مدافعه و منع و ممانعت می نمودند و دقیقه
از دقایق آن نامرعیه نمیگذاشتند لاکن چون نزد ذوی الابصار و النهی پیدا است که
هرگاه که اراده ازلی و مشیت قهاری لم یزلی همه بر انقطاع سلسله های دولتها و
انصرام این سلطنت و دودمان بر کمانیه ابرام یافته بود جهد و کوشش چه فایده بخشد
و مدافعه و معالجه چه بکار آید تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء
توقیع فرمان قهرمان فعال لما یرید است

بیان رفتن بیجاپور در تصرف عالمگیر

عالمگیر این قدر دیرکشی در فتح قلعه با وجود چندین اهتمام و کوشش بالاکلام که سلطنت
تمامی هندوستان با آن سر و سامان بر هر کاوش و کاهش یک شهر غریب ناپرسان
که عبارت از بیجاپور است جان میکند و تا وسع و مقدور بذل مجهود می نمود و بمقصد
و مدعا فایز نمی شد گوارا نداشته بی صبر و بی تاب گردیده خود بنفس نفیس بر سر اهتمام
سرگرم کار شده از خیمه خاص خود یک گروه از مورچال غازی الدینخان داروغه توپخانه بود

سوار شده داخل خیمه که نزدیک مورچال برای وصول قدوم بادشاه بر پا کرده بودند تشریف
آوردند و حکم نمودند که مجاهدان قلعه کشا و بهادران قوت آزما از هر طرف و مبارزان رکاب
با فوجهای شهزادگان و فوج بهادر بهیئت مجموعی از سمت مورچال یورش نمایند
درین حالت یاس و هراس بر اهل بیجاپور طاری شد سکندر شاه و سایر امرا و اعیان
مایوس گردیده غیر از مصالحه چاره ندیدند شب غره ذی قعده سعید خان ترین منشی
عبد الرؤف خان و شیخ حسین منشی سید مخدوم شرزه خان همراه حافظ افضل
برای صلح بملازمت غازی الدین خان رفته در همان شب برگشتند و بتاریخ دویم ذی قعده
عبد الرؤف خان و شرزه خان خود بقصد ملاقات غازی الدین خان رفتند
و بعد ملاقات دار و مدار صلح و استقرار آن در همان شب بازگشتند و با سلطان
سکندر شاه گفتگوی تسلیم قلعه بمیان آورده قرار دادند سیوم ذی قعده باز نزد
خان موصی الیه رفته باشد صوابدیدش بسلام عالمگیر مستعد شدند و مشغول عواطف شاهنشاهی
گردیدند عبد الرؤف خان آن شب نزد خان موصی الیه بهیئت فرمود و شرزه خان
شبان گاه در قلعه آمده چهارم ذی قعده سال سی ام مطابق هزار و نود و هفت
طاس و هم سکندر شاه از قلعه بر آمده بملازمت عالمگیر رسید و قلعه تسلیم نمود عالمگیر
با سکندر شاه کمال توجه و تفقد و الطاف ملاقات گرفته تسکین بسیار و نوازش
فراوان فرمود و در عقب خیمه های خاص سلطانی خیمه سکندری بر پا شد و بفرود
گاه او عیال و ناموس مقرر گشت و یک لکهه روپیه سالیانه برای مصارف سکندر شاه
معین گردانید و بعد از چندی دختر تانا شاه ابو الحسن قطب شاه را با سکندر عادلشاه
وصلت داده موافق شریعت مطهره عقد مناکحت و مزاوجت ایشان فرمود و
عبد الرؤف خان میانه و سید مخدوم و شرزه خان را هر یک منصب هفت هزاری
سوار عطا نموده اول را بخطاب دلیر خان و ثانی را بخطاب رستم خان سرفراز فرمود

و بیجاپور دار الظفر مسخر گردانید و روز دوم که پنجم ذی قعده بود خود بدولت و اقبال اندرون قلعه تشریف آورده بیجاپور را بلا خطا شرف مشرف گردانیده باز بلشکر تشریف برد و روح الله خان بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار سرفرازی یافته بصوبه داری بیجاپور سربلند شد از آن تاریخ دولت عادلشاهیه منهدم شد و نسل بنیاد ایشان منقطع گردید.

تاسف خوردن بر حال زار سکندر عادلشاه -

سکندر عادلشاه بعد ازین تا اخیر حیات در بند عالمگیر منزوی و گوشه گیر بوده عمر بناکامی سپرده هیهات و تاسف آن بیچاره در قسمت ازلی عجب کم نصیب و ضعیف طالع افتاده که از سلطانی موروثی جز نام سلطانی و لقب عادلشاهی حظی دیگر بر نداشت در ایام مبارکه جلوس بر تخت نشسته مدت چهارده سال از دست نوکران مغلوب الحال و بی اختیار ماند و بعد از آن در حبس عالمگیری نیز مدت چهارده سال مقهور و مجبور عمر بسر برده در سن سی و سه سالگی در سنه یکهزار و یکصد و یازده بنامرادی از ظلمت خانه فنا بنور محل بقا خرامید و این رباعی در تاریخ وفاتش گفته اند

تاریخ - ز دنیا چون سکندر کرد رحلت ❊ غریو از سینه غربت برآمد ❊ معما طور گفتم سال
سکندر زین کهن ظلمت برآمد -

بیان فرستادن سلطان سکندر علما را پیش عالمگیر برای استفسار از دلیل یورش نمودن بر بلاد و سلطنتم و جواب دادن عالمگیر -

چون عالمگیر در امر تسخیر بیجاپور جهد کثیر و جد بلیغ بکار برده سخت نموده کار بر محصوران تنگ گردانید حتی که بنا را امید فوز و فلاح نماند و توقع خلاص و نجات برخاست و یاس مطلق حاصل شد سکندر عادلشاه با دانایان درگاه و اکابر شهر و دین پناه

گنگایش نمود و بساط مشورت گسترده صورت بیت اعیان درگاه بعد
از تأمل بسیار گفتند که بادشاه دهلی عالمگیر متدین و متشرع است بی حکم کتاب و سنت
و بی فتوای مفتیان دین و ملت کاری نمی کند اگر ما را با وی بجنگ و پیکار پیش آمدن
و پیش بردن تعذری دارد ما را دلیلی و حجت بازاست و ما را با وی مجال سخن
نیست از او بپرسیم که فرز او جهاد با اهل اسلام کجا رواست و بر خانه مسلمانی که باذان
و نماز و سایر شعایر اهل اسلام آباد ان واده بمقصد تاخت و غارت و نهب و قتل
برآمدن شرع چگونه فتوی دهد البته قایل و ملزم و مقر بخطا گردیده دست ازین کار باز
خواهد داشت این صلاح و تجویز پسندیده همگنان آمد بادشاه چند کس را از اهل علم
که در بیجاپور موجود بود نامزد برای مناظره بلشکر ابلاغ نمود و چون عالمگیر خبر یافت که جمعی
از اهل علم برای بحث مسئله رسیده اند چند اشخاص از علمای که در رکاب بودند بمقابله
و محاربه آنها تلقین فرمود که سوال چیست و بحث کدام چون بیجاپوریان مسئله خویش
در میان انداختند و اسپ طلاقت در میدان فصاحت راندند که الحمد لله و المنه
بادشاه عهد همایون ما چنانچه عادل و منصف و دلیر و شجاع و کریم و سخی و خلیق و شفیق
است همچنان عالم عامل عابد زاهد و پارسا متقی متشرع متدین است که در عهد مبارکش
هیچ ضعیفی از قوی و هیچ موری از مار گزندی نیافته و نیابد و هیچ حکمی از پیشگاه خلافتش
بر خلاف قانون شرع و مخالف کتاب صادر نمی شود سبب چیست که با وجود که حاکم این
شهر و این ملک مسلمان موحد پاک اعتقاد و اهل آن نیز جماعه مسلمین قایلین بکلمه توحید
که ماحی همه ذنوب و ساتر جمیع عیوب است باشند و مساجد و مدارس را بصلواة و ازان
معمور داشته و در ترویج شعایر اسلام و احیای دین و ملت حضرت خیر الانام علیه الصلوة
والسلام سرمو از خود روادار قصور نباشد لشکر بادشاهی و افواج قهر امواج شاهنشاهی
غضب ریزان و قهر افشان رسیده به محاصره سخت در گرفته مسلمانان بی جرم

تقصیر را از قوت وا آورده باز داشته در صدد نهب و قتل و هتک حرمات کافه مسلمانان
است حال آنکه شارع دین نبی امین صلوات الله علیه و علی سایر النبیین غزات اسلام را
ازین نهی فرموده منع نموده است چنانکه با آنها وقتیکه بتاخت میفرستند می گفت خبردار
باشند که اگر در معموره از بلاد کفار آواز اذان بشنوید دست از غارت باز کشید خود را
از ایذای مسلمی باز دارید پس براین تقدیر درین صحبت ایذای جانی و مالی و عرضی مسلمانان
حرام مطلق است علی الخصوص از آن بادشاه عادل متدین که نفس شریفش
مظهر آیات رحمت رحمانیه است که ازین صورت بعید بعید بعید است عالمگیر
بعد از دریافت این صحبت بایلچیان خود پیغام فرستاد که ایشان را از ما جواب دهید
آنچه شما گفتید درست و راست است و هیچ جای قدح ندارد و ما را از شما و شهر
شما و ملک هیچ گونه سر و کاری نیست و قصد جنگ و قتال با شما نداریم مگر نیت
که کافر فاجر حربی شقی که در شان او صادق است مصرع - مردم مین اچهی
بهی تو هے کشتنی - در بغل شما جا گرفته و در پناه شما در آمده فساد است و خرابیها می کند
که اسلامیان بلاد و عز ناد ملک و دیار از زین جا تا دروازه دهلی از ایذایش رنج کش
و اندراس گردیده روزان و شبان در ناله و فغان اند اما طلبه و استیصال
بیخ فساد بر پا کرده شعر ملوکیه در حیث و متحتم است همگی مقصود از آمدن ما درین نواح
از مسقط الراس خویش جز این نیست که آن حربی را بدست آریم که جهانیان را از فتنه شر
باز رهانیم چونکه او در پناه و حمایت شما است او را از شما می طلبیم همین که بدست
ما آید همین ساعت برویم و راه خود پیش گیریم اهل بیجاپور ازین جواب ساکت مانده
به شهر مراجعت نمودند -

وفات سلطان سکندر عادلشاه

عالمگیر آنچه در تسخیر دکن و متصرف شدن بیجاپور جد و جهد کرده و بذل مجهود نموده و تعبها

و محنتها برداشت در طلب چیزی دیگر این قدر رنج نکشید در ایام شهزادگی و سلطنت
شاهجهانی مرات و کرات لشکر بر سر دکن کشیده جهدها می نمود و بعد حصول صاحب اختیاری
نیز در تخت گاه استقامت گزیده در همین فکر و تدبیری بود و لشکرها و فوج ها می فرستاد
از فریب و فسون و غدر و حیل و سلوک و مدار و تملق و سایر ابواب و دلفریبی و بخود
کشی بظهور آورده حصول مقصد می خواست مدت سی سال از جلوس همین منوال
منقضی شد اصل مقصود که قبض بیجاپور بود بحصول نه پیوست ناچار ایشان تمنای قلبی و از
ره ی قدیمی بر آن کشید که بر وطن الوداع گفته و غربت بر اقامت گزیده رنج سفر
بر راحت حضر پسندیده بدکن آمد بعد آمدن ایشان بدکن و افزودن صد مراتب
فن و فسون نیز بیجاپور دفعةً مفتوح نشد بلکه بمرور و تحمل شداید و اتعاب بعد از فتح
قلعه بیجاپور و گلکنده با وجود رفتن دار الخلافت بقبضه غنیم و مقید شدن
وارث ملک باسانی و سهولیت مفتوح نشد بلکه تعبها و مشقتها گرفت تا اینکه
گفته اند که عالمگیر بعد از فتح بیجاپور اوقات عمر عزیز خود که تخمیناً بیست سالگی است در
همین سعی و جهد تسخیر توابع بیجاپور صرف نموده القصه کوچک جاے بود از توابع بیجاپور
که در استحکام و متانت اعتباری نداشت مرکب سلطانی بر تواند از آن نواح
گردید قلعه بانان آن گدی از اطاعت سر تابیده بشوخی و گستاخی کار بند شده تفنگ
و بان مردم لشکر شهنشاهی سردار سپاهیان تهدید فرمایان ابله رسانیدند که اے
معزول العقل خرد باخته چه خیال ما شده است و کدام هوس خام پخته مگر خبر نداری
که تمامی ملک در قبضه شاهنشاهی در آمده و والی و خداوند و خداوند ملک گرفتار
گردیده تو مگر کوبی که بر لشکر شاهنشاهی بندوق سر میدهی و از طریق انقیاد و اطاعت
انحراف می ورزی مگر بجواب خیر گوش رخنه کرده از این تمام بی خبر گردیدی آن مرد
از سر گستاخی جواب داد که بدون خداوند خویش دیگر نمیدانم و نمی شناسم

گوهر که باشد تا بادشاه ما جان بسلامت باشد ما از آن آدیم و در وفای خدمت کار او جان سپریم چون خبرداران حال این قصه به پیشگاه حضور رسانیدند عالمگیر نیک متأثر شد و دانست که در حبس زنده ماندن سکندر هم از خلل و فساد خالی نیست میگویند **والعهدة علی الراوی** یک خریطه به سکندر ابلاغ نمود و با خواجه سرا تاکید نمودند که به خواجه سکندر البته و راز خواجه سرا بر طبق حکم عمل نمود و بازگشت بمجرد تناول آن مسموم در کالبد نازنین سکندری عمل زهر هلاهل سازی و جاری گردید باز متعاقب آن خواجه سرا را فرستاده سکندر شاه پیغام دادند که اکنون آرزوی دل هر چه باشد بر آن اطلاع دهند تا در سرانجام دادن آن توجه والا مصروف گردد سکندر شاه در جواب گفت در ظل عاطفت و مرحمت شاهنشاهی بهمه آرزوها فایز گشتم هیچ آرزوی در دل نمانده مگر آنکه این کالبد عنصری را در زیر قدم کا پیر و مرشد خود نگاه سپارند در همان روز سکندر عادل شاه از کوچه گاه تنگ نامرادی بفتح گاه وسیع لطف ایزدی نهضت فرمود رحمة الله علیه و علی ابائه رحمة واسعة پس بر وفق وصیت سکندر شاه جنازه او را روانه بیجاپور نموده در پایین مزار حضرت شاه نعیم الله قدس سره که از مریدان و خلفای جناب شاه برهان نبیره و جانشین حضرت شاه هاشم علوی قدس سره بوده‌اند مدفون ساختند قبرش گلین است که بنای و عمارتی بر آن ندارد گویند که تابوت سکندر عادل شاه در شهر بیجاپور می آوردند در تمامی شهر غوغا افتاد خلق انبوه بر سر راسته و بازار هجوم آوردند از زن و مرد اثر دو ماتم عظیم شده و ناله و غم ماتم بر سکندر بیجاپوریان چنان افتاده که آن روز نمونه قیامت شده بود هزارها عورت بنوحه و فغان در آمده هنگامه بیوگی و بی شوهری را ساز داده چوڑی شکستند

در بیان مجملی انجام کار سکندر خاتم عادل شاهیان

وبالجمله سکندر نهانی بود از روضهٔ سلطنت وجهانداری برآسته و اختری بود از مطلع
ابهت و کامگاری برخاسته لاکن طراوت عیش و نضارت کامرانی نیافته
زود بصرصر حوادث زمانه پژمرید و بذروهٔ عشرت و اوج کامیابی و فرمان روای
نرسیده بشتاب بزوال و هبوط گرایید اگرچه تخت نشینش نصیب شد اما چه فایده
که همه عمر معزول العمل و ممنوع التصرف بود هرچند که سنی ۳۰ سالگی حیات یافت لاکن
چه سود که سنین و شهور در تلخ عیشی و دشمنکاری بسر بردی او اگرچه از تنعم فانی
دنیا محروم و بی نصیب ماند اما از تلذذ باقی صافی عقبا محفوظ و بهره مند گشته و در
بدل سلطنت منغوش صوری دولت مصفای معنوی بدست آورده او را
نعم البدل و خیر العوض حاصل شده باشد فیا التخفیف با کامرانی و مرادیابی از جهان
نقل نموده باشد که جنت جنبت خسروان را در بارگاهش بار نیست یعنی از مشرب صافی
صوفیه و مذاق این طایفه علیه بهره مندی تام داشت و دست ارادت بکاملی
داده نسبت معنوی درست نموده خود را بسلسلهٔ مشایخ کبار بربسته و نسق
و ضبط سلطنت معنوی جاویدی حاصل نموده بادشاه ملک معلی شده بود دست
ارادت به مشیخت پناه معارف آگاه حضرت شاه نعیم الله قدس سره که اکابر
وقت بوده داده اخذ طریقه آنحضرت نموده راه وصول الی الله دریافته
و نسبت دیگر کاملان زمان و صاحبدلان عصر نیز رسیده ذلهٔ بر داشته و فائده
برچیده چنانکه مست بادهٔ عرفان سرشار خمخانهٔ وجدان عارف بالله شیخ محمود
بحری صاحب عروس عرفان در زیور روح می نویسند که نسبتی با سکندر خان
خاتم والیان بیجاپور است چندی صحبت ها اتفاق شده بود بلکه بخیرگاه خسروش
یکدو سال اقامتی داشته بودم روزی کمال ادب و اختصاص پرسید که روح
چیست گفتیم روح چنان چیزی است که کسی کنه آن سخن درنگنجاید و دیگری بحوصله

ادراک ورا آرد پرتو ذاتست بلکه از غایت لطافت از جمیع تصورات و توهمات بیچون ذات پاکست چنانکه کمند فهم بکنگره آن نمیرسد و سمند وهم بعرصه آن نمی تازد وان را که معاینه روح عطا میدهند او لاش مهر را آب می نهند. فرد. در کشف روح دم نزنم دانم. این قدر کان در حلل رب بود و در حلل روح بیهوده سر اگر بگویدکه دیده ام وبدیگری نمایم هم گفتگوش گواهی میدهدکه دروغ می گوید و بداست بحث همچنین می کند زبان قابل شکسته باد و گوش سامع بسته. رباعی. در ادب نیکوش بآن چون صاحب دل ای عزیز * ادب را نیست راه در هیچ محفل اے عزیز * آنکه باشد قدر و اهل نظر در چشم او * با ادب کل می نماید بی ادب کل اے عزیز. و نیز در زیور دنیا می نویسد سکندر عادلشاه که ختم سلاطین بیجاپور است از فقیر پرسید که دنیا چیست گفتم آنچه بعاقبت بکار نیاید گفت این طور تمام خلایق میگویند گفتم آنچه تمام خلایق می گویند مستحکم است گفت به مقتضای خاطر معنی رس رمزی عنایت فرمایند که مستفیض شوم ملتمس کردم گفتم آنچه بدست در می آید و بدیده و دل در گنجد و نام و نشان داده چه از عالم ملک و چه از عالم ملکوت دنیاست و آنچه ماورای آنست دین خوشوقت گردید و تحسین نمود.

نظم

آنچه در بند تن بود دنیا است * گر بغیب است ور بشهادت راست.
و آنچه وارسته شد ز بند بدن * دین بود گر تو بشنوی از من * چیست دنیا تن است و دین جان است * آن بود جهل واین عرفان است * بحر ما دین نیکوست دنیا بد * آن مرید است واین بود مرتد. تم کلامه پس ازین بیان ظاهر میگردد که او را از مشرب فقر و مذاق درویشی جانشینی و ذوق حال گشته بود خوشحال او رحمت باد برو.

بیان مجملی احوال عالمگیر بادشاه که بعد فتح قلعه

بیجاپور اوقات عزیز را صرف تسخیر بلاد و معمورات توابع بلدهٔ بیجاپور نمود

بعد از این نبذی از احوال مجملی عالمگیر بعد از فتح بیجاپور ملک توابع او را بچند مدت
بقبض آورد نگاشته می شود عالمگیر پادشاه پس از اقامت یکو نیم ماه دوم
ذیحجه از بیجاپور کوچ نمود به بیست و هشتم به شولاپور رسیدند و آنجا نگاه گذرانیده
به بیست و نهم محرم الحرام به گلبرگه شریف نهضت نمودند و از انجا به بیدر عبور
نموده بسمت حیدرآباد متوجه گشتند به چهارم ربیع الاول بیک کروهی گلکنده
فرود آمده به محاصره قلعه پرداختند به بیست و ششم رجب شهزاده بزرگ شاه عالم
بهادر را بنابر نوشتجات نهانی که در ایام محاصره بیجاپور با سکندر عادلشاه داشت
و آن گمانی بود و در ایام محاصره گلکنده نیز با ابوالحسن داشت و بعضی کسان
از نوشتجات را بدست آورده پیش از نظر گذرانیدند بادشاه بر شاهزاده مذکور
خشم آلوده و عتاب ناک گشته با دو پسرانش نظر بند فرمودند و کارخانجات و بیوتات
دولت شهزاده همه ضبط نمودند و در یک خیمه با پسرانش جای باش او مقرر
فرمودند به بیست و چهارم ذی قعده سال سی و یکم بعد حصار هشت ماه چند روز
قلعه گلکنده مفتوح شد قطب الملک ابوالحسن را نظربند نموده به دولت آباد
فرستادند و به دوم صفر سال سی و دوم قلعه سکر از دست پام نایک که از
قوم بیر صاحب دوازده هزار سوار و یک لک پیاده بود و از توابع عادلشاه
بود بقبض درآمده و قلعه از تخلیه سپه نصرت کرده ناسپیدند و او را در احمدنگر بلانه
رسیده پنجهزاری شده بود و در محاصره بیجاپور و حیدرآباد حرکات مردودانه
مخالفانه می نمود لهذا روح الله خان بر وی تعیین شده بود و او قلعه را تسلیم کرده خود
و همراه خان مشارالیه به ملازمت رسید و پنجم روز ملازمت در گذشت عسکره

ربیع الاول سال مذکور از حیدرآباد کوچ نموده چهاردهم به بلده بیدر رسیدند و از آنجا
کوچ نموده به سوم جمادی الاول به گلبرگه رسیده و از آنجا روانه شده به بیست و
دوم شهر مذکور به بلده بیجاپور رسیده اندرون قلعه در حویلی خاص خان نزول فرمودند
و قلعه بلگاون در همین ایام بسعی شهزاده محمد اعظم مفتوح شد و اعظم نگر خطاب یافت و در
هژدهم شوال المکرم سال سی و دوم بسعی غازی الدین خان قلعه ادونی مفتوح شد
و سیدی مسعود خان که از طرف عادل شاه آن قلعه و ملک تابعه آن را در تصرف
داشت اولاً بمدافعات و مقاومت قیام نمود و با لشکر بادشاهی بجنگ و مقابله پیش
آمد آخر بصلح گراییده تسلیم قلعه نمود بخطاب خانی و منصب هفت هزاری سوار سربلند
گشت و بسبب کبر سن بحضور نرسید و بعضی گویند بسبب آنکه بر روی مرض شایان
داشت فرزندان خود را بحضور فرستاده اداب عرض گذرانید و قلعه ادونی
را خطاب امتیازگده ارزانی شد هنوز عالمگیر هم در بیجاپور سکونت داشته بودند
که از نصف محرم این سال سی و سیوم حدوث وبا طاعون در بیجاپور شد و درین
حادثه یک فهم لک آدم از عوام و احاد الناس و چندی از عمدگان نیز سر در
لحاف ممات کشیدند و بسیاری بنقصان چشم و گوش و زبان از کار رفتند و از عمده
هاست همراهی بادشاهی بیگم اورنگ آبادی محل و فاضل خان صدر و محمدی راج
پسر راجه جسونت و غیره هم نیز فوت شدند و گویند چون جنازه اورنگ آبادی محل
برای تدفین در اضلاع نوباغ می بردند از حاملان جنازه از محل خواص خان
تا موضع شانزده نفر جابجا بیفتادند و مردند در ابتدای حال طغیان و جوش وبا
مرتبه بود که مردم از تکفین و تدفین عاجز آمده احاد الناس و عوام را به گردونها
برداشته می بردند و می انداختند روزی گردونهاست مردگان که از اله پور
دروازه بیرون برده بودند بشمار آوردن هفت هزار و هفتصد گردون

بفرط او آوردن بعضی گویند و هفتصد و هفتاد و هفت بودند و اکثر خانهاے را
حال آن چنان بود که اهل خانه شب را در بسته بخواب می شدند تا صباح آن
تمام مردمان از خورد و بزرگ و ذکور و اناث بمرده یکنفس هم زنده نمانده در بسته
همچنان می ماندند و جار و همسایه را بسبب شدت و شورش آن طاعنه الکبری
از حال خویش انقدر فراغ حاصل نه بود که در خانه همسایه را واکرده خبر حیات
و ممات آنها بگیرد گویا در آن وقت نمونه عرصه محشر و هول رستاخیز نمایان بود
که هیچکس را از خود بغیر پرداختن میسر نه بود و یوم لا یغنی نفس عن نفس شیاء
مصداق حال مردم آن زمان بود تا آنکه بعضی بعضی خانها تا پنج شش ماه همان
طور بسته مانده بودند که هیچکس نه اقارب و همسایه به تیمار احوال بیچارگان پرداخته
در خانه بکشاد و نه کسی از طالب و خواهان غنیمت و مالیت کرد آن مردگان به پروای
مال و متاع گردید تاریخ این ازامه کبری و طامه عظمی مصرع قیامت بود
با شوار و با بود — یافته اند چون شدت و جوشش طاعون بدرجه علیا رسید تا آنکه
در محل سرای بادشاهی چند بیگمات و چند خواصان و کنیزکان و شاهزاده و اکثر
از خدمه نیز فوت شدند و بادشاه فقیه متدین بود در گریز از وبا مثل فرار از زحف
حرم و ممنوع بود اعیان درگاه بفتوای مفتیان وقت بادشاه را باعث شدند
تا به غره ربیع الاول به نیت مهم سازی از بیجاپور بر آمده بسمت اکلوج روانه شدند
بعد از هفته نایره و باد طغیان طاعون از سر فرو نشست لیکن سلسله اش تا سال
مستمر بود در آن جا و شهر هزارها خانه و محله ویران شدند اکثر مزارات و مقام
بر عوام الناس که درون حصار یافته شود بهدر آن وقت پیدا گردیده شانزدهم
ربیع الاول کورگاون کوچ نموده بطرف بیجاپور نهضت نمودند دهم جمادی الاول
موضع بدری بر لب کشنا رسیده و دو ماه توقف نمودند نوزدهم شعبان از بدری

کوچ کرده به گل گله رسیدند در همین ماه شیخ نظام دکهنی مشهور که ابتدا از نوکران
عادلشاهیه بود پس از ظهور فترات دران سلطنت خانه نوکران قطب الملک ابوالحسن
داخل شده بعد از مدتی در بندگان عالمگیری درآمده و مخاطب به مقرب خان
شده بر تسخیر قلعه پرناله تعین شده بود اتفاقا سنبا دران ایام از راهیری تعلقه
کهیلنه رفت بندوبست آنجا نموده در سنگمنیر بجایی که کب دیوان او حویلی
و باغ ساخته بود بعشرت و نشاط مشغول شد و پیشتر ازین ایام خان فیروزجنگ
باستیصال سنباجی متعین شده بود چون بعارضه و با نور حدقه اش زایل
زایل شده محمد اعظم شاه مبدل او تعین یافتند و در تلاش بودند هنوز دست
بروی نیافته بودند که ناگاه اخبار سنبا شیخ نظام برپیوست با چهار هزار سوار ایلغار
رفته بی خبر بر سران شقی رسید و او هم مقابله نمود کب کلس زخمی شده و خود در حویلی
مخفی گردید بعد از مع القبایل اسیر گشت پنجم جمادی الاول در بهادرگده بحضور آورده
حبس نمودند پس ازان سنبا نیز اسیر گردید بست و نهم ماه در کورگانون و فتح آباد
بقتل رسید کافر۔

دربیان اخلاص خان و شیخ میران پسرانش بخطاب خان عالم و منور خان سرفراز شدند۔

جمهنی رفته بتاریخ بتاریخ اوست شیخ نظام مقرب خان در جلدوی این خدمت بخطاب
خان زمان فتح جنگ و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار سرفراز شده اخلاص
خان و شیخ میران پسرانش بخطاب خان عالم و منور خان سرفراز شدند راجی
برادر سنباجی مشهور به سنبا بعد از کشته شدن برادر بنام سرداری استقلال
بهم رسانیده بود چون اعتقاد خان به محاصره راهیری مامور گشته به محصوران تنگی
گردانید راجا بصورت و لباس سنیاسیان و جوگیان با همه سرداران مرهته

بگریخت در راه ملنار کرناتک پیش گرفت عبد الله خان بارهه که اصل به نیابت
روح الله خان و بعده اصالتاً صوبه داری بیجاپور داشت سراغ گریختگان گرفته
کنار دریای تمبهدرا و قلعه زمیندار رانی بدنور بر سر آنها رسید و همراهیان
کهورپره قریب صد نفر عمده اسیر آمدند و راما خود بدر رفته بود چون در این مقدمه
اغماض عبد الله خان بحضور معلوم شد معاتب گردید و لشکر خان بعد او صوبه دار شد
چون بنابر مساهله او سنبه و راؤ و غیره که در بیجاپور مقید بودند بگریختند او یکی منصب
نیز معاتب شد پنجم محرم سال سی و چهارم قلعه راهیری که از پیش از دستگیر شدن
سنبا اعتقاد خان بر آن متعین بود بسعی تمام فتح نمود و به هفتم شهر بملازمت رسیده
بخطاب ذو الفقار خان بهادر سرفراز شد سیوا و غیره متعلقات سنبا که اسیر
گشتند آنها را آورده در خیمه کلان نگهداشتند و مثل رانی متصل بمثل اسد خان
مقرر شد و ساهو راجه پسر سنبا که نه ساله بود منصب هفت هزاری هفت هزار
سوار و نوبت راجگی بوی مرحمت گردید ششم صفر سال مذکور قلعه راجپور بسعی
و اهتمام روح الله خان مفتوح شد و فیروزگده خطاب یافت - چهارم جمادی الاخری
سال سی و چهارم از گلگله سوم بقطب آباد کوچ کردند به بیجاپور رسیده بیرون
قلعه مضرب خیام نمودند مرتبه چهارم شب که سواد بیجاپور مورد لشکر بادشاهی شد
نهم رمضان المبارک سال سی و پنجم محمد کام بخش به تسخیر و اصلاح مقاصد نواح
جنجی رخصت یافتند و بیست و یکم محرم سال سی و ششم جملة الملک برای
تنبیه مفسده نواح کرناتک مامور شده بود در کربه به بادشاه زاده ملحق گردید پنجم
ربیع الاخر به جینجی رسیدند همدرین سال از دار الخلافت خبر وفات نواب بائی
والده شاه عالم رسید خود بدولت با زیب النسا بیگم بخیمه شاه عالم رفته تعزیه
نمودند چهارم ذی قعده سال مذکور شاهزاده شاه عالم را که تا حال در نظر بند بودند

حکم برآمدن و ملازمت صادر نمودند و مقرر شد که نماز ظهر با حضرت میکرده باشند و هر دو
پسرانش را با عطای منصب و خطاب سرفراز نمودند چنان مسموع است که بهادرشاه
را با دو پسران در یک خیمه تا مدت شش سال در نظربندی داشته بودند حافظی قاری
خوش الحانی بملازمت بادشاه رسید قرآن می خواند بلهجه که با لهجه بهادرشاه می یافت بادشاه
را از خواندن آن حافظ پدر و پسر محبوس بر خاطر گذشت دل بادشاه رقت بهم رسانید
حکم برآمدن از قید فرمودند و بحضور طلب کردند بیست و ششم شعبان سال مذکور از بیجاپور
کوچ نموده مرتبه ثانی به گلگله اقامت نمودند بیست و ششم ذی قعده در گلگله روح اللّه خان
وفات یافت حضرت بعیادت رفتند و بهره مندخان از انتقال او نیز بخشی شد شاه عالم
به منصب چهل هزاری چهل هزار سوار بحال شد بستم شوال سال سی و هفتم اعظم شاه بعارضه
استسقا مبتلا شدن و بطلب حضور بحضور آمدن و دو رکلان با رفیقه برای ایشان برپا نمودن

و خود بدولت به تیمارداری شاهزاده قیام نمودن و صحت یافتن شاهزاده هم صحیح
شفای شب دعای بادشاه بود - تاریخ صحت شاهزاده است و بیست و ششم شعبان
سال سی و هشتم از گلگله کوچ کرده به بیجاپور آمدند مرتبه پنجم است که از نورس بیجاپور رایات
فوج شهنشاهی شد هفدهم شوال سال سی و نهم بهرم پوری لب دریای بهیمرا مخیم
لشکر گردید و باسلام پوری موسوم گشت - جمادی الآخر سال سی و نهم خانه زاد خان و
محمد مراد خان با فوج حضور بتنبیه سنبا که تعیین شده بودند متصل ادونی با قاسم خان
حاکم سرا ملحق گشته مقابله نمودند و شکست خورده در کدسی دیده‌ای محصور گشتند
بعد سه روز بنابر آن فقدان تریاک قاسم خان وفات نمود او سرزده روز خانه زاد
خان وغیره امان خواسته روانه حضور شدند محمد اعظم شاه به بهادرگده رخصت
یافتند و محمد معظم دوازدهم شهر ربیع سال سی و نهم بموجب حکم والا روانه ملتان شدند
و خطاب روح اللّه خانی بخانه زاد خان مرحمت شد سال چهلم چین قلیچ خان بهادر

فیروز جنگ از پدر خود آزرده شده بحضور رسید و بعد یکماه ملازمت نمود و بعد هنگامه
قاسم خان سنتاجی با غنیمت فراوان روانه خرابه خود گردید همت خان پسر خان
جهان بهادر که در بسواپتن بود برو دویده مقابله شد و کشته گردید وفات عاقلخان
صوبه دار دار الخلافت سال چهلم و مقرر شدن محمد یار خان بجای او که در دار الخلافت
منزوی نشسته بود و نهم محرم سال چهل و یکم سانحه هوش ربا سیل و طغیان دریای
بهیمرا که از دور دست شد اکثر مثلها غرق آب گشتند اغنیا کشتی سوار بر آمدند و جان
بسلامت بردند غربا و فقرا غالبا بتلاطم امواج کشتی هستی بفنا دادند بشب سوم
طغیانی دریا از خویش فرو نشست نوزدهم ماه جمادی الاول سال چهل و یکم خان
بهادر وفات کرد بادشاه بعیادت رفته بودند ششم شعبان سال مذکور بسعی ذوالفقار خان
قلعه جنجی مفتوح شد و تمامی ملک کرناتک عادلشاهی ضمیمه ممالک محروسه گردید فوت
امیر خان ناظم کابل بیست و هفتم سال چهل و دوم و تفویض صوبه کابل به شاهزاده
محمد اعظم و آوردن درگاه اش را در لاهور بلند اختر پسر محمد اکبر را بحضور عفو جرایم مشار الیه
بشفاعت شجاعت خان ناظم حیدرآباد در همین سال و پس از اقامت چهار ساله در
اسلامپوری حکم شد که گرد قلعه که از سنگ و گچ سالی پیش ازین برای دولتخانه
احداث یافته بود قلعه خاکی که دوران دو و نیم کروه مسافت دارد عمارت نمایند
و محل و بنگاه در آنجا گذاشته اسد خان را بحراست مقرر نمود پنجم جمادی الاول سال
و سیوم بعزم جهاد و تسخیر قلاع کفار بر آمدند و بیستم روز سواد میرچ مضرب خیام شد
بیست و نهم ذی حجه سال چهل و سیوم سر سنتا بدرگاه رسید یعنی مردم خان فیروز جنگ

نقل است چون شورش و هنگامه سنبها ولد سیوا فرو نشست خاطر
بادشاه عالمگیر فی الجمله بیاسود و از تشویشات و تفکرات استراحت یافت سنتاما
در کمینش که در صحاری را به سیری با جمعی از سرداران و مالکاریان در رنگ وزمی بیرگیان

وسنتا سیان برآمده بگریخته بود بعد از عبدالله خان بارهه صوبه بیجاپور بر سراغ آنها
دویده در حوالی رانی بدنور بر سر آنها رسیده رفقایش را بدست آورده بود و او
خود بجان بدر رفته بود در بعضی قلعه از قلعه قلب کفار را داگزیده جمعی سنگین فراهم
آورده پیشه و شیوه پدر و برادر را احیا نمود در قلمرو عالمگیر تاختن و غارتیدن
آغاز نهاد خانه زاد خان و مراد خان و قاسم خان بر تنبیه او مامور گشته باتفاق بر
سر او تاختند و ایشان را آنچنان در دایره هلاکت شکسته فاحش گرفته که ایشان
از ان تهلکه سرمایه جانهای خود بسلامت بردن غنیمت عظمی شمردند القصه بمرور ایام
هنگامه سنتا بالاتر از هنگامه سنبا گردید عالمگیر را فکر و تشویش مضاعف پیدا شد
در فکر و چاره سازی و نعش درآمده تدبیرها می پرداختند چنانچه منصوبه ظاهر را
کار بند شده لشکر و غارت روی می گماشتند همچنان طریق دیگر را نیز پیموده لشکر
دعا را هم متوجه ساختند و اکثر از اهل عزایم و ارباب دعوت از فقرا و مشایخ
بر حکم سلطانی همت برین مهم گماشتند و متوجه دعوت اسماء حسنی گشتند لاکن
تاثیری بسرعت پدیدار نمی شد و مقصود بحصول نه انجامید قلق و اضطراب بر دل
نازک بادشاه زیاده میشد در آن ایام یکی از اعیان بیجاپور مسمی سید حسین خدانواز
نام ولد قاضی ریحان در لشکر فیروزی بودند و ایشان نیز در دعوت اسماء شهرت
میداشتند بادشاه با ایشان در باده این مهم پیغام فرستاده و حکم متوجه شدن در این
کار نمود و ایشان جواب فرستادند که جمعی غفیر متوجه این کار شده اند حاجت فقیر
نیست و اگر امثال الامر اولی الامر متوجه هم شود سببش ظاهر چه شود و اگر بادشاه
درین باب بفقیر می فرمایند و بخواهند که حسن سعی خود متکفل ازیش ملاحظه نمایند
اولا تمامی این جماعت را که بر سر این کار متوجه گشته اند منع فرمایند و از ان باز
آرند تا حسن خدمت این فقیر جلوه آرا گردد و عالمگیر باز با ایشان گفته فرستادند

که در منع نمودن و باز داشتن رنجش دلهای فقرا می شود هیچ حاجت نیست خود متوجه
این کار شوند از امروز آنچه بعون الهی صورت مدعا بحصول انجامد بادولت آن را
منسوب بسعی و تأثیر شما قرار دهم محنت پس ایشان قبول کرده متوجه شدند بادشاه باز
کس نزد ایشان فرستاد و پیغام داد که از بخورات و لوازمات که اهل دعوت
را در کار است هر چه فرمایند مهیا کرده آید ایشان بخواهش گفتند آه سوزان
سحری و اشک غلطان جگری سرانجام کافیست دیگر هیچ ضرور نیست عالمگیر را این
سخن مطبوع و پسندیده آمد پس در اندک ایام مقصد بحصول پیوست و آن شقی
این شقی اسیر گردید و سر بریده اش بدرگاه رسید بادشاه خوشنود گردیدند و ایشان را
باسم سید حسن خدانواز ستاکش نامیدند انتهی و سعی خان فیروز جنگ دیو گده
مخاطب باسلام گده بتصرف آمد نگون بخت آواره شد و قلعه نبیت گده که بمسافت
یک کروه از دریای کشنا واقع است باهتمام تربیت خان در محاصره هفته دوازدهم [۱۲]
جمادی الآخر سال چهل و سوم مفتوح شد کوه شکست تاریخ اوست به کلید فتح موسوم
شد از بست و پنجم جمادی الثانی نهایت سیزدهم ذی قعده سال چهل و سوم در عرصه
چهار ماه و هژده روز بسعی رفعت محمد اعظم شاه قلعه ستاره مفتوح شده به اعظم تاره موسوم
گردید و در ایام محاصره عماره طرفه صعوبتی و اعجوبه مهلکتی رو نمود از انجمله آنکه
پنجم ذی قعده سال مذکور نقبی را آتش دادند درون قلعه افتاده بسیار مردم
قلعه سوختند و نقب دویم را نیز آتش دادند بگمان آنکه آن نیز درون قلعه
خواهد افتاد قضا را دیوار قلعه از پا برکشیده میل بیرون کرده بر سر لشکر مردم
لشکر آمد قریب دو هزار کس بهادر رکاب آمدنی ضایع رفتند سولها حاکم ستاره
بعد ملازمت حضور رتبه ازرش نایافت و پنج هزاری شد و بست [۲۲] و دویم ذی قعده
بر قلعه سوکی محاصره قایم شد و در ایام این محاصره بسبب شدت باران و طغیان

آب ناله وجوسے ونارسیدن رسد قحط سخت واقع شد بتاریخ سیوم محرم سال چهل وچهارم
باستصواب محمد اعظم شاه فتح شد آن را تصدیق با براهیم عادل شاه نورس نارا نام
گذاشتند و نصرت الله خان تاریخ این فتح است نوزدهم صفر این سال ساخت
مهوشان گده مغرب خیام گشت اعظم شاه را رخصت اقامت برهان پور دادند و
جمله افواج نیز باطراف ممالکت قدیم دستوری یافته روانه شدند به شانزدهم ربیع الاول
از مهوشان گده بخواص پور که راه یک روزه مسافت دارد نهضت واقع شد اقامت
آن موضع باعث ترفیه لشکر شد چهارم شعبان سال مذکور مخلص خان بخشی فوت کرد
روح الله خان مقرر شد به دوم رجب کوچ شد و در سواد مرتضی آباد مرج نزول
واقع شد و جان سپار خان ناظم حیدرآباد در شعبان فوت شد و محمد کام بخش به
صوبه داری آنجا شد و نیابت به رستم خان پسر جان سپار خان تقرر یافت دوم
محرم چهل و پنجم بطرف نواح ناله بعزم جهاد کوچ شد بیست و هفتم محرم حوالی
قلعه وردهان گده که دو گروهی کهتان است دایره معسکر گردید فتح الله خان
بهادر که به تسخیر وردهان گده مامور شده بود دهم محرم مفتوح نمود و آن قلعه را
بنام خان مذکور که محمد صادق بود گده نام ارزانی یافت اسدخان وزیر و خان جنگ
از برار محمد ابراهیم بنگاه رسیدند بیست و هشتم ربیع الثانی باران بشارت شد که اکثر
شبها را سیلاب برد دهم شوال محاذی دروازه بادن گده یعنی پرنالیه
مخیم شد تربیت خان و فتح الله خان و محمد مراد خان از هر طرف مورچال دوانیدند
به غره محرم چهل و ششم بوساطت تربیت خان مفتوح شد باسم نبی شاه درگ
موسوم شد بعد فوت اسدخان دیوانی خالصه ضمیمه دیوانی تن به عنایت الله خان
مقرر شد بهره مند خان برای تسخیر قلعه ماندگده و کادیدن خندق مامور شد
در چند روز مفتوح شد چون امیر الامرا کسیل بهم رسانیده حکم شد که در دیوان نظام

یعنی عدالت در کشمیر متفاوت یکدرجه شنیده شد روز نشست باز بدستور سابق
بایستاد شانزدهم جمادی الثانی ظاهر حصار صادق گده کوچ شد به شانزدهم
رجب سنه و نیم کروهی قلعه کهیلنا مخیم گردید و شاهزاده بیداربخت بملازمت رسید
اسد خان ثانی امیر الامرا گردیده با فتح الله خان بهادر که بعد فتح عالمگیر شاهی
شد و حمید الدین خان بهادر و راجه جی سنگه و منعم خان به محاصره قلعه متعین
گشتند و بیست و هفتم شعبان خود بر نیم کروهی دایره نمودند بعد از تردوات بسیار
از شاهزاده و جی سنگه و فتح الله خان و حمید الدین خان و سربست خان بیست
و دویم ذیحجه سال چهل و ششم قلعه کهیلنا تاریخ است بادشاه تفاول از قرآن
مجید گرفته بودند آیه الحمد لله الذی سخر لنا برآمده بود و آن را بفال گرفته
حصار را سخر لنا موسوم نمودند چون قلعه مذکور سرحدیست متصل آنه گهاٹ و
بالاگهاٹ و پایان گهاٹ تلکوکن بسبب تسخیر آن جمیع ممالک محروسه شد بیدر
بخت بعد فتح کهیلنا بحراست خجسته بنیاد متعین شدند بهره مند خان بخشی فوت
شد از انتقال او ذو الفقار خان میر بخشی و درین ایام لطف الله خان فوت
شد و زینت النسا بیگم در دار الخلافت وفات کرد و هفتم ماه محرم چهل و هفتم از
کهیلنا کوچ نمودند بنابر بارکش لاینقطع و طغیانی نالها و تنگی راه فقدان بار برداری
و قحط غله و نایابی کاه و هیزم صعوبت سخت گذشت و عالمی تلف شد تا آنکه دوازدهم
ربیع الاول در یکماه و هفده روز چهارده کروهی مسافت طی نموده بپای قلعه
نالیر رسیدند و آنجا افتاب برآمد رفع کلفتها شد دهم جمادی الاول بر دریای
کشنا که از طغیان طوفان خبر رسیده بود بسیار و درین طرف و بیست روز
آنطرف برای عبور لشکر توقف نموده به اسلام گذر نزول نمودند و از آنجا به بهادرگده
آمدند و درین منازل مخالف فوج فیروز جنگ که در بنگاه اسلام پوری گذاشته بودند

چهارده کروه حرگی دور است بنظر اشرف درآمده توپخانه اکثر ضبط شده و حکم شد که
امرا زیاده توپخانه نگاهدارند بست و چهارم رجب از بهادرگده بعزم تسخیر کهنداله کوچ
نموده هجدهم شعبان بپای حصار رسیدند و در جلدوی استقبال شهزاده معزالدین
صوبه داری ملتان و نهصد اضافه منصب شد و بفتح الله خان بهادر در صوبه داری
بیجاپور مقرر شد و فوجداری تلکوکن و اعظم نگر بلگاون وغیره ضمیمه ناظم صوبه خجسته
بنیاد و صوبه خاندیش هم بیدار بخت شد طلب بنگر از اسلام پوری به بهادرگده
و فتح الله خان مصدر ترددات نمایان شده بود حسب الالتماس او برخصت کامل
کامیابی یافت ضمیمه صوبه داری احمدآباد و صوبه داری اجمیر به محمد اعظم شاه شد
و منصب چهل هزاری سی هزار سوار عنایت گردید هفدهم ذیحجه سال چهل و هفتم
از کهنداله مراجعت شد بیست و پنجم شهر محی آباد پونه چهاونی نمودند و در پونه نشست
خواجه سرا خیمه عنایت الله خان برداشت و خیمه اسدخان برپا نمود چون بعرض رسید
با اسدخان حکم شد که خیمه خود بردارند چون از وکمتی واقع شد با اسدخان حکم رفته
که خیمه عنایت الله خان برده و قبل آنکه فوت محمد اکبر در ایران زمین در سال چهل و ششم
بیست و یکم شوال المکرم باستصواب روح الله خان قلعه راجگده مفتوح شد
نبی شاهگده خطاب یافت پانزدهم محرم سال چهل و هشتم روح الله خان فوت
گردید از انتقال او میرزا صدرالدین میر بخشی شد و بیست و سوم ذی قعده سال
چهل و هشتم بموضع کهیریه که مسعودآباد موسوم شد رسیده هفت ماه پانزده روز
اقامت نمودند و قلعه کهنداله بدویم ذیحجه بسعی تربیت خان مفتوح شد موسوم به بخشنده
بخش گردید بست و هشتم شوال سواد آن معسکر گردید پانزدهم ذی قعده به سعی
امان الله خان مفتوح شد فتوح الغیب نام یافت چهاردهم رجب از کهیر [illegible]
انفتاح قلاع سمت جنیر به تسخیر واگنگیره برآمدند که در وسط [illegible] برآوردند

پایم نایک بود که بعد رفتن سکر مسکن خویش نموده بود اگرچه درین مدت افواج مکرر
بر تسخیر او متعین گشتند بنابر شوخی مرنایکا و وسیله ارسال پیشکشها تا حال در قبضه
اش بود و رنیولا اول چین قلیچ خان و محمد امین خان بر و متعین شدند پس از چندی
نصرت جنگ رسیده سعیها بجا آورد که بچهاردهم محرم سال چهل و نهم مفتوح شده
باسم رحمان بخش برخیرا موسوم شد اکثر عمدگان و رفاقت اضافه ها یافتند چین
قلیچ خان پنج هزاری پنج هزار سوار شد در قبضه دیواپور سته کروهی از [illegible]
دریای کشنا چهاونی مقرر شد و درهمین سال در دیوکور انحراف مزاج بادشاه
عالمگیر شد و تشویش تمام بار دو و اطراف رونمود و زود صحت حاصل گشت
شانزدهم رجب سال مذکور سمت بهادرگده کوچ کردند بغره شعبان وصول
به بهادرگده شد ساهو پسر سنبها همراه نصرت جنگ بنابر مصالح ملکی تعین یافت
شانزدهم شوال سال پنجاه و ششم نزول موکب عالمگیر بادشاه بر احمدنگر شد بعد
مرور بیست و دو سال و در اواخر شوال پنجاه و یکم عارضه بر مزاج بادشاه
پیدا شد بعد از قلایل ایام فی الجمله تخفیفی رو نمود باز در اوایل ذی قعده مرض
عود کرد و درین ایام بر زبان بادشاه این کلمه جاری شد احمدنگر آخر سفر
درین مرتبه عارضه انحراف یافت تا روز جمعه بیست و هشتم ذی قعده
سال پنجاه و یکم از جلوس مطابق یکهزار و یکصد و هجده هجری بعد انقضای
یکپاس از روز مرغ روح بادشاه از [illegible] از قفس کالبد عنصری پرواز
آمد رحمة الله علیه و علی آبائه السلاطین [illegible] حکم عالمگیر رفت
تاریخ بموجب وصیت در پایین مزار حضرت شاه زین الحق والدین قدس سره
در روضه [illegible] سود و از رنج و تشویش کشاکش شغل جهانداری بیارامید او در
اقلیم [illegible] خویش [illegible] نوشته اند صورتش اینست ---

وصیت نامہ عالمگیر بادشاہ

بی کس آمدیم بی کس رفتیم سر برہنہ آمدیم و رفتیم ہمراہ تابوت نشان و سوچپال وغیرہ لوازمہ شاہانہ نباید کہ حمید الدین خان کہ صادق الاعتقاد است تابوت را بدرگاہ شاہ برہان رساند و جاے قبر بدستور درویشان دفن کنند فرزندان سعادت مندان لشکر مقرر نمایند از فرزندان سعادت مند ہر کہ سلطنت نصیب شود کام بخش اگر ہر دو صوبہ جدید قانع شود مزاحمت نرسانند وزیر بہ از اینہا نخواہد بود ہر کہ سلطنت نصیب نبود خانہ زادان را مزاحمت نکنند و اینہا از سا[بق] نوکران بادشاہی با محمد اعظم شاہ با صدق و اعتقاد متابعت نمایند تخت نشین دو صوبہ مستقر الخلافت و دار الخلافت ہر کہ مستقر الخلافت راضی باشد چہار صوبہ ملک قدیم دکن و مالوہ و خاندیس و برار و گجرات و دار الخیر اجمیر و محالات و توابع آن دار الخلافت با کابل و صوبجات دیگر در مصرف خاص پنجاہ و ہفت ہزار و سہصد و ہشتاد و دو روپیہ موجود است پنجہزار روپیہ خیرات تابوت و تتمہ بدرویشان تقسیمی کہ حین حیات در باب تقسیم ملک گفتہ اگر راضی باشند لشکر کشی نخواہد بود تمت الوصیۃ۔

تنبیہ فاعتبروا یا اولی الابصار بدانا ارشدوا ایاکم اللہ الو[دود] العزیز الغفار الی ما ھو مرضی لہ ولرسولہ المختار۔

دنیای فتان عذرچہ بلا دامی است حسرت و سوز بہوشش زبا کہ در کردن ہر کہ در افتاد نیفتاد و صاحبش از ان ہر کہ میسر نشد گو ہمہ حسرت و گزین و چشم عاقبت بین داشتہ باشد ہمچو فاضل عالمی کاملی متدین حق آگاہ خدا شناس وحید عصر یگانہ دوران کہ عالمگیر اورنگ زیب است با وجود یکہ ہمچو ہندوستان اقالیم کہ زبدۃ الاقالیم است در دست تصرف داشت بدان قانع نگشتہ باز

طلبی را کار فرموده بطمع دکن در افتاد و از آوان صبا و شتاب حمله آور گشته
بسر و رو نه دریغ نماند لیس و برآرد و احمدنگر را فرادست آورد و کاش بر آن هم
اکتفا نه نموده این دو غریب بیکس را که یکی سلطان سکندر عادلشاه و دیگر ابوالحسن
قطب شاه اند بتصدق فرق مبارک بجان بگذاشتی و از زنگه چینان و تاج گذاران
خود نموده منت امان جان بر ایشان نهادے از زنگ و آرایش چه کم گردیدے
و آنچه رعایت و بنده نوازی که بابا هو نموده تخم آن دو خود قایم بداشت و تخت
راجگی آبایشش بحال گذاشت با وجودیکه جد و پدرش آن همه رنج و اندیشش
رسانیدند و بآن شرارت و شوخیها سفر سشش پراگنده نموده بودند با این
دو مسلمانان و دینداران مستحق الرعایت نه نموده رحم دلی را اصلا کار نفرموده
مستاصل ساخت و نسل هر دو طبقه بالمره منقطع نمود چنانکه نام و نشان شان
هم باقی نماند باز زیاده طلبی را نظر فرمایید و توسیع دایره حرص را ببینید که چون بیجاپور
و گلکنده را تسخیر نمود و آرزوی سالها بحصول پیوست و غایة المنی چهره کشا گشت
بایستی که بوطن که حب الوطن من الایمان واز دست مراجعت نموده دیدار
اقارب و عشایر را مغتنم انگاشته مشتی استخوان را در قریب و جوار اسلاف
خویش جا کردی آنهم نشد بلکه در فکر قبض و اخذ قلاع و محلات توابع بیجاپور
در افتاده آنچنان جدی و جهدی بکار برد که بقیه عمر شریف که مدت بیست سالگی
بود در همین درد سری صرف نموده و از دارالخلافه و همچو ملک وسیع هندوستان
که بتغییب جهان گفته اند پروا نگذاشته در همین دو د دو تکاپو آخر شد هیهات
هیهات ای برادران دینی و ای محبان یقینی ازین کلمات شکایت سمات
که بزبان قلم مسطور افتاد زنهار حمل بر نکته چینی و خورده گیری قلم نکنند و بر تنقیص
شان بزرگواری آن بادشاه صاحب کمال اصلاً مرا مایل و راغب نه پندارند بدا حتیاط

چه عالمگیر بادشاهی بود از سایر بادشاهان جهان ممتاز و باکثر فضایل و کمالات موصوف
جمعیتی داشت که در اکثر و مشایخ و درویشان یافته می شود و از کمال معنوی
خالی نبود بلکه این گفتار بطریق شکایت قباحت دنیا تذکرة لنفسی و نصحا لا
اخوان و تنبیها للغافلین گفته می شود که خاصه این سطر و در جبال الله همین
است و در هر جا که باشد آثار صفاتش همچنین ظاهر می شود اعاذ بالله العفو
بلطفه و کرمه من شرور دار الغرور سبحان الله چه قناعت
عجب عظیم ملکتی است راحت افزا فراغت بخشا زهی آن بادشاهان ملک باقی که
خاست این آنکه جمعیت بخش فراغ اور نموده دست استغنا بر روی دنیا
و ما فیها افشانده فراغت کونین و حلاوت دارین بدست آورده اند اللهم
اجعلنا من کلاب عتبتهم آمین نقل است که چون این دو
سلطنت خانه یعنی عادلشاهی و قطب شاهی در قبض عالمگیر درآمد سرور لا انتها
و شادی هاے نهایت بایشان حاصل شد زیرا که از روی که از چهار پشت علی التواتر
است متواصل آمده بود این زمان بحصول پیوست و مرادی که اسلاف
ایشان در سر تمنی آن شده بودند در کنار آرزوی ایشان نهاده شد لاجرم
خوشحالی لا احصا و شادی بے منتها رو نمود جشنی عظیم ترتیب دادند مور رد
عیش و عشرت بر نهجی که می شاید و می باید مهیا ساختند عطاها و نوازشها
بر اهل استحقاق روان فرمودند و اضافات مناصب و اعیان درگاه
و شجاعان رزم گاه ارزانی داشتند و تمامی ارکان و اعیان و خواص و
مقربان نذور تهنیت مبارک بادی از نظر انور گذرانیدند مگر زیب النسا بیگم
که نذر تهنیت پیش نکرد و مراسم مبارکبادی بجا نیاورد چون موجب پرسیدند
جوابی مردانه چنین گفت که جای تهنیت ندارد از بندگان حضرت کدام عظیم

کاری که زیبنده رتبه شاهنشاهی ایشان باشد بوجود آمده تا تهنیت بجا آرم و نذر
پیش گذارم ذات مقدس پیشتر ازین شاهنشاه بودند که چندین فرمان [illegible]
ممالک مثل ابوالحسن قطب شاه و اسکندر عادلشاه مطیع و منقاد امر عالی بودند [illegible]
بودند لقب شاهنشاهی راست و درست می آمد و امروز که همه ها را از میان برداشته
همین یکذات مقدس ماندند و تمامی یک سلطنت شد پس شاهنشاهی تنزل بپادشاهی
شد و از اوج ملک الملوکی بتخفیف مالکی هبوط واقع شد چه ظاهر آن است که این
نه جای مبارکبادی است چون مضمون این جواب باصواب از آن زن
مردانه سیرت در پیشگاه حضور گذشت خود بدولت بسیار متاثر گشتند و
معقول و مستصوب داشتند فرد - چون رای زن از رای مرد اکمل
است * توان گفت زن را که او افضل است *

بیان افتادگی و تبه حالی بلده بیجاپور

مخفی نماند که پیشتر ازین آنچه شرح خوبی و بیان معموری بیجاپور و فراغبالی و خوش
عیشی ساکنان آنجا و کرم و سخا و بلند همتی سلاطین و امرا و اجتماع اهل فضل و کثرت
و انبوهی اهل کمال و حق پرستی و خدا آگاهی درویشان دلق پوش و عمل
بر وفق و کتاب و سنت مشایخ و علما و تهور و مردانگی فرقه سپاه اینجا و خوشگواری
آب و اعتدالی هوا چنانکه متوطنان اینجا همیشه بصحت و تازه دلی بوده گاهی محتاج
بفصد و جلاب دست نمی گشتند تا آنکه میزان مزاج هوای اینجا با هوای
[illegible] ولایت همسر و برابر میداشتند و دیگر چندین خوبی ها و صفات کمال
بیجاپور و اهل بیجاپور که گفته و شنیده می شود و بر زبانها جاریست و در کتب ها
و رسالها رقم پذیرفته لاشک بیجاپور در آن زمان همچنان بود و با آن همه کمالات
[illegible] مصنف [illegible] است که دیگر بیجاپور در اطراف و اکناف

تا حال بخوبی بر می آید و نیکویی مذکور می گردد اما درین وقت که با هم این همه گفتگو محض طامات و صرف لاف و گزاف پنداشته می شود و توصیف و تعریف بیجاپوریان که در کتب تواریخ و منشآت ملک قمی و ملا ظهوری وغیره هم دیده می شود و صرف فسون و افسانه و محض هرزه و بیهودانه بنظر می آید چه آن ویرانی و پریشانی که درین وقت وارد حال این شهر ناپرسان گشته و آن بی حیثیتی و ناشخصی که بیجاپوریان را دریافته هم خارج از شرح و بیان است گویی که دران زمان چنانکه خوبی و کمال او به رتبه علیا و غایت قصوی فایز گشته بود همچنان درین زمان بدحالی و زبونی او بدرجه اقصا و مرتبه اعلا رسانیده اگر ذکر آن خوبی ها و صفات کمالی درین وقت درمیان آید بدل شرم و ننگ عارض می شود و صبا رخصت نمی دهد که زبان متفوه آن شود زیرا که درین وقت این بلده و شکستگی و ویرانی بدرجه رسیده که اگر او را با سایر خرابی ها و ویرانی های عالم موازنه کنند در میزان تمیز سنجید پله بیجاپور درین شان البته گران خواهد سبحان این کمالی دیگر پیدا کرده که او را از قسام ازل عطا شده هنر بوده - بهمه حال شکر این همین که مبادا ازین بیشتر گردد -

بیان اسباب ویرانگی بیجاپور

اگر اسباب و پراگندگی پرسید شرح سیاهم و یکصد و پنجاه سال و کسرت که نوازده اسباب ویرانگی و تعاقب موجبات شکستگی او را دریافته که انقطاع نمی پذیرد اولاً هرج و مرج چهارده سالگی عهد سکندری چنانکه از احوال گذشته مشروح و مبین گردیده ثانیاً طوفان طاعون عالم سوز که در هزار و یکصد و یک هنوز نه قیامت برپا کرده ثالثاً قحط جهان آشوب که در هزار و صد و سی محیط جهان آشوب که در سنه هزار و صد و سی محیط عالم شده که تا مدت هفتاد و دو سال

سال ذکر شدت و صعوبتش از زبان های مردم تنگ نه گشته را بعاً از آغاز
ما به ثالث عشر تا حال تحریر که چهلم است و بعد الالف و مائتین
انواع اسباب ویرانی و اقسام موجبات پریشانی تواصل و تواتر دمیدارند
که انصرام نمی یابند و توقع انقطاع آینده هم بنظر نمی رسد مگر فضل خدا کار کند
که چو به قدرتش بظهور رسد و هو علی کل شئ قدیر

بیان تباهیهای صد سیزدهم

تشریح اسباب و تبیین علل این چهل سال برین منوال که ابتدای این صدی
عذر که پیشینیان هم از شدت و صعوبتش خبرها داده اند قحط جهان سوز مردم
کش تا مدت ثلث ستین بچنان صعوبت و هلاکت گذشته که یاد قحط پیشین یکقلم
از دلها رفته که مردم بفقدان قوت و حرمان طعام چندی به کاه و دانه و تخم نباتات
گذرانیده و بکلیه و سگ و گربه نیز چندی صدرمق رسانیده آخر بمردم خواری
افتادند بعد طی این مراتب نیز از جان پر نشدند لکوک ها آدم تلف شدند تا عالم
عالم مردم بی دفن کفن بر روی زمین افتاده طعمه زاغ و زغن گشتند تا مدت ها
داشتند و صحرا از استخوان های بنی آدم استخوان وارگشته بود بر هر قریه و معموره
که عبور می شد و گرداگردش یک تیر پرتاب وار غیر از سر و کله انسان و استخوان
دست و پای مردم هیچ دیده نمی شد گویا بصحرا فرش سفید گسترده قیاس باید کرد
در جائیکه یک گاو بار غله بده سه روپیه می ارزید چهار ربد بشواری میسر می گشت
چه حال خواهد بود و بعد انقضای هفت هشت سال ازان رفت آسمانی باز
آفت ناگهانی دیگر بر سر استاده یعنی قحط ثانی متعاقب رسیده و ردیف او گردید
که از قحط اول صعب تر و سخت تر بود که مردم در آن زمان سابق چیزی
[illegible]

گرفته بود که خبر نقدجان ما به تکلف نمیداشتند الا ما شاء الله درین حال
کریمی جوادی یوسف نهادی کجا خریداری نقدجان ها نموده از انبار خانه عامره
بهت یوسفیه لقمه وطعمه ایشان رسانده سد رمق سازد لاجرم بقیة السیف که در
مهلکه او به بیم جانی مانده بودند درین تهلکه از جان گذشته عقب سپهر شنا
گرفتند

بیان تنگ معاشی سپاه افغان و مردم بلده بیجاپور

عمده اسباب بیانگی وافلاس وتنگ دستی مردم بدر روایی وجوه معاش
و کساد بازاری کسب و حرفه که مترددان چارسوی دنیا را از آن گزیر بهت بآن
جهت که گرمی هنگامه کسب و حرفه موقوف بر رفاه و فراغت فرقه سپاه است
چه مقرر است که از رفاهیت وجمعیت این فرقه فراخ عیشی وجمعیت اهل حرفه
وکتاب حاصل است و درین زمان خود سپاه را وقری وقدری نماند خصوص
مردم اصیل ونجیب را که هیچ قدردانی نماند چون تنگ عیشی بفرقه سپاه
عارض گشت بسایر اهل حرفه و حیل نیز طاری گشت فلاجرم به جمیع اصناف
مردم تنگ دستی و تباه حالی محیط شد و آثار کم طالعی و سست بختی بیجاپور
است آنکه چون عالمگیر تسخیرش نمود اهتمام تمام کرد و جهد کمال مبذول نمود که
این بلده طیبه را بسر سبزی نماید و بر رونق و بهای اصلی راجع شود بهمین جهت
بود که آن پادشاه قدردان بعد تسخیر امرای چند را که موجود بودند هیچ کس را
مهمل و معطل نگذاشت و مورد ایذا و تکلیف نکرد بلکه همه را بر عنایات و نوازشهای
پادشاهی مستمال نموده بعطای منصبها سرفراز نمود و سپاه بیجاپور و سایر دکنیان
را بعزت و توقیر نوکر گرفته بسر و سامانی برداشت و همیشه بدلداری ایشان
کوشیده همچنان فرقه مشایخ و فقرا و اهل علم و دیگر اهل استحقاق را که در

بیجاپور بوده‌اند وظایف‌شان مقرر داشته همیشه توجه والا در اعزاز و اکرام این طبقه
مبذول میداشت حتی که یتامی و ایامی را نیز بعد از اطلاع احوال محروم و بی وجه
معاش نگذاشت حسب المعارف هر یک کسی را دیه کسی را قریه کسی را یومیه
و مشاهره بکسی زمین و منقطع اجرا نمود اینجانکه در حق اهل بیجاپور رعایتها
نمود و انعامات و ادرارات مقرر کرده در جاهای دیگر نه نمود امروز هم این انعامات
عالمگیری که در بیجاپور نزد اهل معاش موجودند در احمدنگر و در جاهای دیگر اگرچه
سخاوت و کرم و همت قدرشناسی عالمگیر بنسبت همه سلاطین دکن بنسبت
عشره هم نمیداشت اما به بیجاپوریان نهایت تلطفات و تعطفات بظهور آورده این
هم شد لاکن بیجاپوریان از نامساعدت بخت تا مساعدت طالع بسر بری نگرایید
و جمعیت و آبادی تا نجا رسید در تنزل رفته دولت قصوری راه بنا نهشت همچنان
آصفجاه تا مدت العمر خویش در باب بیجاپور و اهل بیجاپور رعایات کثیره می‌فرمود
و اهتمام تمام در سفیدی بیجاپور و تالیف قلوب اهلش می‌نمود و هر عاملی را که به
صوبه بیجاپور ابلاغ می‌نمود اول ادراه در باب تعمیر و آبادی بیجاپور و استمالت
و تقویت سکنه آن پند میگرد و تاکیدها می‌نمود و وظایف الغایات اهل استحقاق
آنجا را همه بحال و جاری داشته عادت مستمره چنان میداشت که هر سال
جماعه مشایخ و درویشان و مردم استحقاق بلده مذکور حضور میرسید بدیا
هر یک بحسن سلوک و اعزاز تمام ملاقات نموده بقدر شان هر کدام بصلا
و انعام خوشنود نموده رخصت انصرام میداد چنانچه نزد اهل بیجاپور مقرر
بود که می‌گفتند هر چند که غبار و کدورت از حوادث روزگار به صفحه دل
می‌نشست و زنگار افکار زمانه ناهنجار آینه دل را تاریک می‌ساخت همینکه ملاقات
با نواب مغفرت مآب اتفاق میکرد همان وقت همه غبار کشته دل ما صاف چون

آیینه مصفا می گشتند باوجود این قدردانی و این مراعات و توجهات آن قدردانان
نکبت و فلاکت از بیجاپور انفکاک نمی یافت و بی سببی و خونریزی نمی گرایید چه
با قدردانی و حسن اهتمام و کمال رعایت آن پادشاه نیک فرجام و آن امیر کبیر
نیکو سرانجام حال بدین منوال بود پس نظر باید کرد چون بدست ناقدردان
بی رحم افتاده باشد حالش بکجا رسیده بود در سنه هزار و یکصد و هفتاد و
سه هجری چون صلح فیمابین مرهته و نواب نظام علی خان بگذاشت ملک شصت
لک روپیه منعقد شد ازان باز بیجاپور بقبضه تصرف ایشان درآمد ایشان به پروای
این بلده نپرداختند و غم تعمیر و آبادیش نخوردند عاملان و گماشتهای ایشان
را به بیجاپور ابلاغ می نمود هر که آمد در تحصیل زر میکوشید و روز بروز اقتدار
و افزونی جد می نمود و اصلاً نظر به حال رعایا و غربا نمیکردند ناچار روز بروز روی
به ویرانی و کمی می نهاد هیچ سال و ماهی نمی گذاشت که چند خانه و دوکان
منهدم نمی گشتند وقتیکه قلعه و تسخیر عالمگیر رفت خانه شماری نمودند نه لک
و هشتاد و چهار هزار خانه بشمار آمدند اگرچه پیش ازان در زمان سلطان
محمد عادل شاه تنها در شاه پور نه لک خانه بودند سوای آن بلده و سایر
پورجات ازینجا نظر باید کرد که در تمامی بلده و پورجات درون و بیرون
از نه صد زیاده نمی شمردند و طرفه آنکه هر سال کمی خبر میرسید تا اکنون حال
این بلده که دارالامارت و خلافت بود بآن درجه رسید که قریه و قصبه
را بر وی در چند وجوه ترجیح داده می شود و از حکیم و طبیب و قاضی و مفتی
و عالم که از لابدیات معمورات اسلامیه اند خالی است مقبول دانایان
اینجا از قابلیت اقامت و استکانت مردم عاری اند و لاکن چه باید کرد
آستانهای بزرگواران و مزارات اهل خیر و اقدام اسلاف نمیگذارند

که قدم از جا حرکت کند - نقل است - که فاضلی از فضلای بیجاپور
مجیب الله نام بملاقات آصفجاه رسیده بود و نواب بر طریق عادت معهود
از وی احوال بیجاپور استفسار نمودند فاضل مذکور حال بیجاپور در ضمن این بیت
عرض نمود فرد - تار باقی می کند بر طاق کسری عنکبوت + چغد نوبت
میزند بر قلعهٔ افراسیاب - اکنون نظر باید نمود که قبل ازین هشتاد سال که عهد
آصفی بود و برکات آن عهد بر تمامی دکن منبسط البته بیجاپوریان و بیجاپور در آن زمان
بشادابی و سر و سامانی بوده باشند آن مرد صاحب نظر تفاوت حال سابق
این چنین شکایت نموده باشد امروز که طوفان فتن و هنگامه آفات بر جوش است
تا بهزار درجه از آن عهد باتنزل و فتور و ابتری واقع شده باشد چه گوییم و چه نالیم
بفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید - بیت - بدرد و صاف ترا حکم نیست
دم درکش + که هرچه ساقی ما ریخت عین الطاف است -

در بیان روسای پونه

اگرچه روسای پونه و سرداران زنار بند کمال بیجاپور نیز داشتند و در سبب
تعمیر دار الخلافت و رونق بخشی تخت گاه سلاطین نشده پونه و ستاره را در
دار الامارت ساخته بودند اما معدلت و عدالت ملک رانی نمودند و نظم و
نسق هند و دکن بدانای سرراه نموده کار بر رونق داشتند تا هنگامیکه
در ریاست ایشان عدل و انصاف و دادرسی ملهوفان و رعیت پروری
جاری بود کار بر رونق و بها بود غنیم دست تسلطی نیافت چون اختلاف
خانگی پیدا شد نفاق با هم پدیدار گشت و اتفاق و یکجهتی بالکل از میان
رفت صلاح و تدبیر تا چند کند مدیر دانا و کاربرداز زیرک بود و مدتی
تخمین تا بسیر و رای صایب گاه ریاست را انتظام و انتساق بخشیده

بوم قدم شوم ششم باجی راو ولد راکهوبا را مسند نشین گردانیدند و آن
ناتجربه کار بیدولت برخلاف رای دانایان عمل نموده سرداران قدیم
را از میان برداشته ارزل راجای ایشان داده بصلاح بوچ انفار
کار بسته مدار کار برخلاف قانون عقل گذاشته پیشه ونا همواری وناهنجاری
پیش گرفت وشیوه که زوال دولت ومملکت را مستلزم بود ساز داده
وانفاد وخدمتگار که در عهد دولتش بترقی کلی فائز گشته بودند ظلم وجور آغاز
نهادند از عدم اهتمام در امور ریاست وناخبرداری رعایا وبرایا اذیت تمام
بنوبار رسیدن گرفت وچندانکه وقزاق بهر سو افتادن وخانهای آبادی متمولان
وساهوکاران غارت نمودن وازجان نیز گشتن شیوع یافت وپنڈارها
غارتگر در تمامی ملک شورش برآوردند قصبات معموره وپیٹهای آبادان
را پاک مسیه فتند بهول این بلیه در هر طرف چنان افتاده که مردم را شب
خواب نمودن ممنوع گشت مسافران ورهروان از راه رفتن باز ایستادند
آخر الامر برطبق قول الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم دولت
خداداد از روی مفارقت جست وبدشمن گاهی بدست خصم اسیر شد وتف ولعن
خلایق بر سر برداشت بیت هر آنکس راکه بختش برسر آید ۔ سوی
بدراهی عقلش ره برآید

دربیان عمل سرکردگان انگلستان

کنون هشتم سال است که قلمرو مرهته تماما از مبدا رسال هزار و دو صد و سی
وسوم در قبض تصرف نصفت وعدالت گستر وخبرت وفراست پرور انگریز
بهادر درآمده ببرکات عدل وسیاستش امن وامنیت در تمامی هند وکن
بنوعی گسترده وفراغت ودلجمعی کافه رعایا وبرایا را حاصل گشته رعیت بانی گذا

که از اعمال باجیران تنگ آمده بودند و از جور و اذیت آنها جان بلب رسیده
برنگند زیرا که محصلان درشت با خوی تقبلات بکمال شدت و سختی می شوند و دخل
اندازی وهی دوستی و وصول زر همی کردند و نیز از طول و قرار در گذشتن اقتصاد
سفها ف مستان دنداکنون بی رنج و اذیت و بی تقاضا و طلب خود رعیت بخوشی
دلی آورده میرسانند و از بدایت افقی بکیه زیاده نمی دهند لاجرم بسرور و خوشی
حالی رسیده و با آسودگی و فراغبالی از گشته بفراغ خاطر معاش و زندگانی می
کنند و در سابق قزاق با اتکه بهر طرفی بود در بهر سوره افتاده خانهای آباد مهتران
و تجاران و ساهوان را غارت میکرده پاک میبرند به بال قناعت نکرده و از جان
هم می گشتند اکنون اگر دزدی یا قزاقی کسی را کشد یا مالش برد اگر چه اندک
بود و حاکمان باخبر بکمال اهتمام دزد در جستجو داری رود سراغ بهم رسانده دزد را
بدست آورده در شکنجه تقریر و سیاست گذشته بکار خاک برداری می سپارند چنانچه هزارها
دزد و قزاق الحال در زنجیر اسیر آمده امروز در سنگ کشی و خاک برداری مبتلا
شده سزای اعمال شنیع خود یابند همچنان پنداریکان شدند اثر که در زمان سابق
در تباهی بلاد آتش شور و فتن افروخته چندین آبادی را تاراج کرده در هر طرف هول
و دهشت انداخته بودند چنانکه عالمی از ترس و هراس خواب و خور گذاشته روز و شب
ترسناک و خوفناک می بودند و طرق و شوارع که بهم بسته دو گشته و از هیچکس
ضبط این شورش خون و صورت نمی بست اکنون از ضبط و نسق صاحبان
انگریز چنان نیست و نابود شده که اکنون هر یک گمنامی و نامردی خزیده چنان معدوم
گشته اند که اثر ایشان از هیچ جا هم پیدا نیست و نیز با اهتمام صاحبان انگریزی اکثر
جاهای است و مکانها ویران افتاده سابق بکمال آبادی و معموری رسیده اند
چنانکه با وجود عهد با عمال و دار السلطنت با هتمه میسد ها در هر روز ترقی است اما بنجا بعید

که دار الخلافت و تخت گاه دکن است و نامش تا ایران و توران و روم و شام مشهور
درین عهد رونق بخش بهار افزا همچنان بر حال خزان قدیم خود زار و ناتوان مانده و
خراب و ویران افتاده چنانچه در عمل زنار بندان کسی پرداخت او نگردد و در فکر تعمیر
و رونق بخشش نشد درین عمل کسی نیز تیمار او نخورد و در صدد آباد نمودن او نیامد بالکل
نظر انداز کردند در پیشترین ایام مردم را توقع بود که اگر این بلده که تخت گاهی
است قدیم اگر بدست انگلستانیان افتد البته آبادی خواهد شد که قدر آن حق شناسان
اند زیرا که گفته اند مصرع - قدر جوهر جوهری داند و قدر تخت شاه - و چون
همچو تخت گاه درچنین فصل رونق و بهار که عمل انگلستانیان است بر همان خزان
قدیم خود ماند کمال افسوس است این نیست مگر تاثیر بخت وارثان واژون
و طالع نا میمون بجا بود دیگر چه توان گفت و او بزبان حال باین ترانه مترنم فرد
هر چه هست از قامت ناسازی اندام ماست ** ورنه تشریف تو بر بالای کس
کوتاه نیست - و نیز در زمان سلف قاعده معتبر بوده که چون سرداری و رئیسی
صاحب فوج از جا بر آمدی بکاری یا شکاری بجای دیگر نهضت نمودی بر هر معموره
با قریه که گذارش افتادی چیزی ضیافتانه از آن میگرفت اگر چه ایک گوسفند
و یک سبوچه روغن بود و بالفرض اگر هیچ نبودی کاه و کرپی خود مفت حق لشکر بودی
در ضمن این صورت هزارها غربا و رعایا زیر پا پامال آمدندی و نقصان هزارها میشد
درین عمل این ایذا مرتفع القلم است هیچ سپاهی و لشکری را یارا نیست که از خرمن
ادنی رعیت خوشه بردارد و یا از روستائی چیزی بعنف برگیرد مگر هر چه می بایست
بهای آن قیمت میگیرند و جز دام و درهمی بیضه مرغی نمی شناسند و نیز معمول بوده
که در باغی یا مزرعه رعایا یا بلده تیار می شد فرمایشهای روسا و اهل حکومت میرسید
آن بیچاره ترسان و لرزان حاضر میکردی ازین اذیت عالمی رنجش باقی درین عهد

غریب پرور این نیز موقوف هرچه سردار رام غریب افتدیها فرستاده می طلباند
دیگر چندین اوصاف خوبیها اند در عمل انگلستانیان که شایان ثنا و در خور محمدت
اند و فهم لله بالخیر چون از شکر پرداختیم بشکایت هم پردازیم که مطلب ناقص
نماند خوش گفت آنکه گفت مرد از سپیدار دهی خورش و چیز جاستی شکر او
شکر گوید جای شکوه شکوها از شوم قدمی این قوم شکایت توان نمود اولین
سال که این قدم نامسعود درین ملک ورود نموده و بشیبه عظمی چنانکه اجگر فرسا
همراه آورد یکی گرانی دوم طاعون گرانی باندکی شورش و اندک مدت رفع
شد چندان شدتی صعوبتی نرسانید اما طاعون از شدت و صعوبتش چه گویم
و چه شرح دهم نه زبان را طاقت و نه قلم را یارا پیشینیان آن وبا که در
عهد عالمگیر در سنه هزار و یکصد واقع شده بود بقیامت تشبیه داده اند چنانکه
گفته اند — فرد — قیامت بود یا شورش وبا بود. و این وبای جهان آشوب
را که در عهد دارو گشته و بهزاران درجه از ان وبای سابق بالاتر و شورش
افزاتر است بچه چیز تشبیه کنیم و چگونه مثالش آرم که هیچ چیز بخاطر نمیرسد و هیچ شی
متصور نمیاید که با و مماثلت نموده شود و مساوات داده بدان وبای پیشین
اگرچه تذکره شدت و صعوبتش تا سالهای فراوان بر السنه مردم جریان داشت
اما صدمه اش بهمین نواح بیجاپور دار و وی عالمگیر گذشته و طغیان و شورش
در یکماه فرو نشسته سلسله و بقیه اثر شش تا سه سال باقی ماند اما این وبای
هوش ربا از هشت سال که مبدای ورود انگلستانیان است علی الاتصال بی
تعطیل و انفصال مستمر است که یکسال منضبط هم تعطیل نیافته گویا فصلی از فصول
مقرر گشته چنانکه فصول اربعه را در هر سال توارد و تعاقب لازمی است از مدت
شصت سنین و بارانیز ورود و وقوع لازم گشته نیز شورش و طغیان وین بلیه

کبری نه یک ناحیه و یک ملک مخصوص بلکه جهانگیر گشته و باطراف عالم پیوسته
از هر طرف از ممالک دور و دست مردم که میرسند خبر همین فوران و طغیان
می آرند و در هر عالم ازین اعوام عالمی تلف شده و جهانی سر در حجاب عدم
کشیده با هیچ قریه و معموره نیست که برو صدمه این بلیه نگذشته علی الخصوص
این سال هشتم که شورش طاعون درین سال از سالهای سابقه افزون
تر و شور افزاتر بعضی خانه ها را حال آنست که کسی هم از اهل خانه زنده نمانده
اثاث البیت خالصه سرکار شد بعضی از قریه ها و دیهات را نیز همچنین صورت
وارد گشته که دیه بالتمام از نفوس مردم خالی شده تا آنکه بامها تیره را بسبب
غلوتکان خاربند نموده گذاشته شد امسال از کمال شورش و طغیان
طاعون سران ملک و سرداران لشکرها را هول آنچنان درگرفته که جاها و مکانها
گذاشته سراسیمه وار بامید امان باین سو و آن سو حرکت میکرد و غریبان و بی
نوایان و مفلسان را چه محل و چه حساب خرد و کلان تران و مالداران را
حال آنست که غم زندگانی گذاشته و پروای زر و سیم و مال و اثاث پس
پشت انداخته بروز و شب تصور مرگ در پیش داشته خواب و خور فراموش
ساخته اند و از حیات و زندگانی مایوس گشته دل از دنیا و کار و بار برداشته
اند درین هشت سال از طوفان ممات شمار اموات بالیقین از الف و لک
گذشته بارها و کرور رسیده باشد والعلم عند الله و ما یعلم جنود
ربک الا هو درین طوفان مرگ و کثرت اموات شاید قابض ارواح
نیز ازین عهده تنگ آمده باشد این نیست مگر آثار قهر الهی مصرع وقنا
ربنا عذاب النار ـ و معلوم نیست که جبار و قهار خلایق چه اراده نموده باشد
مگر جهان را بتمام رسانیدنی است ـ رباعی ـ جهانی اندرین آفت فنا شد

بلای یک نشد این صد بلا شد * درین طوفان باین طغیان درین سال
ز دیده قرة العینم جدا شد * جدای راکسی گر سر ببرد * ز وصل جان جانان از
آشنا شد - بهر حال خداوند متعال فضل کناد و بجمیع امت نبی آمین که درین او خ
موت شهادت گذشته اند بخشاد و به همین سال هشتمین ختم این بلا گرداند
بحرمت النبی واله الامجاد قبل ازین ایام از روز شهادت سلطان اگرچه شکایت
تنگی معاش مردم بسبب سرد بازاری سپاه گری و بی قدری مردم نجیب اصیل
برزبان خلایق جاری بود تاهم درهمین ملک دکن گنجایش هزارها و لکوک مردم اشراف
بود سوای مردم دکن هزار هندوستان و ولایتی و عرب جابجا بپیشه نوکری
منسلک بوده لب نان میرسیدند و ایام میمنت سرمی بردند و باین واسطه اضافه
مردم و تمامی اهل حرف را نیز تازه روزگاری بود اگرچه بآن کمال رفاه و تمام فراغت
نبود درین عمل انگلستان سپاه نجیب و اشراف از شیخ و سید و مغل و پٹهان و
یکقلم در کنج خمول و گمنامی خزیده بنان شب محتاج گشته بعضی از اقل قلایل که
در نوکری ایشان انسلاک یافته اند منزلت ایشان با قوم دهیڑ و چمار برابر است و
سید شیخ را با چمار و دهیڑ را بیک پله و یک میزان برنگشتند بلکه دهیڑان را آنچه نزد
ایشان جای و منزلتی است شیخ و سید را نیست سبحان الله این عجیب
بی تمیزی است نعوذ بالله من ذالک ازین آدم تا این دم نزد یک
هر قوم از هندو و مسلمان فرق میان لعل و سنگ پیدا است و تفاوت میان
شبه و مسلم و محقق این قوم که خود را بکمال فهم و ذکاوت و فرد رسا علم میدانند و بدان
نازانند این فرق تمیز نمی وانند و نمی شناسند ازین سبب کمال عسرت و تنگی معاش
بفرق انام راه یافته رازق الخلایق روزی ایشان فراخ گرداناد بحرمت النبی واله الامجاد
و نیز نزدیک هر فرقه از فرق اسلام که هفتاد و سه گروه اند و طوایف هنود و بی دینان

بفصد طبقه اند مشروعیه کرم و سخاوت محمود به بذل و عطا و ثواب و جزای خیرات و حسنات
مسلمات مقرر آنست مگر این طایفه که نمی دانند کرم چیست و سخا کدام چیز است
پیرو تصدیق ها را اصلا پیش خود گذار نمیدهند این نیست مقتضای عقل خبیر
ایشان که بدان نازاهند الحق عقل خبیر رس هر چیز بکف آوردن محمود
ست و از کف بیند اختن مذموم و این معنی نزد حسنر و رسا و عقل بلندی کرام مردود
مطرود بلکه این قوم بذل اموال در راه خدا و عطا و بخشش بر مساکین و غربا دیگر ها
فاشی از بلاهت و حماقت میدانند سودای دیوانگان و معامله ممنونان می
سبحان الله این چه بو العجبی است که هنر عیب شد و فضیلت به رذیلت بدل
و ید لن تنالوا البر حتی تنفقوا - خبر ندارند شاید ایشان به بعث و نشر
ابل نیند و بثواب و عقاب دار الجزا معتقد نیستند با وجود خود را
کتاب می دانند معلوم نیست که کدام کتاب بدست ایشان
سیده که کرم و جود دران مشروع نیست و ثواب خیرات و حسنات
ران بعین نگر دیده و حال آنکه هیچ نبی از انبیا نبود که باین صفات شریفه
متصف بود و فی الحقیقت جود و کرم از صفات ربانی اند که بدان خداوند
متعال خود را بجواد کریم خوانده و انبیا و مرسلین را بدان ارشاد فرموده
بلکه نزد یک خاص و عام مذموم است بخل و محمودیت سخا بدیهیست که
محتاج بنظر نیست این معنی نیز موجب عسرت و تنگی معاش خلایق گشته زیرا که
بر ظاهر است که چون روسا و امرا همت بلند دارند و دست کرم بگشاده
بر وفق همت بلند کار فرما شوند رفاه و گشایش بر خلایق منبسط گردد
غنا و استغنا طوایف انام را فرو گیرد قصه کوتاه درین عهد نامبارک هزارها
والک ها اشراف اثر بی علاقه روزگار شکسته و در مانده نان و پارچه محتاج

گشته تباهی زده خوار وزار سرگردانند کسی نمی پرسد و بجوی نمی خرد و به ماهیانه

انفاره ومشاهره خدمت کار نیز ایشان را نوکر نمی کرد خداوند خدایا

اکنون زیست این بیچارگان چگونه شود و ایام حیات خود ها چه طور

سپری نمایند مگر تو که ارحم الراحمینی واکرم الاکرمینی فضل و

لطف فرما بر حال این بیچارگان نظر ترحم کن

یا این سنگ دلان را در حق این مظلومان موم گردان

یا رحم دلان بجای این سنگ دلان برسان

آمین یا رحمن یا رحیم تمام شد هذا کتاب

از بلده بیجاپور از نزد سید اسمعیل عرف

شاهزاده صاحب خطیب رسیده

تحریر یافت

الحمد لله رب العالمین که در عهد فرخ مهد جناب فلک کاب وقار الامرا بهادر مدار المهام سرکار عالی تاریخ بیجاپور بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد حسب فرمایش امرا و معززین ممالک آصفیه در مطبع سیدی طبع یافت چون این نسخه نایاب بود سوای یک نسخه دیگر نسخه بدست نشد و آن بسیار مشکوک و درهم بود لهذا از صحتش معذور هستیم و نقلیست مثل اصل امید چنان است که بقدر وسع در اصلاح کوشند اگر اصلاح نتوان عیب پوشند فقط

بر خاص و عام مخفی و پوشیده مباد که این کتاب بموجب قانون رجسٹری مملکت آصفیه و دولت بهیه انگلیس تمام حقوق محفوظ است لهذا کسی بدون اجازت سید آقای شیرازی مالک و مدیر سید الاخبار و مطبع سیدی قصد طبع و خلاصه و ترجمه نفرمایند

اطلاع ضروری

بر صاحبان عظام و مخادیم کرام و کتب فروشان و
اہل مطابع بر خاص و عام مخفی و پوشیدہ مباد کہ این
کتاب بموجب قانونِ رجسٹری مملکت آصفیہ و دولت
بهیّه انگلیس تمامِ حقوق محفوظ است لهذا کسی بدون اجازت
سید آقای شیرازی مالک و مدیر سید الاخبار و مطبع
سیدی قصدِ طبع و خلاصه و ترجمه نفرمایند۔

بمصداق

اندکی نفع و ضرر بسیار است